

مجموعه مقالات کنگره بزرگداشت پروین اعتصامی

به کوشش:

دکتر محسن ذوالفقاری

عضو هیأت علمی دانشگاه اراک



Proceeding of the Conference
on the Honor of
Parveen Eetesami

ستاد بزرگداشت یکصدمین سال تولد شاعره متعهد
پروین اعتصامی

بسم الله الرحمن الرحيم

مجموعه مقالات
کنگره بزرگداشت پروین اعتصامی

(جلد دوم)

برگزار کنندگان:
دانشگاه اراک
استانداری مرکزی
(دفتر امور اجتماعی و کمیسیون امور بانوان)

ذوالفقاری، محسن ۱۳۴۲
مجموعهٔ مقالات کنگره بزرگداشت پروین اعتصامی/ ویراستار علمی و ادبی دکتر محسن ذوالفقاری/ اراک؛ انتشارات دانشگاه اراک
۲ج. ۱۳۸۶/ ۱۳۲۹ ص.
۱. شعر فارسی- قرن ۱۴- نقد و تحلیل ۲. تاریخ و نقد
۳. ادبیات فارسی- الف. دکتر محسن ذوالفقاری ب- عنوان
شابک : ۰-۲۸-۷۳۲۰-۹۶۴

انتشارات دانشگاه اراک
مجموعه مقالات کنگره بزرگداشت
پروین اعتصامی
تدوین و ویرایش: دکتر محسن ذوالفقاری
چاپ اول: ۱۳۸۶
شمارگان: ۷۰۰ نسخه
قیمت: ۶۰۰۰ تومان

آدرس: اراک- صندوق پستی ۸۷۹، تلفن ۲۷۷۶۰۰۱

پیام وزیر محترم علوم، تحقیقات و فناوری

بسم الله الرحمن الرحیم

جای بسی خوشوقتی است که در سال مبارک پیامبر اعظم (ص) گروهی از ادب دوستان ایران اسلامی اهتمام نموده اند تا همایشی در خصوص یکی از سخن سرایان بزرگ معاصر برگزار نمایند. شاعری که به حق اختر چرخ ادب و گفته هایش یادآور سخن حکیمان بزرگ است. به گونه ای که پند و اندرز، مبارزه با ظلم وستم، پاسداشت ارزش دانش و نفی جهل و نادانی به خوبی در سخنش جلوه گر است.

دانش چو گوهری است که عمرش بود بها   باید گران خرید که ارزان نمی شود

پروین اعتصامی شاعر متعهدی است که در دوران دیکتاتوری محض رضاخان چنان فریاد دادخواهی را از سینه خود سر می دهد که آدمی را به شگفت وا می دارد. او که شریک درد محرومان، فریاد جان سوز یتیمان، ناله وشکوه بیکسان وستمدیدگان است. آن زن متعهدی که ارزش زنان را به زیور دانش و ایمان می داند نه زیور و زینت ظاهری :

برای گردن و دست زن نکو پروین   سزاست گوهر دانش نه گوهر الوان

شاعر متعهدی که با هرگونه مد و مدپرستی مخالفت می کند و انسانها را به سوی ارزشها وکمالات انسانی فرا می خواند؛ شاعری که در ساحت مبارزه با کج اندیشی های اجتماع، زاهدان ریایی، پادشاهان ستمگر و روابط نا متعادل طبقاتی، یکه تازی پویا و نافذ است. او که واسطه العقد شعرای روشن ضمیر قدیم ایران با پاک نهادان معاصر است و آموزه های دینی در اشعارش در اوج فصاحت عیان است. به گونه ای که این آموزه های دینی گاه با عواطف می آمیزد و به اوج زیبایی می رسد:

مادر موسی چو موسی رابه نیـــل　　در فکنــلد از گفتــه رب جلیـــل
خود ز ساحل کرد با حسرت نگاه　　گفت کای فرزنــد خــرد بی گناه
گر فراموشت کنـــد لطف خدای　　چون رهی زین کشتی بی ناخدای
گــر نیارد ایـــزد پاکت به یـــاد　　آب ، خاکت را دهــد ناگه به باد

پروین در تلفیق عبارات و معانی برای ادای مقصود به کمال رسیده و بـرای هـر بیـت و مصرع هدفی دارد. قصاید، قطعات و مثنوی ها هر کدام در دیوان پروین به زیبـایی تمـام یافت می شود و آنگاه که به مناظرات او نیم نگاهی می شود قدرت سـخن و بیـان ایـن شاعر جوان به خوبی هویدا است. به قول ملک الشعرای بهار در خـلال ایـن نغمـه هـای موزون و شور انگیز او آهنگهای تازه ای نیز به گوش می رسد که دل شکسـته و خـاطر افسرده را پس از آن بیانات حکیمانه و تسلیت های عارفانه به سوی سعی و عمل، امیـد و حیات، اغتنام وقت، کسب کمال و هنر، همت و اقدام، نیک بختی و فضـیلت راهنمـایی می کند و به گفته علامه قزوینی نهایت حسن انتخاب الفاظ، کلمات، جملات، تعبیرات و اصطلاحات پروین، تعجب را بر می انگیزد.

اکنون که دغدغه نسل جدید، آشنایی با هویت واقعی خویش است، در این راستا تکـریم و پاسداشت بزرگان و مفاخر ایران اسلامی و تحلیل آراء و اندیشه های فرهیختگان نقشی بسیار مهم و ماندگار ایفاء می نماید. بر همین اساس دانشـگاه اراک در راسـتای رسـالت علمی، آموزشی و پژوهشی در اقدامی شایسته و بایسته به بررسی ابعاد شخصـیتی شـاعرهٔ متعهد، پروین اعتصامی پرداخته است، لذا بر خود فرض مـی دانـم از دانشـگاه اراک، و همه استادان و محققین که در این امر تلاش کرده اند، تشکر و قدردانی نمایم. سخن را با ابیاتی از شاعر شهیر انقلاب، شهریار درباره پروین زینت می بخشم:

سپهـــــر ادب راست پـروین ستـاره جهانی سوی این ستاره نظاره

ســـــرایـنـد گان در نمـایشگه شعـر هنر پیشگانند و پروین ستاره

بلنـــد آسمـانی است دیـوان پـروین در آن اختران هنر بی شماره

یکی رشته گوهر که چون عقد پروین بگوش طبیعت سزد گوشواره

محمد مهدی زاهدی

وزیر علوم، تحقیقات و فناوری

۱۳۸۵/۱۲/۱۵

پیام استاندار مرکزی

اسفندماه ۱۳۸۵یکصدمین سالروز تولد شاعره شیرین سخن اختر تابناک چرخ ادب پروین اعتصامی است که موجب فخر استان مرکزی، ایران سربلند و جامعه بشری می باشد. این بانوی گرانقدر در عمر کوتاه مدت اما پر برکت خود به لطف بهره مندی از استعداد ذاتی، تربیت مناسب خانوادگی و ایمان و تعهد و پای بندی به موازین اخلاقی چنان زیست که ارباب فضل و دانش همواره از او به عنوان یک شاعره بیدار، هوشیار و اخلاق گرا یاد کرده اند. پروین در اشعار وزین خود آگاهانه و در مقام یک پند آموز در برابر بی عدالتی های جوامع بشری سر بر می آورد و بر آن است تا با بکار گیری رمز و استعاره و زبان تمثیلی اندیشه های انسانی خود را در دفاع از اقشار محروم به رشتهٔ نظم در آورد. روی سخن شاعره گرانقدر در انتقادات اجتماعی خود که در قالب مناظره، قصه و مثنوی بیان می گردد تنها با سردمداران قدرت و با سیاستمداران نیست بلکه او تمامی مظاهر پلید غیر اخلاقی نظیر پول پرستی، ریا و دروغ، حرص و آز و سستی و زراندوزی را به نقد می کشد. پروین پیام آور دوستی، محبت، همیاری و منادی حرمت و عزت انسانی است.

عفت، ادب، نجابت و نزاکت، تعهد، دانش، حجب و حیا، همه گوهرهایی می باشند که در وجود این دُر بی بدیل شعر و ادب متبلورند. او شایستگی آن را دارد که به عنوان الگویی کم نظیر برای نسل حاضر و آینده در رفتار و کردار و گفتار و زیستنی شایسته ملاک قرار گیرد.

عبداله سهرابی

استاندار مرکزی

پیام انجمن استادان زبان و ادبیات فارسی

پروین اعتصامی، شاعر پرمایه و آزاده معاصر، مظهر شایسته ذوق و ادب ایرانی و نمونه تمام عیاری از هنرمند متعهد است که با سحر کلام و سادگی و بی پیراگی بیان و پرهیز از خودستایی مرسوم شاعران، در عمر کوتاه اما پربار خود، نبوغ سرشار خود را وقف تعلیم و تربیت و تهذیب نفوس کرد؛ و عواطف پاک و متنش انسانی خود را صرف آموزه های اخلاقی و حکمی و عرفانی نمود از همین رو در قالب تنگ و محدود زمان و مکان محصور نماند و همواره یار و غمگسار دردها و رنج های محرومان گردید و از زبان آنان از بی اعتدالی ها و ستمکاری های حاکمان جور پرده برداشت و تنها راه نجات محرومان را روی آوردن به مناعت طبع و مقام بلند انسانیت دانست.

همایش یکصدمین سالگرد تولد پروین اعتصامی که به ابتکار استادان و هنروران زادگان آبا و اجداد او در دانشگاه اراک برگزار می شود، فرصت فرخنده ای است که محققان و صاحبنظران با تبادل افکار و اطلاعات، رمزهای جدیدی از زندگی و افکار و اشعار او بگشایند و نکات علمی وپژوهشی جدیدی را به جامعه تحقیقی و ادبی کشور عرضه بدارند. بدون تردید این همایش بیانگر عشق و علاقه و احترام و حق گزاری نسبت به ادیبان و فرهنگ سازان دلسوخته این مرز و بوم است و تجلیل از مقام شامخ وی فقط برگزاری مراسم بزرگداشتی برای تجلیل یک شاعر نیست بلکه پاسدات مقام علمی و معنوی مفاخر ادبی و فرهنگی این سرزمین است که عمر گرانبهای خویش را صرف تعلیم و تربیت فرزندان وطن کرده اند و بهانه ایست برای رونق بخشیدن به تحقیقات ادبی از یک سو و تقویت روحیه همدلی و آرمان خواهی از سوی دیگر که در جای خود در خور تقدیر فراوان است.

انجمن علمی زبان و ادبیات فارسی ایران فرصت را غنیمت شمرده مراتب تشکر و قدردانی خود را از همه سازمان ها و نهادها و افردی که در برپایی این مجمع بزرگ علمی سهمی داشته اند ابراز می دارد و امیدوار است به همت بلند دست اندرکاران این

همایش حاصل سخنرانی ها و مقالات و نقد و نظرهای ارائه شده چاپ و منتشر شود و در اختیار فرهنگ دوستان این مرز و بوم قرار گیرد.

با تشکر

دکتر غلامحسین غلامحسین زاده

رئیس انجمن علمی زبان و ادبیات فارسی

سخن دبیر کنگره

بی شک در سراسر تاریخ ادب ایران، در زمره شعرای زن، پروین اعتصامی ، شاعره ای بی نظیر است؛ به گونه ای که صاحب نظران او را همسنگ شعرای ردهٔ اول زبان فارسی دانسته اند.

این شاعرهٔ متعهد برخاسته از نسلی است که همه آشتیانی و آشتیانی زاده بوده اند. اعتصام الملک آشتیانی پدر پروین، و میرزا ابراهیم آشتیانی پدر بزرگ پروین هر دو از صاحب نظران عرصه سیاست بوده اند؛ خاصه پدر پروین که در زمرهٔ محققین، نویسندگان و مترجمان دورهٔ معاصر به شمار می رود. مقتضای زمان و سیاست دورهٔ قاجار، میرزا ابراهیم ، پدر بزرگ پروین را از آشتیان به تبریز می کشاند و بدین ترتیب زندگی پروین و خانوادهٔ او با تبریز و سپس تهران گره می خورد.

این شاعرهٔ متعهد، در۲۵ اسفندماه ۱۲۸۵ شمسی در این خانواده سرشناس و آشتیانی الاصل در تبریز زاده می شود و از همان آغاز در کنار پدر، ادبیات فارسی و عربی را می آموزد. پدری که در آن زمان مجله بهار را منتشر می کند و آثار زیادی همچون اثر جاویدان ویکتورهوگو را با عنوان «تیره بختان» ترجمه می نماید.

پروین از سن هفت سالگی با عنایت پدر بزرگش میرزا ابراهیم آشتیانی که منزلش، محفل علما و دانشمندان و شعراست پای به عرصهٔ شعر و شاعری می گذارد. به گونه ای که در همان اوان جوانی، اشعارش شهره و زبانزد عام و خاص می شود که حاصل آن دیوان پروین است و بارها به چاپ رسیده است.

پروین در تهران در کتابخانه دانشسرای عالی تهران (دانشگاه تربیت معلم) مدتها به عنوان کتابدار فعالیت می کند. این شاعره متعهد سرانجام در شب ۱۶ فروردین ۱۳۲۰ پس از ۱۲ روز در بستر بیماری به دلیل سهل انگاری پزشک خانوادگی در اثر تب شدید جان به جان آفرین تسلیم می کند. او را در صحن مطهر حرم حضرت معصومه (س) در جوار مزار پدرش اعتصام الملک آشتیانی به خاک می سپارند.

نگاهی به اندیشهٔ پروین نشان می دهد که، رویکردهای دینی، بویژه اندیشه های متأثر از قرآن و حدیث، اندیشه های تربیتی و تعلیمی متأثر از دین، رویکردهای اخلاقی متأثر از دین، اندیشه های کلامی مطابق با کلام اسلام و رگه های عرفانی از شاخصه های اصلی محتوای مذهبی اشعار پروین است.

از سویی سیاست و اجتماع در قالب نقد سیاسی و نقد جامعه شناختی عموماً در قالب تمثیل و گاه بالصراحه در اشعار پروین وجود دارد.

کنگره بزرگداشت یکصدمین سال پروین اعتصامی با این نگاه که به تحلیل ساختار و محتوای شعر پروین بپردازد، تحلیل اصالتهای محتوایی در شاخه دین، سیاست، اجتماع و ... را در نظر دارد و از سویی نقد نوعی (در شاخه های مختلف همچون مناظرات)، نقد زبانی، عناصر قصه در حکایات پروین، نقد و موسیقی، نقد و زیبایی شناسی و ... را در جنبه های ساختاری مد نظر قرار خواهد داد.

از میان ۱۵۶ مقاله رسیده به دبیرخانه کنگره رویکردهای نقد دینی، بررسی قرآن و حدیث، نقد اخلاقی، نقد اصالت زن، نقد تطبیقی، نقد نوعی، اندیشه های کلامی عرفانی و نظام معنوی و صور خیال مهمترین رویکردهای مقالات را به خود اختصاص داده است. مقالات در هیئت داوران که مرکب از ۱۱ نفر از اساتید هستند داوری و نتایج اعلان گردیده است.

برخود فرض می دانم از توجهات، حمایت ها و زحمات

- استانداری محترم استان مرکزی جناب آقای سهرابی
- ریاست محترم دانشگاه اراک ، جناب آقای دکتر ملک سلیمانی
- معاونت محترم سیاسی و امنیتی استانداری مرکزی ، جناب آقای قربانی
- معاونت محترم اداری و مالی دانشگاه، جناب آقای دکتر حمیدی
- مشاور محترم استانداری در امور زنان و کمیسیون بانوان ، سرکار خانم جواهری
- مدیر کل محترم دفتر امور اجتماعی و انتخابات، جناب آقای فتح آبادی
- مدیر کل محترم اداری و مالی استانداری، جناب آقای میرمرادی

- مدیر محترم روابط عمومی دانشگاه اراک، جناب آقای محمد جمال باقری
- مشاور محترم رئیس دانشگاه، جناب آقای اکبر ادیمی
- مدیر کل محترم صدا و سیمای استان مرکزی ، جناب آقای مهندس طاهری
- شهردار محترم اراک، جناب آقای سید احمد لطفی
- سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری

تشکر و قدردانی نمایم.

دکتر محسن ذوالفقاری
معاون آموزشی و پژوهشی دانشگاه اراک
و دبیر کنگره

فهرست

مهرورزی و انسان دوستی در شعر پروین اعتصامی ۶۶۳

دکتر قاسم صحرایی- دکتر علی نظری

پیام پروین ۶۷۵

دکتر اسحاق طغیانی- خدایار مختاری کرچگانی

نگرش روان‌کاوانه به شعر پروین ۷۱۹

دکتر فروغ صهبا

آیا داستانهای پروین زاییده فکر اویند! ۷۳۹

نگار عضو امینیان

تاثیر پذیری پروین از ادبیات مغرب زمین ۷۴۵

دکتر سید مهدی علایی حسینی

نیم نگاهی بر ویژگی های شعر پروین و بررسی مضامین اخلاقی و آیات قرآنی در شعر او ۷۵۹

عفت عمادی تبار

تحلیل مخاطب‌شناسی اشعار پروین ۷۹۷

دکتر محمدرضا عمرانپور

تشخیص در شعر پروین اعتصامی ۸۱۵

دکتر احمد غنی پور ملکشاه

ویژگیهای شعری پروین ۸۲۳

زهرا فرج نژاد فرهنگ

بررسی عناصری در دیوان پروین اعتصامی ۸۳۷

دکتر مهین دخت فرخ نیا

پروین اعتصامی، شاعری سنت گرا و گرفتار در پنجهٔ قضا ۸۵۱

دکتر مرتضی فلاح

پروین شاعر اشک و لبخند ها ۸۷۹

دکتر مهدی فیاض

جاندار انگاری و افسانه های تمثیلی ۸۹۷
فرزاد قائمی
بررسی تحلیلی موضوعات علم بیان در دیوان پروین اعتصامی ۹۱۵
رضا قاسمی
پروین و گاندی عرب ۹۳۵
دکتر علی قهرمانی
شهره در هر کشوری(نام و آثار پروین در افغانستان) ۹۴۷
دکتر محمد کاظم کهدویی
نقد و بررسی مناظرات در دیوان پروین اعتصامی ۹۵۹
فاطمه کاکاوند قلعه نوئی
زن، آزادی و انزوا در شعر پروین و فروغ ۹۷۹
علی اکبر کمالی نهاد- حسین ملکی
پروین، سنت و نوآوری ۱۰۰۳
دکتر رحیم کوشش
تجلی معانی و مفاهیم آیات قرآن کریم در شعر پروین اعتصامی ۱۰۲۵
دکتر احمد محمدی
ساخت و معنا در مناظره های پروین ۱۰۴۱
معصومه محمودی
سبک شناسی شعرهای پروین اعتصامی ۱۰۴۹
دکتر عبدالرضا مدرس زاده
نگاه پروین به آدم و آدمیت و خودش ۱۰۶۹
دکتر فاطمه مدرسی
پروین میان آسمان و زمین ۱۰۸۱
دکتر جلیل مشیدی
قصه پردازی بر زبان حیوانات در اشعار پروین اعتصامی ۱۰۹۱
دکتر علی منتظمی

جایگاه عرفان در شعر پروین اعتصامی ۱۱۱۱
دکتر سیده زهرا موسوی
پروین و نظامی ۱۱۳۵
دکتر سید مهدی میرهاشمی
نگاهی به ساختار قطعه در دیوان پروین اعتصامی ۱۱۵۱
دکتر علیرضا نبی لو - دکتر احمد رضایی
پروین و رمانتیسم ۱۱۷۱
دکتر محمدرضا نجاریان
منطق مکالمه و ایماژهای شاعرانه در مناظرات پروین اعتصامی ۱۲۰۱
دکتر بهمن نزهت
اندیشه های اجتماعی در شعر پروین اعتصامی ۱۲۱۳
دکتر ناصر نیکوبخت- غلامعلی زارع
بررسی عناصر داستانی در شعر پروین ۱۲۳۹
دکتر شهناز ولی پور
بررسی مضامین و درونمایه های اشعار پروین اعتصامی و مقایسهٔ آنها با مضامین و درونمایه های اشعار فروغ فرخزاد ۱۲۴۷
آزیتا همدانی
پروین و خانواده او ۱۲۹۷
زهرا یداله پنبه زاری
دنیا ستیزی ناصر خسرو و دنیا گریزی پروین ۱۳۱۹
دکتر محمدرضا یوسفی- طلیعه عشقی

مهرورزی و انسان دوستی در شعر پروین اعتصامی

دکتر قاسم صحرائی *

دکتر علی نظری**

مقدمه

مهرورزی یکی از صفات برجسته ی اخلاقی است که هم در دین مبین اسلام و هم در فرهنگ ایرانی مورد تأیید و تأکید بوده است. در فرهنگ اسلامی و ایرانی، نه تنها انسان ها، بلکه دیگر مخلوقات خداوند هم شایسته ی محبت اند. دلسوزی و مهرورزی نسبت به همه ی مخلوقات از مضامین برجسته ی بزرگان فرهنگ ما بوده است. چنانکه سعدی گفته است:

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست　　　عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

پروین اعتصامی، شاعر مشهور ایرانی (۱۳۲۰-۱۲۸۵ ه.ش) از بزرگانی است که با تأثیرپذیری از فرهنگ اسلامی ایرانی خود، مضمون مهرورزی و انسان دوستی را در اشعار خویش به نمایش گذاشته است. در شعر پروین، با شاعری مواجهیم که به همه ی موجودات عالم عشق می ورزد به خصوص مهرورزی او به ناتوانان و ضعیفان جلوه ی بیشتری دارد. در شعر او مهرورزی خداوند به انسان نیز به زیبایی انعکاس یافته است. بی مهری های زمانه و مردم آن، شاعر مهربان ما را به شکوه و گله واداشته است. همین شکوه ها دلیلی بر سرشته بودن مهرورزی با وجود اوست. پروین در عین شاعری، زن است و به تبع آن یک مادر. او از این موهبت الهی باخبر است و به همین مناسبت، مهر مادرانه ی خود را در برخی اشعارش نشان داده است.

---

* *استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه لرستان*

** *استادیار گروه زبان و ادبیات عرب دانشگاه لرستان*

۱ـ مهرورزی به همه ی مخلوقات

پروین اعتصامی، شاعری است که به حقیقت، صفت مهرورزی در عمق وجود او ریشه دوانده است. در اعتقاد او نه فقط انسان ها، بلکه همه ی مخلوقات و موجودات شایسته ی مهر و محبت اند. او در شعر تمثیلی «آرزوی مادر» از زبان پرنده ای به زیبایی اشتیاق خود را برای ابراز مهر به تمام آنچه در عالم هست نشان داده است:

جهان دیده کشاورزی به دشتی — به عمری داشتی زرعی و کشتی
به وقت غله، خرمن توده کردی — دل از تیمار کار آسوده کردی ...
سحرگاهی هوا شد سرد زان سان — که از سرما به خود لرزید دهقان
پدید آورد خاشاکی و خاری — شکست از تاک پیری شاخساری
نهاد آن هیمه را نزدیک خرمن — فروزینه زد، آتش کرد روشن
چو آتش دود کرد و شعله سر داد — به ناگه طائری آواز درداد
که ای برداشته سود از یکی شصت — درین خرمن مرا هم حاصلی هست
نشاید که آتش اینجا برفروزی — مبادا خانمانی را بسوزی
بسوزد گر کسی این آشیان را — چنان دانم که می سوزد جهان را ...
ترا زین شاخ آن کو داد باری — مرا آموخت شوق انتظاری
به هر گامی که پوئی کامجوئی است — نهفته، هر دلی را آرزوئی است
توانی بخش، جان ناتوان را — که بیم ناتوانی هاست جان را

(دیوان پروین، صص ۷ـ۶)

شاعر، به نظر می رسد در بیت «بسوزد گر کسی این آشیان را // چنان دانم که می سوزد جهان را» به آیه ی شریفه ی ۳۲ سوره ی مائده نظر داشته است که می فرماید: «من قتل نفساً بغیر نفسٍ او فسادٍ فی الارض فکأنما قتل الناس جمیعاً و من احیاها فکأنما احیا الناس جمیعاً.»

پروین در شعر «سپید و سیاه» حکایت مهرورزی زاغی را نسبت به کبوتری زخم خورده و پرستاری از آن آورده است. شاعر در این حکایت تمثیلی، مهرورزی و اتحاد و

پیوند جانوران را به همدیگر از مهم ترین خصلت های آنان و موجب سعادت برشمرده است؛ همچنان که درباره ی ما انسان ها هم چنین است. او گفته است:

کبوتری سحر اندر هوای پروازی / به بام لانه بیاراست پر، ولي نپرید
رسید بر پرش از دور، ناوکي جانسوز / مبرهن است که از آن طعنه بر دلش چه رسید
شکسته شد پر و بالی، نزار گشت تني / گسست رشته ی امیدي و رگي بدرید
گذشت بر در آن لانه، شامگه زاغي / طبیب گشت، چو رنجوري کبوتر دید
برفت خار و خس آورد و سایباني ساخت / براي راحت بیمار خویش، بس کوشید ...
ببرد آن همه بار جفا که تا روزي / ز درد و خستگي و رنج، دردمند رهید
به زاغ گفت: چه نسبت سپید را به سیاه / تو را به یاري بیگانگان، چه کس طلبید
بگفت: نیت ما اتفاق و یکرنگي است / تفاوتي نکند خدمت سیاه و سفید
تو را چو من، به دل خرد، مهر و پیوندی است / مرا بسان تو، در تن رگ و پي است و ورید

(دیوان پروین، صص ۱۳۳_۱۳۲)

پروین همچنین در شعر دیگری، از «بدمنشان» جهان شکوه کرده و توصیه نموده است تا از آنان دوری گزینیم. خصلت مهرورزی ایشان به همه ی موجودات عالم، وی را بر آن داشته است تا مستدل و منطقی چنین داد سخن دهد:

بدمنشانند زیر گنبد گردان / از بدشان چهر جان پاک بگردان
پاي بسي را شکسته اند به نیرنگ / دست بسي را ببسته اند به دستان
تا خر لنگي فتاده است ز سستي / توسن خود را دوانده اند به میدان
جز بد و نیک تو، چرخ می ننویسد / نیک و بد خویش را تو باش نگهبان
گر ستم از بهر خویش می نپسندي / عادت کژدم مگیر و پیشه ی ثعبان
چندکني همچو گرگ، حمله به مردم / چند دریشان همي به ناخن و دندان
دامن خلق خداي را چو بسوزي / آتشت افتد به آستین و به دامان
هر چه دهي دهر را، همان دهدت باز / خواسته ی بد نمی خرند جز ارزان

(دیوان پروین، ص ۳۹۲)

۲ـ مهرورزی به ضعفا و ناتوانان

اگرچه پروین به همه ی انسان ها عشق می ورزد و از جانفشانی برای تمام آنان سخن می گوید، اما توجه خاص او به طبقات پایین جامعه، رنجوران، ناتوانان، بیچارگـان، نومیدان و مسکینان بیشتر محسوس است. گویی شاعر، این گروه هـا را بیشـتر مسـتحق مهرورزی می داند.

او در شعر «آرزوها» ، بعد از تأکید بر مهربانی و جانفشانی عام برای نوع بشـر، به طور خاص از لطف کردن به ناتوانان چنین سخن گفته است:

دل برای مهربانی پروراندن لاجرم   جان به تن تنها برای جانفشانی داشتن
ناتوانی را به لطفی خاطر آوردن به دست   یاد عجز روزگار ناتوانی داشتن

(دیوان پروین، ص۱)

در شعر «آسایش بزرگان» ، شاعر آسودگی خاطر بزرگان را در نیاسودن بـرای خاطر بیچارگان دانسته است:

شنیده اید که آسایش بزرگان چیست   برای خاطر بیچارگان نیاسودن

(دیوان پروین، ص۴)

پروین در «نامه به نوشیروان» نصایح بزرگمهر را خطاب به آن پادشـاه بـزرگ بیان داشته است. سراسر سخنان بزرگمهر لبریز از رعیت دوستی، بنده نوازی و دستگیری مظلومان است؛ مفاهیمی که پروین به زیبایی آنان را به گوش حاکمان در طی اعصار بعد می رساند:

بزرگمهر، به شیروان نوشت که خلق   ز شاه، خواهش امنیت و رفاه کنند
شهان اگر که به تعمیر مملکت کوشند   چه حاجت است که تعمیر بارگاه کنند
چرا کنند کم از دسترنج مسکینان   چرا به مظلمه، افزون به مال و جاه کنند ...
جواب نامه ی مظلوم را، تو خویش فرست   بسا بود، که دبیرانت اشتباه کنند
زمام کار، به دست تو چون سپرد سپهر   به کار خلق، چرا دیگران نگاه کنند ...
اگر که قاضي و مفتي شوند، سفله و دزد   دروغگو و بداندیش را گواه کنند
به سمع شه نرسانند حاسدان قوي   تظلمي که ضعیفان دادخواه کنند ...

بترس ز آه ستمدیدگان، که در دل شب نشسته اند که نفرین به پادشاه کنند
از آن شرار که روشن شود ز سوز دلي به یک اشاره، دوصد کوه را چو کاه کنند ...

(دیوان پروین، صص ۲۸۹_۲۸۷)

پروین در شعر «بهای نیکی» ، بزرگان را از انتظار پاداش از تهیدستان داشتن بر حذر می دارد. چه او بر آن است که نیکی به درویشان و مسکینان، دعای خیر آنان را به دنبال دارد و جز آن خواستن، آز است و گمراهی:

بزرگی داد یک درهم گدا را که هنگام دعا یاد آر ما را
یکي خندید و گفت این درهم خرد نمی ارزید این بیع و شرا را ...
مشو گر ره شناسی، پیرو آز که گمراهی است راه، این پیشوا را
نشاید خواست از درویش پاداش نباید کشت، احسان و عطا را
صفاي باغ هستی، نیک کاری است چه رونق، باغ بی رنگ و صفا را
به نومیدی، در شفقت گشودن بس است امید رحمت، پارسا را
تو نیکي کن به مسکین و تهیدست که نیکی، خود سبب گردد دعا را
از آن بزمت چنین کردند روشن که بخشي نور، بزم بي ضیا را
از آن بازوت را دادند نیرو که گیري دست هر بی دست و پا را ...
مشو خودبین، که نیکي با فقیران نخستین فرض بودست اغنیا را
ز محتاجان خبر گیر، ای که داري چراغ دولت و گنج غنا را

(دیوان پروین، ص۳۹)

مهرورزی پروین به ضعفا و ناتوانان، در شعر «بی پدر» نیز به خوبی هویداست. شاعر، از زبان دخترکی چنین سروده است:

به سر خاک پدر، دخترکي صورت و سینه به ناخن می خست
که نه پیوند و نه مادر دارم کاش روحم به پدر می پیوست
گریه ام بهر پدر نیست که او مرد و از رنج تهیدستي رست
زان کنم گریه که اندر یم بخت دام بر هر طرف انداخت گسست
شصت سال آفت این دریا دید هیچ ماهیش نیفتاد به شست

پدرم مرد ز بي داروئي — و اندر این کوی، سه داروگر هست
دل مسکینم از این غم بگداخت — که طبیبش به بالین ننشست
سوي همسایه پي نان رفتم — تا مرا دید، در خانه ببست
همه دیدند که افتاده ز پاي — لیک روزي نگرفتندش دست ...
این همه بخل چرا کرد، مگر — من چه می خواستم از گیتي پست

(دیوان پروین، ص۴۲)

همچنین در قطعه ی «شکایت پیرزن» ، شاعر توانسته است ترحم خویش را نسبت به طبقات پایین جامعه و بیچارگان نشان دهد:

روز شکار، پیرزنی با قباد گفت — که از آتش فساد تو، جز دود و آه نیست
روزی بیا به کلبه ی ما از ره شکار — تحقیق حال گوشه‌نشینان گناه نیست
هنگام چاشت، سفره ی بی نان ما ببین — تا بنگری که نام و نشان از رفاه نیست
دزدم لحاف برد و شبان گاو پس نداد — دیگر به کشور تو، امان وِ پناه نیست
از تشنگی، کدوبنم امسال خشک شد — آب قنات بردی و آبی به چاه نیست
سنگینی خراج، به ما عرضه تنگ کرد — گندم تراست، حاصل ما غیر کاه نیست ...
ویرانه شد ز ظلم تو، هر مسکن و دهی — یغماگر است چون تو کسی، پادشاه نیست...
سختی کشی ز دهر، چو سختی دهی به خلق — در کیفر فلک، غلط و اشتباه نیست

(دیوان پروین، صص ۱۵۲ـ۱۵۱)

پروین اعتصامی، در پایان مناظره ی گل سرخ و ابر، پس از آنکه گرمـای خورشـید، گل را پژمرده کرد و گل عنایتی دیرهنگام از ابر یافت، در مقام نتیجـه گیـری از کـلام خود برآمده و چنین گفته است:

چو اندر سبوی تو باقی است آب — به شکرانه از تشنگان رخ متاب
به آزردگان مومیایی فرست — گه تیرگی روشنایی فرست
چو رنجور بینی دوائیش ده — چو بی توشه یابی نوائیش ده
همیشه تو را توش این راه نیست — برو تا که تاریک و بیگاه نیست

(دیوان پروین، ص۲۴۳)

۳ـ مهرورزی خدا به انسان (لطف حق)

پروین از لطف حضرت حق به بندگان خود آگاه است. او با آوردن صفت «ودود» برای خداوند، اعتقاد خود را به مهرورزی بی کرانه ی آن وجود لایزال بیان کرده است. (ر ک: دیوان پروین، ص۸۲).

در دو شعر «خوان کرم» و «لطف حق» مهرورزی خداوند نسبت به بندگان او هویداست. در این دو شعر، پروین اقدام به بازنمایی عنایت و لطف حضرت حق، نه فقط با خوبان و نیکان، بلکه با بدان و گردنکشان کرده است. در شعر «خوان کرم» ناله های گدایی تیره روز و پاسخ مهرآمیز پروردگار این چنین آمده است:

بر سر راهی، گدائي تیره روز — ناله ها می کرد با صد آه و سوز
که اي خدا، بي خانه و بي روزیم — ز آتش ادبار، خوش می سوزیم ...
دیده ام رنگي ندید از رخت نو — سیر، یک نوبت نخوردم نان جو
این ترازو، گر ترازوي خداست — این کژي و نادرستي از کجاست ...
گفتش اندر گوش دل، رب ودود — گر نبودي کاردان، جرم تو بود ...
ما ترا بي توشه نفرستاده ایم — آنچه می بایست دادن، داده ایم ...
کار ما جز رحمت و احسان نبود — هیچ گاه این سفره بی مهمان نبود
در نمی بندد به کس دربان ما — کم نمی گردد ز خوبان نان ما

(دیوان پروین، صص ۸۳ـ۸۱)

پروین برای بیان رحمت واسعه ی پروردگار در شعر «لطف حق»، به طور مفصل از برخورداری «نمرود» ـ کسی که سرانجام کار او به ادعای خدایی منتهی شد ـ از لطف و رحمت خداوند سخن گفته و در پایان شعر نتیجه گرفته است خدایی که دشمنان را می پرورد، دوستان را چگونه از نظر دور می دارد:

مادر موسی چو موسی را به نیل — درفکند، از گفته ی رب جلیل
خود ز ساحل کرد با حسرت نگاه — گفت که اي فرزند خرد بی گناه
گر فراموشت کند لطف خداي — چون رهي زین کشتي بي ناخداي ...
وحي آمد که این چه فکر باطل است — رهرو ما اینک اندر منزل است ...

در تو، تنها عشق و مهر مادري است | شیوه ی ما، عدل و بنده پروري است ...
ما بسي گم گشته، بازآورده ایم | ما بسي بي توشه را پرورده ایم
میهمان ماست، هرکس بینواست | آشنا با ماست، چون بي آشناست ...
کشتئی ز آسیب موجی هولناک | رفت وقتی سوی غرقاب هلاک ...
هرچه بود از مال و مردم آب برد | زان گروه رفته طفلی ماند خرد ...
وارهاندیم آن غریق بی نوا | تا رهید از مرگ شد صید هوا
آخر آن نور تجلی دود شد | آن یتیم بی گنه نمرود شد ...
ما که دشمن را چنین می پروریم | دوستان را از نظر چون می بریم
آنکه با نمرود این احسان کند | ظلم چون با موسی عمران کند

(دیوان پروین، صص ۲۶۹ـ۲۶۵)

۴ـ گله و شکوه از بی مهری ها

دغدغه ی فقر و رنج تهیدستان و مسکینان هیچ انسان آگاهی را آسوده نمی گذارد. بدین جهت، پروین نیز همیشه به فکر غمخواری و تیمارداری درماندگان است. او در شعر «تهیدست» درد دل های دخترکی یتیم را بازگفته و از بی مهری های دهر با او چنین سخن رانده است:

دختری خرد به مهمانی رفت | در صف دخترکي چند، خزید
آن یک افکند بر ابروي گره | آن یک افکند بر ابروي گره
این یکی، وصله ی زانوش نمود | وان، به پیراهن تنگش خندید
آن، ز ژولیدگي مویش گفت | وین، ز بیرنگي رویش پرسید ...
گرچه آهسته سخن می گفتند | همه را گوش فراداد و شنید
گفت خندید به افتاده، سپهر | زان شما نیز به من می خندید
ز که رنجد دل فرسوده ی من | باید از گردش گیتي رنجید
چه شکایت کنم از طعنه ی خلق | به من از دهر رسید، آنچه رسید

(دیوان پروین، صص ۵۹ـ۵۶)

شاعر در شعر «تیره بخت» نیز به همان سان شکایت دختری بی مادر را بـازگو کرده است:

دختري خرد، شکایت سر کرد — که مرا حادثه بي مادر کرد ...
چرخ را عادت دیرین این بود — که به افتاده، نظر کمتر کرد
مادرم مرد و مرا در یم دهر — چو یکي کشتي بي لنگر کرد ...
من سیه روز نبودم ز ازل — هرچه کرد این فلک اخضر کرد

(دیوان پروین، صص ۶۳ـ۶۱)

شعر «قلب مجروح» نیز با مضمونی مشابه، شکوه های کودکی یتیم و مادرش از بی مهری روزگار است:

دی، کودکي به دامن مادر گریست زار — کز کودکان کوی، به من کس نظر نداشت
طفلی، مرا ز پهلوي خود بی گناه راند — آن تیر طعنه، زخم کم از نیشتر نداشت ...
نساج روزگار، درین پهن بارگاه — از بهر ما، قماشي ازین خوبتر نداشت

(دیوان پروین، صص ۱۹۷ـ۱۹۶)

پروین، رشته ی محبت سپهر را سست دانسته و از نااستواری و بـی مهـری آن بارها شکوه کرده است:

سپهر پیر رشته ی محبت و انس — گرفت و بست به هم لیک استوار نکرد

(دیوان پروین، ص۷۶)

شاعر در شعر «تیر و کمان» پس از مناظره ی آنان، زبان بـه شـکوه از قضـا و سرنوشت گشوده و تیر و کمان را هر دو در غلبه ی قضای الهی دانسته است. او در پایان معنای تمثیلی حکایت خویش را نیز بیان کرده است:

گفت تیري با کمان، روز نبرد — که این ستمکاري توکردی،کس نکرد ...
گفت با تیر از سر مهر، آن کمان — در کمان، کي تیر ماند جاودان
شد کمان را پیشه، تیر انداختن — تیر را شد چاره با وي ساختن ...
کیست که از جور قضا آواره نیست — تیر گشتی، از کمانت چاره نیست
عادت ما این بود، بر ما مگیر — نه کمان آسایشي دارد، نه تیر ...

تیر گشتن در کمان آسمان — بهر افتادن شد این معنی بدان
این کمان را تیر مردم گشته اند — سرّ کار این است زان سرگشته اند
چرخ و انجم هستی ما می برند — ما نمی بینیم و ما را می برند

(دیوان پروین، صص ۶۱ـ۵۹)

مهرورزی و انسان دوستی پروین، او را بـر آن داشـته اسـت تـا بـه انتقـاد از ریاکاران و متعدیان به حقوق مردم نیز بپردازد. شعر «دزد و قاضی» مضمونی این چنـین دارد:

برد دزدی را سوی قاضی عسس — خلق بسیاری روان از پیش و پس
گفت قاضی که این خطاکاری چه بود — دزد گفت از مردم آزاری چه سود
گفت، بدکردار را بد کیفر است — گفت، بد کار از منافق بهتر است
گفت، هان بر گوی شغل خویشتن — گفت، هستم همچو قاضی راهزن ...
دزد زر بستند و دزد دین رهید — شحنه ما را دید و قاضی را ندید
من به راه خود ندیدم چاه را — تو بدیدی، کج نکردی راه را ...
دزد اگر شب، گرم یغما کردن است — دزدی حکام، روز روشن است
حاجت ار ما را ز راه راست برد — دیو، قاضی را به هرجا خواست برد

(دیوان پروین، صص ۹۳ـ۹۱)

شکایت پروین از بی مهری زمانه و مردم بی مهر زمانـه، یکـی از نشـانه هـای مهرورزی و انسان دوستی اوست:

به شکوه گفت جوانی فقیر با پیری — به روزگار مرا روی شادمانی نیست ...
به دهر هیچ کسی مهربان نشد با من — مرا خبر ز ره و رسم مهربانی نیست

(دیوان پروین، صص ۱۲۴ـ۱۲۳)

شاعر در شعر «صاعقه ی ما ستم اغنیاست» ، از زبان پسر برزگری از ستم اغنیا بر تهیدستان سخن گفته و مهرورزی خود را نسبت به درماندگان و بیچارگان نشـان داده است:

برزگری پند به فرزند داد — که ای پسر، این پیشه پس از من تراست ...

گفت چنین، که ای پدر نیک رای صاعقه ی ما ستم اغنیاست
پیشه ی آنان، همه آرام و خواب قسمت ما، درد و غم و ابتلاست ...
قوت، به خوناب جگر می خوریم روزی ما، در دهن اژدهاست
در عوض رنج و سزای عمل آنچه رعیت شنود، ناسزاست
چند شود بارکش این و آن زارع بدبخت، مگر چارپاست ...
پیر جهاندیده بخندید که این قصه ی زور است، نه کار قضاست
مردمی و عدل و مساوات نیست زان، ستم و جور و تعدی رواست
گشت حق کارگران پایمال بر صفت غله که در آسیاست ...

(دیوان پروین، صص ۱۶۳_۱۶۰)

۵ـ مهر مادری

پروین پیش از هر صفت و عنوان دیگری، یک مادر است و دارای مهر مادرانه. او مهرورزی مادر نسبت به فرزندان خود را در شعر «حدیث مهر» در قالب مناظره ی گنجشک و کبوتری به خوبی بیان کرده است:

گنجشک خرد گفت سحر با کبوتري که آخر تو هم برون کن ازین آشیان سري
آفاق روشن است،چه خسبي به تیرگي روزي بپر، ببین چمن و جوئي و جري ...
گفتا حدیث مهر بیاموزدت جهان روزي تو هم شوي چو من ای دوست مادري
گرد تو چون که پر شود از کودکان خرد جز کار مادران نکني کار دیگري ...
خوشبخت، طائري که نگهبان مرغکي است سرسبز، شاخکي که بچینند از آن بري
فریاد شوق و بازي اطفال، دلکش است وانگه به بام لانه ی خرد محقري
شیرین نشد چو زحمت مادر، وظیفه اي فرخنده تر ندیدم ازین، هیچ دفتري

(دیوان پروین، صص ۷۸_۷۷)

او همچنین، در شعر «ای مرغک» این گونه از مهر مادرانه سخن گفته است:

ای مرغک خرد، ز آشیانه پرواز کن و پریدن آموز ...
این خانه ی پاک، پیش از این بود آرامگه دو مرغ خرسند ...
از گردش روزگار خشنود آورده پدید بیضه اي چند

آن یک، پدر هزار مقصود / وین مادر بس نهفته فرزند

بس رنج کشید و خورد تیمار

گاهي نگران به بام و روزن / بنشست براي پاسباني

روزي بپرید سوي گلشن / در فکرت قوت زندگاني

(دیوان پروین، صص۳۱۳-۳۱۲)

نتیجه:

پروین اعتصامی، با تأثیر پذیری از فرهنگ اسلامی ـ ایرانی، مضمون مهرورزی و انسان دوستی را در اشعار خویش به گویاترین وجهی بیان کرده است.

لطف و مهر این شاعر نسبت به همه ی مخلوقات خداوند به خصوص، طبقات پایین جامعه، ناتوانان و مسکینان، مظاهر این مضمون عالی است. همچنین شکایت پروین از بی مهری های زمانه و مردم آن، دغدغه ی فقر و رنج تهیدستان و مسکینان و تیمارداری و غمخواری آنان، همه، نشان انسان دوستی اوست.

فهرست منابع و مآخذ:

- آرین پور، یحیی: از نیما تا روزگار ما، انتشارات زوار، چاپ دوم، ۱۳۷۶
- پروین اعتصامی: دیوان اشعار، به کوشش محمد عالمگیر تهرانی، تهران، نشر محمد، چاپ سوم، ۱۳۷۰
- چاووش اکبری، رحیم: زندگی و شعر پروین اعتصامی حکیم بانوی شعر، تهران، نشر ثالث، چاپ دوم، ۱۳۸۰
- حاکمی، اسماعیل: ادبیات معاصر، تهران، انتشارات دانشگاه پیام نور، چاپ پنجم، ۱۳۷۶
- دانشگر، احمد: پروین اعتصامی شاعره ای از تبار روشنی ها، تهران، انتشارات حافظ نوین، چاپ اول، بی تا.
- سبحانی، توفیق: تاریخ ادبیات۴، تهران، انتشارات دانشگاه پیام نور، چاپ پنجم، ۱۳۷۴

پیام پروین

دکتر اسحاق طغیانی *
خدایار مختاری کرچگانی **

مقدمه

یکی از گسترده ترین و دامنه دارترین اقسام شعر در ادبیات فارسی ، شعر تعلیمی است . شعر تعلیمی ، شعری است که قصد گوینده و سراینده ی آن تعلیم و آموزش و ارتباط عمیق با اندیشه جهت بیان درون[1] مایه های مورد نظر تفکرات خود است (۸/ ص۷۲) شعر پروین از برجسته ترین نمونه های شعر تعلیمی معاصر محسوب می شود که جان مایه آن می تواند مضامین گوناگونی از جمله اخلاق ، توحید و خداشناسی ، خدمت به جامعه ، عرفان و مقدسات ، اعتقاد به تقدیر و مذهب و .... باشد . این شاعر گران قدر هرجا که از تجارب عینی نشانه هایی دارد ، روح زمان را باز می تاباند و با زندگی روزانه پیوند می دهد . این چنین بازتاب و پیوند را در بیشتر اشعارش می توان مشاهده کرد از جمله در مسمط « ای گربه » :

ای گربه ترا چه شد که ناگاه — رفتی و نیامدی دگربار[2]
از بازی خویش یاد دادی — بربام شبی که بود مهتاب ؟
گشتی چون ز دست فراری — افتاد و شکست کوزه ی آب
ژولید ، چو آب گشت جاری — آن موی به از سمور و سنجاب
ز آن آشتی و ستیزه کاری — ماندی تو ز شبروی من از خواب

(۱۴ /صص ۳۱۲-۳۰۹)

---

* عضو هیأت علمی گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان
** ـ کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی

شعر پروین از جهت معنی و فکر بسیار پخته و متین است ، گویی اندیشه گری توانا ، حاصل تأمل و تفکرات خود را در باره ی انسان و جنبه های گوناگون زندگی و نکات اخلاقی و اجتماعی به قلم آورده است ولی شیوه ی کار او با همه ی انسجام و کمال ، بی گمان چه از لحاظ قالب و چه از لحاظ فرم و درون مایه از سرچشمه ی افکار پیشینیان نیز بهره مند شده است ، امّا نه آن که سخنش رنگ تقلید وتکرار پذیرفته باشد بلکه در اندیشه و طرز بیان از اصالت برخوردار است . (۶ / ص ۱۰۱)

پروین با بهره گیری از فرهنگ پرمایه و استوار کهن فارسی و تجربه های با ارزش ادبی و سنت های گرانقدر شعری شاعران پیش از خود مانند ناصر خسرو قبادیانی، نظامی گنجوی ، سعدی شیرازی ، ابن یمین فریومدی و عارفانی مانند سنایی ، عطار ، مولوی و ... اشعاری با درون مایه های حکیمانه و آموزنده در انواع شش گانه شعر [۳] با رعایت تمام تناسب های لفظی و معنوی نوشته است که همواره در نوع خود از فخامت و جزالت و تنوع ویژه ای برخوردار است .

پروین ، این یگانه گوهر رخشنده ی مفاخر ایران ، در دیوان اشعارش مثلثی از عقل ، احساس و اراده را ترسیم کرده است که در واقع این نمایش سه گانه ، نتیجه ی پویش و جوشش روح و کوشش فکر جوینده ی شاعر آگاه در قلمرو علوم و دانش های اسلامی و اسطوره های تاریخی و جامعه شناختی است . 

او با بهره گیری از اسطوره ها ، ضرب المثلها و تمثیل های قوی خود ، خون و جان تازه ای به کلام و اندیشه ی شاعران مکتب خراسان و دروه ی مشروطیت بخشیده است . اگر این شاعر نوجو در شعرش از واژه های پیشینیان سود جُسته است . شاید علت اصلی آن یادآوری ، بازیابی ، نگاهداری ، تداوم جاودانگی میراث فرهنگی و سنت های ادبی سرزمین خود است که با توان مندی تمام از این تجربه ی گران بها ، موفق بر آمده است .

با کمی تأمل در انواع شش گانه شعرش در می یابیم که افق وسیع و گسترده ی حکمت ،فلسفه ،عرفان و دیگر قلمروهای شعر سرزمین خود را به خوبی شناخته است و

افزون بر این ها در بیشتر قطعه ها و مناظره های این شاعر ، سایه های فراگیر آگاهی های اجتماعی او از مردم و جامعه اش به زیبایی تمام مشاهده می شود .

در شعر خانم پروین صورت واقعی فن ، هنر و زیبایی را می توان د ر پرهیز از تصنع سازی ، و به کارگیری تخیل [۴] ؛ تشخیص [۵] ، ارسال المثل[۶] ، تمثیل [۷] و محاکات مشاهده کرد که در کارگاه سخن سرایی، با ادراکات لطیفه ، صفای تخییل و ذوق ابداع ، پرنیانی بافته چنان ظریف و رنگین و زیبا که به جرئت می توان گفت از نوادر و تقلید ناپذیر است . از جمله « نغمه ی صبح » با آ ن حسن مطلع ، سلامت و انسجام اشعار ، با آن معانی که پنداری از چشمه ی روشنایی تراوش کرده ، نظیرش در هیچ شاعری وجود ندارد :

صبح آمد و مرغ صبحگاهی — زد نغمه بیاد عهد دیرین
هنگام سحر ، در قفس را — بشکست و پرید صید دلتنگ
بر سر نرسانده این هوس را — بر پاش رسید ناگهان سنگ
این عادت دُورِ روزگار است . ...
این نکته ، چو درس زندگانی — آویزه ی گوش کن که پروین
در دوستی تو پایدار است

(۱۴/صص ۳۱۴ ـ ۳۱۸)

یکی دیگر از خصایص نبوغ که در اشعار خانم پروین پدیدار است ، تشخیص است . که گوینده برای تصویر معانی مجرده ، اشخاصی تصور کرده ،کردار و گفتار زندگانی را به شیوه ی غیر مستقیم به آنان منسوب دارد (۱۰/ ص ۵۶) از جمله قطعات « امید و نومیدی » ، « دیدن و نادیدن » و نظایر آن :

به نومیدی ، سحرگه گفت اُمیّد — که کس ناسازگاری چون تو نشنید

(۱۴ / ص ۱۶۰)

شبی به مردمک چشم طعنه زد مژگان — که چند بی سَبَب بهر خلق کوشیدن

(۱۴ / ص ۱۰۴)

تخییل نیز رکن و اساس شعر است . بلکه شعر عبارت از تخییل . ظرافت معانی و تمثیلات و رنگ آمیزیهای روح پرور ، همه از فیض خیال و سرچشمه ی تخییل ناشی می شود . (۱۱ / ص ۶۶) پروین نیز از نارکی های تخییل به هنرمندی تمام برای بیان پیام خود بهره برده است و مناسبات مطلب را متناسب با واقع و حقیقت نموده است مـثلاً در « آیین آینه » :

وقـــــت سـحر ، به آیـنه ای گفـت شانـه ای
کـاوخ ! فـلک چـه کـجروو گیتی چـه تـنـد خـو ست
خاری به طـعنه گفت ،چه حـاصل زبو و رنـــگ
خـــنـدید گـل کـه هـر چه مرا هست رنگ و بـــوست
ز آن کس که نام خـــلق بـه گفــتار زشت کشت
دوری گــزین ، کـه از هـــمه بد نـامتـر هـموست
ز انــگشت آز ، دامــن تـقوی ســیه مــکن
این جـــامه چـــون دریـد ، نـه شایسته ی رفـوست
از مـــهر دوستـــان ریــاکـار ، خوشتر است
دشـنــام دشـمنی کـه چـو آیـنـه را سـتگوست آن
کـیمیـا کـه مـی طلبــی ، یـار یک دل است
دردا کـه هیـچـگه نــتوان یــافـت ، آرزوست

(۱۴ / صص ، ۹- ۸)

و همچنین در « امید و نومیدی » چه گفتگوی لطیف دارد و به طرز مؤثر و تأثیر گذار به معرفی خود می پردازد :

در آن مـدت که من امید بودم	بـه کـردار تـو ، خـود را می سـتودم
مــرا هم بود شـادیها ،هوسها	چـمنها ، مـرغها ، گلها ، قـفسها
مــرا دلسردی ایـام بگذاخت	هـمان نـاسازگاری ،کا رمـن ساخت .

(۱۴ /ص ۱۸)

سخنان حکمت آموزدر اشعار این شاعر نوگرای معاصر با همراهی صنعت « ارسال مثل » یکی دیگر از درون مایه های سخن اوست و در موارد مختلف زندگی می توان به آنها تمثل نمود. این موضوع به قدری در دیوانش فراوان است که تعیین آن دشوار خواهد بود امّا همه جا این سخنان مانند ستارگان تهذیب و تربیت ، نور افشانی می کنند . از جمله در قصیده ی :

ای دل عبث مخور در غم دنیا را

پیوند بایـــدت زدن ، ای عـــــارف — در باغِ دهر ، حنظل و خــــرمـا را
دیـــــــدار تـــیـــره روزی نـــابینا — عـــبرت بس است مردم بـــینا را
در دام روزگـــــار، ز یـــــکــــدیگر — نتــــــوان شناخت پشه وعنقا را
ای آن که راستـــی به مـــن آموزی — خـــود در ره کج از چه نهی پا را

(۱۴ / صص ۳۲۳ - ۳۲۶)

سخن دیگر این که مهارت پروین در رو به رو کردن ناهمتاییهای هستی و نتیجه گیریهای استَ که این فرآیند به دست می دهد . حکمت عملی او در دقیقه یاب بودن اوست . بدرستی او را باید صیاد نکته ها ی هستی دانست .

خـــون یـــــتیم در کشی و خـــواهـی — با غ بهشت و سایـه طـــوبـی را
نیکی چه کـرده ایم کـه تــــا روزی — نیـــکو دهند مُزد عـــمـــل مـــا را
انباز ســـاختیم و شریـکی چــــــند — پــــروردگار صـانع یـــکتا را
آمـــوزگار خـــلق شــــدیـــم امــّا — نشناخـــتیم خـــود الـف و بـا را
هــــیزم هـــــزار سال اگـر سُـوزد — ندهــــد شمـــیم عُود مـــطرا را

(۱۴ / صص۳۲۶ -۳۲۵)

استفاده از تمثیل و محاکات که از عناصر اساسی شعر در سخن پروین است و آن هنگامی است که مقصود ومعنا را طوری تقریر کند که حالت اصلی آن موضوع در نظر ما مجسم گردد از این طرز :

سیاهیها ی محنت جلوه ام برد — درشتی دیدم و گشتـم چنین خرد
شبانـــگه در دلی تنگ آرمیدم — شـــدم اشـکی و از چشمی چکیدم

نــدیم ناله ای بودم ســحرگاه　　شــکنـجی دیدم و گشتم یـکی آه

(۱۴ ص ۲۰۲ ـ ۲۰۰)

پروین با پرهیز از تصنع لفظی ومعنوی ، از بیان صریح عقیده و تفکرات خویش در مظاهر مختلف بیم ندارد و در انواع شعر این برتری و امتیاز نمایان است که هر خواننده ی با ذوق و ادیب فرزانه ، در ابتدای مراجعه متوجه می شود که این سخنان لطیف ، مولود فکری است آزاد و حساس و پرداخته ی طبعی است مبتکر و مستقل که از خوش آمدگویی گریزان است و عزت نفسش تا حدی است که از درخت جهان نیز سایبانی نمی طلبد . (۳/ صص ۱۴ ـ ۱۵)

صیاد زمانه جان شکار است .

بر شاخه ی سُرخ گُل مکن جـای　　کان حاصل رنج باغبان است .

مـنقار ز برگ گُـل مـیـارای　　گـل زیور چهر بوستان است .

او طـایر بـسته درحـصاراست .

(۱۴ / صص ۳۱۶ ـ ۳۱۷)

ابداع گوی او به راستی موجد تخییلات باریک شورانگیز است که علاوه بر زیبایی ، انسجام و سلامت و وضوح معانی در آن دیده می شود که در واقع حقیقت های جهان واقعی آدمیان است (۱۰/ص۴۵) و او از عهده ی شناخت به خوبی بر آمده است و انگیزه ها و آگاهی های اجتماعی را به طور متنوع بیان کرده است از جمله « گوهر اشک » که قطره ی اشک چگونه خود را تعریف می کند و به چه لطافت بیان و حسن تقریر به مقام ادای مقصود بر می آید :

آن نشنیدید که یک قــطره اشــک

صبــحدم از چــشم یتیمی چــکیـد

بــرد بـسی رنـج نـشیب و فـراز

گــاه در افتــاد و زمــانی دویــد

گــاه درخشیــد و گــهی تـیره مـاند

گاه نـهان گشت و گــهی شد پدیــد

عـــاقبـــت افتـــاد بـــه دامـــــان خـــاک
ســـــرخ نـــگینــــی به ســـر راه دیـــد
گفت : که ای ؟ پیشه و نام تو چـــیست ؟
گفت : مرا با تـــو چه گـــفـــت و شنید ؟
من گهر ناب و تـــو یـــک قطره اشـــــک
مـــن زازل پـــاک ، تـــو پـــست و پـلید
دوســـــت نـــگردند فـــقیـــر و غـــنـــی
یـــار نـــبـــاشنـــد شـــــــقی و سعید
اشک بـــخـــندیـــد که رخ بـــر مـــتاب
بـــــی سبــــب از خـــلق نـــباید رمیـــد ...

(۱۴ /صص ۲۶۱ - ۲۵۹)

نکته قابل ملاحظه ی دیگر در سخن پـروین نگرانـی و دلتنگـی همیشـگی او از محیط اجتماعی واحوال نابسامان جامعه و اندیشه های خام و نادانی عمـومی روزگـارش است هر چند که بعضی از منتقدان داخلی و خارجی ، بر این عقیده هستند کـه شـعرهای پروین از حرکت های مردم زمان شاعر و امواج دگرگونیهای اجتماعیش تأثیری نگرفتـه است.

(۱۷ / ص ۸۹)

امّا با روی کرد به جانمایه شعرهای او و فرورفتن در امواج لفظها و تعبیرهای آن در می یابیم که در ژرفا و عمق کلام او ، و بیرون از ظاهر شاعر و مجاز کلام ، واقعیـت های نهفته است مثلاً :

تـا به بـازار جـــهان سودا گریـم

جان زبون گشتـه است در بــنـد تنیم — عقل فرسوده است و در فـــکر ســـریم
پـهـلوان ، امــا به گـنج خـانـــه ایم — آتـش امّـا ، در دل خـــاکـــستریــــم
کـــاردانـــان راه دیــــگر مـــی روند — مــا تـبه کـاران ، بـــه راه دیـــگریم

گـــرگ را نشنـاختستیم از شـــبـان در چـــراگاهی که عـــمری می چریم
(۱۴/ صص . ۳۹۱ - ۳۹۰)

پروین ، زنی مردانه در قلمرو شعر و عرفان کـهماننـدی بـرای او در میـان هـم عصرانش نیم توان جست[۸] و در اکثر شعرهایش با بیان معترض آمیز به آز پرسـتان آن نیل به سیرالی الله و بهره گیری از فرهنگ اصیل قرآنی دایماً فریاد می زند :
« شهد الله انه لااله الّا هو الملائکهٔ و اولوالعلمائما بالقسط »(و فرشتگان و دانشمندان نیـز به یکتای او گواهی دهند . او نگهبان عدل و درستی است)[۹]
و همچنین : ای عجب این راه ، نه راه خـــداست

زآنـــکه در آن اهـــرمنی رهنـماسـت

راهـــروانی کـــه در ایـــن معبـرند

فـــکرتشان یـــکسره آزوهـــواست

(۱۴ /ص ۹۴)

حقیت دیگری که در شعرهای پروین اعتصامی به چشم می خورد وفاداری او به خواسته ها و مقدسات مردم جامعه و روحیه ی مبارزه جویی و پایداری و بیداری در برابر ظالمان تا جایی که در یک کلام پروین شاعر مظلومان و بیزار از ظالمان است از جمله قطعه ی « ای رنجبر » (۱۴ /ص ۲۰) ، قطعه ی « صاعقه ما ،ستم اغنیاست »
(۱۴ /ص ۱۶۰)

مجموع این تصویر ها و اندیشه های گفته شده ، صحنه ی پیچیده ای را در چشم انداز خیال خواننده می گسترد که دربافت کلام به آن مضمون مـی گـوییم و در اینجـا جنبه ی القایی تصویرها و صحنه های حاصل از ترکیب آنهاست که عاطفه و پیام شاعر را به خواننده انتقال می دهد .

تا این جای بحث روشن شد که یکی از ویژگی های مهم شـعر پـروین ، پیـام و درون مایه های فکری اوست که این شاعران از تصویر و افکار برای القای عواطـف و اندیشـــه هـــای خـــود اســـتفاده کـــرده اســـت . در ادامـــه بحثـــی جداگانـــه

درباره ی انواع درون مایه ، مضامین و موضوعهای کلی اشعار او خواهیم داشت و در این مقاله تلاش نگارنده بر این است که در هر فکر مسلط زیر مجموعه های آن را همراه با نمونه هایی از شعر پروین بررسی نمایند .

الف) خداشناسی

خداشناسی و سیر « خدا » یکی از جالب ترین بخش های کتاب اندیشه انسان است که انسان با لفطره خداجو و خداشناس است به گونه ای که اندیشه ی خدا همواره ذهن بشر را به خود مشغول داشته است (۱۵ /ص ۴۲) .پروین نیز برای رسیدن به این سیر فطری تمام تلاش خود را به کار می برد و به عقیده ی وی قفل اسرار آفرینش و وجود خدا را با کلید حکمت نمی توان گشود بلکه باید نیروی احساس و اندیش را باهم به کار اندازیم . مثلا در«ذّره» :

هزار سال اگر علم و حکمت آموزی
هزار قرن اگر درس معرفت خوانی
اگر به عقل وهنر همسر فلاطونی
و گر به دانش و فضل اوستا دلقمانی
به آسمان حقیقت به هیچ پرنپری
به خلوت احدیت رسید نتوانی
در آن زمان که رسی عاقبت به حدّکمال
چو نیک درنگری در کمال نقصانی
گشود گوهری عقل گرچه بس کانها
نیافت هیچگه این پاک گوهر کانی
به کوی شوق ، گذاری نمی کنی پروین
چون ذّره نیز ره و رسم را نمی دانی

(۱۴ - ص ۱۱۱ - ۱۱۰)

پروین در ابیات بالا با دو بال عقل و احساس به آسمان حقیقت پرواز می کند و شیوه ی خداشناسی را با استفاده از قرآن کریم ، تجربی نوعی استقراء می داند [۱۰] زیرا یار آسمانی پروین از در و دیوار در تجلی است ، فقط چشم بصیرتی می خواهد که آن را در یابد . نگاه پروین از دیدن کارگاه عنکبوت به ژرفای آسمان اوج می گیرد و بدان جا می رود که دستگاهی محکم سررشته آفرینش را در دست قدرت خویش گرفته است و آنگاه سخن عنکبوت در اعماق روحش طیف می افکند :

در تکاپو ییم ما در راه دوست — کارفرما او و کارآگاه اوست
گرچه اندر گنج عزلت ساکنم — شور و غوغایست اندر باطنم
دست من بر دستگاه محکمی است — هر نخ اندر چشم من ابریشمی است

(۱۴ / ص ۷۴)

و عاقبت سخن عنکبوت به پایان می رسد امّا از درون بیدار و آگاه پروین فریادی بر می خیزد که :

نقد امروز ارز کف بیرون کنیم — گرچه فردایی نباشد چون کنیم
عنکبوت ای دوست جولای خداست — چرخه اش می گردد امّا بی صداست

(۱۴ / ص ۷۶)

در سخن پروین وجود این همه موجودات گیتی به سبب انعکاس نور خداوند در آیینه تجلی جمال خداوند است از جمله « جمال حق » که فضای باغ را به عنوان تماشا گه جمال حق می داند و اعتقاد دارد که آدمیان باید از آثار صنع خداوند به کمال ذاتش پی ببرند و اعتراف نمایند که واجب الوجودی وجود دارد که گرداننده ی چرخ جهان و علت العلل همه موجودات است . (۱۷ /ص ۴۹)

فضای باغ ، تماشاگه جمال حق است
من و تو نیز در آن از پی تماشایم
همین خوش است که در بند گیش یکرنگیم
همین بس است که در خواجگیش یکر اییم

ز سـرد و گـرم تـنـور قضا نمی تـرسیم
بـرای سـوخـتن و سـاخـتن مـهیـاییم
(۱۴ / صص۷۱-۷۰)

در پیام خداشناسی و خداطلبی پروین این نکته شهود پیدا می کند که او در شناخت خداوند بیش از آن که جنبه فلسفی داشته باشد . چهره ی عرفانی دارد . فرمانروایی مطلق است که سرنوشت ها را در قانون کلی طبیعت تعیین کرده است امّا لطف بی پایانی دارد که نمی گذارد حوادث بیهوده به زیان کسی تمام شود . هر چند که ممکن است ظاهر حادثه به گونه ای باشد که انسان آن را به زیان خویش تصور کند . مثلاً در « لطف حق »

مادر موسی چـون موسی را به نـیل — درفـکند ی از گـفته ی رَبِّ جلـیل
خود ز ساحل کرد با حسرت نـگاه — گفت کـای فـرزند خـرد بـی گـناه
گـر فراموشت کند لـطف خـدای — چـون رهـی زین کشتی بی ناخـدای
....
مـا گـرفتیم آنـچه را انـداختـی — دسـت حـق را دیـدی و نشناختی ؟
(۱۴ / ص ـ۲۵۶)

این شاعر خداشناس اعتقاد دارد . پهنه گیتی درحکم گلستانی است که پروردگار آن را خلق کرده است و موجودات درحکم گل هـای بـاغ آفـرینش هـستند امّـا بهـار وجودشان راه به خزان نیستی دارد و تنها گلی که گردش روزگار وابسته به اوست ، گل وجود خداست که به واسطه او همه چیز به جای خویش نیکوست از جملـه « گـل بـی عیب » :

مـا چـوُ رفتیم ،گل دیگر هـست — ذات حق ،بـی خلل و بـی هـمتاست
نتوان گفت که خـار از چه دمـید — خـاررا نـیز در ایـن بـاغ بـهاست
چـرخ بـا هـر که نشاندت بـنشین — هر چه را خواجـه روا دیـد رواست
بـنـده ، شایسته ی تـنهایی نـیست — حـق تعالی و تـقدس تـنهاست

هـــر گـلی عـلـتّ و عـــیبی دارد گُل بـی عـلت و بــــی عیـب خداست

(۱۴ / صص ۲۳۴ ـ ۲۳۳)

ب) عشق ازلی

مهر ورزیدن و محبت داشتن یکی از رمزهای آفرینش و نظام خلقت است آن هم عشقی که آفریده را به آفریننده پیوند می دهد و به این صورت از زمانی که انسان پا بـه عرصه ی این عالم خاکی بگذارد خداوند روح او را در ازل آفریده و روح را در عـالمی ورای این عالم ماده با خالق خویش پیوندی عاشقانه برقرار کرده و عهد و پیمان محبـت بسته است (۱۱) . به هر حال سخن پروین مملو از عشق حقیقی و ازلی است و آن بوته ای است که جان ها را از آلایش های این جهانی پاک می کنـد و دل را جلـوه گـاه انـوار خدایی می سازد به اعتقاد او دیوانگان عشق حق ، خردمند تر از همه خردمنـدان اسـت . زیرا ایمان دارد که چنین دیوانگی عالمی دارد در آن سـوی معیارهـای عقلانـی پنـدار انسان ، عالمی که یک پارچه نور و سرور است ، جهانی است که در آن « ذرّه هـا » از پرتو عنایت معشوق آسمانی ، درخشانتر از خورشید تابان می شود .

دنیای آنان « بهشت اندر بهشت » ، « جلال اندر جلال » است که از پای تا سر « نور» است از جمله «عشق حق»

عــــاقـــلی ، دیـــــوانــــه ای را داد پــــنـــد
کـــز چــــه بـرخود می پسندی ایـــن گزند
گـــفت ، مـظن دیوانــگی کــــردم هــــزار
تــــابــــدیــدم جــــــلوه ی پــــروردگار
تـــــو مـــــرا دیـــوانه خـــــوانی ، ای فـــلان
لــــیـــک مـــــن عــــاقــلترم از عــاقـــلان
گر که هـر عاقل ، چـــو مـــن دیـوانـــه بـود
درجـــهـان ، بــس عــاقل و فـــــرزانه بـــود
عــــــارفـــان کـــاین مـــدعـــا را یــــــافتند
گــــــم شدند از خـــود ، خـــدا را یـــــافتند

مــــن هـــمی بـینم بـهشت انـدر بـــهشت
تــو چـــه مـی بینی بغیر از خـــاک و خـشت
مـــن هـــمی بـینم جـــلال انـــدر جـــلال
تــو چـــه مـــی بینی به جـــز و هـم و خـیال
گـــنج ها بـــــردم کـــه بـــاید در حـــساب
ذره هـــا دیـــدم کــــه گـــشته است آفــتاب
عـــشق حـــق در مـــن شرار افـــــروخته است
مـــن چـه مـی دانم کـــه دستم سوختـــه است
من چه دانم کـــان طبیب انـــــدر کـــجاست
می شنـــاسم که یـــک طبـــیب ،آنهـم خداست

(۱۴ / صص ۱۷۶ ـ ۱۷۴)

اگر عشق را نوعی اشتیاق و میل فطری آدمی بـدانیم ، شـوق و کشـش درونـی پروین در کلام منظوم و بی پیرایه اش ، میلی الاهی و شوقی عرفانی است . یعنی ؛ چهرهٔ غالب و فراگیر عشق پروین ، در شعرهایش حقیقی و خالص است ، عشق ، در شعرهای پروین گویی جاذبه ای است معنوی ومطلق که دلیل هستی و فلسفه ی حیات موجـودات گردا گرد اوست و بهترین مردم را در عبادت کسانی می داند که بـا عبـادت حضـرت حق عشق بازی کند . [۱۲] مثلاً : « گُل و خاک »

صبحدم تـــازه گلی خودبین گـــفت / کـــز چـــه خـاک سیهم در پهلوست
خاک خندید کـــه منظوری هـــست / خـــیره بـــا هـــم ننشستیم ای دوست
مـــقصد ایـــــن ره نـــاپـــیدا را / زکـسی پرس که پیدایـــــش از اوست
مـــن اگـر تـیره و گـرنـا چـیزم / هـر چـه را خواجـه پسندد ، نیـــکوست

(۱۴ / ص ۲۴۷ ـ ۲۴۶)

چهره ی فراگیر شعر پروین ، رویکرد او را به مسایل روزانه زندگانی ، دلسـوزی و محبت او نسبت به آدمیان ، طبیعت و آفریدگان پیوند آنها را بـا خواجـه و صـاحب

حقیقی عالم یعنی عشق ازلی ، به خوبی نشان می دهد . توجه بسیار پروین به انسان و انسانیت مثلاً در قصیده ی « حاصل عمر » (۱۷ / ص ۱۰۹)

بـرو ای قـطره در آغـوش صدف بنشین
روی بـنمای چـو گشتی گُـهر رخشان
بـسته ی شـوق بود از دو جـهان آزاد
کُـشته ی عـشق بود زنده ی جـاویدان
پـرتـوی ده ، تـونه ای دیو درون تـیره
کـو ششی کُن ، تـونـه ای کالبد بی جان
نـا جویی ؟ چـه مَلَک باش نـکو کردار
قدر خواهی ؟ چـو فلک بـاش بـند ارکان

(۱۴ / ص ۲۹۶)

سخن دیگر این که عشق پروین آرزوی فرشتگی ،جاودانگی انسانِ بـا تکیـه بـر تزکیه و تقوا جهت نیل انسان به راستی و حقیقت گرایی است از جمله :

هـر رهنورد را نبود پـای راه شـوق
هر دست ،دست مـوسی عـمران نـمی شود
کشـت دروغ ،بار حقیقت نـمی دهد
ایـن خشک رود ،چـشمه ی حـیوان نـمی شود
جز در نخیل خوشه ی خرما کسی نیافت
جـز بـرخـلیـل ، شعله گلستان نمی شود

(۱۴ / ص ۳۶۸)

سر بی چـراغ عقل گرفـتار تیرگی است
تن بی وجود روح پراگنده چون هباست
در پیچ و تاب های ره عشق مقصدیـست
در موجهای بحر سعادت سفینه هاست

(۱۴ / ص ۳۵۰)

به چراغ دل اگر روشنی افزایی
جلوه ی فکر تو از خور شود افزونتر
دامنت را نتواند که بیالاید
هیچ آلوده ،گرت پاک بود گوهر
اندر آن دل که خدا حاکم و سلطان شد
دیگر آن دل نشود جای کسی دیگر
روح زد خیمه ی دانش ، نه تن خاکی
خضر شد زنده ی جاوید نه اسکندر

(۱۴ / ص ۳۷۶)

ای خوشا ، سودای دل از دیده ی پنهان داشتن
محبث تحقیق را در دفتر جان داشتن
بنده ی فرمان خود کردن همه آفاق را
دیو بستن قدرت دست سلیمان داشتن
دیده را دریا نمودن ، مردمک را غوصگر
اشک را مانند مروارید غلطان داشتن
سربلندی خواستن در عین هستی ذّره وار
آرزوی صحبت خورشید رخشان داشتن

(۱۴ / ص ۵)

عشق پروین ، عشقی است با آرزوهای پاک آدمی ، بی تکلف و ساده و درعین حال عالی ، بزرگ و مقدس که جان مایه آن فداکاری و ایثار با عشق معنایی توانا ، افلاطونی و برجستگی این عشق مکنون بودن و تنهایی آن است به راستی چقدر چنین زیبایی ، زیباست ! چه زیباست چنین عشقی و چنین فتنه ای در آدمی ، عشقی که دلها را محراب نیایشها و ستایش ها ی الاهی می کند یعنی حقیقت عشق و تعالی فطرت (۶ / ص۴۸) :

ای خــوشا مستانه ســـردر پـــای دلبـر داشتن
دل تــــهی از خـــوب و زشــــت چرخ اخضر داشتن
نــــزد شـــاهین مـــحبت بـــی پـــر و بـال آمدن
بـــیش بـــاز عـــــشق ، آیین کـــبوتـــــر داشتــــن
سوختن ،بگداختن چون شمع و بـزم افروخــــتن
تـــــن به یـــاد روی جــــانان انــدر آذر داشــتن
(۱۴ / ص ۳)

متـــرس از جـانفشانی گر طریق عشق می پویی
چــــو اســماعیل باید ســـر نهادن روز قـــربانی
بیابان است تـــن ، پـــرسنگلاخ و ریگ ســوزنده
ســـرابت مـــی فـــریبد تـــا مـقیم این بیابانی
چو نورت تیرگـیها را مـنور کرد ، خـورشیـدی
چـــون در دل پـرورانیدی گـــل مـعنا ،گلستانی
(۱۴ / ص ۴۱۶)

زبــــحر عـــــشق موج فتنه پـیداست
هر آن کس دم ز جـانان زد ، ز جــــان کاست
تو را یـــک سوز و مـا را ســوختنهاست
تــــو را یـــک نـــکته و مـــــا را سخنهاست
تـــو بـــوسی ، آستین ، مـــــا آستان را
تــــو بینی مـــلک تــــن مـــا مـــلک جـان را
(۱۴ / ص ۳۵۰)

در ایـــن جــــا رمـــز ،رمـز عشق بازی است
جز این یک نقش ، هر نقشی مجـازی است
در ایـــن گـــرداب ،قـــربـــانـهاست مـــا را
بـــه خــــون آلـــوده ، پیکانهاست مـــا را

کـــتاب عــــشق را جـــز یـــک ورق نـــــیست

در آن هـــــم نـــکتـه ای جز نا حـق نیست

(۱۴ / ص ۳۱۴)

در بعد عشق جسمانی نکته ای که از دقت در اشعار پروین آشکار می شـود . آن است که وی در بیان سخنان عاشقانه ، بیش از آن چه از زنی انتظار توان داشت . جانـب عفت کلام را عزیز شمرده است زیرا :

عشـــق آن است کــــه که دردل گنـــجد

ســـخن اسـت آن که هـمی بردهن است

بــــهر مـــعـــشوقه بـــــــمیــــــرد عاشق

کـــار بایـد ،سخن است این ،ســخن است

(۱۴ / ص ۱۴۱)

پس بدین سان می بینیم که چگونه پروین با شکایت از ستم گران زمان بـر ضـد انسانیت زن ذوه ای سخن را از راه عفاف منحرف نساخته است .

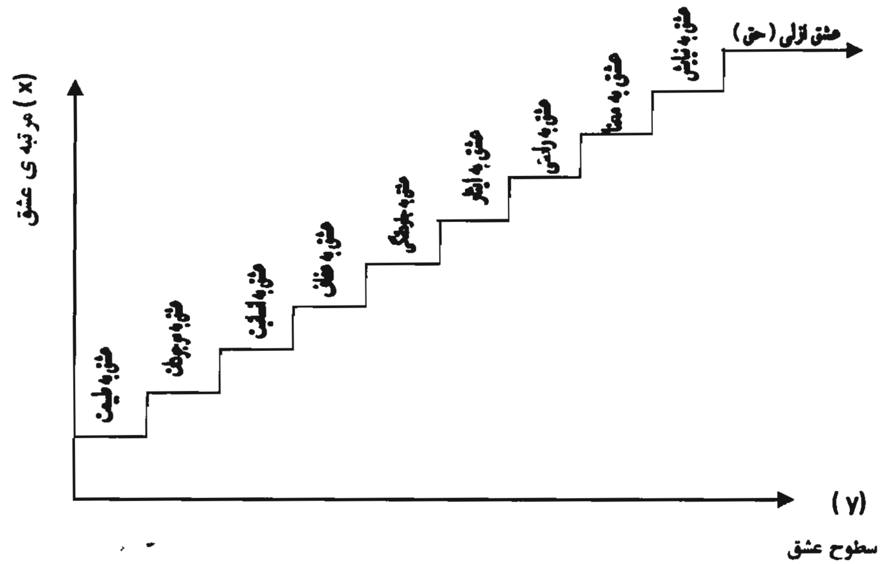
بی روی دوست ،دوش شب ما سحر نداشت (۱۴ / ص ۲۱۰)

ما حاصل کلام این است که پروین علاوه بر تاکید بر دو جنبه عشق ، عشـق بـه حق را استیلای احکام عشق معرفی می نماید و اعتقاد دارد وقتی عشق آدمی به حق تمام شود . دیگر چه جای بحث و گفتگوی از عشق حق باقی می ماند .

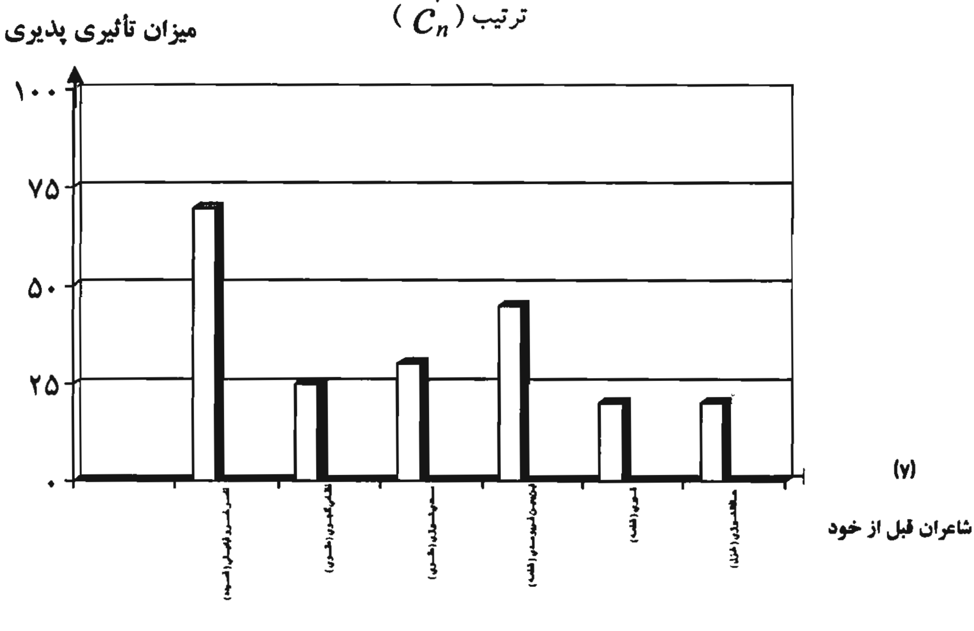
هـــــر گـــــلی ، عـــلت و عیـــبی دارد گل بی علّت و بی عیب ، خداست

(۱۴ ـ ص ۲۱۰)

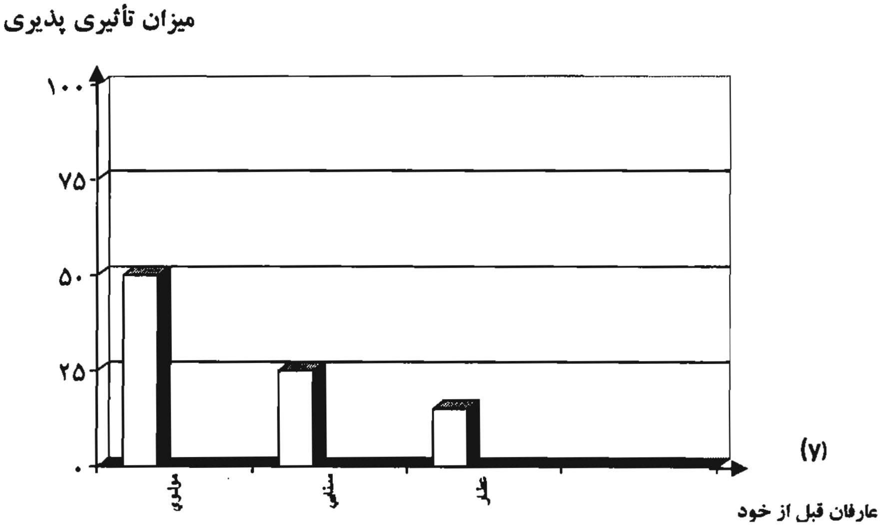
نمودار شماره ی ۱ ـ نمودار پله ای جانمایه ی عشق پروین



نمودار شماره ی ۲ ـ نمودار میله ای میزان تأثیر پذیری پیام پروین از شاعران قبل از خود بر اساس اصل ترتیب (C_n^r)



نمودار شماره ی ۳ـ نمودار میله ای میزان تأثیر پذیری پیام پروین از عارفان قبل از خود بر اساس اصل ترتیب (C_n^r)

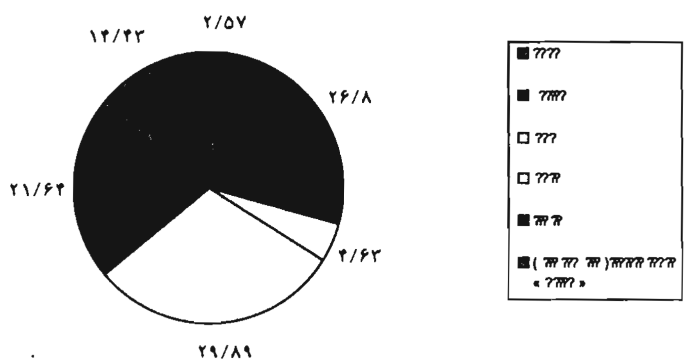


جدول شماری (۱) ـ توزیع فراوانی قالب های شعری مؤثر در سخن و پیام پروین

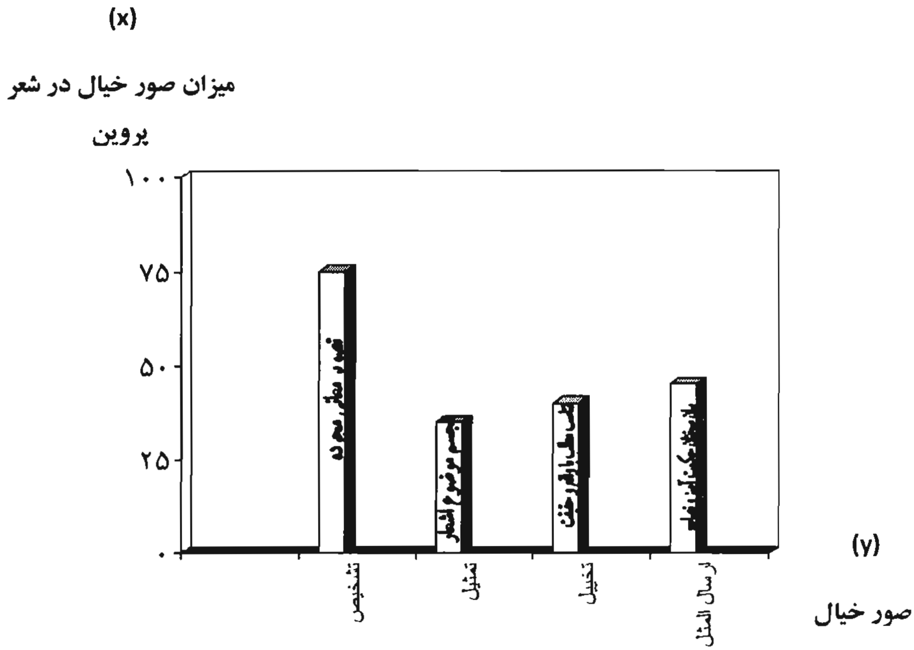
قالب های شعری	F_I	$F_i=\frac{F_I}{N}\times ۳۶۰$	$P_i=\frac{F_I}{N}\times ۱۰۰$
مسمط	۵	$F_i=\frac{۵}{۱۹۴}\times ۳۶۰=۹/۲۷$	$P_i=\frac{۵}{۱۹۴}\times ۱۰۰=۲/۵۷$
مثنوی	۵۲	$F_i=\frac{۵۲}{۱۹۴}\times ۳۶۰=۹۶/۴۹$	$P_i=\frac{۵۲}{۱۹۴}\times ۱۰۰=۲۶/۸۰$
غزل	۹	$F_i=\frac{۹}{۱۹۴}\times ۳۶۰=۱۶/۷۰$	$P_i=\frac{۹}{۱۹۴}\times ۱۰۰=۴/۶۳$
قطعه	۵۸	$F_i=\frac{۵۸}{۱۹۴}\times ۳۶۰=۱۰۷/۶۲$	$P_i=\frac{۵۸}{۱۹۴}\times ۱۰۰=۲۹/۸۹$
قصیده	۴۲	$F_i=\frac{۴۲}{۱۹۴}\times ۳۶۰=۷۷/۹۳$	$P_i=\frac{۴۲}{۱۹۴}\times ۱۰۰=۲۱/۶۴$
اشعار پراکنده (بیت ـ دو بیت « رباعی »)	۲۸	$F_i=\frac{۲۸}{۱۹۴}\times ۳۶۰=۵۱/۹۵$	$P_i=\frac{۲۸}{۱۹۴}\times ۱۰۰=۱۴/۴۳$

نمودار شماره ی ۴ ـ نمودار دایره ای جدول شماری (۱)

درصد توزیع فراوانی قالب های شعری مؤثر در سخن و پیام پروین



نمودار شماره ۵ : نمودار میله ای صورخیال
در اشعار پروین و میزان اثر بخشی بر فکرو درون مایه ها ی او



پ) زن و نقش آن در مناسبات فردی و اجتماعی

یکی دیگر از درون مایه های قابل توجه در شعر پروین ، نقـش زن در مناسـبات فردی و اجتماعی اوست در این زمینه ، بایـد پـروین اعتصـامی را بهتـرین گزارشـگر عواطف زنان دانست و شفگتا که او پاک ترین عواطف و احساسات انسانی را در گفتار خود فرا نموده است . او به عنوان یک زن مهر و عشق فراوان ما دری را به نیکوتر گونه ای منعکس کرده و به ویژه هنگامی که نبود مادر را یادآوری می کند توفـانی از شـور بختی ، سیاه روزی و دردمندی به نمایش می گذارد و به جای اشک ، خـون از دیـدگان فرو می بارد . در قطعه ی «تیره بخت » :

دخـــتری خـرد ، شکایت ســـر کـــرد
که مـرا حـــادثه بـــی مــادر کرد

دیـــگـــری آمد و در خـــانه نـــشست
صبـــحت از رسـم و ره دیـــگر کـــرد

مـــوزه ی سرخ مـــرا دور فـــکـــند
جـامـه ی مـــادر مـــن در بـرکـرد

یـــاره و طـــوق زرمن بـــفـــروخـــت
خـــود گـــلـــوبند ز سیم و زر کـرد

سـوخت انـــگشت مـــن از آتـــش و آب
او بـه انـــگشت خـــود انـگشتر کـــرد

دخـــتر خـــویش بـــه مکتب بـــسپرد
نـــام مـن ، کـــودن و بـی مشعر کـرد

بـــه سخن گفتن مـــن خـــرده گـــرفت
روز و شـب در دل مـــن نـــشتر کـرد

هـــر چـــه مـن خـسته و کاهیده شـدم
او جـــفا و ستـم افـــــزون تر کـــرد

اشـــک خـــونـین مـــــرا دیـــد و همی
خـــنـده هـا بـــا پـسر و دختر کـــرد

چـــه حـــکایت کـــنم از ســـاقی بـــخت
کـــه چـــه خونابه دراین ساغر کـــرد

مـــادرم بـــال و پـــرم بـود و شکست
مـــرغ ، پـــرواز به بـال و پـــر کـرد

مـــن سـیـــــه روز نـــبـــودم زازل
هـــر چـــه کرد ، این فلک اخضر کـرد

(۱۴ / صص ۶۳ــ ۶۱)

و همچنین در قطعه ی « آروزی مادر » تصویری را به نمایش می گذارد که از هر سوی به آن می نگری ، دیدنی است . داستان کشاورزی است که جهت جمع آوری توشه برای زمستان تلاش می کند و در میان هیزم ها پرنده ای بر اثر شعله های آتش ، صدا بر می آورد .

چـــو آتـش دود کـــرد و شـعله سرداد
بـــه نــــاگــه طـــایری آواز در داد

که ای بـــرداشته ســود از یـکی شصت
در این خـرمن مـــرا هـم حاصلی هست

بـــسوزد گـــــر کـسی ایـــن آشیـان را
چـــنان دانـــم که مـی سوزد جـهان را

اگـــر بـــــرقـــی بـــه ما زین آذر افتد
حـــساب مـــا ، بـــردن زیـن دفـتر افتد

بـــسی جـــستم به شـوق از حلقه و بند
که خـــواهم داشت روزی مــرغکی چـند
هنـوز آن ساعت فـــرخــــنده دور است
هـــنوز ایـن لانه ، بـــی بانگ سرور است
تـــــو را زین شاخ ، آن کـــو داد بـــاری
مـــــــرا آمـــــوخت شـــــوق انــتظاری
به هر کامی که پـــویی کامـــجویی است
نـــهفته هـــــــر دلــــی را آرزویـی است .
(۱۴ / صص ۷-۶)

و نیز مثنوی « دو محضر » جایگاه واقعی زن که در جامعه و خانواده اش به روشنی مشخص می گردد . که خانه بدون حضور زن جهنمی سوزان است لازم به ذکر است که پروین با نمونه پردازی خویش از رفتار قاضی ، قاضیان روزگار را بر لبه ی رسوایی و بیٔ عدالتی می کشاند و به نقش کار ساز زن در داخل و خارج خانه اشاره می کند . (۱۷ /ص ۱۲۱)

قاضـــــی کـــشیمرز مـحضر شامگاه
رفـــت ســـوی خــــانه بـــا حـــالی تـباه
هر کجا دردیـــد ، بـــر دیـــــوار زد
بانـــــگ بــــر دربـــــان و خــــدمتکار زد
کودکان را راند با سیـــــلی و مشت
گـــر بــــه را با چوب دستی خَست و کُــشت
تـوغنـودی ، من دویدم روز و شـب
کــــــاستم مــــن ، تـــو فـزودی ای عـجب
تـــــا یتیم از یک به من بخشید نـیم
تـــو خـــــریده گـــــوهـــر و دُر یــتیم
از پی یـک راست ، گفـــتم صد دروغ

مـــــاسـت را مـــــن بُـردم و مـــظلوم دوغ
امـــشب از عـــقـل و خـــرد بیگانه ای
گرنه مستی ، بـــی گمان دیـــــوانـــه ای
کــودکـان را پـــای بر سر می زنـــی
مــــشت بـــــر طـومار و دفـــتر می زنی
مـــن نــمی گـــویم کـه کاری داشتم
یـــا چــــو تـــو بر دوش ، بـاری داشتم .

(۱۴ / صص ۹۹ -۹۶)

وخانه بی زن زبان شکایت همگان نظیر ناظر ، فرا ش ، باغبان ،کنیز را گشوده است

دید قاضی ، خانه پـرشور و شر است — محضر است اما دگرگون محضراست
کـــار قـــاضی جز خط و دفتر نبود — آشنـــا بـــا ایـــن چنین محضر نبود

(۱۴ /ص ۱۰۰)

تا این که زن خطاب به قاضی با استدلال ، خردمندنه و متواضعانه :

تـو بــه مـحضر داوری کـــردی هـزار — لیـک انـــدر خـانه درمـانـدی ز کـــــار
گرچـه تـرسانـدی خـــلایق را بـــسی — از تـو در خـــانه نـــمی ترســـد کسی
تـــو بـــسی گـفتی ز کـــــار خویشتن — مـــن نگفتم هـیـــچ ودیـدی کـــار من
مـــن کنم صـــد شعله را یـک دم خـموش — گاه دستم ، گـاه چشمم ، گاه گـــــوش
هـــر کـــه بینی رشتـه ای دارد به دسـت — هـــرکـجا راهـی است رهـپوییش هست

(۱۴/صص۱۰۱-۱۰۰)

و همچنین در قطعه ی « زن در ایران » به ظلم و ستم برزن ایرانی اشاره می نماید

زن در ایران،پیش از این گویی که ایرانی نبود — پیشه اش جز تیره روزی و پریشانی نبود

(۱۴ / ص۱۱۲)

پروین در شعر « فرشته ی اُنس » با بیانی روش زن را رِکن خانه هستی می د اند و اعتقاد دارد که زن کشتی زندگی است و مرد کشی بان آن . که هیچ کدام بدون دیگری کاری از پیش نخواهند برد(۱۳)

در آن سرای که زن نـیست ، انـس و شفقت نـیست   در آن سرای کـه دل مـــرد، مــرده است روان

بـــه هـــیچ مـــبحث و دیـــباچه ای ، قـضا ننوشت   بـــرای
مـــرد کـــمـال و بـــرای زن نـــقـــصـان
زنـی کـه گـــوهـر تـــعلـیم و تـــربـــیت نـــخـرید
فـروخـــت گـــوهـــر عـــمر عـزیز را ارزان
بــــرای گــــردن و دســــت زن نــــکو پـروین
ســــزا است گـــوهر دانش ، نـــه گـوهر الوان

(۱۴ / صص ۱۸۸ -۱۸۶)

پروین اعتصامی بنا به تعهد اندیشمندی و شاعریش در برابر حقیقت های تلخ جامعه ، فریب زرق و برق های تمدن نو را نخورد و همچنان بیدار ماند و به ثبت احوال و افشای واقعیت های عصر خویش پرداخت و از حقیقت های تاریخی زندگانی زن و آن چیزهایی که بر ای نیمه ی مبارک هستی ، در سایه ی قراردادهای بیداد گر اجتماعی رفته است . سخن می گوید :

هـــزار دفـــتر مـــعنی به ما سپرد فلک
تـــمام را بـــدریدیم ، بهر یـــک عـــنوان
خرد گشود چـــو مکتب شدیم مــــا کودن
هـــنر چـــو کـرد تجلی ، شدیم مـا پـنهان
بـــساط اهــــرمــن خودپرستی و سستی
گـــر از مـــیان نـــرود ، رفته ایم مـا زمیان
همیشه فـرصت ما صرف شد در ایـــن معنی
که نرخ جامه بهمان چـه بود و کـتفش فلان

برای جـــــسم خــــــریدیم زیـــــور پندار
بـــــرای روح بــــریدیم جــــامــــه ی خذلان
قماش دکه ی جـــان را به عــــجب پوشاندیم
بـــــــه هـــــــــر کـــنار گشادیم بهرتن دکان
نـــــه رفعت است فساد است این رویـــــه فساد
نـــــه عــــزت است هوان است ایــــــن عقیده هوان

(۱۴ /صص ۱۸۸-۱۸۵)

شعرهای پروین در واقع اعترافات یک زن درباره ی زنان جامعه و مردان عصر خود است. زنانی که فطرت الهی خود را فراموش کرده اند و همواره در پرورش « خود حیوانی » مشغول هستند . او به درستی دریافته است که زن ایرانی باید بی پیرایه و ساده زندگانی کند و جواهر ، زیور و زینت زن بایددانش و فضلیت ، هنر وعلم باشد . زن نباید پیرو تربیت و تعلیم خانمان برانداز بیگانه باشد. آنچه برای زن و بخصوص زن ایرانی شایسته و بایسته است ، حفظ ارزشهای مادی و معنوی خودی و سنت های بومی است و مقدس بودن این ودیعه ی الهی هستی در برابر جفت خود : (۲ / ص۳۲)

بـــــه هیــــچ مبــــحث و دیـــــباچـــــه ای قضا ننوشت
بـــــرای مـــــرد کـــــمال و بـــــــرای زن نـــقـــصان
وظیــــــفه زن و مـــــــرد ای حــــکیم دانی چیست
یـــکیـــست کـــشتی وآن دیــــــگری است کشتیبان
چـــــو نـــــا خداست خــــردمــند و کشتیش مـــحکم
دگـــــر چــــــه بـــــاک ز امـــواج و ورطه ی طـــــوفان
ز بــــیش و کـــــــــم زن دانــــــا نکــــرد روی تـــــرش
به حــــــــــرف زشــــــت نـیــــالود نیک مرد دهان
چو بگرویم به کـــــرباس خود ، چه غــــــــم داریــــم
که حله ی حلب ارزان شده است یـــا کــــه گـــران
نــــــه بـــانو است که خـــــود را بزرگ مــــــــــی شـــمرد

نـــه گـــوشواره و طـــوق و بـه یاره ی مرجـان

چو آب و رنگ فضیلت به چهر نیست چـــه سود

زرنـــگ جـــامه ی زربـــفت و زیـــوررخـــشان

بـــــرای گـــردن ودســـت زن نـــکو پـــــروین

ســـــز است گـــوهـــر دانش ، نـه گوهر الـوان

(۱۴ /صص ۱۸۸ -۱۸۷)

پروین در شعرهایش حکیمی است دانا و فرزانه که همواره در اندیشه ی تعلیم و تعریف فلسفه زندگانی مردم و چگونگی اصلاح رفتار آنها در جامعه است و بخصوص در مورد زن سخن خود را با آمیزه ای از دانش ، فلسفه و تعقّل بیان می کند که در بردارنده ی پاسخ همه ی پرسشها که زن چیست وچگونه موجودی است . به اعتقاد او زنی که از فطرتی الهی و وجدانی پاک برخوردار باشد چنین توصیف می شود :

بـــهرزن تـــقلید تیـــــر فتـــنه و چـــــاه بـــلاست

زیـــرک آن کـــورهش ایـــن راه ظلمانی نبود

آب و رنـــگ از عـــلم مـــی بایست شـرط بـــرتری

بـــا زمـــرّد یـــاره و لـــعل بـدخشانی نـــبود

جلوه ی صد پرنیان ، چـون یک قبـــای ساده نـــیست

عـزت از شایـستگی بـود از هـــوسرانی نـــبود

زن سبـــکسار نـــبند تا گـــراسنگ اسـت و پـــاک

پـــــاک را آسیـــبی از آلـوده دامـــانی نـبود

زن چـو گـنجور است و عـفت گنج و حرص و آز دزد وای

اگـــــر آگـــــه ز آیـــــن نـگهبـــانی نبود

این شاعر گران مایه همواره کوشیده است تا درونمایه و روح کلی کلامش ، اسلامی و دعوت به تقوا ، شرف ، بزرگواری و عفاف باشد و در نظام هستی از مرد و زن می خواهد که بر پایه همگرایی ، همراهی و همدلی با تقوا باشند و بر مبنای پیامهای قرآن مجید[۱۴] جامعه بشریت را به رستگاری سوق دهند .

ت) اخلاق و تعادل آن با سیاست

پروین اخلاق و وجدان متعالیه را بر هر امر دیگر مقدم می داند و همه چیز در اشعارش با میزان و معیار اخلاقی سنجیده می شود و مدام تصویر او ، تصویر انسانی است پرهیزگار و پاکدامن که تلاش می کند مخاطب خود را نیز انسان بی چهر ه ای قرار دهد که نه جز ستمگران است و نه جزو ستم کشان ، سخن بر مقصود ادا می شود که آیا می شود ، دو طبقه متعارض (۱۵) را ، یکسان مخاطب قرار داد ؟

توانایی شعر او را می توان مدیون قدرت فوق العاده او در القاء وترویج اخلاقیاتی مبتنی بر مسئوولیت آدمی در قبال خیر وشر روزگار دانست. سیاست پروین از اخلاقیات والای او جدایی نا پذیر است . امّا باید گفت او بیش از هر چیز مروج اخلاقی است که بوضوح و به صراحت خیر و شر روزگار را بدون هیچ گونه دغدغه ، ایدئولوژیک باز می شناسد . (۱۷ / ص ۹۵)

اندیشه های سیاسی او چون نگین خرد در حلقه ی وجدانیات بیدار و قاطعش جای خوش می کند . او نه اخلاقگر صرف و فارغ از حقایق شگرف سیاسی زمان و نه سیاستگرایی افراطی عاری از اخلاقیاتی متعادل است. این شاید عظیمترین دستاوردی است که یک شاعر واقع گرا با اندیشه های اجتماعی پیرامون خود متبرک کند .

تفکراتی ، پندوار در حوزه اخلاقیات فردی :

به مهمان خانه ی آز و هوی جز لاشه چیزی نیست

بـــــرای لاشـــخواران واگـــذار این میـــهمانی را

(۱۴ /ص ۳۳۰)

برخورد تعادل گرایانه پروین با پدیده های زندگی اجتماعی :

قناعت کن اگر در آرزوی گنج قارونی　　　گـدای خـویش باش ار طالب مُلک سلیمانی

(۱۴ /ص ۴۱۳)

گرایش به تفکر درباره ی انسان وتأثیر وابستگی های فردی و اجتماعی :

همی اهریمنان را بدسرشت و پست مـی نامی
تـو با ایـن بدسگالیها کجا بـهتر از ایشانی
ندیدی لاشه های مـطبخ خـونین شهرت را
گر دیدی ، چرا به سفره اش هرروز میهمانی
(۱۴ /ص /۴۱۶)

بیان مفاهیم اخلاقی :

روح عُریان و تو هم دَرزی و هـم نساج جـامه کُن زین دو هنر برتن عریانش
(۱۴ /ص ۳۸۲)

یا : در خانه شحنه خفته و دزدان به کوی و بام ره دیـو لاخ و قافله بی مقصد و مـرام
(۱۴ /ص ۳۸۴)

یا : مشک حیـف است که بادوده شود همسر
کبـک زشت است که با زاغ شود همـدم
(۱۴ /ص ۳۸۹)

یا در شعر « آرزوها »
ای خوشا مستانه سـر در پای دلبر داشتن
دل تهی از خـوب و زشت چـرخ اخضر داشتن
(۱۴ /ص ۳)

یا : در گـلستان هنر چو نخل بودن بارور
عـار از نـاچیزی سـرو و صنـوبر برداشتن
(۱۴ /ص ۳)

پروین در بعد اخلاق وسیاست اعتقاد دارد که انسان در کمال زیرکی می تواند موجودی باشد شایسته و ارجمند که به تاریکترین و باریک ترین مسایل سیاسی عصر خود آگاهی کامل دارد . مثلاً در « ای رنجبران »

حاکم شرعی که بهررشوه فتوی می دهد کی دهد عرض فقیران را جواب ای رنجبر

از حقوق پایمال خویشتن کن پرسشی — چند می ترسی زهر خان و جناب ای رنجبر
(۱۴ / ص ۲۰)

ث) زندگی: عشق ، مرگ : حقیقت

پروین زندگانی و مرگ را در اعماق وجودش پذیرفته است و با آن دو برخوردی منطقی و انسانی دارد . او با دید وسیع تر و در چارچوبه ی بزرگتری مسایل را می سنجد و اعتقاد دارد که وقتی گل پژمرده می شود ، بلبل که می میرد ، ماش و عدس که به هم می پرند ، سیر وپیاز که به هم طعنه می زنند همه نشانی از یک قدرت ازلی و ابدی اند . پس زندگی مادی عرض است و مرگ ذات و حقیقت که همان زندگانی غیر مادی و جاویدان « مرگ » . در این تفکر و درون مایه باید او را عارفی دانست که خدا را به خوبی می شناسد و عشق او به خدا او را به علم ، هنر ، دانش ، کار و پیکار ، تلاش و سعی و عمل سوق میدهد و با طرز فکر ایدآلیستی به دنیا و آخرت توجه خاص دارد (۱۳ / ص ۵۱) . ازجمله :

مرگ :

پس جز تسلیم چاره ای نیست — کشتی بحر قضا تسلیم است
(۱۴ /ص ۳۱۴)

اندر آنجا که قضا حمله کند — چاره تسلیم و ادب تمکین است
(۱۴ /ص ۴۲۶)

زیبایی دنیا نتیجه ی جمال حق :

گفت فردا به گلستان باز آی — تا ببینی چه تماشایی هست
پا به هر جا که نهی برگ گلی است — همه جا شاهد و رعنایی هست .
(۱۴ /ص ۱۵)

زیبایی نوروز دنیا :

سپیدم ، نسیمی روح پرور — وزید و کرد گیتی را معنبر
زبس بشگفت گوناگون شکوفه — هوا گردید مشکین و معطّر
بسی شد بر فراز شاخساران — زُمُرد ، همسر یاقوت احمر

بــــــــهاری لعبتان آراسته چـــهر — بـه کـــردار پــــری رویــــان کشمر

(۱۴ /صص ۲۹۹- ۲۹۸)

زندگی دمی بیش نیست آن هم خواب و خیال :

قــــصـــــه ی تلــــخیش دراز مــــکن — زنـــــدگی روزگـــــار کـــوتاهی است

(۱۴ / ص/ ۳۶)

نـیست گل را فرصـت بیم و امـیـــد — زانکه هـــست امروز و دیگر روز نـیست

(۱۴ /ص / ۳۸)

زنــــدگی خواب و خیالی بیش نیست — بـــی سبب از انـدوهش محزون شـدی

(۱۴ /ص ۱۰۱)

کار جهان فریب و بازی ، زندگی اعتباری ندارد:

هـــــر آن قـــــماش کز این کـارگه بـرون آید

تمام نقش فریب است پـــود و تـاری نیست

(۱۴ /ص ۳۰۸)

شالــــــوده کـاخ جـهـان بـر آبست — تــا چـشم بـــهم بـرزنی خراب است

(۱۴ /ص ۱۰۵)

خوش نکن دل که نکشته است نسیمت ای شمع

بـــس نـــسیم فـــرح انـگیز که صرصر گردد

(۱۴ /ص ۱۷۱)

حاصل زندگی هیچ است :

هزاران دانه افشاندیم و یک گل زان میان نشکفت

به شورستان تبه کردیم رنج باغبانی را

(۱۴ /ص ۱۸۷)

کار جهان و مردمش بر نفاق و عهد شکنی است :

آنچه که دوران نخرد یـــک دلـــی است — آن چـــه که ایـــام ندارد وفـاست

(۱۴ /ص ۱۳۷)

خلق زمانه با تو به روز خوشی خوشند تا رنگ باختی فکنندت به رهگذر
(۱۴ /ص ۸۹)

سازش با روزگار :

کنج قفس چو نیک بیندیشی
چو گلشن است مرغ شکیبا مرا
در این دو روزه ی هستی همین فضیلت ماست
که جور می کند ایام و ما شکیبائیم .
(۱۴ /ص ۱۸۹)

عاقبت مرگ است و نیستی :

غرض کشتن ماست ورنه شب و روز به خیره نکردند با هم تبانی
(۱۵ / ص ۱۸۵)

بپای گلبن زیبای هستی این همه خار برای چیست اگر از پی خلیدن نیست .
(۱۴ /ص ۷۲)

جهان و زندگی اسرارنهفته ای :

ز اسرار حقیقت مپرس کاین راز بالاتر از اندیشه و گمان است
(۱۴ /ص ۱۲۶)

رمز خلقت بما نگفت کسی این حقیقت مپرس ز اهل مجاز
(۱۴ /ص ۱۴۱)

از این جهان گذران است و باید در پی سرای جاویدان بود :

رهاییت باید ، رها کن جهان را نگهدار ز آلودگی پاک جان را
گذشتنگه است این سرای سپنجی برو باز جودولت جاودان را
(۱۴ /ص ۱۸۹)

هدفی و مقصودی که پروین از طرح یادواره ی عظمت ها ، طلوع ها و سقوط مطرح می سازد ، کوتاهی زندگی است ، اکنون ، چنین است پس بهتر که این بُرهه ی کوتاه از بودن را ، از عشق به دیگران و بارور ساختن عشق به زندگی ، سرشار کنیم .

ج) ترغیب به کار وتلاش و پرهیز از اتلاف وقت

یکی دیگر از تفکرات وموضوعهای سخن پروین ، تشویق به تلاش ، کوشش و بهره گیری بیشتر ازفرصت های کوتاه زندگی است در این زمینه باید او را اقتصاد دانی آگاه به حساب آورد که باحداقل امکانات بیشترین بهره را توصیه می نماید.(۱۶/ص۹۲)

اندشه های او براین نکته ـ که انسان باید بر مبنای دانش وتجربه از کوشش دریغ نورزد ـ متکی است و قبل ازآن که مرد حرف باشد ، ادعا را باعمل در آمیزد و با پدیده های زندگی ، واقع گرایانه برخورد نمایند .

تمام کارهای ما نمی بودند بیهوده　　　اگردر کار می بستیم روزی کاردانی را

(۱۴ /ص ۳۲۵)

در آسمان علم ، عمل برترین پر است　　　در کشور وجود ، هنر بهترین غناست

(۱۴ /ص ۱۴۹)

او دایماً در اشعارش از تسلیم و بیکارگی پرهیز می نماید و اتلاف وقت را ازگناهان کبیره می داند و در حرکت و تلاش هر آدم اثری ثمربخش برای رسیدن به سعادت می بیند :

گـر بـنایی هست باید بـرفراشت　　　ای بـسا امـروزکان فـردا نـداشت
نقد امروز ارزکـف بـیرون کنیم　　　گـر که فـرادیـی نباشد چون کنیم
کـو به کار خویش مـی پرداختی　　　خانه ای زین آب و گل مـی ساختی
می گرفتی گر به هـمت رشتـه ای　　　داشتی در دست خود سـر رشته ای

(۱۴ / ص ۷۶ -۷۵)

پروین با دست کوشش و کار ، طوق امید بنی آدم را به گردن فردا می آویزد:

ز خواب جهل بس امسال ها که پار شدند　　　خوش آنکه بیهده امسال خویش پار نکرد
روا مدار پـس از مـدت تو گفته شود　　　کـه دیرمـاند فـلانـی وهیچ کار نکرد.

(۱۴ /ص ۷۷)

او برای این که انسان های شتابزده و نا آرام را از زود باوری درمورد ساده بودن انجام هرکاری ، در آورد و آنان را به تأمل و دقت بیشتری برای پیشبرد امور ، فراخواند چنین می گوید :

تو خواهی دردها درمان کنی ، امـّـا بــه بیدردی

تو خواهی صعب ها آسان کنی ، اما به آسانی

(۱۴ ص ۴۰۹)

کار و رهیدن از تن از پایه های اندیشه و فلسفه ی پروین است او وصول به هدف را محصول تلاش و پی گیری انسان در کار می داند و دست قضا و قدر را در مقابل اراده ونیروی آدمی می بندد

وقت گـــذشته نــتوانی خــرید بـــاز

مخدوش خیره کاین گهر پاک بی بـــهاست

تو مردمــی و دولـــت مردم فضـــیلت است

تنها وظیفه ی تو همی نیست خواب وخـــاست

چون معدن است علـم و در آن روح کـارگر

پیونـــد علم و جان سخن کـاه و کـهرباست

(۱۴ / ص ۳۴۲)

و نیز در بیان گستردگی دید با فراگیری علم :

ببـــاید هردو پـا مـحـــکم نهادن   از آن پـــس ، فکر بر پای ایستادن

پریدن بی پر تـــدبیر مستی است   جهان را گه بلندی گاه پستی است.

(۱۴ / ص ۱۴۸)

تشویق به کار و رستگاری :

با کوشش و سعی خود سرانجام   درگـــوشــه عـــافیت نشستند

کـــوشنده همیشه رستگار است .

هم صبحت مرغ صبح خوان باش   تـــا چـــند نـــژندی و حزینی

چـالاک و دلـــیر و کاردان باش   در وقـــت حصادوخوشه چینی

آســایــش کارگر ز کار است

(۱۴ /ص ۳۱۶)

در میان قصاید و مثنوی های پروین به ابیات متعددی بر می خوریم که در وصف هنر و ارزش دانش و داشتن بینش گفته شده است . تکیه پروین همه جابر این است که آگاهی و دانایی و نیز عمل به آنها ، یگانه معیار ارزش انسانها ست .

چ) ظلم ستیزی و تقبیح ظلم

یکی دیگر از مضامین سخن بروین روحیه ی ظلم ستیزی و طغیان علیه ظلم و جور است که به هر صورت ظلم را زشت می شمارد . او بیش از هر چیز مخالف سرسخت ظلم و بیداد صاحبان قدرت بر ستمدیدگان و آزردگان است . از جمله « قطعه ی « صاعقه ی ما ، ستم اغنیاست » » . یکی از کو بنده ترین اعلام جرمهای او علیه طبقه ی ستمگر است که طی مکالمه ای بین یک برزگر و فرزندش ظلم بر محدرومان را نشان می دهد :

ابتدا نصایح و راهنماییهای برزگر :

کشت کن آنجا که نسیم و نمی است خُــرّمی مــزرعه ، ز آب و هواس

(۱۴/ ص . ۱۶)

دانه چو طفلی است در آغوش خاک روز و شب این طفل به نشوو نماست

(۱۴/ص ۱۶۰)

هر کنی کشت هــمان بــدروی کــار بــد و نیک چو کوه و صداست

(۱۴/ص ۱۶۱)

در قطعه ی دوم پرخاشگری جوان به پدر :

گفت چنین کــای پدر نــیک رای صاعــقه ی مــا ستم اغنــیا

(۱۴/ص ۱۶۱)

زندگی آمیخته با فقر در جوار ثروت بی دلیل اغنیا :

سفره ی ما از خــورش و نان تهی است در ده مــا بــس شکم نــاشتاست

(۱۴/ص ۱۶۲)

بیان حقانیت وضع موجود :

از چـــه شـــهان مـــلک ستانی کنند   از چـــــه به یک کلبه تو را اکتفاست ؟

(۱۴/ص ۱۶۲)

صدا و فریاد برزگر جوان(محدودیت های طبقاتی):

خرمن امساله ی مـــا را که سوخت   از چه در این دهکده قحط و غلاست

در عـــوض رنج و ســـزای عـــــمل   آنچه رعـــیت شنود ناســـــزا است .

چند شـــود بارکـــش ایـــــن و آن   زارع بـــدبخت مـــگر چـــارپاست ؟

کار ضعیفان ز چه بی رونــــق است   خون فقیران ز چه رو بـی بـهاست ؟

(۱۴/ص ۱۶۲)

بی عدالتی :

عدل ، چه افتاده که منسوخ شد   رحـــــمت و انـصاف ، چرا کیمیاست .

(۱۴/ص ۱۶۲)

عدم وجود مرجع رسیدگی به ظلم :

پـــیش کـــه مـظلوم برد داوری   فکر بزرگان هـــمه آز و هـــــواست

(۱۴/ص ۱۶۳)

و در نهایت ظالمان را بی خبران از خدا معرفی می نماید :

تیره دلان را چه غم از تیرگیست   بـــی خـــبران را چـــه خبر از خداست

(۱۴ /ص ۱۶۹)

تقبیح و محکوم کردن ظلم و ستم از جانب پروین یکی دیگر از جنبه های درونی روحیه ظلم ستیزی اوست . آنچهمایه ی صلابت و استحکام سخن پروین و اندیشه های اجتماعی اوست توانایی کم نظیر وی در بیان مصائب و مظالم اجتماعی است . از جمله شعر کوتاه « بی پدر » (۱۴/ص ۴۲) ، « طفل یتیم » (۱۴/ص ۱۶۹) ، « تهیدسـت » (۱۴/ص ۵۶) ، « قلب مجروح » (۱۴/ص ۱۹۶) ، « اندوه فقر » (۱۴/ص ۱۸) ، « تیره بخـت (۱۴/ ص ۶۱)

دولت چه شد که چهره زدرماندگان بتافت اقبال از چه راه ز بیچارگان رمید
پروین توانگران غم مسکین نمی خوردند بیهوده اش مکوب که سرد اس این حدید
(۱۴/ ص ۲۰)

ح) پیوند دهنده ی پدیده های جهان :

یکی دیگر از موضوعات شعری او جذابیت سخن او در ایجاد روابط اجتماعی بین پدیده ها است . او یکی از بزرگترین اندیشه وران سراسر این مرز و بوم است که در کار و مکانیسم شبکه ی روابط اجتماعی اشرافی کامل دارد و زبان گنگ و ناگویای همه چیز را به گفتار وا می دارد (۱۴ / ص ۴۱) . از جمله در قطعه ی « گل بی عیب »

بلبلی گفت سحر ، با گل سرخ کاین همه خار به گرد تو چراست
هر که پیوند تو جوید ، خوار است هر که نزدیک تو آید رسوا است
هر گلی ، علت و عیبی دارد گل بی علت و بی عیب خداست
(۱۴/ص ۲۳۴ ـ ۲۳۳)

به هر حال از هر پدیده ای که به فکر انسان رسد ، سخن گفته و چه بسیار پند و اندرزهای حکیمانه را با اندیشه ای فرزانه وار پیوند داده و فراروی نموده است.مثلاً « گوهر سنگ » (۱۴/ص ۲۶۱) ، « مور و مار » (۱۴/ص ۲۷۹) ، « گرگ و سگ » (۱۴/ص ۲۲۰) ، « گرگ و شبان » (۱۴/ص ۲۲۱) ، « بلبل و مور » (۱۴/ص ۲۵) ، « گل خود رو » (۱۴ /ص ۲۳۷) ، «گل سرخ » (۱۴/ص ۲۴۰) ، «گل و خا » (۱۴/ص ۲۴۳) ، « گل و خاک » (۱۴/ص ۲۴۶) « موش و مار» (۱۴/ص ۲۷۹) و ....

خ) محبت : هم دردی و یگانگی با مردم

همدردی صمیمانه با طبقات محروم جامعه تفکری است که پروین برای غمخواری محرومان جامعه ، بیان می سازد . بدون شک این محبت حاکی از عمق احساس انسانی و اخلاقی اوست که بین ایمان و عمل تعادل بوجود می آورد و زندگی انسان را از حد ارضاء شهوت های جسمانی و نیازهای مادی برتر نشان می دهد و آنچه را مربوط به

خورو خواب و خشم و شهوت و وابسته به زندگی عادی بهیمی انسانهای عادی است در خور دلبستگی و مایه ی خرسندی نمی داند به اغتقاد او ، هیچ ثروت مندی نمی تواند درد و رنج گرسنگان و نیازمندان را درک کند ، مگر آنگاه که خود ، بدان گرفتار آید :

نخورد هیچ توانگر غم درویش و فقیر مگر آن روز که خود مظهر و مضطر گردد .

(۱۴/ص ۳۶۱)

مقایسه ای میان دو زندگی بیان کینه ای آگاهانه نسبت به دیدگاه های حقیر و زراندوزان « ای زنجیر »

تا به کی جان کندن اندر آفتاب ای زنجیر
ریختن از بهرنان از چهره آب ای زنجیر
هر چه بنویسند حکام اندرین محضر رواست
کس نخواهد خواستن زیشان حساب ای زنجیر

(۱۴/ص ۲۱ ـ ۲۰)

همدردی با محرومان در شعر « بی پدر »

پدرم مرد ز بی دارویی ونـدرین کوی ، سه داروگر هست
دل مسکینم از این غم بگداخت که طبیبش به بالین ننشت
سوی همسایه پی نان رفتم تا مرا دید در خانه به بست
همه دیدند که افتاده ز پای لیک روزی نگرفتندش دست

(۱۴/ص۴۲)

گفتگوی بین دو گروه انسانهای پاکدامن و دامن آلوده :

کسی به لطف به درماندگان نظر نکند در این معامله ، دلها ز سنگ و پولادند
هزار مرتبه فقر از توانگری خوشتر توانگران ، همه به نام ظلم و بیدارند

(۱۴/ص ۸۷)

بیان نابرابرهای اجتماعی :

مردمی و عدل و مساوات نیست زان ، ستم و جور و تعدّی رواست
پیش که مظلوم برد داوری فکر بزرگان ، همه آز و هوی است

خون بسی پیرزنان خورده است　　　آنکه به چشم من و تو ، پارسـاست

(۱۴/ص ۱۶۴ - ۱۶۳)

فریب مردم توسط دولت مردان :

گفت با زنجیر ، در زندان شبی دیوانـه ای
عاقلان پیداست کز دیـوانگان تـرسیده اند
دوش سنگی چند پنهان کردم اندر آستین
ای عجب ، آن سنگها را هـم زمن دزدیده اند
ما سبک ساریم از لغزیدن ما چاره نیست
عاقلان با این گران سنـگی چـرا لغزیده اند .

(۱۴/ص ۱۱۰ ــ ۱۰۸)

شعر پروین سرشار از محبت ، هم دردی ، یگانگی و راستی با مردم رنجدیده است ، او از نابرابری های اجتماعی دایماً در عذاب است .

د) اعتقاد به تقدیر :

یکی از نمودهای قابل توجه و بارز سخن پروین ، مضمون های فلسفی ــ حکمی آمیختـه با اندیشه های اخلاقی اوست که با هوشیاری تمام ، علم قـدیم ازلـی را دریافتـه اسـت و خدای بزرگ را آگاه و غالب بر رویدادهای هستی می داند .

چو بنگری همه سررشته ها به دست قضاست　　　ره گـریز ز تقدیر آسـمانی نیست

(۱۴/ ص ۱۲۴)

بیان ساده و رسای او در توصیف مسأله پیچیده ی قضا و قدر :

تو را بار تقدیر باید کشید　　　کسی را رهایی از این بار نیست
پی کارهایی که گوید برو　　　تو را با فلک دست پیکار نیست

(۱۴/ص ۱۴۰ ــ ۱۳۹)

سرنوشت موجودات عالم از زبان جانوران :

بگفت ار تیره دل یا هرزه گردیم　　　در این ره هر چه فرمودند کردیم

گرم سرپنجه و دندان بود سخــت — مرا این مایه بود از کیسه ی بخت
در آن دفتر که نقش ما نوشــتند — یکی زشت و یکی زیـــبا نوشتند

(۱۴/ص ۸۶)

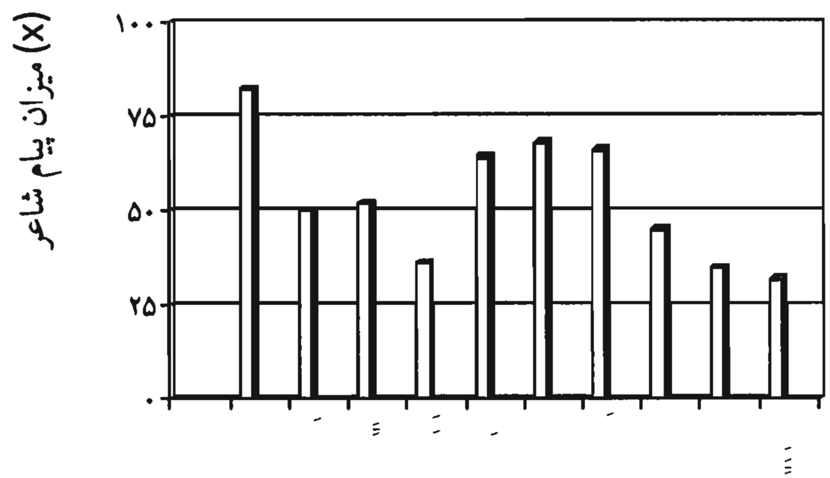
و همچنین قطعه ی « شکسته » (۱۴/ص ۱۵۳) ، «کوه و کاه» (۱۴/ ص ۲۱۴) و ...

آنچه درباره ی پروین در این پیام می توان گفت ، این است که پروین هم قضا و تقدیر آسمانی را نگهبان و باغبان جهان می داند و هم یاری فکر ، عقل ، نیروی تمیز ، تشخیص و گزینش را از زندگانی موثر می شمارد ولی آنچه شگفت تر می نماید . سایه ای اســت که شاعر در دایره ی آن سرگردان است و آن سایه تقدیر و قضا و قدر است :

در این حصار ز درماندگان چـه کار آید — که زیر کان هـــمه درکار خویش حیرانند
در این صحیفه چنان رمزها نوشت قضا — که هر چه بیش بـــدانند ، بـــاز نــــادانند
چه آشیان شما و چه بام کـــــــوته ما — همین بس است که یک روز هر دو ویرانند
ره وجود ، به جز سنگلاخ عبرت نیست — فتادگان ، خـــجل و رفـــتگان پـــشیمانند

(۱۴/ص ۲۹۸ ـ ۲۹۷)

نمودار شماره ۶ ـ نمودار میله ای درون مایه های شاخص شعر پروین بر اساس میزان کاربرد



فرجام سخن

از مجموع مباحثی که گذشت می توان نتیجه گرفت که درون مایه های شعر پروین نشان از اصالت او در شیوه ی شاعری قالب های فکری و بیانی است . چهره ی پروین از خلال منشور ده گانه ی موضوعی او ، چهره ی انسانی دردمند ، واقع گرا و آگاه که زندگی و اندیشه اش بازتاب تضادی است میان عنیت و ذهنیت . کلام او با وجود بهره گیری از بسیاری از واژه های غریب ، رسا ، جذاب و دوست داشتنی است که تأثیر بسیار عمیق بر مخاطبان می گذارد و در آن نجابت و متانتی است که انسان را به سوی خود جذب می نماید . این شاعر پر جوش از همه ی عناصر شعری برو ن ساز از قبیل زیبایی ، سبک و قالب های مختلف بهره می گیرد تا بتواند پیامهای جهت دار خود را به خواننده منتقل نماید . بافت کلام او منسجم و محکم است و علاوه بر تفکرات بشر دوستانه که می تواند میان مردان وز نان ، در شمول یکسانی برخوردار باشد ، را به روحیه ی زنانه ی او سوق می دهد . در این مقاله مهمترین عناوین که از طریق مطالعه ی اشعارش می توان به او نسبت داد . این است که :

پروین ، عارف و خداشناس، عاشق ، زن مسلمان ، متفکر اجتماعی ، جامعه شناس ، اقتصاد دان ، سیاست مدار ، مقلدی توانا ، رئالیسم آگاه ــ مورالیست دانا ، و .... است .

پی نوشت

1- Theme

۲ ـ اشعار بر اساس دیوان پروین اعتصامی با خط اسماعیل نژاد فرد لرستانی به کوشش محمد عالمگیر تهرانی ذکر گردیده اند .

۳ ـ بیت ، دو بیت (رباعی) ، غزل ، قصیده ، قطعه ،مثنوی .

4 - Mimesis
5 - personification , prosopopeia.
6 - Gnomic Verse
7- Allegory

۸ ـ ر .ک . به مقاله ی دکتر عبدالحسین زرین کوب در باره ی پروین اعتصامی ، اسفند ماه ، ۱۳۴۵ .س

۹ ـ ر. ک :.قرآن مجید ، سوره ی آل عمران ، آیه ی ۱۸.

۱۰ ـ ر.ک : قرآن مجید ، سوره ی غاشیه (۸۸) ، آیات ۲۰ ـ ۱۷

۱۱ ـ ر. ک : قرآن مجید ، سوره ی آل عمران ، آیه ۳۱ ؛ سوره ی اعراف ؛ آیه ۱۷۲ .

۱۲ ـ افضل الناس من عشق العباده ، حدیث نبوی ، اصول کافی ، ج ۲ .

۱۳ ـ ر. ک : دیوان پروین ، اسماعیل نژاد فرد لرستانی صص ۱۸۸ -۱۸۶ .

۱۴ ـ ر. ک : قرآن مجید ، سوره حجرات ، آیه ی ۱۳

۱۵ ـ ر . ک : دیوان پروین ، قصیده ی « ای دل مخور غم دنیا را »

منابع

۱ ـ قرآن کریم

۲ ـ اعتصامی ، ابوالفتح : **مجموعه ی مقالات وقطعات اشعار** ، خانم پروین اعتصامی ، چاپ دوم ، چاپخانه ی مجلس ، تهران ، ۱۳۶۳ .

۳ ـ ....، .... **دیوان قصاید** ، **مثنویات** ، **تمثیلات وقطعات** ، خانم پروین اعتصامی ، چاپ هفتم ، فردین ، تهران ، ۱۳۹۷ هـ . ق .

۴ ـ دیچز ، دیوید : **شیوه های نقد ادبی** ، ترجمه ی محمد تقی (امیر) صدقیانی و غلامحسین یوسفی، چاپ چهارم ، انتشارات علمی ، تهران ، ۱۳۷۳ .

۵ ـ داد ، سیما : **فرهنگ اصطلاحات ادبی**، چاپ چهارم، مروارید، تهران، ۱۳۸۰ .

۶ ـ رجب زاده، شهرام: **دیوان پروین اعتصامی**، چاپ چهارم، الغدیر، تهران، ۱۳۷۴ .

۸ ـ سنگری ، محمدرضا : **زبان و ادبیات فارسی (۱) و (۲) عمومی** ، چاپ نهم ، تهران ، ۱۳۸۲ .

۹ ـ شفیعی کدکنی ، محمد رضا : **صور خیال در شعر فارسی** ، چاپ سوم ، انتشارات آگاه ، تهران ، ۱۳۶۱ .

۱۰ ـ شمیسا ، سیروس : **معانی و بیان (۲)**، چاپ ششم، دانشگاه پیام نور ، تهران .

۱۱ ـ .... ، ....: **بیان** ، چاپ نهم ، انتشارات فردوس ، تهران ، ۱۳۸۱ .

۱۲ ـ شعار ، جعفر : **گزیده ی اشعار ناصر خسرو** ، چاپ دوم ، انتشارات علمی ، تهران ، ۱۳۶۸ .

۱۳ ـ صاعدی، عبدالعظیم: **اختر چرخ ادب**، چاپ سوم ،نشر روایت، تهران،۱۳۷۳ .

۱۴ ـ عالمگیر تهرانی ، محمد : **دیوان پروین اعتصامی** ، چاپ نهم ، امیدوار ، تهران ، ۱۳۴۶ .

۱۵ ـ عراقی ، فخرالدین : **لمعات** ، با تصحیح و مقدمه ی محمد خواجوی ، چاپ اوّل ، انتشارات مولی ، تهران ، ۱۳۶۳ .

۱۶ ـ میبدی ، ابوالفضل رشید الدین : **کشف الاسرار و عده ی الابرار** ، ج ۳ به سعی و اهتمام علی اصغر حکمت، چاپ ششم، انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۷۶ .

۱۷ ـ موحد ، عبدالحسین : **زن ، پروین ، حقیقت یا مجاز** ، چاپ اوّل ، انتشارت محیا ، تهران ۱۳۷۴ .

18 - Bateni , Mohamad Reza : **Far hang moaser** English Persian Dictionary with The ass istance of Fatcmeh Azarmehr , Tehran , 1371 .

19-J . A . cuddon : **A Dictionary of Literary terms** , pen Ginbooks , New york ,1984

نگرش روان‌کاوانه به شعر پروین

دکتر فروغ صهبا

عضو هیأت علمی دانشگاه اراک

پیوند ادبیات با روانشناسی از دو زاویه قابل بررسی است، یکی از نقطه نظر ویژگی روانی نویسنده و دیگری بررسی روند آفرینش ادبی اثر و مطالعهٔ سنخها و قوانین روان‌شناختی در اثر مورد نظر. با مطالعهٔ رفتار روزمرهٔ شاعر یا نویسنده فقط رگه‌هایی از شخصیت او آشکار می‌شود و «فعالیت‌های بنیادی متافیزیکی آگاهی» فاش نمی‌شود. امروزه بشر موفقیت‌های بسیار در زمینهٔ علم روانکاوی بدست آورده است، تا آنجا که از طریق انواع «تئوری‌های روانشناسی» که براساس محیط زندگی و دوران رشد و تکامل و نوع تربیت فرد بوجود می‌آید، می‌توان با بررسی توافق یا تناقض و اتصال یا انفصال عواطف و احساسات، و سرکوفتگی یا تظاهر امیال، کیفیت تکوین آثار ادبی را در روح نویسنده یا شاعر مورد بررسی قرار داد.

همچنانکه فروید معتقد است فرایندهای روانی به خودی خود ناخودآگاهند. از کل زندگی روانی فرد، صرفاً اعمال ویژهٔ فردی و بخشهایی از آن، خودآگاهند. هرچند عادت کرده‌ایم روانشناسی را همچون مطالعهٔ خودآگاه در نظر بگیریم.(فروید، ص۳۲) براساس نظریات فروید و یونگ «روان‌نژندی» نویسنده و یا شاعر و جایگاه «ناخودآگاه فردی و جمعی» و به تصویر درآوردن «کهن نمونه‌ها» در آثار هر مؤلفی حائز اهمیت است. کار هنری هر مؤلفی برون افکنی سرخوردگی‌های روانی اوست، از این طریق نه دیوانه محسوب شده، نه از درمان واقعی بهره‌مند می‌شود. فروید گفته است: هنرمند ذاتاً کسی است که از واقعیت روی برمی‌گرداند زیرا نمی‌تواند به خواست واقعیت که ترک لذات نفسانی باشد تن در دهد. او در زندگی خیالی عنان امیال بلندپروازانه و شهوی خود را رها می‌کند اما از این دنیای خیالی راه بازگشت به واقعیت را می‌یابد. او با موهبت ویژهٔ خود

رؤیاهایش را در قالب واقعیت تازه‌ای می‌ریزد و مردم این رؤیاها را بازتاب ارزشمند زندگی واقعی می‌دانند و به این بهانه می‌پذیرند. بدین ترتیب هنرمند به طریقی که آرزو می‌کند به واقع قهرمان، شاه، آفریننده، و محبوب می‌شود، یعنی همانی که می‌خواهد می‌شود، بی‌آنکه راه پرپیچ و خم را بپیماید و واقعاً دگرگونی‌هایی را در دنیای خارج باعث شود. رنه ولک از این امر نتیجه می‌گیرد که شاعر مردی سودایی است که جامعه او را معتبر می‌داند. شاعر به جای دگرگون کردن خصلت خود تخیلاتش را پایدار می‌کند و انتشار می‌دهد. (ر.ک.ولک، ص۸۴)

پس از رواج اندیشه‌های روان‌شناسانهٔ فروید برای درک نیت نویسنده تلاش بیشتری برای درک زندگی خصوصی نویسنده یا شاعر می‌شد و گاهی نامه‌ها و ارتباط او با نزدیکانش مورد توجه قرار می‌گرفت. با اینکه شناخت خصوصیات روانی و اخلاقی هنرمند ارتباط مستقیمی با ادبیات ندارد اما ما را در راه شناخت و نقد و تفسیر هرچه بهتر و بیشتر این متون یاری می‌رساند. مباحث جدید هرمنوتیک و رواج اعتقاد به نقش روزافزون خواننده و غیبت نویسنده از متن، رویکردهای تازه‌ای را به همراه داشته است و هرچقدر بر میزان نقش خواننده در ایجاد معنای متن افزوده شد، از اعتبار نقد روانشناسانه کاسته شد، چراکه این نظریه بر مبنای کمرنگ کردن هرچه بیشتر نقش نویسنده در ایجاد معنای متن است. تا آنجا که برخی از آن به «غیبت یا مرگ نویسنده» تعبیر کرده‌اند.

از آنجاکه هر مؤلف یا مصنفی بسیاری از لحظه‌ها، مکان‌ها و شخصیت‌های زندگی واقعی خود را در آثارش وارد می‌کند، می‌توان از طریق هر اثر ادبی «اثر انگشت روانی نویسنده» را نشان داد، دسترسی بدین نکته از آنجا حاصل می‌شود که هنرمند به گونه‌ای تجربیات و مشاهدات خود را در هنرش بازتاب می‌دهد. با این تفاوت که او از این تجربیات به مثابهٔ مواد اولیهٔ کار خود بهره می‌برد تا تخیل خود را بتواند هرچه بهتر به منصهٔ ظهور بنشاند. مثلاً کافکا در رمان «مسخ» رنج نداشتن خلوت و آرامش، حتی چگونگی شنیدن صداها از اتاقهای مجاور (اتاقهای پدر و خواهرها) را همچنان انعکاس داده است که در یادداشتهای شخصی‌اش.(ر.ک. فلکی، ص۱۲۵)

در این گفتار بر آنیم که بدون تأکید بر نظریه‌ای خاص، بـه کمـک اشـعار پـروین بـه لایه‌های زیرین شخصیت او دست یابیم.

پی‌ریزی شخصیت کودکی و عزت نفس

عزت نفس به معنی «احساس غرور ضمن آگاهی به نقایص خود و پذیرفتن آنها و تلاش برای پروراندن نیروهای ذاتی و ویژگی‌های مثبت خود» است. افزایش خودهویتی نقـش محوری در غرور دارد. وقتی کودکان غرور را تجربه می‌کنند، احساسی از خودمختـاری، قدرت، کنجکاوی، و اعتماد به نفس به دست می‌آورند. لازاروس معتقد اسـت کودکـانی که می‌توانند غرور را تجربه کنند از عزت نفس بالایی برخوردار خواهند شد. وقتـی فـرد در مقابل نقایص کار و تصمیمش سرزنش نشود، غرورش رشد می‌کند. پژوهش‌ها نشـان می‌دهد که احساس عزت نفس از خودارزیابی ناشی می‌شود. این احسـاس از موفقیـت و شکست‌های فرد در حوزه‌های مهم سرچشـمه مـی‌گیـرد. (ر.ک. فـرانکن، صـص۶۲۶و ۶۴۰و۶۴۱) کسانی که از عزت نفس بالایی برخوردارند در القای اندیشهٔ عزت نفـس بـه دیگران و پروراندن بزرگ‌منشی در آنها موفق‌ترند. این ویژگی زمانی کـاملاً تأثیرگـذار است که فرد با هنر خود، از شعر گرفته تا هنرهای تجسمی، و یـا هـر هنـر دیگـری از طریق تهییج احساسات و تحریک عواطف، دیگران را به راه متعالی فراخواند:

هزار کوه گرت سد ره شوند برو

هزار ره گرت از پا درافکنند، نایست(۲۰۵)(۱)

شرح حال پروین و چگونگی تربیت او در کنف حمایت پدرش، یوسف اعتصام‌الملـک، که بی‌نیاز از شرح و بسط است، نشان از وجود چنین روحیه‌ای در این شاعر بزرگ دارد. در نامه‌ای که ابوالفتح اعتصامی برادر پروین، که در تمام عمر با پروین همراه بوده است، در جواب مقالهٔ آقای پرویز نقیبی، به مدیر مجلهٔ روشنفکر نوشته برخی از ویژگـی‌هـای زندگی پروین را فاش کرده است «پروین اگرچه در خانواده ثروتمندی نبود ولی بـرای زندگی مرفه فرزندان و تعلیم و تربیت صحیح آنان هیچ در مضـیقه نبـود. در خـانواده‌ای

بی‌سروصدا، بی‌دعوی و ادعا، منزوی و گوشه‌گیر، پروین همچون شمعی بود که پدر و مادر و برادرها، پروانه‌وار به گردش می‌گشتند.»(نمینی، صص۱۸۴و۱۸۵) پروین با چنین پرورشی از جمله معدود شاعرانی است که توانسته است پا جای پای سلف خلف خود ناصر خسرو گذارد و دیگران را به عزت نفس و رادمردی و ... فرا خواند و آنان را از صفاتی که درخور شأن یک انسان واقعی نیست بازدارد:

بار لئیمان مکش از بهر جوی زر　　　خدمت دونان مکن برای یکی نان
گنج حقیقت بجوی و پیله‌وری کن　　　اهل هنر باش و پوش جامهٔ خلقان(۳۳۸)

در مثنوی «کارآگاه» رای و تدبیر را گره‌گشای سختی‌ها می‌داند:

روی متاب از ره تدبیر و رای　　　تا شودت پیر خرد، رهنمای
بر همه کاری فلک افزار داد　　　پشت قوی کرد سپس بار داد (۷۲)

پروین شناسای روان زنانه به عنوان سرچشمهٔ اسرار دست یافتنی

یونگ معتقد است روح زنانه تجسم تمام تمایلات روانی زنانه در روح مرد است مانند احساسات و حالات عاطفی مبهم، حدسهای پیشگویانه، پذیرا بودن امور غیرمنطقی، قابلیت عشق شخصی، احساس خوشایند نسبت به طبیعت و مهمتر از همه رابطه با ناخودآگاه. آنجا که شاهین عقل از جولان وامانده و زبان از گشودن راز درون قاصر می‌ماند، راهیابی به حریم ناخودآگاه و نفوذ به روان زنانه و یا بخش زنانه از وجود است که فضای لایتناهی و اسرارآمیز به روی آدمی می‌گشاید. یونگ این بخش زنانه را نهانگاه نیروهایی دانسته که با معیارهای صرفاً علمی قابل اندازه گیری نیست و هیچ کس نتوانسته مکانیسم بخش زنانه از وجود انسان را در ایجاد ارتباط با ناخودآگاه تعیین کند. (ر.ک. لاهیجی، صص۹۵و۹۶) پروین که واقف به اغلب توانمندی‌های زنانه بود، برای زن شأنی فراتر از آنچه برایش رقم زده‌اند قائل بود:

نه بانوست که خود را بزرگ می‌شمرد
به گوشواره و طوق و به یارهٔ مرجان

چوآب و رنگ فضیلت بچهره نیست چه سود

ز رنگ جامهٔ زربفت و زیور رخشان (۲۵۵)

انتظار پروین به مثابهٔ یک زن از زنان، درخور تقدیر و شایان تحسین است:

زن نکوی، نه بانوی خانه تنها بود

طبیب بود و پرستار و شحنه و دربان

ز بیش و کم زن دانا نکرد روی ترش

به حرف زشت، نیالود نیکمرد دهان (۲۵۵)

آنچه او از یک زن توقع دارد اگر از زبان مردی گفته می‌شد هرگز چنین جایگاهی بدست نمی‌آورد، وی به زن بودن خود مباهات می‌کند:

از غبار فکر باطل، پاک باید داشت دل

تا بداند دیو، کاین آیینه جای گرد نیست

مرد پندارند پروین را، چه برخی زاهل فضل

این معما گفته نیکوتر که پروین مرد نیست(۳۶۸)

در فرهنگ ایران زمین، برای اولین بار زنی از «ارزش وقت» سخن گفت. وی ارزشی برابر «در گرانمایه» برای آن قائل بود:

گوهر وقت بدین خیرگی از دست مده

آخر این در گرانمایه بهایی دارد(۱۶۰)

او پس از فراغت از تحصیل بیشتر عمر خود را صرف تفکر و سرودن شعر کرد؛ فقط به مدت زمان اندکی در مدرسه دخترانهٔ آمریکایی تدریس کرد و مدتی نیز ریاست کتابخانهٔ مجلس شورای ملی را به عهده داشت. او خود را از زندگی عادی زنانه به دور می‌دید. تلاش او بر این بود که زنان را از جایگاه واقعی و درخور شأن‌شان آگاه کند. او می‌دانست که جامعهٔ مردسالار به زن به عنوان ابزار می‌نگرد، از اینرو می‌خواست زنان را از این بلایا که خودشان نیز، به آن دامن می‌زدند نجات دهد، پس در آغاز باید از خود شروع می‌کرد. او با انتخاب منش سادگی و وقار، و انعکاس آن در شعرش، در راه خطیری عزم جزم کرد:

همه پستی ز دیو نفس زاید — همه تاریکی از ملک تن آید
چو جان پاک در حد کمال است — کمال از تن طلب کردن وبال است(۷۰)
گرانباری ز بار حرص و آز است — وجود بی‌تکلف بی‌نیاز است
مکن فرمانبری، اهریمنی را — منه در راه برقی، خرمنی را
چه سود از جامهٔ آلوده‌ای چند؟ — خیال بوده و نابوده‌ای چند؟
کلاه و جامه چون بسیار گردد — کله عجب و قبا پندار گردد(۷۱)

از نظر او زن و مرد به لحاظ جنسیت هیچ برتری بر دیگری ندارند. هر دو ارکان زندگی هستند که عدم وجود یکی از آن دو به منزلهٔ نقصان دیگری است:

سمند عمر چو آغاز بد عنانی کرد — گهیش مرد و زمانیش زن گرفت عنان(۲۵۵)

آنیموس غالب بر وجود پروین

به نظر یونگ شخصیت انسان از سه نظام جداگانه با روابط متقابل تشکیل شده است: «من» ذهن هشیار که همهٔ ادراکهای ما را در بر می‌گیرد. «ناهشیار شخصی» آگاهی‌ها و خاطره‌هایی که به سبب بی‌اهمیت بودن و یا تهدیدکننده بودن از سطح آگاهی هشیار رانده شده‌اند، و «ناهشیار جمعی»: یونگ با کاوش در فرهنگهای گوناگون تجربه‌های مشترک و مضامین و نمادهای مشابهی یافت که در تخیلات و رؤیاهای بیمارانش تکرار می‌شدند. او دریافت این تجربه‌ها به علت تکرار در نسلهای متمادی در روان نقش بسته‌اند که به صورت تصویرهایی در ذهن ما عیان، یا به زبان ما بیان می‌شوند وی آنها را «سنخ‌های کهن» نامید. آنها انگاره‌ها یا پیش نمونه‌های ایجاد تصاویر بعدی‌اند. بعضی سنخهای کهن که در زندگی تکامل یافته‌تر و نیرومندترند عبارتند از صورتک (نقاب) یا پرسونا، همزاد (آنیما و آنیموس)، سایه و خود. (ر.ک.شولتس، صص۱۳۲و۱۳۳)

از نظر یونگ که نسبت به فروید، نگاهی مهربانانه‌تر نسبت به زنان دارد، زنان یک شخصیت آگاه مادینه، و یک عنصر نرینه به نام «آنیموس» در ناخودآگاه‌شان دارند و مردان نیز دارای شخصیت آگاه نرینه و یک عنصر مادینه به نام «آنیما» در ناخودآگاه

خود هستند.(بولن، ص۵۹) همهٔ انسانها خصایص زیست شناسی و روانی جنس مخالف را دارند. هر جنس دارای ترشحات هرمونی جنس دیگر نیز هست. اهمیت این سنخ‌های کهن در آن است که آنیما و آنیموس باید برای سلامت روان بروز یابند. و تا شخص هر دو وجه خود را به کار نبندد نمی‌تواند به شخصیت سالم دست یابد و گرنه شخصیت او چه زن و چه مرد یک بعدی و نهفته است.

در نظر یونگ پذیرا بودن، منفعل بودن، تیمارداری و درونگرایی از ویژگی‌های شخصیت مادینه‌اند. توانایی و خردگرایی و عملکرد قاطعانه از ویژگی‌های ماهیت مردانه است. (بولن، ص۵۹) این نمودهای عنصر مادینه و یا نرینه، گاهی به صورت منفی و گاهی به صورت مثبت بروز می‌یابند. طرف مثبت روح مردانه می‌تواند بانی روح مبتکر، شجاعت، شرافتمندی و در عالی‌ترین شکل خود، وسعت روحی باشد. عنصر نرینه به زن صلابت روحی می‌دهد، نوعی دلگرمی نادیدنی درونی برای جبران ظرافت ظاهرش. این عنصر در پیشرفته‌ترین شکل خود، زن را به تحولات روحی دوران خود پیوند می‌دهد و حتی سبب می‌شود بیش‌از مردان انگاره‌های خلاق را پذیرا شود. از اینرو دردوران گذشته، در بسیار کشورها وظیفهٔ پیشگویی آینده و ارادهٔ خداوند به عهدهٔ زن بود.(یونگ،ص۲۹۳)

بنابر این می‌توان گفت پروین با توجه به اینکه قسمت اعظم همت او رویکردی به صفات مردانه است دارای شعری متین، استوار، و در دعوت به شجاعت و رادمردی بوده، با همتی والا دعوت به پایداری می‌کند:

دلی که سخت ز هر غم تپید شاد نماند　　کسی که زود دل آزرده گشت دیر نزیست
ز عهد کودکی آماده بزرگی شو　　حجاب‌ضعف‌چو ازهم گسست عزم قویست
چوزخم کارگر آمد،چه‌سر،چه‌سینه،چه‌پای　　چوسال‌عمر تبه‌شد،چه‌یک،چه‌صد،چه‌دویست(۲۰۵)

شعر پروین دو نمود دارد یا تقبیح است و انکار، و یا تحسین است و اثبات. صرف نظر از آنجا که شعرش جلوهٔ انکار و سلب به خود گرفته، همه جا دعوت و فراخواندن به بایسته‌ها و شایستگی‌هاست. در مورد اینکه همه جا گفته شده شعر پروین شعری مردانه است - تا آنجاکه اشعار وی را به پدرش نسبت داده‌اند، در صورتی که برادر پروین،

ابوالفتح اعتصامی، با استناد به زندگی‌نامه یوسف اعتصام‌الملک، پدرش، معتقد است او هرگز شعری نگفت. (نمینی، ص۱۸۷)- گفتنی است امر مذموم و ممدوح هیچ ارتباطی به جنسیت ندارد. و اما سه عنصر بارز شعر پروین «خرد» و «علم» و «هنر» است که همه جا خواننده را با کلامی قرین صلابت به آن فرا می‌خواند:

روح عریان و تو هم درزی و هم	جامه کن زین دو هنر بر تن عریانش
لشکر عقل پی فتح تو می‌کوشد	چه همی کند کنی خنجر و پیکانش
خرد از دام تو بگریخته، باز آرش	هنر از نزد ت برخاسته، بنشانش
کار را کارگر نیک دهد رونق	چه کند کاهل نادان تن آسانش(۳۲۹)

خدابانوان غالب بر وجود پروین (پروین و شعر او از دیدگاه اسطوره‌ای)

تعبیر و درک اسطوره، چه از راه عقل و چه از طریق احساس، بصیرتی را بشارت می‌دهد. اسطوره را برغم درک ناقص آن، ارج نهاده، به خاطر می‌سپاریم. همچنان که جوزف کمپبل (Joseph Campbell)، اسطوره‌شناس گفته است: «خواب اسطوره‌ای فردی و اسطوره، خوابی جمعی است». در ادوار دور که خدایان صورت انسانی به خود نگرفته بودند باورهای مذهبی حول «اصل مادینهٔ هستی» حرکت می‌کرد تا اینکه، این اصل به صورت «ابرانسان» و «ابرزن» تجلی‌گاه نیروهای مافوق زمینی و آسمانی شد. با دگرگونی جوامع از لحاظ فرهنگی «بانوخدا» یا «مادر کبیر» در ذهنیات مردم تجزیه شده، هر پارهٔ سمبولیک از وجود او در جایی قرار گرفته، خدابانوان متعدد جای آنرا گرفت. شناخت این نیروهای درونی، گسترهٔ جدید در جهت ارتقاء آگاهی نسبت به سرشت زنان در پیش رو نهاده است. اگرچه شناخت خدابانوان و تعیین نوع یا انواع خدابانوی غالب بر وجود هر زنی - و در اینجا، پروین- بحثی با دامنه‌ای دراز است ولی اشاره‌ای بدان خالی از لطف نمی‌نماید. با شناختن «خدابانو»ی غالب درونی هر زن می‌توان به غرایز ویژه، اولویتها و ظرفیتها و نیز به امکان حصول معنا در زندگی از طرقی

که گاهی نیز موافق طبع دیگران هم نیست دست یافت. بسته به اینکه کدام الگو برای همیشه یا موقتی بر روان انسان حکمفرماست منش او می‌تواند قابل تخمین باشد.

بطور کلی خدابانوان با توجه به زمینهٔ هشیاری، نقشهای مطلوب و نیروهای انگیزشی به سه دسته تقسیم می‌شوند: خدابانوان باکره (آرتمیس، آتنا و هستیا)، آسیب‌پذیر (هرا، دیمیتر و پرسفون) و کیمیاگر یا متحول کننده (آفرودیت)؛ ویژگی دسته اول عبارت از آرمانگرایی، تفکر منطقی و هدفگرایی است که دلبستگی‌های عاطفی، آنان را از پیگری آنچه برایشان مهم است بازنداشته و مظهر استقلال و خودبسندگی در زنانند. آنها بیانگر نیاز زنان به خودمختارییند و نیز مظهر تواناییشان در متمرکز کردن هوشیاری بر آنچه که برایشان پرمعناست. دسته دوم پذیرای نقش سنتی زنان یعنی همسر، مادر و دخترند. آنان تجلی نیاز زنان به پیوند و ارتباطند و از آنجا که خود را با دیگران هماهنگ می‌کنند آسیب‌پذیرند. آنها علائمی از خود نشان می‌دهند که به بیماریهای روانی شباهت دارد. این الگوهای رفتاری امکان بالقوه‌ای برای رشد زنان از طریق رنج‌اند. در دسته سوم آفرودیت، خدابانوی عشق و زیبایی، قرار دارد. روابطش را خود برگزیده، هرگز قربانی کسی نشده، او نیز قادر به حفظ خودمختاری است. این کهن الگو بیشتر زنان را ترغیب به تشدید روابط با دیگران می‌کند تا لزوماً تداوم آن. (ر.ک. بولن، صص ۲۰-۳۶)

شاید در مورد پروین بتوان این الگوی رفتاری را پذیرفت که خدابانوان باکره (با پشتوانهٔ آنیموس) غلبهٔ بیشتری بر وجود او دارند، هرچند الگوی رفتاری خدابانوانی مانند هرا، دیمیتر، پرسفون(پرسیفون) و یا آفرودیت را که مراحل رشدی متفاوت از خدابانوان باکره دارند نمی‌توان نادیده گرفت. اگرچه تمام خصایص این خدابانوان در مورد پروین مصداق نداشته باشد، ولی هماهنگی بسیار بین الگوهای رفتاری پروین و آن خدابانوان می‌توان یافت که طرح آنها خود مبحثی دراز دامن است.

به گفتهٔ استاد نفیسی پروین همیشه «قیافه‌ای بسیار آرام داشت، با تأنی و وقار خاص جواب می‌گفت و می‌نگریست» (نمینی، ص۱۸۵) و به قول ابوالفتح اعتصامی، اگر حمل بر اغراق نشود پروین روح مجسم بود. وی در مورد خواهر خود گفته است او بیشتر فکر

می‌کرد و کمتر حرف می‌زد، اگرچه صفا و صداقت محض و خلوص مطلق بود و اسراری نداشت.(نمینی،صص۱۸۷و۱۸۵) زنی که یکی از خدابانوان باکره کهن‌نمونهٔ مسلط بر روان او باشد، «با خویش خود یگانه است» کاری را انجام می‌دهد که بـه درستیش اطمینـان دارد. (بولن، ص۵۵) پروین بر اعتقادات خود پایدار است و در راه هدفی که در پیش رو دارد قاطعانه ایستاده است. او می‌داند زن ایرانی درگذشته هیچ منزلتی نداشته و:

زندگی و مرگش اندر کنج عزلت می‌گذشت
زن چه بود آنروزها گر زانکه زندانی نبود
نـور دانـش را ز چشم زن نهان می‌داشتند
این ندانستن ز پستی و گرانجانی نبود(دانشگر،۸۳)

او در اشعاری همچون قصاید «زن در ایران» و «فرشتهٔ انس» از مقام واقعی زنـان سـخن می‌گوید و از آنان می‌خواهد گذشته را جبران کنند و به جای آرایش و زیـور ظـاهر بـه تهذیب باطن و آراستن آن روی آورند:

به هیچ مبحث و دیباچه‌ای قضا ننوشت
برای مرد کمال و برای زن نقصـــــان
زن از نخست بود رکن خـــــانهٔ هستی
که ساخت خانهٔ بی‌پای بست و بـــی‌بنیان؟
برای گردن و دست زن نکو، پـــــروین
سزاست گوهر دانش، نه گوهر الوان(۲۵۵)

در تمامی اشعار پروین هیچ تزلزل و تردیدی به چشم نمی‌خـورد. هرجـا حکمـی صـادر کرده، چه در جهت انکار و ابطال و یا اثبات و احیاء، تزلزل و تحیر بدان راه نیافته است. وی با قاطعیت و سرسختی تمام بر نظر خود باقی می‌ماند. وی هرگز از سر تفـنن شـعری نسروده تا زمانی حکمی را صادر کند و زمانی دیگر بر اساس هوس و میلی دیگر، حکـم قبلی را نقض نماید.

در تشخیص اینکه تمرکز فعال وجود زن از «آنیموس» نرینه ناشی شده یا در ارتباط با خدابانوی زنانهٔ وجودش است، عواطف و احساسات درونی و رؤیاها نقش تعیین کننده دارند. شرایط دشوار زن را به قاطعیت و سرسختی وامی‌دارد تا به مثابهٔ عمل مردانه خشونت در پیش گیرد، در این صورت آنیموس مردانه، در حکم موتور یدک، به یاری زن آمده تا هنگام نیاز به قدرت بیشتر، از آن استفاده کند. (ر.ک. بولن،ص۶۱) تضاد و گوناگونی رفتار در زنان حاکی از حضور بالقوهٔ خدابانوان در وجود آنان است. آنگاه که چند خدابانو برای تسلط بر روان زنی به رقابت می‌پردازند، او باید آگاهانه تصمیم بگیرد که چه زمان و چگونه و به کدامیک اجازهٔ حضور فعال دهد، در غیر اینصورت بازیچهٔ کشمکش آنها خواهد شد. هرقدر حضور و فعالیت این خدابانوان محدودتر باشد، دامنهٔ این جدال تنگتر خواهد بود.

آنیمیسم (جاندارانگاری) در شعر پروین

آنیمیسم یا جان‌گرایی عبارت است از اینکه همهٔ پدیده‌های طبیعی، روح دارند و می‌توانند جدا از جسم مادی وجود داشته باشند.(انوری، ج۳، ذیل جان‌گرایی)

با مطالعهٔ رفتار روزمرهٔ شاعر یا نویسنده فقط رگه‌هایی از شخصیت او آشکار می‌شود و فعالیت‌های بنیادی متافیزیکی آگاهی فاش نمی‌شود. پوله که در تکامل جهت‌گیری فلسفی مکتب ژنو نقش سازنده داشت گفته است: آنچه اثر را توضیح می‌دهد چگونگی درک خلاقانهٔ شاعر از هستی است که آن نیز در چگونگی گزینش هر امر حائز اهمیت در زندگی و کاربرد آن در شعرش جلوه‌گر می‌شود. این درک خلاقانه در شیوهٔ پرداختن به آنچه در نظرش حقیر یا والا، با ابهت یا مسخره، افسونگر یا بیهوده است نمود می‌یابد. (ر.ک. هارلند، ص۳۲۵) شعر پروین با رویکردی به مسائلی مانند زندگی و مرگ، اخلاقیات فردی، انساندوستی و همدردی، تشویق به واقع‌بینی و تلاش، تعیین جایگاه زن در مناسبات فردی و اجتماعی، مقابله با ریا و ریاکاری، جبراندیشی و مقابله با تفکر قضا و قدری، کوشیده است پلی بین میراث کهن فارسی و اندیشه‌های نو برقرار کند. (ر.ک.

پروین، دیباچهٔ بهار، صص۹-۲۴) روح لطیف و ذهن پویای او در درون هر پدیده‌ای از عالم هستی «جانی گویا» می‌بیند:

گفت سوزن با رفوگر وقت شام　　　شب شد و آخر نشد کارت تمام (۱۱۳)

بطور کلی می‌توان گفت: هدفمندی خلاقانهٔ پروین در زندگی، با تیپ‌پردازی‌های او و از پدیده‌های عالم هستی ارتباط تنگاتنگی دارد. تیپ‌سازی‌های خلاقانهٔ او از گل و خار و شبنم و جارو گرفته تا قلب مجروح، گنجشک و همای و تا مور و مار و گرگ و سگ و باد و خاک همگی انعکاسی از ماهیت عقاید هنرمندانهٔ اوست، که پرتو این نظرات، چه بلندنظرانه و چه یک بعدی، چه صادقانه و چه زیرکانه بر وسعت اندیشه و نیروی دراکه و تعمیم‌های هنری‌اش کاملاً مشهود است. نگاه عمیق او که به کنه پدیده‌های عالم از جاندار و بی‌جان نفوذ کرده، تودهٔ انبوهی از تجارب زندگی را در زمینه‌ای خاص با زبردستی تمام، با وجود سن اندکش در اختیار خواننده قرار می‌دهد. پروین با انتخاب پدیده‌هایی که هر روز دور و بر خود می‌بینیم و سخن گفتن از زبان روحی که در وجود آن پدیده‌ها حلول کرده، پیام خود را به ما ابلاغ می‌کند:

کرد آسیا ز آب، سحرگاه بازخواست

کای خودپسند، با منت این بدسری چراست؟

از چیره‌دستی تو، مرا صبر و تاب رفت

از خیره گشتن تو، مرا وزن و قدر کاست

خندید آب کاین ره و رسم از من و تو نیست

ما رهرویم و قائد تقدیر، رهنماست

در زحمتیم هر دو ز سختی و رنج، لیک

هرچ آن به ما کنند، نه از ما، نه از شماست

از ما چه صلح خیزد و جنگ، این چه فکرتست

در دست‌دیگریست، گرآب‌وگرآسیاست(۲۹۰)

وی احترام به کار و کارگر و گذشت زمان و عمر و گرایش به حقیقت و دوری جستن از مجاز را به زبان ماش و خطاب به عدس اینگونه نقل می‌کند:

زحمت من برای مقصودی است — جست و خیز تو بهر ملتمسی است
کارگر هر که هست محترمست — هرکسی در دیار خویش کسی است
...هر پری را هوای پروازی است — گر پر باز و گر پر مگسی است
جز حقیقت، هر آنچه می‌گوییم — های‌هویی و بازی و هوسی است (۱۷۵)

پروین بیشتر حکایتها و تمثیلهای خود را به شیوهٔ «گفت و شنود» بیان کرده است. استاد محمد حسین شهریار در مورد مناظرات او چنین می‌گوید:

روانشناس دقیقی است در مناظره‌ها — زبان حال جماد و نبات می‌داند
در این مناظره‌ها جامدات جان دارند — برای گفتن راز درون زبان دارند
میان نخود و لوبیا مکابره‌هاست — میان پیرزن و دوک شب‌نشینی‌هاست
(دانشگر،۱۸۷)

پدر پروین در این مورد می‌نویسد: «یکی از خصایص نبوغ که در اشعار خانم پروین پدیدار است خاصهٔ تشخیص است. تشخیص چنین است که گوینده برای تصویر معانی مجرده، اشخاصی تصور کرده کردار و گفتار زندگان را به آنان منسوب دارد؛ چنانکه یونانیها در تولید اساطیر و ارباب انواع و هریک از قوای طبیعی کرده‌اند. مثال این قطعات «امید و نومیدی» و «دیدن و نادیدن» و نظایر آن می‌یابیم.»(نمینی، ص ۲۱۰)

فرافکنی در مناظرات پروین

فرافکنی یا برون‌ریزی در انسان امری طبیعی است و حالت ناهشیاری است که خود را در برون، روی انسانها و چیزها منعکس کند. فرافکنی یک فرایند روانی اولیه بشمار می‌آید. (مای لی، ص۱۷۴) این مکانیسم دفاعی به صورت دیدن احساسها یا گرایشهای نامعقول در دیگران که واقعاً در ناهشیار خود فرد قرار دارند قابل دریافت است. همه مکانیزمهای دفاعی از خود در برابر اضطراب محافظت می‌کنند. هر مکانیزم دفاعی با سرکوبی آمیخته است و می‌تواند منجر به مرحلهٔ آسیب روانی شود. معمولاً این مکانیزمهای دفاعی به حال

فرد مفید و برای جامعه بی‌ضررند.(فیست، ص۵۵) فروید حتی خرافات را به نوبهٔ خود فرافکنی می‌داند. چرا که فرد خرافی از انگیزش‌های اعمال تصادفی خود چیزی نمی‌داند تا آن را بر بازشناسی آنها تحمیل کند و مجبور است انگیزش آنها را در دنیای خارج قرار دهد. (مای لی، ص۱۷۴) فرافکنی مکانیسم دفاعی ناخودآگاهی است که از طریق آن افکار و احساسات و انگیزه‌ها و تکانه‌های ناخوشایند و غیرقابل قبول را از وجود خود بیرون ریخته و به دیگری نسبت می‌دهیم. این امر فرد را در مقابل منازعه و تعارض درونی محافظت می‌کند.

این مکانیسم دفاعی و جبرانی شامل دو مرحله است: یکی انکار آنچه نامطلوب است از خود، و دوم انتساب این ویژگی‌ها به فرد دیگر تا از فشار روانی ناشی از احساس کمبود یا سرزنش وجدان و یا اجتماع رهایی یابیم. گاهی این فرافکنی به صورت مقصر دانستن قضا و قدر و بدشانسی ظاهر می‌شود.

دور جهان، خونی خونخوارهاست　　　محکمهٔ نیک و بد کارهاست(۳۶۸)

ولی گاهی از نظرگاه کلی برگشته و تقصیر را از گردن دهر به دور می‌کند:

به تو هرچ آن رسد از تنگی و مسکینی　　　همه از تست، نه از کجروی دوران(۳۴۰)

خواهی که نه تلخ باشدت حاصل　　　در مزرعه تخم تلخ مپراکن(۳۴۱)

ویژگی غالب مناظرات پروین طرح فرافکنی است، دو طرف این مناظرات گاهی برای محکوم کردن طرف مقابل، ویژگی‌هایی که در وجود خودشان بارز است به دیگری اسناد می‌دهند. در قطعهٔ «سیه روزی» مراودهٔ تابه و دیگ را بدین منظور مطرح کرده است:

به کنج مطبخ تاریک، تابه گفت به دیگ　　　که از ملال نمردی،چه خیره‌سر بودی

ز دوده پشت تو مانند قیر گشته سیاه　　　زعیب‌خویش‌تومسکین چه بی‌خبربودی

همی به تیرگی خود فزودی از پستی　　　سیاه روز و سیه کار بدگهر بودی

پس از فرافکنی‌های پی در پی تابه، نوبت به دیگ می‌رسد:

جواب داد که ما هر دو درخور ستمیم　　　تو نیز همچو من، ای دوست، بی هنر بودی(۲۶۴)

فرافکنی‌ها گاهی از زبان حیوانی خطاب به حیوانی دیگر نقل می‌شود:

با مور گفت مـار سحرگه بـــه مـــرغـزار
ز ضعف و بی‌خودی، تـو چنین خردی و نزار (۳۱۸)

زاغی بـه طرف بـاغ، به طاووس طعنـه زد:
کاین مرغ زشت‌روی، چه خودخواه و خودنماست...
پایش کج است و زشت، ازآن کج رود به راه
دمش چـو دم روبه و رنـگش چـو کهـربـاست ...
این جـانـور نـه لایـق بـاغ است و بوستان
این بی‌هنر نـه در خـور ایـن مـدحت و ثنـاست ...
طاووس خنده کـرد که رأی تـو باطل است
هـرگـز نگفته است بـداندیش، حـرف راسـت(۱۹۴)

و اغلب این فرافکنی‌ها از سر عجب و خودپسندی است:

به چشم عجب، سوی کـاه کـرد کـوه نگاه
به خنده گفت: که کار تو شد ز جهل تباه (۳۵۱)

همسان انگاری

انسان در مقابل فشارهایی که از اطراف بر او وارد می‌شود، شیوه‌ای در پیش می‌گیـرد تـا بتواند از میزان فشار وارد شده بکاهد این فشارها را «استرس» (Stress) می‌نامند. استرس هر نوع فشار فیزیکی، عصبی و روحی است که شخص تحمل می‌کنـد. ایـن اسـترس‌هـا عکس‌العملی در بدن ایجاد می‌کنـد کـه بـدان «پاسـخ اسـترس» (Stress Response) می‌گویند. (چارلز ورث،ص۴)، درون‌فکنی، فرافکنی، و همسان‌انگاری ازجمله شیوه‌هـای برخورد با موقعیت نامطلوب است. دو شیوهٔ اخیر مکانیزم‌های دفاعی‌یی است که برعکس درون‌فکنی، «تکانه‌های نامعقول به موضوعی بیرونـی نسـبت داده مـی‌شـود.» (فیسـت، ص۵۴) اگرچه در فرافکنی فرد می‌کوشید تمـام عیبهـا را بـه دیگـری انتقـال دهـد، در همسان‌انگاری تلاش فرد بر این است که دیگری را نیز در این جرم همسان پنـدارد، یـا

حتی جرم او را سنگین‌تر نشان دهد. پروین از زبان دزدی خطاب به درویشی که در مقابل از دست دادن یک فوطه، ادعای بر باد رفتن هستی و سرمایهٔ یک عمر تلاش و کار می‌کند، می‌گوید:

دزدتر هستی تو از من ای دنی	رهزن صد ساله را، ره می‌زنی
بس که گفتی خرقه کو و فرش کو	آبرویم بردی، ای بی‌آبرو(۷۵)

در مثنوی «دزد و قاضی» آنگاه که عسس دزد را نزد قاضی می‌برد، دزد برای اینکه از میزان بار گناهش بکاهد و آرامشی نسبی برای خود فراهم کند، به شیوهٔ همسان انگاری قاضی را نیز از جمله دزدان قلمداد می‌کند:

گفت قاضی کاین خطاکاری چه بود	دزد گفت از مردم آزاری چه سود
گفت بدکردار را بد کیفر است	گفت بدکار از منافق بهتر است
گفت هان برگوی شغل خویشتن	گفت هستم همچو قاضی راهزن!
گفت آن زرها که بردستی کجاست	گفت در همیان تلبیس شماست
گفت آن لعل بدخشانی چه شد	گفت می‌دانیم و می‌دانی چه شد
گفت پیش کیست آن روشن نگین	گفت بیرون آر دست از آستین ...
می‌زنم گر من ره خلق، ای رفیق	در ره شرعی تو قطاع الطریق
می‌برم من جامهٔ درویش عور	تو ربا و رشوه می‌گیری به زور
(۱۰۰و۱۰۱)

در قطعهٔ «دیوانه و زنجیر» از زبان دیوانه‌ای، عاقلان و مرام آنها به چالش کشیده شده:

جمله را دیوانه نامیدم، چو بگشودند در
گر بد است، ایشان بدین نامم چرا نامیده‌اند؟
کرده‌اند از بیهشی بر خواندن من خنده‌ها
خویشتن در هر مکان و هر گذر رقصیده‌اند
من یکی آیینه‌ام کاندر من این دیوانگان
خویشتن را دیده و بر خویشتن خندیده‌اند

آب صاف ازجوی نوشیدم مرا خواندند پست

گرچه خود خون یتیم و پیرزن نوشیده‌اند(۲۲۹)

دید عمیق و نفوذ به لایه‌های نهان روابط اجتماعی

رقت قلب و لطافت روح پروین تا آنجاست که برادرش، ابوالفتح اعتصامی، تنها غم او را، ناشی از رحم و شفقت او، و دیدن وضع پریشان طبقات ستم‌کشیده می‌دانست. او از ملاحظهٔ ناراستیها و ناهمواریهای اجتماع، از دیدن کامرانی نابخردان و ناکامی خردمندان و برتری آنان و محرومیتهای اینان رنج می‌برد. (نمیمی،صص۱۸۵و۱۸۶) از دیدگاه نقد ادبی بعضی شعر پروین را همچون اخوان ثالث تلخ دانسته‌اند چراکه هر دو همیشه از درد و اندوه و رنج و نیاز سخن گفته‌اند، اما این تلخی نه از کلام آنان بلکه از ساختار زندگی مردمی است که به شرح رنج آنان پرداخته‌اند. هر دو شاعر با شهامت ادبی از بازگویی استضعاف و استبداد مسلط بر جامعه ابایی نداشته‌اند. تفاوت آن دو در این است که اخوان را «شاعر شکستً» لقب داده‌اند:

فریاد از آن کنند که فریادرس رسد

فریاد را چه سود، چو فریادرس نماند؟(اخوان،۳۳)

اما پروین ضمن بیان فاصلهٔ طبقاتی جامعهٔ روزگار خویش، دعوت به پایداری تا کسب پیروزی می‌کند:

از حقوق پایمال خویشتن کن پرسشی

چند می‌ترسی ز هرخان و جناب ای رنجبر

جمله آنان را که چون زالو مکندت خون بریز

وندران خون دست‌وپایی کن‌خضاب ای‌رنجبر

دیو آز و خودپرستی را بگیر و حبس کن

تا شود چهر حقیقت بی‌حجاب ای رنجبر ...

گر که اطفال تو بی‌شامند شبها باک نیست

خواجه تیهو می‌کند هر شب کباب ای‌رنجبر(۳۲۰)

دید جامعه‌شناسانهٔ قوی پروین به کنه روابط اجتماعی نفوذ کرده، با دقت و ظرافت بسیار بین غمهای آدمیان و عالمیان فرسنگها اختلاف می‌بیند:

بینوا مرد به حسرت ز غـم نـانـی — خواجه دلکوفته گشت از برهٔ بریان(۳۴۰)
خوابگه آنرا که سمور است و خز — کی غـم سرمـای زمستان مـاست
هر که پشیـزی بـه گدایـی دهـد — در طلـب و نیت عمـری دعـاست
تیره دلان را چـه غم از تیرگیست — بـی‌خبـران را چه خبر از خداست(۱۷۱و۱۷۲).

بیت «همه زارع نبرد وقت درو خرمن / همه غواص نیارد گهر از عمان» (۳۴۰)، حاکی از آن است که پروین شناسای رگه‌های مختلف جامعه است و به خوبی بـه کنـه معنـای ضرب‌المثل‌هایی مانند «نه هر که سر بتراشد قلندری داند» پی برده و به مصـداق آنهـا راه یافته است. شعر او بیان درد یک جامعه است چنانکه شعر «ای رنجبر» مقایسه‌ای بـین دو زندگی متعارض؛ شعر «بی‌پدر» بیان یک دنیا محرومیت؛ مناظرهٔ «سگ و گربه» نمایندهٔ دو اندیشهٔ پاک و آلوده دامن؛ «برزگر و فرزند» افشاگری‌یی بی‌مرجعّ است؛ «دیوانـه و زنجیر» نشان از مردم فریبی‌های دولتمردان مـردم فریـب یعنـی دیوانگـان واقعـی دارد. «موش و گربه»ی پروین رویکردی به تظلم و ظلم بی‌پایان بشریت دارد. (ر.ک. پروین، دیباچهٔ بهار، صص۹-۲۴) گاهی به شیوهٔ تک‌گویی انگار که از راز دل شخصـیتی آگـاه شده، از اسراری پرده برمی‌دارد:

به زنـدان تـاریک در بنـد سخـت — به خود گفت زندانی‌یی تیره بخت
که شب گشت و راه نظر بسته شد — برویم دگرباره، در بستـه شد(۶۰)

پی‌نوشت:

۱- اعداد دنبالهٔ ابیات مربوط به شمارهٔ صفحه دیوان پروین، تدوین فریده دانایی است.

منابع:

اخوان ثالث، مهدی (۱۳۷۹): ارغنون، تهران: مروارید، چاپ یازدهم

انوری، حسن(۱۳۸۱): فرهنگ بزرگ سخن، تهران: سخن، ۸ جلد، جلد۳

بولن، جین شینودا (۱۳۸۴): نمادهای اسطوره‌ای و روانشناسی زنان، ترجمه آذر یوسفی، تهران: روشنگران و مطالعات زنان، چاپ سوم

پروین اعتصامی(۱۳۷۳): دیوان، تدوین فریده دانایی، تهران: نگاه، چاپ دوم

چارلز ورث، ادوارد و رونالد جی ناتان (۱۳۷۷): شیوه‌های رویارویی با استرس، ترجمه یوسف چوپانی، تهران: منوچهری، چاپ اول

دانشگر، احمد(؟): پروین اعتصامی، شاعره‌ای از تبار روشنی‌ها، تهران: حافظ نوین، چاپ اول

شولتس، دوآن (۱۳۸۵): روانشناسی کمال، الگوهای شخصیت سالم، ترجمه گیتی خوشدل، تهران: پیکان، چاپ سیزدهم

فرانکن،رابرت ای(۱۳۸۴): انگیزش و هیجان، ترجمه حسن شمس‌اسفندآباد ودیگران،تهران: نی، چاپ اول

فروید، زیگموند (۱۳۸۳): اشطباحات لپی، ترجمه حسین آرزومندی، تهران: بهجت، چاپ اول

فلکی، محمود (۱۳۸۲): روایت داستان، تهران: بازتاب‌نگار، چاپ اول

فیست، جس و گریگوری جی. فیست (۱۳۸۴): نظریه‌های شخصیت، مترجم یحیی سیدمحمدی، تهران: نشر روان، چاپ اول

لاهیجی، شهلا و مهرانگیز کار (۱۳۸۱): شناخت هویت زن ایران در گسترهٔ پیش تاریخ و تاریخ، تهران: انتشارات روشنگران، و مطالعات زنان، چاپ سوم

مای لی، ر. و پ. ربرتو(۱۳۸۰): ساخت پدیدآیی و تحول شخصیت، ترجمه محمود منصور، تهران: انتشارات دانشگاه تهران و سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها، چاپ چهارم

نمینی، حسین (۱۳۶۲): جاودانه پروین اعتصامی، تهران: کتاب فرزان، چاپ اول

ولک، رنه و آوستن وارن (۱۳۸۲): نظریه ادبیات، ترجمه ضیاء موحد و پرویز مهاجر، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم

هارلند، ریچارد (۱۳۸۲): درآمدی تاریخی بر نظریهٔ ادبی از افلاتون با بارت، گروه مترجمان، زیرنظر شاپور جورکش، تهران: چشمه، چاپ اول

یونگ، کارل گوستاو (۱۳۸۱): انسان و سمبولهایش، ترجمه محمود سلطانیه، تهران: جامی، چاپ سوم

نقد تطبیقی مناظره
آیا داستانهای پروین تراوش کننده ی افکار خود پروینند !

نگار عضو امینیان

پروین اعتصامی، یگانه زنی است که با نبوغ فکری و شایستگی ای تمام توانست سخنی ماندگار از خود به جا گذارد .شاید هنگامی که از پروین سخن به بیان می آید ، به یاد مناظرات (Debates) پرمغز و معنی دار او می افتیم.

مناظره کلمه ای عربی و به معنی مباحثه و مجادله کردن است. دکتر شمیسا در توضیح مناظره می نویسد : مناظره میان دو کس یا دو چیز اتفاق می افتد که یکی بر سر برتری و فضیلت خود بر دیگری نزاع و اختلاف لفظی در می آورد و هریک با استدلالاتی خود را بر دیگری ترجیح می نهد و سرانجام یکی مغلوب یا غالب می شود .

این شیوه از دوران گذشته خاص ادبیات شمال و غرب ایران بوده و در آثار زبان پهلوی قبل از اسلام هم مناظرات دیده شده است. در میان شعرای اسلامی نیز بیشتر مناظرات به شاعران آذربایجان و عراق اختصاص داشته است .

در میان بزرگترین آثار جهانی ، مناظره دیده می شود .لافونتن La Fontaine داستان نویس مشهور فرانسوی نیز از مناظره در داستانهای خود بهره گرفته است . ژان لافونتن در سال ۱۶۲۱ در کشور فرانسه به دنیا آمد. از کودکی و اوایل جوانی او اطلاع زیادی در دست نیست و از تحصیلات او نیز چیز زیادی نمی دانیم، جز آنکه زبان لاتین را در کودکی فرا گرفت، و در بزرگسالی نیز به تحصیل حقوق پرداخت.

اولین دفتر مجموعه فابل های لافونتن در بهار ۱۶۶۱ با عنوان "افسانه های منتخب" منتشر شد و بلافاصله پس از آن داستانی به نام "عشق های پسیشه و کوپیدون" نوشت. در سال ۱۶۶۴ دفتر دوازدهم از مجموعه فابل ها را که آخرین دفتر این مجموعه بود، منتشر ساخت. در هفتاد و دو سالگی وقتی بیماری سختی دامنگیر وی شد کشیش او را نصیحت

کرد که دیگر گرد گفتن افسانه هایی که بوی کفر و بی ایمانی از آن می آید نگردد و حتی او را وادار ساخت تا نمایشنامه ای را که در دست دارد بسوزاند. پس از آن دیگر اثری از لافونتن در دست نیست و سرانجام آن شاعر عالی قدر در سال ۱۶۹۵ چشم از جهان فرو بست.

اما از بسیاری جهات ، اشعار پروین شباهت زیادی به داستان های لافونتن دارند. در اولین شباهت، هر دو شاعر خود را در حکم پیامبری می بینند که می خواهند با پند واندرز به راهنمایی مردم برخیزند. در نتیجه به دنبال این هستند تا پند ها و نصایح خود را به شیوه مناظره بیان کنند. مسلما" اگر پند و اندرز مستقیم ذکر شوند کمتر در دل و جان مخاطب نفوذ می کنند.

از دیگر شباهت ها، نگاه دقیق هر دو شاعر به اوضاع و جامعه ی زمان خودشان است. پروین ، شاعر روزگار است . شاعری که از تمام دردها و رنج های جامعه آگاه است و می داند که تنها با قلم سلیس خود می تواند در مقابل ظلم و ستم روزگار قد علم کند . پروین از زبان انسانهای مختلف جامعه سخن می گوید مانند دزد ، قاضی ، یتیم ، محتسب و .... و حتی در بعضی اشعارش نیز به کنایه و از زبان حیوانات ، حرف مردم روزگارش را بیان می کند ، لافونتن هم در داستانهایش اشاره ای به وقایع زمانش می کند و آنها را در خلال داستان بصورت موش یا روباهی تصور می کند ، چنانکه "مادام دوسوینیه [1]" می نویسد در حکایت "حیوانات طاعون زده" اشاره ی او به وزیر خارجه آن زمان فرانسه است ، و در اغلب داستان های لافونتن اشاره ای به وقایع روز در آن زمان می توان یافت.

[1] Madam de sevigme (۱۶۹۶ – ۱۶۲۶ م) . مجموعه نامه های این بانوی فرانسوی به دخترش حاوی شرح وایق سیاسی و اوضاع اجتماعی دوران سلطنت لویی چهاردهم و در عین حال نمونه ی زیباترین و شیوا ترین نثر ادبی فرانسه است

دیگر اینکه لافونتن مرد زندگانی بوده است. و افکارش از مطالعه ی در جنگل ها و کوه ها و زندگانی حیوانات الهام می گرفته است. اغلب اتفاق می افتاد که وی به دنبال موری حقیر روان می گشت، و ساعت ها به دقت طرز زندگانی او را تماشا می کرد. پروین نیز به زیبایی هر چه تمام ، خود را در نقش حیوانات گوناگون تصور می کرد. قطعاً بسیار سخت خواهد بود تا نقاب بر چشم بزنیم و نقش های مختلف را ایفا کنیم . اینکه انسان از زبان مور ، ماهی ، بلبل ، و...سخن گوید بسیار جالب است و جالب تر آنکه پروین در بعضی قطعاتش در هردو نقش به مناظره بر می خیزد مانند قصیده گرگ و سگ ، مور و مار چنانکه لافونتن هم قصایدی مانند گرگ و بره ، کلاغ و روباه ، مگس و مور و ... دارد.

لافونتن از کوچک ترین عادات و رفتار مردم شهری و روستایی ، کسبه و صاحبان مشاغل دولتی و کارگران ساده اطلاع کافی داشت و با خوی و روش مردم عامی ، روحیات مقلدان ، اِسرار کار کیمیاگران و فالگیران کاملاً آشنا بود و این آشنایی به قدری است که وقتی در آثار خود از این طبقات گفتگو می کند روحیات آنان را به بهترین وجهی معرفی می نماید ، مانند پاره دوز و مرد توانگر. چنانکه پروین از زبان رفوگر پیری که در شب به ناله بر می خیزد و از بخت بد خود شکایت می کند ، سخن می گوید . در "حکایت نغمه ی خوشه چین" پروین به خوبی از تمام دردها و رنج های پیرزنی آگاه است که تنها اندوخته اش از روزگار سیه ، مویی سپید و خارهایی هستند که به پایش فرو رفته اند .

از دیگر شباهت ها می توان روحیه ی طبیعت گرای هر دو شاعر را ذکر کرد که در آثار خود از صنعت تشخیص Personification بهره گرفته اند . لافونتن چون بیشتر ایام جوانی خود را در کنار جنگلها و روستاها گذرانده بود با حیوانات جنگل و طبیعت آشنایی کامل داشت و این آشنایی در اغلب اشعار او کاملاً مشهود است . در اشعار او جماد ، حیوان ... دارای استقلال و شخصیت خاصی هستند و هر یک نماینده خوی و عادتی می شوند . چنانکه گفته اند " در آثار لافونتن هر موجودی به صحبت می آید حتی

ماهی ". مثلا در اشعار لافونتن "دیگ مسین و دیگ گلین " و در اشعار پروین مناظره میان سیر و پیاز از این جمله اند .

پروین و لافونتن انسان های خردگرایی هستند . آنها انسان را به تفکر و ترک تعلق دنیا دعوت می کنند . اگر به تمام اشعار پروین نگاهی بیندازیم ، به ندرت نکته ای غیر از این مورد دیده می شود . از اولین شعر دیوان تا آن را که برای سنگ مزار خود سروده است ، از خردورزی او حکایت می کنند . این دقیقاً همان نکته ای است که لافونتن هم در نظر می گیرد . برای مثال می توان به شعر "کلام سقراط " اشاره کرد . در این شعر یاران سقراط از خانه ی محقر و کوچک او شکایت می کنند که در خور حکیمی چون او نیست و سقراط را کاخی عظیم می باید . اما سقراط در جواب تنها می گوید که :خانه ی عارفان را جز مشتی خاک نمیداند و اینکه سرانجام همه از این دیار رخت خواهند بست . در دیوان پروین هم قصیده ای با این مطلع که " یکی پرسید از سقراط کز مردن چه خوانستی " شروع می شود . در آنجا هم سقراط همین سخنان را بر زبان می آورد و می گوید :

بزرگانی که بر شالوده جان ساختند ایوان
خریداری نکردند این سرای استخوانی را
اگر صد قرن شاگردی کنی در مکتب گیتی
نیاموزی از این بی مهر درس مهربانی را
به مهمانخانه ی آز و هوی جز لاشه چیزی نیست
برای لاشخوران واگذار این میهمانی را

یکی از شباهت های بسیار جالب داستانی به نام "گرگ و سگ " است که در آثار هر دو شاعر دیده می شود . اما گذشته از بعضی شباهت ها ، تفاوت های جالبی را نیز به همراه دارد . مثلاً در اثر لافونتن گرگ همچون سگ ، حیوانی باوفا تصور شده است که هر چند خوی صفت باشد اما برای رسیدن به راحتی و آسایش ، حاضر است در راه راست قدم بردارد و همچون سگ، پاسبان کوی یار باشد او از زندگی مرفهی که انسان به

سگ هدیه می دهد چنان شاد می شود ، که اشک شوق از دیدگانش جاری می شود . اما در شعر پروین گرگ با همان خوی و خصلت همیشگی اش ظاهر می شود و حتی از تهدیدات سگ گله هم نمی ترسد .

در این مناظره آنچه جالب است جملاتی هستند که عیناً تکرار می شوند مانند داشتن قلاده به دور گردن سگ. در اثر لافونتن سگ از جراحت دور گردنش شکایت می کند اما در شعر پروین ، سگ آن را داغ شبان می داند که تا آخرین لحظه باید به صاحبش وفادار بماند .

مرا قلاده به گردن بود ، پلاس به شب
چه انتظار از این بیش ز آسمان دارم
شبان به جرأت و تدبیرم آفرین ها خواند
من این قلاده سیمین از آن زمان دارم

و یا داستانی مانند بلبل و مور نیز که به همین گونه اند .

از دیگر تفاوت ها نگاه هر دو شاعر به زن است . پروین در اشعار خود از زن سنتی سخن می گوید .زنی که از احساسات کامل مادرانه و عشق پاک به فرزند برخوردار است . اما لافونتن نقطه مقابل پروین است و در آثارش به دیده طنز به زن می نگرد ، و این به دلیل شکستی است که در زندگی داشته است . او در سال ۱۶۴۷ با دختری به نام "ماری هریکار "ازدواج کرد ، ولی به زودی ناسازگاری میان آنها آشکار گردید ، تا جایی که لافونتن به کلی نسبت به زن و پسر خود بی علاقه شد ، و شاید به همین دلیل است که در برخی از اشعار خود نسبت به زن و زناشویی به طنز و تعرض گفتگو کرده است ، مانند "زن پرخاشجو ". لافونتن در این قطعه از زنی که روشی جز دیوانگی ندارد و گاه و بی گاه شکایت از بخت خود می کند ، سخن می گوید .

مهمترین سرچشمه الهام لافونتن از افسانه سرایان شرقی است و مکرر از حکیم خرد هندی "پیل پی " یا (بیدپای) در اشعار خود نام برده است . از دیگر کتاب های مورد

استفاده لافونتن ماجراهای "سندباد" و حکایات گلستان سعدی بوده است که از فارسی به فرانسه و نیز کتاب کلیله و دمنه که از زبان عربی به فرانسه ترجمه شده بود .

پس می توان گفت : که مأخذ اشعار پروین ، داستان های لافونتن اند ، هرچند لافونتن داستان هایش را از اشعار شرقی اقتباس کرده ولی قطعاً پروین داستانهای او را در نظر داشته وآنها را نمونه کار خود قرار داده است .

منابع :

۱. لافونتن ، ژان ، قصه های لافونتن ، ترجمه نیر سعیدی ، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، تهران ۱۳۸۴

۲. شمیسا ، سیروس ، انواع ادبی ، انتشارات فردوسی ، چاپ پنجم ، تهران ۱۳۷۶

۳. چاوش اکبری تبریزی ، حکین بانوی شعر فارسی ، زندگی و شعر پروین ، تهران، ۱۳۷۸

۴. دانشگر، احمد، پروین اعتصامی، شاعرانی از تبار روشنی ها، مشهد، اول

۵. پروین اعتصامی، دیوان پروین اعتصامی، تهران، دوم، ۱۳۷۳

تأثیر پذیری پروین از ادبیات مغرب زمین

دکتر سید مهدی علایی حسینی
دانشگاه پیام نور مشهد

پروین اعتصامی در میان زنان سخنور و ادیب معاصر ایران، شاعری یگانه و سخنوری بی‌همتاست. تا آنجا که بعضی معاصران را در انتساب این اشعار بد و - باتوجه به عمر کوتاه سی و چند ساله‌اش - دچار تردید کرده و در این زمینه نابجا قلمفرسایی کرده‌اند. درعوض نبوغ زنی جوان و هنرمندی بی‌نظیر پروین، مردی دانشمند چون محمد قزوینی را به اعجاب و شگفتی واداشته و در نامه‌ای خطاب به یوسف اعتصام الملک، پدر پروین، بحق درباره شعر وی نوشته است : «چیزی که خصوصاً بیشتر مایه تعجب و استغراب است نه چندان جنبه معنوی این اشعار است ، یعنی ابتکار مضامین بدیع و ابداع معانی غریب و اظهار رأی در مسائل فلسفی و اخلاقی و اجتماعی و نحوذلک ، که این امور برای کسی که بالفطره دارای هوش فوق العاده و ذهنی وقاد و طبعی خداداد باشد، چندان بعید نیست بلکه موضوع تعجب جنبه لفظی و فنی اشعار خانم پروین اعتصامی است که عبارت باشد از نهایت حسن انتخاب، الفاظ و کلمات و جمل و تعبیرات و اصطلاحات ...»[1]

اما شعر پروین حاصل تأملات و تفکرات او درباره انسان و جنبه‌های گوناگون زندگی اوست و بدون شک در این باب از سرچشمه انکار پیشینیان بهره‌مند شده است - بی‌آنکه کشمکش رنگ تقلید و تکرار داشته باشد.

---

[1]- برای اطلاع بیشتر در مورد این نامه مراجعه شود به : ابوالفتح اعتصامی ، تاریخچه زندگانی پروین اعتصامی، مجموعه مقالات و قطعات و اشعار ، ۱۳۵۳ – ص ۱۹ – ۲۲.

بقول رودلف گلپکه ، نویسنده و محقق سوئیسی : «پروین در اشعار خود نسبت به همه موجودات روی زمین دلسوزی و محبت دارد و در احساس عمیق هیچ بودن وجود محدود زمان، با استادان گذشته مثلاً حافظ وجه مشترک بسیاری دارد.»[۲]

پروین اعتصامی بقولی ، «در یکی از لحظه‌های بحرانی تاریخ ایران (۲۵ اسفند ۱۲۸۵ شمسی) در خانواده‌ای با فرهنگ و پابند به سنتهای دیرین تولد و پرورش یافت. وی یکی از آخرین حلقه های سلسله دراز شعر سنتی فارسی است که با چهره افسانه‌ای رودکی آغاز می‌شود و اکنون پس از یکهزار و یکصد سال در مواجهه با هجوم نیازها و میزانهای زندگانی دنیای امروز در خطر دگرگونی و زوال است و برای ادامه هستی خود دست و پا می زند».[۳]

از سوی دیگر « تأمل در احوال انسان و گل و گیاه و اشیاء و هر چیز که در محیط اطراف و زندگانی روزمره وجود دارد و به دریافتهایی پر مغز و لطیف نایل آمدن و حاصل تخیلات و تفکرات خویش را به زبان شعر با شیوه‌ای هنرمندانّه و پرتأثیر بیان کردن از ویژگی‌های شعر پروین است و در این میان آنچه از نوع فابل، حکایت، تمثیل و بخصوص مناظره سروده، درخشندگی بارزی دارد».[۴]

مارگارت آرنت مدلونگ در تجزیه و تحلیلی که در پایان ترجمه انگلیسی گزیده‌ای از اشعار پروین نوشته و با عنوان «نوحه بلبل» در سال ۱۹۸۵ میلادی در امریکا منتشر شده، با اشاره به سابقه فابل‌پردازی در آثار گذشتگان، «فابل و تمثیل و حکایات عامیانه و لطیفه‌ها و امثال آنها را انواع ادبی مناسب و مستعدی شمرده است برای فرانمودن جهانی

---

[۲] . رودلف گلپکه ، درباره شعر فارسی معاصر ، مجله سخن ، دوره ۱۷ شماره ۳ ، صص ۳۴۷ – ۳۵۲ .

[۳] . دکتر حشمت مؤید، جایگاه پروین اعتصامی در شعر فارسی ، ایران شناسی ، سال اول ، شماره ۲ ، تابستان ۱۳۶۸ ، ص ۲۱۴.

[۴] . برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به دکتر غلامحسین یوسفی، چشمه روشن، ص ۴۱۵.

که می‌توان آن را با گذشته و زمان حال تطبیق کرد و در اعصار آینده نیز مصداق تواند داشت».[۵]

با این ترتیب، پروین اعتصامی بخش عمده‌ای از پیامهای شعری خود را از راه ساخت و پرداخت مناظراتی منتقل می‌کند که در قالب افسانه‌های منظوم عرضه می‌گردد. بقول آقای دکتر کریمی حکاک : «این شاعر را با مناظره میان حریفان چنان الفتی است که به قول محققان فن مناظره را می‌توان هنرممتاز پروین و بهترین آئینه ضمیر او دانست».[۶]
موضوع مهم دیگری که در باب پروین اعتصامی و شعر او می‌توان بیان داشت، تأثیرپذیری او از ادبیات اروپایی و آثار ادبای مغرب زمین است. حتی نوشته‌اند که وقتی پروین هفت یا هشت ساله بود، پدرش شعری را از زبان فرانسه به فارسی ترجمه کرد و پروین آن را به سبک انوری به زبان فارسی منظوم ساخت.[۷]
بدیهی است تحصیلات پروین در دبیرستان امریکایی دختران در تهران و تسلط بر زبان انگلیسی و بهره‌مندی از تعلیم و تربیت پدر بزرگوار و ادیب خود که به آثار ادبی مغرب زمین رغبت فراوان داشته و ترجمه بسیاری از آنها را در مجله بهار منتشر کرده بود، زمینه توجه پروین به ادبیات اروپایی و برخورداری از آن را برای وی فراهم آورده بود.اما در همین نمونه‌ها ، همانطور که خواهیم دید، شعر او رنگ تقلید ندارد، بلکه نوعی تأثر و حس اقتباس در آن منعکس است و نشانی از استقلال اندیشه و قریحه آفریننده شاعر را دارد.
در واقع پروین بجای برگرداندن ترجمه این قطعات ، بی‌کم و کاست، به شعر فارسی و یا بازنویسی آن، دست به بازآفرینی و خلق اثر تازه‌ای می‌زند و با ذوق هنری و توانایی و

[5].A Nightingle's lament , Selection from the poems and Fables of Parvin E'tesami , tr by H.Moayyad and AMargret Arent Madelung , U.S.A , 1985 . P.205-206.

[۶] . دکتر کریمی حکاک، پروین اعتصامی، شاعری نوآور، ایران شناسی، سال اول ، شماره ۲ ، ۱۳۶۸ ، ص ۲۶۷.

[۷] . سید نصرالله تقوی، به نقل از حشمت مؤید ، به یاد هشتادمین سالگرد تولد پروین اعتصامی، ایران نامه، سال ۶ ، شماره ۱ ، پاییز ۱۳۶۶ ، ص ۱۲۴.

قدرت شعری خود، چیز تازه‌ای بوجود می‌آورد که در بسیاری از موارد به کل در محتوی و فرم با متن اروپایی متفاوت است و اثری دیگرگونه به شمار می‌رود.

پروین اعتصامی از این قطعات، قطره‌ای یا مشتی یا تنها نشانه‌ای می‌گیرد و بر مبنای آن اثری جدید خلق می‌کند. در حقیقت شاعر اساس و بنیاد طرح اصلی را به هم می‌ریزد، خطوطی کلی یا خطی کم‌رنگ از متن اصلی را در اثر جدید خود می‌گنجاند و با پیام متن اصلی یا با پیام جدید و یا بینشی نو و در شکل و فرمی تازه،اثری بدیع و نو را ارائه می‌دهد.

اما برای تحلیل قطعاتی که مورد استفاده و الهام بخش پروین اعتصامی در سرودن بعضی اشعار او شده است، ذیلاً به تجزیه و تحلیل چهار قطعه معروف از نویسندگان و شعرای اروپایی که پروین از آنها تأثیر گرفته است، به ترتیب تاریخ نشر در مجله بهار می‌پردازیم و در باب چگونگی تأثیر این قطعات و خلق آثری تازه، به بحث می‌پردازیم.

۱- آثار الهام بخش شعر « مناظره دو قطره خون»

در اولین سال انتشار مجله بهار، قطعه شعری از تریللو شاعر ایتالیایی با عنوان «قطرات سه گانه» درج شده است. در این قطعه می‌بینیم که رب النوع سپیده دم، سحرگاهان از نزدیکی گل سرخ شگفته‌ای می‌گذرد و سه قطره آبی که روی برگ گل جمع شده است، او را صدا می‌زنند و از او می‌خواهند در باب بهتر بودن هر کدام از آنها داوری کند و بعد خود را چنین معرفی می‌کنند : قطره‌ای که از ابر فرود آمده، «دختر دریا» و نماینده اقیانوس است. قطره دیگری که ژاله است، پیشاهنگ بامداد و مشاطه صبح قلمداد می‌شود و سرانجام قطره سومی که از چشم دختری فرود آمده است و «اشک» نامیده می‌شود. دو قطره اول و دوم، قطره سوم را به سخره می‌گیرند، اما رب النوع سپیده دم او را برتر و پاکیزه‌تر و گرانبهاتر از آنها می‌داند زیرا بخار لطیفی است که از قلب به دماغ متصاعد شده و از مجرای دیده فرود آمده است.[۸]

---

[۸]. برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به مجله بهار، سال اول، شماره ۵ و ۶ ، ۱۳۲۸ هجری قمری.

قطعه دوم شعری است با عنوان «مکالمه سه قطره» از آرثور بریزبان نویسنده امریکایی. در این قطعه سه قطره آب که پهلوی کوهی در شکافی فرو ریخته‌اند، با هم صحبت می‌کنند. قطره اول و دوم معتقدند که آنها از اقیانوس آمده‌اند و به همان جا باز خواهند گشت. اما قطره سوم چنین اعتقادی را باور ندارد و معتقد است که بعد از چند دقیقه همه به بخار تبدیل می‌شوند و ناپدید می‌گردند. اما چند لحظه بعد، ابری به بارش می‌اید و قطرات سه گانه را ابتدا به جویبار، بعد به نهر، سپس به رود و بعد از آن به دریا و سرانجام به اقیانوس روانه می‌کند. نویسنده از این تمثیل نتیجه می‌گیرد که انسان نیز سرانجام به اقیانوس هستی خواهد پیوست. ممکن است بعضی انسانها بنا به محیط و مقتضیات زندگی خود، ناپاک و بدنهاد باشند، اما سرانجام با رجعت به دریای هستی پاک خواهند شد.[۹]

اما پروین با الهام از این قطعات شعر « مناظره بین دو قطره خون » را می‌سازد که در بیان و محتوا با این قطعات بکلی متفاوت است . در اینجا گفتگوی بین دو قطره خون حکایت می‌شود که یکی از دست تاجوری و دیگری از پای خارکنی بر زمین چکیده است . شاعر این گفتگو را بهانه قرار می‌دهد که اندیشه‌های خود را در باب اجتماع و قدرت حاکم و مردم صبور و زحمتکش ایران بیان کند . همانطور که می‌دانیم و گفته‌اند : «باتوجه به جو زمانه، سرنوشت پروین اعتصامی تنفس در فضایی آزاد نبود که بدو مجال اظهار صریح و بی‌پرده اندیشه‌هایش را بدهد . بیست سال دوران خلاقیت شاعرانه او دقیقاً همان ۲۰ سال فرمانروایی رضاشاه بود که در طی آن حق آزادی سخن پایمال گشت . پروین که در این دوران دختری جوان و گمنام بود برای بیان مخالفت و اعتراض خود شیوه خاصی ابتکار کرد و در شعر خویش جهانی افسانه‌ای آفرید که در آن عناصر ستیزنده با یکدیگر ، رمز عوامل متنازع اخلاقی و اجتماعی و سیاسی کشـور و زبان حال

---

[۹] . برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به مجله بهار ، سال دوم ، ۱۳۲۹ ه ق ، شماره ۶ ، ص ۳۵۴.

طبقات مظلوم و درمانده بودند.[۱۰]

اما شعر مناظره با این ابیات شروع می‌شود[۱۱] :

شنیده‌اید میان دو قطره خون چه گذشت / گه مناظره یک روز بر سر گذری
یکی بگفت به آن دیگری تو خون که ای ؟ / من اوفتاده‌ام اینجا ز دست تاجوری
بگفت من بچکیدم ز پای خارکنی / زرنج خار که رفتش به پا چون نیشتری

قطره خون تاجور خواهان دوستی و یگانگی است و می‌گوید که ما هر دو از یک چشمه‌ایم :

هزار قطره خون در پیاله یک رنگند / تفاوت رگ و شریان نمی‌کند اثری
ز ما دو قطره کوچک چه کار خواهد خاست ؟ / بیا شویم یکی قطره بزرگتری

قطره خون خارکن این دعوت را با خشم رد کرده و در پاسخ می‌گوید :

به خنده گفت میان من و تو فرق بسی است / تویی ز دست شهی من زدست کارگری
برای همرهی واتحاد با چو منی / خوش است اشک یتیمی‌ّو خون رنجبری

پروین اعتصامی با آنکه در فطرت پاک انسانی خود ، تندخو و پرخاشگر نیست اما در این مناظره لحن معهود و آشتی آمیز خود را کنار می‌گذارد و با خشمی غیرمنتظره تاجور را محکوم می‌کند :

ز قید بندگی این بندگان شوند آزاد / اگر به شوق رهایی زنند بال و پری
یتیم و پیرزن این قدر خون دل نخوردند اگر به خانه غارتگری فتد شرری

چنین داوری خشم‌آلوده‌ای از زبان پروین بقولی «درحقیقت واکنش تلخ و نومیدانه یک انسان مردم دوست و حساس است که کاسه صبرش لبریز شده و خود را در برابر قدرت حاکم بر جامعه ناتوان و دست بسته و حریم لطف و رأفت را بی‌اثر می‌بیند .»[۱۲]

---

[۱۰]. دکتر حشمت موبد ، چایگاه پروین اعتصامی در شعر فارسی ، ایران شناسی ، ۲/۱ ، ۱۳۶۸ ، ص ۲۱۵

[۱۱]. دیوان پروین اعتصامی ، چاپ چهارم ، تهران ، ۱۳۳۳ ، ص ۲۴۴

[۱۲]. دکتر حشمت موبد ، همان ، ص ۲۱۹

۲- قطعه الهام بخش شعر «جولای خدا»

شعر معروف «جولای خدا»[۱۳] با الهام از قطعه‌ای از «آرثور بریزیان» نویسنده آمریکایی که ترجمه آن در مجله بهار چاپ شده بود ، سروده شده است . در این قطعه ماجرای زنی حکایت می‌شود که جاروب بدست هر روز خانه عنکبوت را خراب می کند و روز دیگر می‌بیند از نو تار و پودی بهم بسته و با عزم و اقدامی حیرت‌انگیز کار خود را از نو از سر گرفته است . خانه عنکبوت در نظر این حیوان بسیار اهمیت دارد . او پس از انهدام خانه خود ، وقت را به زاری و سوگواری و تأسف برگذشته تلف نمی کند ،از حمله روزگار نمی‌ترسد، جایی را انتخاب می کند که از حمله جاروب محفوظ باشد.

نویسنده از میان این تمثیل نتیجه می‌گیرد که اگر انسانها نیز عزم و اراده و نشاط عنکبوت را داشتند و از خطر کردن و روبروشدن با مشکلات نمی‌هراسیدند ، موجودات خوشبختی بودند . آدمهایی که از خشم روزگار و حمله قضا و قدر هراسی به خود راه نمی‌دهند . نویسنده معتقد است که همه می‌توانند به چنین عزم و نشاطی دست یابند و به قدر امکان به موفقیت نزدیک شوند.[۱۴]

پروین اعتصامی در سرودن شعر جولای خدا غیر از این قطعه به نظر می‌رسد که به حکایت عنکبوت در منطق‌الطیر عطار نیز، نظری داشته است حکایتی که با این ابیات شروع می‌شود .

دیده‌ای آن عنکبوت بی‌قرار — در خیالی می گذارد روزگار
پیش گیرد و هم دوراندیش را — خانه‌ای سازد به کنجی خویش را[۱۵]

---

[۱۳]. دیوان پروین اعتصامی ، چاپ چهارم ، ۱۳۳۳ ، ص ۱۱۷

[۱۴]. برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به مجله بهار ، سال اول ، شماره ۷ ، ۱۳۳۸ هجری قمری ، ص ۳۴۵

[۱۵]. برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به : عطار نیشابوری ، منطق‌الطیر، تصحیح و تعلیق دکترشفیعی کدکنی، تهران، ۱۳۸۳ ، صص۳۲۹ -۳۳۰

اما در مثنوی «جولای خدا» ساختار مناظره یعنی ترتیب مبادلات کلامی میان دو حریف بقولی «نسبتا بسیط و صریح است»[۱۶]

در این شعر در آغاز صحنه‌ای پرداخته می‌شود که در آن شاعر شخصی به نام «کاهل» را نشان می‌دهد که سست و خسته و رنجور اما تندرست در گوشه‌ای افتاده و عنکبوت پرکار و فعالی را نظاره می‌کند :

کاهلی در گوشه‌ای افتاده سست　　　خسته و رنجور اما تندرست
عنکبوتی دید بر در ، گرم کار　　　گوشه گیر از سرد و گرم روزگار

آنگاه راوی شعر، گفتار شخص کاهل را می آورد که منکر ارزش کار عنکبوت است ، تلاش او را بی‌ثمر می‌داند و به او نصیحت می‌کند که :

خسته کردی زین تنیدن پا و دست　　　رو بخواب امروز ، فردا نیز هست
تا نخوردی پشت پایی از جهان　　　خویش را زین گوشه‌گیری وارهان

سپس عنکبوت به سخن درمی‌آید و در دفاع از خود می‌گوید که هرچند بررموز و اسرار کاری که به او سپرده شده ، آگاه نیست ، اما در انجام آن چون و چرا روا نمی‌دارد . زیرا خدایی که او را به این کار گمارده «کارفرما» و «کارآگاه» اوست و عنکبوت او را بر راز کار خویش آگاه می‌شمارد . در همین بخش است که عنکبوت کار خود را در برابر بیکارگی شخص کاهل می‌نهد، در مقام مقایسه برمی‌آید و به او نیز توصیه می‌کند تا خود را به کاری مشغول بدارد . در درون این مناظره ، به محض آنکه عنکبوت سخن می‌گوید، پایه‌های استدلال شخص کاهل را درهم می‌ریزد و همین جاست که می‌بینیم رفته رفته صدای دیگری با صدای عنکبوت درمی‌آمیزد و همنوایی می‌کند در همین همنوایی است که مفهوم غایی شعر در سطح استعاری آشکار می‌گردد .

شخص کاهل در پاسخ عنکبوت سخن نمی‌گوید. حال خواه این خاموشی را به کاهلی او نسبت دهیم یا به منطق کوبنده عنکبوت. دیگر صدایی در فضای شعر طنین انداز

---

[۱۶] . در این باب مراجعه شود به دکتر کریمی حکاک ، تحلیلی از شعر جولای خدا ، ایران شناسی ، ۲/۱ ، ۱۳۶۸ ، صص ۲۶۴-۲۸۴

نمی‌گردد و جان کلام شعر، شاعر همان می‌ماند که عنکبوت بر زبان آورده و بر شعر چیره ساخته است .

اما بقولی غیر از نوآوری، پروراندن شخصیتهای درون داستانو نیز ساختار روایی داستان ، آنچه مهم است ایجاد ارتباطی نمادین میان عنکبوت و شاعر است یعنی روشی که براساس آن خواننده به جایی می‌رسد که در لابلای تاروپود جانوری بقول شاعر « پست و بی‌مقدار اما سربلند»، چهره پروین اعتصامی، زن شاعر ایرانی در جامعه فرهنگی مشخصی را می‌بیند با همان گوشه‌گیری و سخت‌کوشی، همان گونه فروتن وسر بلند و همان‌گونه باز بقول شاعر «پشت در افتاده ، اما پیش‌بین » و این نوآوری کاملاً در شعر نمایان است .[۱۷]

و بدین‌سان است که «جولای خدا » محملی می‌گردد برای نقل پیامی که مالاً حکایت رنج پنهان و آشکار و گنج اندیشه و افکار زنی است فرحیخته در جامعه‌ای مشخص با ویژگیهایی که پروین می‌شناسد و می‌شناساند و تا آن‌جا که بازگویی چنین واقعیتی خود حاکی از آرزوی دگرگون کردن آن است . شعر «جولای خدا» مفهوم نهایی خود را مرهون خیال خلاق و چیره‌دستی شگرف پروین در زبان‌آوری و اندیشه پروری است».[۱۸]

۱۷.دکتر کریمی حکاک ، همان ، ۲۷۴

۱۸. همان ، ص ۲۸۳

۳- اثر الهام بخش شعر «یاد یاران»

قطعه معروف یاد یاران با الهام از اثر منظومی است با عنوان «به یک مومیائی که «هوراشیواسمیت» شاعر معروف قرن نوزدهم انگلیسی سروده است و ترجمه آن در سال دوم مجله بهار درج شده است.

در این قطعه شاعر با یک مومیایی مصری که بیش از سه هزار سال پیش می‌زیسته است به گفتگو می‌نشیند و از او می‌خواهد که اسرار و رازهای کهن را برای او افشا کند. راز معابد حیرت‌انگیزمصری، مجسمه ابوالهول، ستون پومپه، فراعنه‌ای چون «کئوپس» و «کفرن» اما مومیایی، سکوت را پیشه کرده است و از حوادثی که سالها بر او گذشته است، سخن نمی‌گوید. شاعر از تحولاتی که در دنیای جدید روی داده سخن می‌گوید و از مومیائی می‌خواهد نقاب از رازهای نهانی بردارد، از کار و پیشه خود در گذشته‌های دور سخن بگوید و برایش حکایت کند که آیا در زیر چرم این سینه مومیائی شده قلبی می‌تپیده است؟ بر این چهره سوخته سیاه اشکی غلتیده؟ بر این زانوها کودکانی می‌نشسته‌اند و این صورت را می‌بوسیده‌اند؟ اما پاسخ همچنان سکوت است. سکوتی که تا روز رستاخیز ادامه خواهد داشت.[۱۹]

اما این بار پروین اعتصامی، این سرودهٔ شاعر انگلیسی را بی کم وکاست و تقریباً با همان محتوا و مضمون به شعر فارسی برگردانده است شعر پروین این‌گونه آغاز می‌شود:[۲۰]

ای جسم سیاه مومیائی — کو آن همه عُجب و خودنمایی
با حال سکوت و بُهت چونی — در عالم انزوا چرایی
آژنگ ز رخ نمی‌کنی دور — ز ابروی گره نمی‌گشایی
معلوم نشد به فکرو پرسش — این راز که شاه یا گدایی

---

[۱۹] برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به: مجله بهار، سال دوم، شماره دوم، ص ۷۵، ۱۳۳۹ هجری قمری.

[۲۰]. برای اطلاع از اصل شعر مراجعه شود به: دیوان پروین اعتصامی، چاپ چهارم، ۱۳۳۳، ۲۶۵.

گر گمره و آزمند بودی امروز چه شد که پارسائی؟
با ما و نه در میان مائی

در عین‌حال ، پروین به حیث فطرت پاک و اصالت روح و اندیشه بلندش ، به مومیائی چند هزار ساله، نسبتهای نیکو می‌دهد و او را جزو آدمهای خوب زمان خود به حساب می‌آورد . نکته‌ای که در شعر اصلی شاعرانگلیسی وجود ندارد .

شاید که سمند مهر راندی نانی به گرسنه‌ای رساندی
آفت زده حوادثی را از ورطه عجز وا رهاندی
از دامن غرقه‌ای گرفتی تا دامن ساحلش کشاندی
هر قصه که گفتنی است گفتی هر نامه که خواندنیست ، خواندی
پهلوی شکستگان نشستی از پای فتاده را نشاندی
فرجام ، چرا ز کار ماندی ؟

پروین در یادکرد روزگاران گذشته ، شاهان و حکمرانان کهن، بناها و ساز واره‌های دنیای قدیم، و زندگی گذشته مومیائی، چنین می‌سراید :

شدّاد نماند در شماری با کار قضا نکرد کاری
نمرود و بلند برج بابِل شد خاک و برفت با غباری
مانا که ترا دلی پریشان در سینه تپیده روزگاری
در راه تو اوفتاده سنگی در پای تو ، درشکسته خاری
دزدیده به چهره سیاهت غلتیده سرشک انتظاری
در رهگذر عزیز یاری

وسرانجام در پایان شعر ، پروین برخلاف شاعر انگلیسی که از سکوت ابدی مومیایی به رنج است و او را از این بابت تلویحاً ملامت می کند، سکوت هزار ساله مومیائی را، پنهان داشتن راز جهان از غافلان و بی‌خبران تلقی می کند :

گرد از رخ جان پاک رُفتی وین نکته ز غافلان نهفتی
اندرز گذشتگان شنیدی حرفی ز گذشته‌ها نگفتی
از فتنه و گیر و دار ، طاقی با عبرت و بیم و بُهت ، جفتی

داد و ستد زمانه چون بود — ای دوست ، چه دادی و گرفتی؟
اینجا اثری ز رفتگان نیست — چون شد که تو ماندی و نرفتی
چشم تو نگاه کرد و خفتی

۴- قطعه الهام‌بخش شعر « رفوی وقت»

در این قطعه که از نویسنده‌ای ناشناس ترجمه شده و در مجله بهار به چاپ رسیده است ، داستان زنی روایت می‌شود که در جامه‌ای کهنه و چرکین به دوختن پیراهنی مشغول است و رنج و اندوه خود را با سوزن و نخ درمیان می‌گذارد : از ایام پر رنج گذشته ، از کار و کوششی که پایان ندارد ، از خوابگاهی از کاه و پوشال ، تکه نانی خشک ، لباسی فرسوده ، سقفی شکافته ، اطاقی بی‌فرش و دیواری برهنه . مزد این همه سالها زحمت و رنج چه بوده است ؟ آنچه باقی مانده است ، حسرت زمانی اندک برای استراحت ، بوئیدن گل و ریاحین در بهاران ، تماشای آبی آسمان و چمن زمردین . اما همه‌اینها خیالی بیش نیست باید کار کند ، بدوزد و با سوزن و نخ درد دل کند . فقط همین![۲۱]

در دیوان پروین اعتصامی دو قطعه شعر هست که می‌تواند ملهم از کار این نویسنده ناشناس باشد . اول قطعه «رفوی وقت»[۲۲] و دیگری « نشان آزادگی» . در قطعه اول سوزنی با رفوگر صحبت می‌کند و درقطعه دوم سوزنی با پیراهنی درگفتگوست . هردو این قنطه نشانه‌هایی از این روایت دارند اما قطعه درفوی وقت همانطور که خواهیم دید ، به اصل روایت نویسنده خارجی نزدیکتر است .

در شعر پروین ، ابتدا سوزن است که صحبت می‌کند و رفوگر را بابت این همه رنج ودرد ، این همه روزو شب بیهوده سوزن زدن به باد ملامت می‌گیرد و بعد رفوگر است

---

[۲۱]. برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به : مجله بهار ، سال دوم ، شماره ۱۳ ، ۱۳۳۹ هجری قمری ، ص ۱۳۷

[۲۲]. دیوان پروین اعتصامی ، چاپ چهارم ، ۱۳۳۳ ، ص ۱۴۴ و ص ۲۵۱

که مفصل در پاسخ سوزن ، مطالبی را می‌گوید که علی‌راغم روایت رنجهای گذشته ، سرشار از عزم و اراده و خدمت و صمیمیت است . قطعه این چنین آغاز می‌شود :

گفت سوزن با رفوگر وقت شام — شب شد و آخر نشد کارت تمام
روز و شب بیهوده سوزن می‌زنی — هردمی ، صد زخم بر من می‌زنی
من ز خون رنگین شده درمشت تو — بسکه خون می‌ریزد از انگشت تو

پاسخ رفوگر ، علی‌رغم بیان سالها رنج و مشقت ، سرشار از امید و ایمان است » . پروین برخلاف نویسنده ناشناس اروپایی که تنها و فرسوده است ، از زنی مصمم و با اراده که زندگی را می‌شناسد و قدر وقت را می‌داند و مطمئن است که هرکس برای هدفی و انجام کاری به این دنیا آمده سخن می‌گوید .

شعر پروین علی‌رغم تلخی ، نشانه‌هایی از امیدبه زندگی وایمان به تلاش و پشتکار است و پروین درواقع با الهام از این قطعه روایت یک رنج را به قصه یک تلاش تبدیل می‌کند :

گفت در پاسخ رفوگر ، کای رفیق — نیست هررهپوی ، از اصل طریق
زین جهان و زین فسّاد و ریو و رنگ — تو چه خواهی دید با این چشم تنگ
روز می‌بینی تو ومن روزگار — کار می بینی تو و من عیب کار
تو چه می‌دانی چه پیش آورد قضا — من هدف بودم قضا را سالها

....

من نهان را بینم و تو آشکار — تو یکی می‌دانی ، اما من هزار
من درینجا هرچه سوزن می‌زنم — سوزنی بر چشم روشن می‌زنم
من چو گردم خسته ، فرصت بگذرد — چون گذشت آنگه که یازش آورد ؟
چونکه تن فرسودنی و بینواست — گر هم از کارش بفرسایی ، رواست
چون دل شوریده روزی خون شود — به کزان خون ، چهره‌ای گلگون شود
دیده را چون عاقبت نادیدن است — به که نیکو بنگرد تا روشن است

با این ترتیب می‌بینیم که اگر قصه نویسنده ناشناس ، روایت رنج و درد است، شعر پروین اعتصامی چکامه تلاش و امید است و این امر یک بازآفرینی زیبا از قطعه ای از ادبیات اروپائی است.

گزیده منابع و مآخذ :

- ایران‌شناسی ، ویژه نامه پروین اعتصامی ، سال اول شماره ۲ ، تابستان ۱۳۶۸
- ایران‌نامه ، ویژه نامه هشتادمین سالگرد تولد پروین اعتصامی ، سال ۶ ، شماره ۱۰، پاییز ۱۳۶۶
- دیوان پروین اعتصامی ، به کوشش ابوالفتح اعتصامی ، چاپ چهارم ، تهران ، ۱۳۳۳
- مجد بهار ، یوسف اعتصام الملک ، سال اول و دوم ، تهران ، ۱۳۳۸ - ۱۳۳۹ هجری قمری
- A Nightingle's lament , Selection from the poems and Fables of Parvin E'tesami , tr by H.Moayyad and AMargret Arent Madelung , U.S.A , 1985
- مجله سخن ، دوره ۱۷ ، شماره ۳ ، تهران ، ۱۳۴۶

نیم نگاهی بر ویژگی های شعر پروین
و
بررسی مضامین اخلاقی و آیات قرآنی در شعر او

عفت عمادی تبار

کارشناس دانشگاه تربیت معلم سبزوار

مقدمه:

سخن از اندیشه شعر گونه است و نیز از زن و اندیشه ی شعر گونه ی او . البته نـه تمـام زنان و نه تمام اندیشه و احساس آنان .نگرش جامعه ی ایرانی نسبت به زن ، از دور دست تـا امروز در پیش روی ماست . زنی که پیوسته در جامعه ی ایران در فضای سنتی زنـدگی مـی کرده و بافت زیستی او مملو از مرز، حد، سد و حصار بوده است .

اما با وجود این گاه زنانی در عرصه تاریخ ادبیات کشورمان ظهور کرده اند و آثاری را از خود بر جای نهاده اند و خوش در خشیده اند. اما نه چندان زیاد و پر دوام . اینان نشان داده اند که درخشش امکان پذیر است و دستاورد تلاش و کوشش و مطالعه می باشد.

گوهر اندیشه زن ، برخلاف آنچه به مزاح و اغلب به طنز و کنایه مطرح شده ،از شفافیت و خلوص ارزشمندی برخوردار بوده است .

والبته ظهور افرادی همچون رابعه و.... و پروین وبسیاری از زنان شاعر امروز مـا ، همـه نمونه بارز این حرکت مثبت زنان بسوی حضور ارزشمند در پهنه ی شعر و ادب ایران زمـین است .

یک صد سال از تولد پروین اعتصامی یگانه نادره دوران و یکی از بزرگتـرین شـاعران قرن حاضر می گذرد . شعرا و نویسندگان و صدها نظایر آن که جاودان تاریخ مانـده انـد بـه سبب روح سخن و کلام و زیبایی هنرشان بوده است .

حافظ ، سعدی ،عطار، عشقی و فرخی و پروین همه و همه سخن و هنرشان از زندگی مردم و تلخ و شیرین و زشت و زیبای آن مایه گرفته و مانند آینه ای تمام نما گوشه های زندگی دوران آنان را در خود انعکاس داده است .

در نوشته و شعر های این گونه افراد چندان صداقت و حقانیتی وجود دارد که حرف ها و سخنان و کلماتشان بی چون و چرا بر دل می نشیند. زیرا از دلی دردمند و شوریده بر می خاسته است .

درجهان با عظمت شعر و ادب ایران پروین اعتصامی یکی از نوابغ و نوادراست .پروین توانسته است مسائل اجتماعی را با چیره دستی و مهارت بیان کند.

پروین فرشته ای است از عرش قدیمی ملکوت که نه شیطان اجازه دخول به خلوتگاه روح او را دارد، نه گناه را می شناسد و نه دوزخ را و خانه او در بهشت است .و به مانش در ابدیت بی تحرک و ملال آور این بهشت محکوم شده است. پروین شجاعانه علیه نابرابریهای عصر خود با زبان شعر جنگید و توانست در تاریخ ادب ایران نشانه ای برای زنان پیشرو باشد تا ارزشها و توانایی های درون خود را کشف کند و آگاهانه در تعیین سرنوشت ملت خویش شرکت جوید .

خواننده در این نوشته با موضوعات مختلف در زمینه زندگی پروین آشنا می شود، خصوصاً جنبه عرفانی و اجتماعی شعر پروین که مهمترین ویژگی شعر این شاعر بزرگ می باشد.

هدف از ارائه این مقاله آن است که ببینیم در آثار بزرگان ادب ایرانی مسائل اجتماعی چگونه جلوه گر شده و از این طریق به وضعیت اجتماعی زنان شاعر یا نویسنده واقف شویم.

ادب و هنر بر خلاف پندار بسیاری، از زندگی اجتماعی می تراود و یکی از عوامل ضرور حیات اجتماعی بشراست وپا به پای تحولات جامعه تغییر می پذیرد. پس شعر و هنر صرفا پدیده ای ساخته شده ی شاعرو هنرمند نیست ،بلکه نتیجه ی آن چیزی است که وجود دارد و به وسیله شاعر و هنرمند پرداخته می شود.

و اینک برگزاری کنگره یکصدمین سال تولد پروین اعتصامی بهانه ای شد تا نگاهی به گذشته بافکنیم و تاریخ ادبیات ایران را مروری دوباره نمائیم و در بین هزاران هزار شاعر نگاهی هر چند گذرا به زندگی پروین و شعر او داشته باشیم .پروینی که سخن گفتن از عظمت و بزرگی اش امری بس دشوارمی نماید.

پروین گرچه یک زن بود ،اما پدیده ای بود جداگانه در شعر عصر خود ،و تقریبا در سراسر گذشته ی ادبی ایران ، نه فقط در بین تمام زنان شاعر،در آنچه در شعر "وعظ و تحقیق" خوانده می شد ، به شیوایی و استواری استادان گذشته قدرت و مهارت نشان می داد،بلکه مخصوصا از این جهت نیز که به صراحت و کنایه بر بی سامانی های اخلاقی عصر اعتراض می کرد شعرش انعکاس صدای مظلومان و محرومان جامعه بود.

البته این تنها شاعر است که می تواند اندیشه و احساس خود را آنگونه که در می یابد و لمس می کند به زبان آورد ، بسراید و دیگران را تحت تاثیر سروده های خویش قرار دهد . اگر چنین بود، شعر و نام شاعر ماندگار می شود و پروین و شعر او هردو ماندنی هستند.

مروری بر زندگی اعتصامی پدر:

میرزا یوسف خان اعتصام دفتر و بعد اعتصام الملک ، پدر پروین اعتصامی در سال ۱۲۹۱ ه. ق . درتبریز به دنیا آمد . پدر وی میرزا ابراهیم خان مستوفی ملقب به اعتصام الملک ، یکی از نجیب زادگان آشتیان بود که در جوانی به سمت مستوفی آذربایجان رفت و تا پایان عمر همان جا زیست .

یوسف اعتصام الملک ادب عرب و فقه و اصول و منطق و کلام و حکمت قدیم و زبانهای ترکی و فرانسه را در تبریز آموخت و در لغت عرب احاطه کامل یافت و هنوز بیست سال از عمرش نرفته بود که کتاب "قلائد الادب فی شرح اطواق الذهب " را که رساله ای بود در شرح یکصد مقاله از مقامات محمود بن عمر الزمخشری (۴۶۷ - ۵۳۸ ه. ق) به زبان عربی نوشت و این کتاب را مصریان جزء کتابهای درسی قرار دادند. بعد کتاب

"ثوره الهند" یا "المراه الصابره " را باز به زبان عربی نگاشت .که ادبای ساحل نیل برآن تقریظ نوشتند.

اعتصام الملک با صرفه جویی در خرج ، با پولی که از پدر می گرفت چاپخانه ای به تبریزآورد و کار صاحبان کتب و مجلات را که تا آن روز با چاپخانه ی سنگی سر و کار داشتند آسان کرد.

کتاب نسوان او ، که ترجمه ای بود از "تحریرالمرآه " قاسم امین مصری به سال ۱۳۱۸ه.ق چاپ شد، در ان روزها تعصب علم ، در شهری مانند تبریز ارزش خاصی داشت .

اما اعتصام الملک بیش از آنچه یک نویسنده باشد یک مترجم قابل و زبردست بود و ترجمه های خوب زیادی دارد .که از آن جمله است : "خدعه و عشق " اثر شیلر که از روی ترجمه فرانسوی آن به قلم الکساندر دوما با عباراتی سلیس و روان به فارسی نقل ، و در سال۱۳۲۵ ه.ق در مطبعه فاروس تهران چاپ شده است .

ترجمه مهم دیگر او جلد اول و دوم "میزرابل" ویکتورهوگو است به نام " تیره بختان " که در این ترجمه ظاهرا از ترجمه عربی "البوساء" یا ترکی "سفیللر" یا هر دو کمک گرفته است .

اعتصام الملک علاوه بر این دو ترجمه ،کتابهای متعدد دیگری نیزترجمه کرده که عبارتند از : سفینه غواصه تالیف ژول ورن ، ترجمه حال تولستوی ، هانری چهارم ، معاشقه ناپلئون اول ، سقراط سوم ، عشق جوانی ، مقالات آمریکایی ، هانری هشتم و ملکه ششم ، کنت دو مونتگمری ، کلنل ژیرار ، طبیب فقرا ...و بسیاری ترجمه های دیگر.

اعتصام الملک به علت اشتغال به تالیف و ترجمه اکثر اوقات عمر را به گوشه گیری می گذرانید و در بند کارهای دولتی نبود . تنها در دوره دوم به نمایندگی مجلس برگزیده شد . و در سالهای آخر عمر به ریاست کتابخانه مجلس و عضویت کمیسیون معارف منصوب شد که در این هنگام نیز از فعالیت باز نماند و فهرست بسیا رنفیس کتب خطی مجلس را تدوین و نیز آخرین اثر خود، ترجمه سیاحتنامه فیثاغوری را به یادگار گذاشت .همچنین در بهار سال ۱۳۲۸ه.ق مجموعه ادبی نفیس و پر ارزشی به نام"بهار" با سعی و

تلاش اعتصام الملک قدم به عالم مطبوعات ایران نهاد. که متاسفانه تاکنون آن چنانکه باید وشاید مورد توجه واقع نشده و چنانکه شایسته ی مقام آن بوده در تاریخ ادبیات شناخته نشده است . قابل به ذکر است که اکثر مطالب آن مجله را خود اعتصام الملک تهیه می کرده است.[1] (جزمعدودی که امضای صریح دارد) به قلم شخص اعتصام الملک بود که باید گفت این خصیصه نیز ناشی از سلیقه شخص او بود که با همه تسلط در زبان عربی و آگاهی از معارف ایران دوره اسلامی ، شناساندن ادب و فرهنگ اروپا وآگاهی درتمام رشته های دانشهای جدید را وجهه همت خود ساخته بوده است .

نثر استوار و نرم و آسان فهم و دلپذیر اعتصام الملک، بخصوص با ترجمه در زمینه های گوناگون، زبان فارسی را برای بیان مفاهیم فرهنگ جدید پرورده و آماده کرده است . قریحه ی درخشان نویسندگی وی در تک تک صفحات مجله بهار به صور مختلف جلوه گر است.[2]

البته غرض از اطاله کلام این است تا بیان کنیم که پدری با چنین توانمندی هایی در زمینه ادبیات و ترجمه و هنر نویسندگی را یارای آن است تا چنین دختری به جامعه ادبیات ایران تحویل دهد.پدر نویسنده ای برجسته بوده که دختر وی، پروین چنین شاعری تواناست .

با توجه به اینکه اعتصام الملک در مجله بهار بسیاری از آثار نویسندگان غربی را ترجمه می نموده است . می توان گفت که این اقدام باعث شد که نویسندگان ما نیز تا حد زیادی شعرا و نویسندگان غربی رابشناسند و با آثار آنها آشنا شوند و باب جدیدی را در تاریخ ادبیات ایران بگشایند. این مجله ی بهار بود که با اسلوبی دلپذیر و طرزی لطیف و حسن انتخاب اعتصام الملک از آثار غربی توانست نویسندگان ایرانی را با منتخباتی از نظم

---

۱. ازصبا تا نیما ، یحیی پور آرین ، ص ۱۱۳

۲ . یادداشتهایی در زمینه فرهنگ و تاریخ ، غلامحسین یوسفی ،ص ۱۹۸

و نثر اروپایی آن زمان آشنا سازد.از نمونه آثار ترجمه شده ی اعتصام الملک می توان قطعاتی از نوشته های "قطرات سه گانه "و "نغمه پیراهن " را نام برد.

اعتصام الملک بعد ازسالها تلاش بی وقفه برای ادبیات ایران در شب یکشنبه ۲۹ شوال ۱۳۵۶ه.ق (۱۲ دی ماه ۱۳۱۶ ش) در تهران بدرود زندگی گفت .

و اما مادر پروین از خاندان فتوحی تبریزی - که از خانواده های اصیل تبریز بودند نسبت می گرفت . و حاصل ازدواج اعتصام الملک با اختر فتوحی چها پسر و یک دختر بود.

مادر پروین به سال ۱۳۵۲ دار فانی را وداع گفت ودر صحن مطهر حضرت معصومه در کنار یگانه دختر خود به خاک سپرده شد.[۳] البته در باره ویژگیهای مادر پروین چندان در کتابها پرداخته نشده وظاهرا تربیت پروین بیشترتحت تاثیر پدر بوده است .

پروین:

بانو رخشنده ، دختر یوسف اعتصام الملک آشتیانی متخلص به پروین در ۲۵ اسفند ۱۲۸۵ شمسی در تبریز متولد شد. اویگانه دختر خانواده بود و طبعا طرف توجه و محبت خاص پدر واقع گردید . بدان گونه که در تمام سفرهایی که پدرش در داخل و خارج ایران می نمود، همراه پدر رفت .

پروین در خانواده ای پا به عرصه وجود نهاد که گر چه ثروتمند نبود لکن برای زندگی مرفه فرزندان و تعلیم و تربیت صحیح آنان هیچ در زحمت و مضیقه قرار نداشتند. پروین در تمام مدت حیات از هیچ چیز کم نداشت . در خانواده ای بی سر و صدا ،بی دعوی و ادعا ، منزوی و گوشه گیر ، پروین شمعی بود که پدر و مادر و برادرها پروانه وار به گردش می گشتند و آرزوهای او را گفته و حتی ناگفته از دل و جان بر می آوردند.

[۳]. گزینه اشعار پروین اعتصامی ، جلالی پندری ،ص ۵

پروین در کودکی و به روایتی در پنج سالگی به همراه خانواده به تهران آمد و تا پایان عمر در این شهر زندگی کرد . او همانگونه که رسم رایج آن روزگار بود مقدمات عربی و برخی متون فارسی را در خانه و نزد پدر فرا گرفت .

خانه پدر پروین محفل شاعران و فرزانگان آن روزگار بود و پروین هرچند که در جمع آنان وارد نمی شد . اما از اشتیاق و علاقه مشترک آنها که شعر و ادب بود بهره می گرفت و سخنانی را به نظم بر زبان می آورد. و نیز نوشته اند که در کودکی اسباب تفریح او غالبا کتاب بوده است . و کمتر به علایق دیگر کودکان رغبت نشان می داده . تا آنجا که تنهایی را بر جمعیت ترجیح می داده است.[۴]

پروین آموختن فارسی و عربی را در دامن خانواده آغاز کرد . زیرا هم پدر او مردی فاضل و دانشمند بود و هم از درس آموزگاران خصوصی می توانست بهره ببرد.

وی تحصیلات رسمی خود را در تهران آغاز کرد و دوره کالج آمریکایی را به پایان برد . که البته پروین به پیشنهاد پدرش و برای آموختن زبان انگلیسی وارد کالج آمریکایی تهران شد .

مدرسه دخترانه آمریکایی "ایران بتل "۱ توسط آمریکائیان خصوصا "میس شولر" اداره میشد. پروین در خردادماه و به نظر برخی تیرماه سال ۱۳۰۳ برابر با ماه مه ۱۹۲۴م. دوران تحصیلی خود را در آن مدرسه با موفقیت به پایان رسانید و در تمام دوره تحصیل خویش در زمره محصلان ممتاز آن مدرسه بود.

پروین در جشن فارغ التحصیلی مدرسه آمریکایی "ایران بتل " خطابه ای با عنوان " زن و تاریخ " ایراد کرد. و قطعه شعری دوازده بیتی با عنوان "نهال آرزو" با مطلع:

ای نهال آرزوخوش زی که بار آورده ای
غنچه بی باد صبا،گل بی بهار آورده ای

1.Iran Bethel

را نیز در همان جشن خواند . که وی در این شعر، ضمن تجلیل از مقام مسئولین مدرسه ،از ارزش زن و مقام علم و عالم نیز سخن گفته است .[۵]

پروین پس از اتمام تحصیل در مدرسه آمریکایی "ایرات بتل" در همان مدرسه به تدریس ادبیات فارسی و انگلیسی پرداخت.و در همین زمان به او پیشنهاد گردید که به گروه در باریان رضا شاه بپیوندد. اما او این امر را نپذیرفت و به مکتب پر فیض پدر بازگشت.[۶] و پدر که علاقه ای دیگرگون به یگانه دخت خویش پیدا کرده بود ازآن پس در تمام سفرهای داخل و خارج دختر را همراه خود می برد.

پروین از همان آغاز به شعر و ادب علاقه نشان داد و سرودن را آغاز کرد . گر چه بنا به قولی پروین سرودن را از هشت سالگی آغاز کرده بود.

خصوصاً از زمانی که او به شعر گفتن پرداخته ، و مضامین بکر و لطیف را در شعر خود می آورد ، دوستداری پدر در حق دختر به حد پرستش رسیده بود . وچون پدر خود از نویسندگان و ادیبان به نام عصر خود بود در پروراندن قریحه پروین و تکمیل معلوماتش از عروض و قوافی و علم الشعر و غیره ... کمک شایانی به او کرد.

پروین نخستین شعر هایش را در مجله "بهار" که پدرش منتشر می کرد به چاپ رسانید و مورد تشویق اهل ادب آن زمان قرار گرفت . از عوامل دیگری که موجب تقویت ذوق و پرورش استعداد شعری پروین شد ، رفت و آمد او به محافل ادبی آن روزگار بود که پدرش با آن سر و کار داشت . و در یکی از همین محافل بود که ملک الشعرای بهار به استعداد وی پی برد و او را مورد تشویق قرار داد.

پدر پروین در ابتدا قطعات دلکش و زیبا را از کتاب های خارجی به فارسی برمی گرداند و دختر خردسالش را به نظم آنها تشویق می کرد . که این خود یکی از موارد علاقمندی پروین به ادبیات می تواند باشد.

---

۵ . طنزسرا یان ایران از مشروطه تا انقلاب ،مرتضی فرجیان ، محمدباقر نجف زاده بارفروش ، ص ۵۷

۶ . گزینه اشعار پروین اعتصامی ، جلالی پندری ، ص ۱۱

پروین در یازده سالگی فردوسی و نظامی ، مولوی ، ناصر خسرو، منوچهری و انوری را خوب می شناخت . و در باره آنها اظهار عقیده می کرد.[۷]

پروین با ظهور خود همواره مورد تشویق بسیاری از هموطنان ، از جمله دوستان فاضل و دانشمند پدرش قرار گرفت و بزودی همه را به سوی خود جلب کرد . مرحوم بهار اشعار پروین را از حیث الفاظ پیرو سبک شاعران قرن پنجم و ششم خاصه ناصر خسرو ، و قطعات ومثنوی های پر ارزش و غزلها و دیگر آثار وی را از لحاظ آرایشهای لفظی و معنوی و سبک ،پیروشعرای عراق و فارس چون سعدی شیراز دانسته است .

شعر پروین و تاثیر قدما بر سروده های او:

پروین اعتصامی بی تردید ، بزرگترین شاعر زن ایران است که در طول تاریخ ادبیات پارسی ظهور نموده است . وی قسمتی از اشعار خود را که مطبوع طبعش نبوده است چند سال پیش از مرگ خود سوزاند . وبرخی از اشعار وی پیش از آنکه به صورت دیوان منتشر شود درمجلد دوم مجله بهار که به قلم پدر والا گهرش مرحوم اعتصام الملک انتشار می یافت ،چاپ شد .

یوسف اعتصامی ،پدر پروین ضمن یادداشتهای خود ، نظرات خویش را در باره شعر پروین این چنین بیان کرده است ، نظراتی که بیش از آنچه نظر یک پدر شیفته باشد ، نظر یک منتقد علاقمند است :

"خانم پروین توانسته است با اسلوب و شخصیت و آراء فلسفی و کلمات اخلاقی خویش از سایرین متمایز باشد . شعر پروین ، شعر اوقات و احوال و اشخاص نیست :شعر تربیت و تهذیب و تعمیم اخلاق کریمه است ؛ترانه ی روح افزای مهر و عاطفت و فضیلت است ؛ نغمه ی جذاب سعی و عمل و همت و اقدام است ؛ سرود بیداری و پرهیز کاری و درستکاری است . گمانم این است که اگر در دیوان پروین امعان نظر کنیم ، در تشخیص مقام وی معطل نخواهیم شد.

---

[۷] . برگزیده شعر چهل شاعر معاصر، خسرو ایمنی ، ص ۱۴۲

یکی از ممیزات شعر پروین این است که به کلی از تصنع لفظی و معنوی دور است و مطلقا با ساختگیها که در منظومات دیگران دیده می شود آشنا نیست ؛و از بیان صریح عقیده خویش در مظاهر مختلفه بیم ندارد....این سخنان لطیف ، مولود فکری است آزاد و حساس و پرداخته طبعی است مبتکر و مستقل که از خوش آمدگویی گریزان است و عزت نفسش تا حدیست که از درخت جهان نیز سایبانی نمی طلبد.

آری، پروین در کارگاه سخن سرائی ، با ادراکات لطفیه و صفای تخیل و ذوق ابداع ، پرنیانی بافته چنان ظریف و رنگین که به جرات می توان گفت از نوادر و تقلید ناپذیر است ... و اینکه گفته اند به توالی زمان ، شعر برناحیه ی معنوی زندگانی بشر مستولی شده و پس از آن صور و اشکال ملل را حکایت کرده، و در پایان کار آن را روح جامعه شمرده اند ؛ این اوصاف بر شعر چند تن از سخن سرایان منطبق می شود ، و شعر پروین در این ردیف است .

هیچ قطعه شعر و قطعه ای در این دیوان نیست ، مگر اینکه با اسلوبی بدیع و فکری نو سروده شده باشد .به هریک از تمثیلات که نظر کنیم ، می بینیم مشحون است به گوهرهای گرانبهای پند و اندرز که همه بی استثنا در منتها درجه ی فصاحت و بلاغت است ...و آنکه گفته است :" درین کهنه زمین ، گاه سعدی و گاه پروین بوجود می آید" بسی نیکو گفته و حقیقتی را آشکار کرده است.[۸]

البته اظهار نظر در مورد اشعار پروین کم نیست . کسی که در خانه مردی که در زبان فارسی و عربی تبحر کامل داشت و نشرمجله و تصدی ریاست کتابخانه مجلس هم اورا دایم با مطبوعات تازه و نسخه های خطی و چاپی کتب مهم فارسی و عربی مربوط و مانوس می داشت ،شکفت و رشد کرد و آثار ارزنده پدید آورد وراه کمال را پیمود.معاشران پدر پروین کسانی مانند علی اکبر دهخدا ، ملک الشعرای بهار، حاج سید نصرالله تقوی و امثال

---

[۸] گزینه پروین اعتصامی ، جلالی پندری، ص ۱۰

آنها بودند .که از جمله ی اکابر شعر و ادب عصر به شمار می آمدند. و البته دختر جوان را در کار شعر و شاعری ارشاد و تشویق می کردند . از این یاران ملک الشعرای بهار استاد شعر خراسانی بود و مخصوصا با آثار فرخی و انوری و معزی آشنایی خاص داشت .

سید نصرالله تقوی جامع و مصحح دیوان ناصر خسرو بود و در عین حال به طرز سنایی و احیانا به تتبع اشعار او علاقه می ورزید.

دهخدا با مثنوی مولانا و حدیقه سنایی مانوس بود. وغیر از تقلید و تتبع شعر قدما در نظم مسمطهای جدید و توصیف موضوعات جاری قدرت و قریحه ی خاصی داشت . خود اعتصام الملک هم چنان که از لحن نوشته هایش می برمی آید در زبان شاعران بزرگ گذشته مثل سعدی و فردوسی و نظامی تبحری تام داشت .

عباس اقبال و دیگران هم که بیش و کم با مجله بهار همکاری داشتند به شیوه قدما علاقه نشان می دادند. و از اینجاست که تاثیر شعر قدما و وارثان شیوه ی آنها در آن عصر در کلام پروین ؛ ودر قالبهای بیانی و اندیشه های اخلاقی و اجتماعی او به طور محسوسی مجال جلوه می یابد.[۹]

دیوان اشعارپروین اعتصامی شامل ۶۵۰۰ بیت از قصیده ، مثنوی و قطعه است که تاکنون چند بار در تهران به چاپ رسیده است . مقدمه دیوان به قلم شادروان استاد ملک الشعرای بهار است که پیرامون سبک اشعار پروین و ویژگیهای اشعار او نوشته شده است.

قالب مسمط های دیوان پروین وزن و لحن مسمط مرثیه گونه ای را دارد که دهخدا به یاد جهانگیر خان صور اسرافیل گفته است ،واینکه قصاید وی غالبا برشیوه ی ناصر خسرو و احیانا نزدیک به طرز بیان سنایی و مسعود سعد و ظهیر واقع شده است ، اینکه قطعات او از تاثیر انوری گه گاه خالی نیست و بعضی مثنویاتش یادآور نظامی و مولوی و سعدی است ، بی شک یادگار دوران تربیت و ارشاد پدر و دوستان پدر را در کلام پروین نشان می دهد.

---

[۹] گزینه اشعار پروین اعتصامی ،جلالی پندری ،ص ۶۲

پروین در قصیده پیرو سبک شاعران سده پنجم و در غزلیات و مثنوی های خود ، بیشتر به سبک عراقی نزدیک شده است . افکار و اندیشه ها و مضامین نو، در سروده های وی فراوان است . تمثیلات و اندرز و سخنان حکیمانه ی او، انسان را به اعجاب وا می دارد ویاد شعرای نکته سنج سده ی ۵و۶ را در خاطره ها زنده می کند.[۱۰]

و یا بنا به قولی پروین شاعر توانا و چیره دست بود. قصاید بسیاری سرود که در آنها شیوه ناصر خسرو نمایان است. اما از روانی و سادگی اسلوب سعدی هم بی بهره نیست . به این ترتیب در اشعار او دو شیوه ی خراسانی و عراقی به گونه ای تلفیق شده که شیوه ای تازه و مستقل پدید آورده است . پروین در قطعات خود به سنایی و انوری نیز توجه داشته ؛ اما در حد تقلید باقی نمانده است و در قطعاتش نوآوری نیز دیده می شود.[۱۱]

اما در آنچه پروین از شیوه فکر یا بیان قدما تقلید می کند و یا حتی در آن چه شعر وی ترجمه یا نقل مضمون شاعر بیگانه ای به نظر می رسد ،کلام وی به قدری صبغه شخصی دارد که به دشواری می توان نشانه ای از اخذ و اقتباس را در کلام وی بدست آورد .از جمله در قطعه ی اشک یتیم :

روزی گذشت پادشهی از گذرگهی
فریاد شوق بر سر هر کوی و بام خاست
پرسید زان میانه یکی کودک یتیم
کاین تابناک چیست که بر تاج پادشاست
آن یک جواب داد چه دانیم ما که چیست
دانیم آن قدر که متاعی گرانبهاست...
...آن پارسا که ده خردوملک رهزن است
آن پادشا که مال رعیت خورد گداست ...

---

[۱۰] فرهنگنامه زنان پارسی گوی ، نجف علی مهاجر، ص ۶۰

۱۱ برگزیده شعر چهل شاعر معاصر، خسرو ایمنی ، ص ۱۴۳

قافیه شعر و قسمتی از مضمون آن نشان می دهد که گوینده نباید از توجه به قطعه معروف انوری غافل مانده باشد. اما قطعه انوری که طی آن شاعر، لعل و مروارید طوق والی و در و یاقوت ستام مرکب او را خون ایتام و اشک اطفال و فقیران شهر نشان می دهد و در واقع جز گفت و شنود ساده ای بین زیرکی با ابلهی نیست :

آن شنیدستی که روزی زیرکی با ابلهی گفت کاین والی شهر ما گدایی بیحیاست

پروین هم هر چند در قطعه خویش تقریبا همین معنی را تقریر میکند و قافیه ی شعر، نه وزن آن، نیزارتباط آن را با کلام انوری محتمل می سازد . لیکن وی قطعه را با افزودن تصویرهای زنده ای تحرک و تنوع زیادی می بخشد . و با توصیف موکب پادشاه و غلغله تماشائیان که برای مشاهده ی کوکبه ی وی ازدحام و تجمع کرده اند "با شگردی خاص" در انبوه غلغله ، یک کودک یتیم و یک پیر زن گوژپشت را در بین جمعیت مجالی می بخشد برای گپ زدن در باب منشا ثروت و جلال پادشاه ، و مضمون ماخوذ یا مسبوق را حالت نمایشی می دهد . و آن را از صورت یک گفت و شنود ساده خارج می کند . و از زبان کودک یتیمی که هرگز به عمر خود هیچگونه جواهر قیمتی و پر بها ندیده است درباره ی آن چیز" تابناک" که بر تاج پادشاست طرح سئوال می کند. وبه کلام زیبایی خاصی می بخشد که در کلام انوری نیست . هرچند که سلامت و انسجام کلام انوری برای پروین حاصل نیست .[۱۲]

سراسر دیوان پروین مشحون از این گونه قطعات است که حالت سوال و جواب دارد و بیشتر قطعات او به صورت "مناظره " است .

شعر پروین از برجسته ترین نمونه های شعر تعلیمی به حساب می آید. مناظره ی میان گل و گیاه ،نخ و سوزن ، سیر و پیاز ، مور و مار ،...که با طنزی لطیف همراه است گویای

---

[۱۲] گزینه اشعار پروین اعتصامی ، جلال پندری ،ص ۶۲

اشاراتی است واضح و روشن که وی در آنها به ترسیم فساد و تزویر اجتماع زمان خود می پردازد.[۱۳]

اگر بخواهیم تمام دیوان پروین را اینگونه مورد بررسی و کنکاش قرار دهیم کم نیست قطعاتی که به این اسلوب و روش سروده شده است . ومی توان به این نتیجه رسید که پروین مضمون اشعارش را بیشتر از دیگران گرفته، و به آن پر و بال داده و مضمون تازه و بدیع در دیوان او زیاد نیست . ولی آنچه کار او را ممتاز و متمایز از کار دیگران می کند شکل تصرف در مضمون و چگونگی ارائه ی آن هاست که اغلب بدیع و نادر و مخصوص خود اوست .

البته آنچه در این جا لازم می نماید که مورد بحث قرار گیرد این است که گر چه گمان می رود که پروین در قصاید خود لحن گفتار ناصر خسرو و سنایی را بدون تکرار معانی و الفاظ آنان زنده کرد .و در قطعات "مناظره " که شامل گفت و شنودِ لطیف تمثیلی بین موجودات جاندار یا اشیای بی جان بود. و نظایر آنها جز گه گاه در کلام سنایی و انوری و سعدی و عطار و مولانا و ابن یمین دیده نشده بود ، پروین به شیوه ی بیان آنها روح زنانه ی خود را نیز افزود.[۱۴]

مناظراتی که پروین در قطعات خود استفاده می کرده است مناظراتی است بین اشخاص ، حیوانات ، و اشیاء که گه گاه تعرضی به اوضاع اجتماعی نیز دارد.

سبک پروین تلفیقی از شیوه ی خراسانی و عراقی ، همراه با رنگ و لعابی از رمانتیسم اروپایی نیز می تواند باشد . زیرا برخی از قطعات پروین نشانه هایی از اقتباس از ادبیات اروپایی را نیز دارد . به ویژه اقتباس از فابل های[۱۵] "ازوپ " لافونتن ، هوراشیو اسمیت و ... که ترجمه ی آنها در مجله ی بهار به چاپ می رسیده است.[۱۶]

---

[۱۳] پروین اعتصامی ،اختر بانوی مشروطه، پرویز داورپناه info@ayandeh negar.org

[۱۴] از گذشته ادبی ایران ،عبدالحسین زرین کوب، ص ۵۴۵

[۱۵] Fable : حکایاتی تمثیلی و تعلیمی که قهرمان آنها حیوانات هستند

[۱۶] ادبیات معاصر ایران (شعر)،محمدرضا روزبه ، ص ۱۳۵

اعتراض برفقر و ظلم و فساد اغنیا در کلام آن ایام آهنگ غریب نا آشنا ، اما به شدت محکوم کننده بود . و این نکته پروین را در شمار شاعران عصیانگر عصر قرار می داد.

یک عصیانگر آرام که آرامش و وقار او وزن و وقر بیشتری به سخن او می داد.

در قطعه" مست و هشیار"پروین هم به شیوه آنچه نزد علما بلاغت "اسلوب حکیم " نام دارد سوال و جواب رندانه و پر نکته بین مست و محتسب را بهانه نقد و طرح پاره ای مسائل دقیق اخلاقی و فلسفی می سازد که یادآور قصه ای مشابه در دفتر دوم مثنوی است و اینکه لفظ "نیمشب " بدون آنکه در آغاز قصه پروین آمده باشد ، ناگهان از زبان مست در دفع پیشنهاد محتسب در رجوع به قاضی از زبان او به بیان می آید . قطع نظر از سایر قراین ارتباط قطعه پروین را با حکایت مثنوی نشان می دهد و تردیدی در این که ممکن است همین قصه مثنوی منشا الهام پروین بوده باشدباقی نمی گذارد. ولی مضمون گفت و شنود در کلام پروین لطف خاصی به حاضر جوابی مست می دهد که در کلام مولانا مطرح نیست . به علاوه اینکه پروین از زبان مست تفاوت اهل طریقت را با شریعت به ایهام بیان می کند.

در مسمط "یا د یاران" در دیوان پروین که خطابی لطیف به یک پیکر مومیایی مصر باستانی است . بر گرفته از یک قطعه ی معروف شاعر انگلیسی ،به نام هوراشیواسمیت H.smit (۱۸۴۰- ۱۷۷۹)است . که اصل آن را ظاهرا از ترجمه فرانسوی ، اعتصام الملک در مجله بهار سال دوم (شماره ۲، ۱۳۳۹) ترجمه و نشر کرده است . اما کسی که مسمط پروین را می خواند و از ترجمه شعر اسمیت در مجله بهار خبری ندارد . با تعجب از خود می پرسد که این پیکر مومیایی را پروین در کدام موزه ئ دنیا دیده است . قدرت تعبیر و مهارت فنی پروین در نقل مضمون قطعه معروف خصوصا از آن جا پیداست که مراد گوینده را بدون نقل و تکرار نامهای خاصی که مربوط به مصر باستانی است و در اصل

قطعه هم هست به زبان کلاسیک فارسی ، بی هیچ لغزش و بی هیچ اطناب ، بـه بیـان مـی آورد .

این دست که گشته است پر چین
بوده است چو شاخه ای برومند...
شاید که به بزمگاه فرعون
پیموده و داده ساغری چند...

که کاملامشخص است که از ترجمه ی پدرش الهام گرفته باشد:

این دست که به پهلوی تو پر چین شده شاید با فرعون میگساری کرده و تعاطی اقداح نموده ...(بند چهارم)[۱۷]

و یا در شعر مسمط گونه ای تحت عنوان "ای گربه " در دیوان پروین ، اشاره به گربه ای گمشده دارد ،که انس و علاقه ی بانوی جوانی را به یک گربه ی خـانگی تصـویر مـی کند. که یادآوریک قصیده عربی است از شاعری به نام ابوبکر نهروانـی معـروف بـه ابـن العلاف (وفات ۳۱۹) که هر چند مرثیه در باب گربه ای است که همسـایگان شـاعر او را کشته اند.

از پاره ای جهات به شعر پروین بی شباهت نیست . و قسمت عمده ای از ایـن قصـیده در وفیات الاعیان ابن خلکان آورده شده است . هر چند مطلع آن :

یا هر فارقتنا و لم تعد
و کنت عندی بمنزل الولد

بی شباهت به مطلع پروین نیست که اینگونه می سراید:

ای گربه ترا چه شد که ناگاه
رفتی و نیامدی دگر بار

---

[۱۷] گزینه اشعار پروین ،جلالی پندری ،ص ۶۵

که باز هم نشان دهنده این مسئله است که ممکن است پروین ایـن مطلـب را نیـز از روی ترجمه های پدرش از متن عربی به زبان شعر برگردانده باشد. که البته احتمال اخـذ و اقتباس در این مورد پذیرفتنی نیست خاصه که این مضمون عـام ومشـترک و مربـوط بـه زندگی هر روزه ی دختران خانه می تواند باشد.۱

ویژگیهای دیوان پروین :

دیوان پروین شامل دو بخش می باشد. بخش اول دیوان شـامل ۴۲ قصـیده اسـت کـه حجمی کمتر از یک چهارم کل اشعار را در بر می گیرد. به استثنای چند قصیده ی معدود ، بقیه ی قصاید در اوزان معمولی سروده شده است و قصیده های شـماره ۲۰و ۳۶ در مطلـع، بیش از یک قافیه ندارد و از این لحاظ شبیه قطعه هستند.برخی از این قصاید به لحاظ قدرت و سخنوری و نظم پردازی در حد کار قصیده سرایان بزرگ شیوه خراسانی به شمار می رود. اما از نظر درونمایه ،سنتهای قصیده سرایی در آنها رعایت نشده است.

محتوای این قصاید بیشتر پند و حکمت و احکام اخلاقی و مطالب عرفانی است کـه از همان اولین بیت ایلاغ می شوند و تا آخر قصیده ادامه دارند . و بر خلاف قصاید گذشـتگان و بسیاری از معاصران هیچ تغزلی ، تشبیبی و تخلصی فضای یکنواخت آنها را دیگـر گـون نمی کند. البته کار پروین درقصاید لفاظی صرف نیست، بلکه بیشتر با رعایت ایجاز، مفاهیم اخلاقی را القا می کند.

در خانه ، شحنه خفته و دزدان به کوی و بام   ره دیو لاخ و قافله ی مقصد و مرام ...

یا:

... مشک حیف است که با دوده شود همسر   کبک زشت است که با زاغ شود همدم ...

بخش دوم : دیوان پروین در این بخش شامل مثنویها و قطعات اوست که اکثرا به صورت مناظره هایی بسیار جالب توجه میان اشخاص و اشیا و نباتات و حیوانات پرداخته است که غالبا زنده و گیرا و پرشور هستند.خصوصیات جان بخشی (animation)و انسان نگاری (personification)در این قسمت از دیوان به نهایت می رسد: "لاله و نرگس " و "امید و نوید"و" بلبل و گل "و " پیر زن ودوک" و "عالم و نادان"و "مور و پیل "و"عنکبوت

و کاهل" و" عدس و ماش "و... معدودی از نمادهای جاندار یا بی جان او هستند که به صورت انسانهای فعال و مختار رودر روی هم قرار می گیرند و به فراخور حال خویش سخن می گویند. سراسر دیوان پروین با این مناظرات زیور یافته است ، گرچه این گونه مناظرات گاه گاهی در دفتر شعر شاعری یک دو جا را به خود اختصاص داده است ، می توان گفت که به راستی کمتر شاعری به اندازه پروین و با قدرت بیان و تفکر صحیح و منظم او ازعهده ی این کار برآمده است .از نظر پروین حتی " نخود و لوبیا " هم می توانند دو نماینده ی عالم انسانی باشند و از ضوابط این عالم با یکدیگر سخن بگویند. همچنین در این بخش از دیوان یک غزل ، چند غزل گونه حاکی از فقر و حرمان درماندگان و اشعاری که نشان از آرمانهای بشر دوستانه ی شاعر دارند یافت می شوند که همگی دلنشین و موثر هستند.

گستره **تخیل** پروین جولانگاه شخصیتهای خیالی اوست . او در قالبِ شخصیتها نفوذ می کند و از دریچه چشم آنها می بیند ، از زبان آنها سخن می گوید ، با دل آنها احساس می کند و خواسته ها و ساخته های خود را در وجود آنها متمرکز و فعال می خواهد . در داستان کبوتر بچه که با شوق پرواز بال می گشاید و در راه تفکر می کند ، آب و دانه ای پیدا نمی کند و از پا می افتد. این پروین است که میل غریزی پرواز را در او به صورت یک امر ارادی تصویر می کند. سپس موافق با ذهن خط اندیش و محافظه کار خود از تفکرات او سخن می گوید.

اخلاق در شعر پروین مقدم بر هر امر دیگری است .او بیش از آن که یک عارف یا زاهد یا حتی یک زن ، یعنی خودش باشد . یک معلم اخلاق یا به قول فرنگیها "مورالیست" است . همه چیزدر شعر او با معیار اخلاق سنجیده می شود. اگر مطابق با آن بود ،ارزشمند است ؛ در غیر این صورت ،مردود .

در دیوان پروین حتی عشق زن و مرد و یاد آن ،هر چند در نهایت عفت و به دور از آلودگی ،از محرمات است . اگر در این دفترغیر مستقیم هم سخن از عشق به میان آید .عشقی الهی و دور ازلذت های جسمانی است . به همین سبب در هیچ کجای آن پروین را

به صورت زنی که دست کم گهگاه ،آرزوی مصاحبت مردی را در دل پرورانده باشد نمی بینیم و این آرزو حتی برای چرنده و پرنده هم مفهومی ندارد.که این امر ممکن است از زندگی شخصی و ازدواج ناموفق پروین نشأت گرفته باشد.

پروین حتی به"مرغک رام گشته در دام" همه گونه راه و رسم زندگی موافق با اخلاق را می آموزد ، اما کوچکترین اشارتی به عاشق شدن یا جفت گرفتن یا چیزی از این قبیل ندارد.

تصویرها نیز در شعر پروین دارای خصوصیتی است .که در پشت هر تصویر ساده و عینی ،یک تصویر ذهنی نهفته است. در اشعار پروین هیچ موجودی تنها چهره ی ظاهری خود را ندارد: گنجشک جوان بی تجربه است . سگ تمثیل قناعت و درستی و راستی است . الماس شخصیت آدمی است که باید به تیشه حوادث ،پاک و خوش تراش شود."نخود و لوبیا" و دیگ وآب و آتش تاوه ومطبخ و روباه و گرگ و... همه ی تصویرهای او در واقع تمثیل و گاهي ، البته به ندرت ، نماد هستند.

قدرت سخنوری پروین در اغلب آثار فراوانش آشکار است . او به همه فنون قدیم سخنوری تسلط کامل دارد . ابیاتش حساب شده و واژه هایش برابرنشسته و در هم تنیده است .کلامش گاه از روانی و انسجام دل را به تپیدن وا می دارد چنانکه در "لطف حق" این موضوع را به حد اعلای خود می رساند.

لاله را گفتم، که نزدیکش بروی — ژاله را گفتم، که رخسارش بشوی
خار را گفتم، که خلخالش مکن — مار راگفتم، که طفلک را مزن
رنج را گفتم، که صبرش اندک است — اشک را گفتم، مکاهش، کودک است
گرگ را گفتم، تن خردش مدر — دزد را گفتم، که گلو بندش مبر
بخت را گفتم، که جهانداریش ده — هوش را گفتم، که هشیاریش ده

دیوان ص ۳۶۹

قافیه پردازی در کار او شگرد خاص خود را دارد. تا جایی که بتواند، از قافیه های مناسب مطلب استفاده می کند و قافیه را به گونه ای در جمله می نشاند که خوش آهنگی

کلام را حفظ کند و هم مطلب را فدای قافیه نکند.شعر" اندوه فقر"بهترین نمونه است که در این شعر هیجده بیتی ،طبیعی بودن تک گوییهای "پیرزن " در عین رعایت قافیه ها ، شگفت انگیز است.

از رنج پاره دوختن و زحمت رفو خونابه دلم از سر انگشتها چکید
یک جای وصله در همه جامه ام نماند زین روی وصله کردم، از آن رو زهم درید
دیروز خواستم چو به سوزن کنم نخی ارزید بند دستم و چشمم دگر ندید
من بس شبها گرسنه خفتم و مشام من بوی طعام خانه همسایگان شنید

دیوان ص ۱۶۱

شاید به همین خاطر بیشتر از قافیه های در دسترس استفاده می کند و به سراغ قافیه های کمیاب نمی رود . و همیشه اوزان آشنا را به کار می گیرد . حتی در قصاید خو، وزن شعرهایش بسیار نرم و روان است.

گاهی همخوانی وزن با مطلب در اشعارش چنان رعایت می شود که شادمانی وزن، حالت ریتمیک و رقصان به شعر می دهد .مثلا در شعر "ای مرغک " شادمانی وزن، به گونه ای است که انگار به کمک پرواز مرغ می آید.

ای مرغک خرد در آشیانه پرواز کن و پریدن آموز
تا کی حرکات کودکانه؟ در باغ و چمن چمیدن آموز
رام تو نمی شود زمانه رام از چه شدی، رمیدن آموز

دیوان، ص ۱۶۹

پروین گرچه با نیما معاصر بود .اما از هر گونه تحولات نیمایی برکنار ماند و تنها حرکت تازه در شعر او همان سرودن اشعاری چون "ای گربه " و " ای مرغک" و " یاد یاران" و " نغمه صبح " است که متاثر از چار پاره های نیمایی هستند و از لحاظ محتوا نیز نفسی تازه در آنها دمیده شده است.[۱۸]

۱۸. گزینه اشعار پروین اعتصامی ،جلالی پندری ،ص ۱۱۲

زبان شعر پروین زبان خاصی نیست. بلکه این محتوای شعر اوست که تشخصی به این زبان می بخشد . شک نیست که در آمیختگی قالب و مضمون و شکل و محتوا زبان شعر را به وجود می آورد . طرز بیان پروین همان نوع بیان قدمای اوست ، با همان واژه های معمول. برای شخصیتهای متفاوت زبان متفاوت به کار نمی برد .و با ساخت دراماتیک به کلی بیگانه است . در "یتیم و پیرزن " "پادشاه و دهقان" و" دیگ و تاوه " همه به یک زبان سخن می گوید. ودر انتخاب واژه و شیوه محاوره با هم یکسان هستند. اما در مجموع ، کلام پروین، همان شیوه ی کهن بسیار روشن و نزدیک به ذهن است . و هیچ تعقیدی در آن مشاهده نمی شود. کلام پروین آنچنان ساده و گویاست که اطفال دبستانی نیزمی توانند در یابند . با این همه روانی و آسانی ، هرگز ملال و سستی در آن راه ندارد . و کلامی استوار، متین و موافق با قواعد دستور زبان فارسی و کاملاً بی لغزش است.

رنگ در دیوان پروین چندان جایی ندارد و هر جا اسمی از آن به میان می آید عینیت خود را از دست می دهد . واگرگاهی از رنگ گلی سخن به میان می آید از نوع آرام و بی رمق آن است . ودر بعضی مواقع هدف از بکار بردن رنگ سیاه و سفید به منظور القای شور بختی آدمی و تقدیر است ، نه به منظور نقشی از این دو رنگ. یعنی مفاهیم عینی بدل به مفاهیم ذهنی شده است.

من سیه روز نبودم ز ازل   هرچه کرد، این فلک اخضر کرد

از ویژگیهای قابل توجه دیوان پروین این است که در همه ی دیوان او بیش ازدو یا سه تخلص یافت نمی شود که آن هم در مقام سرزنش خویش بوده ،نه مطرح ساختن خویشتن. و این امر تواضع بیش از حد وی را می رساند.

اخلاق و عرفان در شعر پروین :

همبستگی با انسان و انسانیت سر تاسر اشعار پروین را می آرایـد و پـروین را چنـین معرفی می کند : اوکسی است که مصالح خود را در گیرودار مصائب بشریت از یاد برده و برای برگرفتن این مصائب از دوش دیگران پشت خم کرده است . در هیچ جـای ایـن

دیوان "من " گوینده " چهره نمی نمایاند . هر جا خواسته سخن از خود بگوید، دردمنـدتر از خودی یافته و به او پرداخته است .

این همه اندیشه منظم و اخلاق گـرا و ایـن همـه احسـاس همـدردی بـا ناتوانـان و درماندگان و این همه لطف اندیشی و محبت کیشی ، شیوه کار او را از دیگر وابسـتگان به سنتهای قدیم مشخص و ممتاز می سازد. به خصوص که سرگردانی و تشتت پاره ای از معاصرانش در کار او راه ندارد.۱

پروین قبل از هر چیز شاعر تربیت و شاعر اخلاق است ،اما تربیت و اخلاق او مبتنـی بر اندیشه عرفانی است . عرفان او هم غیـر از تصـوف اسـلامی، از سرچشـمه ی تعلـیم افلاطون و مکتبهای گنوسی و نوافلاطونی آب می خورد وبه همین سبب به مسئله روح و نجات اهمیت خاص می دهد . روح در نزد او در عالم تن و در حصن بی امان دنیای جسم مسجون و محبوس است ، از صحبت تن که بدان محکوم است دایم فرو می کاهد و رنـج می برد(قصاید، شماره ۳۶) و کمال آن دررهایی از تمام تعلقات دست و پاگیری اسـت که او را در عالم تن زندانی می دارد.

از این رو است که بدون رهایی از حرص و آز ، و جمیع صفات بهیمی نیل به کمـال برایش ممکن نیست و شک نیست که از این فاصله گیری از حیات حیـوانی اشـتغال بـه ریاضت و ترک سعی و عمل را هم مثل آنچه در تعلیم بعضی از صوفیه جلـوه دارد الـزام نمی کند. اینجاست که تعلیم اخلاق پروین بر مبنای عرفان مبتنی می شود و در عین حال با سعی و عمل هم پیوند استوار می یابد.

عرفان پروین با همان تمثیلها و تصویرهایی که نزد امثال سـنایی و عطـارو سـعدی و مولانا جلال الدین هست به بیان می آید و در پاره ای موارد تحت تاثیر آنهاست .چنانکه منظومه "پایمال آز"(شماره ۷۵)، جولای خدا(شماره ۹۰)،لطـف حـق (شـماره ۱۸۲)او از

لحن و فکر مولانا ،و منظومه جامه ی عرفان ،صید پریشان وکعبه ی دل (شماره ۱۵۷) او، از سوز و حال عطار نشان دارد.[۱۹]

شعر پروین شیرین و دوست داشتنی است ،لبریز است از موعظه و پند، وبه عرفان و اخلاق آمیخته است ، خود به عارفی می ماند کامل ، دانا و تمام عیار که کلیه رموز انسانیت را بیان می نماید و ویژگیهای یک انسان را به مفهوم واقعی در اشعار خود با کلمات و واژه های بسیار زیبا تصور می کند و صفات نیک انسان را بیان می دارد ،خود نیز همچنان بود که می خواست دیگران باشند، واعظ غیر متعظ نبود ، شاعری است که مصداق "یقولون ما لا یفعلون " در مورداوصدق نمی کند.

براستی پروین شاعری است که تصویرش را در شعرش می توان دید.

دانی که را سزد صفت پاکی　　آن کو وجود پاک نیالاید
در تنگنای پست تن مسکین　　جان بلند خویش نفرساید...

وی، انسانی را سزاوار انسان بودن می داند که روح و جان خود را از هر گونه آلایش و پلیدی بری دارد و برای تقویت ذهن خلاق خویش کوشا باشد ،و چون طبیبی، همانگونه که درد را می جوید ، درمان را نیز بگوید، تجویز کند که راه سلامت ، ایجاد حس تعاون و همکاری و اتحاد و یگانگی در میان افراد است وی عقیده دارد که اگر حق به حق دار برسد ، نه به پولدار ، اگر رشوه و رشوه خواری از میان مردم اجتماع ریشه کن شود ، و... ، جهان ما چون بهشت موعود خواهد بود که در آرزویش هستیم ، بازیهای فلک را به خوبی تشریح می کند و راه مقابله را یاد می دهد و معتقد است که باید با عقل و منطق کارها راپیش برد.

شعرمن آئینه کردارتست　　ناید از آئینه به جز حرف راست

وی همه و همه را به راستی و پاکی و گریزاز هوی و هوس دعوت می کند و از آنجائی که مبادا کسی از نصیحتش برنجد و چهره در هم کشد. زیرکانه می گوید:

---

[۱۹] دفتر ایام ، عبدالحسین زرین کوب ، ص ۶۱

گرپند تلخ می دهمت ترش رو مباش   تلخی به یاد آر،که خاصیت دواست

اگراز کودکان یتیم حرف می زند ، گوئی خود رادر جمعی از یتیمان و درماندگان قرار می دهد، آنگاه می اندیشد آنان که ثروت و مقامی دارند و از دیگر جلوه های خوب زندگی چشم فرو بسته اند ، بانی این تلخی و مصیبت اند :

به سر خاک پدر دخترکی   صورت وسینه به ناخن می خست

که نه پیوند و نه مادر دارم   کاش روحم به پدر می پیوست

گریه ام بهر پدر نیست که او   مرد و از رنج تهیدستی رست

تا آنجا که :

پدرم مرد ز بی داروئی   وندرین کوی سه داروگر هست

دیوان ،ص ۹۹

اگر از شب می گوید شب بیچارگان و دردمندان است ، نه شب عاشقان هجران کشیده . واگر از اشک می گوید ، اشک یتیمان و بیوه زنان است ، نه اشک دلدادگان بلا دیده :

بترس زآه ستمدیدگان که در دل شب

یا:

برقطره سرشک یتیمان نظاره کن

دیوان ،ص ۷۹، ۲۵۰

به خاطرهمین حمایت و غمخواری است که مجبور می شود در برابر حکام و زورمندان و کسانی از این قماش که آسایش و فراغشان بهای درد وداغ ستمدیدگان است ، قد علم کند و با زبانی طنزآلود خطایشان را باز گوید و در راه افشای حقیقت از هیچ نهراسد. وبیمی به دل راه ندهد.

حقیقت گوی شو پروین چه ترسی   نشاید بهر باطل حق نهفتن[۲۰]

دیوان ،ص ۱۶۵

[۲۰] هشت مقاله (اجتماعیات در ادبیات)، احمد رنجبر،ص ۱۱۶

اشعارو سروده های پروین ،مشحون از معانی بکر و ناب و عاری از حشـو و زوایـد، مصون از خیال بافی های افسانه ای اوست . بررسی دقیق سروده های پروین نشـان مـی دهد که که در تمام اشعار وی حتی یک حشو زائد و سطحی وجود نـدارد . و ایـن خـود بیانگر این است که سراینده ی آنها همچون مربـی اخـلاق و عرفـان در مقـام ارشـاد و هدایت اندیشه ها گام برمیدارد.

او در سنین جوانی ، در حالی که سی و هفت بهاراز زندگانی اش مـی گذشـت .آن چنان سخنان منطقی و حقایق حکیمانه را گفته است که اگر فردی او را نشناخته باشـد ، تصور می کند که سقراط ، افلاطون ، و یا لقمان و سلمان است که لب به سخن گشـوده است و مردم را مشمول افاضات علمی خود قرار داده است.[۲۱]

او که سرشار از گرایشات خیرآمیز محبت و نیکی و صفاست . به دور از دوگانگی هایی که جهان را می سازد و به عنوان معمار به جهان سرزندگی و پویایی و شیدایی مـی بخشد.

وی عمر را یکه و تنها در حصاری سر بسته به پندآموزی و نصیحت گری گذرانـد و نمادهای اخلاقی و صفات کریمه ی انسانی را به دیگران آموخت.[۲۲]

پروین در خلال کلامی قصه گونه،غنی را به سفره فقیر و خانه آبـاد را بـه کلبـه ی ویران می خواند و از زبان پیرزنی فریاد برمی آورد ، از تفاوت فاصله ، دوگانگی زندگی وبدبختی انسانها می گوید:

روز شکار پیر زنی با قباد گفت — کزآتش فساد تو جز دود و آه نیست
روزی بیا به کلبه ما ازره شکار — تحقیق حال گوشه نشینان گناه نیست
هنگام چاشت سفره بی نان ما ببین — تا بنگری که نام و نشان ازرفاه نیست

دیوان ،ص ۱۶۷و۱۶۸

---

[۲۱]. اندیشه های عرفانی پروین (مجله کیهان فرهنگی)، عبدالرحیم عقیقی بخشایشی ، ص ۳۰

[۲۲] .نیمه های نا تمام ،پوران فرخزاد، ص ۲۳۲

پروین در بیان مسائل اجتماعی و اخلاقی چنان دقت و ژرف نگری دارد و چنان از درون پر سوز خویش که متاثر از مشاهده حالات بیچارگان و دردمندان است سخن می گوید که گویی جزئی از آنان است .

گفته هایش بیانگر واقعیت های هر زمان است که تصویرهایش چشم را مجذوب می کند و چنگ بر دل خواننده اش می کشد و این سوال را به ذهن می نشاند که این همه تفاوت فردی و اجتماعی از چه چیز و چگونه بوجودمی آید، که در این مضمون قطعه ی "صاعقه ما، ستم اغنیاست " را می سراید:

تجربه می بایدت اول، نه کار — صاعقه در موسم خرمن بلاست
گفت چنین کای پدر نیک رای — صاعقه ما ، ستم اغنیاست
پیشه آنان ، همه آرام و خواب — قسمت ما درد وغم وابتلاست

دیوان ،ص ۱۷۲

پروین مثل هر شاعرراستین و اجتماعی دیگر می کوشد، ریشه های نارضائی را بیابد و آنها را درمان کند . بسیاری معتقدند که پروین فقط درد را می گوید و به درمان نمی پردازد و به ویژه برخی جوانان در این اندیشه اند که او شاعر خوبی بود ، اما بیان درد بدون تجویز داروچه فایده دارد ....

حقیقت این است که ، اولا بیان درد ،آدمی را به خود اندیشی وا می دارد و به این فکر خواهد افتاد که باید داروی مناسب درد ش را بیابد و به کار گیرد . در ثانی با نگاهی به اشعار پروین و گفته هایش اگر ژرف بینانه باشد ، این نتیجه حاصل می شود که وی در موارد متعدد ضمن شرح مشکلات ،چاره را نیز گفته و دیگران را به چاره گری وا داشته است .

به کار خویش نپرداختیم نوبت کار — تمام عمر نشستیم و گفتگو کردیم
بسی مجاهده کردیم در طریق نفاق — ببین چه بیهده تفسیر"جاهدوا"کردیم

و سرانجام :

از آن زشاخ حقایق به ما بری نرسید　　　که ما همیشه حکایت زرنگ و بو کردیم

دیوان ،ص ۱۹۷

پس می بینیم که پروین درد را حس می کند و تلاش و کوشش برای زیستن دارد ، با خوش بینی و امید بسیار نوید فرداهای بهتر را می دهد، و نیز به فراگیری علم و دانش پافشاری می کند.[۲۳]

پروین شاعری است پر جرات که می تواند، مصائب اجتماع را به وضوح بیان نماید چنانکه هیچ شاعری به این شجاعت نتوانسته است به معضلات موجود در جامعه بپردازد و مصائب اجتماع را به روشنی و بدون واهمه بازگو کند.

محتسب مستی به ره دید و گریبانش گرفت
مست: گفت ای دوست این پیراهن است،افسار نیست
گفت : مستی ، زان سبب افتان و خیزان میروی
گفت: جرم راه رفتن نیست ، ره هموار نیست
گفت: می بایّد تو را تا خانه قاضی برم...

اندیشه های عرفانی نیز بعد از اخلاق ، در آثار پروین اهمیت خاصی دارند. "تسلیم و رضا" برای او از اصول مسلم و تردید ناپذیر است .

تو خوشی بینی و ما پژمردگی　　　هر کجا نقشی مجسم کرده اند

یا:

ما به خود چیزی نکردیم اختیار؛　　　کار فرمایان عالم کرده اند.
کرده اند ار پرسشی در کارما،　　　خلقت وتقدیر با هم کرده اند.

یا:

درین دو روزه هستی،همین فضیلت ماست
که جور می کند ایام و ما شکیباییم.
ز سرد و گرم تنور قضا نمی ترسیم:

---

[۲۳]. هشت مقاله (اجتماعیات در ادبیات) ، احمد رنجبر، ص ۱۲۱

برای سوختم و ساختن مهیاییم .

آنطور که از اشعار بر می آید رضای پروین دراین اشعار از سر جبر است ؛ یعنی تن دادن به قضاست ، نه آن قضای عارفانه که حلاج را " دست اندازان و عیاروار" به پای دار وی برد . با این همه ، در مثنوی "لطف حق " این رضا نضج می گیرد و به عمق معانی عرفانی نزدیک می شود:

...پرده شک را برانداز از میان
تا ببینی سود کردی یا زیان
ما گرفتیم آنچه را انداختی
دست حق را دیدی و نشناختی[۲۴]

بهره گیری از آیات قرآنی در اشعار پروین :

یکی از خصوصیات بارز اشعار و سروده های پروین ، بهره گیری از آیات کریمه و نورانی قرآنی می باشد. که بر حشمت و شکوه سروده های او دو چندان افزوده است . و او را درجوانی در ردیف اشعر شاعرات عصر خویش قرار داده است . لقبی که علامه قزوینی با آن لقب او را ستوده است و وی را "خنساء عصر و رابعه دهر" می نامد شایسته ی اوست . بهره گیری پروین از آیات قرآنی در جای جای دیوان او منعکس و جلوه گر می باشد. که ما به نمونه هایی از آن اشاره می کنیم :

ید بیضا:

او در نخستین قصیده از دیوان خود جایی که با سرآغاز :

ای دل عبث مخور غم دنیا را
فکرت مکن نیامده فردا را

شروع می گردد در ضمن بیتی می گوید :

ساحر فسون و شعبه انگارد
نور تجلی و ید بیضا را

۲۴.گزینه اشعار پروین اعتصامی ،جلالی پندری، ص ۱۰۲

این بیت اشاره مستقیم به داستان معجزات حضرت موسی (ع) دارد .که یکی از آنها "ید بیضا" بوده است . که از آستین بیرون می آورد .و در قرآن کریم آمده است " فنزع یده فاذا بیضاء للناظرین " هنگامی که دست خود را بیرون کشید ناگاه او درخشنده و درخشان و خیره کننده ی تماشا گران بود.

(سوره القصص)

عصا و اژدها :

در قصیده آینه معنی چنین می سراید:

عصا را اژدها بایست کردن ، شعله را گلزار   تو با دعوی گه ابراهیم و گاهی پور عمرانی

اشاره دارد به عصای حضرت موسی (ع) و داستان گلستان شدن آتش به ابراهیم خلیل الرحمن به امر خداوند متعال

ای خوشا خاطرزنورعلم مشحون داشتن   تیرگیها را از این اقلیم بیرون داشتن

همچو موسی بودن از نور تجلی تابناک   گفتگو ها با خدا در کوه هامون داشتن

اشاره به آیه ی شریفه "فلما تجلی ربه للجبل جعله دکا و خرموسی صعقا"می باشد. (اعراف /۱۴۳)

لباس تقوا بهترین پوششها:

پروین قصیده ی

یکی پرسید از سقراط ، کز مردن چه خواندستی

بگفت ای بی خبر،مرگ از چه نامی زندگانی را

پس از بیان حقایق حکمت آمیزتوام با اندرز و توصیه های منطقی می گوید:

به جای پرده تقوا که عیب جان بپوشاند   زجسم آویختیم این پرده های پر نیانی را

که در اینجا کلمه ی "پرده تقوا" اشاره صریح دارد به آیه ی شریفه ای در سوره اعراف که می فرماید:

یا بنی آدم قد انزلنا علیکم لباسا یواری سواتکم و ریشا و لباس التقوی ذلک خیر ذلک من آیات الله لعلکم یذکرون   (اعراف /۲۶)

اعمی و نابینا :

در قصیده "هنر و علم کیمیاست " :

اعمی است گر بدیده معنیش بنگری	آن کو خطا نمود و ندانست کان خطاست
زان گنج شایگان که به کنج قناعت است	مور ضعیف گرچه سلیمان شود رواست

این بیت اشاره به آیه ی شریفه ای است که به افرادی که حقایق را نادیده می گیرند (اعمی) اطلاق نموده است . مانند آیه

قل هل یستوی الاعمی و البصیر ام هل تستوی الظلمات و النور

(رعد/۱۶)

در مثنوی خوان کرم وقتی از نعمتهای الهی سخن می راند و آنهـا را در پـیش چشـم تماشاگر مجسم می سازد اشعاری تحت این مضمون دارد که :

ما نمی گوئیم سائل در مزن	چون زدی این در، دردیگرمزن
آنکه بر خوان کریمان کرد پشت	از لئیمان بشنود حرف درشت
آن درشتی ، کیفر خود کامهاست	ورنه بهر نامجویان ، نامهاست
هیچ خود بین،ازخدا خرسند نیست	شاخ بی بر، در خور پیوند نیست

این اشعار مضون آیاتی است که خداوند بنده را تنها به سوی خـود مـی خوانـد و مـی فرماید:"ادعونی استجب لکم " یا آیه شریفه ی دیگری که می فرماید:" یـا ایهـا الـذین اسرفوا علی انفسهم لاتقنطو من رحمه الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا"...

دزد و دربان :

ای دوست ،دزد حاجب و دربان نمی شود	گرگ سیه درون ، سگ چوپان نمی شود
جز در نخیل خوشه خرما کسی نیافت	جز بر خلیل شعله گلستان نمی شود

این شعر اشاره به آیه ی شریفه ی "قلنا یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم " دارد که خداوند متعال می فرماید:

گفتیم ای آتش نسبت به ابراهیم خنک و سالم باش ....[۲۵]

از این دست مضامین در اشعار پروین زیاد است . که این چند موارد بازگو شد و بسیاری از موارد ناگفته ماند. که این خود حدود بهره برداری و تسلط و آگاهی پروین را به مضامین قرآنی و آیات نشان می دهد. و این استفاده ها و استعاره ها در دیوان پر از انوار پروین فراوان است.

زن از دیدگاه پروین :

پروین اعتصامی در دوران شکل گیری جنبش زنان در ایران در کانون این جنبش قرار گرفت و برای تغییر وضعیت زنان تلاش می کرد .

او نخستین شعر خود را در باره زنان در جنبش دانش آموختگی مدرسه آمریکائیان (ال بیت) خواند:

زن در ایران ، پیش ازاین گویی که ایرانی نبود

پیشه اش ، جز تیره روزی و پریشانی نبود...

پروین خود از نخستین زنانی بود که اجازه حضور در عرصه اجتماعی یافت و به کار دولتی مشغول شد.

اعتبار پروین بخصوص در جامعه زنان به لحاظ اندیشه ی باز و نیرومند و بیان والای اوست که با تمام ویژگیهای زنان ، در مقابل زور و فسادمردانه می ایستد .

نکته اجتماعی مهم دیگری که در دیوان وی به چشم می خورد توجه به هسته مرکزی خانواده ها یا هسته مرکزی اجتماع ، یعنی زنان نیکو سیرت است ، چون زن مربی نسل آینده است ، و به همین دلیل از دوران کودکی مدافع آتشین موقعیت و فرهنگ برای زنان بود ، وی که خود مظهر کمال و اخلاق و فضل و دانش بود ، بزرگی و عزت و فضیلت زن را به علم و تقوی و پرهیزگاری می دانست . نه به گوشواره و طوق و جامه ای زربفت.

۲۵.اندیشه های عرفانی پروین (مجله کیهان فرهنگی)، عبدالرحیم عتیتی بخشایشی ، ص ۳۱

نه با نوست که خود را بزرگ می شمرد — به گوشواره و طوق و به یاره مرجان
چوآب ورنگ فضیلت به چهره نیست چه سود — ز رنگ جامه زربفت و زیور رخشان
برای گردن و دست زن نکو پروین — سزاست گوهر دانش ، نه گوهر الوان[۲۶]

دیوان ،ص ۱۸۹

در چند قطعه از او گرایشاتی نسبت به زن و سرنوشت زن و نابرابری های اجتماعی زن و مرد به چشم می خورد گرچه به روشنی آشکار است که افرادی چون یوسف اعتصامی ، دهخدا، و ملک الشعرای بهار با توجه به اظهارنظر بانوی اندیشمند، فرزانه میلانی ، به زن بودن پروین چندان اهمیتی نمی دادند و از زاویه ای مردانه او را می دیدند . و دیگرانی چون میرزاده عشقی ، ایرج میرزا و...که در آن حلقه ی فرهنگی در آمد و شد بودند. در شمار کسانی بودند که دگرگونی حقوق اجتماعی زنان را امری محتوم می دانستند و پروین را در این راه پشتیبانی می کردند.

درآن سرای که زن نیست انس و الفت نیست — در آن وجود که دل مرده، مرد است روان
به هیچ مبحث و دیباچه ای قضا ننوشت — برای مرد کمال و برای زن نقصان[۲۷]

البته پروین نظر خود را در مورد زن در قطعه ای به نام " زن در ایران "به نیکوترین وجهی ادا کرده است . که اگر بخواهیم همه مقالاتی را که در مورد زن ایرانی و رهائی او از اسارت گفته شده است خلاصه کنیم .شعر پروین بهترین سند براین مدعاست . پروین در این شعر گذشته از آنکه از هم جنسان خود می خواهد که در عوض پرداختن به ظاهر خود ،به معنویات توجه کرده ، و خود را با علم و تقوی و هنر واقعی بیارایند .

پروین در قطعه ی زیر، پوشش راستین برای یک زن مسلمان را علم گرایی می داند. و در مورد فساد عریان گرایی که ارمغان غرب است . و به غلط نشان اشرافیت و تجدد قلمداد شده است داد سخن می دهد.که بهتر است از زبان خود او بشنویم :

۲۶.هشت مقاله (اجتماعیات در ادبیات)، احمد رنجبر،ص ۱۲۰

۲۷. .نیمه های نا تمام ، پوران فرخزاد، ص ۲۳۷

آب ورنگ ازعلم می بایست،شرط برتری — با زمرد یاره و لعل بدخشانی نبود
جلوه صد پرنیان چون یک قبای ساده است — عزت از شایستگی بود، از هوسرانی نبود
ارزش پوشنده، کفش وجامه را ارزنده کرد — قدر وپستی با گرانی و به ارزانی نبود...
از زر و زیورچه سودآنجا که نادان است زن — زیور و زر پرده پوش عیب نادانی نبود...[۲۸]

پروین رمز بزرگی و عظمت زن را در گرو تربیت یافتن در دامان مادر می داند و مقام مادر را به بزرگی می ستاید و زن را فرشته ی انس می خواند و می گوید:

فرشته بود زن از ساعتی که چهره نمود — فرشته بین که براوطعنه می زند شیطان
اگر فلاطن و سقراط بوده اند بزرگ — بزرگ بوده پرستار خردی ایشان
زنی که گوهر تعلیم و تربیت نخرید — فروخت گوهر عمرعزیز را ارزان...[۲۹]

این سخنان می تواند بهترین الگو برای زنان جامعه ی کنونی ما باشد و تعالیم پروین را سرلوحه ی کار خویش قرار می دهند.

افول ستاره پروین :

از غم انگیر ترین بخش های زندگی پروین ازدواج وی با فضل الله آرتا رئیس شهربانی کرمانشاه در سال ۱۳۱۳ بود . که این وصلت نامتناسب بیش از دو ماه نپائید.[۳۰]

اخلاق نظامی آرتا با روح لطیف پروین مغایرت تام داشت . اوکه در خانه ای سرشار از مظاهر معنوی و ادبی و به دور از هر گونه آلودگی پرورش یافته بود. ناگهان به خانه ای وارد شد که یک دم از بساط عیش و نوش خالی نبود و همگامی این دو طبع مخالف نمی توانست دیری بپاید.

پروین پس از جدایی ، برای مدت کوتاهی ، سیمای متین و موقر خود را با غباری از گرفتگی پوشاند. اما این تغییر حال را فقط اطرافیان پروین که همواره با او

[۲۸]. هشت مقاله (اجتماعیات)،احمد رنجبر، ص ۱۲۳

۲۹.پروین اعتصامی، اختر بانوی مشروطه،پرویز داورپناه

۳۰. فرهنگ شاعران زبان پارسی ،عبدالرفیع حقیقت، ص ۱۱۳

بودند توانستند درک کنند. زیرا پروین تا پایان عمر از این تلخکامی سخنی به میان نیاورد.[۳۱]

بعد از این واقعه ی تاثر انگیز،پروین مدتی در کتابخانه ی دانشسرای عالی تهران سمت کتابداری داشت وبه کار سرودن اشعار ناب خود نیز ادامه می داد.

البته جوینده تیز بین دربسیاری از اشعار پروین اعتصامی جای پای مرگ را می بیند. واز اهتزاز نفس های تیره ی او در لابلای دفتر های شعر ش به لرزه در می آید و بانگ آن صدای غایب،"آن صدای زندانی " در اعماق وجود شاعر را می شنود که از صیاد چرخ و صیدهای سرگردان او که خود نیز یکی از آن هاست به تلخی می سراید:

مه و سال چون کاروانی است خامش　　　تو یک چند ، همراه این کاروانی

و دربیتی دیگر چنین می گوید:

از این کوچگه کوچ بایست کردن　　　که، کردست، برروی پل زندگانی

گرچه با این همه نمی دانیم که پروین در هنگامه ی گذر از پل زندگانی به فرجام کار خویش می اندیشیده ، و می دانسته است که واژه واژه ی این نوع اشعارا گرچه از زبان دیگران ،اما در واقع حدیث نفس می کرده و از کوتاهی عمر خویش نیک باخبر بوده است .[۳۲]

فکر تزلزل و فنا ، که کلام او را با آنچه در بعضی سخنان ناصر خسرو و سعدی هم هست تا حد زیادی نزدیک می دارد بیشتر بر اندیشه ی عرفان و نجات روح مبتنی است .مثل آنچه این فکر در نزد امثال خیام و ابوالعلاء المعری بدان منتهی می شود، ملزم به اندیشه ی اغتنام از فرصت عیش و الزام حیات اپیکوری نیست .احساس

---

[۳۱] . دیوان پروین اعتصامی ،منوچهر مظفریان، ص ۱۶

[۳۲] . نیمه های ناتمام ،پوران فرخزاد، ص ۲۳۶

مرگ و فنا در نزد پروین ریشه ی قوی دارد و مثل بیداری یک غریزه ی ترس از مجهول به نظر می رسد. در جایی که می گوید:

هرکه باشی و زهر جا برسی آخرین منزل هستی این است

که در این بیت لحن عبرت آمیزوآکنده از درد وحسرت کوروش باستانی بخاطر می آید که با همین احساس عمیق انسانی ، آن گونه که اسکندر بر لوح مزار وی خواند ،چنانکه از روایت پلو تارک بر می آید برسنگ گور خود به عابر مغرور اندرز داده بود که

ای مرد، هر که باشی و از هر کجا که بیایی

- زیرا می دانم که خواهی آمد -

براین پاره خاک که پیکر مرا در برگرفته است رشک مبر[۳۳]

سرانجام شاعر نامدار و متعهد پس از ۳۴ سال زندگی در شب ۱۶ فروردین سال ۱۳۲۰ه.ش = ۱۹۴۱م . پس از ۱۲ روز ابتلا به مرض حصبه در حالی که تب شدیدی او را فرا گرفته بود و از دایی خود که هر روز بر بالین او حضور می یافت برای خود درخواست دعا می کرد ونیزاز درگاه خداوند برای مادر تیره بختش طلب صبر و استقامت ،در آغوش مادر جان به جان آفرین تسلیم کرد .

پیکر بی جان پروین به قم انتقال داده شد و در مقبره ی خانوادگی ، کنار پدرش در صحن جدیدمرقد مطهر حضرت معصومه (س) بخاک سپرده شد.[۳۴]

قطعه ای که پروین برای سنگ مزار خود سروده است . غلبه مرگ و اندیشه تزلزل حیات انسانی را در روح او نشان می دهد.

این که خاک سیهش بالین است اختر چرخ ادب پروین است

گر چه جز تلخی از ایام ندید هرچه خواهی سخنش شیرین است

[۳۳].دفتر ایام ، عبدالحسین زرین کوب ، ص ۶۲

۳۴.طنز سرایان ایران ،مرتضی فرجیان ، محمدباقر نجف زاده بار فروش ، ص ۵۸

صاحب آنهمه گفتار امروز سائل فاتحه و یاسین است
دوستان به که ز وی یاد کنند دل بی دوست، دل غمگین است
خاک در دیده، بسی جان فرساست سنگ بر سینه ، بسی سنگین است
بیند این بستر و عبرت گیرد هر که را چشم حقیقت بین است
...زادن و کشتن و پنهان کردن دهر را رسم و ره دیرین است
خرم آن کس که دراین محنت گاه خاطری را سبب تسکین است[۳۵]

واین در حالی بود که اگر روزگار به پروین اندک مجالی دیگر می داد می توانست عالی ترین پدیده های ذوقی و فکری انسانی را به ادبیات کهن پارسی ارمغان نماید.

افول ستاره ی فروزان آسمان ادب ، که درعمر کوتاه خود مـی رفـت تـا قلـه ی دیگری برکنار صخره های عظیم کوهسار ادب فارسی بیفریند.اربابـان فضـل و سـخن شناسان را سخت متاثر ساخت .[۳۶]

پروین اختر آسمان علم وادب فارسی و مظهر فرهیختگی بود. عمر کوتاه او سلسـله ی بلندی، از خوبیها و ویژگیهای پاک انسانی بود . گرچه عمـری دراز نداشـت . امـا در همین اندک هم توانست جایگاهی بس رفیع در شعر و ادب ایران بدست آورد .

روح بلندش قرین رحمت باد

۳۵.دیوان پروین اعتصامی ، منوچهر مظفر،ص۴۱۶
۳۶.همان، ص ۱۶

کتابنامه

۱. دفتر ایام ، عبدالحسین زرین کوب ،چاپ اول ،انتشارات علمی ، معین ۱۳۶۵

۲. طنز سرایان ایران از مشروطه تا انقلاب ،مرتضی فرچیان ،نجف زاده بار فروش ،چاپ اول،چاپ و نشر بنیاد، ۱۳۷۰

۳. از گذشته ادبی ایران (مروری ...)،عبدالحسین زرین کوب ،الهدی ،۱۳۷۵

۴. هشت مقاله ،احمد رنجبر،چاپ اول، اساطیر، ۱۳۷۲

۵. دیوان پروین اعتصامی (قصائد...)منوچهر مظفر،چاپ هفتم، علمی،۱۳۶۸

۶. نیمه های ناتمام، پوران فرخزاد، چاپ اول ،کتابسرای تندیس ،۱۳۸۰

۷. زنان شاعر ایران ، مهری شاه حسینی ، چاپ اول ، مدبر، ۱۳۷۴

۸. یادداشتهایی در زمینه فرهنگ و تاریخ ،چاپ اول ، سخن ، ۱۳۷۱

۹. فرهنگ شاعران زبا ن پارسی ،عبدالرفیع حقیقت،چاپ اول ،مولفان و مترجمان ایرانی ، ۱۳۶۸

۱۰. فرهنگنامه زنان پارسی گوی ، نجف علی مهاجر، چاپ اول ،اوحدی ، ۱۳۸۴

۱۱.گزینه اشعار پروین اعتصامی ، جلالی پندری، ...، مروارید، ۱۳۷۰

۱۲. از صبا تا نیما(چلد دوم)، یحیی آرین پور،چاپ پنجم،زوار، ۱۳۷۲

۱۳. اندیشه های عرفانی پروین (مجله کیهان فرهنگی،شماره ۱۶۱)،عبدالرحیم عقیقی بخشایشی ، ۱۳۷۸

۱۴ .پروین اعتصامی، اختر بانوی مشروطه ، پرویز داورپناه ،۲۰۰۶م Info@ ayandeh negar .org

۱۵. بر گزیده شعر چهل شاعر معاصر ، خسرو ایمنی ،چاپ اول،نیما،۱۳۸۲

تحلیل مخاطب‌شناسی اشعار پروین

دکتر محمدرضا عمرانپور

دانشگاه اراک

« مخاطب‌شناسی» یکی از شاخه‌های «انواع ادبی گفتمانی» و در نقد ادبی از زیرمجموعه‌ها نقد نوعی به شمار می‌آید. نقد نوعی از دیرباز در ادبیات جهان مطرح بوده و آثار ادبی را از نظر محتوایی یا شکل ظاهری به انواعی تقسیم می‌کرده‌اند؛ تقسیم بندی انواع شعر به قصیده، غزل، رباعی ، دوبیتی و غیره در زبان فارسی، یا ادبیات حماسی، غنایی و تراژدی، در ادبیات غرب بخشی از آن است. اما شکل جدیدی از نوع شناسی ادبی که مبتنی بر تعیین مخاطب و تناسب متن با زمینه‌های فرهنگی و سن و سال مخاطب است شاخهٔ جدیدی از نقد بشمار می‌آید که مربوط به دوران معاصر است و آغاز آن تقریباً به زمانی می‌رسد که ادبیات کودکان به صورت یکی از انواع ادبی مطرح شد. آنچه تحت عنوان رده‌بندی کتاب‌های کودکان برای گروه‌های سنی الف، ب، ج، د، انجام می‌شود وابسته به همین شیوهٔ جدید مخاطب‌شناسی ادبی است.

معمولاً هنگام پدید آوردن اثر ادبی اعم از شعر یا داستان، نقشی از مخاطبین فرضی در ذهن مؤلف وجود دارد که روی سخن او با آن‌هاست. در ادبیات نیز مانند انواع دیگر تولید، مصرف بخشی از فرآیند تولید است. هر متن ادبی بر اساس تصوری خاص از مخاطبان بالقوه‌اش پدید می‌آید و شامل نمایی از کسانی است که متن برای آن‌ها نوشته شده است و در هر اشاره‌ای آن نوع مخاطبی را که از قبل مد نظر داشته مورد خطاب قرار می‌دهد.(ر.ک. ایگلتون، ۱۳۸۰: ۱۱۶)

نقد مخاطب‌شناسی، با توجه به عناصر پدیدآورندهٔ اثر ادبی، به تعیین مخاطبینی می‌پردازد که می‌توانند با اثر ادبی وارد تعامل شوند. با چنین رویکردی به اشعار پروین دو نوع مخاطب در مناظرات وی قابل تشخیص است؛ قسم اول، مخاطبینی که گوینده به صورت

کنایی آن‌ها را مورد خطاب قرار می‌دهد، و اعمال آن‌ها مورد انتقاد قرار می‌گیرد، مانند «قاضیان» در شعر «دزد و قاضی»:

برد دزدی را سوی قاضی عسس — خلق بسیاری روان از پیش و پس
گفت‌قاضی کاین‌خطاکاری‌چه‌بود — دزد گفت از مردم‌آزاری چه سود
گفت بدکردار را بد کیفر است — گفت بدکار از منافق بهتر است
گفت هان برگوی شغل خویشتن — گفت هستم همچو قاضی راهزن(۱۰۰)[۱]

یا «حاکمان» در شعر «شکایت پیرزن»:

روز شکار پیرزنی با قباد گفت — که از آتش فساد تو جز دود آه نیست
روزی بیا به کلبهٔ ما از ره شکار — تحقیق حال گوشه‌نشینان گناه نیست
در دامن تو دیده جز آلودگی ندید — بر عیب‌های روشن خویشت نگاه نیست(۲۱۲)

قسم دوم، مخاطبی است که شناخت وی موضوع اصلی مقالهٔ حاضر است و منظور از آن خوانندهٔ متن است که اثر ادبی متناسب با خصایص روحی و جسمی و ویژگی‌های معرفتی وی شکل می‌گیرد.

مخاطب‌شناسی اثر ادبی

باختین نظریه‌پرداز روسی هر نوع ارتباط زبانی را نوعی گفتگو و مکالمه در معنی وسیع خود می‌شمرد. گفتگو در این مفهوم وسیع به ارتباط گفتاری مستقیم و رو در رو میان فرستنده و گیرندهٔ کلام محدود نمی‌شود بلکه هر نوع گفتار و نوشتار در غیاب مخاطب نیز نوعی مکالمه است. ... هلیدی نیز در تأکید این نظر اشاره می‌کند که نظم و ترتیب گفتار بر اساس پیش‌فرض‌های فرستندهٔ پیام دربارهٔ آنچه گیرندهٔ پیام می‌داند و آنچه نمی‌داند شکل می‌گیرد.»(پورنامداریان، ۱۳۸۰: ۱۰۹) بنابر این هر پیامی چه مربوط به زبان ارتباطی و ارجاعی باشد یا وابسته به زبان شاعرانه و عاطفی، نیاز به دو رکن فرستنده و گیرنده دارد که از آن با عناوین «متکلم و مخاطب» یا «گوینده و شنونده» یاد می‌کنند.

در گذشته، پیام‌های شاعرانه یعنی شعر، به جهت محدودیت سواد و فن تکثیر، هنری شنیداری بود و از گیرندهٔ پیام که از راه شنیدن با شعر ارتباط داشت با عنوان مخاطب یاد

می‌کردند اما در دوران معاصر که شعر هنر نوشتاری است. خوانندگان جای مخاطبان را گرفته‌اند و شعر را به جای آن که از زبان شاعر یا راویان بشنوند خود در غیاب شاعر می‌خوانند.(ر.ک.پورنامداریان، ۱۳۸۱: ۵۰)

مخاطب یا خواننده هر اثر اولین عاملی است که در مؤلف ایجاد انگیزه می‌کند و گوینده یا نویسنده برای او به خلق اثر ادبی می‌پردازد. بر همین مبنا نقد ادبی را همانند مثلثی دانسته اند که سه زاویه یا سه ضلع دارد؛ در رأس این مثلث شاعر یا نویسنده قرار دارد که از آن با عنوان مؤلف یاد می‌کنند. رأس یا ضلع دوم خواننده و سومین عامل تکمیل کنندهٔ مثلث، متن است. سارتر معتقد است نویسندگی سمتی است که خوانندگان برای کسی که طرحی برای نوشتن دارد تعیین می‌کنند. «خوانندگان با آداب و رسوم خود، با جهان‌بینی خود، با برداشت خود از جامعه و از ادبیات در بطن جامعه به میدان می‌آیند و نویسنده را در میان می‌گیرند، او را محاصره می‌کنند و خواست‌های علنی یا پنهانی آنان، سرباز زدن‌ها و۔گریختن‌های آنان مصالحی است که بر اساس آن می‌توان اثری را به وجود آورد.»(سارتر، ۱۳۶۳: ۱۱۶)

مخاطبین آثار ادبی به دو گروه کلی تقسیم می‌شوند: مخاطب بی‌چهره و مخاطب با چهره.

۱- مخاطب بی‌چهره، شامل آثاری می‌شود که پس از تألیف، مخاطب و خوانندهٔ خود را پیدا می‌کنند. مانند بسیاری از غزل‌های حافظ و مولانا.

۲- مخاطب با چهره، مخاطبی است که قبل از پدید آمدن متن تعیین می‌شود و اثر برای او شکل می‌گیرد، مانند قصاید مدحی یا منظومه‌های آموزشی از قبیل دانشنامهٔ حکیم میسری که برای علاقه‌مندان علم طب سروده شده است. معمولاً ادبیات تعلیمی از نوع دوم است و گوینده یا نویسنده با هدف و خوانندهٔ از قبل تعیین شده به تألیف اثر می‌پردازد.

در اشعار پروین اعتصامی از هر دو نوع مخاطب وجود دارد؛ مخاطب با چهره، مانند جوانان در شعر «روح آزرده»:

چو دستگاه جوانیت هست سودی کن   که هیچ سود، چو سرمایهٔ جوانی نیست

من و تو از پی کشف حقیقت آمده ایم / ازین مسابقه، مقصود کامرانی نیست(۲۱۰)

اما به لحاظ جنبه‌های اندرزی شعر که در بسیاری از آن‌ها مخاطبی را بـه صـورت غیـر مستقیم و کنایی مورد خطاب قرار داده است، بیشتر در گروه اول جای می‌گیـرد، ماننـد شعر «نغمهٔ صبح»:

صبـــح آمــد و مرغ صبح‌گاهی / زد نغمه، به یاد عهد دیـــــرین

...ای مرغک رام‌گشتـــه در دام / برخیـــــز که دام را گسستند

پر مـــی‌زن و در سپهـــر بخرام / کـــز پر شکن تو، پر شکستند(۴۷)

بخش گسترده‌ای از آثار ادبی دارای مخاطب بی‌چهره است. اینگونه آثار به منزلـهٔ عـالم اسرارآمیزی است که ورود به آن مستلزم تربیت ذهنی خاص و متناسب بـا اثـر اسـت. شگردها و فنونی که هنرمند در ایجاد اثر هنری به کار می‌گیرد و کیفیت آگاهی خواننده از آن‌ها و اندیشه‌ای که رکن عاطفی اثر بر آن استوار است و تخیل و زبان شاعر، نـوع و تعداد خوانندگان اثر را تعیین می‌کند.

از میان هر دو نوع آثار پیشین، برخی از اقبال عمومی و مخاطبین عام برخوردار می‌شوند و جنبه جهانی پیدا می‌کنند. اشعاری دارای مخاطبین عام می‌شوند که تکیه‌گاه عواطف در آن‌ها اندیشه‌های جهانی و بشری باشد و همهٔ گروه‌ها بتوانند متناسب با استعداد و فرهنگ خود با آن‌ها رابطه برقرار کنند، مانند اشعار حافظ، خیـام و مولانـا. از آن‌جـا کـه بـرای پروین نیز سرنوشت انسان و مشکلات حیات انسانی مطرح اسـت در برخـی از اشـعارش مضامین جهانی را به تصویر کشیده و عموم انسان‌ها را مخاطب قرار داده است، مانند شعر «فرشتهٔ انس»:

در آن‌سرای که‌زن‌نیست‌انس‌و‌شفقت‌نیست

در آن وجـــود که دل مـرد مرده است روان

به هیـــــچ مبحث و دیباچه‌ای قضا ننوشت

بـــــرای مـــرد کمال و بـــــرای زن نقصان

چو مهر گـــر که نمی تافت به کوه وجود

ندا‌شت گوهـــری عشق گوهـــر اندر کان

اگـــــر فلاطـــن و سقراط بـــوده‌اند بزرگ

بزرگ بـــوده پرستار خـــــــردی ایشان

به گاهــوارهٔ مادر به کودکـــــی بس خفت

سپس به مکتب حکمت حکیم شد لقمان(۲۵۴)

در مقابل آثاری که مخاطبین عام دارند، آثار دیگری وجود دارد که از مخاطبین خـاص برخوردارند یعنی فقط گروه خاصی خوانندهٔ آن‌ها می‌شوند مانند اشعار خاقانی و انوری از پیشینیان و ادیب پیشاوری از شاعران اواخر قرن ۱۳ و اوایل قرن ۱۴ شمسی.

شعر این گروه از شاعران سرشار از اصـطلاحات علـوم و فنـونی اسـت کـه آن‌هـا در سطرسطر شعر خود جای داده و آن را با معارف اسلامی و تواریخ و سیر و قصص انبیـا و تصوف و عرفان و حکمت و فلسفه و هیأت و نجوم درآمیخته‌انـد. (ر.ک. ماهیـار،۱۳۸۵: ۲۴) چنین شعری به آسانی چهره در مقابل هر مخاطبی نمی‌گشـاید و همـین امـر تعـداد خوانندگان آن‌ها را محدود کرده است. برای چنین آثاری «حتی اگر خوانندهٔ آرمانی که معنای متن را به تمامی می‌یابد وجود خارجی نداشته باشد نویسنده [یا گوینده] به هرحـال رؤیای وی را در سر می‌پروراند.»(تودورف،۱۳۷۷: ۲۰۹)

دکترشفیعی کدکنی برای شعرایی‌همچون انوری، دو نوع مخاطب معرفی کرده مـی‌گویـد: «آن‌ها در این‌گونه شعرها یک مخاطب سیاسی یا مالی داشته‌اند که همان سنجر یا ملکشاه بوده است و یک مخاطب هنری که مخاطب اصلی ایشان بوده است و آن‌ها جمـاعتی از جنس خود این شاعران بوده‌اند که در دربارها به عنوان شاعر و دبیر و کاتب رفت و آمد داشته‌اند.... در این میان از مخاطب اصلی هنر که انسان به معنی عام و جاودانـهٔ آن اسـت اینان غافل می زیسته‌اند. مخاطب هنری برای آنان چندان اهمیت مـی‌یافتـه‌اسـت کـه‌از مخاطب انسانی شعر و هنر بکلی غافل می‌شده‌اند.(شفیعی،۱۳۷۲: ۱۰۶)

در نگرش این گروه از شاعران به شعر، مردم عامه هیچ جایگاهی در بین مخاطبین شاعر ندارند زیرا به دست آوردن آن همه اطلاع و احاطه بر آن همه دقایق و ظرایف تاریخی و

فرهنگی که برای شاعر حاصل شده و در شعرش بازتاب یافته است، نیاز به سال‌ها مطالعه و صرف وقت دارد، که امروز برای کمتر کسی امکان آن وجود دارد. مشهور است زمانی که ادیب قصیدهٔ معروف خویش را دربارهٔ جنگ جهانی اول سروده بود که در آن ابیاتی مانند بیت زیر وجود داشت:

بر کتفشان روز خطر مار دو اشکم کش پسر

مر شاه ترکان را پدر، خاقانش از اخوال‌ها

شاگرد و مرید بسیار نزدیک او، مرحوم علی عبدالرسولی به حضرت ادیب معروض داشته بود که آقا در تمام ایران، امروز ممکن است فقط یک تن این شعر شما را دریابد. و ادیب فرموده بود من هم برای همان یک نفر گفته‌ام.(ر.ک. شفیعی،۱۳۷۲: ۴۱)

نظر به این که میزان تحصیلات خواننده و شدت علاقهٔ وی به ادبیات و میزان آشنایی او با فرهنگ در بر گیرندهٔ اثر، نقش مهمی در درک ادبی دارد، شناخت هر نوع مخاطب یا خواننده‌ای برای هر اثر ادبی وابسته به عناصر صوری و محتوایی تشکیل دهندهٔ اثر است که مهمترین آن‌ها عبارت است از: زبان، تخیل، تیپ‌سازی، شخصیت‌پردازی، نمادپردازی، محتوا، و هدف اثر ادبی.

از عناصر مذکور، سه عنصر زبان، تخیل و دلالت‌های معنایی، نقش اساسی در مخاطب‌شناسی اثر ادبی دارد. در اشعار تعلیمی و اندرزی محض که هدف مؤلف هدایت همنوعان به سوی رستگاری و ایجاد جامعه‌ای پیراسته از آلودگی‌ها است شاعر به دنبال ارتباط سریع و وسیع با مردم است و تلاش می‌کند اثر به گونه‌ای باشد که گروه بیشتری از آن بهره ببرند از این رو زبان و تخیل خود را همسطح مخاطب و خوانندگان شعر خود می‌کند.

ویژگی‌های زبان در مخاطب‌شناسی اشعار پروین

هر اثر ادبی اعم از شعر یا نثر مجموعه‌ای منظم از واژه‌های همنشین است که شاعر یا نویسنده بر اساس معیارهایی آن‌ها را گزینش و همنشین کرده است. «زبان شعر که در مقابل زبان ارتباطی و روزمره قرار دارد زبانی است که گوینده آن را برای بیان

احساس‌ها و عاطفه‌های خود در باب یک موضوع به شنونده برای پدید آوردن اثرهای مطلوب در شنونده به کار می برد.»(موحد،۱۳۸۵: ۱۸)

موکاروفسکی در مقاله‌ای که تحت عنوان «زبان معیار و زبان شعر» در سال ۱۹۳۶ نوشته به تبیین اختلاف زبان معیار و زبان شعر پرداخته است. او معتقد است هنگامی که شاعر برای بیان عواطف و احساسات خود به سراغ زبان می رود ابتدا زبان معیار را دگرگون کرده، با تغییر در هنجارهای زبان معیار آن را تبدیل به زبان شاعرانه می‌کند زیرا احساسات وعواطف شاعرانه همانند پیام‌هایی نیست که برای آن بتوان از زبان معیار استفاده کرد. اگر در زبان ارتباطی - به عنوان مثال- گوینده‌ای اراده کند عمل رفتن شخصی به نام علی را به دیگری خبر دهد مطابق با هنجارهای زبان ارتباطی فعل رفتن را به علی نسبت داده می‌گوید «علی رفت»، حتی زمانی که در اثر رفتن علی، احساسی به گوینده دست دهد و بخواهد خبر این احساس را نیز به مخاطب منتقل کند باز هم از طریق معیارهای زبان ارتباطی جمله‌ای بنا می‌کند که خبر این احساس را به مخاطب برساند و مثلاً می گوید «خوشحالم که علی رفت یا خوشبختانه علی رفت» یا بر عکس آن می‌گوید «متأسفانه علی رفت». اما در شعر، گوینده قصد دارد خود احساس را به مخاطب منتقل کند. بنابر این در چنین حالتی دیگر معیارهای زبان ارتباطی کارآمد نیست زبان ارتباطی فقط توان رساندن پیام را دارد نه القای احساس و عاطفه را. در این حالت گوینده زبان ارتباطی را به گونه‌ای تغییر می‌دهد که مخاطب با شنیدن آن، احساس گوینده را دریافت کند نه خبر آن احساس را.

بنابر این، زبان رکن اساسی هر اثر ادبی و مهمترین عامل مؤثر در جذب خواننده است. از این دیدگاه، پروین شاعری است که بنابر گفتهٔ قزوینی از زبان و امکانات زبانی آگاهی کامل داشته است. حیرتی که پس از مطالعهٔ اشعار پروین بر بهار و قزوینی عارض گشته و آن‌ها را به تحسین و تمجید واداشته سند معتبری است بر کیفیت زبان شعر پروین.

بهار در این باره می‌گوید: در ایران که کان سخن و فرهنگ است اگر شاعرانی از جنس

مرد پیدا شده‌اند که مایهٔ این حیرت‌اند جای تعجب نیست. اما تا کنون شاعری از جنس زن که دارای این قریحه و استعداد باشد و با این توانایی و طی مقدمات تتبع و تحقیق، اشعاری چنین نغز و نیکو بسراید از نوادر محسوب و جای بسی تعجب و شایستهٔ هزاران تمجید و تحسین است.»(نمینی،۱۳۶۲: ۵۳)

قزوینی نیز دربارهٔ زبان شعر پروین می‌گوید: موضوع تعجب، جنبه لفظی و فنی اشعار خانم پروین اعتصامی است که عبارت باشد از نهایت حسن انتخاب الفاظ و کلمات و جمل و تعبیرات و اصطلاحات و صوغ کلام در قالب معهود متداول بین فحول اساتید قدما وبه همان طرز و اسلوب بین ایشان که این فقرات چنان که همه کس می‌داند موهبتی و فطری نیست بلکه فقط اکتسابی است لاغیر و نتیجهٔ سال‌ها تحصیل ودرس و بحث و اعمال و ممارست و معاشرت با فضلا و علما و ادبا و ارباب فن است.(نمینی، ۱۳۶۲: ۹۹)

در نقد مخاطب‌شناسی هر اثر، زبان در سه محور واژگان، ترکیبات و نحو بررسی و ارزیابی می‌شود:

۱- واژگان

واژه به لحاظ نقشی که در ایجاد موسیقی، ساختار صور خیال و القای معانی صریح و ضمنی دارد از عناصر حائز اهمیت در نقد مخاطب‌شناسی شعر است. پیروان مکتب رمانتیسم بر این باور بودند که «واژه تنها بیان‌کنندهٔ یک منظور ساده نیست بلکه برای خود ارزش و اهمیت خاصی دارد و باید متوجه مفهوم خیال انگیز و ارزش آهنگ آن بود. اکنون بیش از هرچیزی باید در روابط کلمات با یکدیگر و هیجان‌ها و خاطره هایی که هریک از آن‌ها بر می‌انگیزد دقت کرد.»(سیدحسینی،۱۳۶۵: ۹۱) شلگل منتقد و فیلسوف آلمانی نیز که می‌توان نظریه‌های او را اساس پدید آمدن علم توضیح و تفسیر معانی و نظریهٔ دریافت به شمار آورد همواره بر سهم لغت‌شناسی در نقد عملی تأکید کرده، معتقد است: بدون کمک لغت شناسی نمی‌توان به مطالعهٔ شعر یا فلسفهٔ ناب پرداخت. در نظر او لغت‌شناسی به معنای عشق به واژه‌ها و توجه دقیق به متن و مطالعه و

تفسیر است.(ولک،۱۳۷۹: ۱۷)

در اشعار تعلیمی برای این که یکی از دو جنبه هنری و یا تعلیمی شعر موجب نابودی جنبه دیگر نشود باید بین واژگان شعر و گنجینهٔ واژگانی که هر خواننده‌ای متناسب با شرایط سنی و کیفیت مطالعات پیشین و سطح معلومات خود از آن برخوردار است، تناسب و هماهنگی برقرار باشد. اگر واژگان اثر با گنجینهٔ واژگانی خواننده تناسب نداشته باشد در اولین برخورد با شعر، مایه‌های دلزدگی خواننده فراهم می‌شود.

برای رده‌بندی آثار از نظر مخاطب‌شناسی یا برای تعیین مخاطبین یا خوانندگان هر اثر، واژگان متن از دو دیدگاه قابل بررسی است؛ تنوع و سطح واژگان. در ذیل سه گروه واژه که از ده بیت اول سه منظومه انتخاب شده، تنوع و سطح واژگان شعر پروین را نشان می‌دهد.

گروه یک از شعر «نغمهٔ صبح»: از(۲)[۲] ، به(۲)، پرید(۲)، چمن(۲)، در(۲)، ز(۲)، شد(۲)، باغ(۳)، پر(۴)، را(۴)، و(۵)، آراست، اسب، آسمانی، آمد، این، با، برفت، بساط، بشکست، بگریخت، بنشست، بنهاد، پا، پر، جست، جلوه‌گری، جهانتاب، چشمه، چو، خار، خس، خستگی، خفاش، خوابید، خور، خویشتن، دزدید، دلتنگ، دیرین، دیو، راهی، رحیل، رسید، روز، ریاحین، زد، زرین، زمردین‌رنگ، زین، ستارهٔ، سحر، سر، سنگ، سیاهی، ش(پا+ ش)، شب، شباهنگ، شبنم، شوق، صبح،صبحگاهی، صید، عهد، قفس، کنندند، گردید، ماهی، مرد، مرغ، مهتاب، ناگهان، نرسانده، نغمه، نفس، وقت، همای، هنگام، هوس، یاد، یمانی

گروه دوم از شعر «جولای خدا»:از(۲)، اما(۲)، در(۲)حرف اضافه، در(۲)اسم، کار(۳)، گرم(۲)، گه(۲)، گهی(۲)، نه(۲)، و(۵)، ولی(۲)، هست(۲)، آب، آراستی، ازبرای، افتاد، افتاده، افزار، آماده، با، باریکتر، بال، بر، برخاستی، به‌کارانداخته، بی‌نطق‌وکلام، پرده، پرگار، پشت، پیدا، پیش‌بین، تاکه، تبه، تندرست، جا، جز، چوگان، خام، خسته، دائم، دایره، درافتادی، درسها، دورتر، دوک، دهان، دید، را، رشته‌هایی، رشتی، رنجور، روزگار،

ره، ریسمان، ز، زیر، زینسان، سرد، سست، سعی، صد، صید، عمل، عنکبوتی، فکرها، کاردانان، کاهلی، کردی، کمین، گوشه‌ای، گوشه گیر، گویی، مو، می‌آویخت، می‌پخت، می‌تافت، می‌داد، می‌زنند، می‌کنند، نخهای، نزدیکتر، نشناخته، نهان

گروه سوم از شعر «گوهر اشک»:از(۳)، اشک(۳)، آن(۲)، به(۲)، تو(۴)، قطره(۲)، که(۴)، گاه(۳)، گفت(۲)، گهر(۲)، گهی(۲)، م(= هستم)(۲)، من(۳)، و(۱۳)، یک(۳)، آب، ازل، افتاد، آفرید، ای(= هستی)، با، بخندید، برد، برمتاب، برید، بسی، به‌سر، بی‌سبب، پاک، پدید، پرتوی، پست، پلید، پیشه، تیره، چشم، چکید، چه، چیست، خاک، خلق، داد، داماد، در، درافتاد، درخشید، دل، دوست، دوید، دید، راه، رخ، رنج، روشن، ز، زحمت، زمانی، سرخ، سعید، شد، شقی، صبحدم، عاقبت، غنی، فارغ، فراز، فقیر، قفل، کلید، گشت، گفت‌وشنید، گنج، گوهر، ماند، م(=من)، ناب، نام، نباشند، نباید، نشنیدید، نشیب، نگردند، نگینی، نهان، هر، هنر، یار، یتیمی

بر خلاف زبان علمی که نویسنده سعی می‌کند واژه‌ها دارای معنی صریح و مشخصی باشد، در شعر واژه‌ها چند پهلو هستند و غالباً معانی ضمنی آن‌ها مورد توجه است. «گیرو» معتقد است بر اساس این که کدام یک از معانی صریح و ضمنی نقشی مسلط در پیام دارند دو دسته پیام را می‌توان از هم متمایز کرد؛ علوم به آن دسته از پیام‌ها تعلق دارند که در آن‌ها دلالت‌های صریح نقشی مسلط دارند و هنرها به آن دسته از پیام ها متعلق‌اند که در آن‌ها نقش مسلط را دلالت‌های ضمنی ایفا می‌کنند.(گیرو، ۱۳۸۳: ۴۷)

هرچه شاعر از معانی ضمنی و انتزاعی و مجازی واژه‌ها بیشتر استفاده کند از جنبه ارجاعی گزاره‌های شعری کاسته می‌شود بنابر این در اشعاری که گوینده مخاطبین خاصی را در نظر می‌گیرد بهره‌وری از معانی ضمنی و مجازی و انتزاعی را با سطح آگاهی مخاطب هماهنگ می‌کند. شعر پروین از این لحاظ در حد فرهنگ عمومی جامعه است.

از نظر سطح و تنوع واژگانی، واژگان اشعار پروین دارای ویژگی‌های زیر است:

۱- تکرار اگر مانند ردیف و جناس در راستای آفرینش زیبایی باشد پسندیده است در

غیر این صورت مایهٔ ملال خاطر خواننده می‌شود و واژگان اشعار پروین به جز چند واژه، غیر تکراری هستند.

۲- واژه‌های نوساز در اشعار پروین وجود ندارد. این امر از جهت ارتباط سریع خواننده با اثر مخصوصاً در آثار تعلیمی مهم است

۳- واژگان وی غالباً فارسی هستند. در گزینش واژگان شعر پروین، نه نشانی از تعمد بر گزینش واژگان عربی که زمانی وسیلهٔ اظهار فضل و تظاهر به دانایی بود وجود دارد، نه اثری از سره نویسی و پرهیز از کاربرد واژگان عربی که در آن دوران رونق گرفته بود.

در بین واژگان گروه اول حدود دوازده درصد واژهٔ عربی وجود دارد که آن‌ها نیز به جز یکی دو مورد، همه برای یک خوانندهٔ معمولی یا نوجوان فارسی زبان شناخته‌شده است و در کتاب‌های درسی خود با آن‌ها آشنا شده است،مانند: «بساط، خفاش، رحیل، ریاحین، سحر، شوق، صبح،صید، عهد، قفس، نغمه، نفس، وقت، هوس، یمانی» در شعر نغمهٔ صبح، و «نطق، کلام، دائم، دایره، درس، صید، عمل، عنکبوت، فکر، کاهل، کمین»در شعر جولای خدا.

ساختار نحوی:

به طور کلی ساختار جمله از نظر کمیت و کیفیت واژگان به صورت زیر است:

۱- جمله‌های کوتاه: منظور از جملات کوتاه جمله‌هایی است که از حداقل واژه‌ها تشکیل شده، به عبارت دیگر گوینده برای القای سریع مفاهیم از گسترش سازه‌های جمله خودداری می‌کند. این گونه جملات برای موضوعات تعلیمی مناسب است.

۲- جملات گسترش یافته: جملهٔ گسترش یافته جمله‌ای است که هر یک از سازه‌های آن بوسیلهٔ یکی از مقوله‌های گسترش‌دهنده از قبیل صفت، قید، بدل، مضاف‌الیه، جملات پیرو توضیحی و متمم توسعه می یابد. این گونه جملات بیشتر مناسب توصیف و تصویرسازی است.

علاوه بر این در هر کدام از دو نوع جملهٔ مذکور ممکن است حذف و جابه‌جایی‌هایی

نیز صورت پذیرد که سبب دشواری و پیچیدگی جملات شود.

در اشعار تعلیمی، که هر منظومه حاوی یک یا چند پیام کلی و آموزشی از گوینده به خواننده است، ساختار جملات باید متناسب با توان ادراک خواننده باشد. از این رو، با بررسی جملات هر شعری می‌توان خوانندهٔ فرضی شاعر را مشخص کرد. از این دیدگاه، جمله‌های شعر پروین دارای ویژگی‌های زیر است:

۱- اغلب جملات کوتاه و ساده هستند، مانند:

آن نشنیدید که یک قطره اشک — صبحدم از چشم یتیمی چکید
برد بسی رنج نشیب و فراز — گاه درافتاد و زمانی دوید
گاه درخشید و گهی تیره ماند — گاه نهان گشت و گهی شد پدید
عاقبت افتاد به دامان خاک — سرخ نگینی به سر راه دید
گفت که‌ای؟ پیشه و نام توچیست — گفت مرا با تو چه گفت و شنید(۲۳۲)

۲- اگرحذفی‌درجمله رخ‌داده است به‌سادگی قابل درک‌است، مانندحذف فعل‌دربیت زیر:

من گهر ناب و تو یک قطره آب — من ز ازل پاک، تو پست و پلید(۲۳۲)

۳- در ساختار جملات ابیات از نظر همنشینی، جابه‌جایی پیچیده‌ای وجود ندارد و با یک جابه‌جایی ساده، می‌توان ارکان جمله را در جایگاه خود قرار داد، مانند:

دوست نگردند فقیر و غنی — یار نباشند شقی و سعید
اشک بخندید که رخ بر متاب — بی‌سبب از خلق نباید رمید
داد به هر یک هنر و پرتوی — آن که در و گوهر و اشک آفرید
من گهر روشن گنج دلم — فارغم از زحمت قفل و کلید
پرده‌نشین بودم از این پیشتر — دور جهان پرده ز کارم کشید(۲۳۲)

۴- ساختار جمله در هر مصراع کامل می‌شود:

مرا در کودکی شوق دگر بود — خیالم زین حوادث بی‌خبر بود
نه می‌خوردم غم ننگی و نامی — نه بودم بستهٔ بندی و دامی

تـــو را تا آسمان صاحب‌نظر کرد　　مـــرا مفتون و مست و بی‌خبر کرد
شما را قصه دیگرگـــون نوشتند　　حساب کار ما با خـون نوشتند(۱۰۹)

۵- جملات مرکب: در جملهٔ مرکب هرچه تعداد پایه و پیروها کمتر باشد انتقـال پیـام زودتر انجام می‌شود. از این نظر ساده‌ترین جملهٔ مرکب آن است که از یک پایه و یـک پیرو تشکیل شده باشد و این ویژگی بارز جملات مرکب در اشعار پروین است، مانند:

شکایت کـــرد روزی دیـده با دل　　که کار من شد از جور تو مشکل
از آن روزی که گردیدی تـو مفتون　　مـــــرا آرامگه شد چشمهٔ خون
هر آن گوهر که مژگان تو می‌سفت　　نهان با من، هزاران قصه می‌گفت
اگـر سنگی ز کوی دلبـــــر آمد　　تو را بر پای و ما را بر سر آمد(۱۰۸)

نشانه‌های محتوایی در مخاطب‌شناسی اشعار پروین

علاقهٔ پروین به جوانان و نوجوانان دیوان او را تبدیل به اندرزنامه‌ای برای آن‌هـا کـرده است. یکی از همکاران دوران تدریس پروین در علاقهٔ او به نوجوانان می‌گوید: «من فقط گه‌گاهی لبخند پروین را می‌دیدم و آن هنگامی بود که با بچه‌های کلاسش بود و بـا آن ها حرف می‌زد. با همه بچه‌ها می جوشید و آنها او را دوست داشتند من بارها دیـدم کـه بچه‌ها درد دل و غصه‌شان را با او در میان می‌گذاشـتند از مـادر و پدرشـان بـه پـروین شکایت می‌کردند و او با حوصله و محبت عجیبی به حرف‌هایشان گوش مـی‌داد. اغلـب روزها وقتی مدرسه تعطیل می‌شد چند نفر از دانش آموزان با پروین به خانه‌اش می‌رفتنـد و آنجا تا پاسی از شب گذشته با او مشغول بازی و گفتگو می‌شدند. در غیر این صـورت یعنی در آن لحظات که پروین در اطراف خود بچه‌ها را نمی‌یافت مثل همیشه غمگـین و محنت‌زده و درمانده می‌نمود.(نمینی، ۱۳۶۲: ۱۷۵)

بازتاب این علاقه در اشعار پروین به شکل های زیر نمود پیدا کرده است:

۱- توجه به کودکان فقیر و یتیم و دردمند و درمانده، و ساخت و پرداخت منظومه‌هـایی که در شرح حوادث و رویدادهای زندگی ایـن گـروه از جامعـه اسـت،ماننـد «اشـک

یتیم/۱۹۶»، «بی‌پدر/۱۹۹»، «روح آزرده/۲۰۹»، «طفل یتیم/۲۱۳»، «قلب مجروح/۲۱۹»، «تهیدست/۲۲۶»، «گوهر اشک/۲۳۲»، «تیره بخت/۳۱۳»

۲- سرودن منظومه‌هایی که شخصیت‌های آن از حیواناتی است که مورد علاقهٔ جوانان است:

«ای گربه/۴۱»، «آشیان ویران/۴۳»، «ای مرغک/۴۵»، «ذره و خفاش/۶۸»، «کارآگاه/۷۱»، «بلبل و مور/۸۸»، «روباه نفس/۹۱»، «آرزوی پرواز/۹۵»، «طوطی و شکر/۱۱۹»

۳- سرودن منظومه‌هایی که یکی از ارکان سازندهٔ آن شخصیت «جوان» است: «ناتوان/۲۷۰»

۴- مضامینی دربارهٔ غنیمت شمردن ایام جوانی، مانند «بهای جوانی/۱۶۷»

۵- نصیحت مستقیم به جوانان از طریق مناظره: «صاعقهٔ ما ستم اغنیاست/۱۶۹» «کمان قضا/۱۸۲»، «مادر دوراندیش/۱۹۰»، «رنج نخست/۲۰۵»، »تاراج روزگار/۲۰۶»، «گنج ایمن/۲۱۷»، «کودک آرزومند/۲۶۱»

بیشترین نظریه‌های تربیتی و آموزشی متناسب با افراد کم سن و سال شکل گرفته است، اما هیچ فردی نیست که در طول حیات خود از آموزش برای ترغیب به سوی خوبی‌ها و ترک بدی‌ها بی‌نیاز باشد، بر این اساس می‌توان گفت شعر پروین که سراسر آموزش و تعلیم است دلالت بر این می‌کند که مخاطبان او عموم مردم بویژه جوانان و نوجوانان باشند.

دلالت‌های معنایی

شعر با توجه به عنصر معنی به دو گروه تک معنایی و چند معنایی قابل تقسیم است. منظور از تک معنایی اشعاری است که مخاطبین مختلف در صورتی که سطح آگاهی خود را به سطح دریافت مدلول نشانه‌های زبانی موجود در شعر برسانند می‌توانند به یک معنی تقریباً یکسان نهفته در پس نشانه‌های زبانی دست یابند، مانند اشعار رودکی، شاهنامه و

قصاید خاقانی. اما شعر چند معنایی که اصطلاح بی‌معنایی نیز به آن اطلاق می‌شود، عبارت از شعری است که هر مخاطبی با توجه به نشانه‌های موجود در شعر و نظام ارتباطی بین اجزا و ساختار شعر به معنایی که حاصل یکی از تأویل‌های محتمل در شعر است دست می‌یابد.

معنی در اشعار تک‌معنایی، آن چیزی است که گوینده اراده می‌کند و مخاطب نیز مجبور به پذیرش آن است. در اشعار تک‌معنایی، سهل‌الوصولترین معنی از طریق رابطهٔ زیر حاصل می‌شود:

«نشانه‌های زبانی(= الفاظ= دال) ←← معنی(= مدلول)

گوینده ممکن است به منظور طولانی شدن فرایند ادراک حسی و لذت ناشی از غایت زیبایی‌شناسانهٔ آن(ر.ک. سلدن،۱۳۷۷: ۵۰) تمهیداتی به کار ببرد که مدلول ناشی از اولین دال، خود دال تازه‌ای باشد برای رسیدن به مدلول دیگر؛

«دال ۱ ← مدلول۱(=دال ۲) ← مدلول ۲(= دال ۳) ← مدلول ۳ (...

شعرهای تعلیمی و از جمله شعر پروین که مبتنی بر معنی‌اندیشی شاعر است جزو اشعار تک‌معنایی قرار می‌گیرد. در اشعار تک‌معنایی برای این که مخاطب زودتر به مفهوم مورد نظر شاعر برسد شاعر رابطهٔ بین دال و مدلول را کوتاهتر می‌کند بنابر این دستیابی به معنی در اشعار تک‌معنایی با تمهیدات شاعرانه رابطهٔ معکوس دارد؛ هرچه رابطه دال و مدلول کوتاهتر شود تمهیداتی که برای آشنایی‌زدایی به کار می‌رود کمتر و در نتیجه عرصهٔ مخاطبین شعر عمومی‌تر و گسترده‌تر می‌شود و این ویژگی بارز در اشعار پروین است.

نتیجه:

به طور کلی آنچه از تحلیل مخاطب‌شناسی اشعار پروین حاصل می‌شود این است که:

- سادگی الفاظ و روانی عبارت‌ها و جملات و عدم وجود تعقید لفظی یا معنوی ویژگی مهم اشعار پروین است. زبان شعر پروین زبانی ساده و بی‌پیرایه و عناصر آن اعم از واژه‌ها و ترکیبات و ساختار جملات، مجموعه‌ای است در خور فهم عموم. هر مخاطبی که با معلوماتی در سطح تعلیمات عمومی، به اشعار پروین روی آورد به ندرت به واژه یا ترکیب مشکل و دور از ذهن بر می خورد.

- ویژگی تمثیلی زبان پروین که موجب شده است اشیای بی‌جان در شعر وی جاندار و بهره‌مند از صفات نیک و بد انسانی باشند تحرک و پویایی خاصی به شعرش بخشیده است که در جذب مخاطب و القای مفاهیم تربیتی او بسیار مناسب است.

- از نظر محتوایی نیز، مضامینی همچون ستیز با ظلم، طرفداری از عدل و دادگری، نفی غرور و تکبر و غیره که همه از صفات مورد علاقهٔ انسان است همراه با زبان دور از تصنع و تکلف او میدان حضور مخاطبین شعرش را گسترده‌تر کرده است.

- اشعار پروین جزو اشعاری قرار می‌گیرد که از مخاطبین عام برخوردارند.

- اشعار پروین برای هر مخاطبی در رده‌های مختلف و سنین گوناگون مناسب است.

- و نهایتاً این که: گرچه پروین فرزندی نداشت که قصه‌هایی از زبان جانوران و اشیا برای او تعریف کند، اشعار باز مانده از او بیان حکایت‌ها و شرح قصه‌گویی‌های مادری است که عموم مردم بویژه جوانان را فرزندان خود پنداشته و در ضمن آن‌ها، راه و رسم سربلندی و مبارزه با جهل و درد و رنجی را که بر دوش آن‌ها سنگینی می کند آموخته است.

پی‌نوشت:

۱- ارجاعات مربوط به اشعار پروین که به صورت شماره داخل پرانتز آمده است از دیوان پروین با مشخصات زیر است: پروین اعتصامی(۱۳۷۳): دیوان، تدوین فریده دانایی، نگاه و نشر علم، چاپ دوم.

۲- اعداد داخل پرانتز نشان دهندهٔ تکرار واژه است.

منابع

ایگلتون، تری(۱۳۸۰): پیش‌درآمدی بر نظریهٔ ادبی، ترجمه عباس مخبر، تهران، مرکز، ویراست دوم

پروین اعتصامی(۱۳۷۳): دیوان، تدوین فریده دانایی، نگاه و نشر علم، چاپ دوم

پورنامداریان، تقی(۱۳۸۰): در سایهٔ آفتاب، تهران، سخن، چاپ اول

پورنامداریان، تقی(۱۳۸۱): سفر در مه، تهران، نگاه، ویراست جدید

تودوروف، تزوتان(۱۳۷۷): منطق گفتگویی میخائیل باختین، ترجمه داریوش کریمی، تهران، مرکز، چاپ اول

سارتر،ژان پل(۱۳۶۳): ادبیات چیست،ترجمه ابوالحسن نجفی و مصطفی‌رحیمی، تهران، زمان، چاپ سوم

سلدن، رامان و پستر ویدوسون (۱۳۷۷): راهنمای نظریهٔ ادبی معاصر، ترجمه عباس مخبر، تهران، طرح نو، چاپ دوم

سید حسینی، رضا(۱۳۶۵): مکتب های ادبی، ج اول، تهران، زمان، چاپ دوم

شفیعی کدکنی، محمدرضا(۱۳۷۲): مفلس کیمیافروش، تهران، سخن، چاپ اول

گیرو، پی‌یر(۱۳۸۳): نشانه‌شناسی، ترجمه محمد نبوی، تهران، آگاه، چاپ دوم

ماهیار، عباس(۱۳۸۵): سحر بیان خاقانی، کرج، جام گل، چاپ اول

موحد، ضیاء(۱۳۸۵): شعر و شناخت، تهران، مروارید، چاپ دوم

نمینی، حسین(۱۳۶۲): جاودانه پروین اعتصامی، تهران، فرزان، چاپ اول

ولک، رنه(۱۳۷۹): تاریخ نقد جدید، جلد۲، ترجمه سعید ارباب شیرانی، تهران، نیلوفر، چاپ دوم

تشخیص در شعر پروین اعتصامی

دکتر احمد غنی‌پور ملکشاه[1]

مقدّمه

یکی از زیباترین راه‌هایی که شاعران و نویسندگان می‌توانند در اشیای بی‌جان و عناصر غیر زندهٔ طبیعت، تصرّف کنند و آن‌ها را به گونه‌ای زنده و پویا جلوه دهند، هنر تشخیص است. آنان می‌توانند از این راه و با کمک نیروی توانمند ذهن خود به آن اشیای بی‌جان، حرکت و جنبش ببخشند و با این زنده‌نمایی، همه چیز را در نگاه خوانندگان نیز سرشار از حیات نمایند.

تشخیص، برابر واژهٔ انگلیسی Personificatiom در لغت به معنی «تغییر دادن و شخصیت بخشیدن» است و در اصطلاح بیان، نسبت دادن ویژگی یا احساسات انسانی به اشیای بی‌جان، موجودات غیر بشری یا اندیشه‌های انتزاعی است.[2] تشخیص را باید از زیرمجموعهٔ استعارهٔ کنایی شمرد از آن رو که در استعارهٔ مکنیه، مشبّه‌بهی که ذکر نمی‌شود، اغلب انسان است و به اصطلاح استعاره، «انسان‌مدارانه» است.[3]

شخصیت‌بخشی از همان آغاز رواج شعر فارسی در اشعار شاعران ایرانی، کم و بیش دیده می‌شود. با ورود منوچهری دامغانی به حوزهٔ شعر، این هنر، جان تازه‌ای به خود می‌گیرد و دامنهٔ آن، گسترش می‌یابد.

دکتر شفیعی در این باره می‌نویسند: «مسألهٔ شخصیت بخشیدن و حیات و جنبش دادن به اشیا و عناصر طبیعت، چیزی است که نمونه‌های آن را در شعر بسیاری از شاعران می-

---

[1]ـ استادیار دانشگاه مازندران. نشانی اینترنتی: ghanipour48@gmail.cim

[2]ـ فرهنگ‌نامهٔ ادبی فارسی، ص ۳۶۱.

[3]ـ بیان، دکتر سیروس شمیسا، ص ۱۵۹.

توان یافت؛ امّا توانایی شاعران در این راه، یکسان نیست. بعضی از شاعران به مسألۀ تشخیص بیش از دیگران پرداخته‌اند و این نکته، سبب شده است که در شعر آن‌ها، وصف‌ها با حرکت و حیات بیشتری همراه باشد و از میان، آن‌ها که به این مسأله، گرایش بیشتری داشته‌اند، باید توجّه داشت که بعضی توانسته‌اند به خوبی از عهدۀ این کار برآیند و بعضی با این که در این راه، کوشش بسیار کرده‌اند، حاصل کارشان چندان دل‌انگیز نیست.»[۴]

این مسألۀ بهره‌گیری تشخیص در شعر فارسی تنها به حوزۀ کاری شاعران گذشته مربوط نمی‌شود؛ بلکه شاعران معاصر نیز در این زمینه، طبع‌آزمایی کرده‌اند. در این مقاله بر آنیم تا سروده‌های پروین اعتصامی را به عنوان یکی از شاعران نامی معاصر در حوزۀ تشخیص بررسی نماییم. امید است توانسته باشیم گامی هرچند کوچک در این زمینه برداشته باشیم.

تشخیص در کتاب‌های بلاغی پس از استعارۀ مکنیه آمده است؛ یعنی، اگرِ مشبّه‌به در استعارۀ مکنیه، آدمی و به تعبیری دیگر، جاندار باشد، آن را «تشخیص» می‌نامند. بر این اساس می‌توان تشخیص را دو گونه دانست:

گونۀ نخست که در آن، مشبّه، یکی از لوازم و ملایمات انسان است که به همراه مشبّه‌به آورده می‌شود. این نوع از تشخیص، معروف‌تر است.

گونۀ دیگر آن، چنان است که گاهی مشبّه‌به استعارۀ محذوف، انسان نیست؛ بلکه حیوان است و به اصطلاح استعاره، جانورمدارانه است. این نوع نیز مانند نوع نخست، جاندارمدارانه است و می‌توان مسامحةً آن را تشخیص قلمداد کرد.[۵] از این نوع تشخیص نیز در دیوان پروین نمونه‌هایی را ذکر کرد:

آرایۀ تشخیص را از نگاه دیگری نیز می‌توان به گونه‌هایی تقسم نمود از جمله: تشخیص ساده و پیچیده.

---

[۴]ـ صور خیال در شعر فارسی، دکتر شفیعی کدکنی، ص ۱۵۰.

[۵] بیان، دکتر سیروس شمیسا، ص ۱۵۹ و ۱۶۰.

تشخیص ساده

در این نوع، تصویری که شاعر ارائه می‌کند، به طور ساده و روان می‌توان از مشبّه؛یعنی، مضاف‌الیه به مشبّه‌به که ذکر نگردیده است، رسید. مانند مثال زیر:

پنهان هگرز می‌نتوان کردن از چشمِ عقل، قصهٔ پیدا را
(دیوان، ص ۲۰۱)

چنان که ملاحظه می‌شود به راحتی می‌توان دریافت که در نظر شاعر، «عقل» مانند «انسانی» فرض شده است که «چشم» دارد.

تشخیص پیچیده

در این نوع، زنجیرهٔ تصویری‌سازی شاعر، نسبت به گونهٔ نخست، کمی پیچیده است و نیاز به تأمّل بیشتری دارد. شاعر، یک یا چند خصوصیت را از یک شیء، انتزاع می‌کند و سپس آن امرِ منتزع را موردِ حُکم و تداعی قرار می‌دهد.[۶]

آزاده کس نِگفت تو را تا که خاطرت گاهی اسیر آز و گهی بستهٔ هواست
(دیوان، ص ۲۱۹)[۷]

تصویری که شاعر از مقولهٔ «آز» ساخته است؛ یعنی، سخنور بعد از آن که «آز» را به مانندِ شخص «جنگجویی» فرض کرده، برای او، «اسیر»ی نیز انتزاع کرده است. رابطهٔ «اسیر» و «آز»، رابطهٔ دور و پیچیده است. نخست باید «مبارزی» را در نظر داشت. سپس «میدان جنگی» باشد و «جنگی» رخ دهد تا بتوان به «اسیر» رسید.

صنعت تشخیص را از زاویهٔ دیگری نیز می‌توان نگاه کرد و آن را از نظر شکل به دو دسته تقسم کرد:

گونهٔ نخست به صورت اضافه است؛ یعنی، مضاف و مضاف‌الیه که به آن، اضافهٔ استعاری نیز می‌گویند.

۶ـ شاعر آینه‌ها، دکتر شفیعی کدکنی، ص ۶۱.

۷ـ تمام ارجاعات در این مقاله از دیوان پروین اعتصامی به کوشش احمد دانشگر از انتشارات حافظ نوین، چاپ دوم، سال ۱۳۷۷ است.

اضافهٔ استعاری بر دو نوع است:

الف: اضافه‌ای که مضاف‌الیه آن، اسم است. مانند این بیت:

مَردم‌کُشی دَهر، بی‌سلاح است غارتگری چرخ، ناگهان است

(دیوان، ص ۲۲۵)

در این بیت، «دهر» به «قاتل» مانند شده است که بی‌داشتن «سلاح و آلت قتّاله»، انسان‌ها را می‌کُشد. مضاف‌الیه این ترکیب اضافی، «دهر» است که از نظر دستوری، اسم است.

نگردد با تو، تقوی، دوست، تا همکاسهٔ آزی نباشد با تو، دین، انباز، تا انبازِ شیطانی

(دیوان، ص ۲۲۸)

در این مثال، مضاف‌الیه؛ یعنی، «آز» در نهان‌خانهٔ ذهن شاعر به «رفیقی» مانند شده است که می‌توان با وی، پیمان دوستی بست و «همکاسه شدن» از لوازم مشبّه‌به؛ یعنی، «رفیق» است.[۸]

ب: اضافه‌ای که مضاف‌الیه[۹] آن، صفت است.[۱۰]

تو خود می‌روی از پی نَفسِ گمراه بدین ورطه، خود را تو خود می‌کشانی

(دیوان، ص ۲۹۲)

«گمراه» در ترکیب «نَفسِ گمراه»، صفت است. «نَفس» در نگاه شاعر، انسان کافر منحرفی به تصویر کشیده شده است که «گمراهی»، مضاف‌الیه آن و از لوازم مشبّه‌به است.

شاعر در بیتی دیگر به «روزگار»، شخصیت انسانی بخشیده و آن را چون «جنگاور سلحشوری» دانسته است که «بی‌باکی و نترسی» از ویژگی‌های مشبّه است.

---

[۸]ـ نمونه‌های دیگر از دیوان: روی قضا، ص ۲۹۶// دست دانش، ص ۲۹۷// پشت عقل، ص ۳۰۲// دایهٔ دهر، ص ۲۲۸.

[۹]ـ لفظ «مضاف‌الیه» در این عبارت به معنی مصطلح دستوری آن نیست؛ بلکه معنی لغوی آن، مورد نظر است.

[۱۰]ـ بیان، دکتر شمیسا، ص ۱۵۶.

از بَدسَری روزگار بی‌باک   غمگین مشو، ای دوست! روزگار است

(دیوان، ص ۲۱۱)

همانگونه که ملاحظه می‌شود، «بی‌باک» در این بیت، صفتی که به عنوان یکی از مناسبت‌های مشبّه (= انسان جنگاور) به «روزگار» اضافه شده و مضاف‌الیه آن قرار گرفته است.[۱۱]

گونهٔ دوم به صورت غیر اضافه است که در آن بین مکنیه و تخییلیه، فاصله است.[۱۲]

با چرخ، تو با حیله، کی برآیی؟   در پشّه، کجا نیروی عُقاب است؟

(دیوان، ص ۲۲۳)

شاعر در ضمیر خود، «چرخ» را که خود استعارهٔ مصرحه از «روزگار» است، در نهان به «مبارزی» تشبیه کرده و سپس برای آن، «برآمدن» به معنی مقابله کردن را تخییل کرده است و بدین طریق میان مشبّه و ملایمات مشبّهٌبه در ظاهر فاصله ایجاد کرده است.

چه آسان به دامت درافکند گیتی!   چه ارزان گرفت از تو، عُمرِ گران را!

(دیوان، ص ۲۰۴)

شاعر در این بیت از «گیتی»، «صیادی» ماهر و زبردست ساخته که «به دام درافکندن و به ذلّت کشاندن و نابود کردن» از ویژگی‌های این شکارچی است. صیاد که مشبّهٌبه قرار گرفته است، در بیت نیامده؛ امّا از قرینهٔ «به دام افکندن» می‌توان به آن رسید.

بخش دیگری از تشخیص‌های دیوان پروین را می‌توان بدین صورت دسته‌بندی کرد:

ـــ شخصیت بخشیدن به اشیا:

گاهی شاعر پویا نشان دادن یک شیء بی‌جان، آن را به حرف درمی‌آورد و از زبان آن، سخن می‌گوید و بدین صورت با شخصیت دادن آن، فضایی صمیمی پدید ایجاد می‌کند

---

[۱۱]ـ نمونه‌های دیگر از دیوان: نَفسِ تبهکار، ص ۲۰۳// نفس یغماگر، ص ۵۰۹.

[۱۲]ـ بیان، دکتر شمیسا ، ص ۱۵۸.

که خواننده را با خود همراه و همگام می‌سازد. بیشترین نوع تشخیص در سروده‌های شاعران از این گونه است.

شمع خندید به هر بزم، از آن معنی سوخت   خنده، بیچاره ندانست که جایی دارد
(دیوان، ص ۵۵۰)

شاعر با نسبت دادن «خندیدن» به شمع، نوعی احساس نزدیکی و همگونی با شمع به خواننده دست می‌دهد وبا این حیات بخشیدن به «شمع» است فضای شعری خود را برای شنونده یا خواننده، زنده‌تر و ملموس‌تر می کند.

ــ شخصیت بخشیدن به جانوران:

این زنده‌نمایی در میان جانوران نیز دیده می‌شود. پروین در بیت زیر، شباویز را چون «انسانی» به تصویر کشیده است که در نیمهٔ شب مانند زاهدان شب‌زنده‌دار، شب‌ها را بیدار می‌مانند و به نیایش می‌پردازند.

در نیمهٔ شب، نالهٔ شباویز   کی چون نَفَسِ مرغ صبح‌خوان است؟
(دیوان، ص ۲۲۷)

اندرز کرد مورچه، فرزند خویش را   گفت: «این بدان که مور، تن‌آسان نمی‌شود»
(دیوان، ص ۲۴۶)

«اندرز کردن مورچه» مثال دیگری از مقولهٔ تشخیص در بارهٔ جانوران است.

ــ شخصیت بخشیدن به گیاهان:

صبحدم، اشک به چهرِ گل از آن بینی   که شبانگه به چمن، گریه کند شبنم
(دیوان، ص ۲۶۵)

شاعر با به کار گرفتن واژهٔ «چهر»، «گل» بی‌جان را از حیات انسانی بهره‌مند کرده و فضایی پرنشاط به شعر خود بخشیده است.

ــ شخصیت بخشیدن به مکان:

داستان گویدت از بابلیان، بابل   عبرت آموزدت از دیلمیان، دیلم
(دیوان، ص ۲۶۵)

گاه مکان در نظر شاعر، زنده می‌شود و مانندِ انسانی، زبان به سخن می‌گشاید و اندرزمان می‌دهد. در نگاه شاهر هیچ چیز نمی‌تواند از زنده‌نمایی غافل بماند.

تشخیص را از زاویهٔ دیگری نیز می‌توان بررسی کرد و آن را به دو بخش اجمالی و تفصیلی تقسیم کرد:[۱۳]

ــ تشخیص اجمالی که شاعر در آن به طور کوتاه و فشرده به حیات‌بخشی موجودات بی‌جان دست می‌یازد. مثال‌های پیشین می‌تواند برای این بخش کافی باشد.

ــ تشخیص تفصیلی که در این بخش، شاعر به بررسی جزء به جزء وقایع موجودات بی-جان می‌پردازد و حالات و رفتار آنان را در چهرهٔ انسان به نمایش می‌گذارد. می‌توان گفت که تمامی مناظرات پروین‌اعتصامی در این بخش جای می‌گیرند. برای نمونه، مطلع چند مناظره را نقل می‌کنیم:

شنیده‌اید میان دو قطره خون چه گذشت / گه مناظره، یک روز بر سر گذری
یکی بگفت به آن دیگری: «تو، خون که‌ای؟ / من اوفتاده‌ام اینجا ز دست تاجوری»
بگفت: «من بچکیده‌ام ز پای خارکنی / ز رنج خار که رفتش به پا چو نیشتری ...
(دیوان، ص ۵۳۰)

گفت با خاک، صبحگاهی باد: / «چون تو، کس، تیره‌روزگار مباد
تو، پریشان ما و ما، ایمن / تو، گرفتار ما و ما، آزاد ...
(دیوان، ص ۵۵۷)

و یا نمونه‌ای دیگر:

سیر، یک روز طعنه زد به پیاز / که تو مسکین، چقدر بدبویی!
گفت: از عیب خویش، بی‌خبری، / زآن ره از خلق، عیب می‌جویی ...
(دیوان، ص ۵۵۱)

[۱۳]ــ صور خیال در شعر فارسی، دکتر شفیعی کدکنی، ص ۴۸۸.

منابع و مآخذ:

ـــ بیان، دکتر سیروس شمیسا، انتشارات فردوس و مجید، چاپ اوّل، تهران، ۱۳۷۰.

ـــ تشخیص در شعر سلمان ساوجی، مقالهٔ امیرحسین همّتی، مجلّهٔ کیهان فرهنگی، سال بیست‌ویکم، شمارهٔ ۲۱۳، تیر ماه ۱۳۸۳.

ـــ دیوان پروین اعتصامی، به کوشش احمد دانشگر، انتشارات حافظ نوین، چاپ دوم، سال ۱۳۷۷.

ـــ شاعر آینه‌ها، دکتر محمّدرضا شفیعی کدکنی، مؤسّسهٔ انتشارات آگاه، چاپ دوم، زمستان ۱۳۶۶.

ـــ صور خیال در شعر فارسی، دکتر محمّدرضا شفیعی کدکنی، مؤسّسهٔ انتشارات آگاه، چاپ پنجم، تابستان ۱۳۷۲.

ـــ فرهنگ اصطلاحات ادبی، سیما داد، انتشارات مروارید، چاپ دوم، ۱۳۸۳.

ـــ فرهنگ‌نامهٔ ادبی فارسی، دانش‌نامهٔ ادب فارسی، جلد ۲، به سرپرستی حسن انوشه، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ دوم، بهار ۱۳۸۱.

ویژگیهای شعری پروین

زهرا فرج نژاد فرهنگ*

مدرس دانشگاه آزاد اسلامی- واحد تبریز

می‌جوی گرچه عزم تو از اندیشه برتر است
می‌پوی گرچـه راه تـــو در کام اژدهاست

رخشنده اعتصامی، اختر تابناک آسمان شعر و ادب فارسی و چـراغ رخشـندهٔ سـپهر فضایل اخلاقی و پروین آسمان علم و ادب بود که شبهای تیره را با نور کلام خود بـرای مردم روشن کرد.

او با وجود عمر کوتاه خود شاعره‌ای پیروز در جو دورهٔ حکومت رضـا شـاه پهلـوی بود. پیروزی این شاعرهٔ بزرگ، علاوه بر استعداد خود، مـدیون تربیـت پـدر و مـادرش است. مادرش سمّبل یک زن بافرهنگ آذربایجانی بود که پروین تحت تـأثیر شخصـیت والا و نجابت و اصالت وی تربیت یافت.

دامن مادر نخست آموزگار کودک است　　　طفل دانشور کجا پرورده نادان مادری؟(ص ۴۳۰)

آری، هیچ مادر نادانی، فرزندی فرهیخته به بار نمی‌آورد. مادر پروین دارای طبع روان و خط خوب بود و پروین قریحهٔ شاعری را از جد مادری خود به ارث برده بود.

او دخت «یوسف اعتصامی» نویسنده و دانشمند بنام ایرانی بود . از همان کودکی در محافل علمی و فرهنگی پدر که با حضور استاد علی‌اکبر دهخدا، ملک‌الشعرای بهار، عباس اقبال آشتیانی، سعید نفیسی ، نصرالله تقوی و ... تشکیل می‌شد حضـور مـی‌یافـت. ایـن انجمنها تأثیر خود را در دل کوچک پروین گذاشت. پروین در خانه‌ای سرشار از مظاهر معنوی و ادبی و به دور از هر گونه آلودگی پـرورش یافـت و بـزرگ شـد . او فـردی

---

* کارشناس ارشد دانشگاه تربیت معلم آذربایجان

پاکدامن ، پاک طینت، پاک عقیده شد و شعر و ادب نیز او را به سمت تهذیب نفس و تحصیل اخلاق کریمه و عرفانی بیش از پیش سوق داد. او شاعره‌ای شد که با شعرهای خود بر دلهای اندوهگین مردم رنجدیده، آرامش می‌بخشید. اشعارش بیانگر شخصیت آزاد و مستقل، خردگرا ، مبتکر ، حساس ، لطیف، دلسوز و مهربان و عزّت نفس اوست. او شعر خود را در جهت تعلیم و پند و اندرز مردم و همدردی با آنان سرود.

پیام جهانی پروین در مناظرات او، همدردی با طبقهٔ محروم و رنجدیده اجتماع است و عجز و ناتوانی انسان را نیز در برخی از اشعارش عیان ساخته و نوعی از اعتقاد جبری خود را بیان می‌دارد.

دراین باغ دلکش که گیتیش نامست قضا و قدر می‌کند باغبانی(ص۱۵۴)

پروین زنی با مضامین شعری مردانه بود اما از حقوق و ارزش زن در اجتماع دفاع کرده و زنان ودختران را توصیه به تحصیل علم و دانش کرده و قدر و منزلتشان را به‌آنان نمایانده است. پروین برخلاف زنان دیگر به زینت و زیور ظاهری و تجملات دنیوی معتقد نبود بلکه به آرایش روح پاک و دل تابناک وتقوی و اندیشهٔ متفکّرانه توجه داشت.

آب و رنگ از علم می‌بایست، شرط برتری با زمرد یاره و لعل بدخشانی نبود
جلوهٔصد پرنیان، چون یک قبای ساده نیست عزّت از شایستگی‌بود، از هوسرانی نبود
ارزش پوشنده،کفش وجامه را ارزنده کرد قدر و پستی، باگرانی وبه ارزانی نبود
سادگی وپاکی و پرهیز، یک یک گوهرند گوهر تابنده، تنها گوهرکانی نبود
از زر و زیور چه‌سود آنجاکه‌نادان است زن زیور و زر،پرده‌پوش عیب نادانی نبود(ص۲۸۲)
همیشه فرصت ما، صرف شد درین معنی که نرخ جامهٔ بهمان چه بود و کفش فلان
برای جسم، خریدیم زیور پندار برای روح بریدیم جامهٔ خذلان
...برای گردن و دست زن نکو،پروین سزاست گوهر دانش، نه گوهر الوان(ص۳۳۰)
خواجه آنست که آزاده بود، پروین بانو آنست که باشد هنرش زیور(ص۱۱۵)
به که هر دختر بداند قدر علم آموختن تا نگوید کس، پسرهشیار و دخترکودن است(ص۴۳۰)

پروین وجه امتیاز مرد و زن را در کسب علم و دانش می‌داند چرا که:

به هیچ مبحث و دیباچه‌ای قضا ننوشت — برای مرد کمال و برای زن نقصـان (ص۳۲۹)
چه زن، چه مرد، کسی شد بزرگ و کامروا — که داشـت میوه‌ای ازباغ علم در دامان
به رستهٔ هنر و کارخانـهٔ دانش — متاعهاست، بیا تا شویم بازرگان
زنی که گوهر تعلیم و تربیت نخرید — فروخت گوهر عمر عزیز را ارزان(ص۳۳۰)

پروین زن را فرشتهٔ انس و نجات و رکن اساسی خانـه دانسـته، دامـان پـاک او را جایگاه پرورش حکیمان و دانشمندان و بزرگان معرفی می کند:

همیشه دختر امروز، مادر فرداسـت — ز مادرست میسر بزرگی پسران(ص۳۲۹)
زن نکوی، نه بانـوی خانه تنها بــود — طبیب بود و پرستار و شحنـه و دربان
به روزگار سلامت،رفیق و یار شفیـق — به روز سانحه،تیمار خوار و پشتیبان(ص۳۲۹)
ز بیش و کم، زن دانا نکرد روی تـرش — به حرف زشت، نیالود نیکمرد دهان(ص۳۳۰)

و با بیان مقام زن در گذشتهٔ ایران ، آنان را به کسب علم و دانش تشویق می کند:

نور دانش را زچشم زن نهان می‌داشتند — این ندانستن، ز پستی و گرانجانی نبود
زن کجا بافنده‌می‌شد، بی‌نخ‌و دوک هنر — خرمن وحاصل‌نبودآنجاکه‌دهقانی نبود
میـوه‌های دکهٔ دانش فراوان بود، لیک — بهر زن هرگزنصیبی زین فراوانی نبود
در قفس می‌آرمیدو درقفس‌می‌داد جان — در گلستان، نام از این مرغ گلستانی نبود(ص۲۸۲)

از زندگی شخصی وعلی‌الخصوص از زنـدگی نـاموفق مشـترک وی اثـری در اشـعارش انعکاس نیافته است ولی گله‌هایی که از روزگار و بی‌مهری دنیـا داشـته در جـای جـای اشعارش هویداست.

پروین با وجود اینکه هرگز مادر نشده بود ولی اشـعار او سرشـار از احساسـات مادرانـه است:

توان‌و توش‌ره‌مردچیسـت؟یـاری زن — حطام و ثروت زن چیست؟ مهر فرزندان(ص۳۲۹)
ای دل عبـث مخـور غـم دنیـــا را — فکرت مکـن نیامــــــده فـردا را
کنــج قفس چــون نیک بیندیشـــی — چــون گلشـن است مــرغ شکیـبا را
بشـــکاف خـاک را و ببیـن آنـگه — بـی‌مهـری زمانه رســـوا را (ص۷۳)

حکمت و زهد و عرفان وعقل در شعر پروین

پروین در اشعار خود، بارها به این مسئله اشاره کرده است که ارزش وجودی انسان، آراسته شدن او به زیور حکمت و عرفان و زهد و تفکّر و تعقّل است .

باغ حکمت، خـــزان نخواهـد دیـــد | هر زمان جلوه‌ایش تازه‌تر است
همترازوی گنج عرفـــان نیســـــت | هرچه در کان دهر ، سیم و زر اسـت
عقل، مرغ است و فکـــردانــــــهٔ او | جسم راهی و روح راهبر است (ص۱۸۶)

پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید: التفکر ساعه خیر من عباده سبعین سنه

سـر و عقل گر خدمت جان کنـــند | بســی کار دشـــوار کآسـان کننـــد
...هـزار آزمایـش بـود پیش از آن | که بیـــرونت از این دبستان کننـــد
گرت فضل بوده است رتبت دهنـد | ورت‌جرم بوده است تاوان کنند (ص۱۰۹)

پروین معتقد است که فلک در مقابل انسانِ زاهد و متّقی همانند فردی شکست خـورده و سپر انداخته است:

گر در کمان زهـــد زهــی می‌گذاشتیم | امروزچرخ پیر زه اندر کمان نداشت(ص۱۰۲)

تحمّل رنج و سختی

این شاعرهٔ گرانقدر، ضمن بازتاباندن جلوهٔ امیدِ پیروزی بـر دل انســانها، آنــان را بـه تحمّل رنج و سختی برای رسیدن به سعادت توصیه می‌کند:

هم از تحمـل گرما و قرنها سختی است | اگر گهر به بدخش وعقیق در یمن اسـت (ص۴۱۷)
بـه دشــــواری ار دل شـــکیبا کنــی | ببینی که‌سهل است ودشوار نیست(ص۲۹۰)

در تمثیل " دریای نور" در مناظرهٔ چکش و الماس نیز چنین مطرح می‌شود که الماس از ضربه‌های چکش شکایت می‌کند و با ناله و زاری می‌گوید:

... بجـــز خوبی و پاکی و راستـــی | چـــه کردم که آزار مـــن خواســتی

چکش او راتوصیه به صبر و تحمل می‌کند :

بگفـــت ار صبـوری کنـی یک نفس | کشـــد بار جــــور تو بسیـار کس
...چو نام تو خواننـــد دریـــای نــور | درودیم بفرسـت زان راه دور

تو را هــر چـه قیمـت نهـد روزگار   بدار از من و این چکش یادگار(صص۲۴۵-۲۴۴)

پروین در جای دیگر انسان را به تحمل و صبر در مقابل جور روزگار تشویق می‌کند:

در ین‌دو روزهٔ هستی همین فضیلت ماست   که جورمی‌کند ایام و ما شکیباییم

ز سرد و گرم تنور قضــا نمی‌ترسیم   برای سوختن‌و ساختن مهیاییـم (ص۲۲۹)

یا در مناظرهٔ تیرو کمان که تیر، کمان را ستمکار خطاب می‌کند و سرگردانی خود را از بیدادی کمان می‌داند؛ کمان به اوپاسخ می‌دهد:

کیست کز جور قضا آواره نیست   تیر گشتی ، ازکمانت چاره نیست

عادت ما این بود، بر ما مگیــر   نه‌کمان، آسایش دارد، نه تیر(ص۲۲۰)

بریدن از خلق ، پیوستن به خدا

در تمثیل " خوان کرم" گدایی تیره روز با ناله و زاری از خدا گله می‌کرد که چـرا من بی‌خانه و بی‌روزیم هیچ‌کسی مثل من از بهر تکه نانی سرگشته وحیـران نشـده و... ، خداوند مهربان در گوش دل او می‌گوید:

عارفان، چـون دولت از ما خواستـــند   دســت‌و بازوی توانا خواســـتند

ما نمی‌گوییـم سائـل در مـــزن   چون زدی این در، در دیگـر مـزن

آنکه بر خوان کریمان کرد پشـت   از لئیمان بشنود حرف درشـــت

... نورحق، همواره در جلـوه‌گریسـت   آنکه آگه نیست، از بینش بریسـت

گلبـــن ما باش و بهر ما بــروی   هم‌صفا از ما طلب،هم‌رنـگ و بوی...(صص۲۳۹و۲۴۰)

خرسندی و قانع بودن

پروین انسانها را توصیه به قناعت و خرسندی می‌کنـد معتقـد اسـت کـه هـر گـاه خرسندی پرده از روی زیبا و فروزندهٔ خود براندازد و طلعت خود را به کسی نشان دهـد موجب سعادت او شده و وی را از چنگ آز و طمع نجات می‌دهد:

ای دل، اول قدم نیکـــــدلان   با بد و نیک جهان، ساختن است

صفت پیشــروان ره عقـــــل   آز را پشت سر انداختن اسـت(ص۴۳۱)

گهی کم بدست اوفتد، گـه فـزون — بساز، ار درم هسـت و دینار نیسـت (ص۲۹۰)
حساب خود، نه کم گیـرو نه افـزون — منه پای از گلیم خویش بیرون(ص۲۹۳)
به روزی دگران چون طمع توانم کرد — مرا ز خوان قضا، قسـمت استـخوان داده‌اند(ص۲۳۷)

یا در تمثیل "سرنوشت" طوطی به عزلت‌گزینی جغد ایراد می‌گیرد که چرا روزگارِ جوانیِ خود رابه ماتم پیری گرفته‌ای، مثل بلبلان در چمنزار و گلستانها سیر کن یا اگر مثل مـن میل برتری داشته باشی تو را گاهی بر روی دست خواهند نشاند و گاهی برروی دامـن و سخنانی از این قبیل، جغد چنین پاسخ می‌دهد:

چه‌سود صحبت شاهان، چو نیسـت آزادی — چرا دهیم گرانمایه‌وقت‌را ارزان
به رنج گوشه‌نشینی و فقر، تـن دادن — به از پریدن بیـگاه و داشـتن غم جان
... درآشیانهٔ ویران خویش خرسـندیم — چه خوش‌دلی‌ست در آباد دیدن زندان
نه جغد رست و نه طوطی، چوشـد قضا شاهیـن — نه‌زشت ماندونه زیبا، چو راز گشت عیان(صص۲۸۷ و ۲۸۸)

دلجویی کردن

همانگونه که در ابتدای این نوشته اشاره شد یکی از خصوصیات ارزندهٔ اخلاقی پروین این است که همواره در اندیشهٔ کمک و استمالت از قشر زجر کشیده و رنج دیدهٔ جامعـه است:

بپـرس از ناتوانان تا تـــوانـی — بترس از روزگار ناتوانــــــی
ز مهـــر، آموز رسم تابناکـــی — که بخشـد نور برآبی و خاکـی(ص۳۲۸)

مبارزه با نفس امّاره

انسان موجودی است دارای سه نفس (امّاره، لوّامه و مطمئنّـه). نفـس امّـاره، نفـس حاکم بر زندگی اشخاص است و تلاش می‌کند علایق فرد را تحت کنترل خود درآورده، بسوی بدیها و زشتیها سوق دهد؛ ولی پروین بارها با پتک نکوهش بر سـر نفـس امـاره می‌کوبد و با این دشمن خانگی به مجادله برمی‌خیزد:

اگر که نفس، بد اندیش ما نبـود چرا — ملول گشـت، چو ما رسم وره نکو کردیـم (ص۳۴۲)
عزّت از نفس دون مجـــو، پرویـــن — کاین سیه‌رای، گمـره و رسواسـت(ص۳۴۹)

وی در تمثیل "دزد خانه" گزارش سرهنگ به خسرو از هزیمت دادن دشمنان و غلبه بر آنان را مطرح می‌کند سپس به شاه بیت داستان گریز زده هدف اصلی را بیان می‌کند و می‌گوید:

کجـــا با دزد بیرونـــی درافتـــیم چو دزد خانـــه را بالا نشاندیم
ازین دشمن درافکندن چه حاصـــل چو عمری با عدوی‌نفس ماندیم (ص۲۴۶)

ظلم و ستم

پروین، شاعره‌ای کم حرف و درون‌گرا بود و در اشعار خـــود از غـــداری روزگـــار و ظلم و ستم سخنهای زیادی گفته است. به عقیدهٔ او، این، رسم چرخ ستیزه‌گر است کـــه مظلومان را زیر چکمه‌های ستم خود له کرده، پرچم ظلم و بیدادی را به اهتـــزاز در آورد. انسانها در حسرت یک لحظه آرامی جان باشند و او همچنان ادامـــه دهـــد. انســـان هرچـــه بیشتر سر تسلیم فرود آورد و قانع باشد روزگار بر خشم و غضب خود بیفزاید. واحســـرتا از گردش این چرخ سفله کار!

بنای محکمهٔ روزگار، برستم است قضا چو حکم نویســـد، چه داوری ، چه گواه (ص۳۵۲)
چرخ تا گردیده، خلـــق افتاده‌انـــد این فتادنها ازآن گردیدن است(ص۴۱۹)
هر چه من گردن نهادم،چـــرخ زد خون من ایام را بر گردن است(ص۴۲۰)

اینکه چرا اشعار او همه پند و اندرز و مشحون از بی‌مهری جهان است، شاید بنابـــه گفتـــهٔ خود در قطعه‌ای که برای سنگ مزار خود سروده است، دلیلش این باشد که از این جهان جز تلخی و دشواری بهره‌ای نبرده است:

گرچه جز تلخـــی از ایام ندیـــد هر چه خواهی سخنش شیرین است(ص۴۴۱)

فقر و تهیدستی

فقر و تهیدستی، پدیده‌ای اجتماعی و اقتصادی است که بـــه دلیـــل کمبـــود امکانـــات زندگی و تفاوت طبقاتی جامعه بروز می‌کند . در این دنیای لئیم که فقر، هـــر روز، جـــان هزاران کودک را می‌گیرد ، هزاران پدر و مادر را از بچه‌های عزیـــز خـــویش شـــرمگین

می‌سازد، بچه‌های خیابانی و بی‌سرپرست را در دوزخی از فقر و فحشا مـی‌سـوزاند، قشـر مرفّه جهان هنوز در کوی آیندهٔ خود گام برداشته و در آرزوهای خود غوطه‌ورند و حس خودبرتربینی آنان اجازه نمی‌دهد که نگاهی با گوشهٔ چشم به قشر رنج‌دیده بیندازند؛ امـا پروین با وجود اینکه خود زندگی متوسطی داشت چنان از فقر و تهیدستی سخن می‌گوید که گویی خود طعم نداری و به تبع آن ظلم و ستم زمانه را چشیده است؛ چنانکه در" طفل یتیم" طفلی که کوزه‌ای شکسته و از ترس استاد نمی‌تواند به خانه برگردد، می‌گوید:

زین شکسته شدن، دلم بشکسـت — کار ایـام، جـز شکسـتن نیست
... از چه، یک دوسـت بهر من نگذاشـت — گر که با من، زمانه دشـمن نیسـت(ص۳۱۵)
ترسـم آنگه دهنـد پیرهنم — که نشانـی و نامـی ازتـن نیسـت (ص۳۱۶)

رشک و حسد

پروین زنی آزاده و وارسته بود ، به داشته‌های مردم حسادت نمی‌ورزیـد و اگـر بـه نداشته‌های خود غبطه می‌خورد بنابه بازتاب بینش و تفکر او در اشعارش و ارزشی که بـه کسب علم و دانش قائل بود؛ به نظر می‌رسد برای تحصیل علم بیشتر باشـد نـه تجمّـلات دنیوی.[۱]

هرگز مرا زداشتن خلق رشک نیسـت — زان غبطه می‌خورم که چرا من نداشتم(ص۴۱۸)

قضا و قدر و نگرش پروین نسبت به آن

«قضا» به معنی حکم، قطعیت و فیصله دادن است. «قدر» به معنی حد و اندازه و مقـدار و تعیین است.[۲]

از تفاوتهای اساسی بین قضا و قدر آن است که قضا لایتغیر و لایتخلف اسـت و حیطـهٔ آن، هم عالم ماده است و هم عالم مجرّدات؛ امّا مرحلهٔ قدر، قابل تغییر و تخلّـف اسـت و حیطهٔ آن تنها عالم ماده است زیرا تنها عالم ماده است که قابل تغییر و تحوّل است.[۳]

---

۱. رجوع کنید ص ۲

2. www.hawzah.net

مسئلهٔ قضا و قدر یکی از غامض‌ترین مسایل فلسفی است ؛ مسئله‌ای که در ذهن همه مطرح می‌شود و همه علاقه‌مندند که بدانند آیا تخلف از قضا و قدر امکان پذیر است یا نه؟! آیا انسان در مسیر زندگی ، از خود اختیای دارد یا نه؟! مکاتب بزرگی بر پایهٔ مسئلهٔ قضا و قدر بوجود آمده و آن را مورد بحث و بررسی قرار داده‌اند. در قرآن کریم نیز آیاتی در این مورد نازل شده است از جمله:

ما اصاب من مصیبه فی الارض و لا فی أنفسکم الا فی کتاب من قبل ان نبراها إن ذلک علی الله یسیر [۴]

و عنده مفاتح الغیب لایعلمها إلا هو و یعلم ما فی البر و البحر و ما تسقط من ورقه إلا یعلمها و لاحبّه فی ظلمات الارض و لارطب و لایابس الا فی کتاب مبین [۵]

و ان من شیء الا عندنا خزائنه ننزله الا بقدر معلوم [۶]

قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشآء و تنزع الملک ممن تشآء و تعز من تشآء و تذل من تشآء بیدک الخیر إنّک علی کل شیء قدیر [۷]

عده‌ای علت انحطاط مسلمین را اعتقاد به قضا و قدر می‌دانند و اشعار می‌دارند که اعتقاد به قضا و قدر، هر گونه اختیار را از انسان سلب می‌کند؛ در حالیکه مقصود از قضا و قدر انکار نیرو و ارادهٔ بشر نیست چون بشر مختار و آزاد آفریده شده است و خداوند به او عقل و فکر داده است.

نخواست هیچ خردمند وام از ایام — که با دسیسه و آشوب باز خواهد وام

3. www.ui.ac.ir

۴. هیچ مصیبتی در زمین یا در نفوس شما به شما نمی‌رسد مگر آنکه قبل از آنکه آن را ظاهر کنیم در کتابی ثبت‌شده و این بر خدا آسان است. (حدید / ۲۲)

۵. کلیدهای نهان نزد اوست. جز او کسی نمی‌داند و می‌داند آنچه را که در صحرا و در دریاست برگی از درخت نمی‌افتد مگر آنکه او می‌داند و دانه‌ای در تاریکیهای زمین و هیچ تر و خشکی نیست مگر آنکه در کتابی روشن ثبت است. (انعام / ۵۹)

۶ .هیچ چیزی نیست مگر اینکه خزانه‌های آن در نزد ماست و ما آن را جز به اندازه معین فرو نمی‌فرستیم. (حجر / ۲۱)

۷. بگو: ای خدا ! ای صاحب قدرت! تو به آن کس که بخواهی قدرت می‌دهی و از آن کس که بخواهی باز می‌ستانی؛ هر که را خواهی عزت دهی و هرکه راخواهی ذلیل می‌سازی؛ نیکی دردست توست، و تو بر همه چیز توانایی. (آل عمران /۲۶)

به‌چشم‌عقل دریـن‌رهگـــذر تیره‌بیـن   که‌گسترانده قضا و قدر به راه تو دام

...چو پای هست، چرا بازمانـی از راه   چو نور هست، چرا گشته‌ای قرین ظلام(ص۱۲۶)

انسان نه یک شیء است که خاصیّت و ویژگی آن معلوم باشد و نه حیوان است کـه بـه حکم غریزه کار کند و قدرت تفکّر نداشته باشد؛ بلکه انسان دارای اراده و تفکر و قدرت انتخاب است. همچنانکه در قرآن کریم آیاتی هم آمده است که دلالت می‌کند بر اینکه انسان در عمل خود مختار و در سرنوشت خود مؤثر است و می‌تواند آن را تغییر دهد:

إن الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم[۸]

فمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر[۹]

من کان یرید حرث الآخره نزد له فی حرثه و من کان یرید حرث الدنیا نؤته منها[۱۰]

البتّه آیات زیاد دیگری در قرآن کریم هست که هم بر قضا و قدر و هم بر اختیار انسان دلالت می‌کند.

پروین نیز همچنانکه در اشعارش نمایان است، یک انسان میانه‌رو است. او حیـات و ممات انسانها را در گرو قضا و قدر می‌داند ولی رفتار و کردار انسان را یک امر اختیاری معرفی می‌کند.

پروین با اینکه ابیات زیادی در تسلیم و رضا، جبر و قضا و قدر، غـداری دهــر و ... سروده است ؛ در برانگیختن انسانها به سعی و تلاش و تحرک و پویا بودن آنان و تقویت عزم و اراده در آنان نیز ابیاتی به نظم کشیده است. او معتقد به قضـا و قـدر اسـت ولـی عقیده دارد که نباید این اعتقاد منجر به عدم اعتماد به نفس درانسان شود چرا که بیشتر ما

۸. خدا وضع هیچ قومی را عوض نمی‌کند مگر آنکه خود آنها وضع نفسانی خود را تغییر دهند. (رعد/ ۱۱)

۹. هرکس خواهد ایمان آورد و هر که خواهد کفر ورزد. (کهف / ۲۹)

۱۰. هر کس طالب کشت آخرت باشد برای وی در کشتش خواهیم افزود و هر کس خواهان کشت دنیا باشد، بهره‌ای به او خواهیم داد.(شوری / ۲۰)

وقتی از انجام کاری عاجز می‌مانیم پای قضاو قدر را به میان می‌آوریم و می گوییم تقـدیر و سرنوشت ما این بود.

اندر آنجا که قضـا حمـله کنـد | چاره تسلیم و ادب تمکیـن است (ص۴۴۱)
بکوش‌ودانشی آموزوپرتـــوی بفکن | که‌فرصتی که تو را داده‌اند بی‌بدل است(ص ۴۴۶)

پروین در بیشتر قصاید و مثنویها و تمثیلات خود به قضا و قدر و ستمکاری زمانـه اشاره می کند.در اینجا به خلاصهٔ چند تمثیل پروین دراین مورد می‌پردازیم:

روح آزرده

پروین در اینجا نخست قضا و قدر را مطرح می کند و بیان می‌دارد که قضا و قدر امـری است گریز ناپذیر:

چو بنگری همه سررشته‌ها به دست قضاست | ره گریـز ز تقدیـر آسمانی نیسـت

ولی بعد می گوید:

چو دستگاه جوانیت هست ســودی کـن | که هیچ سود چو ســرمایهٔ جوانـی نیسـت
ز بازویت نربوده‌اند تا تـــوانایـــی | زمان خستگی و عجز و ناتوانی نیسـت(ص۲۷۸)

برگ ریزان

برگی از دست باد خزان فرارکرده خود را میان شاخه‌ها پنهان می کند و می‌خواهد از دست تقدیر فرار کند ؛ با خود می گوید قضا هیچگاه نمی‌تواند مرا از ایـن شـاخ تنومنـد بیفکند ولی بعد از اینکه سموم فتنه آهنگ غارت کرده بوستان را ویران می کند شاخه‌هـا بر خود می‌لرزند و ناگهان این برگ مسکین بر زمین می‌افتد و به شاخه اعتراض می کنـد که روزگاری مرا در آغوش خود پروراندی ولی اینک در روزگارسختی مـرا فرامـوش کردی و به باد دادی.

بگفتـا بس نمانـــد برگ بر شـــاخ | حـوادث را بـــود سرپنجـــه گستاخ
چو شاهین قضـــا را تیز شـد چنگ | نه از صلح رسد سودی نه از جنـــگ
...نـــدارد عهـد گیتـی اســـتواری | چه خواهی کرد غیر از ســـازگاری

ستمکاری، نخست آیین گرگ است　　چه داند بره کوچک یا بزرگ است(ص۱۹۷)

پیک پیری

موی سفیدی در کنارموی سیاه می‌روید و موی سیاه او را به تهکّم می‌گیرد که چرا در صف ما نشسته‌ای موی سفید جواب می‌دهد من به دلخواه خود اینجا ننشستم بلکه مرا نشانده‌اند:

گه روییدن من بود امروز　　گل تقدیر نروید بیگاه
رهرو راه قضا و قدرم　　راهم این بود نبودم گمراه
... رنگ بالای سیه بسیار است　　نیستی از خُم تقدیر آگاه
گه سیه رنگ کند، گاه سفید　　رنگرز اوست‌مرا چیست گناه(ص۲۱۱)

بعد می‌افزاید که من نیز روزی مثل تو سیاه بودم ولی ناگهان این سیاهی و خوشی من به سفیدی و اندوه مبدل شد توهم روزی همانند من خواهی شد پس تا زمانی که روزگار، تو را نیز مانند من سفید کند هر چقدرمی‌توانی به من ریشخند بزن.

تاراج روزگار

نهال تازه رسته‌ای از درخت خشکیده می‌پرسد چرا تو بدین گونه ازآفتاب سوخته و بی‌برگ و باری مگر از سوی چمن به تو آب نمی‌رسد مگر نوروز خیّاط به تن تو لباس ندوخته وبه گوش توگوشواره‌ای از ژاله نیاویخته است؟ درخت خشکیده جواب می‌دهد که قدر خرّمی نوبهار عمرت را بدان. من در این کارگاه چرخ پیر رنجها تحمل کردم ولی به هنگام شکستگی به غداری دهر پی‌بردم تو نیز مانند من بالاخره شکسته خواهی شد چون زندانیان قضا و قدر راه فراری ندارند و هیچ کس در مقابل تقدیر ازخود اختیاری ندارد :

هر آنچه می‌کند ایام می‌کند با ما　　بدست هیچ کس از دوست اختیاری نیست

شاعراینجا هم توصیه به کار و تلاش می‌کند:

به روزگار جوانی، خوش است کوشیدن　　چرا که خوشتر از این وقت روزگاری نیست

چرا که:

کدام قصر دل‌افروز و پایهٔ محکم — که پیش باد قضا خاک رهگذاری نیست(ص۲۱۴)

جولای خدای

کاهلی تندرست در گوشه‌ای سست و خسته افتاده بود عنکبوتی را دید که با آب دهان خود رشته‌های لعابی از مو باریکتر درست می‌کرد و با آن ریسمان،تار و پودها و پرده‌هایی می‌بافت که هیچ مهندسی چنین زاویه‌ها و مثلثهایی نمی‌توانست ایجاد کند و در کمین صید می‌نشست. کاهل به عنکبوت می‌گوید تو تاری می‌بافی که آن را چندین بار با جاروب خراب می‌کنند هیچ عاقلی خانه‌ای نمی‌سازد که عطسه‌ای آن را ویران کند و به این ترتیب بر کار و تلاش او بسیار خرده‌گیریها می‌کند عنکبوت پاسخ می‌دهد:

گر درد این پرده، چرخ پرده در — رخت بربندم، روم جای دگر

گرسحر ویران کند این سقف و بام — خانهٔ دیگر بسازم وقت شام

گر ز یک کنجم برانند روزگار — گوشهٔ دیگر نمایم اختیار

... رنگرز شو، تا در خم هست رنگ — برق شد فرصت، نمی‌داند درنگ

گربنایی هست باید برفراشت — ای بسا امروز کان فردا نداشت

نقد امروز ار ز کف بیرون کنیم — گر که فردایی نباشد چون کنیم(صص۲۳۲ و ۲۳۳)

قدر هستی

گل در پاسخ سروکه وی را به تمسخر می‌گیرد که صفای تو بجزلحظه‌ای نیست ولی من صد سال عمر می‌کنم، چنین می‌گوید:

گفت: فکر کم و بسیار مکن — سرنوشت همه کس، با هم نیست

... قدر این دم ویک لحظه بدان — تا تو اندیشه کنی آنهم نیست

... آشکاراست ستمکاری دهر — زخم بس هست، ولی مرهم نیست

تو هم از پای درآیی ناچار — آیت ازکوثر و از زمزم نیست

باید آزاده کسی راخواندن — که گرفتار، درین عالم نیست

... هرچه خواندیم، نگشتیم آگه — درس تقدیر، بجز مبهم نیست(ص ۳۳۶)

ابیاتی چند در قضا و قدر

قضا نیامده ما را ز باغ خواهد برد / نه می‌رویم به سودای خود نه می‌آییـم (ص۲۲۸)

مطلب روزی ننـــهاده که با کوشـش / نخوری قسمت کس، گر شوی اسکندر (ص۱۱۵)

ای دوست دزد حاجـــب و دربان نمی‌شـود / گر گ سیه درون سگ چوپان نمی‌شود (ص۱۱۰)

پنجـهٔ باز قضـا باز و تـــو در بازی / وقت چون برق گریزان و تو در بستر(ص۱۱۷)

ننواخت هیچگاه مرا گر چـــه بی‌دریـغ / هر زیر و بم که گفت قضا من نواختـم(ص۱۷۳)

من سیـــه روز نبـودم ز ازل / هر چه کرد این فلک اخضـــر کرد(ص۲۲۲)

تو را بر اوج بلندی، مرا ســوی پستی / مباشران قضا، می‌زنند و می‌راننـد(ص ۴۲۷)

خندید آب، کین ره و رسم از من و تونیســت / ما رهرویم و قائـد تقدیر، رهنماســت(ص۳۳۴)

دیوانگی است قصه تقدیـــر و بخت نیست / از بام سرنگون شدن و گفتن این قضاســت

اگر چه در ره هستی هزار دشواری است / چو پر کاه پریدن ز جا سبکساری است(ص۹۷)

منبع:

- کلیات دیوان اختر چرخ ادب پروین اعتصامی؛ مصحح: حسن بزازان، با مقدّمه: ملک الشعراء بهار، نشـر سنبله، چاپ اول، ۱۳۸۴.

بررسی عناصر شعری در دیوان پروین اعتصامی

دکتر مهین دخت فرخ نیا
استادیار دانشگاه شهید باهنر کرمان

مقدمه:

پروین اعتصامی از بزرگترین شاعران زن ایرانی و یکی از سخنوران نامی معاصر است . بررسی دیوان اشعار پروین بهترین شیوهٔ شناخت افکار، اندیشه ها، احساسان و عواطف او و همچنین بهترین راه برای دریافتن رمز موفقیت او در جذب مخاطبان است.

در شکل گیری شعر هر شاعری عناصر متعدّدی نقش دارند. زبان، موسیقی، شکل و قالب، صور خیال، اندیشهٔ شعری و عاطفه عناصر اصلی تشکیل دهندهٔ شعرند. با بررسی این عناصر در دیوان پروین با شگردهای هنری او و رمز و راز موفقیتش آشنا می شویم:

زبان : شعر پروین با وجود استواری و سنجیدگی، زبانی ساده و روان دارد. و حتی در اشعاری که کاملاً به کلام شاعران کلاسیک نزدیک است، ساده و بی تکلّف می نماید. واژگان دشوار در شعر او اندک است و در کاربردهای نحوی او، به ندرت تعقید و پیچیدگی دیده می شود.

یکی از خصایص شعر پروین «کهن گرایی در کاربرد لغات و ساختمان دستوری و نحوی» است. اغلب اشعار پروین به روال اشعار سنّتی سروده شده است. اما بعضی از اشعار او، به ویژه اشعاری که به مناسبت های گوناگون سروده شده، سبکی کاملاً متفاوت دارد.

از نظر زبان اشعار پروین ترکیبی از دو سبک خراسانی و عراقی است. او در قصایدش بیشتر پیرو ناصر خسرو و گاه سنایی است و در کنار واژه هایی که مربوط به دورهٔ اوّل شعر فارسی و سبک خراسانی است مانند: هگرز- بستُر- پار - ناهار - حَصاد - اوباریدن - هماره و ...ابیاتی را سروده که به زبان شیوای سعدی نزدیک است.

برای بیان مطالب اجتماعی، پروین واژگان قدیمی، مانند دزد، قاضی، عسس و محتسب و ... را به کار برده است . او از واژگان سیاسی، اجتماعی آن دوره که در شعر دورهٔ مشروطه به کار رفته، استفاده نکرده، اما از واژگان و اصطلاحات محاوره ای دورهٔ خود بهره برده است.

زبان پروین در مناظراتش کاملاً با زبان قصاید او متفاوت است. در این مناظره ها او به زبان محاوره ای عصر خود نزدیکتر می شود. زبان او در محاوراتش طنز گونه است و مسائل اجتماعی را در قالب طنز به شعر می کشد. همچنین به آوردن اصطلاحات عامیانه و ارسال المثل توجه خاص دارد.

بس که گفتی خرقه کو و فرش کو آبرویم بردی ای بی آبرو

(دیوان،۳۶۲)

درسهایم نخوانده ماند تمام چه کنم در چراغ روغن نیست

(دیوان :۳۴۲)

در میان دایرهٔ واژگان پروین، واژه هایی یافت می شود که می توان آنها را متناسب با فضای زندگی زنان دانست. واژه هایی مانند: نخ و سوزن، شانه و آیینه، نخود و لوبیا، عدس و ماش، دیگ و تابه ، گوشواره ، خلخال ، چادر ، نقاب و ...

هر چند صرف کابرد چنین واژه‌هایی را نمی توان دلیل زنانه بودن شعر او دانست و زنانه بودن زبان پروین را بیشتر باید در حوزهٔ محسوسات جستجو کرد .

در شعر پروین به دلیل گرایش او به مضامین تعلیمی و اخلاقی، واژه‌هایی مانند: هنر، دانش، خرد و مترادفات آنها از بسامد بالایی برخوردار است.

نکتهٔ دیگری که دربارهٔ زبان پروین قابل توجه است، عفّت کلام او و پرهیز از آوردن واژه های رکیک است. در حالی که در دیوان اشعار بسیاری از معاصران او کم و بیش با واژه هایی برخورد می کنیم که از دایرهٔ ادب ، فراتر رفته است. پروین به حکم پاکی و شرم و آزرم خویش از به کار بردن چنین واژه هایی خودداری می کند. او حتی در ابیاتی که دو طرف خصمانه با یکدیگر مناظره می کنند، الفاظ ناشایست را به کار

نمی برد و این امر همان طور که در شعر شاعران بزرگی چون فردوسی به چشم می خورد، از دیگر ویژگیهای مثبت شعر او محسوب می شود.

موسیقی: پروین در دیوانش توجه خاصی به هماهنگی وزن اشعار با موضوع آنها دارد و در این زمینه موفقیت چشمگیری داشته است.

موسیقی گوشنواز بسیاری از اشعار او و هماهنگی وزن و موضوع آنها محصول قریحهٔ خداداد و طبع سخن سنج اوست.

برای مثال هنگامی که درونمایهٔ شعرش دعوت به وقار و بردباری یا تأسف بر احوال جهان، فنای روزگار و گذشت عمر است. اوزان سنگین تری را که با احساس اندوه و تأسف و حسرت تناسب دارد، به کار می‌برد. مانند:

اگر چه در ره هستی هزار دشواری است　　　چو پر کاه پریدن ز جا سبکباریست

(دیوان: ۵۵)

بدار دست ز کشتی که حاصلش تلخی است　　　بپوش روی ز آئینه ای که زنگاریست

(دیوان: ۵۶)

ای دل بقا، دوام و بقایی چنان نداشت　　　ایام عمر فرصت برق جهان نداشت

(دیوان: ۱۵۱)

و هنگامی که مخاطب را به مبارزه با نفس یا موضوعاتی مانند آن دعوت می کند، آهنگش لحنی کوبنده و قاطعانه به خود می گیرد:

کار مده نفس تبه کار را　　　در صف گل جا مده این خار را

کِشته نکودار که موش هوی　　　خورده بسی خوشه و خروار را

چرخ و زمین بندهٔ تدبیر توست　　　بنده مشو درهم و دینار را

(دیوان: ۲۵)

موسیقی در شعر پروین گاه درونی است و این موسیقی درونی به کمک انواع جناس، تکرار و واج آرائی به وجود می آید.

اگر حکایت بهرام گور می پرسی　　　شکار گور شد ای دوست عاقبت بهرام

(دیوان :۹۱)

به صحرا سرود این چنین خار کن   که از کندن خار کس خوار نیست

(دیوان: ۲۶۰)

دیوان پروین از تنوع موسیقایی برخوردار است اما از وزنهایی که هم در قصاید و هم در مناظرات بیشتر مورد توجه پروین قرار گرفته، وزن «مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن» و متفرعات آن و نیز وزن «مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن» و متفرعات آن است.

سنگینی این اوزان با بیان مضامینی که معنی ژرف و عمیق دارند، مناسب تر و از نظر عاطفی تأثیر گذارتر است.

پروین در اشعارش علاقه خاصی به کاربرد انواع "ی" به ویژه "یای" نکره در ضمن کلام یا به عنوان قافیه و ردیف دارد. که از نظر موسیقایی تأثیر خاصی به زبان می بخشد. مانند:

مرغی نهاد روی به باغی ز خرمنی   ناگاه دید دانهٔ لعلی به روزنی

پنداشت چینه ای است به چالاکیش ربود   آری نداشت جز هوس چینه چیدنی

(دیوان: ۱۵۴)

بادی وزید و لانهٔ مرغی خراب کرد   بشکست بامکی و فروریخت بر سری

لرزید پیکری و تبه گشت فرصتی   افتاد مرغکی و ز خون سرخ شد پری

از ظلم رهزنی ز رهی ماند رهروی   از دستبرد حادثه ای بسته شد دری

از هم گسست رشتهٔ عهد و مودتی   نابود گشت نام و نشانی ز دفتری

(دیوان: ۱۶۹)

گنجشک خُرد گفت سحر با کبوتری   کآخر تو هم برون کن از این آشیان سری

آفاق روشن است چه خِسبی به تیرگی   روزی بپر، ببین چمن و جویی و جری

(دیوان: ۲۱۰)

شکل و قالب: دیوان پروین ترکیبی از قصاید، مثنویات و قطعات است اما از غزل در دیوان او اثر چندانی به چشم نمی خورد. در بین این اشعار قطعات او اهمیت خاصی دارد. بیشتر قطعه های پروین به صورت مناظره و از نظر ساختار با قطعه های سنتی متفاوت است زیرا با فضاسازی و تصویر پردازی همراه است. اگر چه صورت مناظره در شعر

فارسی سابقه ای طولانی دارد، مناظرات پروین از نظر کمّی و از نظر ویژگیهای فنی منحصر به فرد است.

پروین در مناظراتش صحنه آرایی می کند، شخصیتها را که ممکن است دو انسان، دو حیوان یا دو شی ء بی جان باشند در برابر هم قرار می دهد و با گفتگو و استدلال نتیجه گیری خود را بیان می کند.

روایی بودن بسیاری از اشعار و توجه به چنین شکل و ساختاری که ظرفیت بیان بسیاری از مسائل اجتماعی و اخلاقی را دارد، یکی از امتیازات سبکی شعر پروین است.

پروین همچنین اندیشه های طنزآمیز خود را در قالب داستان بازگو می کند. او با بیان طنز و بهره گیری از کنایات و قالب مناظره، مخاطب خود را متوجه نابسامانیهای روزگار خود می کند. در مناظراتی مانند دزد و قاضی، مست و هشیار، گوهر و سنگ، گرگ و شبان، دیوانه و زنجیر و ... مدعیان و ظالمان را با بیان طنز آلود مورد سرزنش قرار می‌دهد.

صور خیال: یکی از ویژگیهای شعر پروین، تصویر آفرینی و قدرت خیال در صحنه پردازی هاست. قدرت تصویر آفرینی پروین اگر چه در قصاید او هم دیده می شود، در مناظرات او مشهود تر است. ابتکار و استفاده از تجربه‌های شخصی در صور خیالِ مناظره ها از ویژگیهای قابل توجه شعر پروین است. مناظرات پروین از نظر مضمون، ابتکاری و بدیع است و در اشعار کلاسیک سابقه ای ندارد. در این مناظرات، تمام جزئیات بازگو می شود و هر مضمونی به چند تعبیر بیان می گردد.

بدون شک پروین در مناظراتش، بیش از هر صورت خیالی دیگر به «تشخیص» توجه دارد. نقش آفرینان این روایت ها که اغلب آنها جنبهٔ استعاری و تمثیلی دارند، تنها حیوانات و شخصیتهای افسانه ای نیستند، بلکه گاه اشیاء بی جان هستند که هر یک نماد و سمبل قشری از افراد جامعه قرار می گیرند تا از طریق آنها نکات اجتماعی و اخلاقی بازگو شود. روایت هایی مانند: گفتگوی گوهر و سنگ، دو قطره خون، مناظرهٔ بین سیر و پیاز، عدس و ماش، سوزن و نخ، ذرّه و خفاش، خاک و باد و ...

از میان آرایه ها، او به «تشبیه مستقیم» توجه خاص دارد.

دهر گرگی است گرسنه رخ ازو برگیر چرخ دیوی است سیه دل، دل ازو بستان

(دیوان: ۱۰۷)

دریاست دهر، کشتی خویش استوار دار دریا تهی ز فتنهٔ طوفان نمی شود

(دیوان: ۷۳)

بس که در مزرع جان، دانهٔ آز افکندیم عاقبت رست به باغ دل ما خاری چند

(دیوان: ۷۰)

و نظیر چنین تشبیهاتی را در ترکیباتی مانند: موش هوی - صباغ گیتی ـ آهوی روزگار ـ زاغ سپهر ـ سوزن کینه و مانند آن می توان یافت. تصاویر شعری پروین گاه تکرار تشبیهات و تصاویر گذشتگان است. مانند:

میزبان نکند چرخ سیه کاسه منشین بیهده بر سفرهٔ الوانش

(دیوان : ۸۹)

و گاه نیز این صورت ها ابتکاری است یا در شعر کهن کمتر به کار رفته است. مانند:

نشود ناخن و دندان طمع کوته گر که هر لحظه نسائیم به سوهانش

(دیوان: ۸۹)

همه دود است کباب حسد و نخوت نخورد کس نه ز خام و نه ز بریانش

(دیوان: ۹۴)

به جرم یک دو صباحی نشستن اندر باغ
هزار قرن در آغوش خاک باید خفت
خوش آن کسی که چو گل یک دو شب به گلشن عمر
نخفت و شبرو ایام هر چه گفت، شنفت

(دیوان: ۱۷۸)

کلام پروین مزیّن به صور خیال و آرایه های مختلف ادبی است که در اینجا به عنوان نمونه، شواهدی ذکر می گردد:

ـ وصف:

زمان خفتن آمد ماکیان را نچیده ماند آن پاشیده ارزن
دروگر داس خود بنهاد بر دوش تبرزن رخت خود پوشید بر تن
ز کنج کلبهٔ تاریک بختان فروتابید نور مه ز روزن
شباهنگام کاین فیروزه گلشن ز انوار کواکب گشت روشن
غزال روز پنهان گشت از بین پلنگ شب برون آمد ز مکمن
روان شد خارکن با پشتهٔخار بخسته دست و پا و پشت و گردن

(دیوان: ۲۶۹)

ـ استعاره :

- چشم جان را بی نگه دیدارهاست پای دل را بی قدم رفتارهاست
- فرو شستند چین زلف سنبل بیفشاندند گرد از چهر سوسن

ـ تناسب و مراعات نظیر:

- چو راه بینیّ و رهرو تو نیز پیشتر آی چو هست گوی سعادت، تو هم بزن چوگان

(دیوان: ۳۳۹)

ـ تلمیح:

- خود رأی نباش که خودرأیی راند از بهشت آدم و حوا را
پاکی گزین که راستی و پاکی بر چرخ برفراشت مسیحا را

(دیوان: ۲۳)

ـ پارادوکس:

- کودکی گفت مسکن تو کجاست گفتم آنجا که هیچ مسکن نیست

(دیوان: ۲۸۶)

ـ تضاد:

که پروین به این صنعت توجه خاصی دارد:

ستمکاری نخست آئین گرگ است چه داند برّه کوچک یا بزرگ است

(دیوان: ۱۷۶)

- به کس نداد توانایی این سپهر بلند　　　که از پِیَش نفرستاد ناتوانی را

(دیوان: ۱۷۹)

۵- اندیشه و جهان بینی: شعر پروین مشتمل بر نکات اخلاقی و اجتماعی و تفکرات عرفانی و فلسفی است. تفکراتی که هم از اندیشه های ادب کلاسیک بهره گرفته و هم جنبهٔ فردی و اختصاصی دارد. پروین در بین معاصران خود تنها کسی است که توجه اصلی خود را به ادبیات تعلیمی معطوف کرده است.

او شاعری آرمانگرا است و ناپایداری زندگی را دلیلی برای گسستن زنجیرهای دلبستگی و سپردن راه تعالی و کمال می داند.

جز نام نیک و زشت نماند ز کارها　　　جز نیکویی نکن که جهان نیست پایدار

(دیوان: ۲۴۵)

پروین شاعری مردم گراست و در شعر خود همواره با مردم ستمدیده و محروم همدلی و همراهی می کند.

او زندگی پریشان و پر از ظلم و ستم مردم و فقر و مصائب آنان را نشان می دهد. اما تصویری که از زندگی مردم نشان می دهد. تنها مردم زمانهٔ او نیست و به گونه ای از نیازهای مردمی سخن می گوید که زبان دل مردمان همهٔ زمان‌ها و مکان‌ها باشد و نارسائی‌ها و نابرابری‌های اجتماعی را نشان دهد.

یکی از مضامین محوری در اشعار پروین، موضوع ظلم و نابرابری و توجه به ظلم ستیزی است. او در مناظراتی چون مناظرهٔ «دو قطره خون» فاصلهٔ طبقاتی و تضاد اجتماعی را نشان می دهد:

شنیده اید میان دو قطره خون چه گذشت　　　گه مناظره یک روز بر سر گذری

یکی بگفت به آن دیگری تو خون که ای　　　من اوفتاده ام اینجا ز دست تاجوری

بگفت من بچکیدم ز پای خارکنی　　　ز رنج خار که رفتش به پا چو نیشتری

(دیوان: ۳۷۷)

همچنین در شعری با عنوان «ای رنجبر» از حقوق طبقهٔ کارگر دفاع می کند:

تا به کی جان کندن اندر آفتاب ای رنجبر
ریختن از بهر نان از چهره آب ای رنجبر
زین همه خواری که بینی ز آفتاب و خاک و باد
چیست مزدت جز نکوهش یا عتاب ای رنجبر

(دیوان: ۱۶۲)

او با بیان غیرمستقیم، صاحبان قدرت را به پاسداشت حق خلق، دعوت می کند:

شنیده اید که آسایش بزرگان چیست؟ برای خاطر بیچارگان نیاسودن

(دیوان: ۱۵۰)

بزرگمهر به نوشیروان نوشت که خلق ز شاه خواهش امنیت و رفاه کنند
شهان اگر به تعمیر مملکت کوشند چه حاجت است که تعمیر بارگاه کنند

(دیوان: ۳۸۷)

گاه پروین از چهرهٔ دشمنان مردم و سرچشمه های فساد پرده بر می دارد و ریا و تزویر آنها را باً زبان طنز مورد انتقاد قرار می دهد:

واعظیم اما نه بهر خویشتن از برای دیگران بر منبریم

(دیوان :۱۰۵)

یا آنجا که از زبان دزد به قاضی چنین می گوید:

می زنم گه من ره خلق ای رفیق در ره شرعی تو قطاع الطریق
می برم من جامهٔ درویش عور تو ربا و رشوه می گیری به زور
دیگر ای گندم نمای جو فروش با ردای عجب عیب خود مپوش

(دیوان :۲۲۳)

دزد گر شب گرم یغما کردن استدزدی حکام روز روشن است

و به این ترتیب او در شعرش ،فرمانروایان ستمگر، قاضیان فریبکار، متشرعان خیانتکار و توانگران بی درد را منشأ فساد و ظلم و ستم به مردم معرفی می کند.

یکی از اشکالات شعر پروین را آن دانسته‌اند که در برابر وقایع اجتماعی و سیاسی واکنشی نشان نداده و در شعر او نمی‌توان نشانی از تحولات اجتماعی یافت. در حقیقت،

می توان واکنش پروین را در برابر مسائل اجتماعی، واکنشی تاریخی دانست نه مقطعی و لحظه ای. اشاراتی که او به وقایع اجتماعی می کند. اشاراتی کلی است. اما در میان اشعار او از معدود اشعاری که جنبهٔ تاریخی و اجتماعی دارد، شعر « زن در ایران » است:

زن در ایران پیش ازین گویی که ایرانی نبود   پیشه اش جز تیره روزی و پریشانی نبود
زندگی و مرگش اندر کنج عزلت می گذشت   زن چه بود آن روزها گر زآنکه زندانی نبود
(دیوان: ۱۱۸)

پروین اگر چه زنی سنّتی است امّا جلوه هایی از اندیشه های نو نیز در شعر او مشاهده می شود. یکی از این اندیّشه های نوین، دفاع از حقوق زن و مبارزه با عواملی است که مانع پیشرفت و رشد و شکوفایی استعداد زن می شود.

به هیچ مبحث و دیباچه ای قضا ننوشت   برای مرد کمال و برای زن نقصان
زن نکوی نه بانوی خانه تنها بود   طبیب بود و پرستار و شحنه و دربان
(دیوان: ۲۹۷)

پروین به دلیل پای بندی به سنت و عرف و اخلاق از عشق زنانه سخن نمی گوید و سکوت او در برابر این موضوع علاوه بر آنکه نشان دهندهٔ پای بندی او به اخلاق سنتی است، بیانگر اعتقاد او به عمومی بودن شعرش و منحصر به فرد کردن آن به مسائل فردی و شخصی است.

با این مضمون عشق هر چند کمرنگ در شعر پروین به چشم می‌خورد. اما عشقی که پروین از آن سخن می گوید عشقی عرفانی و متعالی است.

کتاب عشق را جز یک ورق نیست   در آن هم نکته ای جز نام حق نیست
(دیوان : ۳۱۸)

یکی از مسائل که دربارهٔ اندیشهٔ شعری او مطرح شده، بینش جبرگرای اوست. بعضی از منتقدین، اشعار پروین را از نظر محتوا متناقض دانسته، چنین ابراز کرده‌اند که پروین از سویی تقدیرگرا و جبری است و روزگار و سرنوشت را عامل هر حادثه ای می داند و از

سوی دیگر خواننده را به کوشش و تلاش دعوت می کند. در صورتی که با کمی تأمل نمی توان وجود چنین تناقضی را در شعر پروین پذیرفت.

جبری که پروین گاه در شعرش به آن اشاره می کند، بیشتر یک جبر فلسفی است. زیرا زندگی انسان در کلیت خود اسیر جبر است؛ آمدن، زندگی کردن و رفتن او در اختیار خودش نیست و پروین به چنین جبری اعتقاد دارد. اما پروین در زمینهٔ مسائل اجتماعی، اعتقادی به جبر ندارد. به همین دلیل اشعاری با مفهوم ظلم ستیزی دارد یا اشعاری که مخاطب را تشویق به کار و کوشش و کسب هنر می کند. اگر نمونه هایی از نسبت دادن وضعیت اجتماعی به جبر سرنوشت و تقدیر در شعر پروین دیده می شود، در مناظرات است . وچنین دیدگاهی از زبان یکی از شخصیتها بیان می شود. و وجود چنین نمونه هایی در شعر او دلیل تأیید و پذیرش او نیست.

مضامین دیگری که در شعر پروین مورد توجه قرار گرفته اند، عبارتند از:

بخشش ـ زهد و پرهیز و تقوی ـ قناعت ـ دوری از تن آسانی ـ دوری از تکبر و خودبینی ـ دوری از هوی و هوس ـ ترغیب به سلوک عرفانی ـ توصیه به کار و کوشش ـ کسب هنر ـ راستی و درستی ـ بردباری ـ اغتنام فرصت ـ یتیم نوازی ـ تواضع و احقاق حقوق.

عاطفه: شعر پروین از نظر عاطفی، صمیمی و تأثیرگذار است. عاطفهٔ کلام او فردی و شخصی نیست، بلکه عاطفه ای پاک و انسانی است که فراتر از مرزهای زمان و مکان حرکت می کند. خوانندهٔ شعر پروین در لابه لای کلامش، عواطف انسانی او را در می‌یابد و به این باور رهنمون می شود که احساسات او در گرو خواسته‌ها و مسائل مقطعی و زودگذر نیست. او کشوری آباد می‌خواهد و مردمی که از فقر و محرومیت و ظلم و ستم آزادند و بهره‌مند از موهبت علم و عرفان. آرمان پروین، آرمانی هنری و جهانی است. به همین دلیل در شعرِ او از مسائل دوره‌ای و موقتی نشانی نمی‌بینیم. بر خلاف آنچه معروف است شعر پروین از احساسات و عواطف زنانه و مادرانه بی بهره نیست. لطافت طبع زنانه در اشعاری مانند ابیات زیر مشهود است:

گنجشک خُرد گفت سحر با کبوتری کآخر تو هم برون کن از این آشیان سری
آفاق روشن است چه خسبی به تیرگی روزی بپر ببین چمن و جویی و جری
در طرف بوستان دهن خشک تازه کن گاهی از آب سرد و گه از میوهٔ تری

(دیوان: ۱۲۲)

بادی وزید و لانهٔ مرغی خراب کرد بشکست بامکی و فروریخت بر سری
لرزید پیکری و تبه گشت فرصتی افتاد مرغکی و ز خون سرخ شد پری

(دیوان :۱۶۹)

در بسیاری از اشعار پروین، به ویژه در مناظرات او، از پشت نقاب کلمات، چهرهٔ مادری دلسوز، نصیحت گر و اخلاق گرا روی می نماید یا لحن زنی مغموم که به علت حاکمیت فرهنگ نادرست و نیز به دلیل پایبندی به مسائل اخلاقی، از آنچه بر او گذشته، سخنی به میان نمی‌آورد.

ای گل تو ز جمعیت گلزار چه دیدی جز سرزنش و بد سری خار چه دیدی
ای لعل دل افروز تو با اینهمه پرتو جز مشتری سفله به بازار چه دیدی
رفتی به چمن لیک قفس گشت نصیبت غیر از قفس ای مرغ گرفتار چه دیدی

نتیجه گیری:

عوامل درون متنی شهرت و پذیرش اجتماعی شعر پروین را می توان در موارد زیر خلاصه کرد:

داشتن زبان هموار و بی تکلّف که در عین سادگی و رعایت عفّت کلام و نزدیک شدن به زبان محاورهٔ عصر خود، از استواری و سنجیدگی و استحکام لفظ برخودار است.

موسیقی گوشنواز، تنوع موسیقایی و تناسب وزن اشعار و موضوع آنها.

نوآوری در توجه به ساختار مناظره و قالب قطعه که از رایج ترین قالب ها در دوره های مختلف بوده است و طرح مسائل اجتماعی و اخلاقی در شکل روایی به شیوه ای متفاوت با ادب کلاسیک.

تصویر آفرینی و قدرت خیال در صحنه پردازیها و ابتکار و استفاده از تجربه های شخصی در صور خیال.

آرمانگرا بودن شعر پروین، بازگویی رنج و مصائب مردم و اشتمال بر نکات اخلاقی و اجتماعی و تفکرات ژرف عرفانی و فلسفی و منحصر کردن شعر به نوع ادب تعلیمی.

بیان عواطف انسانی و جهان شمول در فضایی پاک و صمیمی و تأثیرگذار که همراه با رگه هایی از لطافت طبع زنانه و قدرت نفوذ کلام است.

فهرست منابع:

- آوایی، سید محمد؛ پروین اعتصامی و سنت ادبی ایران؛ یادمان پروین اعتصامی؛ گردآوری سید محمود طباطبایی اردکانی؛ تهران: انتشارات دانشگاه علامه طباطبایی، ۱۳۷۶.
- اعتصامی، پروین؛ دیوان پروین اعتصامی؛ به اهتمام منوچهر مظفریان؛ تهران: انتشارات ایران، چاپ سوم، ۱۳۶۷.
- امیر قاسم خانی، پروین: مایه های زنانه در شعر پروین؛ یادمان پروین اعتصامی؛ گردآوری سید محمود طباطبایی اردکانی؛ تهران: انتشارات دانشگاه علامه طباطبایی، ۱۳۷۶.
- تمیم داری، احمد؛ انعکاس مسائل سیاسی و اجتماعی در دیوان پروین؛ یادمان پروین اعتصامی؛ گردآوری سید محمود طباطبایی اردکانی؛ تهران: انتشارات دانشگاه علامه طباطبایی، ۱۳۷۶.
- حسینی، سید محمّد؛ ستم ستیزی در شعر پروین اعتصامی؛ ــــــــ
- حمیدیان، سعید؛ برخی از ویژگیهای سخن پروین؛ ــــــــ
- دبیران، حکیمه؛ تصاویر خیال در شعر پروین؛ یادمان پروین اعتصامی؛ گردآوری سید محمود طباطبایی اردکانی؛ تهران: انتشارات دانشگاه علامه طباطبایی، ۱۳۷۶.
-درگاهی، محمود؛ صاعقهٔ ستم؛ ــــــــ
- زرقانی، مهدی: چشم انداز شعر معاصر ایران؛ تهران: نشر ثالث ، ۱۳۸۳.
- طهماسبی، فرهاد؛ نگرشی به دیوان پروین اعتصامی از دیدگاه سبک شناسی؛ ــــــــ
- قانون پرور، محمّدرضا؛ دنیای آرمانی پروین اعتصامی؛ یادنامهٔ پروین اعتصامی، گردآوری علی دهباشی، تهران، دنیای مادر، ۱۳۷۰.
- کراچی ، روح انگیز ؛ پروین اعتصامی ؛ شیراز : انتشارات داستان سرا ، ۱۳۸۳.
- مسگر نژاد، جلیل، طنز ملیح در شعر پروین اعتصامی؛ یادمان پروین اعتصامی؛ گردآوری سید محمود طباطبایی اردکانی؛ تهران: انتشارات دانشگاه علامه طباطبایی، ۱۳۷۶.

پروین اعتصامی، شاعری سنت گرا و گرفتار در پنجۀ قضا

مرتضی فلاح

استادیار دانشگاه یزد

پروین اعتصامی (۱۲۸۵-۱۳۲۰هـ-ش) در میان شاعران زن ایرانی، از شخصیت خاصی برخوردار است.[1] وی محصول جامعه ای است، که به رغم تحولات عظیم، پایبند همان معیارهای گذشته فرهنگی باقی مانده است. به عبارت دیگر فرهنگ مغرب زمین، که از دوران مشروطیت سرزمین ایران را در همه زمینه ها متحول و دگرگون می کند. در اشعار پروین چندان راهی ندارد. پروین زنی است که سخت به مبانی فرهنگی و تربیتی گذشتگان پایبندی دارد. او توانسته است حتی احساس عشق را که یک مضمونی پربسامد و مکرر و عادی است، و در آثار همه شاعران چه زن و مرد دیده می شود، در شعرش کتمان کند و فروپوشاند. اشعارش، تصویر شاعری گوشه گیر و سرخورده و غیر اجتماعی را در ذهن می نشاند. از جامعه پویا و سرزنده و متحرک، در اشعارش نشانه های چندانی نمی توان یافت. جامعه ای که شعر پروین نشان می دهد، جامعه ای است در بردارنده گروه های فلک زده و ستم کشیده، که با نمادهایی در قالب مناظره میان اشیاء خودنمایی می کند. اشیایی چون نخود و لوبیا، گل وشبنم، گل و بلبل، درخت و تبر، نخ و سوزن،کرباس و الماس، گوهر وسنگ. اشیایی که در نقش آدمیان ظاهر می شوند. آدمیانی که در مقابل ستمگران و زورگویان و مخالفان خویش، سلاحی جز اشک و آه و

---

[1]- درباره زندگی پروین اعتصامی بنگریدبه:

یعقوب آژند: ادبیات نوین ایران، تهران: امیر کبیر، ۱۳۶۳.

منیب الرحمن: شعر دوره مشروطیت، ترجمه یعقوب آژند، تهران: روزگار، ۱۳۷۸.

محمد جعفر یاحقی: چون سبوی تشنه، چاپ نهم، مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی، ۱۳۷۰.

داریوش صبور: بر کران بی کران، تهران: سخن، ۱۳۷۸.

حسرت ندارند. پروین یگانه اسلحه کارآیی که برای مداوای این نا بسامانی ها و نا بهنجاری ها می شناسد و در پیش می گیرد، فقط توسل به سلاح پند و اندرز و ناله و زاری است.

شاعر وقتی که نمی تواند در دوره سیاه استبداد رضاخانی، از بیم تهدید و تکفیر، مستقیماً کسی را نصیحت کند، حرف خود را از زبان موجودات و اشیاء و مرغان و پرندگان باز می گوید[۲].«چشمگیرترین ویژگی شعرش در همدردی عمیق و عاطفی او با ستمبران و مظلومان است، جوهره اشعاراو را آلامی شکل می دهند که به گونه داستانهای شاعرانه چهره نموده است»[۳]. پروین درشعر و شاعری سخت متأثر از ناکامیهای کلاسیک جامعه ایران و شعر فارسی است. او با هرکس که درین کشور رنج می برد و نیازمند و فرو دست است، ابراز هم دردی می کند. شعرش که در رثای پایمال شدن شرف و انسانیت است، سراسر رنگ حزن و اندوه دارد. کمتر می توان در دیوانش شعری که نشانه ای از شادی و امید و شادکامی باشد دید. نازک اندیشی ها و رقت انگیزی های او، یکسره به بازگویی همین حزن و اندوه ناشی از ستم زورمندان و اغنیا بر فرودستان جامعه، اختصاص می یابد. با وجودی که در شعر شاعران همعصر وی به مواردی گوناگون و فراوان از نوآوری و نواندیشی باز می خوریم، ابتکار و نوآوری در شعر پروین چندان درخور توجه نیست. پروین بر پایه پرورش و تربیت خانوادگی خود، هیچ گاه نخواسته یا نتوانسته است، که در مجرای این تحولات و نو آوری ها قرار گیرد. شگفت آورتر این که، مضامین شعریش مضامینی است کاملا مردانه، بدان سان که می توان مدعی شد اگر عنوان شاعر از شعرش برداشته شود. به دشوار می شود زن بودن وی را درخلال اشعارش دریافت و پیش بینی کرد. نکته ای که گویا در زمان زندگی خود شاعر هم، این جا و آن جا، مطرح بوده است. و پروین نیز به آن پاسخ می گوید:

---

[۲]- ن ک: هدایت الله ستوده، جامعه شناسی در ادبیات فارسی، تهران: آوای نور، ۱۳۷۸، ص۴۶.

[۳]- منیب الرحمن: شعر دوره مشروطیت، ترجمه یعقوب آژند، تهران: روزگار، ۱۳۷۸، ص۷۱.

از غبـــــار فکر باطل، پاک باید داشت دل تـــا بداند دیو کاین آیینه، جای گردنیست
مرد پندارند پروین را،چه برخی زاهل فضل این معماگفته نیکوتر،که پروین مردنیست...
(پروین،۱۳۶۳، ص۲۶۸)

مردانه شعر گفتن و کتمان عواطف و احساسات زنانه پروین را، باید در تربیت خانوادگی شاعر جستجوکرد. می دانیم که وی از کودکی از محبت مادر بی بهره می شود و تربیت و آموزشش یکسره زیر تعالیم مردانه پدرش قرار می گیرد. همین تربیت مردانه است، که تأثیرش در شعر شاعر رسوخ می کند.

گفتیم که بن مایه های فکری و واژگان و اصطلاحات شعر پروین، کما بیش همان اندیشه ها و واژگان و اصطلاحات کلاسیک شعر فارسی است. تقدیر گرایی و جبر باوری و اعتقاد به قضا و قدرآسمانی، مهمتر ویژگی شعر کلاسیک فارسی است. شعر کهن فارسی پر است از تقدیر گرایی و جبر باوری. جبر و تقدیر تمام زوایای زندگی انسان ها را اشغال کرده است. آن چه اتفاق می افتد و آن چه در جریان است و آنچه رخ خواهد داد، یا کار فلک کج مدار است و یا گردون سفله پرور، یا مریخ خون ریز در آن دست دارد یا سپهر دنی آن را رقم می زند، یا کار بخت است و ریشه در اقبال دارد و عامل آن قران ستارگان سعدین است. یا کار ادبار است و سرچشمه اش را باید در قران نامیمون اختران و ستارگان نحس جستجو کرد. شعر پروین اعتصامی سراسر جولانگاه بیان این اندیشه تاریخی است. اندیشه ای که هیچ کس و هیچ قدرتی را یارای مقابله و ایستادگی در برابرش نیست و نخواهد بود. جبر گرایی و تقدیر باوری، ریشه های بسیار ژرف واستواری در درازای تاریخ ایران دارد. با قطعیت تمام و با استناد به ظاهر اشعار پروین اعتصامی می توان گفت؛ شاعر محنت کشیده، دربرگ برگ دیوان خود، سخت از این فکر دیرینه متاثراست. از نگاه پروین حتی اگر فقر و غنایی در جامعه دیده می شود واگر ظالم و مظلومی در کشور وجود دارد: نه به خاطر روابط ناسالم اجتماعی و سیاسی، بلکه به دلیل دخالت و خواست چرخ گردون و سپهر دون است.

اگر بخواهیم ابیات دیوان شاعر که دلالت بر جبرگرایی و تقدیر مداری دارد، در اینجا شواهدی ذکر کنیم، باید تقریبا بیشتر دیوان این شاعر ناکام و سرخورده را باز نویسیم کاری که نه ممکن است و نه بجا. اما تلاش خواهیم کرد تا آنجا که در حوصله یک مقاله می گنجد، نمونه هایی از این اندیشه غالب را به دست دهیم، اندیشه ای که سیطره آن در همه جای دیوان شاعر به چشم می خورد.

۱-۱- چرخ گردون:

از دیدگاه پروین، یکی از عوامل تأثیر گذار در زندگی انسانها، چرخ و گردش آسمان است. پروین گاه جمله گرفتاریها مردم و خلق خدا را، بر گردن چرخ گردان می داند. چرخ زبردست و کینه توزی که نباید پنبه خود را در آتش آن سوزاند. صیادی است که همه را شکار خواهد کرد:

بس زبر دست است، چرخ کینه تــــوز پنبه خــــــود را، درین آتش مسوز... !
چرخ تــــــا گردیده، خلق افتاده اند این فتادنها، از آن گردیـــــدن است... !
(پروین،۱۳۶۳، ص۱۱۸)

و:

افسونگر زمــــــانه، تو راهم کند فسون صیـــاد چرخ پیر، تو را هم کند شکار... !
(پروین،۱۳۶۳، ص۲۴۵)

چرخ گردون را خواجه ای تصور می کند، که هرچه او روا بیند رواست:

چرخ بـــــــا هر که نشاندت بنشین هرچه را خـــــواجه روا دید رواست... !
(پروین،۱۳۶۳، ص۲۱۷)

شاعر انسان را گرفتار و یکه و تنهامی می داند، که در جنگ بین زمین و آسمان، یکه و تنها گرفتار شده است و راه برون رفتی برایش متصور نیست:

بین برسر که چرخ و زمین جنگ می کنند غیـر از تو، هیچ نیست، تو اندر میانه ای... !
(پروین،۱۳۶۳، ص۲۰۵)

چرخ را سیه کاسه ای می پندارد که کسی را میزبانی نخواهد کرد و آن را مردم کشی تصور می کند که انسان ها را از پای در می آورد:

میزبـــــانی نکند چرخ سیه کاسه   منشین بیهده بـــر سفـــــره الوانش...

(پروین،۱۳۶۳، ص۳۸)

و:

مردم کشی دهـــــر بـی سلاح است   غـــــــارتگری چرخ ناگهان است

(پروین،۱۳۶۳، ص۱۸)

از دیدِ پروین، چرخ همانند شهبازی است، که گرد کبوتر می گردد، و هر آن ممکن است وی را شکار کند و ازمیان ببرد یا غرابی که جز مردار طعمه ای نمی شناسد:

چـرخ بر گرد تو دانی که چسان می گردد   همچو شهبـــاز، که بر گرد کبوتر گردد...

(پروین،۱۳۶۳، ص۲۶)

غیـــــــر مردار، طعمه ای نشناخت   طوطـــــی چـــــرخ، جز غراب نبود!

(پروین،۱۳۶۳، ص۲۰۸)

وقتی چرخ دنی، روی از انسان بر می تابد، همه دوستیها به دشمنی تبدیل می شود:

چو بـــــرتافـــت روی از تو چرخ دنی   همه دوستیهـــــــــا شود دشمنی... !

(پروین،۱۳۶۳، ص۲۲۲)

گاه بنیاد چرخ گردون، که همه اختیارات انسان را در دست خود دارد از اساس نا عادلانه می داند.

اگر عدل است، کـــــار چرخ گردون   چـــــرا مـن سنگم و تو لعل رخشان !

نـــه ما را دایه ایام پـــــــرورد   چرا بـــــا من چنین با تو چنان کرد... !

(پروین،۱۳۶۳، ص۲۳۴)

همه امور در دست چرخ یغماگر است، اگر اراده کند همه را خوار و زبون می کند:

چو خواهـــــد چرخ یغماگر زبونت   کند بـــــــاد حوادث واژگونت !

(پروین،۱۳۶۳، ص۱۸۳)

یا

هزار مرتبـــــه دریای چرخ طوفان کرد   از آن زمـان که نشیمن درین کرو کردیم!

(پروین،۱۳۶۳، ص۱۹۸)

چرخ را همسایه ای می داند که، جمله خان و مان وی را سوزانده است. با این حال چرخ چون همسایه ای است، که نمی توان از او تاوان خواست:

بسوخت خـــانه ما، از آتش حوادث **چرخ**   نـه مردمی است زهمسایه، خواستن تاوان...!

(پروین،۱۳۶۳، ص۱۵۷)

چرخ و ستارگان را دزدانی می پندارد که هستی شاعر و دیگران را می برند:

چـــرخ وا نجــــم هستی ما می بـــرند   مــــــــــا نمی بینیم و ما را می برند...

(پروین،۱۳۶۳، ص۱۱۱)

زمانی می پندارد چرخ هر سنگی که در فلاخن داشته، برای از پای در آوردنش پرتاب کرده است:

چـــــرخ هـــر سنگ داشت بر من زد   دگــــــــــــرش سنگ دِر فلاخن نیست

(پروین،۱۳۶۳، ص۱۷۹)

تنگدلی خود را، جمله از دست چرخ می داند:

من از **چـــرخ** پیرم، چنین تنگ دل   کـــــــه از ضعف پیران نگردد خجل...

(پروین،۱۳۶۳،ص۱۶۶)

برای مرغ روح خود، تا زمانی که روباه چرخ می چرخد، امن و امانی نمی یابد:

مـــاکیــــــــــــان وجود را چه امان   تـــــــا که مانند **چرخ** روباهی است...

(پروین،۱۳۶۳، ص۱۴۴)

یا

تـــــــــــــو مرغ خانگی، روباه طرار   تـــــــو خواب آلود و دزد **چرخ** بیدار...

(پروین،۱۳۶۳، ص۱۴۸)

چرخ را خیاطی می انگارد که بدون مشورت، هرچه خواسته، بریده و دوخته است، و حال قبای دست دوخت چرخ را، امکان شکافتن و طرح نو در انداختن نیست:

بريد و دوخت قبای من و تو، درزی **چرخ** زهـــــم شکافتن و طرح نو بریدن نیست...

(پروین،۱۳۶۳، ص ۱۳۷)

چرخ کوژ پشت رونق شکسته را، که به نکویان پشت کرده است، قابل اعتنا و اتکا نمیداند.

رونقش بشکسته، **چــــرخ** کــوژ پشت زشت گشته، بـــر نکویان کرده پشت ...

(پروین،۱۳۶۳،ص ۲۱۸)

باور دارد که اگر چرخ یغماگر، کسی را زبون و خوار بخواهد، باد حوادث او را واژگون خواهد کرد:

مـــــــــزن بیهوده چندین طعنه ما را ببنـــد از زیـــــــرکی، دست قضا را

چو خواهـد **چرخ** یغمـــــاگر زبونت کند باد حـــــــوادث واژگـــــونت ...

(پروین،۱۳۶۳، ص۱۸۳)

۲-۱- قضا و قدر:

از نظر پروین، از موارد دیگری که تمام امور زندگی انسانها را در پنجه قدرت خود دارد، قضا و قدر است، هیچ پدیده ای درعالم خلقت وجود ندارد، مگر آنکه اسیر خواست قضا باشد. تمامی پدیده ها و اتفاقات بر بنیاد قضا و قدر است و بس، اگر چمنی هست و خاری، و اگر بهاری هست و در پی اش خزانی، جمله و جمله کار قضاست:

نـــــــاگریز است گل از صحبت خار چمن و بـــــــــاغ به فرمان **قضاست**

ما شکفتیم کـــــــــــه پژ مرده شویم گل سرخی که دو شب مـــــاند گیاست...

(پروین،۱۳۶۳، ص۲۱۷)

یا:

گــــــر خار یا گلیم، سرانجام نیستی است در بــــــاغ دهر، هیچ گلی نیست پایدار

گلبن بسی فتــــــاده زسیل **قضا** به خاک گلبـــــرگ بسی شدست زباد خزان غبار...

(پروین،۱۳۶۳، ص۲۲۴)

برگی از باد خزان توان گریز ندارد، جزآن که سر پنجه گستاخ قضا او را از پای در می آورد:

شنیدستم کـــــــه وقت برگ ریزان / شد از بـــــــاد خزان، برگی گریزان
میـــــــان شاخه ها خود را نهان داشت / رخ از تقدیر پنهـــــان چون توان داشته
به خود گفتا کـــــــزین شاخ تنومند / **قضـــــایم**، هیـــــچ گه نتواند افکند...
بگفتـــــا، پس نمـــــاند برگ برشاخ / حـــــــوادث را بود، سرپنجه گستاخ
چو شاهین **قضـــــا** را تیزشـــــد چنگ / نـــــه از صلحت رسد سودی نه از جنگ...

(پروین،۱۳۶۳، ص۹۳)

چه شاهباز توانا وچه ماکیان ناتوان، جملگی شکار صید روباه قضا و قدر هستند:

چه شـــــاهباز توانا، چه ماکیان ضعیف / شوند جملـــــــه سرانجام صید این روباه
بنای محکمه روزگـــــار، بر ستم است / **قضا** چو حکم نویسد، چه داوری، چه گواه

(پروین،۱۳۶۳، ص۲۰۶)

پنجه ی باز تیزچنگ قضا، گشوده است. غلفت نباید کرد:

پنجـــــــه ی باز **قضا**، باز و تو در بازی / وقت چون برق گریـــــزان و تو در بستر

(پروین،۱۳۶۳، ص۳۶)

در برابر شاهین قضا نه جغد توان رهیدن دارد و نه طوطی توان جهیدن:

نه جغدرست ونه طوطی،چوشد **قضا** شاهین / نه زشت ماند و نه زیبا، چو راز گشت عیان
طبیب دهر نیـــــا موخت جز ستم، پروین / بـــــه درد گفت و حدیثی نگشت از درمان

(پروین،۱۳۶۳، ص۱۵۷)

توصیه می کند که، انسانها چون کبوتر بچگان، فارغ پرواز نکنند. چرا که شاهین قضا در کمین است:

چـــــــو کبوتر بچه پرواز مکن، فارغ / کـــــه به پرواز گه توست، **قضا** شاهین
زکمان **قدر** آن تیـــــــر که بگریزد / کشدت گرچـــــــه سراپای شوی رویین

(پروین،۱۳۶۳، ص۵۳)

زشتی و زیبایی امری است که از زبان قبای نیلگون آسمان، مسلم است و عاقلان در برابر بار قضا از ازل پشت خویش خم کرده اند:

در زبـــــان این قبای نیلگون — در تــــــو زشتی را مسلم کرده اند
گفت بهر بردن بـــــار **قضـــا** — عاقلان، پشت از ازل، خم کـــــرده اند

(پروین،۱۳۶۳، ص۱۶۸)

فرار از دست قضا و قدر ناممکن است. اگر از آب گریزی در خشکی گریبانت را خواهد گرفت و اگر از خشکی گریزی، در آب گریبانت راخواهد فشرد، و سرانجام در پرتگاه قضا، مرکب رهوارت را پی خواهد کرد و تو را سرنگون:

اگـــــر زآب گریزی، به خشکیت بزنند — از ایـــن حصـــار، کسی را ره رهیدن نیست
به پرتگاه **قضـــــا**، مرکب هوی وهوس — سبک مـــران که مجال عنان کشیدن نیست
به پای گلبن زیبای هستی، ایـــن همه خار — بـــرای چیست؟ اگر از پی خلیدن نیست...

(پروین،۱۳۶۳، ص۱۳۷)

تمام ذرات این جُهان فرمانبر قضا هستند:

گه بـــــلندی است زمـــــانی پستی — هـــــرکس ای دوست، بلند اختر نیست
همه فرمـــــان **قضا** بـــــاید برد — نیست یک ذره، که فرمـــــانبر نیست

(پروین،۱۳۶۳، ص۱۳۶)

پروین باور دارد، قضا را نه با حمله دفع توان کرد، و نه با حیله رفع:

هشـــــدار بسی است در پس و پیش — بیغولـــــــــــه و پستی و بلندی
با حمله، **قضـــــا** نرانـــــی از خویش — بـــــــــــا حیله، ره فلک نبندی

(پروین،۱۳۶۳، ص۸۴)

حمله های قضا ناگهانی است. در زیر این چرخ، تنها بازارگانی که همیشه سود می برد، قضا است:

بود خوابهای تو بیگـــــــاه و سنگین — بـــــود حمله هـــــای قضا ناگهانی
زیـــان را تو برداشتی، سود را چـــــرخ — شگفتی است، این گونه بـــــازارگانی

(پروین،۱۳۶۳، ص۶۲)

قضا اگر قصد کسی کند، آنگاه صعوه ای ناتوان، چون اژدهایی آدم اوبار می شود، و فلک اگر تیغ کشد، زخم سوزنی هم کاری و کشنده می شود.

قضا چو قصد کند،صعوه ای چو ثعبانی است فلک چو تیغ کشد، زخم سوزنی کاری است

(پروین،۱۳۶۳، ص۲۱)

همه کس از جور قضا و قدر دربدر و آواره اند.

کیست کـز جور **قضـــا**، آواره نیست تیــــــــرگشتی، از کمانت چاره نیست

عادت ما این بود، برمــــــــا مگیر نــه کمان، آســــــایشی دارد، نه تیر

(پروین،۱۳۶۳، ص۱۱۱)

همه در این جهان حصاریان قضا هستند:

بسی به کـــــــارگه چرخ پیر، بردم رنج گـــه شکستگی، آگه شدم که کاری نیست

تو نیز، همچو من، آخر شکسته خواهی شد حصاریــــــان **قضا** را، ره فراری نیست...

(پروین،۱۳۶۳، ص۱۰۶)

مردمان جمله میهمانان خوان قضایند، میزبانی که در هرلقمه اش سنگی نهفته است:

در لقمه هر کسی نهفتــــــــه سنگی بـــــــر خوان **قضا**، هرکه میزبان است

(پروین،۱۳۶۳، ص۱۹)

هیچ خردمند، از روزگاران نباید که وام خواهد. چرا که با آشوب و دسیسه وام را باز پس خواهد خواست و دامها بر سر راه خواهد گسترد:

نخواست هیچ خردمند، وام از ایــــــــام که بـــــا دسیسه وآشوب باز خواهد وام

به چشم عقل درین رهگـــــــذر تیره ببین کـــه گستراند **قضــــا** و قدر به راه تو دام

(پروین،۱۳۶۳، ص۴۲)

کار گیتی سراسر ناهمواری و درشتی است. و هیچ دیده ای توان دیدن دام قضا ندارد:

کار گیتی، همه نــــــــاهمواری است ایــــــــــن گذرگه، ره هموار نداشت

دیـــده گر دام **قضـــــا** را می دیــــد هرگز این دام گرفتـــــــــــار نداشت

(پروین،۱۳۶۳، ص۲۳)

یا

دیـــــــــــده گر دفتر **قضا** می خواند   ز سیه کـــــــــــــاریش امانی داشت
رهزن نفس را شنــــــــــــــاخته بود   گنجهایش گر نگهبـــــــــــانی داشت...

(پروین،۱۳۶۳، ص۲۵)

یا

درین صحیفه، چنان نقشهـــــا نوشت **قضا**   کــــــــه هرچه بیش بدانند باز نادانند
به کاخ دهر که گه شیون است وگه شادی   به میـــــــــــل گر ننشینی به جبر بنشانند
تو را بر اوج بلندی، مـــــــرا سوی پستی   مبـــــاشران **قضـــــا** می زنند و می رانند

(پروین،۱۳۶۳، ص۲۸۵)

باغبان این گیتی دلکش، قضا و قدر است که دریک نفس از مهمانی گل، دل رنجیده می شود:

در این باغ دلکش که گیتیش نـــــام است   **قضـــــــا** و قـــــدر می کنند باغبانی
بـه گلزار گل، یک نفس بود مهمـــــان   فلک زود رنجیـــد از میزبـــــــــانی...

(پروین،۱۳۶۳، ص۶۴)

پروین باور دارد که گوهر فروش کان قضا، به او یک ره گهر فروخته و صدره سنگ:

گوهر فروش کـــــان **قضـــــا**، پروین   یک ره گهـــــــــر فروخته، صدره سنگ

(پروین،۱۳۶۳، ص۴۱)

بیم آن دارد که صراف قضا، زر سرخ را بگیرد، و بهای آن را یک در هم ناچیز بپردازد:

بیم آن است، کـــــــه صراف **قضا**، ناگه   زرسرخ تو بگیـــــــــــرد به یکی درهم

(پروین،۱۳۶۳،ص۴۵)

خویشتن را در این طشت نیلی، چون جامه شوخی می داند، که قضا صابون آن است:

تو در این نیلپـــری طشت، چـــو بیندیشی   چو یکی جـــــامه شوخی و **قضا** صابون....

(پروین،۱۳۶۳،ص۵۲)

از رهگذر ایام، قضا هزاران کار به دست او داده است:

قضا بس کـــــــار بشمرد و به من داد   هـــــــــــزاران کار کردم گر شماری

برای خواب سرو و لالـــــــــه و گل چه شبها کـــــــرده ام، شب زنده داری

(پروین،۱۳۶۳،ص۹۲)

همه زیر و بم زندگی خود را به دست قضا می انگارد:

ننواخت هیچ گـــــاه مرا، گرچه بی دریغ هـــــر زیر و بم که گفت **قضا**، من نواختم

تـــا خیمه وجود من افراشت بخت، گفت: کـــــــــز بهر واژگون شدنش، برفراختم

(پروین،۱۳۶۳،ص۷۷)

روزی اش از دنیا، از سرخوان قضا، استخوانی بیش نبوده است:

به روزی دگـــــران چون طمع توانم کرد؟ مــــــرا زخوان **قضا**، قسمت استخوان دادند

(پروین،۱۳۶۳،ص۱۲۳)

رفت و آمد خود را در باغ جهان، به دست قضا می داند:

به ما زمانه چنـــــان فرصتی نبخشوده است که از غرور، دل پـــــــــاک را بیالاییم

قضا نیامده ما را زبـــــــــاغ خواهد برد نه می رویم به سودای خود، نـــه می آییم...

(پروین،۱۳۶۳،ص۱۱۶)

شاعر سرخورده و تسلیم و منقاد کامل قضا و قدر، همه وقت و همه جا ، خود را هدف قضا می داند:

روز می بینی تـــــــــــو و من روزگار کـــــــــار می بینی تو و من عیب کار

تو چه می دانی چـــه پیش آرد **قضـــــا** من هدف بـــــــــودم **قضا** را سالها...

(پروین،۱۳۶۳،ص۱۴۵)

عمر را دهقان و قضا را غربال می داند:

بـــــــــــد و نیک من و تو می سنجند گــــــــر که کوهی و گر پرکاهی است

عمر، دهقـــــان شد و، **قضـــــا** غربال نرخ مـــــــا نرخ گندم و کاهی است ...

(پروین،۱۳۶۳،ص۱۴۴)

پروین تا آنجا تسلیم قضاست، که باور دارد اگر قضا نخواهد، حتی چراغ نیز هرگز قادر به نور تاباندن در پیش پای خود نخواهد بود:

بـــــه پای خویش نیفکنده روشنی هرگز اگـــــــر چه کار چراغ است نور بخشیدن
نه آگهی است، زحکـــم **قضا** شدن دلتنگ نـــــه مردمی است ز دست زمانه نالیدن...

(پروین،۱۳۶۳،ص۱۳۸)

خود را راه رو بی چون و چرای قضا و قدر می شناسد:

گه روییدن من بـــــود امـــــــــروز گـل تقدیـــــــر نرویـــــــــد بیگاه
رهرو راه **قضـــــا** و قـــــــــدرم راهـــــم این بود، نبودم گمـــــــراه...

(پروین،۱۳۶۳،ص۱۱۶)

گنج هستی شاعر، که از او می ستانند، قضا می ستاند.

گنج هستی بستـــــــــانند زما، پروین مـــــــــا نبودیم، **قضــا** بود نگهبانش

(پروین،۱۳۶۳،ص۴۰)

خود را زورقی می داند، که از توفان قضا وارون شده است:

زورقی بودی زدریـــــــــــای وجود که زتـــــوفـــــان **قضا**، وارون شدی
ای دل خرد از دژشتیهای دهـــــــــــر بسکه خون خوردی در آخـــــر خون شدی

(پروین،۱۳۶۳،ص۵۵)

انسان را مانند مرغی اسیر پنجه قضا میداند و می گوید:

ز دهـــــر، گر دل تنگم فشار دید چه غم گـــــــــرفته دست **قضا** هرکجا گریبانم
چه برتـــــری است ندانم به مرغ مردم را جزآنکه دعوی بـاطل کند، که انسانی است

(پروین،۱۳۶۳،ص۱۹۰)

باور دارد که پتک ایام، همگان را، اگر آهن و اگر پولاد، نرم خواهد کردو گرگ اجل وحکم قضا، همه را وادار به تسلیم:

پتک ایـــــام نـــــــــرم سازدمان من اگـــــر آهنـــــــــــم، تو گرپولاد
نزد گرگ اجـــــــل چه بره، چه گرگ پیش حکـــم **قضـــا**، چه خاک و چه باد...

(پروین،۱۳۶۳،ص۲۶۲)

با همه محنتهایی که از دست قضا و قدر می کشد، معتقد است که هنوز روی سخت قضاو قدر راندیده است و آنچه دیده آستری بیش نبوده است.

تو روی سخت قضـــــا و قـــدر ندیدستی هنوز آنچه تـو را می نماید، آستری است...

(پروین،۱۳۶۳،ص۶۸)

ایضا می گوید؛ کسی را یارای چیرگی زبان بر قضا نیست و اگر صددهان داشته باشی، قضا آن را خواهد دوخت:

طایــــــری کز آشیان پرواز بهر آز کرد کیفرش فرجام،بال وپربه خون آلودن است

با قضا چیره زبـــــــــــان نتوان بود کــــــه بدوزند، گرت صد دهـن است...

(پروین،۱۳۶۳،ص۲۶۹)

شاعر محنت کشیده و درد یتیمی چشیده، که از روزگار سفله، دمی آسایش نیافته است، همه سر رشته های زندگی را به دست قضا و قدرمی بیند:

خوشی نیــــــــافتم از روزگار سفلـه، دمی ازآن خوشم که سپنجی است،جاودانی نیست

چوبنگری،همه سررشته ها به دست قضاست ره گـــــــریز ز تقدیر آسمانی نیست....

(پروین،۱۳۶۳،ص ۱۵۰)

۳-۱- دهر و روزگار:

علاوه بر قضا و قدر، گاه سررشته امور را به دهر نسبت می دهد. وی چون خاقانی دهر را سیه کاسه ای می پندارد، که نشستن بر سر سفره اش روا نیست:

میزبــــــــــانی نکند چرخ سیه کاسه منشین بیهده بـــــــــــر سفره الوانش

دهر هــر تَلـــــــه نهد، بگذر و بگذارش چرخ هر تحفه دهد، منگر و مستــــــانش

(پروین،۱۳۶۳،ص۳۹)

دهر را گرگ گرسنه ای می انگارد، که باید رخ از او برگرفت:

دهــر گرگی است گرسنه، رخ از او برگیر چرخ دیوی است سیه دل، دل از او بستـــان

(پروین،۱۳۶۳،ص۴۷)

همه را در برابر دهر، زبون و بی اراده می بیند، که چون گندمی در میان سنگ های درشت و چرخان آسیای دهر گرفتار و خرد خواهند شد.

آسیـــــــــــــای دهر را چون گندمیم گرچـــــــــــه پیداییم پنهان و گمیم
(پروین،۱۳۶۳،ص ۱۰۰)

در برابر مکاید دهر، هیچ کاری از انسان ساخته نیست، جز تسلیم. پتک روزگاران بر سرمان فرود خواهد آمد و همه را وادار به انقیاد خواهد کرد:

چـــــــــه توان خواست از مکاید دهر چه تـــــــوان کـــــرد، هرچه بادا باد
پتک ایـام نـــــرم ســــازدمـــــــان من اگر آهنم تــو گر پــــــــولاد...
(پروین،۱۳۶۳،ص۲۶۲)

انسان را درعمر کوتاه خود، بر اسبی سوار می پندارد، که عنانش به دست دهر است:

اسبــــــی که تو را می برد، به یک عمر بنگـــــر که به دست که اش عنان است؟
مردم کُشی دهــــــر بــــی سلاح است غارتگری دهـــــر نـــــاگهان است...
خود کامگی افلاک آشکـــــــــار است از دیـده ما خفتگان نهـــــــان است...
(پروین،۱۳۶۳،ص۱۸)

در باغ دِهر هیچ گلی یا خاری، پایدار نیست. همه چیز چه گل و خار و گلبن و گلبرگ محکموم نابودی و نیستی هستند:

گــــر خار یا گلیم، سرانجام نیستی است در بــــــاغ دهر هیچ گلی نیست پایدار
گلبن بسی فتـــــاده زسیل قضا به خاک گلبرگ، بسی شدسست ز بـــاد خزان غبار
(پروین،۱۳۶۳،ص۲۲۴)

دهر بی باک و چرخ بی پروا، در راه همه مردان، تله و دام و بند نهاده است:

تلـــــته و دام و بند بسیـــار است دهر بـــی باک و چرخ، بی پرواست
(پروین،۱۳۶۳،ص۲۰۲)

دهر را پروای هیچ کس نیست:

دهـــــر بـــــــــــرکار کس نپردازد هم تـــــــــــو، بر کارخویشتن پرداز
چـــون تن و پیرهن نخواهدمـــــــاند چه پلاس و چـــه جـــامــــه ممتاز...
(پروین،۱۳۶۳،ص۱۹۱)

خود را، چون گویی، در دست چوگان روزگار بی اراده و سرگردان می پندارد:

مرا هر آن که در افکند همچو گوی به سر خبرنـداشت که دردست دهر،چوگانی است
ز دهـــر گردل تنگم فشار دید، چه غم گــــــرفته دست قضا،هرکجا گریبانی...

(پروین،۱۳۶۳،ص۱۹۰)

نباید از دهر و فلک بی پروا چشم نیکی داشت:

چه تـــــوان داشت جز این چشم ز دهر چه تـــــوان کرد،فلک بی پرواست
زتـــــرازوی قضــــــــا شکوه مکن که ز وزن همه کس خـــواهد کاست...

(پروین،۱۳۶۳،ص۲۱۷)

تکیه بر دوستی دهر جایز نیست:

تکیه بـــــــــــــر دوستی دهر، مکن کـــــه گهی دوست، دگر گاه عدوست

(پروین،۱۳۶۳،ص۲۲۵)

در کاخ دهر، اگر به میل خود ننشینی، به زور و جبر، تو را خواهند نشاند:

نهفته سودگـــر دهر هرچه داشت فروخت خبـــــــــر نداد، گرانند یا که ارزانند...
به کاخ دهرکه گه شیون است و گه شادی به میل اگر ننشینی بــــــه جبر بنشانند...

(۱۳۶۳،ص۲۵۸)

بنیاد کاخ دهر را پر از آلایش و ناپاکی می پندارد، مقیمان این دنیا باید تلاش کنند تا دامان خود را در این دنیا نیالایند:

شنیده ای کـــه آسایش بزرگان چیست؟ برای خـــــــــــاطر بیچارگان نیاسودن
به کاخ دهر که آلایش است بنیــــادش مقیم گشتن و دامن نیـــــــــــالـــودن

(پروین،۱۳۶۳،ص۷۴)

امکان اعتراض و باز خواست از یغماگر دهر وجود ندارد:

تــــــــــا کند جای برای تو فراخ بـــــــاغبـــــان فلکم سخت فشرد
چه تـــــوان گفت به یغمـــــاگر دهر چه توان کرد چو می بـــــایـــد مرد...
ساقـــــــــــی میکده دهـــــر،قضاست همه کس باده از این ساغـــــــر خورد...

(پروین،۱۳۶۳،ص۱۷۵)

دهر را دریای توفانی می انگارد، که امکان نجات یافتن از آن ممکن نیست:

ای شده شیفته گیـــــــــتی و دورانش دهر دریـــــــاست بیندیش ز توفانش
(پروین،۱۳۶۳،ص۳۷)

یا

دریــــاست دهر، کشتی خویش استوار دار دریــــــــا، تهی زفتنه توفان نمی شود
(پروین،۱۳۶۳،ص۳۰)

یا

بگذر از بحر و، زفـــــرعون هوی مندیش دهر دریــــــا و تو چون موسی عمران
(پروین،۱۳۶۳،ص۵۸)

گلچین دهر را تیزبینی می پندارد، که اگر خود را در لابلای هزاران بوته و برگ هم پنهان کند، بازهم او را خواهد یافت و از پای در خواهد آورد:

هزار بوته و برگ ار نهـــــان کند ما را به چشم خیـــــــره گلچین دهر پیداییم
بدین شکفتگی امروز چند غـــــره شویم چـــــو روشن است که پژمردگان فرداییم
(پروین،۱۳۶۳،ص۱۱۶)

دهر راچون باغی تصور می کند که جز گل مسموم از آن نمی روید:

خوش آن که از گل مسموم باغ دهر رمیـد به رفق گر نظری کرد، جـــز به خار نکرد
سپهر پیر بسی رشتـــــــــه محبت و انس گرفت و بست بــــه هم لیک استوار نکرد
مشو چو وقت، که یک لحظه پـایدار نماند مشو چو دهر، که یک عهد پـایدار نکرد...
(پروین،۱۳۶۳،ص۱۲۰)

چرخ سودگر دهر را، سوداگری بی اعتبار می داند، که جملگی را خواهد فروخت:

بسی به کارگه چرخ پیر بــــــــردم رنج گـــه شکستگی آگه شدم که کاری نیست
تـو نیز همچو من آخر شکسته خواهی شد حصاریــــــــان قضا را ره فراری نیست
گهی گـــــــران بفروشندمان و گه ازران به نرخ سودگر دهر اعتبــــــاری نیست...
(پروین،۱۳۶۳،ص۱۰۶)

آنچه از دهر نصیب شاعر شده است، آرزویی بیش نبوده است و آنچه که از گردون دیده است، جز جفا و ستم، چیز دیگری نبوده است:

ز انـــــــــــــدوه این گنبد آیینه گون آیینه خـــــــــــــاطر ما بی صفاست
آنچه که داریـــــــم زدهـــــر، آرزوست آنچه که بینیم زگردون، جفــــــــــاست
(پروین،۱۳۶۳،ص۱۷۳)

طبیب دهر، جز ستم کشی به شاعر نیاموخته است. وی را به درد کشته و از درمان سخنی نگفته است.

طبیب **دهـــر** نیاموخت جز ستم پرویـــن به درد کشـــــت و حدیثی نگفت از درمان
(پروین،۱۳۶۳،ص۱۵۷)

دهر شاعر محنت کش را، چون بسیاری دیگر، سر به گریبان و گریان کرده است:

دهر، بسیارچو من،سر به گریبان دیده است چه تفـــــاوت کندش سر به گریبانی من...
(پروین،۱۳۶۳،ص۲۷۱)

شاعر تمام گرفتاریها و رنج و شکایتهای خود را زیر سر گیتی و دهرمی شناسد:

ز کـــــــــــــه رنجد دل فرسوده من بـــــــــــــاید از گردش گیتی رنجید
چه شکایت کنم از طعنـــــــه خلـــــــق به مـــــن از **دهـــــر** رسید آن چه رسید...
(پروین،۱۳۶۳،ص۱۰۸)

دایه دهر، از همان کودکی، از روزگار پیری و شکستگی، وی را آگه کرده است:

غم شکستگی ام نیست، زان که دایــــه **دهر** بــــــه روز طفلیم از روزگار پیری گفت:
ز نرد زندگی ایمن مشو، که طـاسک بخت هزار طاق پدیـــد آرد، از پی یک جفت...
(پروین،۱۳۶۳،ص۹۵)

اگر دهر دامن او را گرفته است، به دلیل آن است که جز سرشک گرم به دامن چیزی نداشته است:

دانی، زمن برای چه دامن گـرفت **دهـــر** من جز سرشک گــــــــرم به دامن نداشتم
(پروین،۱۳۶۳،ص۲۵۲)

دل خردش از درشتیهای دهر، آنقدر خون خورده، تا آخر تمام خون شده است:

ای دل خرد، از درشتی هــــــــای **دهر** بسکه خون خوردی، در آخـر خون شدی...

(پروین،۱۳۶۳،ص۵۵)

برای تماشای غنچه ای درباغ دهر، در هر قدم، به پای شاعر خارها خلیده است:

در باغ **دهر**، بهر تمـــــاشـــای غنچه ای بـــــر پای من به هر قدمی، خارها خلید...

(پروین،۱۳۶۳،ص۸۲)

دایه دهر از همان وقت شیر خوردن، وی را از شیر بازداشته، و پدر و مادرش را ربوده و برده است:

به وقت شیر، زشیرم گرفت دایـــه **دهر** نه بـــــا پدر نفسی زیستم، نه با مادر...

(پروین،۱۳۶۳،ص۱۰۷)

۴-۱- سپهر و گردون:

پروین، گاهی سر رشته همه امور را در دست گردون و سپهر می انگارد. گیتی و گردون راخیره سرانی تصور می کند، که هیچ گاه سر از سیه کاری تهی نخواهند کرد:

گردون نــــــرهـــــد زتند رفتاری گیتــــــــــــــی ننهد زسر سیه کاری

از گرگ چه آمده است، جـــــز گرگی وزمار چه خاست، جـــــــــز ماری...

(پروین،۱۳۶۳،ص۵۵)

گردون گردان را، بر باد دهند تخت و ملک جمشید و طهمورث و انوشیران می شناسد:

ببین تا چه کرده است **گردون** گـــردان بــــــــــه جمشید و طهمورث باستانی

گشوده دهـــان تاق کسری و گویـــــد چـــه شد تـــــاج و تخت انوشیروانی

(پروین،۱۳۶۳،ص۶۴)

می گوید انسان را برای مشورت در این جا نخوانده اند، و فرمانده سپهر، چون حکمی نوشت و داد، باید تسلیم بود:

فرمانده سپهر، چو حکمی نـــوشت و داد کس دم نمی زند که صواب است یاخطاست

ما را برای مشورت این جـــا نخوانده اند از مـــا و فکر ما، فلک پیر را غناست...

(پروین،۱۳۶۳،ص۱۸۵)

به زعم شاعر، سپهر اگر به کسی توانایی عطا کند، از پیش ناتوانی روانه خواهد کرد:

به کس نداد توانــــــایی این سپهر بلند   کـــــــــه از پیش نفرستاد ناتوانی را
هنوز تازه رسیدی و اوستـــــــــا فلک   نگفته بهر تـــــــــو اسرار باستانی را...

(پروین،۱۳۶۳،ص۹۶)

گردون و سپهر گردان را، پر از فتنه و فسون می داند، و می گوید، نباید از تند رفتاری و افسون آن غافل بود:

گردون نــــــدهد زتند رفتـــــاری   **گیتی** ننهنـــــد ز سرسیه کـــــاری
بس بی بصری اگر چه بینـــــــایی   بس بـــــی خبری اگرچه هشیـــــاری
تو غـــــافلـــــی و **سپهر گردون** را   فـــــــــارغ زفسون و فتنه پنداری
تـــــــــــوگندم آسیای **گردونـــی**   گریک من و گـــــــر،هزار خرواری...

(پروین،۱۳۶۳،ص۵۵)

جفای گیتی و کج گردی سپهر بلند، تمامِ توسنان را، رام خواهد کرد:

جفـــــای **گیتی** و کج گردی **سپهر** بلند   اگـــــر چه تو سنی، آخر تو را نماید رام

(پروین،۱۳۶۳،ص۴۳)

سپهر را زاغی تصور می کند، که گوهر پاک بسیاری از انسانها را در زیر خاک نهفته است:

آهـــــوی روزگار نه آهوست، اژدر است   آب و هوی وحرص نه آب است،آذر است
زاغ سپهر، گوهـــــــــر پاک بسی وجود   بنهفت زیر خـــاک، ندانســت گوهر است

(پروین،۱۳۶۳،ص۱۲)

سپهر بسی رشته های محبت وانس را به هم بسته است، اما هیچ گاه آن را محکم و استوار نکرده است:

سپهر پیر، بسی رشتــــــه محبت و انس   گـــرفت و بست به هم، لیک استوار نکرد

(پروین،۱۳۶۳،ص ۱۲۰)

مشاطه سپهر، هیچ گاه روی او را نیاراسته و دست مهری بر سر و رویش نکشیده است:

مشــــــــــاطه سپهر، نیاراست روی من   با من مگوی کـــز چه مرا نیست خواستار

خواری سزای خار و،خوشی درخور گل است از تاب خویش و خیرگی من عجب مدار...

(پروین،۱۳۶۳،ص۲۲۴)

سپهر مجال بستن عهد به شاعر عطا نکرده است. چرا که سحر شکفته و بامدادان خزان شده است:

مجال بستن عهدی به مـــا نداد سپـــهر سحر شکفته و هنگام شب خزان شده ایم...

(پروین،۱۳۶۳،ص۲۱۹)

دیگران را توصیه می کند که از دولت ناپایدار خویش ایمن نباشد:

مشو ز دولت نـــــاپایدار خویش ایمن سوی تو نیز کشد شبرو سپهر، سپـــــاه

(پروین،۱۳۶۳،ص۲۰۶)

خود را در برابر سپهر خوار و نا چیز می انگارد و پیش بینی می کند، دیگران هم فردا به همین مشکل دچار شوند:

سپهـــر، ایـــن باغ بس کرده است یغما من امــــروزم بدین خواری، تـــو فردا

(پروین،۱۳۶۳،ص۱۸۲)

به زعم شاعر، سپهر بداندیش، با بدکاران بهتر عمل می کند تا با نیکوکاران:

هر کـــــــه بد کرد، بد اندیش سپهر کـــــــار او، از همه کس بهتر کرد

(پروین،۱۳۶۳،ص۱۱۲)

سپهرسست مهر، نیکی شاعر را بد می شمارد. اما او با بد و خوبش خوی کرده است:

خوی کـــــردم با بـــــد و نیک سپهر نیکیم را بـــــد شمرد، آن سست مهر

فیل بـــــــا این جثه دارد فیلبان من بدین خردی، زبـــــــون آسمان...

(پروین،۱۳۶۳،ص۱۰۰)

سپهر را پرویزنی میداند، که گندم وجود انسانها را در زیر سنگهای درشت و ستبر خویش له خواهد کرد:

از گندم و کـــــاه خویش آگاه باش تـــــــو خـــرمنی و سپهر پرویزن

(پروین،۱۳۶۳،ص۵۰)

از دید شاعر، رهایی از دست سپهر تیز چنگ، ناممکن است:

گـــــر سر بنهــــــی و گر گریزی شـــــــــــاهین سپهر، تیز چنگ است
صیـــــــــــــاد زمانه جان شکار است

(پروین،۱۳۶۳،ص۲۵۵)

۵-۱- افلاک و آسمانها:

شاعر رنجور، گاهی جمله گرفتاریها را زیر سر افلاک می پندارد، افلاکی که خودکامه بودنش، از دید انسانهای خواب زده نهان مانده است:

مردم کشی دهـــــــر، بی سلاح است غارتگری چرخ، نـــــــــاگهان است
خود کـــامی افلاک آشکــــــار است از دیدهٔ ما خفتگان، نهــــــــــان است

(پروین،۱۳۶۳،ص۱۸)

افلاک را یغماگرانی تصور می کند که پرتوان و سخت بازو هستند:

یغمـــــا گر افلاک، سخت بازوست دردی کش ایـــــــام، هوشیار است

(پروین،۱۳۶۳،ص۱۰)

افلاک را چون آسیایی می انگارد، که از گشتنش، وجود انسان ساییده و نرم خواهد شد، به نرمی سرمه:

آسیـــــای تو شد افلاک و، همی ترسم کـه زگشتنش همی سرمه شوی آخر...

(پروین،۱۳۶۳،ص۲۵۵)

افلاک چون سمندِ توسنی است، که رهوار نخواهد شد، و انسانها پس از چندی به این توسنی خو خواهند کرد:

سمندتوسن افلاک راهـــــــوار نگشت به توسنیش چو یک چند تا خت خوکردیم

(پروین،۱۳۶۳،ص۱۹۸)

۶-۱- بخت و اقبال و روزی و قسمت:

شاعر محنت کشیده و بلا چشیده، که عمرش با ناخوشایندی و رنج توام بوده است، گاهی همه گرفتاریهای خویش و دیگران را زیر سر بخت و اقبال می داند:

به تیـــره روز مزن طعنه، کاندرین تقویم   نوشته شد کـــــــه چنین روزها فراوانند
از آن کسی کــه بگرداند چهره شاهد **بخت**   عجب مدار، اگـــــــــر خلق رو بگردانند...

(پروین،۱۳۶۳،ص۲۵۹)

این دزد گردون و بخت هستند، که عامل سیاه روزی و فقر و فلاکت هستند، و مردمان را بر خاکستر سیاه می نشانند:

فقر می بارد همی زین سقف و بـــــــام   نــــــــــه حلال است اندرین جا نه حرام
دزد گـــــر**دون**، پرده بـــــردست از درت   **بخت** بنشانـــــــــــــــدست برخاکسترت
من چه بـــــــــردم زین سرای آه و سوز   تـــو چه داری، ای گدای تیـــــــــره روز

(پروین،۱۳۶۳،ص۲۳۱)

بساط سیه خویش و شام دیجور دیگران را، به خاطر تأثیر بخت و اقبال تصور می کند:

بســــــاط من سیه، شام تو دیجـــــور   مـــــــــــرا نیرو تبه گشت و تو را نور
تو وارون **بخت** و، حـــــال من دگرگون   تـــــــــو را روزی سرشک آمد، مرا خون...

(پروین،۱۳۶۳،ص۱۴۰)

شاعر خون جگر می خورد و متأسف و ناراحت است، که چرا هیچ وقت رنگی از رخت نو به چشم ندیده است، و همه تقصیرهای آن را به حساب بخت می گذارد.

رشته را رشتم، ولـــــــی از هم گسیخت   بخت را خــــــواندم، ولی از من گریخت
پیش من خوردند مردم نـــــــــان گرم   من همی خون جگـــــــــر خوردم، زشرم
دیــده ام رنگی ندید از رخت نــــــــو   سیر، یک نوبت نخوردم، نــــــــان جو...

(پروین،۱۳۶۳،ص۱۲۴)

بخت بد شاعر، همیشه با وی همراه است، او در هرکجا خانه کند، بخت هم با وی هم مسکن می شود:

چـــه شب و روزی مرا، چون روز و شب   صحبت من بــــــــا نخ و با سوزن است

من به هرجـــــــایی که مسکن می کنم　　با من آن جـــا **بخت** بد، هم مسکن است

(پروین،۱۳۶۳،ص۲۵۳)

نقش هر کس که زشت و زیبا نوشتند، ابتدا در در دفتر بخت و قسمت نوشتند:

ز روز خـــــــردیم خصلت چنان بود　　دلـــــــــی رویین، به زیر پوستین بود

گرم سرپنجه و دندان بــــــود سخت　　مرا این مایه بـــــــــود از کیسه **بخت**

درآن دفتر که نقش مــــــا نوشتند　　یکی زشت و یکی زیبـــــــا نوشتند...

(پروین،۱۳۶۳،ص۱۴۷)

اگر دیهیم سرخ و پاکیزه، به پاکیزگی صبح، بر سر شاعر باقی نمی ماند، همه به خاطر تیره شدن بخت و اقبال است.

مـــــــــرا بود دیهیم سرخی به سر　　زپیرایـــــهٔ صبح، پـــــــــاکیزه تر

بدین گونه، چون تیــــره شد **بخت** من　　ربـــــــــــودنــــد آرایش تخت من

(پروین،۱۳۶۳،ص۲۲۱)

باغ وجود را، یکسره دام نوایب می پندارد، که از بخت و اقبال در آن اثری باقی نیست:

گردون،بر آن ره است،که هردم زند رهــی　　**گیتی** بــر آن سر است،که جوید بهانه ای

بـــــــاغ وجود،یکسره دام نوایب است　　**اقبـال**، قصه ای شد و، دولت فســانه ای...

(پروین،۱۳۶۳،ص۲۰۵)

در شگفت است که چرا اقبال از بیچارگان رمیده است:

سیلابهای حادثه بسیـــــــــــار دیده ام　　سیـــل سرشک، زان سبب از دیده ام دوید

دولت چــه شد،که چهره زدرماندگان بتافت　　**اقبـــال** از چـــه راه، ز بیچارگان رمید...

(پروین،۱۳۶۳،ص۸۲)

زمانی، قسمت را، عامل اصلی رنجها و گرفتاریهای خود به شمار می آورد:

به **روزی** دگـــــران چون طمع توانم کرد　　مـــــرا زخون قضا، **قسمت**، استخوان دادند

(پروین،۱۳۶۳،ص۱۲۳)

یا

مطلب روزی ننهـــــــاده که با کوشش نخـــوری قسمت کس، گر شوی اسکندر

(پروین،۱۳۶۳،ص۳۴)

یا

آن چه مقسوم شد از کارگه قسمت دگران را نتوان کـــرد، کـــم و افزون

(پروین،پروین، ۱۳۶۳ :۵۳)

یا

پیشه آنـــــان همه آرام و خواب قسمت مـــــا درد و غم و ابتلاست

دولت و آسایش و اقبـــال و جـاه گر حق آنهاست حق مـــا کجاست

قوت به خوناب جگـــــر می خوریم روزی مـا در دهن اژدهـــــــاست

(پروین،۱۳۶۳،ص۱۷۳)

این ها نمونه ای بود از اشعاری که تسلیم محض، و انقیاد کامل پروین را، به باورهایی چون قضا و قدر و تأثیر سپهر و افلاک و بخت و اقبال و روزی و قسمت می رساند و سرنوشتً همه انسان را رقم می زد. عواملی که جامعه و شاعر را از هر طرف در حصارهای رفیع خود جای داده و محاصره کرده اند، محاصره ای که بی هیچ روی، خروج از آن ممکن نیست. با این حال در کنار این حجم زیاد از اشعار قضا و قدر گرایانه، در یکی دو جای از دیوان این شاعر محروم دوست و فرودست نواز، به ابیاتی بر می خوریم، که دلالت بر اختیار انسان دارد. از جمله ابیات زیر که مسکنت و فقر و نادانی را، همه از خود انسان می داند،و توصیه می کند، اگر به دنبال نام هستید، چون فلک نکو کردار باشید و اگر به دنبال قَدر هستید، چون فلک بلند ارکان باشید:

به تو هرچـــه آن رسد از تنگی و مسکینی همه از تـــــوست نه از **کج روی دوران**

نام جویی؟ چو فلک بـــــاش نکوکردار قدر خواهی؟ چو فلک بـــاش بلند ارکان...

(پروین،۱۳۶۳،ص۴۸)

یا هنگامی که چرخ و زمین را بنده تدبیر آدمی تصور می کند:

چـــرخ و زمین بنده تـــدبیر توست بنــــــده مشو درهـــــــم و دینار را

چرخ بدانست که کـــــار تو چیست؟ دید چـــــــــو در دست تو، افزار را
چـــــــرخ یکـــــی دفتر کردارهاست پیشه مکـــن بیهده کـــــــردار را...
(پروین،۱۳۶۳،ص۵)

یا آنکه چرخ را پست و حقیر می شمارد و از دیگران می خواهد، که آن را بزرگ ندانند و این مگس را عنقا نپندارند:

چـــــرخ پست است، بلنـــدش مشمار این که دیدیش چو عنقا، مگس است...
(پروین،۱۳۶۳، ص۱۹۷)

پس پروین اعتصامی، شاعری است که شعرش در محدوده باورهای کلاسیک شعر فارسی ثابت، باقی مانده است. باوری که نمود کامل و روشن آن جبر گرایی و تقدیر باوری است که چون حصارهای بلندی در زندگی انسان بدون اراده و خواست او، دراطرافش کشیده اند، و او را یارای کمترین شکایت و اعتراضی نیست. از دید پروین هیچ کس امکان فرار از دایره بسته جبر و قضا و قدر نداشته و ندارد. دستی از غیب برون آمده و کاری کرده است. انسانها را نه توانایی اعتراض است و نه توانی تغییر. شاعر به عیان تحت تأثیر ناکامیهای تاریخی و کلاسیک ایران است. این ناکامی حتی در کاربرد و استفاده از واژگان و اصطلاحات کلاسیک نیز خود را نشان می دهد. او تمام عواطف زنانه خود را در همه اشعار پنهان می کند. و از غرایز زنانه اش نمی توان نشانی در اشعارش به دست داد.

بدون این که قصد داوری و رجحان یکی بر دیگری داشته باشیم، دیگر زن شاعر ایرانی، فروغ فرخ زاد، که کمی بعد از مرگ پروین، اشعارش پرآوازه می شود، دقیقا عکس پروین می اندیشد. «فروغ» تسلیم هیچ کس نمی شود و در زندگی کوتاه خود، به دنبال آن است تا به گفته حافظ «فلک را سقف بشکافد و طرحی نو در اندازد» او می خواهد دنیایی بر مبنای خواست ها و علایق خویش بنیاد نهد. شاعر عصیانگر، در شعر عصیان و اسیر خود، با گستاخی و تهور، بر تمامی مناسبات پذیرفته شده و مورد قبول همگان حمله می برد و آن را از اساس نادرست و ناروا می شمارد. او به زمین و زمان

معترض است. خلاف پروین که ساده ترین عواطف زنانه، که عشق و دلدادگی است، در شعرش فرو می پوشاند. فروغ تمام تجربیات زندگی خانوادگی و خصوصی خود را بی پرده و بی محابا باز می گوید[۴]، و از این که دیگران درباره اش چه قضاوتی داشته باشند، ذره ای بیم به دل راه نمی دهد. او حتی «گناه کردن پر ز لذت» خود را بی هیچ شرم وحیایی بازگو می کند و پرده از اسرار تمام زوایای زندگی خصوصی و محرمانه خویش بر می دارد. فروغ در مسایل اجتماعی روزگار خود نیز شرکت فعال دارد. در محافل روشنفکری حاضر می شود، از این شهر به آن شهر می رود، فیلم می سازد، زبان می داند و... ولی در زندگی پروین نه اثری از حضور وی در مسایل اجتماعی و سیاسی به چشم می خورد و نه حضور پر رنگ در عرصه های دیگر زندگی دارد. اگر از اظهار نظر درباره شعر کشف حجاب وی صرف نظر کنیم، تنها و تنها چیزی که از خلال اشعارش می توان یافت و تصور کرد، تصور انسانی مغموم و مظلوم و رنج کشیده و محنت چشیده است. شاعری که درد یتیمی را حس کرده و خود را در حصارهای رفیع جبر و سرنوشت و بخت و ادبار محبوس میداند. او می خواهد با ترتیب دادن مناظرات بین تمام اشیاء و پدیده ها، نامستقیم، ستمگران زمانه خویش را متوجه ستم و بیداد خود کند، باشد تا آنان دست از ستم فرو شویند و به راه داد باز آیند[۵].

نتیجه:

نتیجه ای که از این نوشته می گیریم آن است که؛ پروین اعتصامی با وجودی که زندگیش همزمانی تام، با یکی از دورانهای بسیار پر تحول تاریخ ایران دارد، از این تغییر وتحولات کمتر تأثیر پذیرفته است. پروین را باید زنی دانست که در تمامی دوران زندگی خویش به مبانی تربیتی و ارزشی های سنتی و مورد قبول جامعه خود پایبندی کامل دارد. در شعرش نشانی از جامعه ای پویا و پر تحرک نمی توان یافت. در شیوه

---

[۴]- ن ک: محمد رضا شفیعی کدکنی: ادوار شعر فارسی، تهران: توس، ۱۳۵۹، ص۶۶

[۵]- ن ک: هدایت الله ستوده جامعه شناسی و ادبیات، تهران: آوای نور، ۱۳۷۸.

شعری خود نیز، از گذشتگان تأثیر می پذیرد و واژگان و اصطلاحاتی که در اشعارش به کار می برد، تمام همان ترکیبات و اصطلاحات پیشینیان است. شعرش از همان ناکامی های تاریخی ایران ریشه می گیرد. باین تفاوت که بیشتر اشعارش صحنه های کشاکش جنگ فقر و غناست. شاعر با هر کس که درد محرومیت و رنج یتیمی کشیده باشد، اظهار همدردی می کند و می خواهید با پدید آوردن مناظرات بین اشیا و پدیده ها، ظالمان و ستمگران را متوجه ظلم و ستم خود کند. باشد تا آنها دست از ظلم و ستم بدارند و به راه مروت و انسانیت بازآیند. یکی از پربسامدترین باور فکری در تاریخ ایران، باور و اعتقاد به جبر و قضا و قدر و تأثیر سپهر و افلاک و بخت و اقبال بر سرنوشت آدمیان بوده است. شاعر سنت گرای ما، یعنی پروین، که خود در سیطره این اندیشه است، سراسر دیوانش را مشحون از این اعتقاد و باور دیرینه کرده است. آنگونه که می توان در جای جای دیوانش و در سراسر اشعارش این خصیصه شعر فارسی را به عیانِ دید.

منابع و مآخذ:

۱-آژند، یعقوب: (۱۳۶۳) ادبیات نوین ایران، (ترجمه و تدوین)، تهران: امیر کبیر.

۲- استعلامی، محمد: (۱۳۵۵) ادبیات دوره بیداری و معاصر، تهران: انتشارات دانشگاه سپاهیان انقلاب.

۳- اعتصامی، پروین: (۱۳۶۳) دیوان،چاپ هشتم، تهران: ابوالفتح اعتصامی.

۴- ستوده، هدایت الله: (۱۳۷۸) جامعه شناسی در ادبیات فارسی، تهران: آوای نور.

۵- شفیعی کدکنی، محمد رضا: (۱۳۵۹) ادوار شعر فارسی، تهران: توس.

۶- صبور، داریوش: (۱۳۷۸) بر کران بیکران، تهران: سخن .

۷- منیب الرحمن: (۱۳۷۸) شعر دوره مشروطیت، ترجمه یعقوب آژند، تهران: روزگار.

۸- یاحقی، محمد جعفر: (۱۳۷۰) چون سبوی تشنه، چاپ نهم، مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی.

۹-________: (۱۳۷۸) جویبار لحظه ها (جریان ادبیات معاصر فارسی، نظم و نثر)،تهران: جامی.

پروین، شاعر اشکها و لبخندها

مهدی فیاض
استادیار دانشگاه صنعتی شاهرود

زندگی‌نامه: در تمامی طول تاریخ سترگ ادبیات ایران زمین و در میان شـاعران زن کـه تعدادشان نسبت به مردان سخنور بسیار اندک است، شاعری به توانـایی و ذوق و شـعور پروین اعتصامی، یا هرگز ظهور نکرده و یا بسیار نادره و نایاب بوده است. خانم رخشنده اعتصـامی مـتخلّص بـه " پـروین" فرزنـد "یوسـف اعتصـامی" (۱۳۱۶-۱۲۵۳) و بـانو " اخترالملوک فتوحی تبریزی" (و: ۱۳۵۲) در ۲۵ اسفندماه ۱۲۸۵ هجری شمسی در شـهر تبریز تولد یافت. هر چند پدر دانشمند وی نیز متولد همان شهر است، اصل و نسبش بـه آشـتیان اراک مـی‌رسـد، زیـرا پـدربزرگ پـروین،"میـرزا ابـراهیم خـان مسـتوفی" (اعتصام‌الملک) که از خاندانهای اصیل و نجیب آشتیان و برآمده و بالیده این سامان بود، در جوانی با عنوان مستوفی آذربایجان (پیشکار دارایی) به تبریز رفت و تا پایان عمر در آن خطّه به خدمت استیفا اشتغال ورزید. پـروین از دوران کـودکی در محضـر پـدر بـه آموزش مقدمات علم و ادب و صرف و نحو عربی پرداخت. اشعار "ناصرخسـرو" را نـزد "سیدنصرالله تقوی" که در زمره ادبای روزگار و از مصاحبان پدرش بود آموخت. گفتنـی است که دیگر برادران چهارگانه پروین نیز بر اثر توجهات پدر، هر یک از علـم و ادب بهره شایسته‌ای بردند. چنانکه "ابوالفتح اعتصامی" گردآورنده و ناشر دیوان پروین، عضـو سابق اتاق بازرگانی، کارمند مستعفی وزارت دارایی و در پایـان هـم دارای شـغل آزاد- فروشنده یراق‌آلات- در خیابان سپه تهران بود. "ابوالقاسم اعتصامی" (اعتصام زاده) عضـو وزارت خارجه سابق و مترجمی توانا، "نصرالله اعتصامی" استاد دانشکده هنرهـای زیبـا و "سعید اعتصامی" استاد و رییس دانشکده داروسازی بودند. به نوشـته ابـوالفتح اعتصـامی، پروین از کودکی شروع به شعر گفتن کرد (اعتصامی-۱۳۵۵) و رسیدگی و تربیت پدر و

محیط فرهنگی خانه که پیوسته محل آمدوشد ادبا و دانشمندان عصر بود در پرورش قریحه شاعری او موثر افتاد. به هر روی خانواده اعتصامی در سال ۱۲۹۱ هجری شمسی و در حالی که پروین بیش از ۶ سال نداشت به تهران کوچیدند و در محله "عودلاجان" نزدیک سه راه سرچشمه منزل گزیدند. درباره سالهای نخستین علم‌آموزی شاعر در مدارس ابتدایی آن روزگار چیزی نمی‌دانیم، اما آنچه مسلم است او در ۱۱-۱۰ سالگی با اغلب آثار سخنوران برجسته ایران، مانند حافظ و سعدی و نظامی و مولوی و فردوسی و انوری و ناصرخسرو و سنایی و منوچهری آشنا بوده و ظاهراً در همین دوران است که مرحوم " اعتصام الملک قطعه‌های زیبا و لطیفی از کتابهای خارجی اعم از فرانسه و ترکی و تازی گرد می‌آورده و به فارسی ترجمه می‌کرده و پروین را بـه نظم آنها تشویق می‌نموده است." (همان)پروین با داشتن پایه و مایه علمی مناسب به دبیرستان دخترانه امریکایی تهران وارد شد و در آستانه ۱۸ سالگی به سال ۱۳۰۳ از آنجا فارغ‌التحصیل گردید و سپس در همانجا به تدریس زبان خارجه و ادبیات فارسی پرداخت. در ۱۹ تیرماه ۱۳۱۳ شمسی به عقد پسر (و به قولی نوه) عموی خود "فضل‌الله آرتا" (تیمسار همایون فال) رییس شهربانی کرمانشاه در آمد و پس از ۴ ماه به خانه شوهر رفت. امّا پس از دو ماه و نیم (و به نوشته خود پروین یک ماه) به خانه پدری بازگشت و در ۱۳۱۴ شمسی با بخشیدن مهریه خود از همسرش جدا شد. در ۱۱ مرداد در سال ۱۳۱۵ وزارت معارف ایران‌نشان درجه ۳ علمی برای پروین فرستاد اما وی بدان اعتنایی نکرد. پروین به خدمت دانشسرای عالی تهران به ریاست دکتر "عیسی صدیق" هم در آمد و تا پایان عمر یعنی سال ۱۳۲۰ شمسی که به سبب بیماری حصبه (تیفویید) درگذشت با سمت کتابدار در آنجا به کار پرداخت. او در آرامگاه خانوادگی اعتصامی که بر سر در آن عبارت " آخرین منزل هستی" نقش بسته، در شهر قم مدفون است.

شخصیت و روحیات پروین: برای پژوهنده‌ای که در صدد شناخت زاویه‌هایی از شخصیت پروین برآمده باشد، دو مأخذ اساسی در دست است: یکی قضاوتهای آشنایان و معاصران وی که عموماً پس از درگذشتش عنوان شده‌اند و از آنها می‌توان برخی از

خلقیات این شخصیت برجسته ادبی معاصر را دریافت و دیگر آثاری که از خود شاعر به جای مانده است. علاوه بر دیوان پروین که حاوی ۵۶۰۰ بیت است و پس از نخستین انتشار در سال ۱۳۱۴ با مقدمه بارها تجدید چاپ شده- و ما در بخش آینده از آن بیشتر سخن خواهیم گفت- خطابه‌ای از وی با عنوان " زن و تاریخ" که در جشن دانش‌آموختگی خود در مدرسه دخترانه امریکایی ایراد کرده به همراه ۴۱ نامه خصوصی که خطاب به یکی از نزدیکترین دوستانش خانم "سرور مهکامه محصص" نوشته، در دست است که می‌تواند پژوهشگران را در کار شناختنی روحیات و منش پروین به کار آید. بر اساس آنچه ذکر شد نخست به بیان دیدگاههای معاصران پروین درباره وی می‌پردازیم: برادر شاعر "ابوالفتح اعتصامی" که به ادعای خود- که ادعای درستی هم هست- " از بین چهار برادر پروین این امتیاز را داشته که تمام عمر را با او باشد و مانند پدر و مادر بر همه جریانات زندگی کوتاهش واقف و آگاه شود" (اعتصامی ۱۳۵۵) درباره خواهر هنرمند خود می‌نویسد که: " از ابتدا طفلی ساعی و متفکر بوده و به ندرت در جرگه سایر اطفال وارد می‌شد، غالباً تنها به سر می‌برد، گویی ساختمانی سوای دیگران داشت، در مجلس درس و بحث همیشه از سایرین پیش بود، در تمام مدت تحصیل بهترین شاگرد مدرسه بود" (همان) همو در جای دیگری هنگام رد مطالبی که در قالب مقالاتی در مجله روشنفکر راجع به پروین درج شده بود- می‌نویسد: " پروین ... اصولاً کم حرف بود، بیشتر فکر می‌کرد و کمتر حرف می‌زد. اگر چه صفا و صداقت محض و خلوص مطلق بود و اسراری نداشت تا با کسی در میان نهد، و فرضاً هم که رازی می‌داشت، احدی حتی پدر و مادر خود را به خلوتگاه راز خود راه نمی‌داد... پروین خیلی به ندرت گریه می‌کرد آن هم برای ضعفا و درماندگان و ستمدیدگان از انسان و حیوان و الّا هیچ سبب و موجبی نبود که پروین را به گریه وادار سازد... تنها غم و اندوه پروین (اگر رحم و شفقت را بتوان غم و اندوه نامید) از دیدن وضع پریشان طبقات ستم‌کشیده، از ملاحظه کژی‌ها و ناراستی‌ها و نادرستی‌ها و ناهمواری‌های هیأت اجتماع، از مشاهده ظلم و ستمی که بر تیره‌بختان و زیردستان می‌رفت، از دیدن کامرانی نابخردان و ناکامی

خردمندان و برتری آنان و محرومیت‌های اینان بود. جز در این موارد، پروین هرگز دلی لبریز از اندوه و درد نداشت. پروین اگر چه خیلی به ندرت می‌خندید ولی هیچگاه محنت زده نبود و درمانده نمی‌نمود. تنها سانحه ازدواج و طلاق، آنهم برای مدّتی بسیار کوتاه سیمای متین و موقّر و محکم پروین را با غباری از گرفتگی پوشاند. این تغییر حال را هم فقط ما اطرافیان پروین که همواره با او بودیم و لذا بر جمیع وجناتش آشنایی داشتیم می‌توانستیم درک کنیم و در یابیم و الّا پروین از شکست در ازدواج ضعف و فتوری به خود راه نداد و باز به همان حال کم حرفی و آرامش و وقار ذاتی خویش بازگشت. نه از کم و کیف ایام ازدواج با کسی حرفی زد و نه از آن بابت ابراز تأسف کرد... باید بگویم که در بحث از پروین، به میان کشیدن پای عشق- آن هم به مفهوم مبتذل کنونی آن- بی‌انصافی صرف و دلیل روشن بر کمال بی‌اطلاعی از زندگی و افکار و اندیشه‌های پروین است... اگر حمل بر اغراق نشود می‌گویم که پروین روح مجسم بود و هرگز عاشق نشد و عشق نورزید... پروین مقام خویش و رسالتی را که برای زندگی خود اختیار نموده بود، بالاتر از آن می‌دانست که به عشق مادی وقعی نهد و چون زنان دیگر دل به کسی بسپرد"... (اعتصامی ۱۳۵۵) تیزهوشی، درونگرایی، صداقت، رازداری، رقت‌قلب، متانت و وقار مجموعه صفاتی است که پس از خواندن عبارت‌های پیشین می‌توان به پروین نسبت داد. صفاتی که همراه با تواضع و فروتنی پروین از زبان قلم استاد شادروان سعید نفیسی هم تأیید گردیده است: " پروینی که من دیدم و بارها دیدم بدین گونه بود: قیافه‌ای بسیار آرام داشت و با تأنی و وقار خاصی جواب می‌گفت و می‌نگریست. هیچ‌گونه شتاب و بی‌حوصلگی در او ندیدم. چشمانش بیشتر به زیر افکنده بود. یاد ندارم که در برابر من خندیده باشد. وقتی که از شعر او تحسین می‌کردم با کمال آرامش می‌پذیرفت. نه وجد و نشاطی می‌نمود و نه چیزی می‌گفت. هرگز یک کلمه خودستایی از او نشنیدم و رفتاری که بخواهد اندک نمایش برتری بدهد، از او ندیدم... (متینی ۱۳۸۰) مدیر مدرسه امریکایی دختران، میس‌شولر (Mrs.schuler) که در زمان تحصیل و تدریس پروین در آن آموزشگاه با وی مرتبط بوده، هنگام برگزاری مراسم یادبود شاعر

در ۲۶ اردیبهشت ۱۳۲۰ شمسی، ضمن ایراد خطابه‌ای می‌گوید: " پروین اگر چه در همان اوان دخول به مدرسه امریکایی نیز معلومات فراوان داشت، تواضع ذاتیش به حدی بود که به فراگرفتن هر مطلب و موضوع تازه‌ای که در دسترس خود می‌یافت شوق وافر ابراز می‌نمود. پروین اصولاً به همه امور عالم ابراز علاقه می‌کرد و سعی داشت بر همه چیز واقف گردد. آن اوقات جمعی از دختران مدرسه هر کدام با دختر دانش‌آموزی در امریکا به مکاتبه پرداختند ولی بدان ادامه ندادند. تنها پروین این مکاتبه را که گویی بر وسعت دایره معلومات وی می‌افزود با دوست امریکایی خود، سالیان متوالی و در واقع تا آخر عمر ادامه داد. از صفات برجسته این دختر هنرمند چیزی که بیش از همه جلب توجه می‌کرد صداقت و صراحت او بود. هرگز نزد کسی بیش از آنچه واقعاً او را دوست می‌داشت، دعوی دوستی نمی‌نمود و هیچگاه خود را صاحب افکار و عقایدی که نداشت قلمداد نمی‌کرد. به اصطلاح ایرانی‌ها قلب پروین، مانند آیینه صاف و روشن بود و فقط شخصیت حقیقیِ او را منعکس می‌ساخت." (اعتصامی ۱۳۵۵) وفاداری پروین در دوستی به واقع امر مسلمی است. او هر چند دوستان صمیمی معدودی داشته، در حفظ ارتباط با آنان بشدّت ثابت‌قدم و پابرجای بوده است. نمونه‌ای از این دوستان خانم " سرور مهکامه محصص" است که چنانکه پیشتر گذشت متن ۴۱ نامه نگارش یافته توسط پروین خطاب به ایشان در دست است و ما در آینده به محتوای کلی آنها اشاره‌ای گذرا خواهیم کرد. از قضا این خانم محصص از زنان پیشرو ترقی‌خواه و از سرجنبانان نهضت آزادی زنان در زمان خود بوده که پس از وفات پروین درباره‌اش چنین اظهارنظر نموده است: " به راستی او در دوستی وفادار و در زندگی راست گفتار بوده... در طول مدت آشنایی خود با شاعره ارجمند به خوبی دریافتیم که پروین بیش از آنچه در تصورها گنجد دارای روح بزرگ و افکار عالی و فضلیت اخلاقی می‌باشد... پروین پاک طینت، پاک عقیده، پاکدامن، خوشخو، خوش‌رفتار، نسبت به دوستان مهربان، در مقام دوستی متواضع و در طریق حقیقت و محبت پایدار بود. او چنانکه شیوه عقلاست کمتر سخن می‌گفت و بیشتر فکر می‌کرد. در معاشرت سادگی و متانت را از دست نمی‌داد. هیچگاه از فضایل ادبی و

اخلاقی خود سخنی به میان نمی‌آورد و همین سادگی و سکوت پروین گاهی کوته نظران را در فضیلت ادبی و اخلاقی او به شبهه می‌انداخت. روی هم رفته، پروین مظهر کمال و اخلاق بود. او همچون فرشته پاک به دنیا آمد و چون فرشته پاک از دنیا رفت (اعتصامی ۱۳۵۵) همو در جای دیگری هم درباره فضایل اخلاقی پروین اینگونه اظهارنظر کرده است:" این قلب رئوف و مهربان پروین بود که نمی‌گذاشت کوچکترین تزلزلی در بنیان دوستی صادقانه ما به وجود آید. لازم است یادآور شوم که پروین مقید به تمام قیود اخلاقی و سنن خانوادگی آن زمان بود و در خانواده باتقوا و پرهیزگاری نشوونما یافته و کاملاً تحت توجه و مراقبت والدین خود قرار داشت... وقتی به دیدنم می‌آمد یا با مادرش که خیلی زیاد پروین را دوست داشت یا با پیرمرد نجیبی که مستخدمشان بود و وقت رفتن او را همراهی می‌کرد... پروین به استعمال زینت آلات توجه نداشت، در پوشش، متانت و زیبایی را به حد اعتدال رعایت می‌کرد. رنگ‌های آرام در لباس‌هایش بیشتر به چشم می‌خورد. نهایت درجه به نظافت مقید بود و از آرایش ظاهری و خود آرایی همواره دوری می‌کرد. پروین مثل همه افراد روشنفکر از رفع حجاب زنان اظهار خرسندی می‌کرد ولی خود را مبارز این راه جلوه نمی‌داد و لازم است بگوییم که او در مجامع و محافل بانوان مبارز هم شرکت نمی‌کرد، چه او اصولاً به شرکت در این قبیل مجالس بی‌میل بود و کمترین رغبتی نشان نمی‌داد. به عبارت واضح‌تر پروین چون از کذب و ریا بیزار بود، بخصوص چون بعد از " رفع حجاب" عده‌ای از بانوان برای کسب شهرت کاذب و تحصیل نام و اعتبار، خود را مبارز این راه قلمداد می‌کردند و با ادعای واهی و هیاهو، حقیقت را وارونه جلوه می‌دادند، در قطعه " زن در ایران" که به مناسبت آزادی زنان سروده این مطلب را با صراحت بیان کرده است ...(متینی ۱۳۸۰)سخن بدینجا یعنی مسأله کشف حجاب و خرسندی پروین از این امر رسید ، بی‌مناسبت نیست تا نوشته یک نفر امریکایی - "وینسنت شیان" vincent sheean (۱۹۶۲-۱۸۹۹) که در ماه مه ۱۹۲۶ در تهران با پروین ۱۹ ساله ملاقات کرده ، ذکر شود . او در کتاب خود "ایران نوین" (the new persia) شرح آن دیدار را چنین آورده است : "پروین فوق‌العاده کمرو

بود....در کم نورترین گوشه اتاق نشسته بود و در تمام یک ساعت و نیم که من حضور داشتم چهرهٔ خود را زیر حجاب پوشانده بود و وقتی برای خداحافظی با او دست دادم ،از وحشت نزدیک بود هلاک شود."(همان)

شعر پروین: با آنکه بزرگان طراز اول ادب پارسی چون شادروانان "یوسف اعتصامی" و "علی اکبر دهخدا" و "علامه محمد قزوینی" و "ملک الشعرای بهار" و دیگران دربارهٔ اشعار پروین نظر داده ، دقایق و ظرایف و ظرایف آن را باز نموده و از آن تعریف و تمجید فراوان کرده‌اند و حتی کسی چون مرحوم "احمد کسروی" که مخالفت های وی با شعر و شاعری معروف است (ر ک: از نیما تا روزگار ما- آرین پور) در باره او نوشته "...یک شاعر دیگر که می باید در اینجا نام ببریم پروین اعتصامی است. این دختر ایرانی شیوه نوی پیش گرفته و شعرهایش نیز که برخی را دیده ام از روی اندیشه های بلند و سهش های نیکخواهانه بوده ..." (کسروی ۱۳۲۵) ولی واکاوی دوبارهٔ آن از منظری دیگر چندان غیرمعقول به نظر نمی‌رسد : شعر ایرانی حاوی مفاهیم اخلاقی و پند و اندرزها و به اصطلاح "کن و مکن"هایی است که براساس نیاز جامعه از ذهن و زبان شاعران متعهد و اخلاق‌گرا بر اوراق دیوان ادب پارسی نقش بسته است . اما شگفت انگیز یکی اینکه در میان همه پدیدآورندگان آن آثار متنوع تنها پروین اعتصامی است که جنسیتی دگرگونه دارد ودیگر آنکه او برخلاق اغلب هنرمندان اخلاق گرا که گاه پای را از دایرهٔ مدعای خود بیرون گذارده و به صراحت یا برسبیل کنایه و تعریض ، پای هجو و هزل یا شکایت و سؤالی رادر میان آورده‌اند ، چنان در نهایت عفت کلام و بزرگ منشی سخن گفته است که در میان ۵۶۰۰ بیت اشعار دیوانش حتی یک بیت که به آفتی اخلاقی گرفتار آمده باشد یافت نمی‌گردد.از سوی دیگر بسامد واژه‌های اخلاقی و خردمدارانه در دیوان وی ، نخستین موضوعی است که خواننده را دچار اعجاب می‌کند . چنانکه باز به جرئت می‌توان گفت که هیچ شعری در دیوان او از آموزه‌ای عقلی و اخلاقی عاری نیست . او در قصیده به هیچ روی به مدح شاهان و ارباب قدرت نپرداخته بلکه قهرمانان تابلوهای او دردمندان خاموشند . رنجبران و زحمتکشانی که در هر کوی و برزن گذرانند

بی آنکه دیده‌ای آنان را نه به مهر که حتی به کین بنگرد.این فرودستان به چشم هم نمی‌آیند . پروین زبان گویای این درد سرشتان فراموش شده است . حال و روز اینان چنان رقت آور است که شرح آن گاه به طنز و طیبت می‌ماند : برون آمد از کنج مطبخ عجوز /زپیری به زحمت ز سرما وسوز /شکایت کنان گه ز سر گه ز پشت / چراغی که در دست خود داشت کشت / بگسترد چون جامه از بهر خواب / سبویی شکست و فرو ریخت آب /شنیدم که کوته زمانی نخفت / شکسته گرفت و پراکنده رفت / بنالید از ناله مرغ شب/که شب نیز فارغ نه ایم ، ای عجب / ندیدم آسایش از روزگار / گهی بانگ مرغ است و گه رنج کار ...(دیوان ص ۲۷۲) موضوع مناظره‌های پروین از لونی دیگر و مخصوص و متعلق به خود اوست : او در این نوع سخنسرایی اشیا و پدیده‌های جهان را جور دیگری دیده است . گویی که نفس مسیحایی خود را بر هر چه دمیده آن را جان بخشیده و با هیبت و هیأت آدمی به سخن آورده است . تنها در شعر اوست که لاله و نرگس ، آینه و شانه، ابر و گل ، پرنده و دانه لعل ، بلبل وگل ، امید و ناامیدی ، دوک و پیرزن ، ماش و عدس ، گلستان و برق شاخه و برگ، بنفشته و باغبان ، گنج و درویش ، مور و پیل ، پایه ودیوار ، آب روان و گل ، تار موی سپید و موی سیاه ، بلبل و ماه ، نهال و درخت خشک و بسیاری عناصر جاندار و بی جان طبیعت در کنار یکدیگر می‌نشینند و با هم سخن می گویند . عناصری که هر کدام نماد یکی از وجوه شخصیتی آدمیان قلمداد می‌شوند . نگاه پروین و جهت‌گیری او در نهایت معطوف به راستی‌ها ، نیکی‌ها ، فضایل و زیبایی‌هاست . مدار اصلی شغر او خردورزی و پارسایی است . نکته اساسی دیگری که در اشعار پروین به چشم می آید آن است که وی بر خلاف دیگر زنان شاعر که در تاریخ ادب نامی و نشانی دارند، در شعرش از زنانگی خود استفاده ابزاری نمی‌کند . شاید از همین روی باشد که قالب غزل در دیوان او اگر نگوییم نایاب ، بسیار کمیاب است ، آنهم نه غزل به معنای حقیقی آن که عاشقانه سرایی است و این امر می‌رساند که او با آگاهی کامل از انتخاب چنین قالبی با چنان محتوایی پرهیز کرده است . برای مثال در غزلی به مطلع : بی روی دوست، دوش شب ما سحر نداشت / سوز و گداز

شمع ومن و دل اثر نداشت...(دیوان ص ۱۵۶) پس از آوردن ۶ بیت با مضمون غنایی بلافاصله عنان را به سوی اندرز اخلاقی می گرداند و چنین می‌سراید : بشنو زمن که ناخلف افتاد آن پسر / کز جهل و عجب ، گوش به پند پدر نداشت / خرمن نکرده توده کسی موسم درو / در مزرعی که وقت عمل برزگر نداشت ...(همان ۱۵۶) و نیز از دیگر ویژگی‌های شعر پروین یکی هم آن است که وی میانه سنت و تجدد شاعرانه را به نحو هنرمندانه‌ای جمع آورده است . چنانکه در زندگی شخصی خود نیز این امر را بی هیچ افراط و تفریطی برگزار نمود - با آنکه او در دورهٔ تجدد طلبی ادبی می‌زیسته و با نوشته‌های صادق هدایت و سروده‌های نیما یوشیج بیگانه نبوده ، اما از حیث قالب به این جریان روی خوش نشان نداده است در حالیکه ردپای هریک از شاعران کهن کهن سرایی که در ابتدای این مقاله از آنان نام بردیم، در اشعار پروین می توان مشاهده نمود. شعر او در زبان وبیان سنتی است اما مفاهیم و مضامین آن جدید و مبتکرانه‌اند ، منتهی نوآوری پروین با امثال ادیب الممالک فراهانی وایرج میرزا و ملک الشعرای بهار تفاوت دار د. اگر آنها برخی از مظاهر تمدن جدید چون راه آهن و هواپیما و توپ و تفنگ یا پاره‌ای لغات فرانسه را در شعر خود راه دادند ، پروین با نگاه تازه‌ای که به پیرامون خود افکند ،مناسبات نادرست اجتماعی را در قالب مناظراتی که پیشتر یاد کرده آمدند ، طرح نمود . زبان او نیز به زبان توده مردم نزدیک است و این نزدیکی از دلایل ماندگاری او و والانشینی سخنش در میان گویندگان معاصر فارسی است .

نامه‌های پروین: چهل و یک نامه‌ای که تاکنون یکی دوبار به آن اشاره کرده‌ایم ، نخستین بار به همت استاد دکتر "جلال متینی" و در ضمن مقاله‌ای که در بخش آینده به معرفی آن خواهم پرداخت، چاپ شده است . محتوای این نامه‌ها بیشتر احوالپرسی و تعارفات معمول میان خانم‌ها ، رساندن دعا وسلام به آشنایان مخاطب و گاهی هم شامل برخی اطلاعات از حال و روز نویسنده نامه‌ها - پروین اعتصامی است از مطالعه این نامه‌ها چنین بر می‌آید که نویسنده‌شان بسیار مبادی آداب و مقید به اظهار علاقه صادقانه نسبت به مخاطب است . همچنین آشکار می‌شود که پروین علاقه واحترام فوق‌العاده‌ای نسبت

به پدر و مادر خویش ابراز می‌داشته چنانکه همه جا از مادر خود با عنوان "حضرت علیه عالیه دامت شوکتها" ،"حضرت علیه خانم" و از پدر نیز با عناوینی چون "حضرت مستطاب اجل آقا " "حضرت خداوندگاری آقا دام اقباله " یاد کره است . در برخی نامه‌ها (پنج نامه) پروین از ناخوش احوالی خود به علت سرماخوردگی و درد پا یاد کرده و در یک نامه هم از درد انگشت سبابه به واسطه عفونت ناشی از فروخلیدن تراشه مداد در آن سخن به میان آورده است . نکته شگفت آوری که در چند نامه آخری به چشم می‌خورد، آشنایی با میزان نظم و دقت عمل و مسئولیت پذیری پروین است که گاه به آستانه وسواس کشیده شده است.

از این چند نامه می‌توان دریافت که وی چگونه برای خرید چند متر پارچه چادری یا پالتویی برای خانم "محصص" و طریقه دوخت آنها یا حتی خرید یک کیف دستی برای ایشان وسواس به خرج می‌دهد و ریزترین جزییات را در نظر می‌گیرد. بطور خلاصه دنیای پروین در این نامه ها دنیایی ساده وصمیمی و سرشار از عاطفه است .این نامه‌ها نه جهت‌گیری سیاسی دارد و نه از شکوه و شکایت از دنیا و مافیها در آن نشانی به نظر می‌رسد . یکی از این نامه‌ها (نامه شماره ۳) که به عقیده نگارنده مهمترین آنهاست و از قضا از مفصل ترین آنها نیز به شمار می‌آید و مطالب تازه‌ای دربارهٔ زندگی خصوصی وی در آن درج شده به عنوان نمونه در پی می‌آید:

۲۳ مرداد ۱۳۱۴ [از تهران به رشت]

قربان و تصدق خانم و خواهر عزیزم می‌روم مکتوب عزیز آن دوست مهربان بی‌مانند را چند روز قبل زیارت کرده و ازینکه بحمدالله کسالت خود سرکار علیه و نورچشمان عزیز رفع شده بدرگاه خداوند شکرها گفتم و ازینکه گاهگاهی با ارسال رقایم مهرانگیز یادم می‌فرمائید سربلند و مفتخرم. خانم عزیزم اگر در طی این مدت ["مدت" تکرار شده است] اخیر در عرض عریضه کاهلی ورزیده و عرایضم نامرتب بخدمت می‌رسیدند برای این بودکه بنده را از انجام وظیفه ارادتمندی چندی کاهل و مسامحه کار نمود. عزیزم با عرض مراتبی که ذیلا می‌خواهم بسمع آندوست بی‌نظیر برسانم امیدوارم که گرفتاری

بنده را تصدیق فرموده و مسامحه غیرعمدی مرا عفو فرمائید امیدوارم که بعد از این دیگر اگر مشاغلی پیش نیاید بوظیفه حتیمه ارادت خود عمل کنم. باری عزیزم یک ماه پس از عزیمت بنده بکرمانشاه معلوم شد که شخصی که با او می‌بایست تمام عمر زندیگ کنم مبتلا به افیون بوده است و چون از طفولیت در اطراف بوده هیچیک از افراد خانواده ما از ابتلای او به تریاک اطلاعی نداشته و ازین عیب فاحش او بیخبر بودند. بنده هم چون تریاک را ام‌المعایب و بحرالمفاسد می‌دانم و در خانواده خود کسی را که معتاد به افیون باشد ندیده ام و چون می دانم که گرفتاران به این بدبختی را دیگر راه نجاتی نیست بسی ازین پیشامد دلتنگ و منفجر شدم و مصمم شدم که خود را بهر زحمت و قیمتی که باشد ازین دام بلا مستخلص گردانم باین جهت یک ماه بعد از ازدواج در تحت عنوان دیدن اخوی که تازه از روسیه آمده بودند به تهران آمدم و مسئله را به حضرت خداوندگاری آقا و حضرت علیه خانمجان گفتم و تقاضا کردم که مرا از این زندگانی که آنرا ابداً دوست نمی‌دارم خلاصی بخشند. عزیزم تمام اطوار ناپسندیده و اخلاق نکوهیده از افیون تولید می‌شوند به این جهت معاشرت با این قبیل اشخاص بنظر بنده بدتر از سم قاتل است. البته تطویل اینگونه مطالب باعث تصدیع آن خواهر عزیز است. اجمالاً عرض می کنم که مدت چند ماه بنده در تهران ماندم و پس از زحمات زیاد بالاخره موفق شدیم که این کار را به قیمت زیادی خاتمه دهیم. چون می‌دانم که سرکار علیه همیشه نسبت بزندگانی من علاقه‌مند می‌باشید به این جهه باعث تصدیع می‌شوم و مثل هر کسیکه با خواهر مهربانی حرف بزند این حرفها را برای سرکار می‌نویسم امید است که عذرم را از راه لطف و مرحمت پذیرفته و باور بدارید که جز پیش آمدهای خارجی هیچ چیز دیگر نمی‌تواند مرا در عرض ارادت و تجدید بندگی کاهل قلمداد کند. نورچشمان عزیز را هزاران بار بوسیده دستهای با محبت آنخانم عزیز را با کمال ادب می‌بوسم قربانت می‌رود - پروین اعتصامی

دیدگاه‌های سیاسی پروین: پروین اعتصامی در دورانی پر از کشمکش‌های سیاسی می‌زیسته است . انقراض سلسهٔ قاجار ، روی کار آمدن حکومت پهلوی ، آشوب‌های

محلی ، دسته‌بندی ه‌ای حزبی و تحرکات سیاسی دولت‌های بیگانه در این دورهٔ خاص ، ناگزیر همه قواعد اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی کشور را چار تحول و تغییر ساخت . اروپاییان پا از قاره خود فراتر نهاده و دیگر نقاط کره خاک را میدان عمل خویش کرده بودند . این عصر مقارن با فروپاشی پایه‌های سنت و فرهنگ و اقتصاد کهن بومی و دوره جایگزینی و استیلای بنیادهای غرب پسندانه به جای آن است. در همین عهد است که به تقلید از جوامع غربی، مقوله به "اصطلاح" آزادی زنان، کشف حجاب و ایجاد مدارس و تألیف کتاب‌های درسی به سبک جدید شکل می‌گیرد و رواج ملی‌گرایی افراطی درجامعه به وسیله ایجاد کانون پرورش افکار به جهت تحکیم پایه‌های سلطنت پهلوی اول که خود دست نشانده و عامل ترویج خواسته‌های دولت استعمارگر انگلیس است ، مبارزه با ارزش‌های دینی و اعتقادی توده مردم را در پی دارد . دانشمندان و هنرمندان یا مجبورند به استخدام حکومت در آیند و یا به سرنوشت میرزاده عشقی و فرخی یزدی و سید اشرف‌الدین حسینی مبتلا گردند . در این گیرو دار با آنکه پروین شاعری به معنای مصطلح سیاسی یعنی اهل تحزّب و زد و بندهای معمول این جماعت و مدعی مباره نیست ، راه حمایت از توده مردم را بر می‌گزیند و به واسطه شجاعت ذاتی خود می گوید: وقت سخن مترس و بگو آنچه گفتنی است/ شمشیر روز معرکه زشت است در نیام... (دیوان ص ۹۸) و همین است که در سراسر دیوان وی ، عشق و عاطفه و احساس نسبت به طبقات فرودست اجتماع و مردمان دردمند ستم کشیده موج می‌زند . هنر اصلی پروین مردانه سخن گفتن و مردانه زیستن اوست - چنانکه هم در دوران حیات او نیز برخی وی را مرد می‌پنداشتند تا آنجا که شاعر ناگزیر گردید تا در آخرین شماره مجله نوبهار ، به تن خویش رفع شبهه نماید : ازغبار فکر باطل پاک باید داشت دل / تا بداند دیو ، کاین آیینه جای گرد نیست / مرد پندارند پروین را ، چه برخی ز اهل فضل / این معما گفته نیکوتر ، که پروین مرد نیست (دیوان - مقطعات ص ۴۱۱) آری جگر آور مردی بایست تا در دوره رواج سکه شاهنشهی و تبلیغ فرهمندی سلطنت این ودیعه الهی، و در فضای خفقان آور و تاریکی که مردان کار کشته و مجرّب عالم سیاست و مبارزه ، با اشاره

گوشه چشمی از صفحه حیات محو می‌شوند ، پای پیش گذارد و قباد ساسانی پدر نوشین روان صاحب زنجیر عدل و داد را که از قضا بر خلاف قباد زمانه شاعر اهل تسامح و تساهل با مخالفان خویش -ولو مذهبی- هم بوده ، در پیش روی پیر زنی که نماد همان طبقات فرودست است ، کمتر از سکه یک پولی نماید:

روز شکار پیرزنی با قباد گفت / کز آتش فساد تو ، جز دود آه نیست .../ دزدم لحاف برد و شبان گاو پس نداد / دیگر به کشور تو امان پناه نیست ..../ سنگینی خراج به ما عرصه تنگ کرد / گندم تو راست ، حاصل ما غیر کاه نیست .../ حکم دروغ دادی و گفتی حقیقت است /کار تباه کردی و گفتی تباه نیست / صد جور دیدم از سگ و دربان درگهت / جز سفله و بخیل در این بارگاه نیست / ویرانه شد ز ظلم تو هر مسکن و دهی / یغماگر است چون تو کسی پادشاه نیست (دیوان ص ۴-۲۷۳) پروین در نوع مبارزه سیاسی خاص خود ، ناگزیر از زبانی نمادین بهره برده است . او اگر چه در بیان مصادیق ظلم و جور بسیار جسور و بی پرواست و از جامعه و رزوگار خویش به صورت بسیار تندی انتقاد کرده، اما در هیچ حالی از جاده ادب و عفت قلم خارج نشده است . این انتقادها که گاه رنگ پرخاشگری هم به خود گرفته و میراث فرخنده انقلاب مشروطه است ، نه تنها شاه و وزیر و امیر که از صدر تا زیر را می‌نوازد . فی‌المثل " در مثنوی شباویز " از زبان این مرغ بیدار حق گوی چنین سروده است : به سر منزلی کاین قدر خون کنند/ در آن ، خواب آزادگان چون کنند؟.../ عسس کی شود دزد تیره روان / تو خود باش این گنج را پاسبان / به هر جا برافکنده‌اند این کمند/ چه دیوار کوته چه بام بلند ... (دیوان ص ۲۷۲) چند بیتی دیگر نمونه را از قطعه‌ای با عنوان "گنج ایمن " که حسن ختامی است از نحوه نگرش پروین به جماعت شاهان و صاحب کلاهان: کودکی هنگام بازی تاجی از گل بر سر خویش می‌گذارد . خود را شاه می‌پندارد و خویشتن را می‌ستاید : بر او گذشت حکیمی و گفت کای فرزند مبرهن است که مثل تو پادشاهی نیست .../ تو را بس است همین برتری، که بر در تو /بساط ظلمی و فریاد دادخواهی نیست / تو مال خلق خدا را نکرده‌ای تاراج / غذا و آتشت از خون و اشک و آهی نیست

/ هنوز گنج تو ایمن بود ز رخنه دیو / هنوز روی و ریا را سوی تو راهی نیست .../ نه باژبان فسادی نه وامدار هوی / زخرمن دگران با تو پر کاهی نیست / نرفته‌ای به دبستان عجب و خودبینی / به موکبت ز غرور و هوی ، سیاهی نیست / تو را فرشته بود رهنمون و شاهان ر ا/ به غیر اهرمن نفس پیر راهی نیست / طلا خدا و طمع مسلک و طریقت شر / جز آستانه پندار سجده‌گاهی نیست / قنات مال یتیم است و باغ ملک صغیر /تمام حاصل ظلم است ، مال و جاهی نیست / شهود محکمه پادشاه دیوانند / ولی به محضر تو غیر حق گواهی نیست / تو در گذر گه خلق خدا نکندی چاه / به رهگذار حیات تو هم چاهی نیست .../ به پیش پای تو گر خاک و گر زراست چه فرق/ به چشم بی‌طمعت،کوه پر کاهی نیست ...(دیوان ص ۹-۳۷۵) اما هنگام بحث از دیدگاه‌های سیاسی پروین نکته دیگری که اگر از آن ذکری به میان نیاید ، مایه دریغ خواهد بود، میزان پیوستگی او به جریانهای چپ و وابستگی شاعر به مبانی فکری و عقیدتی آن جماعت است . برخی از گروههای باورمند به مکتب سوسیالیسم با استناد به چند قطعه از اشعار پروین که در آنها از رنجبران و زحمتکشان هواداری شده ، وی را متأثر از سوسیالیسم معرفی کرده‌اند : "افکار سالکین بزرگ اجتماعی (سوسیالیستها) در آثار او تأثیر دارد "(رک : آرین پور ۱۳۷۶) بعضی هم مانند جامعه سوسیالیستهای ایرانی در اروپا، جایی که از پروین سخن گفته‌اند ، در مقام دفاع بدو تاخته‌اند : "پروین ، مبتلای درد اسلاق خود است، در قفس تنگ روز و روزگار ... با دندان و ناخن میله‌های قفس را سوهان می‌زند... پروین انسانی رحیم و طاغی است . در مقابل مقرراتی که به اسم دین و قانون بر آدم تحمیل شده است طغیان می کند ..." (متینی ۱۳۸۰) واقعیت امر آن است که با وجود سرودن اشعاری چون صاعقه، ستم اغنیاست و ای رنجبر و بسیاری شعرهای دیگر، به هیچ روی نباید پروین را "سوسیالیست" دانست زیرا نه در زندگی نامه و نقل قول معاصرانش و نه حتی از نامه‌هایی که به دوست صمیمی خود خانم سرور مهکامهٔ محصص نوشته کوچکترین نشانه‌ای دال بر وابستگی تشکیلاتی و حتی تمایل او نسبت به این جماعت به چشم نمی‌آید. و چنانکه یحیی آرین‌پور نوشته : "... از مکاتیب فلسفی

آگاه نیست و قصد تبلیغ و ترویج مرام خاصی را ندارد بلکه خطیب و مبلغ افکار جدید است و از شعر و هنر خود تنها چشم به اصلاحات اخلاقی و اجتماعی دارد ... او مدافع حقوق رنجبران و رنجیدگان و شریک درد و غم زحمتکشان و کشاورزان و به طور خلاصه سخنگوی پرشور و پابرجای تیره بختان است" (آرین‌پور ۱۳۷۶) حال بار دیگر علایق مذهبی و دلبستگی‌های اعتقادی پروین را به یاد می‌آوریم که با وجود آنکه جزو دانشمندترین و روشنفکرترین زنان جامعه معاصر خود به شمار می‌آید چنان دین مدار است که به زبانی جز زبان مذهب و فرهنگ و آداب ورسوم سنتی سخن نگفته و در دیوان خود علاوه بر تلمیحات و اقتباسات قرآنی و احادیث پیشوایان دینی_ که بررسی آنها خود متن مقاله مستقل مفصلی تواند بود- آثار مستقلی دارد که تنها دو مثنوی دل و "لطف حق" گواه راستی این مدعاست. بنابر آنچه گذشت آشکار است که وابسته دانستن وی به مکتبهای سیاسی و اقتصادی وارداتی جفای بزرگی در حق اوست.

وفات پروین : در پایان این نوشته لازم می‌دانم تا نکاتی را در خصوص معرفی مقاله‌ای به قلم دکتر جلال متینی استاد سابق دانشکده ادبیات دانشگاه فردوسی مشهد - که اکنون در امریکا سکونت دارند و این مقاله را نیز در آن دیار منتشر کرده‌اند - یادآور گردم نوشته ایشان از آن جهت قابل تأمل است که بخشی از آن به موضوع درگذشت پروین اعتصامی اختصاص دارد . عنوان مقاله دکتر متینی "نامه‌های پروین اعتصامی و چند نکته درباره دیوان شعر و زندگانی وی " است ودر شماره ۱ مجله ایرانشناسی ،بهار ۱۳۸۰ به چاپ رسیده که به عقیده نگارنده با وجود در برداشتن مطالب تحقیقی نو ، دچار لغزش‌ها و کاستی‌هایی است که می‌باید در این باره نیز سخنی گفته می‌آمد. نخست هواداری نویسنده محترم از حکومت پهلوی اول و اقدامات اوست که به نظر می‌رسد این امر نتیجه اقامت چندین ساله‌شان در ینگه دنیا و ارتباطاتشان با گروههای سلطنت طلب خارج نشین باشد .البته ایشان کوشیده‌اند تا ضمن عرضه چهره‌ای متفاوت از پروین که "کارش در جمهوی اسلامی سخت بالا گرفته" (متینی ۱۳۸۰) او را "ستایشگر اقدام رضا شاه در آزادی زنان ایران " (همان ۱۳۸۰) قلمداد نماید. خلاصه آنچه از بخشهای هشت گانه این

مقاله شامل: پروین اعتصامی و حقوق نسوان- دستبرد برادر به دیوان خواهر - چرا برادر سه بیت از قصیده "گنج عفت " را حذف کرده است- پروین و رضا شاه -دروغ این مرد امریکایی همه را گمراه کرده است- پروین از نظر معاصران وی- بیماری حصبه و درگذشت پروین - نامه‌های پروین - بر می آید به طور خلاصه آن است که : پروین هیچ دشمنی با رضا شاه نداشته و اشعار انتقادی دیوانش خطاب به او نیست ، همچنین درباره موضوع دعوت پروین به دربارپهلوی به عنوان معلم همسر و دختران شاه و نیز پس فرستاندن نشان درجه ۳ علمی اعطایی از طرف وزارت معارف به شاعر باید جداً تردید نمود و نیز آنکه پروین نسبت به جنبش آزادی زنان و کشف حجاب نظر مساعد داشته و در قصیده "گنج عفت" (زن درایران) سه بیت در تایید و تکریم پهلوی اول سروده که بعدها به وسیله برادر شاعر که ناشر دیوان او بوده در چاپهای دوم به بعد حذف شده است ، با آنکه هرگاه این ادعاهای نویسنده محترم در بوته نقدِ و داوری در آیند پاسخ مناسب خود را خواهند یافت ، تنها به بررسی جالب توجه‌ترین بخش مقاله یاد شده می‌پردازیم که ایشان طی آن براساس شنیده‌های خود، در پی القای این شبهه برآمده‌اند که برخلاف گفته‌های برادر و سایر نزدیکان شاعر، پروین براثر ابتلا به بیماری حصبه و مداوای نامناسب وفات نیافته، بلکه وی خودکشی کرده است . اما مستند ات جناب دکتر متینی برای ایجاد شبهه یاد شده- که از خود ادعا جالب توجه تر به نظر می رسد- به طور خلاصه این است که ایشان با نقل قول از "انوشیروان صدیق" سرکنسول سابق ایران در امریکا می‌نویسند: ...."پدرم دکتر عیسی صدیق [اولین رییس دانشسرای عالی و وزیر فرهنگ و سناتور بعدی] در سالهای پیش به من گفتند : پروین خودکشی کرده است ".... این موضوع برایم کاملاً تازگی داشت مطلب را دنبال کردم و با چند تن کسانی که در آن سالها در دانشسرای عالی تحصیل می کردند صحبت کردم ."سیف الله تشکری" گفت : "پروین را در کتابخانه می‌دیدم برخلاف خانمهای کتابدار در گوشه‌ای می‌نشست کمتر با کسی حرف می‌زد و بیشتر" کز" کرده بود ، اما از علت فوت او چیزی نمی‌دانم ".... استاد "ذبیح‌الله صفا" در گفتگوی تلفنی ... اظهار داشت ..."گفته انوشیروان

صدیق [راوی موضوع خودکشی پروین] ر ابابد جدی تلقی کرد "..."محمـود فروغـی " سفیر اسبق ایران در امریکا ... اظهار داشت ..." ابوالقاسم اعتصامی بـرادر پـروین رتبـه ۶ داشت و عضو مقدم اداره دوم سیاسی در وزارت خارجه بود اما هر گاه با او در آن سـالها سخنی از خواهرش در میان می‌آمد ، موضوع را عوض می کـرد و چیـزی راجـع بـه آن نمی گفت "... "اردشیر محصص" ... به بنده نوشت : "در خانه ما همیشه صـبحت از فـوت پروین خانم به علت حصبه بـود و نـه چیـز دیگـری "... "صـدرالدین الهـی " ... مسـأله خودکشی پروین را تایید کرد و سپس ... به بنده نوشت ..."یک روز بهـار بودکـه پـدر زودتر از اداره آمد ... مادرم لباس سیاه داشت ... کلفت خانه به من گفت ، پروین خـانم همسایه مرده است و پدر و مادرت به سر سلامتی رفته‌اند . تنها در بازگشت آنها بود کـه مادرم خیلی غمگین چای دم کرد ... وقتی مادر چای را جلو او [پـدر صـدرالدین الهـی] گذاشت ... گفت : لا اله الا الله ،الله اکبر ، عجب این دختره خـودش را از بـین بـرد ! و مادرم گفت : دیر بهش رسیدند ، شاید اگر زودتر رسیده بودند این طور نمی‌شد ، بعد هـم مثل همه زنهای معمولی بار رضا و تسلیم اضافه کرد :آقا دست خداست . لابد پیمانـه‌اش پر شده بود "... (متینی ۱۳۸۰) بنده نگارنده تصور می کنم که نویسنده فاضل خود معنـای کنایی عبارت "خودکشی کردن " و " خودرا کشتن " یا "خودرا از بین بردن " را به خوبی می‌دانند . ایشان به طور یقین از این نقل قول متواتر که پروین بر اثر ضربه روحی ناشـی از درگذشت پدر ، بیمار و در نتیجه دق مرگ شد ، آگاهی کامل دارند . عبارت‌های نقل شده از "دکتر صدیق " و "صدرالدین الهی" به راحتی در حوزه همان معانی کنـایی قابـل توجیه توانند بود . چنانکه امروز هم وقتی کسی در انجام کای به افراط و مبالغه گرایـد ، گویند که فلان خود را کشت یا می‌کشد . پس یک بار دیگر به عبارت دوم دقت کنیم . "عجب این دختره (پروین) خودش را از بین برد" و نه چیز خور ! کرد یا عبـارتی شـبیه به آن . وانگهی مگر نه اینکه " اردشیر محصص" هنرمند کاریکاتوریسـت دگـر انـدیش خارجه نشین و فرزند نزدیکترین دوست مرحوم پروین، خـانم "سـرور محصـص" خـود شخصاً به نویسنده محترم اظهار داشته‌اند که در خانه آنها جز بیماری حصبه دیگری بـرای

مرگ پروین در میان نبوده است ؟ اما سکوت و خاموشی و به تعبیر گوینـده آن "کـز" کردگی پروین را در ابتدای مقاله به عنوان یکی از خصوصیات شخصیتی پروین حتی در دوره نوجوانی از زبان چند تن از نزدیکان شاعر نقل کردیم ، پس این موضوع ربطـی بـه خودکشی او پیدا نمی‌کند . به علاوه اعضای خانواده پروین همه جا علت اصلی مرگ وی را معالجه غلط و سهل‌انگاری پزشک معالج آن مرحوم و نیز حاضر نشدن پزشک دیگر بر بالین او ذکر کرده‌اند ، اگر موضوع خودکشی در میان بوده چرا پزشـکان مورداتهـام یـا بازماندگانشان در طول سالیانی که از مرگ پروین می‌گـذرد ادعـای خـانواده شـاعر را تکذیب نکرده‌اند ؟ و این نکته هنوز برمن مجهول است که چگونه می‌شـود کسـی کـه چشم و چراغ خانواده است و سیزده روز هم در بستر بیماری خفته و قاعدتاً می‌باید تحت نظر اطرافیان خود قرار داشته باشد بتواند با آن حال بیماری برای خودکشی اقدام کند ؟!

مسأله شعر سرودن شاعر برای سنگ مزار خود هم نه تنها تاییدی بر خودکشی نیست که مؤید وارستگی اخلاقی و آزادگی شاعر از قید متعلقات مادی تواند بودکه بسیاری دیگر ، حتی ایرج میرزا نیز چنین کرده‌اند ، از همه اینها که بگذریم بهتر اسـت بـه نـدای قلـب وصدای وجدان خود رجوع کنیم، چند لحظه‌ای با آرامش به مفاهیم بنیادین اندیشـه‌هـای متعالی پروین که در شعرش ظهور یافته بیاندیشیم . آیا می توان باور کـرد کـه پـروین خودکشی کرده است ؟!

منابع:

- آرین پور، یحیی- از نیما تا روزگار ما- انتشارات زوار- تهران - ۱۳۷۶
- اعتصامی، پروین- دیوان به کوشش منوچهر مظفریان- موسسه چاپ و انتشارات علمی - تهران- ۱۳۷۰
- اعتصامی، ابوالفتح- مجموعه مقالات و قطعات اشعار به مناسبت درگذشت و اولین سال وفات خانم پروین اعتصامی - چاپخانه محمد علی فردین- تهران - ۱۳۵۵
- دهخدا، علی اکبر- لغتنامه فارسی- ذیل: پروین اعتصامی
- کسروی، احمد- در پیرامون ادبیات- باهماد آزادگان- تهران- ۱۳۲۵

جان دار انگاری و افسانه های تمثیلی در شعر پروین اعتصامی

فرزاد قائمی*

در آمد:

بخش عمده ای از حکایات و تمثیل های موجود در *دیوان* پروین اعتصامی را، حکایتهای "فابل" (fable) تشکیل داده اند. در تعریف فابل گفته اند:

"داستان ساده و کوتاهی است که معمولا شخصیت های آن حیوان هستند و هدف آن آموختن و تعلیم یک اصل و حقیقت اخلاقی یا معنوی است... شخصیت ها در فابل اغلب حیواناتند، اما گاهی اشیای بی جان [و گیاهان]، موجودات انسانی یا خدایان هم در آن حضور دارند." (تقوی۱۳۷۶: ص۹۲)

یکی از مهم ترین نمودهای "جان دار انگاری" (Animism) و "استعارهٔ انسان مدارانه" (Personification) در آثار ادبی بشری، حکایتهای فابل است، که اگر چه در زبان فارسی، به "تمثیل حیوانی" و "افسانه های حیوانات" نیز معروف شده است، اما علاوه بر حیوان، نبات و جماد و انسان نیز از عناصر تشکیل دهندهٔ این حکایات به شمار رفته اند، و از همین روی می توان آنها را "افسانه های تمثیلی" نیز نامید.

فابل در ادب فارسی سابقه ای بس کهن دارد. هرودوت در *تواریخ* خود، بیان می کند که چون سفیران شهر لیدیا، پس از تسخیر شهر بدست کوروش، نزد او آمدند - در حالی که پیش از این پیشنهاد یاری او را نپذیرفته بودند - حال که کروزوس شکست خورده بود، اعلام کردند، حاضرند با همان شرایطی که از کروزوس اطاعت می کردند، با او نیز پیمان ببندند. کوروش به این درخواست آنها ضمن حکایتی - که می تواند از قدیم ترین نمونه های فابل باشد - پاسخ داد:

---

* دانشجوی دکترای زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی مشهد

یک روز زنی در کنار دریا چند ماهی دید و شروع به نی زدن کرد بـه ایـن امیـد کـه ماهیان با نوای نی اوپیش آیند. وقتی که ازاین راه نتیجـه ای بـه دسـت نیـاورد، تـوری برگرفت و مقدار زیادی ماهی صید کرد. در این حال وقتی جست و خیز ماهی ها را دید خطاب به آنها گفت: حالا دیگر رقصیدن چه سودی دارد، می بایستی وقتی که نـی مـی زدم، برقصید[می رقصیدید]. (هرودوت، بی تا: ص۷۷)

ابن ندیم نیز در *الفهرسـت*، ایرانیـان را مبـدع ایـن شـیوه از داسـتان گـویی مـی دانـد (خطیبی۱۳۶۶: ص۴۳۷). بسیاری از متون فارسی که ریشه در ادبیات سانسکریت دارنـد، چون *کلیله و دمنه* و *مرزبان نامه*، به شیوهٔ فابل نگارش یافته اند، و این شیوه را می تـوان سنتی هند و ایرانی دانست. در متون نثر و نظم دوره های مختلف ادب فارسی، نمونه های متفاوتی برای این نوع ادبی به چشم می خورد.

اما پروین اعتصامی، شاعر معاصری است که علاقه ای خاص و وافر به کاربرد این افسانه های تمثیلی در شعرش داشته است. بیش از نیمی از "مثنویات و تمثیلات" دیـوان او - و قریب به یک سوم کل اشعارش- اشکال متفاوتی از همین افسانه های تمثیلـی را روایـت می کنند.

در این جستار، کوشیده شده است، ضمن بررسی این حکایات، سـاختار داسـتانها، انـواع مضامین به کار رفته در آنها، و نقش و ویژگی و ترکیبهای به کار رفته در شخصـیتهای موجود در حکایات، مورد نقد و بررسی قرار گیرد.

ساختار حکایت ها:

اولین نکته ای که در بررسی ساختار فابل های منظوم پروین قابل توجه است، عدم وجود "پیرنگ" واقعی در داستانها است. در تعریف پیرنگ (Plot) گفته اند:" پیرنگ یا طـرح، ساختمان، شالوده و اسکلت بندی اصلی داستان است که بصورت الگویی منسجم، داسـتان را از آغاز تا پایان همراهی می کند." (میرصادقی۱۳۷۶: ص۶۱) کارکرد طرح یا پیرنگ در داستان این است که: " وابستگی موجود میان حوادث داستان را به طور عقلانی تنظـیم

می کند." (همان، ص۱۵۲) به عبارت دیگر، پیرنگ، شبکهٔ استدلالی حـوادث در داسـتان است که چون و چرایی وقایع داستان را نشان می دهد و حوادث را چنان تنظیم و ترکیب می کند که در نظر خواننده منطقی جلوه کند (میرصادقی۱۳۷۷: ص۵۲).

این طرح، نظامی از روابط علی و معلولی مبتنی بر واقعیت را بر جهان داستان حـاکم مـی کند و این ویژگی را دارد که فضای داستان را به دنیای واقعی شبیه تر کند و وقـایع آن را ملموس و باور پذیر نماید. پیرنگ بطور کلی در داستان فابل - بخصوص فابل هایی که مبتنی بر گفتگو و مناظرهٔ بین شخصیتها است - وجـود نـدارد و ایـن از ویژگـی هـای ساختاری این قصه ها به شمار می آید. البته در داستان های فابـل نیـز، میـان حـوادث و روابط موجود در داستان، رابطهٔ علی و معلولی خاص خود وجود دارد، اما منطقی کـه بـر دنیای فابل حاکم است، با منطق دنیای واقعـی هماهنـگ نیسـت و از نظـامی فرضـی و قراردادی تبعیت می کند. داستان لازم نمی بیند، علل حوادث و انگیزه های شخصیت هـا را بیان کند و همه چیز طبیعی و آنی بروز می کند؛ مثلا مکـر روبـاه، دشـمنی سـگ و گرگ، حکومت شیر بر حیوانات و... هیچ کدام نیاز به اثبات و تعلیل ندارد، و در منطـق باژگونهٔ دنیای فایل واقعی به نظر می رسد. شخصیت ها نیـز ظرفـی تمثیلـی دارنـد و در چهارچوبی فرضی و خیالی موضوعیت پیدا می کنند. در نتیجه پیرنگ این داستان هـا نـه پیرنگ واقعی، که نوعی پیرنگ دگرگونه و قراردادی است که منطق مخصوص به خـود را دارد

در داستانهای فابل، "روایت" و "گفتگو" دو عامل اصلی در نقل داستان به شمار مـی رفتـه است که همین گفتگو، با ملموس تر نشان دادن طبیعت داستان، جایگزین پیرنگ واقعـی شده است. این ویژگی، در داستان هایی که گفتگو نقش مهم تری از روایت را بر عهـده دارد - به خصوص در مناظره ها - بیشتر به چشم می خـورد. پیشـرفت و حرکـت ایـن داستان ها، بر اساس مقابله و برخورد و روابط دیالکتیکی است که بـین شخصـیت هـای تمثیلی قصه وجود دارد. شکل این حرکت که جایگرین پیرنـگ واقعـی و قـوهٔ اصـلی

محرکهٔ داستان به شمار می آید، در افسانه های تمثیلی، "نقل" را صورت می بخشد. در فابل های پروین، این نقل به چند شیوهٔ اصلی صورت می پذیرد:

۱- حکایت هایی که بطور کامل از گفتگو تشکیل شده اند؛ شیوه ای که در ادب فارسی به "مناظره" معروف شده است. قسمت اعظم فابل های پروین از همین ساختار تبعیت می کنند. در این داستان ها دو شخصیت تمثیلی وجود دارند که گفتگوی میان آن ها، تمام فضای شعر را شامل می شود. مقدمهٔ کوتاه این گفتگوها در یک مصراع یا حداکثر یک بیت می گنجد؛ به این صورت که با ورود سریع یکی از شخصیتها به مناظره، و صرف یکی از ساختهای فعل "گفتن" و نظایر آن، گفتگو آغاز می شود:

" به لاله نرگس مخمور **گفت** وقت سحر:

که هر که در صف باغ است، صاحب هنری است..."

(اعتصامی ۱۳۶۳: ص۱۶۸)

"در آبگیر سحرگاه بط به ماهی **گفت**: که روز گشت و شنا کردن و جهیدن نیست..."

(همان، ص۱۷۲)

" شبی به مردمک چشم **طعنه زد** مژگان: که چند بی سبب از بهر خلق کوشیدن..."

(همان، ص۱۷۳)

و این گفتگو تا آخر شعر ادامه پیدا می کند و بقیهٔ ابیات، سؤال و جوابی است که بین طرفین مناظره اتفاق می افتد. لحن و زبان دو شخصیت نیز معمولا به هم شبیه است و به شیوهٔ قدما، صفات شخصیت ها از زبان نویسنده - و نه خود آن ها - بیان می شود. البته در این مناظره ها معمولا یک طرف صاحب حق است و لحن معقولانه و منطقی تری دارد و نتیجه گیری پایانی داستان نیز بر حقانیت او صحه می گذارد. در این حکایت ها، یکی از دو طرف "شخصیت اصلی" (protagonist) و دیگری "شخصیت مخالف" (antagonist) است. مثلا در حکایت "تاراج روزگار"، نهال جوانی که قطب منفی مناظره است، درخت خشکی را به باد سخره می گیرد:

"نهال تازه رسی گفت با درختی خشک — که از چه روی، ترا هیچ برگ و باری نیست..."

(همان، ص۱۰۶)

و شش بیت آغازین قطعه، مفاخرهٔ نهال است که با لحنی مغرورانه بیان می شود. اما از بیت هفتم، درخت خشکیده که قطب مثبت داستان است، رشتهٔ سخن را به دست می گیرد:

"جواب داد که یاران، رفیق نیم رهند — به روز حادثه، غیر از شکیب، یاری نیست..."

(همان، ص۱۰۷)

و تا انتهای حکایت، پانزده بیت از زبان درخت بیان می شود. معمولا نویسنده فرصت بیشتری به شخصیت اصلی می دهد تا او حقانیت خود را ثابت کند. و سخن آخر باید بر زبان او جاری شود:

"...کدام قصر دل افروز و پایهٔ محکم — که پیش باد قضا خاک رهگذاری نیست

اگر سفینهٔ ما، ساحل نجات ندید — عجب مدار، که این بحر را کناری نیست"

(همان)

این شیوه در تمثیل های کهن هند و ایرانی - در متونی چون *کلیله* و *مرزبان نامه* -وجود داشته است که نتیجه گیری با لحن نویسنده و بر زبان یکی از شخصیت ها جاری می شده است. اما در برخی از حکایت ها نیز این گونه نیست و شاعر زمام سخن را از دست شخصیت مثبت مناظره بیرون می آورد تا نتیجه را خود بیان کند. مثلا در حکایت "ذره"، پس از گفتگوی میان ذرهٔ مغرور - قطب منفی قصه - و خورشید - که قطب مثبت است - قول خورشید با سخن نویسنده گره می خورد و شاعر با مهارت خاصی چند بیت آخر را بدست گرفته، حتی آخرین بیت را به تخلص شعری خود موشح می کند:

"... به کوی شوق گذاری نمی کنی، **پروین** — چو ذره نیز ره و رسم را نمی دانی"

(همان، ص۱۳۷)

این شیوه را در تمثیل های عارفانه - بخصوص در مثنوی معنوی - می بینیم که داستان بسته می شود و راوی - که دانای کل مطلق است - سخن را به تنهایی بدست می گیرد تا تحلیل مستوفایی از رمزهای قصه ارائه دهد.

البته لازم به ذکر است که همهٔ مناظره ها نیز حالت "جدال" بین دو قطب مثبت و منفی را ندارند، و در برخی حکایات می بینیم که دو شخصیت مورد گفتگو، تبدیل به "شخصیت همراز" (confidant) می شوند. مثلا در حکایت "دو همراز"، درد دل بط و ماهی را بر ظلم تقدیر و بی رحمی روزگار می بینیم (همان، ۱۷۲)، یا در حکایت "دو هم درد" که واگویه های درونی دوپرندهٔ قفسی است (ص۲۰۸)، و یا در حکایت" بهای جوانی" که گلی خودرو، نرگس پژمرده ای را دلداری می دهد:

"...جواب داد که آئین روزگار اینست بسی بلندی و پستی است زندگانی را...

من و تو را ببرد دزد چرخ پیر، از آنک ز دزد خواسته بودیم پاسبانی را ... "

(همان، ص۹۸)

گاه نیز این گفتگوها حالت یکطرفه دارند، و در طرف مقابل شخصیت اصلی، شخصیت خاموشی است که فقط طرف صحبت واقع می شود و پاسخی نمی دهد و آن را می توان "شخصیت متقابل" (foil) محسوب داشت. مثل خطاب قرار دادن طوطی، در داستان "دو هم درد"، "کنج قفس" را (همان، ص۲۰۸)؛ یا گفتگوی پیرزن فقیر با دوک، در حکایت "اندوه فقر"، که دوک فقط شنونده است و همین شگرد، نگون بختی پیرزن بینوا و حزن موجود در قصه را برجسته تر کرده است:

" با دوک خویش، پیرزنی گفت وقت کار کاوخ! ز پنبه ریشتنم موی شد سفید..."

(همان، ص۹۰)

۲- اما نوع دوم حکایت ها، از منظر شیوهٔ نقل، داستان هایی هستند که مبتنی بر روایت و گفتگوی تؤامان می باشند. بخشی از این حکایت ها را خط توصیفی حوادث -از قول راوی دانای کل - تشکیل می دهد، و در ادامه زمینه برای گفتگوی دو شخصیت اصلی و مخالف فراهم می شود. پس از نوع اول - که شرح آن رفت - این شیوه از نقل، در بخش

اعظم حکایت های باقی مانده مشاهده می شود. از جمله در قطعهٔ "صید پریشان"، حکایت این گونه آغاز می شود:

" شنیدم بود در دامان باغی　　　کهن برزیگری را تازه باغی..."

(همان، ص۲۲۱)

بیت های آغازین شعر، به توصیف دل انگیز باغ بهشت آسای برزگر اختصاص دارد. توصیف زیبایی که تا بیت بیست و یکم را فرا می گیرد. تا این که در بیت پسین حادثهٔ داستانی رخ می دهد:

"... سحرگاهی در آن فرخنده گلزار　　　شد از شوریدگی، مرغی گرفتار..."

(همان، ص۲۲۲)

توصیف وضعیت اسفبار مرغ اسیر - که به هوای فریبندگی بهشت دنیایی، اسیر حبس گاه صیاد بی ترحم شده است - هشت بیت (تا بیت ۲۹) به درازا می انجامد، تا این که در بیت سی ام، مرغی صبحگاهی، سرخوش و غافل فرا می رسد و مرغ اسیر را خطاب قرار می دهد؛ گفتگو آغاز می شود:

"...بر او خندید مرغ صبحگاهی　　　که تا کی رخ نهفتن در سیاهی؟ "

(همان)

دیالوگ مرغ آزاد هفت بیت را تشکیل می دهد، و از آن پس، تا پایان قطعه - که نوزده بیت را شامل می شود - پاسخ جان سوز مرغ اسیر (شخصیت اصلی) است به مرغ غافل (شخصیت مخالف) و نتیجه گیری حکایت از زبان اوست، تا مضمون تلخ حکایت را که شکوه از تقدیر است، در قالب تمثیل، به تصویر بکشد.

گاه در این حکایتها نیز یکی از طرفین گفتگو، شخصیت خاموش است و گفتگو حالت یکطرفه پیدا می کند؛ از جمله حکایت "آرزوی پرواز" که تا بیت هشتم، ماجرای کبوتر بچه ای است که به سودای پرواز، لانه را ترک می گوید و زار و مجروح بر زمین می افتد. از بیت نهم، تا انتهای قطعه، مادر دل سوخته به سخن درمی آید و فرزند غافل را پند می گوید:

"...فتاد از پای و کرد از عجز فریاد ز شاخی مادرش آواز در داد:
کزینسان است رسم خود پسندی چنین افتند مستان از بلندی ..."

(همان، ص۸۳)

این شگردی است که درماندگی و نادانی شخصیت خاموش را برجسته تر نشان می دهد. از ویژگیهای دیگر این دسته از حکایات، وجود تک گویی های درونی (monolog) در لابلای روایت است که بر غنای احساسی داستان می افزاید. نمونه را، در حکایت "شوق برابری"می بینیم؛ در این حکایت، پس از چند بیت آغازین که به توصیف زندگی سرخوشانهٔ زاغی بر ناورنی در هند اختصاص دارد، وقتی زاغ از روزگار خود دلگیر می شود، این دلگیری را به شیوهٔ تک گویی با خود زمزمه می کند:

"گفت : بهار است و همه دوستان رخت کشیدند سوی بوستان
من نه بهار و نه خزان دیده ام خسته و فرسوده و رنجیده ام..."

(همان، ص۱۸۲)

این تک گویی در شش بیت نقش می بندد و پس از آن، روایت ادامه می یابد؛ زاغ در باغ می گردد و می کوشد، خود را به زیور دیگر پرندگان بیاراید، تا اینکه طاووسی در برابر او قرار می گیرد و گفتگو آغاز می شود:

"دید چو طاووس در آن خود پسند بال و پر عاریتش را بکند
گفت که ای زاغ سیه روزگار پر تو خالی است، ز نقش و نگار..."

(همان)

این تک گویی ها، در نمایش برجسته تر احساس درونی شخصیتها مفید افتاده اند.

۳- در برخی از حکایات نوع فوق، تک گویی آنچنان اهمیت می یابد که گفتگو را از داستان محو می کند و شکل قصه مشتمل بر "تک گویی و روایت" می شود. از جمله، در حکایات "برگ گریزان" (همان، ص۱۷۱)، و "کارآگاه" (۲۳۰)، بخشی از شعر به توصیف حوادثی می گذرد که بر تک شخصیت داستان می گذرد، و در ادامه، این شخصیت به گفتگو با خود می نشیند. حتی در حکایت "فریاد حسرت"، روایت در یک

بیت خلاصه شده است و بقیهٔ شعر را، گفتگوی پرندهٔ جدا مانده از لانه، با خود، تشکیل می دهد:

" فتاد طائری از لانه و ز درد تپید — به زیر پر چو نگه کرد ، دید پیکانی است
بگفت: آن که به دریای خون فکند مرا — ندید در دل شوریده ام چه طوفانی است..."

(همان، ص۲۲۷)

و این تک گویی، تا بیت پایانی امتداد پیدا می کند.

۴- اما برخی از حکایات، از عنصر گفتگو تهی است، و تنها بر روایت صرف متکی است. قطعه های کوتاه "بام شکسته" (همان، ص۹۵) و "خون دل" (ص۱۲۵)، و ترکیب بند "آشیان ویران" (ص۲۰۲) با این ویژگی به نظم کشیده شده اند. در این حکایت ها، توصیف ها تقویت شده، زاویهٔ دید تغییر یافته است و حضور راوی دانای کل بیشتر احساس می شود.

۵- از ابتکارات دیگر پروین، وجود حکایاتی است که آنها را می توانیم " تمثیل های خطابی" بنامیم. در حکایتهای "ای گربه" (همان، ص۱۶۹) و "ای مرغک" (۲۰۴)، شاعر این حیوانات را مورد خطاب قرار داده است، و واگویه های پر سوز و گداز خود را برای حیوان که نقش همراز را نسبت به او یافته است، بازگو می کند. شعر دیگر از تعریف کلاسیک تمثیل فاصله می گیرد و حیوان، رمزی از احساسات درونی شاعر است و انگار شاعر، با خویشتن خویش است که به سخن در می آید. اگر این شعر را گفتگو فرض کنیم، یکی از طرفین آن خود شاعر است، و اگر آن را حدیث نفسی شاعرانه بدانیم، شعر تک گویی شاعر است، با شخصیتی خیالی در درون خویش.

مضمون حکایت ها:

حکایت های فابل از دیرباز، عموما رویکردی تعلیمی داشته، متضمن بر موضوعات اخلاقی بوده اند. توصیف روابط و شخصیت های غیرانسانی در این قصه ها، در اصل معطوف به اخلاق و ذهنیت انسانی است و جهان فابل ظرفی ایجاد می کند که موضوعات

اخلاقی را با توانایی مؤثری در تعلیم، به ذهن مخاطب خود تزریق می کند. آنچه پشتوانهٔ مضمون این قصه ها از قدیم بوده است، "حکمت عملی" است که بیشتر بر اخلاق دنیوی و اصلاح معاش مبتنی بوده است. و البته شالودهٔ اجتماعی این تمثیل ها پررنگ تر از ابعادی است که جنبه فردی دارند.

تمثیل های پروین نیز بیشتر تعلیمی و اخلاقی هستند، و اخلاقی نیز که در این قصه های کوتاه و ساده تبلیغ می شود نیز، بی مدعا، صمیمانه، به شدت عاطفی، و خالی از تکلف های فیلسوفانه و پیچیدگی های عارفانه است. اخلاق تمثیل های پروین، در عین دنیوی و اجتماعی بودن، موضعی امن، پاکیزه و به شدت درونی نسبت به وقایع دارد و هیچگاه در درگیری روزمرهٔ شخصیتهای قصه زمین گیر نمی شود. تفاوت عمده ای که در مضامین اخلاقی-تعلیمی پروین نسبت به قدما وجود دارد، این است که بعد سیاسی که در فابل های کهن بسیار محوری بوده است، به حاشیه رانده شده اند و در عین پررنگ بودن زمینهٔ اجتماعی قصه ها، جای خود را به موضوعاتی "انسانی" داده اند. پروین در این زمینه، از میان قدما، بیش از همه از ناصرخسرو متأثر است. خیلی از شخصیت های فابل های قدیمی - از شیر و گرگ و خرس و روباه و...- در آثاری چون *کلیله و دمنه* و *مرزبان نامه* و ...، تمثیل هایی از شاهان و وزیران و مقامات سیاسی روزگار بوده اند، اما بار تمثیلی شخصیت های پروین به شدت مردمی است و بیشتر بازتاب رنج های طبقهٔ فرودست مردم.

مهمترین مضامین اخلاقی- تعلیمی فابل های پروین، بر اساس کمیت موجود در حکایتها، شامل موضوعات زیر است:

۱- بی اعتباری عمر و بی دوامی دنیا: این مضمون، زمینهٔ اصلی حکایاتی چون "امروز و فردا"، گریهٔ بی سود"، "گل پنهان" (۱۹۷)، "عدس و ماش" (۹۴)، "بنفشه و باغبان" (۹۷)، "تاراج روزگار" (۱۰۶)، "عمر گل" (۲۲۳)، "فلسفه" (۲۲۹)، و "نخود و لوبیا" (۲۲۹) را تشکیل می دهد.

۲- تسلیم و رضا در برابر تقدیر: این مضمون، در ادامهٔ مضمون فوق شکل گرفته است. شاعر در جایی مخاطب خود را بر بی ثباتی عمر و بی وفایی روزگار تذکر می داد، و حال - در حکایتهای "تیر و کمان" (۱۱۰)، "خاطر خشنود" (۱۲۲)، "شوق برابری" (۱۸۱)، "قائد تقدیر" (۱۸۷)، "قدر هستی" (۱۸۹)، "دو هم درد" (۲۰۸)، "سرنوشت" (۲۱۵)، و "صید پریشان" (۲۲۱) - این نکته را به یاد او می آورد، که بر این ناپایدار باید صبر پیشه کند. و گاه حتی - چون حکایت "دریای نور" (۱۲۶)- امید به بهبود روزگار را در گوشش زمزمه می کند.

۳- عاقبت خودپسندی: از میان صفات مذموم اخلاقی، پروین بیش از همه از غرور و خودپسندی متنفر است. این مضمون، در حکایات "مور و پیل" (۱۰۱)، "پایه و دیوار" (۱۰۲)، "توانا و ناتوان" (۱۰۷)، "جمال حق" (۱۱۶)، "شاهد و شمع" (۱۴۶)، "برگ گریزان" (۱۷۱)، و "دیدن و نادیدن" (۱۷۳) مورد توجه قرار گرفته است.

۴- مذمت عیب جویی بر دیگران: عیب جستن بر دیگران، تابعی از خودپرستی و ستایش خویشتن است و این مضمون - که در نتیجه، ادامهٔ مضمون فوق است - در حکایاتی چون "نکوهش بی جا" (۱۶۷)، "عیب جو" (۱۸۵)، "گل بی عیب" (۱۹۶)، و "ذره و خفاش" (۱۷۴) مورد تأکید واقع شده اند.

۵- مضامین دیگر: اما موضوعات متعدد دیگری نیز در بعد تعلیمی فابل های پروین به چشم می آیند، که نسبت به مضامین قبلی، دامنهٔ کمتری را به خود اختصاص داده اند. موضوعاتی چون: قناعت (حکایت "سعی وعمل": ص ۱۴۵)، مهر مادری ("حدیث مهر":۱۲۰)، تذکر نقصان علم و معرفت بشری ("ذره": ۱۳۶)، تاوان جهل و هوا ("دکان ریا":۱۳۰ و"کاروان چمن": ۱۵۶)، هشیاری بر فریب فریبکاران ("تیمارخوار":۱۱۲ و "فریب آشتی": ۱۵۴)، ناممکن بودن آشتی بین دشمنان طبیعی ("گلهٔ بیجا: ۱۹۸ و"عهد خونین": ۲۲۴)، ارزش وقت ("رفوی وقت": ۱۳۸)، اهمیت تجربه ("آرزوی پرواز:۸۲)، عقوبت بی حاصلی ("درخت بی بر": ۱۲۶)، عاقبت اندیشی ("بلبل و مور": ۲۰۵)، مذمت

نفس ("روباه نفس": ۲۱۰)، ارزش کار و تلاش ("کارگاه حریر":۲۳۱) و ... حتی یادآوری این نکته که: "هر کسی را بهر کاری ساختند" ("طوطی و شکر": ۱۸۳).

علاوه بر حکایت های اخلاقی که در آثار قدما نیز سابقه ای کهن دارد، در بخشی از فابلهای پروین - که تعداد قابل توجهی را نیز در بر می گیرد - رویکرد تعلیمی و اخلاقی تحلیل می رود، و تمثیل وجهۀ آموزندگی خود را از دست داده، به خلق شعری با سویه های غنایی می انجامد . خاستگاه این تغییر را باید را باید در همان عاطفه و احساس خروشانی جستجو کرد که زمینۀ حکایتهای تعلیمی را نیز فرا گرفته بود و پررنگ شدن این زمینه، بخشی از قصه ها را کاملا از بار تعلیمی تهی کرده، شعر از این جهت افسانۀ تمثیلی شده است، تا عواطف شخصی و احساسات رقیق شاعر را به نمایش بگذارد. این حکایت ها را باید بیشتر غنایی دانست تا تعلیمی؛ مثلا در حکایت "احساس بی ثمر" (۸۶)، مناظره ای بین ابر و گل خشکیده از گرما صورت می گیرد، که مضمون اصلی یأس و نومیدی در برابر بی رحمی های روزگار است، در حکایت "توشۀ پژمردگی" نیز همین مضمون موج می زند:

"درزی ایام زان ره می شکافت　　آن چه را زین راه، ما می دوختیم"

(همان، ص۱۰۸)

شکایت از تقدیر که یکی از زمینه های اصلی حکایات تعلیمی بود، گاه آن چنان در واگویه های پرخون این درد به خروش در می آید که عنان تعلیم را از کف رها می کند، و شعر چونان یک "بث الشکوی"، به بیان عواطف و تألمات آدمی می پردازد. نمونه را، در درد دل ماهی و بط بر ستم روزگار، در شعر "دو همراز" (۱۷۲)، یا سخن گفتن گل پژمرده با غنچه در "صاف و درد" (۱۸۲) می بینیم، یا اشعار دیگری چون "شکسته دلی" (۱۸۰) - که با حسن تعلیلی بکر، شکوهمندی دلهای شکسته را با زیبایی لالۀ شکسته رنگ متناسب قرار داده است - یا حکایات "دیده و دل"(۲۰۹)، "فریاد حسرت"(۲۲۷)، "دیوانه و زنجیر"(۱۳۵) و ... .

این نیز از ویژگی های خلاقانهٔ شعر پروین است. در فابل های قدما: "...محور اصلی بحثهای این حکایت ها منحصر در تعلیم و درس های اخلاقی می شود و در حقیقت از آن ها همچون شیوه ای در بیان و برای آموختن موضوعات و اصول اخلاقی و دینی استفاده شده است." (تقوی: همان، ص۱۳۳) اما فابل های پروین در این ویژگی متوقف نشده اند. البته بار غنایی منحصر به این حکایتها نیست و در حکایت های اخلاقی پروین نیز که ذکر آن رفت، دو عنصر تعلیم و بیان عواطف چنان با هم گره خورده اند که باید این مشخصهٔ تعلیمی- غنائی بودن را یکی از معیارهای اصلی سبک پروین در تمثیل سرایی دانست که شعر او را از شعر قدما متمایز می کند.

در ضمن، مایه های اجتماعی مستتر در لایه های پنهان این اشعار را نیز نباید از نظر دور نگه داشت. از ویژگیهای این حکایات همین بس که اغلب حکایات، در ورای بعد یک معنایی تمثیل - با توجه به زمینه های غیر قابل انکار سیاسی و اجتماعی- گستره های چند معنایی رمز را نیز به همراه داشته اند. مثلا در حکایت "شباویز" (۱۷۹)، پیرزن خواب پرست، می تواند رمزی از مردم غفلت زدهٔ روزگار باشد. از این منظر، حکایات پروین تأویل پذیر نیز می باشد.

شخصیت های حکایتها:

آن گونه که در بخش "ساختار شخصیت ها" بدان پرداخته شد، شخصیت های فابل های پروین - از لحاظ نقشی که در ساختار داستان ایفا می کنند - شخصیت های اصلی، مخالف، یا همراز هستند و شخصیت های فرعی کمتر به چشم می خورند. در این بخش، به ترکیب شخصیت ها در حکایات و کارکرد تمثیلی آنها پرداخته خواهد شد.

در حکایت های فابل به طور کلی چهار نوع شخصیت وجود دارد: انسان، حیوان، نبات، و جماد. این شخصیت ها به هشت صورت با هم ترکیب می شوند که برای هر هشت نوع، در اشعار پروین نمونه هایی یافت می شود که به ترتیب کمیت نقل می گردد:

۱- حیوان و حیوان: که اغلب حکایت های فابل از گذشته تا حال دارای همین ترکیب بوده اند. در اشعار پروین نیز این ترکیب ها بسیارند: مور و پیل (۱۰۱)، ماهی و ماهی خوار (۱۱۲)، گنجشک و کبوتر (۱۲۰)، سگ و گربه (۱۲۲)، ماکیان و روباه (۱۳۰ و ۲۱۰)، موش و گربه (۱۵۴)، مرغ چمن و مرغ قفس (۱۵۶)، سگ و گرگ (۱۵۸ و۱۹۸)، بط و ماهی (۱۷۲)، زاغ و طاووس (۱۸۱ و ۱۸۴)، بلبل و مور (۲۰۵)، بلبل و طوطی (۲۰۸)، کبوتر و زاغ (۲۱۳)، جغد و طوطی (۲۱۵)، باز و ماکیان (۲۲۴)، گنجشک و هما (۲۲۶)، و حلزون و کرم پیله (۲۳۱).

۲- نبات با نبات: مقابله های ماش و عدس (۹۴)، نرگس و گل خودرو (۹۸)، نهال و درخت (۱۰۶)، لاله و نرگس (۱۰۸ و ۱۶۸)، سیر و پیاز (۱۶۷)، سرو و گل سرخ (۱۸۹)، برگ و شاخه ها (۱۷۱)، بنفشه و لاله (۱۸۰)، غنچه و گل پژمرده (۱۸۳ و ۲۲۳)، و نخود و لوبیا (۲۲۹)

۳- جماد و جماد: برف و بوستان (۹۵)، پایه و دیوار (۱۰۲)، موی سپید و سیاه (۱۰۴)، تیر و کمان (۱۱۰)، تابه و دیگ (۱۷۷)، آب و آسیا (۱۸۷)، کرباس و الماس (۱۹۱)

۴- انسان و جماد: پیرزن و دوک (۹۰)، سوزن و بانو (۱۰۷)، الماس و زرگر (۱۲۶)، زنجیر و دیوانه (۱۳۵)، سوزن و رفوگر (۱۳۸)، شاهد و شمع (۱۴۶)،

۵- حیوان و انسان: که نمونه اش را در ترکیب های مرد و عنکبوت (۱۱۷)، مور و سلیمان (۱۴۵)، شباویز و پیرزن (۱۷۹)، تاجر و طوطی (۱۸۳)، و برزگر و صید پریشان (۲۲۱) می بینیم.

۶- حیوان و نبات: بلبل و گل (۸۸ و ۱۲۲ و ۱۹۶ و ۱۹۷).

۷- حیوان و جماد: مرغ و گوهر (۸۶)، مرغ و باغ (۱۲۵)، ذره و خفاش (۱۷۴)، و بلبل و ماه (۱۰۵).

۸- انسان و نبات: بنفشه و باغبان (۹۷)، و باغبان و گل (۱۵۹).

۹- جماد و نبات: ابر و گل (۸۶)، تبر و سپیدار (۱۲۶).

و هم چنین یکی دیگر از ابتکارات پروین در همین ترکیب ها دیده می شود که اجـزای کالبد را انسانی را با جاندار پنداری، شخصیت انسـانی بخشـیده، در برابـر هـم و دیگـر شخصیت ها قرار داده است؛ نظیر تقابل های زنجیر و دیوانه (۱۳۵)، سر و سـنگ (۱۴۴)، مردمک و مژگان (۱۷۳)، کعبه و دل (۱۹۱)، و دیده و دل (۲۰۹).

اما ویژگی اصلی شخصیت های فابل تمثیلی بودن آن هاست. شخصیت تمثیلی: "شخصیتی است که جانشین فکر و خلق و خو و خصلت و صفتی می شود و کیفیتـی انتزاعـی، بـه صورتی عینی تصویر می شود." (میرصادقی: همان، ص۱۷۸) ایـن گونـه شخصـیت هـا، شخصیت های جانشین شونده اند؛ یعنی حیوانات، جانشین انسان یا فکر و خلـق و خـوی بشری و یا مفاهیم مورد نظر نویسنده و راوی حکایت شده اند. برخـی از ایـن شخصـیت های تمثیلی در ادبیات کلاسیک فارسی کلیشه شده، با نقش جانشین شوندهٔ خود وحـدت یافته اند: از جمله شیر که نمایندهٔ شاهان است، گرگ به جای فرد ظالم و خون خـوار، و روباه به جای حیله گر می نشیند. درازگوش جانشین شخص احمق و پسـت و لجـوج، و میمون مظهر شخص مقلد است. جغد نشانهٔ شومی و ویرانـی، طـاووس مظهـر زیبـایی و غرور، و زاغ مظهر زشتی و سخن چینی است.

این شخصیت ها را در فابل فارسی می توان "شخصیت واجد نقشهای قراردادی" نامید، چرا که بار تمثیلی شناخته شده ای را در داستان های مختلف با خود حمل می کنند که ذهـن مخاطب نیز به آن عادت کرده است و صاحب طبیعتی شده اند که زمینه ای قبلی را برای حقیقت مانندی حوادث داستان ایجاد می کنند. تعداد زیـادی از شخصـیتهای فابـل هـای پروین نیز همین ویژگی ها را دارند؛ از جمله، طمع ماهی خوار در صید (۱۱۲)، رذالت و خون خواری گرگ (۱۹۸)، مکر روباه (۲۱۰)، حسادت زاغ به زیبـایی دیگـر پرنـدگان (۱۸۱) و ... که همه کارکردی کهن در فابل دارند، یا مقابله هـایی کـه در ادب فارسـی بسیار به کار رفته اند، چون تقابل کعبه و دل (۱۹۱)، و بلبل و گـل (۸۸ و ۱۲۲ و ۱۹۶ و ۱۹۷) و موی سفید و سیاه (۱۰۴) و ... یا حتی تمثیل قرآنی سستی خانهٔ عنکبوت (۱۱۷).

اما برخی از شخصیت های تمثیلی پروین، فاقد این بـار معنـایی کلیشـه ای و قـراردادی هستند و در قصه ها، ظرف دریافت مفاهیمی شده اند که کمتر در فرهنگ ذهنی مخاطب سابقه دارد. از این شخصیت ها که می توان آنها را "شخصیت های واجـد نقـش خـلاق" نامید، در فابل های پروین نمونه های متعددی یافت می شود؛ مثلا نقش هـای ذره (۱۷۴) و حلزون و کرم پیله (۲۳۱) و ... که بیشتر از تخیل شـاعر جوشـیده انـد، تـا از حافظـهٔ مخاطب؛ یا شخصیت هایی که نقش متفاوت با سابقهٔ معهود خود کسب کرده انـد، مثـل زاغ که در "سیاه و سپید" (۲۱۳)، شخصیت خردمندانه ای به خود گرفته است، یا جغد که در "سرنوشت" (۲۱۵)، نه مرغی شوم، که عزلت گزیده ای دل سوخته است.

نکتهٔ دیگری که در این باب لازم به یاد آوری است، این است که اگر چه شخصیت های فابل، اغلب با کسب ویژگیهای انسانی، ذهن مخاطب را بی درنگ از دنیـای حیـوانی بـه عالم انسانی متوجه می کنند و ظرف موقتی برای انتقال تمثیلی مفاهیم بشری به شمار مـی آیند، اما گاه نیز عمل شخصیتهای داستان حیوانی است و تنها تفسیر و ذهنیتی انسانی بـر آن سایه گسترده است؛ مثلا رفتار مادرانهٔ کبوتر در حکایـت "حـدیث مهـر" (۱۲۰) یـا عاقبت اندیشی مور در "بلبل و مور" (۲۰۵) که از غریزه و طبیعت حیوانی آنها ملهم شـده است. این جنس شخصیت ها، انسان هایی نیستند که صرفا نقاب حیوان به چهره زده انـد، بلکه نویسنده، با فرافکنی احساسات و عواطف انسانی خـود در قالـب حیـوان و نبـات و جماد، در شخصیت غیر انسانی آنها روحی انسانی دمیده است و در این حالت، شخصـیت تمثیلی تا حد زیادی از تیپ بودن به سمت واقعی شدن گرایش یافته اسـت. گـاه همـین شخصیت مثالی واقعی شده، آن چنان با تمنیات قلبی و آرزوهای شخصی شاعر خـو مـی کند که سنگ صبور او و مخاطب واگویه های درونی وی می شود:

"ای گربه ترا چه شد که ناگاه رفتی و نیامدی دگربار..." (۱۶۹)

نتیجه گیری:

در میان قدما و معاصرین، پروین تنها شاعری است که بخش عظیمی از اشعار او را، اشعار قابل تشکیل می دهند. پس گرایش به این شیوهٔ داستان گویی در شعر را، باید یکی از مهم ترین شاخصه های کارنامهٔ شعری او دانست.

این حکایات، ظرف های ساده و بی تکلفی بوده اند که او عواطف و افکار فردی و اجتماعی خود را در آن می ریخت. و اگر چه - هم در ساختار، هم در مضمون، هم در شخصیت پردازی - از قدما بسیار متأثر بود، اما ابتکار و نوآوری او در همهٔ این زمینه ها برجسته و قابل تأمل به نظر می رسد.

کتاب نامه:

۱- اعتصامی، پروین: *دیوان*، به کوشش محمد بابائی، چاپ اول، تهران، کتابفروشی حافظ و کتاب نمونه، ۱۳۶۳.

۲- تقوی، محمد:*حکایتهای حیوانات در ادب فارسی*، چاپ اول، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۶.

۳- خطیبی، حسن: *فن نثر*، چاپ اول، تهران، انتشارات زوار، ۱۳۶۶.

۴- میر صادقی، جمال: *عناصر داستان*، چاپ اول، تهران، انتشارات شفا، ۱۳۶۴.

۵- ___ ، ___ ، و میمنت میر صادقی (ذوالقدر): *واژه نامهٔ هنر داستان نویسی*، چاپ اول، تهران، کتاب مهناز، ۱۳۷۷.

۶- هرودوت: *تواریخ*، ترجمهٔ ع. وحید مازندرانی، فرهنگستان ادب و هنر، بی تا.

بیان در بیان پروین
بررسی تحلیلی موضوعات علم بیان در دیوان پروین اعتصامی

رضا قاسمی
دانشجوی کارشناسی ارشد دانشگاه اصفهان

مقدمه

پروین اعتصامی مسماء به رخشنده در ۲۵ اسفند ۱۲۸۵ ه . ش در تبریز از مادری آذربایجانی و پدری در اصل آشتیانی به دنیا آمد . به سال ۱۲۹۱ پدرش یوسف اعتصام الملک دل از تبریز برکند و خانواده را به طرف تهران حرکت داد . پروین از ۵ سالگی در تهران اقامت گزید . تحصیلات ابتدایی را در یکی از مدارس تهران به پایان بُرد . دستور زبان فارسی و قواعد ادب عرب را نزد پدر آموخت . از سن ۶ سالگی در محفل ادبی پدرش حاضر بود . استعداد شگرف شاعرانه اش از همان دوران خودنمایی کرد . در سن ۸ سالگی شعری به سبک انوری سرود . تحصیلات متوسطه را در مدرسهٔ دخترانهٔ آمریکایی تهران به پایان رساند . زبان و ادبیات انگلیسی را دقیق و عمیق یاد گرفت و دو سال در مدرسه ای که درس خوانده ، ادبیات فارسی و انگلیسی را تدریس‌می کند . در تیرماه ۱۳۱۳ با پسرعموی پدر خود ازدواج می کند که پس از دو ماه از هم جدا می شوند. خود گوید:

ای دل تو زجمعیت گلزار چه دیدی　　جز سرزنش و بدسری خار چه دیدی
ای لعل دل افروز تو با این همه پرتو　　جز مشتری سفله به بازار چه دیدی
رفتی به چمن لیک قفس گشت نصیب　　غیر از قفس ای مرغ گرفتار چه دیدی

پروین هم عصر شاعران توانایی چون ملک الشعراء بهار ، ایرج میرزا ، شهریار ، ادیب فراهانی و رشید یاسمی است و دیوان اشعارش برای اولین بار در سال ۱۳۱۴ به چاپ رسید . سرانجام پروین در ۱۶ فروردین ماه ۱۳۲۰ ه.ش در سن ۳۵ سالگی روی در نقاب

خاک کشید . آرامگاهش در صحن مطهّر حضرت معصومه (س) در قم واقع است . و قطعه شعری که خود برای سنگ قبرش سروده بود بر روی آن حک شده است. (دهخدا)، (یاحقی، ۱۳۷۸: ۱۷۱ و ۱۷۲) ، (حاج سید جوادی ، ۱۳۸۲: ۳۵۵)

اینکه خاک سیهش بالین است — اختر چرخ ادب پروین است
گرچه جز تلخی از ایام ندید — هر چه خواهی سخنش شیرین است
صاحب آن همه گفتار ، امروز — سائل فاتحه و یاسین است
دوستان به که زوی یاد کنند — دل بی دوست دلی غمگین است

شعر و مقام شاعری پروین

«شعر پروین از لحاظ فکر و معنی بسیار پخته و متین است ، گویی اندیشه گری توانا حاصل تأمّل و تفکّرات خود را دربارهٔ انسان و جنبه های گوناگون زندگی و نکات اخلاقی و اجتماعی به قلم آورده است . بی گمان او در این باب از سرچشمهٔ افکار پیشینیان نیز بهره مند شده است ؛ امّا نه آنکه سخنش رنگ تقلید و تکرار پذیرفته باشد بلکه در اندیشه و طرز بیان از اصالت برخوردار است.» (یوسفی ، ۱۳۶۹: ۴۱۴)شعرهای پروین اعتصامی به گونه ای است که هویت مشخص از او به دست می دهد. شخصیت هنری پروین ترکیبی از فرهنگ اسلامی و عرفان و پشتوانه ای از ادب گذشته و سنتهای ایرانی است که در تمامی اشعارش می توان به صراحت یافت . تقریباً همه جا زور و اجحاف و ستمگری از سوی هر کس باشد ، کوبیده می شود، خواه این کس سلطان باشد خواه اشیاء ، خواه قاضی طمّاع ، خواه روحانی نمای رشوه خوار ، این مهاجمه با ستم از خصلت های اجتماعی و خصوصاً عرفانی او مایه می گیرد.«دیوان پروین نشان از روحی می دهد که بزرگواری و سماحت با یزید بسطامی ، ایثار مالک دینار شجاعت نجم الدین کبری ، عشق و خلوص رابعه عدویه ، صلابت گفتار و جرأت ناصرخسرو و سنایی و عذوبت و روایی اشعار سعدی را در خود جمع آورده است. » (دهباشی ، ۱۳۷۰: ۷)زبان پروین چه در قصیده و چه در قالبهای دیگر چنان راحت و روان به دور از تعقید و ابهام

و ایهام و بری از واژه های مهجور و دشوار است که با قصاید ناصرخسرو قابل قیاس نیست ، هر کس با اندک سواد می تواند به آسانی به مفهوم آنها پی ببرد.« تنوع قالبها ، مضمون های ماخوذ از حیات هر روزینه ، شیوه مناظره پردازی میان اشیاء بیجان از مختصات عمدهٔ شعر پروین است . (زرین کوب، ۱۳۷۲: ۳۷۲)« دیوانش ترکیبی از د و سبک و شیوهٔ لفظی و معنوی ، آمیخته با سبکی مستقل و آن دو ، یکی شیوه شعراء خراسان است ، خاصه استاد ناصرخسرو و دیگر شیوه شعراء عراق و فارس ، به ویژه سعدی ، و از حیث معانی نیز بین افکار و خیالات حکما و عرفاست .» (بهار ، ۱۳۷۰: ۸۰)بطور کلی « پروین در اشعارش همه جا دل با دردمندان دارد، غصه های آماس کردهٔ مردمش را از زبان نخ و سوزن ، توانا و ناتوان ، عدس و ماش ، سیر و پیاز ، امید و نومیدی و هزاران مسئله دیگر به طرزی قابل لمس نقاشی می کند.» (اژدرپناه ، ۱۳۷۰: ۲۶) علیرغم اینکه از دیوان پروین اعتصامی تصحیح های مختلفی به چاپ رسیده؛ ولی «نخستین خارجي که پی به مقام پروین در شعر فارسی بُرد برِنلس ، ایران شناس معروف روسی بود .» (ریاحی پور، ۱۳۸۰: ۲۳۱).

پروین و اخلاق شاعری

«پروین پاک طینت ، پاک عقیده ، پاکدامن، خوش خو، خوشرفتار و نسبت به دوستان مهربان و در مقام دوستی، متواضع و در طریق حقیقت و محبت پایدار بود . او چنانکه شیوهٔ اغلب عقلاست کمتر سخن می گفت و بیشتر فکر می کرد. در معاشرت سادگی و متانت را از دست نمی داد. هیچ گاه از فضایل ادبی و اخلاقی خود سخنی به میان نمی آورد و همین سادگی و سکوت پروین ، گاهی کوته نظران را در فضیلت ادبی و اخلاقی او به شبهه می انداخت. او مظهر کمال و اخلاق بود. و همچون فرشته پاک بدنیا آمد و چون فرشته پاک از دنیا رفت.» (چاووش اکبری ، ۱۳۷۸: ۳۳ و ۳۴)شعر پروین شعر اوقات و احوال و اشخاص نیست ، شعر تربیت ، تهذیب و تعمیم اخلاق کریمه است.ترانهٔ روح فزای مهر و عاطفت و فضیلت است ؛ نغمهٔجذاب سعی و عمل و همّت و

اقدام است.« عزّت نفسی که پروین دارد و در شعرها عرضه می کند تنها مفاخره ای فردی نیست بلکه تجربه و حاصل تجربه ای است که این دختر مسلمان ، در طول زندگی کوتاه ولی پرنشیب و فراز و سرشار از ناکامی خویش حاصل کرده است.» (ناظر ۱۳۷۰: ۴۲۴) " «او قبل از هر چیز شاعر تربیت و شاعر اخلاق است." » (زرین کوب ، ۱۳۷۲: ۳۷۱)پروین در اشعارش که لبریز از موعظه و پند و آمیخته به نکات عرفانی و اخلاقی است خود به عارفی دانا می ماند که ویژگی های یک انسان را به مفهوم واقعی به تصویر می کشد.

«دانی که را سزد صفت پاکی — آن کو وجود پاک نیالاید
تا خلق از او رسند به آسایش — هرگز به عمر خویش نیاساید
تا دیگران گرسنه و مسکین اند — بر مال و جاه خویش نیفزاید
مردم بدین صفات اگر یابی — گر نام او فرشته نهی شاید.»

پروین در سروده هایش بر آن است که نشان دهد بزرگی و عزّت زن به علم و تقوی و پرهیزکاری است نه به گوشواره و دستبند و طوق و جامه های زربفت.او همه را به راستی و پاکی و گریز از هوی و هوس دعوت می کند و از اینکه مبادا کسی از پندش برنجد و چهره درهم کشد زیرکانه گوید :

گر پند تلخ می دهدت ترش رو مباش — تلخی به یاد آر که خاصیت دواست

تشبیه

یکی از مباحثی که درعلم بیان ، گستره وسیعی دارد و از نظر تعریف و انواع مختلف آن با اندک تفاوتی مورد اتفاق علمای علم بیان بوده ، مبحث « تشبیه» است . تشبیه را از صورخیال در شعر دانسته اند که در دوره های مختلف مورد اقبال و توجّه شاعران بسیاری واقع شده و آنها با توجّه به ذوق ، عاطفه ، اندیشه و قوهٔ خیال و تأثیر پذیری از میراث ادبی پیش از خود ، موفق به خلق گونه هایی از تشبیه شده اند که به نام آنها ماندگار شده و در دوره های بعد مورد توجّه شاعران نوپا قرار گرفته است.نگارندهٔ معالم البلاغه در علم معانی و بیان و بدیع تشبیه را مانند نمودن چیزی به چیزی در معنایی به ادواتی خاص یا

بیان مشارکت دو چیز در وصفی از اوصاف توسط الفاظ مخصوص دانسته است. (رجایی ، ۱۳۷۶: ۲۴۴)و در جایی دیگر آمده است : تشبیه یعنی "« همانند کردن چیزی به چیزی دیگر از جهت تناسبی که منظور گوینده باشد. » (همایی، ۱۳۷۴: ۱۳۵) . دکتر شمیسا در کتاب بیان و معانی خود آورده اند :« اصطلاح تشبیه در علم بیان به معنی مانند کردن چیزی است به چیزی مشروط بر اینکه آن مانندگی بر کذب یا حداقل دروغ نما باشد. یعنی با اغراق همراه باشد.» (شمیسا ، ۱۳۷۵: ۳۳) پروین اعتصامی ، حکیم بانوی شعر فارسی ، از این زیبایی بلاغی در شعر خود به خوبی کمک گرفته است . سراسر دیوانش شادابی و طراوت کلام هنرمندانه را در لباس فاخر تشبیه می توان یافت. در این پژوهش سعی شده است برای پرهیز از اطالهٔ کلام برای هر مورد از تشبیهات ، یک مثال مورد بررسی قرار گیرد . زیرا «مشت نمونهٔ خروار است.»

انواع تشبیه به اعتبار طرفین

۱- طرفین تشبیّه حسی باشد

منظور از حسی ، هر آن چیزی است که با یکی از حواس پنجگانه دریافت شود . در این گونه تشبیه ، مشبه و مشبه به هر دو حسی می باشند. پروین اعتصامی در دیوان گرانسنگ خود ، این نوع تشبیه را به وفور به کار برده است.

پرویزن است سقف من از بس شکستگی

در برف و گل چگونه تواند کس آرمید (۸۲)[۱]

در بیت سقف خانه (مشبه محسوس) به پرویزن «غربال» (مشبه به محسوس) مانند شده است.

[۱]- شماره هایی که در کنار ابیات وجود دارد نشان شماره صفحهٔ دیوان پروین اعتصامی به کوشش محمد تقی بابایی است.

۲- طرفین تشبیه عقلی باشد.

آن گونه از تشبیه که مشبه و مشبه به آن ، هر دو عقلی باشند یعنی با حواس پنجگانه قابل دریافت و ادراک نباشند. این نوع از تشبیه در شعر پروین جایگاه خاص خود را دارد.

زندگی خواب و خیالی بیش نیست بی سبب از اندُهش محزون شدی (۳۶)

زندگی (مشبه معقول) به خواب و خیال (مشبه به معقول) مانند شده است.

۳- تشبیه حسی به عقلی

هر گاه مشبه از محسوسات و مشبه به از امور عقلی باشد . تشبیه حسی به عقلی کلام را زینت می دهد. این گونه تشبیه در دیوان پروین اعتصامی از بسامد پایین برخوردار است شاید پروین سعی می کرده است مفاهیم اندرزگونه را که در قالب تشبیه بیان می دارد ترجیحاً مشبه به آن از محسوسات باشد.

تو چراغی ز چه رو همنفس بادی تو امیدی، ز چه همخانهٔ حرمانی(۳۸)

تو (مشبه حسی) به امید (مشبه به عقلی) مانند شده است یعنی تو مثل امیدی...

« ضمایر: مثل من و تو حالت عقلی دارند خصوصاً وقتی مشبه به قرار بگیرند.» (محمدی، ۱۳۸۰: ۵۷)

۴- تشبیه عقلی به حسی

این نوع تشبیه برعکس مورد قبل ، مشبه از امور عقلی و مشبه به از محسوسات می باشد. «تشبیه عقلی به حسی رایج ترین نوع تشبیه است . زیرا غرض از تشبیه ، تقریر و توضیح حال مشبه در ذهن خواننده است و مشبه عقلی به کمک مشبه به حسی به خوبی در ذهن ، مجسم و تبیین می شود.» (شمیسا ، ۱۳۷۵: ۳۷)

آنکه به کشتزار عمل گندمی نکشت اندر تنور روشن پرهیز نان نداشت (۲۳)

پروین در این بیت ، پرهیز و تقوا (مشبه عقلی) را به تنور روشن (مشبه به حسی) مانند کرده است.

انواع تشبیه از لحاظ مفرد یا مرکب بودن طرفین

۱- تشبیه مفرد به مفرد

هر گاه مشبه یک چیز و مشبه به نیز یک چیز باشد.

کنج قفس چو نیک بیندیش   چون گلشن است مرغ شکیبا را (۵)

پروین در این بیت ، کُنج قفس (مشبه مفرد مقید) را به گلشن (مشبه مفرد) مانند کرده است.

۲- تشبیه مرکب به مرکب

هر دو رکن تشبیه ، (مشبه و مشبه به) مجموعه ای از کلمات یا هیئتی از الفاظ باشند.

چرخ برگرد تو دانی چه سا ن می گردد   همچو شهباز که برگرد کبوتر گردد (۴۴)

در این بیت ، مصراع اوّل در حکم مشبه مرکب و مصراع دوم در حکم مشبه به مرکب می باشد.

۳- تشبیه مفرد به مرکب

هر گاه در زیبا سازی کلام، مشبه یک چیز و مشبه به ترکیبی از الفاظ و کلمات باشد.

خونین به لانه آمد و سرزیر پَر کشید   غلتید چون کبوتر با باز کرده جنگ (۱۱۵)

پروین در این بیت ، مرغ (مشبه مفرد) را به کبوتر با باز جنگ کرده (مشبه به مفرد) مانند کرده است.

۴- تشبیه مرکب به مفرد

وقتی مشبه هیئتی از کلمات و مشبه به یک چیز باشد در علم زیبا شناسی آن را تشبیه مرکب به مفرد گویند. با بررسی دیوان پروین اعتصامی بسامد اینگونه تشبیه را کمتر دیدم.

هر چه دید و یافت چو ارزنش چید   غیر انبان شکرکان را ندید (۱۷۳)

در این مثال،هر چه دید و یافت (مشبه مرکب) است که به ارزن (مشبه مفرد) مانند شده است.

انواع تشبیه از نظر شکل

۱- تشبیه ملفوف

تشبیه ملفوف آن است که دو سوی تشبیه متعدد باشد ؛ بدین گونه که ابتدا چند مشبه جداگانه و سپس چند مشبه به که هر کدام به یکی از مشبه ها بر می گردد ذکر کنند. این گونه تشبیه دربرگیرندهٔ آرایهٔ «لف و نشر» است.

وظیفه زن و مرد ای حکیم دانی چیست؟ یکی است کشتی و آن دیگری است کشتیبان (۱۴۲)

شاعر در این بیت ، زن و مرد را در مصراع اوّل به عنوان مشبه و کشتی و کشتیبان را در مصراع دوم جداگانه به عنوان مشبه به ذکر می نماید.

۲- تشبیه مفروق

«در این نوع تشبیه هر مشبهی در کنار مشبه به خودش آورده ی شود به عبارتی ابتدا یک مشبه و مشبه به ذکر می شود و سپس مشبه و مشبه به دیگری.

سطح آب از گاهوارش بهتر است دایه اش سیلاب و موجش مادر است (۱۴۹)

در مصراع دوم ، جداگانه سیلاب (مشبه) به دایه (مشبه به) و موج (مشبه) به مادر (مشبه به) مانند شده است.

خرد استاد و تو شاگرد و جهان مکتب چه رسیدت که چنین کودنی و نادان (۶۶)

در مصراع اوّل ، جداگانه خرد (مشبه) مثل استاد (مشبه به) ، تو (مشبه) مثل شاگرد (مشبه به) و جهان (مشبه) مثل مکتب (مشبه به) است.

۳- تشبیه تسویه

نام دیگر این تشبیه «مزدوج» است .(همایی ، ۱۳۷۴ : ۵۵) در این نوع تشبیه ، چند مشبه ذکر کنند و برای آنها تنها یک مشبه به بیاورند.

عقل ورای و عزم و همّت گنج تُست بهترین گنجور سعی و رنج تُست (۱۱۴)

پروین در این بیت ، عقل ورای و عزم و همّت را به عنوان مشبه ذکر می کند که همگی به گنج (مشبه به) مانند شده اند.

۴- تشبیه جمع

عکس تشبیه تسویه است . یعنی برای یک مشبه ، چند مشبه به ذکر کنند.

خرقه درویش ز درماندگی گاه لحاف است و زمانی عباست (۱۳۹)

در مصراع اوّل ، خرقه درویش (مشبه) به لحاف و عبا (مشبه به) مانند شده است.

۵- تشبیه مُرسل

هر گاه در تشبیه ادات ذکر شده باشد آن نوع تشبیه مُرسل نام دارد.

دانه چو طفلی است در آغوش خاک روز و شب این طفل به نشو و نماست (۱۲۷)

پروین در این بیت ، دانه را به طفلی مانند کرده است که در این مانستگی «چو» از ادات تشبیه محسوب می گردد.

۶- تشبیه مؤکّد

آن نوع تشبیهی که ادات تشبیه در آن ذکر نشود تشبیه مؤکّد نام دارد و بر عکس تشبیه مُرسل است.

دهر گرگی است گرسنه رخ از او برگیر چرخ دیویست سیه دل دل از او بستان (۶۵)

در این بیت ، دهر «روزگار» (مشبه) به گرگ (مشبه به) مانند شده ، بدون اینکه ادات تشبیه ذکر شده باشد.

۷- تشبیه مضمر

تشبیهی که پنهان باشد ، به گونه ای که در نگاه اوّل به شعر ، متوجّه مقصود شاعر که در اصل ذکر تشبیه بوده ، نمی شویم بلکه گمان می رود شاعر سخن خود را عادی و جهت بیان مفهوم برداشت شده اولیه آورده ولی بعد از اندکی دقت در می یابیم که شاعر به طور پوشیده چیزی را به چیزی مانند کرده است.

چراغ پیرزن بس زود مِیرَد خوشست ار کلبه اش نور از تو گیرد (۹۶)

پروین به طور پوشیده بیان می دارد تو مثل خورشیدی هستی که می توانی کلبۀ پیرزن را روشنایی بخشی.«این نوع تشبیه شاعرانه ترین مقولۀ سخن و یکی از شکلهای خیالی غربت است که دستبرد و دقت و استعداد هنرمند را نشان می دهد و شعر را از حالت طبیعی خود به در می برد.» (ثروتیان، ۱۳۶۹: ۵۰)

۸- تشبیه تفضیل

شاعر چیزی را به چیزی مانند می کند و برای آنکه برتری آن را گوشزد کند و بر لذّت ادبی حاصل از تصویر بیفزاید. آن را برتری می دهد.

زمین از صفای ریاحین الوان زده طعنه بر نقش ارژنگ مانی(۵۳)

پروین بیان می دارد زمین بخاطر داشتن صفا و شادابی گلهای مختلف بر نقاشی های زیبای مانی طعنه می زند به صورت پوشیده صفا و شادابی و طراوت زمین از نقاشی های مانی والاتر و بهتر است.

۹- تشبیه تمثیلی

هر گاه وجه شبه از امور متعدد انتزاع شده باشد به گونه ای که حالت مثل یا تمثیل پیدا کند آن را تشبیه تمثیلی گویند.

ای نیک با بدان منشین هرگز خوش نیست وصله جامۀ دیبا را (۶)

پروین در این بیت در لباس تشبیه تمثیلی بیان می دارد همنشینی با بدان چون وصلۀ نا زیبا بر لباس اطلس ، زشت می نماید که مصراع دوم حالت مثل دارد.

۱۰-تشبیه مُجمل

آن نوع تصویر سازی در کلام است که در قالب تشبیه وجه شبه ذکر نمی شود.

تو چراغی ز چه رو همنفس بادی تو امیدی ز چه همخانۀ حرمانی (۳۸)

پروین در این بیت بیان می دارد که تو مثل چراغ روشن هستی که وجه شبه (روشنایی) در آن محذوف است.

۱۱-تشبیه مفصّل

تشبیهی که در آن وجه شبه ذکر شده باشد تشبیه مفصّل است.

زن ار به راه متاعب نمی گداخت چو شمع   نمی شناخت کس این راه تیره را پایان

(۱۴۲)

در مصراع اوّل پروین وجه شبه که گداختن و سوختن است و از فعل نمی گداخت اخذ می شود را ذکر کرده است.با ملاحظهٔ انواع تشبیه در دیوان حکیم بانوی شعر فارسی، پروین اعتصامی ، او را شاعری متعهد می بینم که می کوشد دیگران را نیز در مسیر کمال راهنمایی کند و تصویر گر لحظه هایی باشد که دیگران از شنیدن و دیدن آن خرسند می شوند و بر علم و آگاهی و کمال روح انسانی آنها افزوده می شود. « برای او (به عنوان یک شاعر) هیچ شادمانی از این بالاتر نیست که افکار و احساسات خویش را به زبانی که از لطف تعبیر و نعمت ابداع بهره مند و دست پروردهٔ قریحه و نمایندهٔ شخصیت اوست برای کسانی که شیفته این گونه تصاویر زیبایند فرو خواند.» (صورتگر، ۱۳۶۸: ۲۸۳)

استعاره

« استعاره از نظر لغوی مصدر باب استفعال است به معنی چیزی را به عاریت گرفتن یا عاریت خواستن ، در این باب گفته اند در صورتی که علاقهٔ میان معنی مجازی و حقیقی، علاقه مشابهت باشد آن را استعاره می گویند.» (همایی ، ۱۳۶۸: ۲۴۹ و ۲۵۰) در تعریف استعاره می توان گفت استعاره آن است که از یک تشبیه کامل که تمام ارکان آن ذکر شده ادات و وجه شبه را با یکی از طرفین تشبیه حذف کنیم و تنها یک طرف را ذکر کرده و آن گاه با نشانه ای از طرف دیگر که به آن «قرینه» نیز می گویند، در طلب آن طرف تشبیه باشیم.

استاد کزازی استعاره را یکی از ترفندهای شاعرانه می داند که سخنور به یاری آن می کوشد تا سخن خویش را هر چه بیشتر، در ذهن سخن دوست جایگیر گرداند و آن

راهی است تنگتر و نهانتر از تشبیه که سخنور در برابر خواننده یا شنونده خود دَر می گسترد. (کزازی ، ۱۳۷۲: ۹۴)

«بنابراین استعاره هم از طریق تشبیه و هم از طریق مجاز - هر دو - ساخته می شود ؛ یعنی استعاره از یک طرف مجازی است که علاقهٔ آن مشابهت است و از طرف دیگر ، تشبیهی است که یکی از طرفین آن حذف شده باشد .» (محمدی ، ۱۳۸۰: ۷۶)

استعاره دارای چهار رکن است : مستعارله ، مستعار منه ، جامع و مستعار.

مستعار له همان مشبه ، مستعار منه همان مشبه به و جامع همان وجه شبه در تشبیه می باشد.

۱- استعاره مصرّحه

اگر در یک تشبیه از طرفین آن تنها مشبه به را ذکر کنیم یا به عبارتی تشبیه آن قدر فشرده شود که تنها مشبه به باقی بماند به آن استعاره مصرّحه می گویند . به عبارت دیگر « اگر سخنور مانسته را در سخن بیاورد و مانده را وا نهد. » (کزازی ، ۱۳۷۲: ۹۵)« در این نوع از استعاره ، مستعار منه (مشبه به) ذکر شده و مستعار له (مشبه) اراده می شود.» (محمدی ، ۱۳۸۰ : ۷۷) این نوع از استعاره در دیوان اشعار پروین اعتصامی به وفور یافت می شود برای نمونه :

آیینه تُست دل تابناک　　　بِستُر از این آیینه زنگار(۷)

پروین در مصراع دوم ،کلمه " زنگار" را در معنی گناه و آلودگی در وجه استعاره مصرحه به کار برده است.

دوش تا صبح توانگر بودم　　　ز آن گهرها که از چشم غلتید(۷)

در مصراع دوم کلمه " گهر" استعاره مصرحه از اشک است.

۲- استعاره مکنیه (بالکنایه)

در این نوع استعاره مشبه را ذکر می کنند و آن گاه با همکاری حداقل یکی از ملائمات یا صفات مشبه به با وجه شبه به مشبه به پی می برند.« گاهی استعاره مکینه به صورت

مکنیهٔ تخییلیه در می آید و آن وقتی است که به استعاره مکنیه چیزی یا عملی انسانی اسناد داده شود .» (محمدی، ۱۳۸۰: ۷۹) به عبارت دیگر « استعاره کنایی یا مکنیه را کما بیش گونه ای بیراهگی و نا بهنجاری در استعاره می توان شمرد » (کزازی ، ۱۳۷۲: ۱۲۳)این نوع از استعاره نیز در دیوان پروین بازتاب چشمگیر داشته و زیبایی کلام را دو چندان ساخته است . به عنوان مثال :

دست تقوی بگشا و پای هوی ببرن تا ببینند که از کرده پشیمانی (۳۷)

دست تقوی استعاره مکنیه است . تقوی به موجودی مانند شده است که دست از ملایمات آن است.

« دو طرف مناظرات پروین گاه دو آدمیزاده اند مانند : دزد و قاضی ، مست و هوشیار ، یا دو جانسور همچون گربه و شیر ، مور و مار و گرگ یا دو شی ء مثل سیر و پیاز ، ماش و عدس ، گوهر و سنگ . بدین سان مناظره حالت تمثیلی و گاهی علاوه بر آن صورت انسان نمایی پیدا می کند.» (یاحقی، ۱۳۷۸: ۱۷۳)

ماش خندید و گفت غرّه مشو زآنکه چو من فزون و چو تو بسی است (۸۵)

انسان نمایی در محدودهٔ استعاره مکنیه می گنجد بنابراین در مصراع اوّل خندیدن و گفتن برای ماش استعاره مکنیه محسوب می شود. به طور کلی « بنیاد استعاره کنایی ، در ادب فارسی، بیشتر بر آدمی گونگی و جاندارگرایی نهاده شده است و سخنور به یاری چنین ترفند هنری به پدیده های بی جان زندگی می بخشد و به تلاش و تکاپو می آورد ، تا کوبندگی و نیرویی فزونتر به سخن خویش بدهد . البته آدمی گونگی ، همواره، یکی از استوارترین بنیادهای باورشناختی در جهان بینی و فرهنگ اسطوره ای بوده است.» (کزازی ، ۱۳۷۲: ۱۲۷)

مجاز

یکی از مباحثی که در حوزه صور خیال مورد بررسی علمای بلاغت قرار گرفته "مجاز" است . «مجاز » در لغت مصدر میمی است به معنای گذشتن و عبور کردن و در اصطلاح

به کار بردن یک لفظ در غیر معنی حقیقی آن یا استعمال لفظ در غیر موضوع له است . به مناسبت معنی اصلی یا قرینه ای که بفهماند مراد معنی حقیقی کلمه نیست.» (همایی، ۱۳۷۴: ۱۷۲)

به عبارت دیگر « مجاز شیوه ای است دیگر در بازنمود اندیشهٔ شاعرانه؛ ترفند نغز دیگری است که سخنور، به آهنگ فریفتن و در دام افکندن سخن دوست ، در ادب ، به کار گیرد.» (کزازی ، ۱۳۷۲: ۱۴۰)

در مجاز " قرینه صارفه" که نشان برگرداننده ذهن از معنی حقیقی به معنی مجازی است و «علاقه» که مناسبت میان معنی حقیقی واژه و معنی مجازی آن است نیازمندیم. مهم ترین بحث در مجاز ، همین علاقه ها هستند زیرا از روی علاقه هاست که می توان کاربرد مجازی واژه ها را تفسیر کرد. در دیوان ارزشمند پروین اعتصامی علاقه های مختلف مجاز به کار رفته است که در این مختصر کلام به ذکر نمونه هایی بسنده می کنیم.

۱- مجاز به علاقه کلیت (ذکر کل و ارادهٔ جزء)

آن است که کل را در سخن بیاورند ؛ و از آن جزء را بخواهند.

ز آه دل از مطبخی دست سوزد   که تا گردد آماده روزی کبابی (۲۰۰)

شاعر در مصراع اوّل ، دست (که کل است) در معنای انگشتان و کف دست (که جزئی از آن است) به کار برده است.

۲- مجاز به علاقه جزئیت (ذکر جزء و اراده کل)

آن است که جزء را در سخن بیاورند ؛ و از آن کل را اراده کنند.

نقش هستی نقشی از ایوان ماست   خاک و باد و آب سرگردان ماست (۱۴۹)

پروین در این بیت ، خاک و باد آب راکه بخشی از عناصر اربعه یا مخلوقات الهی اند (ذکر جزء) مطرح می کند و تمام جهان هستی یا مخلوقات الهی (اراده کل) را مدّ نظر دارد . یعنی تمام نظام آفرینش ، مطیع و سرگردان امر حقند.

۳- مجاز به علاقه محلیت (ذکر محل و اراده حال)

آن است که جای یا محل را در سخن بیاورند؛ و از آن جایگیر یا حال را بخواهند

عشق آن است که در دل گنجد　　　سخن است آنکه همی بر دهن است (۱۱۲)

در مصراع دوم ، دهان (محل) را ذکر کرده و زبان (جایگیر) که در هـان قـرار دارد را اراده کرده است ؛ یعنی آنچه به زبان می آید ، سخن است.

۴- مجاز به علاقه عامیت (ذکر عام و اراده خاص)

آن است که عام را در سخن بیاورند؛ و از آن خاص را بخواهند.

نه هر آنکو قدمی رفت به مقصد رسید　　　نه هر آنکو خبری گفت پیمبر گردد (۴۵)

پروین اعتصامی ، در مصراع دوم ، لفظ پیامبر که برای همه فرستادگان الهی (۱۲۴/۰۰۰) عمومیت دارد را ذکر کرده ، و از آن فرد کاردان ، راهدان و سرشناس (خـاص) را اراده کرده است.

۵- مجاز به علاقه آلیت

آن است که ابزار یا اندام انجام کار را در سخن بیاورند ؛ و از آن ، خود کار را بخواهند.

در اینجا رخصت تیغ آختن نیست　　　کسی را دست بر کس تاختن نیست (۱۸۱)

شاعر در مصراع دوم ، دست که اندام بدن در انجام کار است را در سخن آورده و قدرت و نیرو و توان را از آن اراده کرده است.

۶- مجاز به علاقه جنسیت یا مادیت

« یعنی مادهٔ سازندهٔ چیزی را بگـوییم و آن چیـز را اراده کنـیم » (اشـرف زاده، ۱۳۷۶: ۱۳۱)

به سر خاک تو رفتم خط پاکش خواندم　　　آه از این خط که نوشته به پیشانی من (۱۸۹)

در مصراع اوّل ، در کلمه خاک مجاز به علاقه جنسیت وجود دارد . خاک کـه جـنس و مادهٔ سازنده قبر یا گور است را بیان و از آن گور و قبر را اراده کرده است ؛ یعنی به سر قبر (گور) تو رفتم.

۷- مجاز به علاقه مسببیت

آن است که چیزی را در سخن بیاورند؛ امّا از آن ، بهانه و سبب آن چیز را بخواهند.

عنکبوتی دید بر در گرم کار گوشه گیر از سرد و گرم روزگار (۱۰۷)

در سرد و گرم روزگار ، مجازی از نوع مسببیت نهفته است ؛ زیرا سخنور از سرد و گرم روزگار ، دگرگونی های روزگار را خواسته است که مایهٔ پدید آمدن سرد و گرمند.

۸- مجاز به علاقه ماکان

آن است که چیزی را بر بنیاد آنچه روزگاری بوده است بنامند و در سخن بیاورند . در حالی که آن چیز در حال حاضر تغییر کرده باشد.

بر تن خاکی دمیدم جان پاک خیرگی ها دیدم از یک مشت خاک (۱۱۴)

پروین در مصراع دوم ، یک مشت خاک را در وجه مجاز به علاقه ماکان به کار برده است ؛ یعنی انسان (آدم) قبلاً از مشتی خاک به وجود آمده (خمّرتُ طینهٔ آدم بیدی اربعین صباحاً) " قرآن کریم" سپس (و نفختُ فیه من روحی) " قرآن کریم" بر این خاک دمیده شد تا بصورت(موجود دو پا) که گاهی اوقات شاکر نعمت های الهی نیست در آید.

۹- مجاز به علاقه ما یکون

آن است که چیزی را بدان سان ، در سخن بنامند و بیاورند که روزگاری چنان خواهد شد.

سرد می گردد تنور آسمان در تنور گرم باید پخت نان (۲۷۱)

در مصراع دوم ، در کلمه نان مجاز به علاقه ما یکون وجود دارد یعنی خمیری که در تنور گرم قرار می گیرد تا بعداً به نان تبدیل گردد.

کنایه

« چهارمین ترفند شاعرانه و شیوهٔ بازنمود اندیشه ، در قلمرو بیان ، کنایه است . کنایه در واژه ، فرو نهادن آشکارگی است در سخن . زیرا سخنور به جای آنکه اندیشه خویش را ، آشکارا و یکباره در سخن بگنجاند و به روشنی باز نماید ، آن را در کنایه فرو می پیچد .» (کزازی ، ۱۳۷۲: ۱۵۶)در معانی و بیان همایی آمده است : « کنایه در اصطلاح آن است که لفظی را بگویند و از آن لازم معنی حقیقی اراده کنند ، به این شرط که ارادهٔ معنی حقیقی نیز جایز باشد . » (همایی ، ۱۳۷۴: ۲۰۵)نتیجه این که می توان گفت کنایه عبارت یا جمله ایست که دارای دو معنی ظاهری و باطنی باشد به طوری که مخاطب به دو معنی ظاهری و باطنی وقوف یابد ، امّا عموماً معنی باطنی مورد نظر گوینده است.از آنجایی که پروین اعتصامی در بین شعرای معاصر ، در فن مناظره گویی جایگاه خاصی را یافته ، سعی نموده است در اشعار زیبا و دلکش خود به زبان کنایه دردهای اجتماع را گوشزد نماید. و زخم ستمگران را با نیش کنایه ، نمک پاش نماید.

پایه می سازی ولی سست و خراب   نقش نیکو می زنی امّا بر آب (۱۰۷)

"نقش بر آب زدن" تصویر کنایه ای از کار بیهوده و عبث کردن است.

دیگر ای گندم فروش جو نما   با ردای عجب عیب خود مپوش (۱۲۰)

" گندم فروش جو نما " تصویر کنایه ای از انسان متظاهر و ریا کار و دغل کار است.

چرخ دندان تو بشمرد نخستین روز   چه به هیچش شماری و چه بشماری (۷۰)

" دندان کسی شمردن" تصویر کنایه از کسی را سخت زیر نظر گرفتن و نقطه ضعف کسی را داشتن است.

مادرم دست بشست از هستی   دست شفقت بر سر من نکشید (۹۹)

" دست شستن ار چیزی " تصویر کنایه ای از قطع امید و تعلّق و دلبستگی به چیزی است.

نتیجه گیری

وقتی دیوان پروین اعتصامی را ورق می زنیم صدای شاعری را می شنویم که با لحنی پند آمیز به شرح مفاهیم و مطالب انتزاعی می پردازد و از جمله از بیدادگری ، آز، دانش ، عشق معنوی ، قناعت ، همت و غرور با ما سخن می گوید . این صدایی که از لابه لای اشعار پروین به گوش ما می رسد صدای خردمندانهٔ بانویی حکیم است که آمرانه به طرح مسائل اخلاقی می پردازد . امّا انصاف آن است که هنوز قدر بلند این شاعره بزرگ و کم نظیر ایران چنانکه باید شناخته نشده است . بدیهی است بهترین راه شناخت او خواندن آثار وی، دریافت مفاهیم آنها و تأمّل در مظاهر اندیشه و هنر اصل پروین است کاری که کمتر بدان پرداخته ایم.امید است در تلاش و کوششی که صورت گرفت تا روزنه ای به آرمانشهر زیبایی پروین بگشاییم توانسته باشیم حق مطلب را ادا کنیم.

فهرست منابع و مآخذ

۱- قرآن کریم ، ترجمه مهدی الهی قمشه ای

۲- اعتصامی ، پروین (۱۳۷۵) دیوان اشعار ، با مقدمه ملک الشعرای بهار ، تهران : مهتاب ، چاپ اوّل

۳- رنجبر، احمد (۱۳۶۹) نمونه اشعار پروین اعتصامی ، تهران : امیر کبیر ، چاپ چهارم.

۴- یا حقی ، محمد جعفر (۱۳۷۸) جویبار لحظه ها ، تهران : جامی ، چاپ اوّل

۵- اعتصامی ، پروین (۱۳۸۱) دیوان کامل پروین اعتصامی ، به کوشش محمد تقی بابایی تهران ؛ نمونه : چاپ پانزدهم

۶- دهباشی ، علی (۱۳۷۰) یادنامه پروین اعتصامی ، تهران ، دنیای مادر ، چاپ اوّل

۷- حائری ، سید هادی (۱۳۷۵) حدیث ناگفته ، تهران : حدیث ، چاپ اوّل.

۸- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۲) لغت نامه ، تهران: انتشارات دانشگاه تهران ، چاپ اوّل از دوره جدید

۹- چاووش اکبری، رحیم (۱۳۷۸) حکیم بانوی شعر فارسی ، تهران : ثالث ، چاپ اوّل.

۱۰- زرین کوب ،عبدالحسین (۱۳۷۲) با کاروان حله ، تهران : علمی ، چاپ هفتم

۱۱- همایی، جلال الدین (۱۳۷۴) معانی و بیان ، به کوشش ماهدخت بانو همایی ، تهران : موسسه نشر هما ، چاپ سوم.

۱۲- رجایی، محمدخلیل(۱۳۷۶) معالم البلاغه در علم معانی و بیان و بدیع ، شیراز : انتشارات دانشگاه شیراز ، چاپ چهارم.

۱۳- شمیسا، سیروس (۱۳۷۵) بیان و معانی ، تهران : انتشارات فردوس ، چاپ دوم.

۱۴- محمدی، محمد حسین (۱۳۸۰) بلاغت ، تهران : انتشارات رزمندگان اسلام ، چاپ اوّل .

۱۵- صورتگر ، کوکب (۱۳۶۸) نامهٔ صورتگر (مجموعه آثار دکتر صورتگر) بخش اوّل مقالات، تهران : پاژنگ.

۱۶- ثروتیان، بهروز (۱۳۶۹) بیان در شعر فارسی، تهران: انتشارات برگ، چاپ اوّل.

۱۷- همایی ، جلال الدین (۱۳۶۸) فنون بلاغت و صناعات ادبی، تهران : موسسه نشر هما ، چاپ ششم.

۱۸- کزازی، میرجلال الدین (۱۳۷۲) بیان زیبا شناسی سخن پارسی ، تهران : نشر مرکز ، چاپ سوم.

۱۹- اشرف زاده، رضا و علوی مقدم، محمد (۱۳۷۶) معانی و بیان ، تهران : سمت ، چاپ اوّل.

۲۰- یوسفی ، غلامحسین (۱۳۶۹) چشمه روشن ، تهران : انتشارات علمی، چاپ اوّل.

۲۱- ریاحی پور، بابک (۱۳۸۰) دایرهٔ المعارف بزرگ زرین ، تهران ، چاپ دوم.

۲۲- حاج سید جوادی ، حسن (۱۳۸۲) ادبیات معاصر ایران ، تهران : گروه پژوهشگران ایران، چاپ اوّل.

پروین و گاندی عرب

دکتر علی قهرمانی
عضو هیئت علمی دانشگاه تربیت معلم آذربایجان

مقدمه :

از آنجائیکه عمده اثرپذیری احمدصافی از پروین در استفاده از مناظره‌های او مـی‌باشـد ، لذا پیش از پرداختن به اصل موضوع و ذکر میزان تاثر صافی از پروین لازم است مناظره را تعریف کرده و تاریخچه آنرا در ادب فارسی و عربی بیان کنیم .

فن حوار و مناظره :

حوار در فرهنگهای عربی به معنی جواب دادن و گفتگـو و مجادلـه آمـده اسـت[1]. و در اصطلاح به نوعی از سخن گفته می شود که میان دو نفر یا بیشتر انجام می‌شود .
در آیه مبارکه ۳۴ سوره کهف « قال له صاحبه وهو یحاوره » و نیز در متـون جـاهلی از جمله در معلقه عنتره بن شداد از شاعران جاهلی حوار به معنی گفتگو به کار رفته است.

« لوکان یدری ما المحاوره اشتکی   و لکان لو علم الکلام مکلمی »[2]

اما مناظره را ابن منظور چنین تعریف می کند « المناظره أن تناظراخـاک فـی أمـر ، اذا نظرتما الیه معا ، کیف تأتیانه »[3] یعنی مناظره این است که با کسـی در کـاری گفتگـو کنی و این هنگامی است که با هم به موضوع بنگرید ، که چگونه به آن بپردازید .
با توجه به معنی ذکر شده برای حوار و مناظره در فرهنگهای عربی می توان گفـت کـه این دو اصطلاح دارای یک تعریف مـی باشـند . مرحـوم دهخـدا در ذیـل واژهٔ منـاظره

---

[1] لسان العرب ماده ح ور

[2]. اگر آن اسب گفتگو را می دانست حتماً با زبان خویش شکایت می کرد و اگر سخن گفتن یاد داشت با من به سخن می آمد ، معلقات سبع ، شرح زوزنی

[3]. همان ، ماده نظر

می‌نویسد: « مناظره در لغت مباحثه کردن و بحث با یکدیگر در باره حقیقت و ماهیت چیزی ، یا باهم سئوال و جواب کردن است » .[۴]

تاریخچه مناظره در ادب پارسی :

روزگار انو شیروان از شکوفاترین عصر های تمدن ایران به شمار می رود و کسری دوستدار فلسفه بوده و در فهم ادبیات یونان و روم ژرف می اندیشید و فرمان ترجمه علوم آنان را به علما کشورش صادر نموده است . [۵] و ادواره براون در تاریخ ادبیات ایران می گوید : « کسری یکی از دانشجویان افلاطون بود . » [۶]

بدین ترتیب مناظره‌های افلاطون و محاکمه سقراط از طریق فیلسوفانی که به ایران پناهنده شده بودند به ایران منتقل و به زبان پهلوی ترجمه شد . و در نتیجه پایه های اساسی فن مناظره و گفتگو در ادبیات ایران قبل از اسلام ریخته شد . اما متأسفانه از ادبیات ایران قدیم جز مناظره درخت آسوریک که گفتگوی میان درخت خرما و بز می‌باشد چیزی در دست نیست . در این مناظره هر یک تلاش می کنند فضل و برتری خود را بر دیگری بکشند « این گفتگو به شیوه نثر نوشته شده است اما ظاهراً اصل آن منظومه‌ای با وزن و قافیه بوده است و شاید نا آگاهی و عدم آشنایی ناسخان به شعر ایرانی قدیم باعث شده است که به شکل نثر نوشته شود » [۷]

ملک الشعرای بهار می گوید : « رساله‌ایست به پهلوی در مناظره نخل و بز به شعر دوازده هجائی مخلوط به نثر که گویا در آغاز منظوم بوده است و بعد ابیات آن کتاب مغشوش و دست کاری شده است . و فعلاً نثر و نظمی است مختلط ».[۸]

---

۴. دهخدا ــ لغت نامه ماده مناظره

۵. یحیی الخشاب : النقادالحضرتین العربیه و الفارسیه ص ۶۰ ، ۶۱

۶. ادوارد براون : تاریخ ادبیات ایران ــ ترجمه علی صالحی ۱۳۵۲ ص ۲۴۸

۷. محمد غنیمی هلال ــ الادب المقارن ص ۲۵۰

۸. محمد تقی بهار ــ سبک شناسی ــ جلد اول ــ صفحه ۴۰

متأسفانه بهار به موضوع این رساله و محتوای آن هیچ اشاره‌ای نمی کند اما این منظومه یا متن منثور از آن جهت حائز اهمیت فراوان است که در ایجاد فن مناظره نقش بسزایی داشته است و ویژگی‌هایی که در گفتگوی میان نخل و بز می بینیم با خصوصیتهای مناظره دوره‌های بعد (حتی دوره معاصر) تفاوت چشمگیری ندارد .

حوار و مناظره ایرانیان بعد از اسلام :

مناظره‌های پس از اسلام به اندازه‌ای زیاد است که تألیف کتابی مستقل را می طلبد و اگر دواوین شاعران پارسی‌گوی نگاهی بکنیم همه آنان در این باب شعر سروده اند و ما در این مقاله خلاصه‌ای از سیر تاریخی این فن را بیان خواهیم نمود .

پس از تسلط عرب بر ایران و با گسترش دین اسلام ، زبان علمی و ادبی ایرانیان در حدود دو قرن آغازین زبان عربی بوده است . اما از سال ۲۰۵ هـ که مأمون حکومت خراسان را به طاهر ذوالیمینین سپرد و بعضی مورخین سال مذکور را آغاز استقلال ایران به شمار آورده اند[۹]. ایرانیان به وحدت ملی روی آورده و به زبان فارسی دری تعصب خاصی نشان داده و نوشته‌های خود را از این تاریخ به پارسی نگاشتند . و بسیاری از دانشمندان و شاعران و نویسندگان به نبوغ بی‌سابقه‌ای رسیدند ، و اگر ما آثار شعرای عصر غزنوی را جستجو کنیم ، مناظره‌ها و گفتگوهای زیادی را پیدا خواهیم نمود که بیشتر در مدح پادشاهان غزنوی سروده شده است . و نکته جالب توجه اینکه گاهی مناظرات آنان به شکل سؤال و جواب است که در ادب عربی سابقه‌ای نداشته است . مانند این غزل فرخی :

گفتم مرا بوسه ده ای شمسه بتان — گفتا زحور بوسه نیابی در این جهان
گفتم ز بهر بوسه جهانی دگر مخواه — گفتا بهشت را نتوان یافت رایگان
گفتم نهان شوی تو چرا از من ای پری — گفتا پری همیشه بود ز آدمی نهان

۹. سلیم نیشابوری ـ تاریخ ادبیات ایران از صدر اسلام تا حمله مغول ج اول ص ۱۰

گفتم تو را همی نتوان دیـد ماه ماه گفتا کـه ماه را نتوان دید هر زمان [۱۰]

عنصری نیز همین شیوه را در پیش گرفته و می گوید :

گفتم آتش بر آن رخت که فروخت گفت آنکو دل تو کرد کباب

گفتم اندر عـذاب عشق تـوام گفت عاشق نکو بود به عذاب

و چون صفحات تاریخ ادبیات ایران را ورق می زنیم به عصر نظامی می رسیم کـه گـوی سبقت را از همگان ربوده است و مثنوی خسرو شیرین از نمونه های بارز این فن به شمار می رود و گفتگوی میان خسرو و فرهاد از شهرت بسزای برخوردار است .

نخستین بـار گفتـش از کجائی بگفت از دار ملـک آشنـایـی

بگفت آنجا به‌صنعت در چه کوشند بگفت انـده خـرند و جان فروشند

بگفتا جانفـروشی از ادب نیـست بگفت از عشقبازان این عجب نیست

پس از نظامی در آثار مولانا جلال الدین رومی بویژه در دیوان شمس این نوع ادبی را بـه وفور می‌یابیم .

گفت که کیست بر در ؟ گفتـم کمیـن غلامت

گفتا چـه کـار داری ؟ گفتـم مها سـلامت

گفتـا که چند رانی ؟ گفتـم که تا بخـوانی

گفتا که چنـد جـوشی گفتـم که تا قیـامت

و حافظ شیرین سخن در غزلهای عارفانه خود این فـن را از نظـر دور نداشـته و زیبـایی مناظره هایش غیر قابل انکار است .

گفتم غم تو دارم گفتا غمت سر آید گفتم که ماه من شو، گفتا اگر برآید

گفتم که کفر زلفت گمراه عالمم کرد گفتا اگر بدانی هـم اوت رهبر آیـد

گفتم ز مهر ورزان رسم وفا بیاموز گفتا ز ماه رویان این کار کمتر آید

گفتم زمان‌عشرت دیدی که چون سر آمد گفتا خموش‌حافظ کاین غصه هم سر آید

---

۱۰. فرخی سیستانی ـ دیوان ـ ص ۴۷۱

در دوره تیموریان نیز نوع ادبی فراگیر و شایع بوده است و سرآمد شاعران در این فن دو شاعر بزرگ عبدالرحمن جامی و هلالی جغتائی است .

اما آنچه در شعر هلالی کاملاً تازگی دارد و در آثار شاعران پیش از او این نوع کاربرد را نمی بینیم و آن اینکه در برابر سؤالها فقط با کلمه « به چشم » پاسخ می دهد که حاکی از اطاعت محض در مقابل معشوق است .

یار گفت : از ما بکن قطع نظر گفتم به چشم ! گفت : قطعاً هم مبین سوی دگر، گفتم به چشم
گفت یار : از غیر ما پوشان نظر گفتم به چشم وانگهی دزدیده در ما می نگر گفتم به چشم
گفت : با ما دوستی می کن به دل گفتم به جان گفت : راه عشق ما می رو به سر گفتم به چشم
گفت : با چشمت بگو تا : در میان مردمان سوی ما هردم نیاندازد نظر گفتم به چشم [11]

مناظراتی که در شعر فارسی بعد از اسلام مشاهده می کنیم دارای موضوعات و شکلهای متفاوتی است که می توان آنرا به انوع زیر تقسیم نمود .

۱. مناظرات مدح : که هدف اصلی در این نوع مناظرات مدح یکی از سلاطین یا وزراء بوده است .
۲. مناظره میان یک چیز و نقیض آن : مثل مناظره عرب و عجم و شب و روز یا نیزه و کمان از حکیم بونصر احمد بن منصور ، متخلص به أسدی طوسی و سرآیندهٔ گرشاسبنامه که وی را مبتکر فن مناظره در شعر فارسی دری می‌دانند.[12]
۳. مناظره‌های تعلیمی : که در این نوع مناظره مولانا جلال الدین رومی و سعدی شیرازی جایگاه نخستین و نقطه پرگار را به خود اختصاص داده‌اند . هدف از این نوع مناظره ، تعلیم ، موعظه و پند و اندرز است . مانند مناظرهٔ میان نحوی و کشتیبان یا صیاد و پرنده از مولانا و مناظره زغن و کرکس از سعدی .

---

۱۱. هلالی جغتائی ــ دیوان ــ ص ۱۱۵

۱۲. حسین رزمجو ــ انواع ادبی ــ ص ۱۳۳

موضوعات فوق تا دوره قاجار همچنان ادامه دارد و شاعران پارسی گوی در میدان مناظره گوی سبقت رانده‌اند و هدف اصلی بیشتر آنان جز در مناظرات تعلیمی ، تقرب به پادشاهان ورسیدن به مقام و منزلت نزد ایشان بود .

اما پس از انقلاب ادبی ، هدف اصلی ، پرداختن به موضوعات سیاسی ، بیان وضع اجتماعی ، اخلاقی و گاهی اقتصادی جامعه بوده و رویکرد شاعران (بویژه مشروطه خواهان) به ملی گرائی و سرودن اشعار ملی و وطن پرستی بوده است .

شاید بتوان ادعا کرد که پروین اعتصامی در میان شاعران این دوره و حتی دوره‌های پیشین در صدر مناظره گویان قرار گرفته است و نیز کمتر شاعری را می یابیم که در موضوعات گونه‌گون به اندازهٔ پروین به این فن پرداخته و توجه شاعران غیر ایرانی را به خود جلب کرده و آنان را تحت تأثیر قرار دهد . اکنون پس از معرفی اجمالی و مروری بر زندگینامهٔ شاعرهٔ ایرانی ، پروین اعتصامی و شاعر عراقی احمد صافی النجفی معروف به گاندی عرب به مقدار تأثیر پذیری این شاعر عرب از پروین می پردازیم .

پروین اعتصامی :

فرزند یوسف اعتصام الملک در سال ۱۲۸۵ هـ . ش در تبریز دیده به جهان گشود و در سال ۱۳۲۰ هـ . ش در ۳۵ سالگی دار فانی را وداع گفت . او به همراه خانواده به تهران رفته و در مدرسه دخترانه آمریکائی به تحصیل می پردازد . پدرش یوسف خان ، خود ادیب و روزنامه نگار معروفی بود و به زبان عربی تسلط کامل داشت . وی یکی از پیش‌گامان راستین تجدد گرایی در ایران و به حق از پیشوایان تحول نثر فارسی است . [۱۳]

احمد الصافی النجفی :

احمد الصافی النجفی در سال ۱۸۹۷ میلادی در نجف اشرف بدنیا آمد . پدرش علی بن صافی بن جاسم. از مردان بزرگ علم و دین و مجتهدین به نام به شمار می آید . زندگی

۱۳. یحیی آرین پور ـ از صبا تا نیما جلد ۲

صافی بسیار ساده و بی ریا و عاشق زندگی زاهدانه بود تا جائیکه او را ***«گاندی عرب»*** نام نهادند. جسمش لاغر و چشمش کم سو و ضعیف بود و همواره از مریضی رنج می‌برد، خود می گوید :

کـــل داء لـــه دواء جعـل الله — و أبقـــی دائی ، بـدون دوائی
لیت أُمی من قبل کانت عقیـما — او أبـــی کان مبتـلی بالخصاء

صافی در حوزه های علمیه نجف قرآن و علوم فقه و اصول صرف و نحو و منطق و بیـان را فرا گرفت. به نظر صافی شعر یک هنر است و جایگاه خاصی دارد ، لذا هیچ‌گاه شـعر را وسیله کسب و کار قرار نداد.

در پی شکست انقلاب بزرگ عراق بر علیه استعمار انگلیس در سال ۱۹۲۰ مـیلادی کـه صافی یکی از انقلابیون شناخته شده و از رهبران این جنبش بشمار مـی آمـد بـه ایـران گریخته و با زبان فارسی آشنا شده و توانایی خواندن آثار شاعران ایرانی را پیدا می کند. او بیش از همه مجذوب شاعر شیرین سخن و مناظره پرداز گشـته و بـه ایـن فـن روی می‌آورد. گاندی عرب چنان تحت تأثیر اشعار پروین قرار می گیرد که موطن خود عراق را فراموش کرده و در موضوعاتی که پروین به آن پرداخته شعر می سراید ، در حالیکـه شعر پروین و یا هر شاعر دیگری آئینه تمام نمای محیط و زیستگاهی اسـت کـه در آن زندگی می‌کنند. و شاعر نمی تواند محیط دیگر ملتها را به تصویر بکشد . لکن صـافی از فرط شیفتگی به مناظرات پروین گاهی عنوان شعر خود را نیز از پروین گرفته و ابیات او را به عربی منظوم ترجمه می کند که به بعضی از آنها اشاره می شود .

۱ ـ مفهوم آزادی :

پروین در مناظره دو همدرد که یکی بلبل و دیگری طوطی است ، اسارت و زندانی بودن را از زبان بلبل بیان کرده و همدرد او طوطی در تلاش است تا برای آرامش بلبل زندگی آزاد و در اسارت را فرمان قضا و قدر جلوه دهد .

بلبلـــی گفت به کنج قفـــسی — که چنین روز ، مـــرا باور نیست
آخر این فتنه ، سیه کاری کیست — گر که کار فلـک اخـضر نیست

قفسم گر زر و سیم است چه فرق — که مرا دیده به سیـــم و زر نیســت

و ...

طوطی ای از قفس دیگـــــر گفت — چه توان کرد ، ره دیگـــــر نیست

بس که تلخ است گرفتاری و صبر — دل مـــــا را هوس شکّـــــر نیســت

همــــه فرمان قضا بایــد بــــــرد — نیست یک ذرّه که فرمانبر نیســت[۱۴]

اما احمد صافی چنانچه اشاره کردیم در کشور خود زندگی نمـی کـرد و خشـم حـاکم وسقوط حکومت برایش اهمیتی ندارد ، پس می توانست به زبان روشـن و بیـان آدمیـان مفاهیم مورد نظر را در شعر خود بیاورد ، لکن راه پروین را پیموده و برای توضیح مفهوم آزادی ، دو بلبل را انتخاب می کند که البته یکی آزاد و دیگری در قفس زندانی اسـت . و مناظره شدیدی میان این دو بلبل رخ می دهد ، آنکه در زندان است راحتی و آرامش را در قفس می بینید چراکه نیازی به جستجوی غذا ندارد و راضی و خشنود به اینکه از صید شکارچیان در امان است .

تلاقـــــى بروض بلبلان فواحـــد — لـه قفص قد نيـــط بـــــا لفنن الاعلى

و ثان طليق با حث عن غذائــــه — اذا لم يجده يغتـــذ الشمــــس والظلا

فناداه ذوالعيش الرغيـدالاابتـــدر — الى قفصى أشرككَ في عيشي المثلا

هلّم لعيشى الحلو ، قال رفيـــــقه — صـــــدقت ، ولكن طعم حريتى أحلا[۱۵]

۲ ـ تصویر آلام اجتماعی :

پروین در قصاید و مناظرات خود به این موضوع پرداخته است ، و در اینجا بـه مقتضـای موضوع مقاله به دو شعر « قلب مجروح » و « طفل یتیم » اشاره کرده و مقدار تأثر احمد صافی را بیان خواهیم نمود.

قلب مجروح :

دی کودکی به دامن مادر گریست زار — کز کودکان کوی، به من کس نظر نداشت

---

۱۴. پروین اعتصامی ـ دیوان ص ۲۲۹

۱۵. احمد صافی النجفی : شرر ص ۱۵۸

طفلی مرا زپهلوی خود بیگناه راند / آن تیر طعنه، زخم کم از نیشتر نداشت
هرگز درون مطبخ ما هیزمی نسوخت / وین شمع ، روشنائی از این بیشتر نداشت
خندیدو گفت، آنکه به فقر تو طعنه زد / از دانه های گوهر اشکت ، خبر نداشت [۱۶]

احمد صافی در قصیده « الارمله المرضعه » بیوه زن شیرده ، مضامین پروین را تکرار نموده و در مناظره‌ای میان خود و بیوه زن تلاش می کند به وی آرامش داده و اشک طفل یتیمش را پاک کند .

تقول یا رب لا تترک بلالبن / هذی الرضیعه وارحمنی و ایاها
کانت مصیبتها بالفقر واحده / و موت والدها بالیتم ثناها
هذا الذی فی طریقی کنت اسمعه / منها فأثر فی نفسی وأشجاها
حتی دنوت الیها وهی ماشیه / و أدمعی أوسعت فی الخد مجراها
و قلت : یا اخت مهلاً اننی رجل / اشارک الناس طراً فی بلایاها
و ساءلتها عنها و عنه فأجهشت / بکاء وقالت آیها الدمع ترجم

چنانچه دیدیم صافی نیز چون پروین به اشک یتیم بها داده و دردها و گرفتاریهای بیوه زن و فرزند او را از اشکهای جاری می پرسد : اما فرق پروین و صافی چه در مناظره طوطی و بلبل و چه در قلب مجروح این است که در هر دو قصیده پروین تلاش می‌کند (به هر دلیل) این گونه معضلات اجتماعی را نوعی قضا و قدر و خواست پروردگار بیان کند . در حالی که صافی مردم را به مبارزه برای آزادی در مناظرهٔ دو بلبل و به یاری و کمک رسانی ایتام در قصیده « الارمله المرضعه » فرا می‌خواند :

لو عم فی الناس حس مثل حسک لی ماتاه فی فلوات الفقر من تاها [۱۷]

درست است که صافی چون پروین یکی از والدین خود را از دست نداده است و به عبارتی یتیم نشده است تا درد ایتام را درک کند ، اما دوری او از موطن و به تبع آن

---

۱۶. دیوان ص ۳۱۰

۱۷. الرصافی ــ دیوان ص ۲۰۷

دوری از پدر و مادر باعث شده است او نیز خود را یتیم پنداشته و مرارتهـا و سـختیهای ایتام را به شکل زیبا بیان کند :

اودی الرّدی بـــابیه قبل فطامه　　فحسا المذله فی حلیب المرضع
فتراه یلعب فی الزقاق و طالما　　مـن صحبه یمنی بضرب موجع

که بیت دوم بیانگر مضمون این بیت پروین است که می گوید :

همگنانــم قفـــازننـــد همـــی　　که ترا جز زبان الکـــن نیســـت

در مناظره ای دیگر بین عنکبوت و کاهل پروین به اهمیت کار و تلاش اشاره نمـوده و بیکاری و تنبلی را تقبیح می کند .

کاهـلی در گوشه ای افتاده سست　　خسته و رنجـــور اما تنـــدرسـت
عنکبوتی دیـد بـــر در ، گرم کار　　گوشه گیر از سرد و گرم روزگار
دوک همـت را بـه کـار انداخته　　جز ره سعی و عمـــل نشنـــاخته
گفت کاهل کاین چه کارو سرسریست　　آسمان ، زین کار کردنها بریست
گفت آگـــــه نیستـی ز اسرار من　　چنـــد خنـدی بر در و دیـوار من
ما زدیــــم این خیمهٔ سعی و عمل　　تا بدانـــــی قـــدر وقت بی بـدل

گاندی عرب نیز با تأثر و تأسّی از پروین کار و تلاش را از زبان حیوانات بیان کـرده و فقط به جای عنکبوت از واژه نمله (مورچه) استفاده نموده و مفاهیم وارد شده در منـاظره پروین را از زبان مورچه و کارهای او بیان می کند .

رایت فی خوانی نمله تطلب الغذا　　فاترکها کالضیف تاکل ما تهوی[۱۸]

در پایان ذکر دو نکته لازم است یکی اینکه : هر چند احمد صافی مدتی در ایران زیسـته و تحت تأثیر شدید شاعران پارسی گوی قرار گرفته اما بهر حال او یک عـرب اسـت و تعصب خاصی نسبت به نژاد خود نشان داده و روحیات و تعصبات ویژه عربها را نتوانسته است از ذهن و روح خود بیرون کند .

---

۱۸. احمد صافی ـ الشلال ص ۱۸

دومین نکته مربوط به شکل ظاهری صافی می گردد که ظاهراً قیافه ای مـذموم و زشـت داشته وشاید به همین مناسبت هیچ زنی حاضر به ازدواج با او نشده است خود می‌گوید:

قالوا : تزوج تکـــن أبـــاولد　　　فقلـت کتبی و الناس أولادی
الناس ولدی وان اعش بهـــم　　　بین أعـــاد ، حینـــا و حساد

تجرد و شاید مشکل ظاهری او باعث شده بود دیدگاهش نسبت به زن همراه بـا بـدبینی بوده و مثل افراد عامی در مورد آزادی و تحصیل زنان بیاندیشد .

مشکل المرأه ، قالوا جهلـها　　　فـــاذا تعلیمـها لـــم ینـفـــع
نقل المشکل تعلیم الـــنساء　　　من فنـــاء البـیت للمجتـــمع[۱۹]

و یا در جایی دیگر زن را موجودی به حساب می آورد که باعث تشویش عقل و ذهـن و بینش او می گردد .

ولا اهوی الشریکه فی حیاتی　　　مشـــوشه لعقلی و العیـــون[۲۰]

نتیجه اینکه هرچند صافی تحت تاثیر ادبیات و شاعران ایرانی قرار گرفته و به تقلید از آنها به ویژه ملک الشعرای بهار و پروین اعتصامی شعر سروده است ، ولی تعصب نژادی و تربیت و زیستگاه اولیه او باعث شده است که گاهی فاصله زیادی بین افکار او و شاعران ایرانی به وجود آید . البته قصد ما در این نوشته آن نبود که ثابت کنیم گاندی عرب کاملاً تحت تاثیر قرار گرفته و به تقلید از ایرانیان شعر سروده است ، بلکه هدف ما اثبات مقدار تأثر این شاعر از ایرانیان و بالمناسبه تأثر او از پروین می باشد .

---

۱۹. المجموعه الکامله ــ ص ۷۹

۲۰. همان - ص ۱۳۲

شهره در هر کشوری
(نام و آثار پروین اعتصامی در افغانستان)

دکتر محمدکاظم کهدویی
عضو هیأت علمی دانشگاه یزد

مقدمه

سال ۱۳۲۰ خورشیدی، وقتی **پروین اعتصامی**، شاعرهٔ خردمند و متفکر معاصر، جهان فانی را بدرود کرد و در سرای باقی رحل اقامت افکند، کمتر کسی می پنداشت که روزی آوازه و شهرت این بانوی بزرگ، از مرزهای سرزمین مادری او فراتر رود و در کتابهای درسی مدارس به عنوان نمونه هایی از اشعار حکیمانه و پندآموز برای متعلمان و دانش آموزان، تدریس شود و در جان و دل آنان تأثیر بگذارد. بدون شک، این گسترش اندیشه و فراملی شدن آن، چیزی جز همت والای آن شاعر و گستردگی علمی و اندیشه های ادبی و حکیمانه وی نیست؛ آنچنانکه خود او روزی، برتری و رتبت هر زن و مرد را به سبب دانایی فرد دانسته بود، و اینکه زنان نیز می توانند با کسب علم و دانش و هنر، در هر سرزمینی مشهور شوند و شهرهٔ هر کشور گردند.

وقتی دامان مادر، نخست آموزگار کودک باشد، طفلانی دانشور می پرورد و آن طفلک ضعیف، با تلاش و کوشش و تحصیل فضل و ادب، در آسمان حیات آدمیان بال و پر می گیرد و به مصداق سخن شیخ شیراز، هرگز نخواهد مرد.

پروین در خصوص شهره شدن در هر کشور به وسیله تحصیل علم و هنر، اینگونه می گوید:

زن ز تحصیل هنر شد شهره در هر کشوری
بر نکرد از ما کسی زین خواب بیدردی سری
از چه نسوان از حقوق خویشتن بی بهره اند

نـام این قـوم از چه دور افـتاده از هر دفتری
دامـن مـادر نخـست آمـوزگـار کودک است
طـفـل دانـشـور کـجـا پـرورده نادان مادری
بـا چـنین درماندگی از ماه و پروین بگذریم
گر که ما را باشد از فضل و ادب بـال و پـری

آنچه نگارندهٔ سطور بر آن است تا در اینجا بیان کند، شهرت و آوازهٔ **پروین** و آثار او در کشور **افغانستان** است، که به اجمال به آن خواهد پرداخت، اگرچـه معتقـد اسـت بسیار کمتر از آن است که باید بیان شود.

وقتی راقم سطور، به دلیل مأموریت شغلی، مدتی در **افغانستان** حضـور داشـت، بـا کلاسهای دانشگاه **کابل** و دروس آنها و معلمان مدارس و کتابهای درسی، بـویژه کتـب ادبی مأنوس بود و به سبب علاقه معلمی خود، با دیدی ظریف به مطالب نظر می انداخت. در هنگام تدریس ادبیات، بویژه بخش نظم فارسی (دری) وقتی بـه مناسـبت، شـعری از شاعرهٔ معاصر **ایران**، **پروین اعتصامی** را آغاز کرد، غالب دانشجویان شـروع بـه زمـزمهٔ ادامهٔ آن کردند، و این برای من جالب بود. وقتی علت را جویـا شـدم، دیـدم کـه آنـان دلایلی ذکر می کردند که خالی از ظرافت نیست؛ از جملهٔ آنها می توان به موارد ذیـل اشاره کرد:

۱- وجود دیوانهای اشعار از **پروین اعتصامی**، به صورت کامل و گزیده در تمـامی کتابفروشیهای **کابل** و کتابخانه های عامه و دانشگاهی.

۲- معرفی **پروین اعتصامی** از رسانه هـای گروهـی مثـل رادیوهـا، شـبکه هـای تلویزیونی و مطبوعات

۳- وجود اشعار **پروین** در کتب درسی مدارس

۴- آشنایی مهاجران افغانی در **ایران** با اشعار و زندگی **پروین**

۵- استناد معلمان و استادان فارسی (دری) به اشعار **پروین**

آشناترین اشعاری که به محض شروع آن، دانشجویان دنباله اش را زمزمه می کردند، «**اشک یتیم**» بود، تا جایی که وقتی شعر را شروع به خواندن کردم «روزی گذشت پادشهی ...» بلافاصله بسیاری از دانشجویان، ادامه دادند که: «از گذرگهی» چون برایم جالب بود، پرسیدم مگر شما **پروین** را می شناسید؟ گفتند بله! و شعرهای او را هم می دانیم، و یکی از دانشجویان هم دیوان کوچک **پروین اعتصامی** را از کیف خود در آورد و گفت: « بله آقا! ما همرای خودمان هم داریم». پرسیدم که دیگر چه شعری از پروین را در یاد دارید؟ بلافاصله شعر «**مست و هشیار**» را به زمزمه گرفتند: «محتسب مستی به ره دید و گریبانش گرفت مست گفت ای دوست این پیراهن است افسار نیست» شعر دیگر که به یاد داشتند، قطعه ای بود که **پروین** برای سنگ مزار خود سروده بود:

اینکه خاک سیهش بالین است　　　اختر چرخ ادب پروین است

شعر دیگری که یکی از دانشجویان شروع کرد، «**لطف حق**» بود که:

مادر **موسی** چو **موسی** را به **نیل**　　　در فکند از گفتهٔ ربّ جلیل
خود ز ساحل کرد با حسرت نگاه　　　گفت کای فرزند خرد بی گناه
گر فراموشت کند لطف خدای　　　چون رهی زین کشتی بی ناخدای...

(دیوان، ص ۲۳۶)

بعضی از استادان هم در نیمسالی که درس نظم فارسی (دری) داشتند، **قطعه یا قطعاتی** را از **پروین** تدریس می کردند که این نتیجهٔ **عظمت** و جاودانگی اشعار **پروین** بود که از میان آنهمه شاعر برگزیده شده بود.

علاقه مندی نگارنده باعث شد که با بعضی از معلمان مدارس نیز در این باره مشورت کنم که دیدم نه تنها معلمان ادبیات، بلکه از رشته ها و درسهای دیگر هم **پروین** را خوب می شناسند و برای او به عنوان شاعره ای توانا و متخلق به اخلاق و اندیشه و تفکر، ارزشی خاص قائلند.

پس از آن کتابهای ادبی مدارس را تهیه کرده و به دنبال اشعار **پروین** شروع به تورق کردم که در کتاب «دری، صنف هفتم» (کتاب ادبیات فارسی برای شاگردان کلاس هفتم) به شعری از **پروین** برخوردم که مصرع اول آن را عنوان قرار داده بودند:

«گویند عارفان هنر و علم کیمیاست»

پس از آن شانزده بیت از این قصیدهٔ ۴۲ بیتی ذکر شده بود که بیان آنها در اینجا، خالی از لطف نیست:

گویند عارفان هنر و علم کیمیاست
وان مس که گشت همسر این کیمیا طلاست
فرخنده طاهری که بدین بال و پر پرید
همدوش مرغ دولت و هم عرصهٔ هماست
وقت گذشته را نتوانی خرید باز
مفروش خیره کاین گهر پاک بی بهاست
تو مردمی و دولت مردم فضیلت است
تنها وظیفه تو همی نیست خواب و خاست
زان راه باز گرد که از رهروان تهیست
زان آدمی بترس که با دیو آشناست
آن را که دیبهٔ هنر و علم در بر است
فرش سرای او چه غم ارزان که بوریاست
بشناس فرق دوست ز دشمن به چشم عقل
مفتون مشو که در پس هر چهره چهره هاست
ای شاخ تازه رس که به گلشن دمیده ای
آن گلبنی که گل ندهد کمتر از گیاست
چون روشنی رسد ز چراغی که مرده است؟
چون درد به شود ز طبیب که مبتلاست؟
در آسمان علم، عمل برترین بر است

در کشور وجود هنر بهترین غناست

عاقل کسی که رنجبر دشت آرزوست

خرم کسی که در ده امید روستاست

با دانش است فخر، نه با ثروت و عقار

تنها هنر تفاوت انسان و چارپاست

ز آشوبهای سیل و ز فریادهای موج

نندیشد ای فقیه هر آن کس که ناخداست

دیوانگی است، قصهٔ تقدیر و بخت نیست

از بام سرنگون شدن و گفتن که این قضاست

آن سفله ای که مفتی و قاضی است نام او

تا پود و تار جامه اش از رشوه و رباست

جان را هر آنکه معرفت آموخت مردم است

دل را هر آنکه پاک نگه داشت، پارساست.

(دری صنف هفتم، ص ۱۴۳ - ۱۴۴)

اگرچه حدود سی درصد ابیات قصیده و در دو صفحه در اینجا آمده، اما با توجه به حجم کم کتاب صنف هفتم (۱۵۶ صفحه) مقداری قابل توجه است و مفاهیمی که در ادبیات منتخب آمده، در حد عالی و شایستهٔ جامعه ای رو به رشد است و می تواند بیانگر خواستهای اجتماعی آن جامعه باشد. این مفاهیم عبارت است از: توجه به علم و هنر و مجهز شدن به آن، توجه به ارزش وقت و زمان که همچون طلاست، فضیلتهای علمی و دینی و مردمی، پرهیز از آدمیان شیطان صفت و نامردم، برتری علم و دانش و تشبیه آن به دیبا، شناخت دوست از دشمن و فریفته نشدن به ظواهر انسانها، هدفمند بودن و بهره رساندن و ثمردار بودن، عامل به علم و دانش بودن که بهترین سرمایه است، اهل تلاش و کوشش بودن، افتخار داشتن به علم و دانش که تفاوت انسان و حیوان است، بی توجهی به آشوبهای زمانه که گریبانگیر می شود و چون سیل زودگذر است، عدم واگذار کردن امور به قضا و قدر و جهل و دیوانگی را به آن نسبت دادن، پرهیز دادن اهل دین و

عدالت از رشوه و ربا و معرفت آموزی و جان را سرشته کردن با آن و پاکدل بودن که در حقیقت پارسایی همان است و ...

در مجموع، اندیشه های گزینه شده از لابلای ابیات قصیده، به گونه ای است که به کارگیری همین تفکر و اندیشه، می تواند هم جامعه، و هم افراد آن جامعه را بسازد و به کمال ارزشهای انسانی و دینی برساند و صلح و صفا و آرامش و پاکی و فرزانگی را به جامعه ارزانی دارد و جامعه و فرد را از خمود و بی تلاشی و همه چیز را به تقدیر و قضا سپردن دور سازد، و این همان تلاش برای ساختن و ایجاد مدینهٔ فاضله است.

در کتاب «ادبیات دری، صنف یازدهم» (کتاب ادبیات فارسی کلاس یازدهم) در صفحات ۱۰۰ و ۱۰۱ قطعه ای با عنوان **«درخت بی بر»** از **پروین اعتصامی** به چاپ رسیده که پانزده بیت از این قطعه هیجده بیتی آورده شده است. اگرچه عنوان قطعه **«درخت بی بر»** است و ماجرای درخت سپیدار و تبر خوردن از دست دهقان و سوخته شدن در تنور و ... اما نتیجه و حاصل همهٔ این گفتگو و بریدن و سوزاندن دو مطلب است که در ابیات ۱۴ و ۱۵ قصیده آمده و سه بیت آخر هم که پس از این نتیجه گیری آمده است، پس از بیان اصل مطلب و پیام، نیازی به ذکر آن ندیده اند. آن پیام که در قصیدهٔ مذکور دیگر از پروین نیز مد نظر قرار داده شده بود، دانش و حکمت است که برای بشر بهترین ثمره و حاصل است و عمل به علم و دانشی که آموخته شده، و برای جامعه ای که حدود ۸۰ ٪ آن از نعمت سواد بی بهره بودند، به یقین این قطعه و این پیام، بهترین پیام است و تمامی قطعه، سخن **«ناصر خسرو»** را به یاد می آورد که

«بسوزند چوب درختان بی بر　　　زا خود همین است مر بی بری را»

با عنایت به مفاهیم ارزشمند و نهفته شده در قطعهٔ **«درخت بی بر»** از **پروین**، ذکر آن در اینجا بی مناسبت نمی نماید:

آن قصه شنیدید که در باغ یکی روز

از جور تبر، زار بنالید سپیدار

کـز من نه دگر بیخ و بنی ماند و نه شاخی
از تـیـشـهٔ هـیـزم شـکـن و ارّهٔ نـجار

ایـن بـا کـه توان گفت که در عین بلندی
دسـت قـدرم کـرد بـنـاگـاه نگونساز

گـفـتش تبر آهسته که جرم تو همین بس
کاین موسم حاصل بود و نیست تو را بار

تـا شـام نـیـفـتـاد صـدای تـبـر از گـوش
شـد تـوده در آن باغ، سحر هـیمهٔ بسیار

دهقان چو تنور خود از این هیمه بر افروخت
بـگـریست سپیدار و چنین گفت دگر بار

آوخ کـه شـدم هـیـزم و آتـشـگـر گیتی
انـدام مـرا سـوخـت چـنـین ز آتش ادبار

هـر شـاخـه ام افـتـاد در آخـر به تنوری
زین جامه نه یک پود به جا ماند و نه یک تار

چون ریشهٔ من کنده شد از باغ و بخشکید
در صـفـحـه ایـام نـه گـل باد و نه گلزار

از سـوخـتـن خـویش هـمی زارم و گریم
آن را کـه بـسـوزنـد چـو مـن گریه کند زار

کـو دولـت و فـیـروزی و آسـایـش و آرام
کـو دعـوی دیـروزی و آن پـایـه و مـقدار

خـنـدیـد بـر او شعـله که از دست که نالی
نـاچـیـزی تـو کـرد بـدیـنـگـونـه تو را خوار

آن شـاخ کـه سـر بـر کـشـد و میوه نیارد
فـرجـام بـجـز سـوخـتـنـش نـیست سزاوار

جـز دانـش و حـکـمـت نـبود میوهٔ انسان
ای مـیـوه فـروش هـنـر، ایـن دکّـه و بـازار

از گـــفـتـهٔ نـاکـــردهٔ بـیـهـوده چـه حاصل
کـــردار نـکـــو کـــن کـه نـه سودیست ز گفتار
(دیوان پروین، ص ۱۲۶)

از دیگر مواردی که نگارنده شاهد تدریس قطعه یا قصیده ای از پروین در دانشگاه کابل بود، وجود آنها در جزوه های درسی استادان دروس نظم دری (فارسی) بود که معمولاً در هر سمستر (نیمسال، ترم) برای دانشجویان تدریس می شد، ولی اصل آن در دست نیست. **اشک یتیم**، **دزد و قاضی** و **مست و هشیار** از جملهٔ آنهاست.

زنان سخنسرا در پویهٔ ادب دری:

زنان سخنسرا نام تذکره ای است از مؤلفی به نام **«عطا»** که به سال ۱۳۶۵ خورشیدی، در چاپخانه دولتی **کابل** به نشر رسیده و ترجمهٔ احوال و نمونهٔ اشعار سی و شش نفر از زنان شاعر را از **رابعهٔ بلخی** تا **حمیرا نکهت دستگیرزاده**، آورده است.

مؤلف، احوال **پروین** را همراه با عکسی از وی در سه صفحه و پس از آن پنج قطعه از اشعار را نیز به عنوان نمونه آثار ذکر کرده است.

«**پروین اعتصامی** شاعرهٔ بزرگ ایرانی در بین زنان سخنوری که نام و آثارشان در تاریخ ادبیات فارسی به ثبت رسیده، جا و مقام ویژه ای دارد.

پروین در سال ۱۲۵۸ هجری شمسی در شهر **تبریز** دیده به جهان گشود. پدرش **یوسف اعتصامی (اعتصام الملک آشتیانی)** از محققین، مترجمین و نویسندگان نامی عصر خویش بشمار می رفت و از دوستان نزدیک **ملک الشعراء محمد تقی بهار** و علامه **علی اکبر دهخدا** بود. وی در **آشتیان** به دنیا آمد و جوانیش در **تبریز** گذشت. خانوادهٔ اعتصامی پس از تولد **پروین** راهی **تهران** شد و در آنجا مسکن گزید. **یوسف اعتصامی** پس از ورود به **تهران** بطور همزمان ریاست کتابخانهٔ سلطنتی و ریاست تألیفات وزارت معارف را عهده دار گردید. **پروین** ابتدا ادبیات فارسی و زبان عربی را نزد پدر فاضل و هنردوستش آموخت و سپس تحصیلات خود را در مدرسهٔ آمریکایی دختران ادامه داد.

پروین از کودکی شهر می سرود و به پدرش عرضه می داشت. تشویق و راهنمایی **یوسف اعتصامی** در رشد استعداد نبوغ آمیز **پروین** سهم بسزایی داشت. شاعرهٔ جوان پس از انجام تحصیلات تمام وقت و هم خود را صرف نگارش و نغمه پردازی، کمک به پدر و نیز مباحثه با دانشمندانی نظیر **دهخدا**، **نفیسی** و **بهار** می کرد. شور و شوق **پروین** برای آموختن و آفرینش بی پایان بود.

پروین خیلی دیر به اصرار نزدیکانش برای ازدواج پاسخ گفت: در سال ۱۳۱۳ هنگامی که ۲۸ سال از عمر وی می گذشت، با پسر عم پدر پیمان زندگی بست و با وی به شهر **کرمانشاه** رفت. اما این وصلت نامناسب بود و روح پروین را آزرده می ساخت. هنوز دو ماه و نیم از شروع زندگی مشترک او نگذشته بود، که شاعرهٔ حساس دریافت که روحیات وی با طرز فکر همسرش سازگار نیست، و به همین سبب به **تهران** بازگشت و به خانهٔ پدری پناه آورد. چند ماه بعد بطور قطع با همسرش مترکه نمود و تا پایان عمر تنها زیست.

پس از آنها تنها مونس و مددگار پروین پدر دانشمندش **یوسف اعتصامی** بود که در سال ۱۳۱۶ بدنبال یک بیماری ناگهانی درگذشت و شاعرهٔ نامی را در اندوهی جانگداز غوطه ور ساخت.

چهار سال بعد از مرگ پدر، **پروین اعتصامی** نیز به بستر بیماری افتاد، و پس از سیزده روز مقابله با مرگ، در تاریخ ۱۶ حمل سال ۱۳۲۰ هنگامی که سی و پنج سال بیش نداشت، شمع فروزان حیاتش به خاموشی گرایید.

ملک الشعراء بهار بزرگترین شاعر قصیده سرا در هفت قرن اخیر **ایران**، دربارهٔ وی نگاشته است:

«خانم **پروین** به تمام شرایط شاعری عمل کرده است. هرگاه تنها غزل **سفر اشک** از این شاعرهٔ شیرین زبان باقی مانده بود، کافی بود که وی را در بارگاه شعر و ادبیات

جایگاهی عالی و ارجمند بخشد، تا چه رسد به **لطف حق**، **کعبهٔ دل**، **روح آزاد** ... و سایر قطعات که هر یک برهان آشکار بلاغت و سخندانی اوست».

بهار افزوده است:

«خواننده در این قصاید خود را به یکباره در عوالمی رنگارنگ که به صورت عالم مستقل درآمده باشد می بیند. طرز بیان **ناصر خسرو** را در تمثیلات سنایی و استغنای **حافظ** را در فصاحت و صراحت **سعدی** می نگرد. حکیمی عارف و عارفی حکیم و ناصحی پاک سرشت جای به جای در خود نمایی و جلوه گری است».

ایمان داریم که این پنج قصیده درستی و بجا بودن این تمجید را گواهی می دهند.

مؤلف ایمان دارد که این چند نمونه قطعهٔ ذکر شده، گواه روشنی بر قدرت و عظمت شعری **پروین اعتصامی** می تواند باشد، و سپس این موارد را ذکر کرده است:

۱- **اشک یتیم** (۸ بیت) با مطلع

«روزی گذشت پادشهی از گذرگهی   فریاد شوق بر سر هر کوی و بام خاست»

۲- **مست و هشیار** (۱۰ بیت) با مطلع:

«محتسب مستی به ره دید و گریبانش گرفت
مست گفت ای دوست این پیراهن است افسار نیست»

۳- **پیام گل** (۸ بیت) با مطلع:

«به آب روان گفت گل کز تو خواهم   رازی که گویم به بلبل بگویی»

۴- **حقیقت و مجاز** (۸ بیت) با مطلع:

«بلبلی شیفته می گفت به گل   که جمال تو چراغ چمن است»

۵- **گوهر اشک** (۲۰ بیت) با مطلع:

«آن نشنیدید که یک قطره اشک   صبحدم از چشم یتیمی چکید؟»

در نشریات، بویژه هفته نامه ها و ماهنامه ها،گاه گاه دیده می شد که احوال **پروین**، همراه با عکسی از او به چاپ رسیده است، مثل نشریهٔ «**مریم**» و سایر نشریات، و گاه

روزنامه ها هم قطعه ای از **پروین** به چاپ می رساندند که چون نگارنده بنا به جمع این آثار نداشت، اکنون مستندی در دست نیست، ولی در **کابل** وجود دارد.

در شبکهٔ دولتی تلویزیون ملی **افغانستان**، در برنامهٔ هنر و ادبیات، برنامه ای نیم ساعته در بیان احوال و اشعار **پروین** پخش کرد که به بررسی زندگی و احوال او پرداخت. شبکهٔ تلویزیونی **آریانا** که حدود دو سال از تأسیس آن می گذرد، در یکی از برنامه های خود به نام «بوی ماه» که برنامه ای کاملاً ادبی است، به زندگی و احوال و اشعار **پروین** پرداخت (سال ۱۳۸۴) و از او به عنوان شاعره ای بزرگ و گرانسنگ در ادبیات معاصر نام برد.

خانم **ماگه رحمانی** که کتاب « **پرده نشینان سخنگوی**» را به سال ۱۳۲۸ خورشیدی نوشته و شرح حال ۱۳۶ نفر از زنان شاعر نویسنده را درج کرده است، نامی از **پروین اعتصامی** نبرده که احتمالاً هنوز نام و آوازهٔ **پروین** به او نرسیده بوده است.

آنچه گفته آمد، نمونه ای بود از آنچه که نگارنده در مدت حدود سه سال اقامت در **کابل** شاهد آن بود، اما آنچه که پیش از اینها بوده و یا به نظر نرسیده، جای خود را دارد، و در نهایت می توان گفت که معرفی احوال و آثار **پروین** در موارد ذیل طرح و بررسی و ذکر شده است:

۱- به صورت کتاب در کتابفروشیهای دانشگاهی و عمومی
۲- از طریق کتابهای درسی مکاتب و مدارس
۳- از طریق جزوه های درسی استادان در دانشگاه ها
۴- از طریق رادیو و تلویزیونهای دولتی و خصوصی
۵- از طریق مطبوعات
۶- از طریق آشنایی مهاجرانی که در **ایران** بوده و به وطن بازگشته اند.

منابع و مآخذ

۱- کتاب «دری صنف هفتم» از انتشارات وزارت معارف افغانستان، کابل، ۱۳۸۲ خورشیدی

۲- کتاب «دری صنف یازدهم» از انتشارات وزارت معارف افغانستان، کابل، ۱۳۸۱ خورشیدی

۳- اعتصامی، پروین، دیوان اشعار، چاپخانه فردین، تهران، ۱۳۵۳

۴- عطا، زنان سخنسرا در پویهٔ ادب دری، چاپخانه دولتی کابل، ۱۳۶۵

۵- رحمانی، خانم ماگه، پرده نشینان سخنگوی، انتشارات الازهر، پیشاور، پاکستان، چاپ سوم، ۱۳۸۰ خورشیدی

بررسی و تحلیل مناظرات در دیوان پروین اعتصامی

فاطمه کاکاوند قلعه نوئی
مدرس دانشگاه آزاد اسلامی - واحد پرند

«ادعُ الی سَبیلِ ربِّکَ بِالْحِکْمَةِ وَ الْمَوعِظَةِ الحَسَنَةِ وَ جادِلْهُمْ بِالَّتی هِیَ اَحْسَنُ، اِنَّ ربَّکَ هُوَ اَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبیلِهِ وَ هُوَ اَعلَمُ بِالْمُهتَدینَ.»

سورهٔ مبارکهٔ نحل (۱۶)، آیهٔ ۱۲۵

(ای رسول ما) خلق را به حکمت و برهان و موعظهٔ نیکو به راه خدا دعوت کن و با بهترین طریق **مناظره** کن که البته خدای تو کسی را که از راه او گمراه شده و آنکه را هدایت یافته بهتر می‌داند.

در فرهنگهای مختلف فارسی از جمله: دهخدا، نفیسی، غیاث اللغات، ناظم‌الاطباء، معین و... کلمهٔ مناظره Monazere از ریشهٔ «م ظ ر» به مفهوم مباحثه و مجادله کردن آمده است:

در تمامی این تعاریف مناظره نوعی بیان استدلال و آوردن دلایل محکمه‌پسند است برای بیان درستیِ سخنِ هر یک از طرفین مناظره و در واقع گونه‌ای از سئوال و جواب است که به برتری یکی از طرفین و شکست یا مجاب شدن دیگری منجر می‌شود. این شیوه بیان در مسائل اجتماعی و سیاسی و فرهنگی همراه با ارائه راهکارهای مناسب باعث رشد و ترقی می‌گردد و به کمک افسانه و تمثیل تأثیر مرموزی بر شنونده می‌گذارد و درک مطلب و پذیرش پند و اندرز از این راه با شیرینی حکایت و افسانه درهم می‌آمیزد و به قول سعدی داروی تلخ نصیحت را شیرین و مطبوع می‌سازد:

چه خوش گفت یک روز داروفروش
شفا بایدت داروی تلخ نوش

اگر شربتی بایدت سودمند
ز سعدی ستان تلخ داروی پند

به پرویزن معرفت بیخته
به شهد عبارت برآمیخته

(بوستان سعدی، باب اول ، بیت ۹۲۵ تا ۹۲۷)

منشاء و خاستگاه مناظره در ادبیات فارسی:

ملک الشعراء بهار در مقدمه‌ای که بر دیوان پروین اعتصامی نوشته‌اند، آورده‌اند که: « گویا مناظره از قدیم‌الایام خاص ادبیات شمال و غرب بوده و در آثار پهلوی ماقبل اسلام هم مناظرات دیده شده و در میان شعرای اسلامی نیز بیشتر مناظرات به شاعران آذربایجان و عراق اختصاص داشته است؛ اما معلوم نیست چرا شیوهٔ مناظره که قدیمی‌ترین اسلوب حُسنِ أداءِ مقصود و یکی از بزرگترین طُرُق سخنگویی و استادی شمال و غرب ایران بوده، تا این حد در زیر سبک خراسانی محکوم به زوال شده است که جز قسمت کمی در کتب خطی و مختصری غیرقابل ذکر در ضمن سایر آثار اساتید، چیزی از آن بر جای نمانده است.» (یادنامه ، ص ۸۱)

دکتر رحیم چاووش اکبری معتقدند: « شکی نیست که به دلیل زبان‌شناسی و سبک‌شناسی ایران باستان زرتشت سپیتمان در سرزمین امروز آذربایجان در کنار دریاچه چیچست و شهر شیز قدم به عرصه هستی نهاد و در کوه سربلند سهند پیام یگانه خدا را شنید و رسالتی بزرگ را به عهده گرفت و در همین کوه، سروده‌های جاودانی گاتها را سروده است و در حقیقت بنیان‌گذار سبک مناظره در شعر هم اوست و قدیمی‌ترین مناظره را در گات‌ها می‌یابیم: در اشتودگات یسنا ۴۳ بند ۱۰»

مناظره در دوره قبل از اسلام در خراسان هم رایج بوده است و نمونه بارز آن منظومه درخت آسوریک است که به زبان پارتی (پهلوی اشکانی) سروده شده است.

درخت آسوریک: مناظره درخت خرما با بز که سرانجام با برتری بـز خاتمـه می‌یابد. به نظر من این مناظره به گونه‌ای برتری دامداری را بر کشـاورزی مطـرح می‌کند. در پایان این منـاظره سـراینده بـه دعـای خسـرو و نفـرین دشـمنانش می‌پردازد.

از دیگر مناظرات باستانی می‌توان مناظره خسرو کواتان و ریذکی را نام بـرد. خسرو و ریذک(ریدک) کتابی است به زبان پهلوی در باب سـئوالات خسـرو از ریذک (جوانی که در خدمت بزرگان است) درباره‌ی انواع گلها، طعام‌ها، شـرابها و غیره و پاسخهای او.(مصاحب، ذیل خسرو کواتان)

اما خاستگاه مناظره را بعد از اسلام باید در آثار شعرای شـمال و غـرب ایـران مشاهده کرد.

مناظره یکی از انواع ادبی است که در ادبیات عرب نیز موجـود بـوده اسـت: مناظره فرزدق و جریر.

در ادبیات غرب معمولاً مناظره با معرفی موضوع مورد بحث شروع می‌شـود و پس از مباحثاتِ دو طرف، نتیجه‌ای از بحث‌ها به داور ارجاع داده می‌شود. منـاظره بیشتر به طرح مسائل مذهبی، اخلاقی، سیاسی یا عشقی اختصـاص دارد. درونمایـه بسیاری از آنها مقابله جسـم و روح، نیکـی و بـدی، خـدا و اهـریمن اسـت. در مناظره‌های قدیمی‌تر موضوع ساده‌ای از قبیل مقابله بین گلها، فصـلها و حیوانـات مطرح شده است؛ اما در قرون وسطی اغلب مباحثه‌کننـده‌هـا شخصـیتهای تمثیلـی هستند. (میرصادقی، ص ۲۵۵)

مناظره در ایران پس از اسلام:

اکثر تذکره‌نویسان، اسدی طوسی را مبتکر فن منـاظره در نثـر مـی‌داننـد. وی اولین کسی است که مناظره را وارد نثر فارسی کـرد. از او چنـد منـاظره بجـای است، اما نخستین بار مناظره در کتاب مقامات حمیدی قاضی حمید الـدین بلخـی عنوان مشخصی یافته است.

جدال سعدی با مدعی در گلستان و مناظرهٔ عقل و عشق، همچنین مناظرهٔ شب و روز از آثار خواجه عبدالله انصاری و یا موش و گربه از شیخ بهایی از نمونه‌های دیگر مناظره در نثر هستند؛ اما مناظره در شعر فارسی جلوه و نمود بیشتری داشته است و در انواع قالبهای شعری بکار رفته است: قصیده، قطعه، مثنوی، غزل، مسمط، ترجیع‌بند، ترکیب‌بند، مستزاد و...

در اشعار بزرگان ادب پارسی مانند فردوسی و نظامی و... مناظرات گاهی به چشم می‌خورد؛ اما در دیوان پروین اعتصامی مناظره اساس شعر او را تشکیل می‌دهد. هیچ شاعری به اندازهٔ پروین و با قدرت بیان و تفکر صحیح و منظم او از عهدهٔ این کار برنیامده است و تنها اوست که سراسر دیوانش با این مناظرات زیور یافته و باید به تخصص او در این شیوه از شعر معترف باشیم. (یادنامه، ص۹۴ و ۹۵) حتی مناظرات اسدی طوسی در مقایسه با مناظراتی که پروین ساخته رنگ و جلوه و جلایی ندارد و شاید بتوان گفت پروین اعتصامی تنها مناظره‌ساز بلامنازع سرتاسر ادبیات فارسی است که توانسته بخوبی از عهده آن برآید. (مقالهٔ زهرا محمدی، ص ۴۳)

تأثیر پروین از شیوه دیگران:

در عین حال که مناظره و سئوال و جواب در ادب فارسی پرسابقه است، پروین در اختیار این شیوه، استقلال اندیشهٔ خود را نشان داده و چون کیفیت برداشت معانی و طرز طرح آنها و نگارگریها و شرح و تحلیلهای او با پیشینیان به کلی متفاوت است، شعر او ویژگی و اصالتی دارد که از دیگران ممتاز است. در دیوان او تقریباً ۶۵ شعر از ۲۴۸ شعر او در ۵ تا ۶۳ بیت از نوع فابل، حکایت، تمثیل، در قالب قصیده و قطعه و مثنوی می‌توان یافت که حالت مناظره دارد. ابداع او در مضمون و انتخاب طرفین مناظره از اشخاص، موجودات جاندار، گل و گیاه و اشیاء بی‌جان یا موضوعات انتزاعی، ورود در عالم هر یک از دو طرف بحث و احساسِ حالات آنها، قدرت تجسم، سخن گفتن به شیوه‌ای متناسب و

هنرمندانه از زبان هر یک، اشارات نکته‌آموز و پرمغز به اقتضای حال و بسیاری ظرایف دیگر، اینگونه اشعار او را به صورت مظاهر درخشان هنر وی درآورده است. مناظرات و فابلها و حکایات تمثیلی زمینهٔ مهم هنر شاعری پروین است. بدیهی است دیگر انواع شعر وی نیز شایان توجه و تحسین است. تحصیلات پروین در دبیرستان آمریکایی دختران در تهران و آموختن زبان انگلیسی، تربیت و تعلیم پدر- که خود به آثار ادبی مغرب زمین رغبت فراوان داشت و ترجمهٔ بسیاری از آنها را در مجلهٔ بهار منتشر کرده است ـ زمینهٔ توجه پروین به ادبیات غربی و احیاناً برخورداری از آن را برای وی فراهم آورده بود و بی‌درنگ می‌توان گفت قطعاتی مانند ارزش گوهر، بلبل و مور، جولای خدا، دریای نور، رفوی وقت و نشان آزادگی به ترتیب متأثر از این آثار ادبیات غربی است: خروس و گوهر از ازوپ یا خروس و مروارید از لافونتن ، زنجره و مورچه از ازوپ و لافونتن، عزم و نشاط عنکبوت از آرتور بریزبان (مقاله نویسِ آمریکایی معاصر)؛ اما در همین نمونه‌ها نیز شعر او حالت تقلید ندارد، بلکه نوعی تأثیر و حسن اقتباس در آن منعکس است، حاکی از استقلال اندیشه و قریحه‌ای آفریننده است. تأثیر شعر قدما و وارثان شیوهٔ آنها در کلام پروین و در قالبهای بیانی و اندیشه‌های اخلاقی و اجتماعی او به طور محسوسی جمال جلوه یافت. (یادنامه ،ص ۵۳۱ و ۵۳۳)

غالب مسمطهای دیوان پروین وزن و لحن مسمط مرثیه گونه‌ای را دارد که دهخدا به یاد جهانگیرخان صور اسرافیل گفته است، قصاید وی غالباً بر شیوهٔ ناصرخسرو و احیاناً نزدیک به طرز بیان سنایی و مسعودسعد و ظهیر واقع شده است، قطعات او از تأثیر انوری گه‌گاه خالی نیست و بعضی مثنویاتش یادآور نظامی و مولوی و سعدی است، کلام وی به قدری صبغهٔ شخصی دارد که به دشواری می‌توان نشانه‌ای از اخذ و اقتباس را در کلام وی به دست آورد. (یادنامه،ص ۱۸۶)

ساختار مناظره:

هر مناظره از سه بخش تشکیل شده است: وضع = Thesis ، نقیض Antithesis، داوری و نتیجه = judgment, conclusion. معمولاً در بخش نخست یکی از طرفین مناظره از خود سخن می‌گوید، لاف می‌زند، شکایت می‌کند، دیگری را ملامت می‌نماید؛ سپس در قسمت دوم طرف مقابل به طرح جواب و رد آن معنی و بیان راه‌حل و یا دفاع از خود می‌پردازد. قسمت سوم یا آخرین بخش، استنتاج خود شاعر است که به تناسب مقام شامل نکات اخلاقی و اجتماعی و گاه اندیشه‌های حکمت‌آمیزست و احیاناً به درازا می‌کشد و از خلال آن عواطف انسانی، نیروی تخیّل و قوّت تفکّر پروین مشهود می‌شود. (یادنامه، ص ۵۳۲)

مناظره را می‌توان به نوعی داستان کوتاه دانست و مناسبات داستان کوتاه را برای آن بیان کرد، از جمله: شخصیتهای مناظره ، درونمایه و پیام مناظره ، لحن مناظره و زاویهٔ دید مناظره.

داور را که جزء شخصیتهای مناظره است و در پایان از مناظره استنتاج و نتیجه‌گیری می‌کند، می‌توان همان دانای کل یا راوی سوم شخص دانست که در پایان در قالب شاعر وارد داستان می‌شود و پند و اندرز مطلوب را در مناظره جای می‌دهد و حکم به رد یا قبول طرفین مناظره می‌دهد.

اینک به نقد و بررسی مناظرات دیوان پروین می‌پردازیم و آنها را از زوایای مختلف دسته‌بندی می‌کنیم:

پروین در مدت کمابیش بیست سال دوران شاعری خود ۲۰۹ قصیده و غزل و قطعه و مثنوی و ۵ قطعهٔ کوتاه دو یا سه بیتی و ۱۱ تک بیتی که جمعاً بالغ بر ۵۶۰۶ بیت می‌شود، سرود. در این میان تقریباً نیمی از اشعار وی مناظره است که ابتدا بر حسب قالب شعری تقسیم‌بندی می‌گردد و در این تقسیم‌بندی عناصر اصلی مناظره نیز یا در عنوانِ مناظره ذکر شده‌اند یا در کنار عنوان ذکر

گردیده‌اند و با توجه به این نکته که کدام یک از شخصیتها آغازگر مناظره بوده است ،نامش ابتدا آمده است. در ضمن، سئوال و جوابهایی نیز که به نوعی با مناظره مشابهت دارد تحت عنوان شبه مناظره ذکر گردیده است:

مناظراتی که در قالب مثنوی آورده شده است:

۱- جولای خدا (کاهل و عنکبوت) ۲- بی‌آرزو (گنج و درویش) ۳- ذره و خفاش ۴- جامهٔ عرفان (بزرگ و درویش) ۵- گنج درویش (درویش و دزد)۶- تیر و کمان ۷- عشق حق (عاقل و دیوانه) ۸ - امید و نومیدی ۹- نااهل (خار و نوگل) ۱۰- عمر گل (غنچه و گل) ۱۱- بلبل و مور ۱۲- تیمارخوار (ماهیخوار و ماهی) ۱۳- خوان کرم (گدا و خدا) ۱۴- کرباس و الماس (کیسه و الماس) ۱۵- دزد و قاضی (قاضی و دزد) ۱۶- گوهر و سنگ (سنگ و گوهر) ۱۷- دیده و دل ۱۸- لطف حق (مادر موسی و وحی الهی) ۱۹- رفوی وقت (سوزن و رفوگر) ۲۰- کعبه و دل ۲۱- برگ‌ریزان (برگ و شاخه) ۲۲- گرگ و شبان (چوپان و گرگ) ۲۳- دو محضر (قاضی کشمر و همسرش) ۲۴- پیوند نور (بلبل و ماه) ۲۵- گل و شبنم ۲۶- گِلهٔ بیجا (گرگ و سگ) ۲۷- معمار نادان (مور و طاسک) ۲۸- دریای نور (الماس و زرگر) ۲۹- سعی و عمل (سلیمان و مور).

مثنویهای شبه مناظره: شباویز (عجوز و مرغ) - روباه نفس (ماکیان و روباه)، آرزوی پرواز (کبوتربچه و مادرش) - روح آزاد (بینوا و گوهرفروش)- پایمال آز (مور و پیل).

مناظراتی که در قالب شعری قطعه است:

۳۰- بهای جوانی (نرگس و گلِ خودروی) ۳۱- کوته‌نظر (شمع و پروانه) ۳۲- صاعقه ما ستم اغنیاست (برزگر و فرزند) ۳۳- کاروان چمن (مرغ چمن و صید قفس) ۳۴ـ باد بُروت (عالم و نادان) ۳۵- بازی زندگی (عدس و ماش) ۳۶-

کارگاه حریر (حلزون و کرم پیله) ۳۷- گل بی‌عیب (بلبل و گل سرخ) ۳۸- کمان قضا (تله و موش) ۳۹- نشان آزادگی (پیرهن و سوزن) ۴۰- پایه و دیوار (دیوار و پایه) ۴۱- عیبجو (زاغ و طاووس) ۴۲- اشک یتیم (کودک یتیم و پیرزن) ۴۳- گل و خاک ۴۴- آتش دل (نرگس و لاله) ۴۵- آیین آیینه (شانه وآیینه) ۴۶- تاراج روزگار (نهال تازه‌رس و درخت خشک) ۴۷- دو همدرد (بلبل و طوطی) ۴۸- دو همراز (بط و ماهی) ۴۹- روح آزرده (جوان فقیر و پیر) ۵۰- شکایت پیرزن (پیرزن و قباد) ۵۱- قدر هستی (سرو و گل سرخ) ۵۲- گنج ایمن (کودک خرد و حکیم) ۵۳- مست و هوشیار (مست و محتسب) ۵۴- صاف و دُرد (غنچه و گل پژمرده) ۵۵- خاطر خشنود (گربه و سگ) ۵۶- سپید و سیاه (کبوتر و زاغ) ۵۷- شکسته (لاله و بنفشه) ۵۸- گوهر و اشک (اشک و گوهر) ۵۹- نکوهش بی‌خبران (هما و ماکیان) ۶۰- درخت بی‌بر (سپیدار و تبر و شعله) ۶۱- کیفر بی‌هنر (هیمه و اخگر) ۶۲- فلسفه (نخود و لوبیا) ۶۳- شاهد و شمع ۶۴- گرگ و سگ گله ۶۵- دزد خانه (سرهنگ و کسری) ۶۶- فریب آشتی (گربه و موش) ۶۷- توشهٔ پژمردگی (لاله و نرگس) ۶۸- جمال حق (گل سپید و گل زرد) ۶۹- سرنوشت (طوطی و جغد) ۷۰- دیدن و نادیدن (مژگان و مردمک) ۷۱- نکوهش نکوهیده (جُعَل و انگِشت) ۷۲- پیک پیری (موی سیاه و موی سپید) ۷۳- کودک آرزومند (مرغک و مادر) ۷۴- روش آفرینش (دلو و طناب و دهقان) ۷۵- سیه‌روزی (تابه و دیگ) ۷۶- ارزش گوهر (گوهر و مرغ) ۷۷- برف و بوستان (بوستان و برف) ۷۸- مناظره (قطره خون دست تاجور و قطره خون پای خارکن) ۷۹- توانا و ناتوان (سوزن و نخ) ۸۰- پیام گل (گل و آب روان) ۸۱- نکوهش بیجا (سیر و پیاز)

شبه مناظره در قالب قطعه: حقیقت و مجاز (بلبل و گل) - بنفشه (باغبان و بنفشه) - امروز و فردا (بلبل و گل) - گریهٔ بی‌سود (باغبان و گل) - قلب مجروح (کودک و مادر) - دیوانه و زنجیر - همنشین ناهموار (آب و آتش) -

سر و سنگ (قاضی و دیوانه) - گل پنهان (بلبل و گل) - ناتوان (جوان و پیر) - ذره (ذره و خورشید)

مناظراتی که در قالب قصیده در دیوان آمده است:

۸۲- قائد تقدیر (آسیا و آب) ۸۳- هر چه باداباد (باد و خاک) ۸۴- گل و خار ۸۵- مور و مار (مار و مور) ۸۶- گفتار و کردار (شیر ژیان و گربه) ۸۷- کوه و کاه ۸۸- حدیث مهر (گنجشک خرد و کبوتر) ۸۹- مرغ زیرک و صیاد

شبه مناظره در قالب قصیده: سقراط (شخصی با سقراط)

تقسیم‌بندی مناظرات به اعتبار طرفین مناظره:

مناظرات پروین را به اعتبار طرفین می‌توان به دسته‌های زیر تقسیم کرد:

۱- انسان و خداوند (یا وحی الهی): ۱۳ - ۱۸

۲- دو طرف مناظره انسان باشند (مناظره‌های انسانی): ۵ - ۷ - ۱۵ - ۲۳ - ۳۲ - ۳۴ - ۴۲ - ۴۹ - ۵۰ - ۵۲ - ۵۳ - ۶۵

۳- یکی از طرفین مناظره انسان و دیگری جانور باشد: ۱ - ۲۲ - ۲۹ - ۸۹

۴- یکی از طرفین مناظره شی و جسم بیجان باشد و دیگری انسان: ۲ - ۱۹- ۲۷-۶۳

۵- یکی از طرفین مناظره شی باشد و یا مظاهر طبیعی و دیگری از اجزای بدن انسان: ۲۰ - ۵۸

۶- هر دو طرف مناظره اجزای بدن انسان باشند: ۱۷ - ۷۰ -۷۲ - ۷۸

۷- هر دو طرف مناظره جانور باشند (مناظره‌های حیوانات):۱۱ - ۱۲ - ۲۶ - ۲۷- ۳۳- ۳۶ - ۴۱ - ۴۷ - ۴۸ - ۵۵ - ۵۶ - ۵۹ - ۶۴ - ۶۶ - ۶۹ - ۷۳ - ۸۵ - ۸۶ - ۸۸

۸- یکی از طرفین مناظره شی باشد و دیگری حیوان: ۳ - ۲۴ - ۳۱- ۳۸- ۷۶

۹- هر دو طرف مناظره شی باشند: ۴ - ۶ - ۱۴ - ۱۶ - ۳۹ - ۴۰ - ۴۵ - ۷۱ - ۷۴ - ۷۵ - ۷۹ - ۸۲ - ۸۷

۱۰- هر دو طرف مناظره از گیاهان و درختان و سبزیجات و حبوبات باشد:
۹ - ۱۰ - ۲۱ - ۳۰ - ۳۵ - ۴۴ - ۴۶ - ۵۱ - ۵۴ - ۵۷ - ۶۲ - ۶۷ - ۶۸ - ۸۱ - ۸۴

۱۱- یکی از طرفین از گیاهان باشد و دیگری از حیوانات: ۳۷

۱۲- یکی از طرفین از گیاهان و دیگری از اشیاء یا مظاهر طبیعی باشد: ۲۵-۴۳-۶۰-۷۷-۸۰-۹۱

۱۳- هر دو طرف مناظره از مظاهر طبیعی باشند: ۸۳

۱۴- هر دو طرف مناظره مفاهیم انتزاعی و اسم معنا باشند: ۸

تقسیم‌بندی مناظرات پروین به اعتبار موضوع و محتوا

اخلاق برای پروین مقدم بر هر امر دیگر است. او قبل از آنکه یک عارف یا یک زاهد یا حتی یک زن باشد، یک معلم اخلاق است.

پس از اخلاق اندیشه‌های عرفانی مرتبهٔ دوم اهمیت را دارند. تسلیم و رضا برای او از اصول مسلم و تردیدناپذیر است. دکتر زرین‌کوب از پروین با عنوان زنی مردانه در قلمرو شعر و عرفان نام می‌برد و عرفان او را علاوه بر تصوف اسلامی برخاسته از عرفان افلاطونی می‌داند و به همین سبب است که به مسأله روح و نجات اهمیت می‌دهد. عرفان پروین در پاره‌ای موارد تحت تأثیر سنایی، عطار، سعدی و مولاناست و با این همه چیزی از روح عصر، از عرفان مبنی بر سعی و عمل و از کمال مطلوب انسانی در مفهوم جامع و عصری آن جلوه دارد و این جمله استقلال فکر و در عین حال اصالت هنر پروین را بنحو انکارناپذیری برجسته می‌سازد. (یادنامه ۱۹۰ و ۱۹۱)

جنبه‌های اخلاقی و ادب تعلیمی پروین بسیار گسترده است از آن جمله می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱- نکوهش فخر و تکبر و خودبینی و عیب‌جویی از دیگران:۳ -۹ - ۱۰ - ۱۱ - ۱۴ - ۲۰ - ۲۷ - ۳۴ - ۳۵ - ۳۶ - ۳۸ - ۴۰ - ۴۱ - ۴۳ - ۴۵ - ۴۶ - ۵۱ - ۵۵

- ۵۷ - ۵۸ - ۶۲ - ۶۳ - ۶۴ - ۶۷ - ۶۸ - ۶۹ - ۷۱ - ۷۲ - ۷۴ - ۷۵ - ۷۶ - ۷۷ - ۷۹ - ۸۱ - ۸۳ - ۸۴ - ۸۵ - ۸۶ - ۸۷.

۲- نکوهش سستی و تنبلی و تشویق به کار و تلاش و ایستادگی و اتحاد، عاقبت‌اندیشی و تکیه بر بازوی خود:

کار و رهیدن از تن‌پروری یکی از پایه‌های اندیشه و فلسفهٔ پروین است. پروین وصول به هدف را محصول تلاش و پیگیری انسان در کار می‌داند و دست قضا و قدر را در مقابل اراده و نیروی آدمی می‌بندد. (یادنامه ص ۴۰): ۱ - ۱۱ - ۱۶ - ۳۲ - ۳۶ - ۴۴ - ۴۹ - ۵۱ - ۵۶ - ۵۷ - ۷۰ - ۷۹

۳- گردن نهادن به حکم قضا و قدر و اندیشه حاکمیت تقدیر و توصیه به صبر و شکیبایی در امور: ویژگی‌ای که تقریباً همه جا در اشعار او آشکار می‌شود ، عقیدهٔ مطلق و قطعی است که به قضا و قدر و سرنوشت داشته است. (یادنامه،ص۴۹۰) اما در عین حال قدرت اندیشه را منکر نمی‌شود و به قیام علیه ظلم وستم نیز دعوت می‌کند: ۳ - ۶ - ۸ - ۱۰ - ۱۸ - ۲۲ - ۳۷ - ۳۸ - ۴۶ - ۴۷ - ۴۹ - ۵۴ - ۵۵ - ۵۹ - ۶۲ - ۶۸ - ۶۹ - ۷۰ - ۷۲ - ۸۳

۴- طرح اندیشه‌های عرفانی و اتکاء به قدرت الهی و عشق عرفانی ورزیدن:

۲ - ۴ - ۵ - ۷ - ۱۳ - ۱۸ - ۲۰ - ۳۴ - ۳۷ - ۶۸ - ۷۶

۵- برتری دادن به تواضع و فروتنی و تأکید بر راستی و درستی:

۲۴ - ۴۳ - ۴۵ - ۸۲ - ۸۳

۶- سرزنش بی‌حاصلی و بی‌بری: ۶۰ - ۶۱

۷- قناعت و بی‌نیازی از مادیات: استغناء و عزت نفس داشتن و دوری از حرص و آز: ۲ - ۴ - ۵ - ۲۹ - ۵۵

۸- نکوهش دوستی با نااهلان و تأکید بر دوری از بداندیشان و حسودان:

۹ - ۳۷ - ۴۱

۹- تأکید بر تحمل رنج و سختی برای بدست آوردن بزرگـی و عـزت: ۲۸ - ۳۹ - ۷۴ - (جفا باید کشید تا صفا دید)

۱۰- تأکید بر نیکنامی و ارجح شمردن عمر کوتـاه؛ ولـی بـا ارزش و آزادی نفس: ۱۰ - ۲۵ - ۳۷ - ۴۴ - ۵۱ - ۶۹ - ۷۰

۱۱- برحذر بودن از بدخواه و جفاکار و هوشیار ماندن و دوری از دشـمن: ۱۲ - ۲۶ - ۶۶ - ۸۹

۱۲- اندیشه‌های سیاسی، اجتماعی و شکایت از حاکمـان ظـالم و تعـریض بـه فساد حکومت و بی‌عدالتی (دعـوت بـه قیـام، ترسـاندن از انتقـام روزگـار و آهِ مظلوم): در شعرهای پروین تقریباً همه جا زور و اجحاف و سـتمگری، از سـوی هر کس باشد کوبیده می‌شود ،خواه این کس سلطان باشـد، خـواه اغنیـاء، خـواه قاضی طماع ،خواه روحانی نمای رشوه‌خـوار. ایـن مهاجمـه بـا سـتم از خصـلت اجتماعی و خصوصاً عرفانی او مایه می‌گیرد. بدین معنی که: چون خود بی‌نیـاز و سازگار با اندک مایه‌ای در حد نیازهای معمولی است با روحیهٔ عارفانه، اشـرافیت و ستمگری را مورد حمله قرار می‌دهد. (یادنامه،ص۴۸۸)

پروین نابرابریهای وحشتناک اجتماع را می‌شناخت و سـیاهی آنهـا را لمـس می‌کرد در مصیبتهای آوار گشته بر وجود مردم غوطه‌ور می‌گشت تا مگر غریقی را نجات بخشد ؛چرا که خوب می دانست در تیره روزیهای اجتماعی، تنهـا عامـل مؤثر حکومت زر و زور است. (یادنامه،ص۲۶۴)

۱۵ - ۲۲ - ۲۳ - ۳۲ - ۴۲ - ۵۰ - ۵۲ - ۵۳ - ۶۵ - ۷۵ - ۷۸

بیست سال دوران خلاقیت شاعرانهٔ او دقیقـاً همـان بیسـت سـال فرمـانروائی رضاشاه بود که در طی آن حق آزادی سـخن پایمـال گشـت.(یادنامـه،ص ۳۷۱)استفاده از تمثیل را خواه طبعاً با خصال درونگرایی و کناره‌جویی پروین مناسبت داشت و خواه از روی ناچاری چون حیله‌ای برای گریز از پنجهٔ ستمگریها اختیـار نمود، در هر حال برای وی سپری پنهان‌کننده بـود، سـپری از جـانوران و اشـیاء

بیجان که بایست همه جا در تمثیلات و افسانه‌ها و مناظرات مشهورش گویای زبان حال او باشند. (یادنامه ، ص ۳۷۴)

۱۳- اهمیت زن به عنوان همسر و مادر و تربیت مادرانه: ۲۳ - ۸۸

پروین تا زنده بود، سعادت مادر بودن را نیافت. با وجود این، در اشعار خود جلوه‌های گوناگون زندگی مادران را به خوبی نشان داده است. درست است که طبیعت مدال مادری را بر سینه پروین نیاویخت،اما او هیچگاه نتوانست احساس مادرانه خود را در کالبدش زندانی کند. بدین جهت پروین در دبستان دل از آموزگار سرشت خویش، درس مادری آموخت و روح شاعرانه‌اش به او امکان داد که نغمه‌های مادرانه خود را به گوش جهانیان برساند، اشعاری که در آن سرود اشتیاق مادران با آهنگ محبت و انسانیت درهم آمیخته است. (یادنامه،ص ۲۲۹.)

زن در شعر پروین موجودی قدسی، سازنده، مستحق و قادر به دانا شدن و آفرینش نیکیها و پروریدن فرزندان برومندی است که بتوانند جامعهٔ بشری را به سوی هدفی والا و شایسته پیش برند. برای همین است که پروین اغلب، دم از عرفان و کمال‌طلبی می‌زند و رهایی زن را نه در رهایی از لباس و حجاب که در رهایی از قید جهل و غفلت و بی‌قیدی می‌داند.

۱۴- بث الشکوی: گلایه و شکایت از زندگی و تحسر بر از دست دادن فرصتها و کوتاهی عمر و تأکید بر اغتنامِ فرصت: ۶ - ۸ - ۹- ۱۰ - ۱۱ -۱۳ - ۱۶ - ۱۷ - ۱۹ - ۲۱ - ۲۵ - ۳۰ - ۳۱ - ۳۳ - ۳۵ - ۳۹ - ۴۶ - ۴۷ - ۴۸ - ۴۹ - ۵۱ - ۵۴ - ۵۸ - ۷۳ - ۸۰ - ۸۲

۱۵- نکوهش علم بی‌عمل و فضیلت علم و دانش و فضیلت عمل بر گفتار: ۱ - ۳۴ - ۴۰ - ۶۰ - ۶۱

۱۶- طنز در شعر پروین:

پروین با طنزی تلخ و گاه شیرین زوایای مخفی و گم گوشه‌های زندگی آدمی را در زیر پرتو استعداد خود قرار می‌دهد و به ما می‌نمایاند. پروین گاهی در انتقادهای تند و تیز خود روش طنز را به کار برده که در عین ظرافت و خنده‌دار بودن مخرب و سازنده نیز هست: ۵ - ۱۵-۲۳-۵۳

مناظره به اعتبار خیالی بودن و واقعی بودن طرفین آن:

بر حسب اینکه طرفین مناظره شخص انسانی باشند یا شخصیت حیوانی یا اشیاء و گیاهان و درختان، مناظره تقسیم‌بندی می گردد:

۱- هر دو طرف مناظره حقیقی: ۴ - ۵ - ۷ - ۱۳ و ۱۸ (وحی الهی هم در واقع طرف حقیقی مناظره محسوب می‌شود) ۱۵ - ۲۳ - ۳۲ - ۳۴ - ۴۲ - ۴۹ - ۵۰ - ۵۲ - ۵۳ - ۶۵

۲- هر دو طرف مناظره خیالی: معروفترین شکل تمثیل، تمثیل حیوانی است که به فابل یا حکایات الوحوش معروف است و یک موقعیت خیالی را بیان می‌کند که امکان وقوع آن در دنیای واقعی نیست. گفتگوهای بین گیاهان و اشیاء نیز جزو مناظرات خیالی محسوب می‌شود: فابل پردازی در آثار ازوپ یونانی ، فیدرس رومی ، کریلوف روسی، لافونتن فرانسوی و جرج اُروِل انگلیسی سابقه دارد و در متون کهن پارسی نیز تمثیلهای کلیله و دمنه و مرزبان‌نامه را می‌توان نام برد. فابل و تمثیل و حکایات عامیانه و لطیفه‌ها و امثال آنها را می‌توان انواع ادبی مناسب و مستعدی شمرد برای فرا نمودن جهانی که می‌توان آن را با گذشته و زمان حال تطبیق داد و در اعصار آینده نیز مصداق تواند داشت: ۳ - ۶ - ۸ - ۹ - ۱۰ - ۱۱ - ۱۲ - ۱۴ - ۱۶ - ۱۷ - ۲۰ - ۲۱ - ۲۴ - ۲۵ - ۲۶ - ۲۷ - ۳۰ - ۳۱ - ۳۳ - ۳۵ - ۳۶ - ۳۷ - ۳۸ - ۳۹ - ۴۰ - ۴۱ - ۴۳ - ۴۴ - ۴۵ - ۴۶ - ۴۷ - ۴۸ - ۵۱ - ۵۴ - ۵۵ - ۵۶ - ۵۷ - ۵۸ - ۵۹ - ۶۰ - ۶۱ -

۶۲ – ۶۳ – ۶۴ – ۶۶ – ۶۷ – ۶۸ – ۶۹ – ۷۰ – ۷۱ – ۷۲ – ۷۳ – ۷۴ – ۷۵ – ۷۶ – ۷۷ – ۷۸ – ۷۹ – ۸۰ – ۸۱ – ۸۲ – ۸۳ – ۸۴ – ۸۵ – ۸۶ – ۸۷ – ۸۸

۳- یک طرف مناظره حقیقی، یک طرف خیالی: ۱ – ۲ – ۱۹ – ۲۲ – ۲۸ – ۲۹ – ۸۹

سبک . زبان پروین

قافیه‌پردازی در کار پروین شگرد خاص خود او را دارد. تا جایی که بتواند از قافیه‌ای مناسب مطلب استفاده می کند. در مثنویهای او نکتهٔ فنی دقیقی که هست این است که همیشه قافیه را بسیار خوب انتخاب می کند و قطعاً بهترین قافیه‌ای را که برای مصرع اول ممکن است در مصرع دوم می‌آورد، به طوری که خواننده اغلب انتظار ندارد که در مصرع دوم قافیه به این خوبی باشد. در مقطعات وی هنر دیگر او این است که همیشه وزن را بسیار خوب انتخاب کرده و بهترین وزنی را که ممکن است با الفاظ و مضامین او موافق باشد یافته است. (یادنامه،ص ۴۸۹) زبان پروین زبان خاصی نیست. این محتوای شعر اوست که تشخصی به این زبان می‌بخشد و شک نیست که در آمیختگی قالب و شکل و محتوا زبان شعر را به وجود می‌آورد. طرز بیان پروین همان طرز بیان قدماست با همان واژه‌های معمول. برای شخصیتهای متفاوت، زبان متفاوتی به کار نمی‌برد، اما در مجموع کلام پروین با همان شیوهٔ کهن بسیار روشن و نزدیک به ذهن است و هیچ تعقیدی در آن مشاهده نمی‌شود و با این همه آسانی و روانی هرگز سستی در آن راه ندارد. کلامی استوار و متین و بی‌لغزش است. (یادنامه،ص ۱۰۲)

صنایع ادبی در مناظرات پروین:

صنعت تشخیص (Personification)، تمثیل، تخیل، ارسال المثل، تصویرآفرینی و تلمیح به وفور در شعر او دیده می‌شود. پروین در بهره گیری از ضرب‌المثلها و شعرهای معروف گذشته، استاد است. او تکیه کلامها و مثالها را

می گیرد، باز می کند، در همهٔ ارکان و زوایای زندگی گسترش مـی‌دهـد، نمونـهٔ زنده می‌نمایاند و به نتیجه‌ای عرفانی و انسانی دست می‌یابد. (یادنامه،ص ۴۵۲)

توجه به شعر و هنر گذشتگان از سوی پروین تا بدانجا پیش می‌رود کـه او را دارای سبک و شیوه‌ای دوگانه می‌نمایاند. بدین معنی که او در قصـیده‌هـا، پیـرو اسلوب خراسانی بود و اشعاری استوار، سرشار از پند و پارسایی با کلامـی محکـم ارائه می‌دهد که یادآور قصاید ناصر خسرو قبادیانی است؛ اما همینکه بـه مثنویهـا و قطعات و مناظرات می‌رسیم اسلوب سـخن دیگرگـون شـده بـا شـعری نـرم و پرطراوت که یادآور سرآمد شعرای سبک عراقی، یعنـی نظـامی اسـت، رودررو می‌شویم.(یادنامه،ص۴۵۴)

علامه قزوینی در مورد پروین می گوید:«چیـزی کـه مخصوصـاً بیشـتر مایـهٔ تعجب و استغراب است، نه چندان جنبه معنوی ایـن اشـعار اسـت ،یعنـی ابتکـار مضامین بدیع و ابداع معانی غریب و اظهـار رأی در مسـائل فلسـفی و اخلاقـی و اجتماعی و نحو ذلک که این امور برای کسی که بالفطره دارای هوش فوق‌معتـاد و ذهنی وقّاد و طبعی خداداد باشد، چندان بعید نیست؛ بلکه موضوع تعجب، جنبـه لفظی و فنی اشعار خانم پروین اعتصامی است که عبارت باشـد از نهایـت حسـن انتخاب الفاظ و کلمات و جمل و تعبیرات و اصطلاحات و صوغ کـلام در قالـب معهود متداول بین فحول اساتید قدما و به همان طرز و اسلوب معمول بین ایشـان، که این فقرات چنانکه همه کس می داند مـوهبتی و فطـری نیسـت، بلکـه فقـط اکتسابی است لاغیـر؛ و نتیجـهٔ سـالها تحصـیل و درس و بحـث و ممارسـت و معاشرت با فضلا و علما و ارباب فن است.» (یادنامه،ص۳۳۱)

دیوان او مجموعه‌ای است یکپارچه با خصائص سبک شناسی هماهنگ و یـک دست و نمایندهٔ نوعی از تفکرات اخلاقی و اجتماعی متجـانس و فاقـد تناقضـات آشکار و سازشهای مصلحت آمیز با شرایط زمانه.(یادنامه،ص ۳۷۵)

رنگ در دیوان پروین کمترین دخالت را دارد و هر جا اسمی از آن به میان می‌آید عینیت خود را از دست می‌دهد و به خدمت مفهوم در می‌آید. گل و لالهٔ باغ نامی دارند و رنگی ندارند و توصیفی رنگین از آنها به میان نمی‌آید و گاهی هم که رنگی برای گلی بیان می‌شود از نوع آرام و بی‌رمق آن است. (یادنامه،ص۹۸و۹۹)

نهان شد از گل زردی گل سپید که ما　　　سپید جامه و از هر گنه مبرائیم

(دیوان اشعار ،گل زرد و سپید)

عفت کلام در اشعار پروین:

در سرتاسر دیوان پروین هیچگاه کلامی برخلاف عفت و عصمت بیان نشده و پروین هیچگاه از زنیت خود چون کالایی فروختنی بر سر بازار صحبت نکرده است. (یادنامه،ص ۴۱۳) پروین در جشن فراغت از تحصیل خود بیتهایی سروده که نشان از عفت و عقل و برومندی تربیت اسلامی او دارد و به جای هر تفاخری، گرانسنگی و تقوای خانوادگی و فطرت انسانی او را گواهی می‌دهد.(یادنامه،ص ۴۱۵)

تقسیم‌بندی مناظرات پروین به اعتبار اوزان و بحور عروضی:

۱- بحر رمل مثمن محذوف (مقصور): فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن (فاعلان): ۵۳

۲- بحر رمل مسدس مخبون محذوف (مقصور، اصلم): فاعلاتن فعلاتن فعلن (فعلان، فع لان): ۳۱ - ۳۳ - ۳۷ - ۴۳ - ۴۷ - ۵۱ - ۵۴ - ۶۳ - ۷۲

۳- بحر رمل مسدس مقصور (محذوف): فاعلاتن فاعلاتن فاعلن (فاعلان):

۱ - ۵ - ۶ - ۷ - ۹ - ۱۲ - ۱۳ - ۱۵ - ۱۸ - ۱۹ - ۲۰ - ۲۱ - ۲۲ - ۲۳ - ۲۶ - ۲۷ - ۵۷ - ۶۷

۴- بحر هزج مثمن اخرب مکفوف محذوف: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن: ۶۰

۵- بحر هزج مسدس محذوف (مقصور): مفاعیلن مفاعیلن فعولن (مفاعیل):

۲ - ۳ - ۴ - ۸ - ۱۰ - ۱۴ - ۱۶ - ۱۷ - ۲۴ - ۲۵ - ۲۹ - ۶۵ - ۷۷

۶ - بحر سریع مسدس مطوی موقوف (مکشوف): مفتعلن مفتعلن فاعلان (فـاعلن): ۱۱ - ۳۲ - ۵۸

۷- بحر متقارب مثمن سالم: فعولن فعولن فعولن فعولن: ۸۰ - ۸۹

۸- بحر متقارب مثمن محذوف (مقصور): فعولن فعولن فعولن فعل (فعـول): ۲۸ - ۷۴

۹- بحر مجتث مثمن مخبون اصلم (محذوف): مفـاعلن فعلاتـن مفـاعلن فـع لـن (فعلـــن): ۳۰ - ۳۶ - ۳۹ - ۴۴ - ۴۶ - ۴۸ - ۴۹ - ۵۲ - ۵۵ - ۵۶ - ۵۹ - ۶۱ - ۶۴ - ۶۶ - ۶۸ - ۶۹ - ۷۰ - ۷۳ - ۸۱ - ۸۶

۱۰- بحر مجتث مثمن مشعث محذوف (مقصور، اصـلم مســبغ): مفـاعلن فعلاتـن مفاعلن فعلن (فعلان، فع لان):۷۸-۸۷

۱۱- بحر خفیف مسدس اصلم (مخبون محذوف، اصـلم مسـبغ، مخبـون مقصـور): فاعلاتن مفاعلن فع‌لن (فعلن،فع‌لان،فعلان):۳۴ - ۳۵ - ۳۸ - ۴۰ - ۶۲ - ۷۱ - ۸۳

۱۲- بحر مضارع مثمن اخرب مکفوف محذوف (مقصور): مفعول فاعلات مفاعیـل فاعلن (فاعلان): ۴۱ - ۴۲ - ۴۵ - ۵۰ - ۷۶ - ۷۹ - ۸۲ - ۸۴ - ۸۵ - ۸۸

در پایان اذعان می‌دارد که این کار تحقیقـی ، گـامی خُـرد در جهـت شـناخت خاتون شعر فارسی می‌باشد ؛ همو که با قطعه اشک یتیم از دوران دبسـتان اعجـاز هنرش را به خاطر داریم و در اندیشه کودکانه ما پیرزنی دوسـت داشـتنی جلـوه می کرد و به حق پروین بانوی جوانی بود با اندیشه ها و خِردِ پیرانه .

از درگاه خداوند متعال آرزوی توفیق و شـناخت هـر چـه بیشـتر بزرگـان ادب پارسی را خواستارم .

منابع و مأخذ

۱- قرآن کریم .

۲- احمد نژاد ، کامل ، فنون ادبی ، پایا ، چاپ چهارم ، تهران ، ۱۳۸۲ .

۳- اعتصامی ، پروین ، دیوان اشعار ، به کوشش حسن احمدی گیوی، قطره ، چاپ سوم ،تهران، ۱۳۷۹.

۴- اعتصامی ، پروین ، دیوان اشعار ، به کوشش احمد دانشگر ، حافظ نوین ،چاپ اول ، تهران،بی تا .

۵- اعتصامی ، پروین ، دیوان اشعار ، با مقدمه ملک الشعراء بهار ، نگاه ، چاپ دوم ، تهران ، ۱۳۸۴ .

۶- داد ، سیما ،فرهنگ اصطلاحات ادبی ، مروارید ، چاپ دوم ، تهران ، ۱۳۸۳ .

۷- دهباشی، علی ، یاد نامه پروین اعتصامی ،دنیای مادر ،چاپ اول ، تهران، ۱۳۷۰ .

۸- دهخدا ،علی اکبر ، لغت نامه .

۹- رزمجو، حسین ، انواع ادبی و آثار آن در زبان فارسی ،آستان قدس رضوی ، چاپ سوم ، مشهد ، ۱۳۷۳ .

۱۰-شمیسا ، سیروس ، انواع ادبی ، فردوسی ، چاپ ششم ، تهران، ۱۳۷۸ .

۱۱- مصاحب ، غلامحسین ، دایرهٔ المعارف فارسی .

۱۲- معین ، محمد ، فرهنگ فارسی .

۱۳-میر صادقی ، میمنت ، واژه نامه هنر شاعری ، مهناز ، چاپ دوم ، تهران ،۱۳۷۶ .

۱۴-واعظ کاشفی سبزواری ، میرزا حسین ،بدایع الافکار فی صنایع الاشعار ، به اهتمام میر جلال‌الدین کزازی ،مرکز ، چاپ اول ، تهران ، ۱۳۶۹.

۱۵-یوسفی ، غلامحسین ، بوستان سعدی ، خوارزمی ، چاپ پنجم ، تهران ، ۱۳۷۵.

زن،انزوا و آزادی در اندیشه ی پروین
با نیم نگاهی به شعر فروغ

علی اکبر کمالی نهاد- حسین ملکی

مقدمه

تا قبل از مشروطه جامعه ی مرد سالاردر ایران اجازه ی هر گونه فعالیت در زمینه های اجتماعی وسیاسی را از زن سلب نموده بود و او را همچون کنیز مستوری در کنج خانه پنهان کرده و دست مایه ی لذت ها و خواسته های خود قرار داده بود. (هر چند که مورخان عقیده دارند جامعه ی قبل از تاریخ ایران جامعه ای مادر سالار بوده است.)[1]

شاعرانی چون ، رابعه کعب ، مهستی گنجوی و ... هیچ گاه نتوانستند از زنانگی خود دفاع کرده و به تبیین جایگاه زن بپردازند . اگر چه فریادها ی زنانه خود را کشیدند ؛ اما زن در تمام دوران تاریخ همان موجود تحقیر شده و گوشه نشین باقی ماند. گاهی با کالاها خرید و فروش می شد و گاهی معشوقه ای مستور و در چارچوب خواسته های عاشقانه وگاهی نیز وسیله ی هوسرانی قرار می گرفت.

در دوران پر آشوب سلطنت قاجار و بخصوص وقتی زمزمه های مشروطه خواهی بلند می شود، زنان فاحشه که در این دوره به سبب فقر مالی تعدادشان زیاد می شود ، نه تنها وسیله ی عیش و نوش دربار و بعضی امرای فاسد می گردند ، گهگاه نیز از آنها برای مقاصد سیاسی وبدنام کردن مخالفان دولت و از جمله مشروطه خواهان استفاده می شود.[2]

۱.رومن گرشمن ، ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه محمد معین، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۶ ، ص ۹-۱۰

۲.بشری دلریش ، زن در دوره قاجار، زیر نظر دفتر تحقیقات و پژوهش، تهران ، ۱۳۷۵، ص ۶۰-52

از مشغولیات و سرگرمی های زنان طبقه متوسط در دوره ی قاجار ، رفتن به بازار، خرید کردن و تماشای مغازه ها ، رفتن به طبیعت ، نشستن زیر سایه ی درختان و صرف چـای و شیرینی است. حضور اجتماعی زنان در این دوره شرکت در مراسـم عـزاداری محـرم، روضه خوانی و نمایش های تعزیه بود.[۳]

نمود این رفتارها را درشعر شاعران و داستانهای نوشته شده در این دوره می بینیم. بـرای مثال نویسندگان بعد از جمال زاده درآثار خود به نقدهای اجتماعی پرداختنـد. و داسـتان های مثل : رمان مخوف، روزگارسیاه، تفریحات شب و شارف مخلوقات را نوشتند که به وضع اسف بار زنان جامعه ی فاسد و زمینه هایی که زنـان را تـا پسـت تـرین مراحـل اجتماعی و به فساد خانه ها می کشاند ،[۴] پرداختند. اما فعالیت زنان در اجتمـاع آغـاز راه خود را می پیمود و وضعیت زنان رنگ دیگری داشت. در این دوره با توجه بـه مسـائلی همچون کشف حجاب و آموزه های غربی که توسط عوامل مختلف وارد کشور می شـد ،ضرورت آموزش زنان ، برابری آنها با مـردان و رهـایی آنهـا از وضـعیت نـامطلوب اجتماعی شان را ایجاب می کرد. تحت تاثیر چنین اندیشه هایی مجله ی دانش به عنـوان نخستین مجله در سال ۱۳۲۸ در تهران، مخصوص زنان و با سردبیری زنان به چاپ رسید . سهم زنان و به خصوص زنان شاعر در این دوره بواسطه ی وضعیت اجتماعی شان که در آغاز گفته شد ، بسیار اندک می باشد. روند نگرش به زن و محیط فراهم آمده جهت نوع زندگی زنان باعث شده بود که شاعری چون عالمتاج قائم مقامی، متخلص به" ژاله" نتوانـد سروده های خود را برای کسی بخواند و یا آنها را در مجله یا روزنامه ای به چاپ برساند و " شاید به این سبب از انتساب به شعرو شاعری نیز تبرا می جست و دیوان غزل هـایش را به آتش سپرده بود."[۵]

---

۳. همان کتاب ، ص ۷۱

۴.ادبیات نوین ایران، یعقوب آژند، انتشارات امیر کبیر، چاپ اول ،۱۳۶۳ ص ۶۲

۵.چشمه ی روشن ، دکتر غلامحسین یوسفی ، انتشارات علمی ، چاپ نهم ، تهران ، ص ۴۲۰

اما همانطور که در این مقاله به آن خواهیم پرداخت ، شاعرانی آزاده به همـان ضـرورت هایی که عنوان شد ، به ناچار گوشه ای را اختیار کرده و از لابـلای اشـعارش در قالـب نمادهایی از حقوق زنان دفاع می کند و چون زمینه را برای فعالیـت روشـن و آشـکارا فراهم نمی بیند ، به ناچار خود را گوشه نشین ساخته ، مستورو محجوب با شخصیت هـای داستانی اش به دفاع از آزادی و حقوق زنان می پردازد . او نخستین گام ها را برداشته تـا روشنی بخش این راه و اولین فروغ آ زادی اجتماعی زنان باشد.

بخش اول

انزوا و آزادی در شعر پروین :

در تبیین نماد ها یی که در این مقا له از دیوان پروین آمده اسـت ذکـر چنـد نکتـه را ضروری می دانیم که در زیر به آنها اشاره می کنیم:

۱- نوع و قالب ادبی ای که پروین برای اشعار و مناظرات خود استفاده کرده ،قابل می باشد که این قالب جهت انتقاد از مسائل اجتماعی کاربردی دیرینه دارد. در آثار منسوب به، ازوپ ، مندرس، کلیله و دمنه ،کریلـوف و جـرج ارول ایـن مورد را به خوبی می بینیم.[۶] پروین نیز با این آثار آشنایی داشته و از آنها تأثیر پذیرفته است.[۷]

۲- پروین این قالب شعر را بواسطه ی وضعیت نابسامان زنان اجتماع بر می گزیند و در واقع همانطور که در تمام دیـوانش مـی بینـیم، او طـرح تمـامی مسـائل اجتماعی را در قالب شخصیت ها بیان می کند.

۳- پروین این قالب شعر را جهت طر ح تمامی مسائل اجتماعی برمی گزینـد و بـا توجه به وضعیت نا بسامان زنان اجتماع ،موضوع زنان را پوشیده تر و کلی تـر

۶.یادنامه ی پروین ، گردآوری علی دهباشی ، ص ۵۳۰.

۷.همانجا، ص ۵۳۲.

بیان می دارد . برای مثال او صفت های زن ایرانی را به جای خود زن ایرانی (صفت به جای موصوف) به کار می برد.

۴- نمادهایی که در این مقاله انتخاب شده اند ، بجز عنکبوت همگی پرندگان هستند و تا جایی که در ادبیات سراغ داریم، پرنده و قفس نماد آزادی و گرفتاری بود ه اند . لذا پروین آگاهانه دست به این گزینش زده است.

۵- در اشعاری که به آن پرداخته ایم، همواره د و شخصیت وجود دارد ، یکی شخصیت به ظاهر آزاد و زیبا و ظاهر بین و شخصیت دیگر موجودی به ظاهر حقیر تر ، کم ارزش تر ، زشت تر . که پروین همواره سخنان خود را از زبان شخصیت دوم ابراز می دارد ، چرا که این ویژگی ها مخصوص زن ایرانی است.

۶- در تمامی این اشعار کلماتی به کار رفته است که دقیقاً ویژگی ها و صفات یک زن ایرانی زمان را بیان می دارد .

واژه هایی از جمله گوشه نشینی ، اسارت، آزادی، محنت، سرگردان، پنهان زیر پر، بی خبر، پنهان شدن از خلق، گرفتاری، تیره روز و غیره...

۷- نمونه هایی از اشعار پروین می باشند که نشان می دهند پروین اعتقاد دارد ، زمانی که به تو نیاز هست نباید به کنج خانه خزید .

ز نزد سوختگان بی خبر نباید رفت　　　زمان کار نباید به کنج خانه خزید

۸- پروین سوء استفاده ی مردان از زنان و بهره کشی از آنان را به روزگار نسبت می دهد ؛ چرا که می داند این اندیشه در طول تاریخ بوجود آمده است و منحصر به فرد یا قشر و یا طبقه ی حاکم خاصی نیست ؛ لذا او به شخص یا گروه خاصی نمی تازد و تنها چون حکیم و رهبری بینا زنان را آگاهی می دهد.

در اینکه پروین منزوی و گوشه نشین است، تقریبا می توان گفت همه ی نویسندگان اتفاق نظر دارند و در شعر او هم به وضوح این موضوع را می توان یافت:

ای خوش از تن کوچ کردن،خانه در تن داشتن

روی مانند پری از خلق پنهان داشتن

همچو پاکان ، گنج در کنج قناعت یافتن

مور قانع بودن و ملک سلیمان داشتن

یا در شعر جولای خدا که سراسر شعر به انزوا طلبی او اشاره دارد :

گرچه اندر کنج عزلت ساکنم، شور و غوغایی است اندر باطنم

گر ز یک کنجم براند روزگار، گوشه ی دیگر نمایم اختیار

(دیوان،ص۱۶۴)

هنگامی که دیوان او را مطالعه می کنیم، در نگاه اول به نظرمی رسد که نـه تنهـا از این گوشه نشینی غمگین نیست، بلکه از آن اظهار خرسندی نیز مـی کنـد ؛ امـا بـا نگاهی موشکافانه تر، شیوه ی اعتراض او از لابلای شعرش نمایان می شود .

و این سوال مطرح می شود که آیا پروین که دست پرورده ی چنـان پـدر روشـن فکری است که به گفته ی علی اکبر دهخدا، اولین کتـاب در امـر حقـوق و آزادی زنان را با عنوان "تربیت نسوان" نوشته، و در روزنامـه نگـاری و ترجمـه ی کتـب غربی یگانه روزگار خود بوده است،[۸] چگونه می تواند چنـین بـی صـدا و خـاموش گوشه ای را اختیار کند و تنها به وعظ و نصیحت اکتفا نمایـد؟ از طـرف دیگـردر وضعیت نابسامان اجتماع و تحولات اجتماعی بخصوص انقلاب مشـروطه کـه تـاثیر شگرفی بر تمامی مردم زمان خود گذاشته و همه را بـه جنـب و جـوش وادار مـی کرده، چگونه پروین می توانست خاموش باشد ؟

چنین نمونه هایی در تاریخ ادب ما کم نیستند؛ برای مثال سرآمد غزل سرایان، حافظ شیرازی، هنگامی که اوضاع نابسامان زمان خود را می بیند و می داند که هر سخن به قیمت جانش تمام می شود ، در لابلای کلام خود پنهان مـی شـود و نیـزه ی زهـر آگین طنز خود را از لابلای سخنان پیچیده اش روانه ی نامردمان مـی کنـد . عبیـد

۸.یادنامه ی پروین ، ص ۱۶۵ .

زاکانی ، میرزاده ی عشقی، عارف قزوینی و برخی دیگراز شاعران نیز از این گونـه اند.

پروین در تنگناهایی بسیار سخت تر و پیچیده تر از دیگر شاعران قـرار دارد؛ چـرا که :

۱- او به عنوان یک زن در اجتماع مطرح است نه مرد.

۲- زن از ابتدای تاریخ تا زمان پروین به عنوان کنیز ، خانه دار و غیره مطرح بـوده و حق هیچ گونه اظهار نظر نداشته است .

۳- وضعیت زنان در دوران مشروطه بسیار تاسف بر انگیز بوده است تا جایی که فساد خانه ها رواج داشته اند.

۴- در دوران پروین تغییرات اجتماعی و فرهنگی و ادبـی چشـمگیر نیسـتند و ایـن تغییرات هنوز نهادینه نشده اند. حتی قالب های نو شعر نیز جایگاه خـود را نیافتـه است و آغاز راه خود را می پیماید .

۵- پروین پایبند به سنت است، چه در قالب شعر و چه در اندیشه و نمـی توانـد بـه ناگاه از همه چیز ببرد.

با توجه به مطالبی که ذکر گردید ، می تـوان گفـت راه پـروین بسـیار سـخت و طولانی است او هفت خوانی را باید پشت سر بگذارد که تا کنون هیچ زنی نپیمـوده است . او باید اول گام بر روی خود و خانواده بگذارد و همه چیز را به یکباره ویران نماید . پشت بر همه چیز نموده و قدم در راهی بگذارد که هنوز درستی و موفقیـت آن به روشنی پیدا نیست .اما پروین منطقی ترین و عاقلانه ترین راه را بر می گزیند. او همچون حافظ و دیگر پیشینیان و برخی شاعران هم عصر خود ، خود را در لابلای اشعارش پنهان می کند و شیوه ای جدید را برای مبارزه بر می گزیند .

پروین سکوت و گوشه نشینی را اختیار می کند ، گوشه نشینی و سکوتی که خـود فریادی بلند است .

او می داند که در طول تاریخ هیچ گاه زن جایگاه اصلی خود را نیافته و بـاور نـدارد که با تحولات مشروطه نیز دیدگاه ها نسبت به زن تغییر یابد. پـروین در جایگـاهی نیست که بتواند همچون زنان شاعر بعد از خود، فریاد خود را آشکارا در شعرش بیان کند؛ ولی می تواند زمینه و مقدمه ی فریادهای بلند باشد. او آرام و بی تشویش مـی سراید و بدون آنکه شخص یا گروهی را از خود بیازارد، فریاد سر می دهد . پـروین در اولین گام شخصیت های شعری اش را از حیوانات، اشیا و موارد دیگـر بـر مـی گزیند . آیا برگزیدن حیوانات به عنوان شخصیت شعری نوعی اعتراض به شمار نمی آید؟ پروین سخنان زنانه خود را در لابلای رفتار و مناظرات این شخصیت ها بیـان می دارد . اینکه بگوییم در شعر او از زنان کمتر به صورت صریح سـخن بـه میـان آمده است، سخنی درست است ؛اما اینکه از زنان دفاع نکرده و یا در شعرش بـه زن نپرداخته سخن سنجیده ای به نظر نمی رسـد. او در شـعر " زن در ایـران " ، " نهـال آرزو" و " فرشته ی انس" به صراحت از زن سخن می گوید .

تعداد اشعاری که پروین در آنها از گوشه نشینی زن در قالب نمادهـا سـخن رانـده است، بسیارند ؛ در اینجا با ذکر نمونه هایی از اشعارش، بر آنیم تا مـوارد زیـر را در ارتباط با موضوع گوشه نشینی در شعر او ، تحلیل نماییم :

الف: پروین گوشه نشین است و به ناچار انزوا اختیار کرده است.

ب: منظور پروین از گوشه نشینی و نمادهایی که می آورد ، همان اسارت و انـزوای زن ایرانی است.

ج: پروین به این انزوا و اسارت زن معترض است .

د: او از این اسارت نگران و به دنبال رهایی از آن می باشد؛ ولی راهی نمی یابـد و به ناچار آن را به تقدیر نسبت می دهد .

جولای خدا :

در این شعر کاهلی سست و تنبل عنکبوتی را می بیند که گوشه ای را اختیار کـرده و به سختی مشغول کار است . کاهل همان انسان بی کار و پست و انگلی است کـه

همواره از دسترنج دیگران می خورد ؛ وعنکبوت با تمام ویژگی هایی که در این شعر دارد، به زن ایرانی دوران پروین می ماند . به قولی : " در این شعر رابطه ای میان عنکبوت و شاعر برقرار می گردد که بر اساس آن خواننده به جایی می رسد که در لابلای تار و پود جانوری (پست و بی مقدار اما سر بلند) چهره ی پروین اعتصامی ، زن شاعر ایرانی را در جامعه ی فرهنگی مشخص ، می بیند، با همان گوشه گیری و سخت کوشی، همان گونه فروتن و سربلند و همان گونه (پشت در افتاده اما پیش بین) "[۹]

شاعر خود را به عنکبوتی مانند کرده است که یکی از آفریده های خداوند است و بنا به نوع خلقت خود باید ، گوشه ای اختیار کرده و بی توجه به دیدگاه های دیگران نسبت به او سرگرم فعالیت روزانه ی خود باشد.

کاهل عنکبوت را به ترک گوشه نشینی و ورود به دنیای اجتماعی دعوت می کند و تمامی تلاش های او را بیهوده می انگارد . و آینده را پیش روی او قرار می دهد :

خسته کردی زین تنیدن پا و دست   رو بخواب امروز، فردا نیز هست
تا نخوردی پشت پایی از جهان ،   خویش را زین گوشه گیری وارهان

البته این سخنان را پروین از زبان کاهل بیان می دارد . بدین معنی که او خود به آینده و حوادثی که در حال اتفاق افتاده است، آگاه است؛ ولی نیروی قوی تری در خود و اجتماع خود احساس می کند که او را به انزوا می کشاند .

گر چه اندر کنج عزلت ساکنم ،   شور و غوغایی است اندر باطنم
عیب ما زین پرده ها پوشیده شد   پرده ی پندار تو پوسیده شد
ما که عمری پرده داری کرده ایم،   در حوادث، بردباری کرده ایم،
گاه جارو بست و گه گرد و نسیم   کهنه نتوان کرد این عهد قدیم
ما تمام از ابتدا بافنده ایم   حرفت ما این بود تا زنده ایم
پیشه ام این است گر کم یا زیاد   من شدم شاگرد و ایام اوستاد

۹. یادنامه ی پروین، ص۳۴۱.

پروین عواملی را در ابیات بالا ذکر می کند که هر کدام از آنها ریشه در اجتماع پیشین خود داشته است و او چون راهی برای رهایی از آن نمی یابد به ناچار می پذیرد که باید گوشه نشین باشد. لذا برای درمان درد خود دست تقدیر رابه بیان می کشد :

ما نمی ترسیم از تقدیر و بخت — آگهیم از عمق این گرداب سخت
آنکه داد این دوک، ما را رایگان — پنبه خواهد داد بهر ریسمان
عنکبوت ای دوست جولای خداست — چرخه اش می گردد اما بی صداست

سرنوشت :

در قطعه ای با عنوان "سرنوشت" مناظره ای میان طوطی و جغد را مـی بینـیم کـه، طوطی جغد را بواسطه ی گوشه نشینی سرزنش می کند و صفا تی بـرای او بـر مـی شمرد که همگی مطابق همان صفا تی است که برای زن ایرانی قبل از پـروین مـی شناسیم :

به جغد گفت شبانگاه طوطی از سر خشم — که چند بایدت این گونه زیست سر گردان ؟
چرا ز گوشه ی عزلت ، برون نمی آیی ؟ — چه اوفتاده که از خلق می شوی پنهان ؟
کسی بجز تو، نبستست چشم روشن بین — چه اوفتاده که از خلق می شوی پنهان ؟
اگر به جانب شهرت گذر فتد ،بینی — بسی بلند بنا قصر و زر نگار ایوان
چرا به فکرت باطل ، نژند داری دل ؟ — چرا به ملک سیاهی ، سیه کنی وجدان؟
ز طائران جهان دیده، رسم و راه آموز — ببین چگونه به سر می برند وقت وزمان
اگر که همچو منت میل برتری باشد ، — گهت به دست نشانند و گاه بر دامان
مرا نگر ، چه نکو رای و نغز گفتارم — ترا ضمیر، بد اندیش و الکن است زبان
به ما ، هماره شکر داده اند ، نوبت چاشت — نخورده ایم به سان تو هیچ گه غم دان
به زیر پر، چو تو سر بی سبب نهان نکنیم — زنیم در چمنی تازه، هر نفس جولان
بهل ، که عمر تلف کردن است تنهایی — ندیم سرو و گل و سبزه باش در بستان
بپوش چشم ز بیغوله ، نیستی رهزن — بشوی گرد سیاهی ز دل ، نه ای شیطان

مرا ز عاج و زر و سیم ، ساختند قفس   گهم به خانه نگهداشتند و گه به دکان
ز ناله های غم افزای خویش، جان مخراش   ز سوگ بیگه خود، خلق را مکن گریان
ز بانگ زشت تو، بس آرزو که گشت تباه   ز فال شوم تو، بس خانمان که شد ویران

سرگردانی ، عزلت نشینی ،پنهان بودن در زیر پر ، بی هنری و غیره..... همه صفاتی هستند که مجموعه ی آنها شخصیتی را شکل می دهند که نماد زن ایرانی است. لذا باز هم مانند شعر"جولای خدا" پروین ،زن محدود و منزوی ایرانی را به موجودی گوشه گیر و خرابه نشین مانند کرده است و نیش طنز خود را هر چند نا امیدانه از لابلای ابیات روانه اجتماع می کند.

پروین می داند که نوع جنسی او را ،همچون جغدی شوم می دانند و هر گاه زنی پایگاهی در اجتماع بیابد، او را به مانند جغدی سنگ می زنند تا از بام به زیر آید و یا محل خود را ترک نماید؛ اما او برای رهایی راهی نمی یابد. گذشته ی تاریک زن ایرانی فروغی در راه ندارد و نمی تواند روشنی راه او باشد. به ناچار او باز هم سمند گیتی و طبیب دهر را پیش می کشد و بار گناهان را بر دوش آنها می نهد؛اما خود خاموش نمی نشیند و فریاد درون را در لابه لای ابیات سر می دهد . و گام در روشن نمودن این راه تاریک می نهد.

او فریاد می زند که از زن هیچ گونه زیانی به کس نرسیده است و این نتیجه ی غلط قضاوت دیگران است. چگونه زن می تواند آزاد باشد و به قصر شاهانه برود حال آنکه بیم جان داشته باشد و اکنون که همه ی مردم همچون دور گردون، سست عهد و بی اعتبار شده اند و همانند طفل بی خردی ، پر و بال مرغ آزاد را می کنند ،چگونه می توان جغد نبود و آزادانه پر گشود؟

اینکه یک جغد را شوم می پندارند ، از پلیدی جغد نیست بلکه از پلیدی اندیشه است و این اندیشه در طول زمان شکل گرفته است و کسی را نمی توان محکوم کرد . لذا طبیب دهر جز ستم نمی آموزد . او به درد می کشد و سخنی از درمان نمی گوید.

جواب داد که بر خیره، شوم خوانندم / زمن به کس نرسیدست هیچ گونه زیان
عجب مدار، گرم شوق سیر گلشن نیست / تفاوتیست میان من ودگر مرغان
سمند دولت گیتی که جانب همه تاخت / زما گذشت چو برق و نگه نداشت عنان
خوش است نغمه ی مرغی به ساحت چمنی / ولی نه بوم سیه روز،مرغکی خوش خوان
فروغ چهر گل،آن به که بلبلان بینند / برای همچو منی،شوره زار شد شایان
هر آن کسی که تو را پیک نیکبختی گشت، / نداد دیده ی ما را نصیب،جز پیکان
بسوخت خانه ی ما زآتش حوادث چرخ / نه مردمیست زهمسایه خواستن تاوان
نکرد رهرو عاقل،به هر گذر که گه خواب / نچید طائر آگاه ، چینه از هر خوان
چه سود صحبت شاهان، چونیست آزادی / چرا دهیم گرانمایه وقت را ارزان
به رنج گوشه نشینی و فقر،تن دادن / به از پریدن بیگاه و داشتن غم جان
قفس نه جزقفس است،ارچه سیم وزرباشد / که صحن تنگ همانست و بام تنگ همان
در آشیانه ی ویران خویش خرسندیم / چه خوش دلی است در آباد دیدن زندان
هزار نکته به ما گفت شبرو گردون / چه غم، به چشم تو گر بیهشیم یا نادان
به نزد آن که همچومن دوستدارتاریکی است / تفاوتی نکند روز تیره و رخشان
مرا زصحبت بیگانگان ملال آید / به میهمانیم ای دوست، هیچ گاه مخوان
تو خود، گهی به چمن خسب وگه به سبزه خرام / که بوم را نه ازین خوشدلی بود،نه ازان
به عهدو یکدلی مردم، اعتباری نیست / که همچو دورجهان، سست عهد بود انسان
ز راه تجربه ، گر هفته ای سکوت کنی / نه خواجه ماند و بانو،نه شکر و انبان
به جوی و جر بکنندت به صد جفا پر و بال / به رهگذربکشندت به صد ستم،طفلان
نه جغد رست و نه طوطی، چوشد قضا شاهین / نه زشت ماند ونه زیبا،چو راز گشت عیان
طبیب دهر نیاموخت جز ستم، پروین / به درد کشت و حدیثی نگفت از درمان

(دیوان،ص۲۴۱)

نکوهش بی خبران:

شاید این قطعه ی پروین را بتوان از بهترین مناظرات اونامید؛ زیرا در این شعر پروین با دقت و ظرافت بیشتری طرفین مناظره را برگزیده است. ضمن آنکه در

گزینش کلمات، کاربرد جملات و مفاهیم نیز بسیار موشکافانه عمل کرده است. او از انتخاب این عناصر، اهدافی را دنبال می کند که برخی ازآنها را در زیر می آوریم:

۱- زن ایرانی همانند دیگر انسانها حق آزادی دارد.

چو طائران دگر، جمله را پر و بال است چرا برای رهایی پری نیفشانند

۲- زن ایرانی همیشه جیره خور دیگران بوده و از خود اختیاری ندارد.

ز بون مرغ شکاری و صید روباهند رهین منّت گندم فروش و دهقانند

همی فتاده و مفتون دانه و آبند همی نشسته و بر خوان ظلم مهمانند

۳- آنها اسیر خانه و کاشانه خودند،و حق ورود به اجتماعات دیگر را ندارند.

جز این فضا،به فضای دگر نمی گردند جز این بساط ، بساط دگر نمی دانند

۴- اگر آنها خود بخواهند،می توانند سرنوشت خود را تغییر دهند.

زمانه گرد نشان را چنین نپیچاند به جد و جهد ،گر این حلقه را بپیچانند

۵- آنها از تغییر و تحولات اجتماع و حق آزادی خود بی خبر هستند.

هنوز بی خبرند از اساس نشوو نما هنوز شیفته ی این بنا و بنیانند

اما پروین همه ی این نکته ها را از زبان هما " که همان ضمیر آگاه و بیدار خود شاعر است." بیان می دارد. انتخاب هما بعنوان طرف مناظره بواسطه ی آن است که این پرنده نماد خوشبختی است و بر هر که نشیند، او را سعادتمند گرداند؛ اما ماکیان (زنان ایرانی) زیر سایه همای سعادت نیز خوشبخت و آزاد نخواهند شد .

پاسخ به هما که مرغان را گرفتار می بیند، از زبان یکی ازماکیان (پروین) شنیدنی است .

او ضرب المثل : " گفتار ز که نالیم که از ماست که بر ماست ." را یادآوری می کند.

بگفت،این همه دانستنی ،ندانستنی که این قبله گرفتار دام انسانند

سپس یکی یکی دلایل گرفتاری و اسارت را برای هما بر می شمرد.

سوی بسیط زمین، گر تو را افتد گذری — در این شرار، تو را هم چو ما بسوزانند
در این حصار،ز درماندگان چه کارآید — که زیر کان،همه در کار خویش حیرانند
چه حیله ها که دراین دام های تزویرند — چه رنگ ها که در این نقش های الوانند
نداشتیم پر شوق تا سبک بپریم — گمان مبر که در افتادگان،گران جانند

(دیوان، ص۳۴۷)

گویا دراین بیت پروین تمامی عقده های زنانه ی خـود را نهفتـه اسـت و از عمـق شعرش آن را فریاد می زند که :

حدیث خویش چه گوییم ، چون نمی پرسند ؟
حساب خود چه نویسیم، چون نمی خوانند؟

صید پریشان :

در مثنوی صید پریشان ، شاعر باغی را به تصویر می کشد که از گوناگونی گل هـا ،تازگی و طراوت وپاکی، بی نظیراست .

در این باغ مرغی گرفتارقفس گشته و دلش غمگین و افسرده است. در ایـن میـان مرغ صبحگاهی بر او می خندد که تا کی می خواهی دراین سـیاهی بمـانی؟ مـرغ صبحگاهی از لذت ها و خوشی های خودش برای مرغ گرفتارسخن می گویـدو اورا به جشن ولذت دعوت می کند؛اما مرغ گرفتار از سر نا امیدی اظهار می دارد که من بیم جان دارم و نمی توانم آسایش داشته باشم .من صید پریشان و دربند فرمان هستم و نمی دانم چگونه از این حبس بیرون روم . بال وپـرم را شکسـته انـد و در قفـس زندانی کرده اند.

شنیدم بود در دامان راغی — کهن برزیگری را،تازه باغی
به پاکی،چون بساط پاک بازان — به جان بخشی،چو مهر دل نوازان
به چشمه،ماهیان سرمست بازی — به سبزه، طائران در نغمه سازی
صفیر قمری و بانگ شباویز — زمانی دلکش و گاهی غم انگیز
به تاکستان شده گنجشک خرسند — زشیرین خوشه،خورده دانه ای چند

شده هر گوشه ای نظاره گاهی زهر سنگیش،روییده گیاهی
به یک سو،ارغوان افروخته روی ز ژاله بسته ،مروارید برموی
شکفته یاسمین از طیب اسحار نهفته غنچه زیر برگ، رخسار
همه رنگ و صفا و جلوه و بوی همه پاکیزه و شاداب و نیکوی

دراین مجموعه باغی با تمام ویژگی های زیبا و دلفریب مـی بینـیم کـه نمـودی از اجتماع یا جهان واقع می باشد که پروین در آن زندگی می کند.

به نظر می رسد در این باغ همه چیز متناسب و زیبا ست و هر چیـز در جـای خـود قرار گرفته است؛ اما دو مرغ دراین باغ هستند که یکی گرفتار گشته و دیگری آزاد است. این که" مرغ آزاد " می تواند نمادی از "مرد" باشد یا هر نماد دیگر، تفـاوتی نمی کند ؛اما ابیات پایانی این مثنوی نماد " مرد" بودن آن را تقویت می کند :

اگر در طرف گلشن میهمانی است برای طائران بوستانی است
کسی کاین خانه را بنیاد بنهاد ، مرا بست و شما را کرد آزاد
تورا بگشود پا و با همان دست پر و بال مرا پیچاند وبشکست
تورا هم نعمت و هم ناز دادند مرا سوی قفس پرواز دادند

اما مرغ گرفتار همان پروین، نماینده ی زن ایرانی است:

سحرگاهی در آن فرخنده گلزار شد از شوریدگی ،مرغی گرفتار
دلش چون حبسگاهش غمگن و تنگ غم انگیزش نوا و سوگ و آهنگ
به زندان حوادث هفته ها ماند ز فصل بی نوایی، نکته ها خواند
قفس آرامگاهی، تیره روزی به آه آتشین، کاشانه سوزی
پرش پژمرد از خونابه خوردن تنش مسکین ز رنج دام بردن
نه هیچش الفتی با دانه و آب نه هیچش انس با آسایش و خواب
که اندر بند بگرفتست آرام؟ کدامین، عاقل آسوده است در دام؟
گران آید به کبکان و هزاران گرفتاری به هنگام بهاران

مرغ صبحگاهی بر او می خندد و او را به رهایی از بند تشویق می کند . از لذت های خود می گوید . لذت دیدن همه ی زیبایی ها ، ترک خانه و لانه و سخن گفتن با دیگران و خلاصه آمیختن با خلق را به او می آموزد.

اما پروین اسارت را نه از روی اختیار انتخاب کرده است . او گرفتار است و نمی تواند رهایی یابد. او در بند فرمان است و ناتوان و این روزگار سیاه زن ایرانی هیچ گاه دگرگون نمی گردد . و تلاشی بیهوده است؛ چرا که در طول زمان بیهوده بوده است . زن ایرانی همواره باید دانه دام را بخورد و همدمی جزاشک حسرت و نا امیدی نداشته باشد .

بگفت، ای دوست، ما را بیم جان است — کجا آسایش آزادگان است؟
تو سر مستی و ما صید پریشان — توآزادی و ما در بند فرمان
فراخ این باغ و گل خوش آب ورنگ است — گرفتاریم و بر ما عرصه تنگ است
تو جز در بوستان ،جولان نکردی — نظر چون من ، بر این زندان نکردی
اثرهای غم و شادی یکی نیست — گرفتاری و آزادی ، یکی نیست
چه راحت بود در بی خانمانی ؟ — چه دارو داشت ، درد ناتوانی؟
کی این روز سیه گردد دگرگون ؟ — چه تدبیرم برد زین حبس،بیرون؟
مرا جز اشک حسرت،ژاله ای نیست — بجز خونابه ی دل، لاله ای نیست
چه سود از جستن و گردن کشیدن — چمن را از شکاف و رخنه دیدن؟
کجا خواهم نهادن زین قفس پای؟ — چه خواهم دید زین حصن غم افزای؟
چه خواهم خورد،غیر از دانه ی دام؟ — چه خواهم بود، جز تیره سرانجام؟
چه خواهم داشت غیر از ناله و آه ؟ — چه خواهم کرد، با این عمر کوتاه ؟
چه خواهم خواند،غیر از نغمه ی غم ؟ — چه خواهم گفت با مهتاب و شبنم؟
چه گرد آورده ام ، جز محنت و درد ؟ — چه خواهم برد، زی یاران ره آورد ؟
در و بام قفس،بام و درم شد — پرم کندند و عریانی پرم شد

(دیوان ، ص ۲۳۸)

دو همدرد :

مناظره ی دیگر پروین از زبان مرغ،گفتگوی میان بلبل و طوطی است که هر دو گرفتار قفس می باشند ، این دو پرنده که نماد دو انسان همجنس می باشند ولی با ظاهر و اسمی متفاوت، درددل های شاعر و زن ایرانی را بازگو می نمایند . دو مرغ گرفتار قفس از درد می نالند؛ ولی چاره ای نمی جویند. جز اینکه فلک اخضر و فرمان قضا را محکوم به گرفتاری خود نمایند. بلبل به شکوه سخن می گشاید که آن چنان محیط را بر ما تنگ کرده اند که هیچ روزن امیدی برای رهایی نیست:

آن چنان سخت ببستند این در   که تو گویی که قفس را در نیست

آرزوی آزادی و دیدن گل و گذار در چمن آتش محنت و رنجی است که بلبل را می سوزاند .

بلبلی گفت به کنج قفسی   که چنین روز، مرا باور نیست
آخر این فتنه، سیه کاری کیست؟   گر که کار فلک اخضر نیست
آن چنان سخت ببستند این درد   که تو گویی که قفس را در نیست
قفسم گرزرو سیم است چه فرق   که مرا دیده به سیم و زر نیست
باغبانش زچه در زندان کرد ؟   بلبل شیفته، یغماگر نیست
همه بر چهره ی گل می نگرند   نگهی درخور این کیفر نیست
که به سوی چمنم خواهد برد؟   کس بجز بخت بدم رهبر نیست
دیده بر بام قفس باید دوخت   دگر امروز، گل و عبهرنیست
سوختم این همه از محنت و باز   این تن سوخته خاکستر نیست

طوطی که خود نیز گرفتار قفس است ،(گویا شاعربرای دلداری و آرامش درون، چنین سخنانی را از زبان او بیان می دارد.) در پاسخ،بلبل را به آرامش می خواند و درد عمیق خود را برای اوبازگو می کند و چاره را در صبر و تحمل می بیند. طوطی از تلاش بی ثمر خود برای آزادی و رسیدن به خواسته هایش می گوید و اظهار می دارد که تلاش من برای رهایی هیچ فایده ای نداشته و تو نیز بیهوده تلاش مکن . همان گونه که من

اکنون به قفس عادت کرده ام و دیگر نیازی به بال و پر ندارم ،تونیز به قفس عادت خواهی کرد و آن را همچون چمن خواهی دید .البته پروین به ظرافت آن را پرورده خیال می داند و عنوان می کند اگرچه در حقیقت به چمن (آزادی) نخواهی رسید، ولی در خیالات خود می توانی به آن برسی گویا پروین از نهایت نا امیدی چنین سخنانی را بیان می دارد.

طوطئی از قفس دیگر گفت — چه توان کرد ،ره دیگر نیست
بس که تلخ است گرفتاری و صبر — دل ما را هوس شکر نیست
چو گل ولاله نخواهد ماندن — سیرگاهی زقفس خوشتر نیست
دل مفرسای به سودای محال — که اگر دل نبود دلبر نیست
در و بام قفست زرین است — صید را بهتراز این زیور نیست
زخم من صحن قفس خونین کرد — همچو من پای تو از خون،تر نیست
تو شکیبا شوو پندارچنان — که بجز برگ گلت بستر نیست
گه بلندی است ،زمانی پستی — هر کس ای دوست بلند اختر نیست
همه فرمان قضا باید برد — نیست یک ذره که فرمانبر نیست
چه هوسها به سرافتاد مرا — که تبه گشت و یکی در سر نیست
چه غم ار بال و پرم ریخته شد — دگرم حاجت بال و پر نیست
چمن ار نیست،قفس خودچمن است — به خیال است، به دیدن گر نیست
چه تفاوت کندت گریک روز — خون دل هست و گل احمر نیست
چرخ نیلوفریت سایه فکند — اگرت سایه ز نیلوفر نیست

(دیوان ص ۱۸۷ .).

عبارات و واژه های :" سخت ببستند مرا،قفس، زندان،دیدار چمن، بخت بد ، سوختم، ره دیگر نیست، تلخی گرفتاری و صبر،دل فرسودن،سودای محال، زخم من ، شکیبا شو، فرمان قضا، بال و پرم ریخت،قفس خود چمن است، به خیال است و خون دل" که در دیگر نمونه های شعری یاد شده هم وجود دارند یا معادل های آن ها به کار رفته اند ،همگی بیانگر گرفتاری زن ایرانی و هوای آزادی و رهایی است.

بخش دوم :

انزوا و آزادی در شعرفروغ فرخ زاد :

فروغ نیز همچون پروین تنهایی خاص خود را دارد؛ اما از نوعی دیگـر او آزادی را در همه ی جنبه های آن آزموده است . فروغ در میان جمع زیسته،همه ی رفتارهای اجتماعی را تجربه کرده ، در مهـم تـرین مجـامع عمـومی رفـت و آمـد داشـته و محدودیت های جنسی را نیز در مقابل خود نمی بیند . در مجموعـه هـای "اسـیر" ، " دیوار"، و "عصیان" این آزادی به خوبی پیداست.

کتاب اول او "اسیر" در واقع سنبلی از یک حالت روانی است که در آن شخص خود را گرفتار دنیایی از سنت ها و تعصبات می یابد.

" دیوار" دومین اثر وی وضعی را می رساند که شخصی می خواهد تمـام محـدودیت های سنتی را در هم شکند ؛ چرا که خود را در دنیای از خود بیگانگی در مـی یابـد که دور و برش را دیواری حصار کرده است و حال آن که در برخوردها امکان هـر نوع سنت شکنی را از بین برده است .

او در منظومه ی "خدایی" آرزوی خدایی می کند و می خواهد دنیایی بسـازد مطـابق میل و خواسته های خود . دنیایی که در آن عاطفـه و احساسـات حکـم فرماسـت؛ دنیایی آزاد اما نه برای به زنجیر کشیدگان و رنج دیدگان [۱].

دراین دفترهای نخستین شعر او گریز از مردم وتنهایی، بواسطه ی آن است که او را به خاطر آزادی هایش سرزنش می کنند.

زجمع آشنایان می گریزم		به کنجی می خزم آرام وخاموش
نگاهم غوطه ور در تیرگی ها		به بیمار دل خود می دهم گوش

****

گریزانم از این مردم که با من		به ظاهر همدم و یک رنگ هستند
ولی در باطن از فرط حقارت		به دامانم دو صد پیرایه بستند

****

از این مردم، که تا شعرم شنیدند		به رویم چون گلی خوش بو شکفتند

ولی آن دم که در خلوت نشستند　　　مرا دیوانه و بدنام گفتند

۱- از ادیب تا فروغ ، نقد و تحلیل دین گریزی در ادبیات معاصر، دکتر سیده زهرا موسوی و دکتر محسن ذوالفقاری،انتشارات نجبا،چاپ اول، ص ۱۸۰ .

این ویژگی تنهایی فروغ همان ویژگی است که در شعر پروین هم نمود دارد . فروغ هم از سرزنش و محدودیت های اجتماع رنج می برد و آرزوی رهایی از آنها را دارد.

فروغ در" تولدی دیگر" هم در شکل شعر تحول یافته بود و هم در محتوا و شیوه تفکّر. او در مجموعه ی تولدی دیگر نشان می دهد که ، پس از رفتن ها، اکنون بازگشته است و دانسته است که عشقی که به دنبال آن بوده ، هیچ یک از مشکلات او را پاسخ نگفته است. او در پایان، راهی را می بیند که ابتدای آن با خواسته ها و خواهش های زنانه و هوس ها و روابط جنسی شروع شده و اکنون با سر خوردگی به زندگی واقعی روی آورده است. او دنیای رمانتیک خود را که بر مبنای خیالات و تمایلات احساسی بنا نهاده بود، اکنون به دنیای واقعی تری بدل می کند و همین واقعی شدن دنیای او بیم و هراس در دلش بوجود می آورد و او را به تنهایی و خلوت می کشاند .

در شب کوچک من دلهره ی ویرانی است

(تولدی دیگر، باد ما را خواهد برد)

نا امیدی و خستگی، ذهن فروغ را مشغول داشته و او را به یک رویش دوباره دعوت می کند. او همه چیز را در وحشت و سستی و ناپایداری می بیند. او به واسطه ی غمی که از دیگران در دل دارد ،همه چیز را در حال جدایی می بیند.

در خیا بان های سرد شب
جفت های پیوسته یا تردید
یکدیگر را ترک می گویند
در خیابان های سرد شب
جز خداحافظ خداحافظ

صدایی نیست.

در شعر" آیه های زمینی" او وحشت خود را این گونه بیان می دارد:

آنگاه/ خورشید سرد شد/ و برکت از زمین رفت/ و سبزه ها و صحرا خشکیدند/ و ماهیان به صحرا خشکیدند... در غارهای تنهایی/ بیهودگی به دنیا آمد...خورشید مرده بود/

(آیه های زمینی)

و در نهایت فروغ خود را زنی درآستانه ی فصلی سرد می بیند. و تنهای تنها.

و این منم/ زنی تنها / در آستانه ی فصلی سرد .

(ایمان بیاوریم به آغاز فصل زرد)

اکنون زنی تنها/ اکنون زنی تنها[۱۰]

(آن روزها)

فروغ به واسطه ی آزادی های خود از مردم وآشنایان پشت پا خورده است و از هیچ کس وفا و مردمی ندیده است به همین دلیل از جمع می گریزد و به تنهایی پناه می برد؛اما تنهایی نیز درد او را درمان نمی کند

نیست یاری تا بگویم راز خویش — ناله پنهان کرده ام در ساز خویش

چنگ اندوهم، خدا را زخمه ای — زخمه ای تا برکشم آواز خویش

نتیجه ی سخن:

همانطور که در مقدمه گفته شد ، شرایط نابسامان اجتماعی و وضعیت نامطلوب زنان ایجاب می کرد که زن حالت مستور و پوشیده ی خود را حفظ کند و پروین این مطلب را به خوبی دریافته بود. او می دانست که نمی تواند با تاریخ گذشته ی ایران به مبارزه برخیزد و یا زمان بسیار لازم است تا بتوان اندک اندک اندیشه ها را تغییر

---

[۱۰]. جاودانه زیستن ، در اوج ماندن (یادنامه ی فروغ فرخ زاد)، به کوشش بهروز جلالی، انتشارات مروارید، چاپ اول، تهران،ص۳۴-۳۳ .

داد، به همین دلیل او عصا به دست، راه آگاهی زنان را می گشاید و همواره در قالب نصیحت گری آگاه، زنان را از آزادی بی پروا، بیم می دهد. در قطعه ی " مادر دور اندیش" او زنان را این گونه نصیحت می کند :

با مرغکان خویش، چنین گفت ماکیان — کای کودکان خرد، گه کار کردن است
روزی طلب کنید،که هر مرغ خرد را — اول وظیفه،رسم و ره دانه چیدن است
بی رنج نوک و پا،نتوان چینه جست وخورد — گرآب و دانه ایست،به خونابه خوردن است
درمانده نیستید،شما را به قدر خویش — هم نیروی نشستن و هم راه رفتن است
پنهان، زخوشه ای بربا ئید دانه ای — در قریه گفتگوست، که هنگام خرمن است

گویا طفل خرد پروین(فروغ فرخزاد) سخنان مادر را کامل شنیده است او تا اینجای سخن پروین را به خوبی عمل کرده است. او رسم دانه چیدن،رنج وسختی و نیروی نشستن و رفتن را به هنگام خرمن آزادی رعایت کرده است ،اما نصیحت دوم مادر خود را فراموش کرده است . به همین دلیل گوشه نشینی و انزوایی که فروغ از آن سخن می گوید ، همان بیم و هراسی است که پروین از آن دوری کرده و به گوشه نشینی گرایش پیدا کرده است .

پروین عاقبت آزادی های بی پروا را می داند . او آگاهانه از جمع می گریزد؛ زیرا به هیچ چیز اعتماد ندارد ؛ اما فروغ نا خواسته و تنها بـه واسطه ی خواستن آزادی چنین تنها و غمگین می گردد.

در پایان، نصیحت مادرانه این مادرانه ی دوراندیش را برای مرغکان آینده می آوریم.

بی من ز لانه دور نگردید هیچ یک — تنها، چه اعتبار در این کوی و برزن است
از چشم طائران شکاری، نهان شوید — گویند با قبیله ی ما، باز دشمن است
جز بانگ فتنه ،هیچ به گوشم نمی رسد — یا حرف سر بریدن و یا پوست کندن است
نخجیر گاه ها و کمانها و تیرهاست — سیمرغ را،نه بیهده در قاف مسکن است
با طعمه ای ز جوی و جری،اکتفا کنید — آسیب آدمی است،هر آنجا که ارزان است

هر جا که سوگ و سور بود،مرغ خانگی رانش به سیخ و سینه به دیگ مسمن است
از خون صد هزار چو ما طائر ضعیف هر صبح و شام،دامن گیتی ملون است
از آب و دان خانه ی بیگانگان چه سود؟ هر کس که منزوی است، زاندیشه ایمن است
پیدا هزاردام زهر بام کوتهی است پنهان هزار چشم به سوراخ و روزن است
زینسان که حمله می کند این گنبد کبود صیاد را علامت خونین به دامن است
از لانه هیچ گاه نگردید تنگ دل کاین خانه بس فراخ و بسی پاک و روشن است
با مرغ خانه،مرغ هوا را تفاوتی است بال و پر شما، نه برای پریدن است
ما را به یک دقیقه توانند بست و کشت پرواز و سیر و جلوه، ز مرغان گلشن است
گرما ،به دام حیله ی مردم فتاده ایم ایام هم چو وقت رسد،مردم افکن است
تلخ است زخم خوردن ودیدن جفای سنگ گر زانکه سنگ کودک و گر زخم سوزن است
جایی که آب و دانه و گلزار و سبزه است، آنجا فریب خوردن طفلان، مبرهن است.

(دیوان،ص ۳۲۰)

منابع و مآخذ:

۱- ادبیات نوین ایران،یعقوب آژند، انتشارات امیر کبیر،چاپ اول،تهران،۱۳۶۳.

۲- از ادیب تا فروغ (نقد و تحلیل دین گریزی در ادبیات معاصر)، دکتر سیده زهـرا موسـوی و دکتـر محسن ذوالفقاری، انتشارات نجبا، چاپ اول، ۱۳۸۳.

۳- ایران از آغاز تا اسلام،رومن گرشمن،ترجمه ی محمـد معین،انتشـارات علمـی و فرهنگی،چـاپ اول ،۱۳۶۶.

۴- جاودانه زیستن،در اوج ماندن(یادنامه ی فـروغ فـرخ زاد)، بـه کوشـش بهـروز جلالـی، انتشـارات مروارید،چاپ اول،تهران ۱۳۷۲.

۵- چشمه ی روشن(دیداری با شاعران)،غلامحسین یوسفی،انتشارات علمی،چاپ نهم، تهران،۱۳۷۹.

۶- دیوان، پروین اعتصامی، انتشارات پل، چاپ اول، تهران ۱۳۸۲.

۷- دیوان، فروغ فرخ زاد، انتشارات نوید(آلمان غربی)، چاپ اول، ۱۳۶۸.

۸- زن در دوره قاجار، بشری دلریش، زیر نظر دفتر تحقیقات و پژوهش، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۵.

۹- یادنامه ی پروین اعتصامی، گردآوری علی دهباشی، انتشارات دنیای مادر، چاپ اول، تهران،۱۳۷۰.

فهرست مقالات :

۱- آوائی،پروین اعتصامی و سنت ادبی ایران ، مجله آشنا ، شـماره ۴ ، فـروردین و اردیبهشـت ۷۱ ، سال اول .

۲- دبیران ، حکیمه ، تصاویر خیال در شعر پروین ،مجله آشـنا ، شـماره ۶ ، مـرداد و شـهریور ۱۳۷۱ .

محمدی ، زهرا ، آن شاعره پاک دامن ، مجله آشنا ، شماره ۴ ، فروردین و اردیبهشت ۷۱ ، سال اول

پروین، سنت و نوآوری

دکتر رحیم کوشش
عضو هیأت علمی دانشگاه ارومیه

مقدمه

نام پروین، بخصوص زمانی که در کنار نام دیگر زنان بزرگ شاعر، ازجمله سیمین بهبهانی، طاهرهٔ صفارزاده و بخصوص فروغ فرخزاد می‌نشیند، گویی با سنت پیوند می‌خورد؛ معمولاً همان اندازه که آن چند تن را نوگرا می‌شماریم، پروین اعتصامی را سنت‌گرا می‌پنداریم. اغلب مقالات و کتاب‌هایی نیز که به‌قصد این مقایسه نوشته شده‌اند، در نهایت حاصلی جز این نداشته اند.[1] البته نگارنده نیز هرگز در پی آن نیست که پروین را به‌اندازهٔ آنها نوگرا بشمارد یا در این زمینه او را از آنان فراتر برد بلکه تنها می‌خواهد با توجه به اقتضائات خاص روزگاری که وی در آن می‌زیست، در این زمینه به نکته‌ای چند که چندان مورد توجه نبوده‌اند، اشاره نماید.

پروین در دوره‌ای می‌زیست که می‌توان آن را دورهٔ گذر از سنت به نواندیشی و نوگرایی دانست؛ از این لحاظ اگر در شخصیت شعری او آمیزه‌ای از سنت و نوآوری او ببینم، شگفت نیست. درواقع در تمامی ادواری که آنها را دورهٔ گذر و انتقال می‌دانیم، این حالت برزخی را می‌توان دید. به‌عنوان نمونه، در شعر «انوری» که در دورهٔ عبور از سبک خراسانی به سبک عراقی می‌زیست، آمیزه‌ای از ویژگی‌های هردو سبک را می‌توان دید.

۱.«حقیقت این است که پروین و فروغ، دو سوی یک معادلهٔ متناقض الطرفین را تشکیل داده و عجیب این که هردو هم در میان سخن‌سنجان از محبوبیت و شهرت فراوانی برخوردار شده‌اند. زنان دیگر شاعر، بین این دو سوی تناقض قرار گرفته و به اعتبار نزدیکی به یکی از این دو طرف تناقض، هویت شعرشان شکل گرفته است. پروین در شخصیت و شعرش، هویت زن سنتی ایرانی را به‌خوبی نشان می‌دهد و فروغ، نمونهٔ کامل تیپ زن مدرن ایرانی را.» (زرقانی، ص. ۱۸۰)

سنت

شعر پروین از پشتوانهٔ فرهنگی نیرومندی برخوردار است؛ «وی بیش از بهبهانی و بهبهانی بیش از فروغ به سنت‌های ادبی و فرهنگی ما پای‌بند است» (زرقانی، ص.۳۸۲) تأثیر آثار گذشته را در اشعار وی به‌روشنی می‌توان دید؛ گاهی به «سعدی» نزدیک می شود؛ به‌عنوان نمونه، یکی از حکایات او این‌گونه آغاز می‌شود:

شمع بگریست گه سوز و گداز
کز چه پروانه ز من بی خبر است؟(پروین،ص. ۱۲۹)

در ادامه پروانه این گونه پاسخ می دهد:

کس ندانست که من می‌سوزم
سوختن، هیچ نگفتن هنر است (پروین، ص.۲۲۹)

این حکایت دقیقاً یادآور دو بیت زیر از «سعدی» است:

ای مرغ‌سحر عشق ز پروانه بیاموز — کان سوخته را جان شد و آواز نیامد
این مدعیان در طلبش بی‌خبرانند — کان را که خبر شد، خبری بازنیامد
(گلستان، ص.۱۲)

در جای دیگری، از پروین می‌خوانیم:

همهٔ خلق دوستان من‌اند — مگسان‌اند هرکجا شکر است (پروین، ص.۸۴)

و «سعدی» می گوید:

این دغل دوستان که می‌بینی — مگسان‌اند گرد شیرینی (کلیات، ص.۳۴۷)

گاهی نیز تأثیر «ناصر خسرو» را در او می‌توان دید؛ در بیت زیر که جهان را به دفتری کهنه تشبیه می کند:

دبیران خلقت در این کهنه دفتر — نوشتند هر مبحثش را کتابی (پروین، ص.۱۹۹)

«ناصر خسرو» نیز می گوید:

الفنج گاه توست جهان، زین جا — برگیر زود زاد ره محشر
بل دفتری است این که همی‌بینی — خط خدای خویش بر این دفتر (ناصرخسرو، ص.۴۶)

در مواردی نیز پیرو «مولانا»ست:

آینـــۀ توست دل تـابنـــاک بسـتر از این آینـــه زنـگار را (پروین، ص.۳۴)

آینه‌ت دانی چـرا غمـــاز نیست زان که زنگار از رخش ممتاز نیست (مثنوی، ص.۲)

حتی برخی مضامین شعر او یادآور آثار منثوری از قبیل «قابوس‌نامه» است؛ اگر پروین می‌گوید:

جوانا به روز جـــوانی ز پیـــری بیندیش کز پیـر نایـد جـوانی (پروین، ص.۵۱)

در «قابوس‌نامه» نیز این‌چنین می‌خوانیم: «تا جوانی، جوان باش؛ چون پیر شدی، پیری کن. که در وقت پیری جوانی نزیبد، چنان که جوانان را پیری کردن نزیبد» (قابوس‌نامه، ص. ۷۰)

اما تمامی این شباهت‌ها بیشتر دارای جنبه فکری و محتوایی است؛ از لحاظ فنی، در میان شاعران گذشته، شاید به «انوری» از همه نزدیک‌تر باشد.

پروین در آثار خود گاهی شکل کهن واژگان را به کار می‌برد:

ـ شنیـدستم که وقت برگریزان شـد از باد خزان برگی گریـزان (پروین، ص.۱۶۰)

ـ چمن با سوسن و ریحان منقش زمین چون صحف انگلیون مصور (پروین، ص. ۲۲۴)

ـ به تن پوشید گل استبرق سرخ به سر بنهـاد نرگـــس افــسر زر (پروین، ص.۲۲۴)

ـ این پلنگ آنگه بیوبارد تـو را که تن خـاکی زبـــون دارد تـو را (پروین، ص.۷۵)

ـ دل خودبینت بیازرد چنان کژدم تن خاکـیت ببلعیـــد چنان تنین (پروین، ص.۳۵)

در مواردی نیز برخی واژگان را با مفهوم کهن به کار می‌برد؛ به‌عنوان نمونه، گاهی همانند قدما، واژۀ «مردم» را در معنی مطلق «انسان» می‌آورد؛ یعنی به‌صورت اسم جنس نه اسم جمع:

ـ دیـدار تیـره‌روزی نابینـــا عبـرت بـس اســت مـــردم بینـا را (پروین، ص.۵)

ـ به گرگ مردمی آموزی و نمی‌دانی که گرگ را ز ازل پیشه مردم‌آزاری است

(پروین، ص.۲۰)

ـ جان‌راهرآن که معرفت آمـــوخت، مردم است

دل را هرآن که نیک نگه‌داشت،پارساست (پروین، ص.۱۸)

نمونه‌های کهنگی زبان، در شعر پروین کم نیست؛ کاربرد «یای استمراری» در آخر افعال نیز، خود یکی از این موارد است:

جهاندیـده کشـاورزی به دشتی   به عمری داشـتی زرعیّ و کشتی
به وقت غله خرمن توده کردی   دل از تیمار کار آسوده کـردی (پروین، ص.۷۵)

حتی بسیاری از ترکیبات موجود در شعر او را نیز در آثار شاعران گذشته می‌توان دید؛ به‌عنوان نمونه تنها در یک قصیدهٔ کوتاه از پروین با عنوان «سیل فتنه» (پروین، ص.۱۲)، ترکیباتی ازقبیل «سیل فتنه»، «دام روزگار»، «گنبد فیروزه»، «گرگ اجل»، «ره امید» و «دیو زمانه»، به کار رفته است که نظایر آنها را در بسیاری از دیوان‌های شعر سنتی نیز می‌توان یافت:

ـ اگر جدا ز تو دیگر بنای‌عیش نهم   بنای هستی‌ام از سیل‌فتنه ویران‌باد(محتشم، ص.۱۲۴)
ـ ز دست‌فتنهٔ این اختران‌بی‌معنی   ز دام‌عشوهٔ این‌روزگار دون‌پرور(انوری، ج.۱، ص.۲۱۰)
ـ اینک دهنم برصفت گنبدهٔ گل   این گنبدفیروزه به یاقوت‌وزر آکند (خاقانی، ص. ۲۲۴)
ـ چرخ روبه‌باز کردش طعمهٔ گرگ‌اجل   شد زبون شیری چو او در چنگ این روباه آه
(هـــاتــف، ۹۷)
ـ گرگ اجل یکایک از این گله می‌برد   وین گله را ببین که چه آسوده می‌چرد
(اوحدی، ص. ۲۰۹)
ـ چو خاک بر سر راه امید منتظرم   ز آن دیار رساند صبا نسیم‌وفا (امیرخسرو، ص. ۲۴)
ـ چند دارم دیــــده بـر راه امیـد   کز نظر کردن وفـا می‌سوزدم (عـــــــطار، ۲۵۳)
ـ تازنده زمان چو دیـــو می‌تازد   تو از پس دیو خیـره می‌تازی (ناصر خسرو، ۳۴۷)

در قصاید پروین، بخصوص ازلحاظ نوع موسیقی و نحوهٔ تلفیق و کاربرد واژگان، ترکیبات و تعبیرات، حال و هوای مکتب خراسان را می‌توان دید. البته مفاهیم موجود در این قصاید، محدود و منحصر به مفاهیم موجود در آثار سبک خراسانی نیست و بسیاری از مضامین خاص سبک عراقی را نیز در آنها می‌توان دید که نمونه‌هایی از آنها را پیشتر نقل نمودیم.

ایماژها و عناصر تصویری شعر او نیز بیشترً سنتی است. پاره‌ای از این عناصر که در تقابل یا تناسب با یکدیگرند و موجب ایجاد نوعی توازن و تقارن در تصاویر شعری می‌شوند،[۲] در شعر سنتی ما نیز غالباً با یکدیگر به کار رفته‌اند. به‌عنوان نمونه، «زاغ» که نماد زشتی است، در مقابل «طاووس» که نماد زیبایی است، قرار می‌گیرد:

زاغی به طرف باغ به طاووس طعنه زد

کاین مرغ زشت‌روی چه خودخواه و خودنماست (پروین، ص.۱۷۴)

طاووس را چه جرم اگر زاغ زشت‌روست

این رمزها به دفتر مستوفی قضاست (پروین، ص.۱۷۶)

تصاویر و مضامین حاصل از تلفیق این عناصر متقابل، معمولاً همانند یکدیگر است؛ نمونه‌های دیگری از این عناصر عبارتند از: ذره / خوشید، خورشید / خفاش، گل / بلبل و ...

شیوهٔ تمثیل نیز که پروین در بیان افکار و عقاید خویش معمولاً از آن بهره می‌گیرد، تازگی ندارد و از دیرباز در ادبیات ما دیده می‌شود. به‌کارگیری داستان برای بیان مقصود، خود شیوه‌ای سنتی است و آن را از اساسی‌ترین دلایل پیدایش داستان دانسته‌اند. (عبداللهیان، ص. ۷ به بعد).

در این داستان‌ها پروین گاهی به روایات دینی نیز روی می‌آورد، از این جمله، می‌توان به حکایت «مادر موسی» در شعر «لطف حق» (پروین، ص.۱۴۸) اشاره کرد؛ این نکته نیز خود به‌نوعی نشانگر توجه خاص او به گذشته است. در همین راستا، همدلی و همنوایی او با آیات و احادیث نیز می‌تواند نمایانگر پای‌بندی او به اصول و سنت‌های دینی ما باشد؛

سیر یک روز طعنه زد به پیاز گفت از عیب خویش بی‌خبری

که تو مسکین چقدر بدبویی زان ره از خلق عیب می‌جویی (پروین، ص.۱۵۶)

۲.در این مورد رجوع کنید به: پارکر، ص. ۷۰ به بعد.

ـ «كَفَى بِالمَرءِ عَيباً أن يَتَعَرَّفَ مِن عُيُوبِ النَّاسِ ما يَعمَى عَلَيهِ مِن أمرِ نَفسِهِ» (کلینی، ج.۲، ص. ۴۶۱)

حضور برخی شخصیت‌ها و عناصر تاریخی ازقبیل «قباد»، «کسری»، «نوشیروان» و «بزرگمهر» و دیگران نیز به شعر او جلوه و جلایی سنتی می‌بخشد.

شیوهٔ حکایت‌گویی پروین به‌گونه‌ای است که گویی تمامی آنچه را که نقل می‌کند، پیشتر دیده است یا اکنون می‌بیند. این نوع از روایت را در دنیای داستان، شیوهٔ «دانای کل» می‌نامند که از کهن‌ترین شیوه‌ها در داستان‌سرایی است.

کلی‌گویی پروین نیز عاملی است که اشعار او را به آثار گذشته نزدیک‌تر می‌گرداند؛ از این لحاظ، تمامی پندها و اندرزهایی که از او می‌شنویم، همانند پندها و اندرزهایی است که در آثار شاعران گذشته نیز می‌بینیم. بیان عریان و مستقیم این پندها هم خود شیوه‌ای است که به شعر او رنگ و بویی سنتی می‌دهد.

در تقابل پیری و جوانی نیز که خود بطور غیرمستقیم می‌توانند نمودهایی از سنت و تجدد به شمار آیند، همواره پیر ــ همچون گذشته ــ نماد دانایی، پختگی و تجربه‌اندوختگی است و در این رویارویی همواره چیرگی دارد:

جوانی چنین گفت روزی به پیری — که چون است با پیری‌ات زندگانی؟
بگفت اندر این نامه حرفی است مبهم — که معنیش جز وقت پیری ندانی

(پروین، ص.۱۵۳)

نوآوری

اغلب تازگی‌های دیوان پروین، با جهات فنی شعر او بی‌ارتباط است و بیشتر با درونمایه‌های شعر وی و به عبارت بهتر، با نوع نگاه او به این درونمایه‌ها پیوند می‌یابد. همچنان که گفتیم، آمیزه‌ای از سنت و نوآوری را در شعر پروین می‌توان دید؛ اگر این حالت در انوری بیشتر دارای جهات زبانی و اسلوب‌های فنی شعر است، در پروین، اغلب جنبه محتوایی دارد و به نوع نگاه او به حیات و هستی مربوط می‌شود. بزرگ‌ترین ویژگی شعر پروین از این لحاظ، در مردم‌گرایی اوست؛ وی واژهٔ «خلق» را حداقل پنجاه

و هفت بار و واژهٔ «مردم» را پنجاه و شش بار در مجموعه اشعار خود به کار برده است. مردم‌گرایی پروین را می‌توان میراث تلاش‌ها و تفکرات دوران مشروطه دانست. هرچند که این تمایل و توجه به مردم را در تعدادی از دیگر زنان شاعر پس از وی، ازجمله سیمین بهبهانی نیز می‌توان دید، اما تردیدی در این نیست که پروین نخستین زنی است که در شعر خود این اندازه به مردم و زندگانی آنان نظر داشته است.

پروین هرگز تنها به خود نمی‌اندیشد و همواره در اندیشهٔ جمع است؛ گویی به‌یکباره از خود بیرون آمده و تنها مردمان را می‌بیند:

خویشتن دیدن و از خود گفتن　　صفت مردم کوته‌نظر است (پروین، ص.۲۲۹)

حاصل حقیقت‌بینی را مهربانی کردن با مردمان می‌داند:

آن کاو شناخت کعبهٔ تحقیق را که چیست　　در راه خلـــق خار مغیـــلان نمی‌شود
(پروین، ص.۳۰)

پاک‌دل و پاک‌جان کسی است که:

تا خلق از او رسنـــد به آســایش　　هرگز به عمر خویش نیاساید (پروین، ص.۳۰)

او رنج کشیدن به خاطر مردمان را دوست می‌دارد و آن را مایهٔ خوشی‌دلی و لذت خود می‌شمارد؛ در حکایتی، از زبان سنگ آسیاب می‌گوید:

گر رنج می‌کشیم، چه غم زان که خلق را　　آسودگیّ و خوش‌دلی از آب و نان ماست
(پروین، ص.۱۷۸)

هرگز در اندیشهٔ آن نیست که مردمان را فریب دهد و به دنبال خویش بکشاند:

دام تـزویری که گستردیم بهر صید خلق　　کرد ما را پای‌بنـد و خود شدیم آخر شکار
(پروین، ص.۳۱)

همواره در اندیشهٔ آنان است و آرزو دارد که کسی بر کسی ستم نکند؛ از این رو به مکافات عمل نیز بسیار اعتقاد دارد و این گونه می‌اندیشد که هر که ستم کند، ستم می‌بیند:

گر نخواهی که رسد بر دلت آزاری　　بر دل خلق مزن بی‌سببی نشتـر (پروین، ص.۵۵)

دامن خلق خدای را چــو بســوزی آتشت افتد به آستین و به دامان (پروین، ص.۶۴)

تو در گذرگه خلق‌خدا نکندی‌چاه به رهگذارحیات تو بیم‌چاهی‌نیست(پروین،ص.۲۳۱)

جام روزگار را آکنده از خون دل خلق می‌داند:

همه خون دل خلق است در این ساغر که دهد ساقی دهرت چو می نوشین

(پروین، ص.۵۰)

از این رو همواره به رنجبران و زحمت‌کشان می‌اندیشد:

تا به کی جان کندن اندر آفتاب ای رنجبر؟ ریختن از بهر نان از چهر آب ای رنجبر؟

(پروین، ص.۸۳)

زشت و زیبا، هردو را دوست می‌دارد و به همه عشق می‌ورزد:

صبحدم تازه‌گلی خودبیــن گفت کز چه خاک سیــه‌ام در پهلوست؟

خاک خندید که منظوری هست خیره باهم ننشستــیم ای دوســت

همه از دولــت خاک سیـــه است کاین چمن خرم و گلشن خوشبوست

(پروین، ص.۲۳۳)

اگر کسی خود غرق در ناز و نعمت است، باید در اندیشهٔ مردمان بسیاری که در رنج‌اند، باشد و هرگز روا نیست که با خواری در آنان بنگرد:

تو غرق سیم‌وزر و من ز خون‌دل رنگین به فقر خلق چه خندی تو را که سیم‌وزر است

(پروین، ص.۱۵۸)

در همان حال که تلاش می‌کند مردمان را به‌تمامی از غفلت و بی‌خبری برهاند، با فروتنی تمام از نادانی خود سخن می‌گوید:

آموزگار خلــق شــــدیم امـــا نشنــــاختـیم خــود الف و با را (پروین، ص.۶)

آنچه مهم‌تر است، کردار است نه گفتار:

با سخــن خود را نمی‌بایست باخت خلق را از کارشان باید شناخت (پروین، ص.۱۸۷)

هرچند مردمان گاهی قدرناشناسی می‌کنند اما او از چنان مناعت طبعی برخوردار است که هرگز هیچ انتظاری از آنان ندارد:

زشت اســت ز خلــق خواستن وام تا هست ذخیــره‌ای به خــانه (پروین، ص.۱۵۴)

هرگز چشم به دست مردمان ندارد و روی نیاز تنها به سوی خداوند می‌آورد؛ این نکته را در حکایتی با عنوان «گره‌گشای» (دیوان پروین، ص.۱۸۲) به‌روشنی می‌توان دید.

او آسایش خود را در آسودن مردمان می‌بیند:

شنیده‌اید که آسایش بزرگان چیست / برای خاطر بیچارگان نیاسودن (پروین، ص.۷۶)

برخی مسائل آن اندازه در نگاه پروین بااهمیت‌اند که به‌قصد تأکید، گاهی آنها را بارها تکرار می‌کند؛ نمونه‌ای از این موارد، عیب‌جویی است؛ هرگز آن را نمی‌پسندد و روا نمی‌دارد:

گفت از عیب خویش بی‌خبـــری / زان ره از خلق عیـــب می‌جویی (پروین، ص.۱۵۶)

آگه از عیب عیـــان خـــود نه‌ایم / پـرده‌های عیب مـــردم می‌دریم (پروین، ص.۵۱)

چون‌شانه‌عیب‌خلق‌مکن‌موبه‌موعیان / در پشت‌سرنهند کسی‌راکه‌عیبجوست(پروین، ص.۷۷)

حتی زمانی نیز که پروین از آرزوهای خود سخن می‌گوید، کلام او به‌گونه‌ای است که گویی این آرزوها تنها از آن او نیست و آنچه را می‌خواهد، برای تمامی مردمان می‌خواهد. وی هرگز تنها به خود نمی‌اندیشد، بلکه همواره خود را با دیگران و در میان آنها می‌بیند. در این مورد می‌توان به پنج مورد از اشعار او که با عبارت «ای خوش» / «ای خوشا» آغاز می‌شود و بیانگر آرزوهای اوست، اشاره کرد؛ «رک: پروین، صص. ۷۱ تا ۷۴) یک نمونه از این اشعار را با هم می‌خوانیم:

ای خوشا سودای دل از دیده پنهان داشتن / مبحث تحقیق را در دفتـر جـــان داشتن

دیبه‌ها بی کارگاه و دوک و جولا بافتن / گنجـج‌ها بی‌پاسبـان و بی نگهبان داشتن

بندهٔ فرمـان خـــود کردن همه آفاق را / دیو بستن، قـدرت دست سلیمان داشتن

در ره ویران دل، اقلیـم دانش ســاختن / در ره سیل قضا بنیـــاد و بنیـــان داشتن

دیده را دریا نمودن، مردمک‌راغوص‌گر / اشک را مانند مروارید غلـطان داشتـن

از تکلف دورگشتن، ساده‌وخوش‌زیستن / ملک دهقانی خریدن، کار دهقان داشتـن

رنجبر بودن ولی در کشتــزار خویشتن / وقت حاصل خرمن خود را به‌دامان‌داشتـن

روزراباکشت‌وزرع‌وشخم‌آوردن‌به‌شـب / شامگاهان در تنور خویشـتن نان داشتـن

سربلندی خواستن درعین پستی ذره‌وار / آرزوی صحبت خورشید رخشان داشتـــن

(پروین، ص. ۷۲)

حکایت‌گویی و داستان‌سرایی پروین، خود نتیجهٔ مردم‌دوستی و مردم‌گرایی اوست. مخاطبان شعر او عامهٔ مردم‌اند؛ از این لحاظ در خطاب با آنها معمولاً افعال را به صورت جمع می‌آورد:

شنیده‌اید که آسایش بزرگان چیست برای خاطر بیچارگان نیاسودن (پروین، ص.۷۶)

کاربرد تعبیراتی مانند «شنیدستم» و «شنیده‌ام» نیز به‌صورت ضمنی بیانگر پیوند ناگسستنی پروین با مردم است؛ همچنان که با مردمان سخن می‌گوید، از آنان سخن نیز می‌شنود؛ این گفت و شنیدِ بسیار با مردم، خود نشانهٔ نزدیکی بسیار او با آنهاست و به کلام دلپذیر وی صمیمیت بیشتری می‌بخشد:

شنیـــدستم یکی چوپـــان نادان بخفتی وقت گشت گوسفندان (پروین، ص.۱۸۱)

گاهی به جای «شنیده‌ام» یا «گویند» یا تعبیراتی از این قبیل که همانند آنها را در آثار ادبی گذشته نیز به‌فراوانی می‌توان دید، واژگانی مانند «شنیده‌اید» به کار می‌برد تا کلام خود را به مردم و مخاطبان خود نزدیک‌تر گرداند:

شنیده‌اید که روزی به چشمهٔ خورشید برفـــت ذره به شـــوقی فزون به مهمانی
نرفته نیم رهی، بـاد سـرنگونش کرد سبک‌قدم نشـــده دیـــد بس گران‌جـانی

(پروین، ص.۱۲۶)

پروین گاهی به دفاع از حقوق زن برمی‌خیزد و بر این باور است که در آفرینش، مرد بر زن هیچ برتری ندارد:

به هیچ مبحث و دیباچه‌ای قضا ننـوشت برای مرد کمال و برای زن نقصـــان

(پروین، ص.۱۴۲)

در عین حال، با آن که خود یک زن است، هرگز در این امر طریق افراط نمی‌پیماید و به‌یکباره عنان اختیار را به دست احساسات نمی‌سپارد؛ جانب تعادل را نگاه می‌دارد و رفتار و گفتاری کاملاً خردمندانه دارد؛ از نگاه او آنچه به آدمی ارزش می‌بخشد، فضیلت است نه آرایش ظاهر:

نه بانو است که خـــــود را بزرگ می‌شمــرد
به گوشـواره و طـــوق و به یـارهٔ مرجان
چو آب و رنگ فضیلت به چهره نیست، چه سود
ز رنگ جامهٔ زربفـــت و زیور رخشـان؟
برای گردن و دســت زن نکـــو پــــروین
ســزاست گوهر دانش نه گوهـــــر الوان
(پروین، ص.۱۴۲)

اما به هر حال، دفاع از حقوق زن را می‌توان یکی از نمودهای تجدد و تازگی در شعر پروین دانست. (نیز، رک: پروین، ص.۲۲۱، شعر« زن در ایران» و ص. ۲۳۸)

لحن آکنده از شکایت و اعتراض پروین نیز که می‌توان آن را ثمر شیرین و دلنشین شعر مشروطه به شمار آورد، با روح انتقادگرای حاکم بر شعر امروز کاملاً متناسب است. پروین همواره تمامی کسانی را که با حربهٔ قدرت و ثروت بر مردمان ستم می‌کنند یا با تزویر و ریا قصد فریب آنان را دارند، می‌تازد. اشعاری ازقبیل «دزد و قاضی» می‌توانند نمونهٔ خوبی از این قبیل باشند.

«شاه» از واژگان پربسامد در دیوان اوست، اما وی این لفظ را جز با قصد انتقاد، هدایت و راهنمایی بر زبان نمی‌آورد؛ از این لحاظ او را می‌توان به «سعدی» مانند کرد. وی همواره سعی می‌کند، پادشاهان را از ستم کردن بر مردمان بازدارد:

چـو شاه جور کند، خلق در امید نجات　　همی حساب شب و روز و سال و ماه کنند
(پروین، ص.۱۵۴)

پروین بر کسانی که شرع را دستاویز ستمگری‌های خویش می‌گردانند، با شدت بیشتری می‌تازد؛ از زبان راهزنی خطاب به قاضی شهر این گونه می‌شنویم:

می‌زنم گـر مـن ره خلق ای رفیق　　در ره شرعی تو قطاع الطریـق (پروین، ص.۱۱۹)

از آن دست شاعران نیست که در حسرت گذشته سر بر زانوی غم نهد و یک عمر با درماندگی بنالد؛ هرچند غالباً چشم بر گذشته دوخته است اما به یاری این گذشته

می خواهد آینده را بسازد. دیوان شعر وی، آکنده از حیات و حرکت است؛ از جای‌جای آن زندگی می‌جوشد. در سرزمینی که دیرزمانی بود سایهٔ بیم و اندوه و ناامیدی بر تمامی دیوان‌های شعر سنگینی می‌کرد و در روزگاری که تلخی‌ها و ناکامی‌های بسیار دوران مشروطه را به‌تازگی پشت سر نهاده بود، وجود این چنین اشعاری که سرشار از حیات و امید به آینده است، بسیار تازگی دارد و از ارزش‌های بسیاری برخوردار است. وی همواره با امید ما را به تلاش و تکاپو فرامی‌خواند:

عمـــر را بایـــد رفـو با کار کرد　　وقـــت کم را با هنـــر بسیـــار کرد
کار را از وقـــت چون کردی جـــدا　　این یکی گـــردد بقـــا، آن یک فنـــا
(پروین، ص.۱۲۹)

از ما می‌خواهد در راه آرمانهامان ایستادگی کنیم و پایداری ورزیم و:
هزارکوه گرت سدره شوند، برو　هزارره گرت ازپادرافکننـد، بایست (پروین، ص.۱۳۰)
پروین، زندگی را آن گونه که خود می‌بیند، پیش چشم ما می‌نهد نه آنچنان که هست و این به مفهوم حقیقی هنر نزدیک‌تر است؛ هنر، تکرار زندگی نیست؛ تنها سایه‌ای از زندگی نیست.

حضور طبیعت در شعر پروین چشمگیر است اما نه طبیعت بی‌روح و بی‌جان، بلکه طبیعتی جاندار که سرشار از شور زندگی است. در دیوان وی، همه‌چیز زبان دارد و سخن می گوید:

ـ وقت سحر به آینه‌ای گفت شـانه‌ای　　کاوخ فلک چه کجرو و گیتی چه تندخوست
(پروین، ص.۷۶)

ـ بارید ابر بر گـل پژمرده‌ای و گفت　　کز قطـره بهر گـوش تو آویزه ساختـــم
(پروین، ص.۷۸)

«عدس» با «ماش» گفت و گو دارد و «مور» با «بلبل»، «دی» با «برف»، «نهال» با «درخت»، «نخ» با «سوزن»، «تیر» با «کمان»، «سگ» با «گربه»، «گنجشک» با

«کبوتر»، «سپیدار» با «تبر»، «الماس» با «زرگر»، «مردمک» با «مژگان»، «بط» با «ماهی» و...

عدسی وقت پختن از ماشی روی پیچید و گفت این‌چه‌کسی است (پروین، ص.۸۵)
حتی صدای نالهٔ آبی را که در دیگی در حال جوشیدن است، می‌توان شنید. موی سپید با موی سیاه سخن می‌گوید؛

ز سری موی سپیدی رویید خنده‌ها کرد بر او موی سیاه
که چرا در صف ما بنشستی تو ز یک راهی و ما از یک راه
(پروین، ص.۹۵)

حتی وی به پدیده‌های مجردی ازقبیل «امید» و «ناامیدی» نیز جان بخشیده و آنها را به سخن درآورده است:

به نومیدی سحرگه گفت امّید که کس ناسازگاری چون تو نشنید (پروین، ص.۸۰)

گاهی هاله‌ای از غم در شعر او می‌توان دید؛ اما این غم تنها اندوهی شاعرانه نیست، بلکه افسوسی خرمندانه است که از تفکر و تأملی عمیق برخاسته؛ زمانی که این غم با وقار و متانت موجود در دیوان او همراه می‌شود، شکوه و شوکت بسیار بدان می‌بخشد.

نزدیکی زبان پروین به زبان عامه نیز حاصل توجه خاص او به مردم است؛ به اعتقاد نگارنده، این نکته بیش از آن که جنبه فنی داشته باشد، حاصل جهان‌بینی خاص بزرگ بانوی شعر این سرزمین، پروین اعتصامی است. زمینه‌های مردم‌گرایی، پیش از پروین و در دورهٔ مشروطه، تحت تأثیر آشنایی با شعر غرب و تفکرات اومانیستی و مردم‌محوری حاکم بر آن فراهم گشته بود.

زبان پروین به زبان مردم بسیار نزدیک است او حتی از مثل‌های رایج در زبان آنها نیز در اشعار خود بهره می‌برد:

تو در گذرگه خلق خدا نکندی چاه به رهگذار حیات تو بیم چاهی نیست
(پروین، ص.۲۳۱)

حتی بسیاری از ابیات او، خود مثل شده‌اند؛ (در این مورد، رک: چاووش اکبری، ص. ۲۵۳ به بعد)

آگاهی پروین از زبان مادری خویش نیز، در جهت پربار ساختن شعر، امکان دیگری در اختیار او نهاده است. به عنوان نمونه، پروین در بیت زیر، تعبیر «نگاه کردن به کار کسی» را به کار برده که دقیقاً ترجمهٔ لفظ به لفظ تعبیری رایج در زبان ترکی است:

زمام کار به دست تو چون سپرد سپهر — به کار خلق چرا دیگـــران نگاه کنند؟

(پروین، ص.۱۵۴)

در بیت زیر نیز از یک مثل معروف ترکی «هامینی بزر، ئوزی لوت گزر» سود برده و آن را بن‌مایهٔ معنایی حکایتی ساخته است که در آن از زبان سوزن این گونه می‌شنویم:

شعـار من ز بـس آزادگیّ و نیک‌دلی — به قدر خلق فزودن، ز خویش کاستن است

(پروین، ص.۱۸۶)

یکی از بزرگ‌ترین تفاوت‌های ادبیات امروز جهان و به تبع آن، ادبیات ایران با ادبیات ادوار گذشته در واقع‌بین‌تر شدن آن است. ادبیات امروز چه در حوزهٔ نثر و چه در حوزهٔ نظم، بشدت واقع‌گراست. نمودهای این واقع‌گرایی را به‌روشنی در دیوان پروین می‌توان دید و این خود نشان از نوگرایی او دارد. درنتیجهٔ همین امر است که پروین به رنج و زحمت و تجربه بهای بسیار می‌دهد:

ندیـده زحمت رفتـار، ره نیـــامـوزی — خطا نکرده، صواب و خطا چه دانی چیست؟

(پروین، ص.۱۲۹)

نگاه پروین به عشق نیز که مقوله‌ای کاملاً احساسی ـ عاطفی است، نگاهی کاملاً خردمندانه و واقع‌بینانه است؛ پروین هرگز گرفتار احساسات آنی و هیجان‌های آتشین عاشقانه نمی‌گردد. شعر «حقیقت و مجاز» (پروین، ص.۱۱۲) او می‌تواند گواهی روشن بر این ادعا باشد. حتی عوامل و عناصری از قبیل گل و بلبل نیز که غالباً در دیگر دیوان‌ها حال و هوایی غنایی دارند، در دیوان پروین همچون خردمندانی تجربه اندوخته سخن می‌گویند؛ این خود نوعی آشنایی‌زدایی است و نوعی تجدد و تنوع به شمار می‌آید:

بلبـل آهسته به گـل گفت شبی | که مرا از تـو تمنـایی هـست
مـن به پیونـد تو یک‌رای شـدم | گر تـو را نیـز چنیـن رایی هست
گفت فـردا به گلستـان بازآی | تـا ببینی چـه تماشـایی هست
گـر که منظور تـو زیبـایی ماست | هـر طـرف چهـرهٔ زیبایی هـست
پا به هرجـا که نهی، برگ گلی است | همـه جـا شـاهد رعنـایی هست
باغبـانـان همـگی بیـدارند | چمـن و جـوی مصفـایی هست
قـدح از لالـه بگیـرد نرگس | همـه جـا ساغر و صهبـایـی هست
نه ز مرغان چمن گمشـده‌ای اسـت | نه ز زاغ و زغـن آوایـی هـست
نـه ز گلچیـن حوادث خبری است | نـه به گلشـن اثـر پـایی هست
هیچـکس را سـر بدخویی نیست | همه را میـل مـدارایی هـست
گفـت رازی که نهـان است، ببین | اگـرت دیـدهٔ بینـایی هـست
هـم از امروز سخـن بایـد گفت | که خبـر داشـت که فـردایی هست؟

(پروین، ص. ۸۰)

از لحاظ کاربرد قالب و ساختارهای صوری نیز، شعر پروین به شعر قدما و گذشتگان نزدیک‌تر است؛ مهم‌ترین قالب‌های شعری او همان قصیده، قطعه و مثنوی است که از مهم‌ترین قالب‌های شعر گذشته نیز به شمار می‌روند. حتی در قوافی شعری او نیز بندرت می‌توانیم نشانی از تازگی بیابیم. همچنان که گفتیم، تازگی در نوع نگاه او به حیات و هستی است. آنچه در مورد شعر او از اهمیت بیشتری برخوردار است، همان نوع جهان‌بینی اوست؛ بررسی تحولات و نحوهٔ شکل‌گیری تازگی‌ها در شعر معاصر که نزدیک‌ترین گونه به روزگار پروین و روزگار ماست نیز می‌تواند راه‌گشا باشد. در دورهٔ معاصر شعر کسانی ازقبیل «لاهوتی»، «مقدم» و «رفعت» نیز از لحاظ ساختار صوری، تازگی‌هایی داشت،[۳] اما هرگز نمی‌توانیم آنها را به‌معنی واقعی کلمه نوگرا به شمار آوریم، بدان

۳.ر.ک: یاحقی، ص. ۲۸ به بعد.

سبب که آنها در شعر خود از جهان‌بینی تازه‌ای برخوردار نبودند. حتی در شعر نیما نیز نخستین تغییرات و تحولات شعر، بیشتر جنبه محتوایی دارد و با نوع جهان‌بینی او در ارتباط است؛ نخستین منظومهٔ معروف او یعنی «قصهٔ رنگ پریده» یک مثنوی است که قالبی کاملاً سنتی دارد؛ دومین منظومهٔ معروف او یعنی «افسانه» نیز یک مسمط جدید است که قالبی نیمه‌سنتی شمرده می‌شود و از لحاظ صوری تفاوت فاحشی با قالب‌های سنتی شعر ندارند، اما از جهت محتوا و جهان‌بینی با شعر سنتی بسیار متفاوت است؛ تنها در «ققنوس» که به سال ۱۳۱۶ سروده شده است، صورت شعر نیز در قیاس با قالب‌های سنتی بسیار متفاوت به نظر می‌رسد. بنابراین حتی در آثار نیما نیز که پدر نو شعر فارسی است، نخستین تغییرات و تحولات، کاملاً جنبه محتوایی دارد؛ به تعبیر دیگر، در شعر امروز، محتوا و درونمایهٔ شعر پیش از صورت و ساختار آن تحول یافته و دگرگون گشته است. همچنان که گفتیم، تازگی‌های شعر پروین نیز اغلب جنبه محتوایی دارد و بیشتر به نوع رویکرد او و بدان مربوط می‌شود.

پروین دو قالب قطعه و مثنوی را بیش از هر قالب دیگری به کار می‌برد. این دو قالب برای بیان حکایت و داستان کاملاً متناسب‌اند؛ دیگر شاعران بزرگ ما نیز از دیرباز همواره از این دو قالب در داستان‌سرایی سود برده‌اند؛ شاعر در این دو قالب، در قیاس با قالب‌های دیگر از آزادی بیشتری برخوردار است؛ در مثنوی قافیه ثبات ندارد و در هر بیت عوض می‌شود؛ در قطعه نیز رعایت قافیه در مصراع اول از بیت نخست الزامی نمی باشد؛ این آزادی در کاربرد قافیه با ویژگی‌های شعر امروز، بخصوص شعر نیمایی که در جست و جوی آزادی در وزن و قافیه است، کاملاً متناسب به نظر می‌رسد.

در دیوان پروین، قالب‌های بخصوصی می‌توان یافت که در آنها تلاش شاعر برای ایجاد نوعی آزادی در کاربرد قافیه کاملاً مشهود است. برخی از این قالب‌ها، حاصل تلفیق و ترکیب غزل یا قطعه با مسمط‌اند؛ به‌عنوان نمونه، شعر «آسمان پرواز»، از چند بند تشکیل می‌شود؛ هر بند از آن قطعه‌ای است و این قطعه‌ها را مصراع‌های رابطی به همدیگر پیوند می‌دهند که با یکدیگر هم‌قافیه‌اند. می‌توان تصور کرد که پروین این شعر را به صورت

قطعه‌ای آغاز کرده، در ادامه با کمبود قافیه مواجه گشته، آن را با مصراع رابطی به یک بند دیگر با یک قافیه‌ای متفاوت پیوند زده و قالب تازه‌ای ساخته است؛ این خود نمونه‌ای است از تلاش‌های وی برای رهایی از تنگنای قافیه. شعر «نهال آرزو» نیز مرکب از چند بند است که هرکدام از آنها از نگاه ساختاری همانند غزل هستند و قافیه و ردیف جداگانه‌ای دارند اما از لحاظ محتوایی همانند قطعه می‌باشند؛ در میان این بندها نیز بیت یا مصراع رابطی وجود ندارد. شعر «یاد یاران» او نیز دارای چند بند است که هر بند به‌تنهایی همچون یک غزل می‌باشد و این بندها را مصراع‌هایی به یکدیگر پیوند می‌دهند که با یکدیگر هم‌قافیه‌اند اما قافیهٔ ابیات هر بند با قافیهٔ دیگر بندها متفاوت است. به‌عنوان نمونه‌های دیگری از این اشعار، می‌توان به آثاری ازقبیل «ای گربه» (پروین، ص.۱۵۸) و «ای مرغک» (پروین، ص.۱۹۱) نیز اشاره کرد. درواقع تلاش‌هایی از این قبیل بود که راه را بر نیما و پیروان و پیشروان او هموارتر ساخت.

از آنجایی که غالب آثار پروین به شکل نقل و روایت است، پیوند ابیات در محور طولی اشعار نیرومندتر به نظر می‌آید؛ هرچند این واقعیت در هر روایتی ذاتی و طبیعی است، اما در همان حال با دیدگاه‌های جدید ادبی که بیشتر بر بافت ارگانیک و وحدت انداموار در شعر تأکید دارند نیز متناسب‌تر است.

به‌خاطر آن که غالب اشعار او دارای شکل روایی است، شخصیت‌های متعدد و متفاوتی در آن می‌توان دید؛ عناصر شعری تازه‌ای در دیوان او هست که همانند آنها را در دیوان‌های شاعران پیش از وی نمی‌توان یافت.

گاهی با آوردن واژه‌هایی زمان رویداد را به ما نزدیک می‌گرداند و این خود شیوه‌ای است که به‌نوعی به حکایات طراوت و تازگی می‌بخشد:

دی کودکی به دامن مادر گریست زار　　　کز کودکان کوی به من کس نظر نداشت

(پروین، ص.۱۴۴)

مکان رویدادها نیز در داستان‌های او ثابت و یکنواخت نیست و همانند حکایت‌های «سعدی» دارای تعدد و تنوع است؛ این خود می‌تواند نوعی تکرارگریزی و تمایل به

تازگی به شمار آید. وقایع داستان‌های او گاه در سرزمینی نزدیک و آشنا روی می‌دهد و گاه در دیاری دور و ناآشنا، این حالت گذشته از آن موجب تنوع است، به آثار او تحرک و پویایی می‌بخشد و در آن زندگی می‌دمد.

از جمله چیزهایی که شعر پروین را در میان آثار تمامی شاعران هم‌روزگار او و حتی بسیاری از شاعران تمامی ادوار ادب شکوهمند فارسی مشخص و متمایز می‌گرداند، مناظرات اوست؛ تنها کسی که در این جهت بر او تقدم دارد، «اسدی طوسی» است؛ به‌جرأت می‌توان گفت که در این فرصت و فاصلهٔ هزارساله، در این زمینه، کسی به بزرگیِ باشکوهی پروین ظهور نکرده است. مناظره یک گفت و گوی دوطرفه است و عنصر دیالوگ بزرگ‌ترین نقش را در آن ایفا می‌کند؛ این خود سبب می‌شود که شعر به نمایش بسیار نزدیک‌تر گردد؛ این همان چیزی است که شعر امروز، از آغاز در جست و جوی آن بوده است؛ نیما، افسانهٔ خود را نوعی نمایش می‌داند و اعتقاد دارد که اگر بتوانیم شعر را با نمایش پیوند دهیم، هم نمایش را رساتر ساخته‌ایم و هم معانی و مفاهیم شاعرانه را ساده‌تر و طبیعتی‌تر بیان کرده‌ایم. (رک: نیما، ص. ۳۹) شعر امروز بیش از آن که در پی «گفتن»، باشد، به دنبال «نشان دادن» است. بدیهی است که نقش پروین و مناظرات او در هموار ساختن این راه برای شعر امروز ما تا چه اندازه می‌تواند مهم باشد. در عین حال، این ساختار بخصوص و معین که مبتنی بر گفت و گوست، سبب می‌شود که زبان شعر به زبان محاوره، یعنی زبان مردم نزدیک‌تر شود که این خود نیز یکی از ویژگی‌های مهم شعر امروز به شمار می‌رود و در همان حال نقش بسیار مؤثری در ساده کردن زبان شعری پروین ایفا می‌کند.

یکی از شگردهایی که پروین درجهت ایجاد هم‌حسی، هم‌فکری، هم‌دلی و هم‌آوایی از آن بهره می‌گیرد، خطاب با خواننده است؛ درواقع با این شیوه می‌خواهد شعر خود را به نوعی گفت و گو با خوانندهٔ خود تبدیل نماید:

آن نشنیدید که در شیــــروان   بود یکی زاهد روشن روان (پروین، ص.۱۳۲)

هرچند محققان اغلب بر این اعتقادند که شیوهٔ شاعری او به نحوهٔ سخن‌پردازی شاعران سبک خراسانی نزدیک‌تر است، اما در میان گذشتگان، وی به انوری از تمامی شاعران دیگر نزدیک‌تر است؛ انوری شاعری است که می‌توان او را حلقهٔ واسط سبک خراسانی و سبک عراقی به شمار آورد؛ در شعر او نیز همانند شعر پروین، در عین پای‌بندی به سنت، نشانه‌های بسیاری از تجدد و نخستین طلیعه‌های شعر مکتب عراقی می‌توان دید.

یکی از وجوه مهم شباهت پروین با «انوری»، سادگی و روانی زبان شعر است. زبان، نزدیک‌ترین عنصر به اندیشه است و ترجمانیِ آن را بر عهده دارد؛ از این لحاظ، این تازگی و تجدد موجود در مضامین و محتوای شعر پروین را به‌گونه‌ای در زبان شعر او نیز می‌توان دید. زبان پروین در آثار او همواره ساده است و نرمی و روانی خاصی دارد. اگرچه این سادگی و روانی در برخی قالب‌های شعر او ازجمله مثنوی، مشهودتر است اما هرگز بدانها محدود نمی‌شود؛ حتی زبان قصاید او نیز در قیاس با زبان قصاید دیگران بسیار ساده‌تر می‌نماید و این در حالی است که زبان قصیده در قیاس با دیگر قالب‌های شعری ما در تمامی ادوار، دشوارتر و پیچیده‌تر بوده است. سوق دادن زبان شعر به سادگی و روانی ذاتی آن، ویژگی مهمی است که شعر امروز ما نیز به آن می‌بالد.

با آن که زبان شعر پروین، از لحاظ نزدیکی به زبان عامهٔ مردم با شعر انوری قابل قیاس است؛ اما اگر باز در مقایسه برآییم، زبان پروین بیش از آن که به زبان کسانی ازقبیل انوری نزدیک باشد به زبان عامهٔ مردم امروز نزدیک است.

بیان پروین، ساده، صریح و تمثیلی است. از آنجایی که تمثیل یکی از شیوه‌های استدلال عامه است و لازمهٔ استدلال، سادگی زبان می‌باشد، طبیعی است که زبان آثار تمثیلی، ازجمله زبان اشعار پروین، متمایل به سادگی و روشنی باشد. پروین نه تنها در زبان، بلکه در تمامی زندگی سادگی و بی‌تکلفی را دوست می‌دارد؛ «از تکلف دور گشتن، ساده و خوش زیستن» (پروین، ص.۷۲) شعار اوست.

زبان پروین بخصوص در آثار روایی او ساده‌تر و روان‌تر به نظر می‌آید، زیرا ذاتاً خاصیت روایت سادگی، روانی و روشنی است؛ به همین علت سالهاست که نمونه‌هایی از

شعر پروین را حتی در کتاب‌های درسی دورهٔ ابتدایی و راهنمایی می‌بینیم. از این قبیل اشعار می‌توان به شعر «آرزوی پرواز» اشاره کرد که با این بیت آغاز می‌شود:

کبوتر بچه‌ای با شـــوق پـــرواز بجرأت کرد روزی بال و پر باز (پروین، ص.۷۴)

زمانی که این قبیل اشعار را با آثاری که بازتاب آرزوهای فردی شاعر را در آنها می‌توان دید، مقایسه می‌کنیم، این نکته روشن‌تر می‌شود. زبان این قبیل آثار در قیاس با اشعار روایی او قدری دشوارتر است؛ یکی از این آرزوهای بزرگ، نیکنامی بود و حقیقتاً پروین بدان دست یافت:

خوش آن که نام نکویی به یادگار گذاشت که عمر بی ثمر نیک، عمر بی‌ثمـری است
کسی که در طلـب نام نیک رنج کشیـــد اگـرچه نام و نشانیش نیست، ناموری است
(پروین، ص.۱۵۸)

منابع و مآخذ:

- اعتصامی، پروین، **دیوان پروین اعتصامی**، به‌کوشش محمدتقی بابایی، انتشارات کتاب نمونه، چاپ اول، ۱۳۷۲.

- انوری ابیوردی، اوحدالدین، **دیوان انوری**، به اهتمام محمدتقی مدرس رضوی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ چهارم، ۱۳۷۲.

- اوحدی مراغه‌ای، **دیوان کامل اوحدی مراغه‌ای**، تصحیح امیراحمد اشرفی، انتشارات پیشرو، چاپ اول، ۱۳۶۲.

- پارکر، دویت، **مبانی زیبایی‌شناسی**، ترجمهٔ رحیم کوشش (زیر چاپ)

- خاقانی، بدیل بن علی، افضل الدین، **دیوان خاقانی شروانی**، به‌کوشش سید ضیاء الدین سجادی، انتشارات زوار، چاپ سوم، ۱۳۶۸.

- چاووش اکبری، رحیم، **زندگی و شعر پروین اعتصامی، حکیم‌بانوی شعر**، نشر ثالث، چاپ اول، ۱۳۷۸.

- دهلوی، امیرخسرو دهلوی، **دیوان اشعار امیر خسرو دهلوی**، به اهتمام م. درویش، انتشارات جاویدان، ۱۳۶۱.

- زرقانی، سید مهدی، **چشم‌انداز شعر معاصر ایران**، نشر ثالث، چاپ دوم، ۱۳۸۴.

- سعدی شیرازی، مشرف الدین، مصلح بن عبدالله، **کلیات سعدی**، به اهتمام محمدعلی فروغی، با تصحیح و مقدمهٔ بهاء الدین خرمشاهی، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۲.

- سعدی شیرازی، مشرف الدین، مصلح بن عبدالله، **گلستان**، به‌کوشش خلیل خطیب رهبر، انتشارات صفی‌علی‌شاه، چاپ هفتم، ۱۳۷۱.

- عبداللهیان، حمید، **کارنامهٔ نثر معاصر**، انتشارات پایا، چاپ اول، ۱۳۷۹.

- عطار نیشابوری، محمد بن ابراهیم، فرید الدین، **دیوان عطار نیشابوری**، به‌تصحیح تقی تفضلی، اتشارات انجمن آثار ملی، چاپ اول، ۱۳۴۱.

- عنصر المعالی، کیکاووس بن اسکندر، **گزیدهٔ قابوس نامه**، به‌کوشش غلامحسین یوسفی، انتشارات امیرکبیر، چاپ سوم، ۱۳۶۸.

- کلینی، **الکافی**، انتشارات دارلکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵.

- محتشم کاشانی، **دیوان محتشم کاشانی**، به اهتمام سید حسن سادات ناصری، به‌کوشش مهرعلی گرکانی، انتشارات سعدی، ۱۳۷۳.

ـ مولانا، جلال الدین محمد، **مثنوی معنوی**، تصحیح رینولد الین نیکلسون، انتشارات امیرکبیر، چاپ نهم، ۱۳۶۲.

ـ ناصر خسرو قبادیانی، ابومعین، **دیوان ناصر خسرو**، به‌تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اول، ۱۳۵۳.

ـ هاتف اصفهانی، احمد، **دیوان هاتف اصفهانی**، به‌تصحیح وحید دستگردی، انتشارات فروغی، چاپ ششم، ۱۳۴۹.

ـ یاحقی، محمدجعفر، **جویبار لحظه‌ها**، انتشارات جامی، چاپ پنجم، ۱۳۸۲.

ـ یوشیج، نیما، **مجموعه آثار نیما یوشیج ،دفتر اول (شعر)**، به‌کوشش سیروس طاهباز، انتشارات ناشر، چاپ اول، ۱۳۶۴.

تجلی معانی و مفاهیم آیات قرآن کریم در شعر پروین اعتصامی

دکتر احمد محمدی
استادیار دانشگاه پیام نور مرکز تبریز

مقدمه:

قرآن کریم معجزه جاوید پیامبر اعظم حضرت محمد(ص) تاثیری شگرف بر گستره ادب فارسی گذاشته است آیات نورانی کلام وحی به جهت استواری و فخامت الفاظ و نیز معانی بسیار ژرف و دلنشین همواره بسان الگوئی بی‌بدیل مورد توجه نویسندگان و سخن سرایان ادب فارسی در طول سالیان متمادی بوده است و آنان در مطاوی کلام خود از معانی و مفاهیم ارزشمند این کتاب آسمانی به انحاء مختلف بهره‌مند شده‌اند. در عرصه شعر معاصر بنا به ملاحظات متعدد زبانی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی میزان بهره‌مندی شعرا از الفاظ و معانی و مفاهیم آیات قرآن نسبت به دوره‌های قبل به ویژه دوران سبک عراقی قدری کمتر است و به صراحت آثار پیشین نمی‌باشد. به همین دلیل پی بردن به میزان تابش این مهر تابان در عرصه شعر معاصر محتاج دقت و باریک بینی مضاعفی از سوی مخاطب می‌باشد. پروین اعتصامی از جمله شاعرانی است که بهره نسبتاً فراوانی از معانی و مفاهیم آیات قرآن کریم در شعر خویش برده است. نظر به اینکه پدر پروین- میرزا یوسف خان اعتصام الملک- از عربی دانان روزگار خود بود و بالطبع با مضامین آیات قرآن نیز آشنائی کامل داشت می‌توان گفت که بخش اعظمی از میزان آشنائی پروین با مفاهیم قرآنی از رهگذر پدر خویش حاصل شده است. یحیی آرین‌پور در بیان عربی‌دانی میرزا یوسف خان اعتصام الملک چنین نوشته است:

«یوسف اعتصام الملک ادب عربی و فقه و اصول و منطق و کلام و حکمت قدیم و زبانهای ترکی و فرانسه را در تبریز آموخت و در لغت عرب احاطه کامل یافت و هنوز بیست سال از عمرش نرفته بود که کتاب قلائدالادب فی شرح اطواق الذهب را که

رساله‌ای بود در شرح یکصد مقامه از مقامات محمودبن عمرالزمخشری (۴۶۷-۵۳۸هـ.ق) به زبان عربی نوشت و این کتاب را مصریان جزو کتابهای درسی قرار دادند و بعد کتاب ثوره الهند یا المرأه الصابره را به زبان عربی نگاشت که ادبای ساحل نیز بر آن تقریظها نوشتند .... کتاب تربیت نسوان او که ترجمه‌ای بود از تحریرالمرأه قاسم امین مصری و به سال ۱۳۱۸هـ.ق چاپ شد در آن روزگار تعصب عام، در شهری مثل تبریز ارزش خاصی داشت»[۱]

تجلی معانی و مفاهیم آیات قرآن کریم در شعر پروین اعتصامی از سه بعد قابل بررسی است:

۱ـ اشارات مستقیم

۲ـ اشارات غیرمستقیم

۳ـ تلمیح به سرگذشت پیامبران الهی.

۱- اشارات مستقیم

در برخی از ابیات پروین به صورت مستقیم به معانی آیات اشاره کرده است. لازم به ذکر است که در شعر پروین هیچ گاه متن آیه - به صورت کامل یا بخشی از متن آیه- به کار نرفته است. همچنین تعداد کلمات عربی موجود در شعر پروین بسیار اندک می‌باشد. در حقیقت در این موارد شعر شاعر ترجمه آزاد و مستقلی از متن آیات مورد نظر می‌باشد. اهم این موارد به قرار زیر است:

۱-۱- در آن دیوان که حق حاکم شد و دست و زبان شاهد

نخواهد بود بازار و بها چیره زبانی را (دیوان-ص۵۸)

«الیومَ نَختِمُ علی اَفْواهِهِم و تُکَلِّمُنا اَیْدیهِم و تَشْهَدُ اَرْجُلُهم بِما کانوا یَکْسِبُونَ»

معنی: امروز بر دهانهای آنان مهر می‌نهیم و دستهایشان با ما سخن می گویند و پاهایشان بدانچه فراهم می‌ساختند گواهی می‌دهند.(سوره یس- آیه ۶۵)

[۱]- از صبا تا نیما- جلد دوم- یحیی آرین پور- چاپ پنجم- ص ۱۳ و ۱۱۲.

۱-۲- ما چو رفتیم گل دیگر هست   ذات حق بی‌خلل و بی‌همتاست (ص۶۵)

«لیسَ کمثلِه شیءٌ» معنی: چیزی مانند او [الله] نیست (سوره شوری- آیه ۱۱)

«و لم یَکُن له کُفواً أحدٌ» معنی: و او را هیچ همتایی نباشد (اخلاص- آیه ۴)

۱-۳- ره آن پوی که پیدایش از اوست   لیک با این همه خود ناپیداست (ص۹۶)

«لاتُدْرِکه الأبصارُ و هو یُدرِکُ الأبصارَ» معنی: چشم‌ها او را در نمی‌یابند و اوست که دیدگان را درمی‌یابد. (انعام- آیه ۱۰۳)

۱-۴- بد و نیک من و تو می‌سنجند   گر که کوهی و گر پر کاهی است (ص ۶۳)

«یا بُنَیَّ إنّها إنْ تَکُ مِثقالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَکُنْ فی صَخْرَةٍ أوْ فی السّمواتِ أو فی الأرضِ یأتِ بِها اللهُ»

معنی: ای پسرک من اگر [عمل تو] هم وزن دانه خردلی و در تخته سنگی یا در آسمانها یا در زمین باشد، خدا آن را می‌آورد. (لقمان- آیه ۱۶)

۱-۵- تو را بر اوج بلندی مرا سوی پستی   مباشران قضا می‌زنند و می‌رانند (ص۱۲۲)

«تُعِزُّ مَنْ تَشاءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشاءُ» معنی: هر که را خواهی، عزت بخشی و هر که را خواهی خوار گردانی (آل عمران- آیه ۲۶)

۱-۶- بی‌رنج زین پیاله کسی می‌نخورد   بی‌درد زین تنور به کسی نان نمی‌دهند

تیمار کار خویش تو خود خور که دیگران   هرگز برای جرم تو تاوان نمی‌دهند (ص۱۲۴)

«و أنْ لَیسَ لِلْانسانِ إلّا ما سَعی»   معنی: و اینکه برای انسان جز حاصل تلاش او نیست. (نجم- آیه ۳۹)

«ولاتَزِرُ وازِرَةٌ وِزْرَ أُخْری» معنی: و هیچ بار بردارنده‌ای بار [گناه] دیگری را برنمی‌دارد. (فاطر- آیه ۱۸)

۱-۷- ز غم مباش غمین و مشو ز شادی شاد

که شادی و غم گیتی نمی‌کنند دوام (ص۱۵۳)

«لِکَیْلا تَأسَوا علی مافاتَکم ولاتَفْرَحوا بِما آتکم واللهُ لایُحِبُّ کُلَّ مُختالٍ فَخور»

معنی: تا بر آنچه از دست شما رفته اندوهگین نشوید و به [سبب] آنچه به شما داده است شادمانی نکنید و خدا هیچ خودپسند فخرفروشی را دوست ندارد. (حدید- آیه۲۳)

۸-۱- بسی مجاهده کردیم در طریق نفاق
ببین چه بیهده تفسیر«جاهدوا» کردیم (ص۱۶۰)

«والّذینَ جاهَدوا فینا لَنَهدینَّهم سُبُلَنا» معنی: و کسانی که در راه ما کوشیده‌اند به یقین راههای خود را بر آنان می‌نماییم. (عنکبوت- آیه ۶۹)

۲- اشارات غیرمستقیم

بخش اعظمی از مفاهیم قرآنی به صورت غیرمستقیم در شعر پروین به چشم می‌خورد. در این موارد شاعر بدون ترجمه کامل آیات، تلویحاً به مضامین موجود در آنها اشاره کرده است. آنچه در ذیل می‌آید نمونه‌هائی از این قسم اشارات می‌باشد:

۲-۱- مشو گر ره شناسی پیرو آز — که گمراهی است راه این پیشوا را (ص۵۳)
حرص را در زیر پای افکنده بود — کشته آزند خلق او زنده بود (ص۲۵۲)

«وَ مَنْ یُوقَ شُحَّ نَفْسِه فأولئک هم المُفلحونَ» معنی: و کسانی که از خسّت نفس خویش مصون مانند، آنان رستگارانند. (تغابن- آیه ۱۶)

«و اُحْضِرَتِ الأنفُسُ الشُّحّ» معنی: «بُخل [و بی گذشت بودن] در نفوس، حضور [وغلبه] دارد. (نساء- آیه ۱۲۸)

۲-۲- ای آنکه راستی به من آموزی — خود در راه کج از چه می‌نهی پا را (ص۵۲)
از گفته ناکرده بیهوده چه حاصل — کردار نکو کن که نه سودی است ز گفتار(ص۱۳۷)
و اعظیم اما نه بهر خویشتن — از برای دیگران بر منبریم (ص۱۶۱)

که ابیات فوق اشارتی به مضمون آیه زیر دارد:

«یا ایُّها الذینَ آمنوا لِمَ تَقُولونَ ما لاتَفْعَلون کَبُرَ مَقْتاً عِندَاللهِ أنْ تَقُولوا ما لاتَفْعَلونَ»

معنی: ای کسانی که ایمان آورده‌اید چرا چیزی می‌گوئید که انجام نمی‌دهید، نزد خدا سخت ناپسند است که چیزی را بگویید و انجام ندهید. (صف- آیه ۳ و۲)

۳-۲- به کس نداد توانایی این سپهر بلند که از پی‌اش نفرستاد ناتوانی را(ص۵۶)

«وَ مَنْ نُعَمِّرهُ نُنَكِّسْهُ فی الخَلْقِ أفلا يَعْقلونَ» معنی: و هر که را عمر دراز دهیم، او را در خلقت دچار افت می‌کنیم، آیا نمی‌اندیشند. (یس- آیه ۶۸)

«و مِنْكُم مَنْ يُرَدُّ إلى أرْذَلِ العُمُرِ لِكَيْ لايَعْلَمَ بَعدَ عِلْمٍ شَيْئا»

و بعضی از شما تا خوارترین [دوره] سالهای زندگی [فرتوتی] بازگردانده می‌شود به طوری که بعد از [آن همه] دانستن، [دیگر] چیزی نمی‌دانند. (نحل- آیه ۷۰)

۴-۲- متاع راستی پیش آر و کالای نکوکاری

من از هر کار بهتر دیدم این بازارگانی را(ص۵۷)

«یا ایُّها الّذینَ امنوا اتّقوا الله و کونوا مَعَ الصادقین» معنی: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا پروا کنید و با راستان باشید. (توبه- آیه ۱۱۹)

«و تزوّدوا فَانَّ خيرَالزّادِ التقوی» معنی: و برای خود توشه برگیرید که در حقیقت، بهترین توشه، پرهیزگاری است. (بقره- آیه ۱۹۷).

۵-۲- تنها نه خفتن است و تن آسایی مقصود ز آفرینش و ایجادت (ص۵۹)

«أفحَسِبْتُم أنّما خَلَقنا کم عَبَثاً و أنّکم إلینا لاتُرْجَعون»

معنی: آیا پنداشتید که شما را بیهوده آفریده‌ایم و اینکه شما به سوی ما بازگردانیده نمی‌شوید. (مومنون- آیه ۱۱۵)

۶-۲- بیش از همه با خویشتن کند بد آن کس که بد خلق خواستار است (ص۷۴)

«إن أحْسَنْتُم أحْسَنْتُم لأنفُسِكم و إنْ أسَأْتُم فَلَها»

معنی: اگر نیکی کنید، به خود نیکی کرده‌اید، و اگر بدی کنید به خود[بد نموده‌اید]. (اسراء-۷)

۷-۲- زان کس که نام خلق به گفتار زشت کشت

دوری گزین که از همه بدنامتر هموست (ص ۸۹)

«و لاتنا بَزوا بِالألقاب» معنی: و به همدیگر لقبهای زشت مدهید. (حجرات-آیه۱۱)

۸-۲- خوش آنکه نام نکویی به یادگار گذاشت
که عمر بی ثمر نیک بی‌ثمری است
کسی که در طلب نام نیک رنج کشید
اگرچه نام و نشانیش نیست ناموری است (ص ۹۳ و ۹۲)

«إنَّ الذین آمنوا و عَملو الصالحاتِ سَیَجْعَلُ لهم الرّحمانُ وُدّا»

معنی: کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، به زودی [خدای] رحمان برای آنان محبتی [در دلها] قرار می‌دهد. (مریم- آیه۹۶)

۹-۲- چشم و دل را پرده می‌بایست از عفاف چادر پوسیده بنیاد مسلمانی نبود (ص۱۲۷)

«قُلْ للمؤمنینَ یَغُضّوا مِنْ أبْصارهم و یَحْفَظوا فُروجَهم» معنی: به مردان با ایمان بگو: دیده فرو نهند و پاکدامنی ورزند.

«و قُلْ للمؤمنات یَغْضُضْنَ مِنْ ابصارهنَّ و یَحفَظْنَ فُروجَهنَّ»

معنی: و به زنان با ایمان بگو: دیدگان خود را [از هر نامحرمی] فروبندند و پاکدامنی ورزند. (نور- آیه ۳۰-۲۹)

۱۰-۲- کسی که داور کردارهای نیک و بد است
به جز بدی ندهد بد سرشت را کیفر (ص۱۴۲)
نفس دیوی است فریبنده از او بگریز
سر به تدبیر بپیچ از خط فرمانش (ص ۱۴۸)
نفس بدخواه ز کس روی نمی تابد
گر تو زان روی بتابی چه از این بهتر (ص۱۴۵)

«و ما أُبَرّیءُ نَفْسی إنَّ النَّفْسَ لأمّارةٌ بالسوءِ إلّا مارَحِم ربّی»

معنی: و من نفس خود را تبرئه نمی‌کنم، چرا که نفس قطعاً به بدی امر می کند مگر کسی را که خدا رحم کند. (یوسف- آیه ۵۳)

۱۱-۲- جهد کن تا خرد و فکرت و رایی هست آنچه دادند بگیرند زما یکسر (ص۱۴۵)

گذشتنگه است این سرای سپنجی

برو باز جو دولت جاودان را(ص۵۴)

«ما عِنْدَکم یَنْفَدُ و ما عندالله باقٍ» معنی: آنچه پیش شماست تمام می‌شود و آنچه پیش خداست پایدار است. (نحل- آیه ۹۶)

۱۲-۲- چو اسرائیلیان کفران نعمت مکن چون هست هم سلوی و هم مَنّ(ص۱۷۹)

«وظَلّلْنا علیکم الغَمامَ و اَنزلْنا علیکم المَنَّ و السَّلْوی» معنی: و بر شما ابر را سایه گستر کردیم و بر شما «گزانگبین» و «بلدرچین» فروفرستادیم. (بقره- آیه ۵۷)

۱۳-۲- روان آید به جسم این مردگان را ز باران و ز باد نوبهاری (ص۱۸۹)

«و تَری الأرضَ هامدةً فإذا أنزلنا علیها الماءَ اهتزّتْ و رَبَتْ»

معنی: و زمین را خشکیده می‌بینی و [لی] چون آب بر آن فرود آوریم به جنبش درمی‌آید و نمو می‌کند. (حج- آیه ۵)

۱۴-۲- چو شمع حق بر افروزند و هر پنهان شود پیدا

تو دیگر کی توانی عیب کار خود بپوشانی (ص۱۹۹)

«یَومَ تُبْلَی السّرائرُ» معنی: آن روز که رازها [همه] فاش شود. (طارق- آیه۹)

۱۵-۲- چیره دستان می‌ربایند آنچه هست می‌بُرند آنگه ز دزد کاه دست (ص۲۲۷)

«و السّارق و السارقةُ فَاقْطَعوا أیدیَهُما جَزاءً بما کَسَبا نَکالاً مِن الله»

معنی: و مرد و زن دزد را به [سزای] آنچه کرده‌اند دستشان را به عنوان کیفری از جانب خدا ببرید. (مائده- آیه ۳۸)

۱۶-۲- بد من که اکنون شریک من است

پس از مرگ هم مرده ریگ من است (ص۲۳۹)

«و کُلَّ انسانٍ الزمناه طائره فی عُنُقِه»

معنی: و کارنامه هر انسانی را به گردن او بسته‌ایم. (إسراء- آیه۱۳)

۳- تلمیح به سرگذشت پیامبران الهی

در کتب بلاغت تعاریف متعددی درباره «تلمیح» ارائه شده است. در ذیل به دو مورد از این تعاریف اشاره می‌شود:

«تلمیح یعنی به گوشه چشم اشاره کردن؛ و در اصطلاح بدیع آن است که گوینده در ضمن کلام به داستانی یا مثلی یا آیه و حدیثی معروف اشاره کند»[۲]

«تلمیح به تقدیم لام بر میم (از ریشه لمح) در لغت به معنی دیدن و نظر کردن و آشکار ساختن و اشاره کردن است و در اصطلاح علم بدیع اشاره به قصه یا شعر یا مثل سائر است به شرطی که آن اشاره -چنان که از معنای اشاره بر می‌آید- تمام داستان یا شعر یا مثل سائر را در برنگیرد»[۳]

«تملیح به تقدیم میم بر لام به معنی سخن ملیح گفتن است. هدایت در مدارج البلاغه (ص۹۹) به جای تلمیح، تملیح گفته است. صاحب الطراز در ضبط این کلمه، تلمیح و تملیح هر دو را یاد می‌کند و دومی را با معنی مناسبتر می‌داند. ر.ک ج۱۷۴/۳»[۴]

سرگذشت انبیاء الهی در شعر پروین به دفعات مورد توجه واقع شده است شاعر در ابیات متعدد به اتفاقات و ماجراهای مربوط به برهه‌های خاصی از زندگی پیامبران که در قرآن کریم نیز از آنها ذکری به میان رفته اشاره کرده است بیشترین تلمیح در این زمینه مربوط به داستان زندگی حضرت سلیمان(ع) می‌باشد.

۱-۳ حضرت مریم(ع)

الف) پاکدامنی

مریم بسی به نام بود لکن رتبت یکی است مریم عذرا را (ص۵۲)

«قالت أنّی یَکونُ لی غُلامٌ و لم یَمْسَسْنی بَشَرٌ و لم أکُ بَغیّاً» معنی: گفت چگونه مرا پسری باشد با آنکه دست بشری به من نرسیده و من بدکار نبوده‌ام. (مریم- آیه ۲۰)

---

[۲]- فنون بلاغت و صناعات ادبی- جلال الدین همایی- (ص ۳۲۸).

[۳]- فرهنگ تلمیحات- سیروس شمیسا- ص ۵.

[۴]- صور خیال در شعر فارسی- محمد رضا شفیعی کدکنی- ص ۱۸۶ به نقل از منبع پیشین..

ب) اعجاز درخت خرما

جز در نخیل خوشهٔ خرما کسی نیافت　　جز بر خلیل شعله گلستان نمی‌شود(ص۱۲۸)

«و هُزّی إلیکَ بجِزْعِ النّخلَهِ تُساقِط علیکِ رُطَباً جَنیّاً»

معنی: و تنهٔ درخت خرما را به طرف خود [بگیر و] بتکان تا بر تو خرمای تازه فرو ریزد. (مریم- آیه ۲۵)

۲-۳ حضرت آدم(ع)

اخراج از بهشت

خود رای می نباش که خود رایی　　راند از بهشت آدم و حوا را (ص۵۲)

«فَأزَلّهما الشیطانُ عنها فَأَخْرَجَهُما ممّا کانافیه» معنی: پس شیطان هر دو را از آن بلغزانید و از آنچه در آن بودند ایشان را به در آورد. (بقره- آیه ۳۶)

۳-۳ حضرت موسی(ع)

الف) تجلی جمال الهی بر کوه طور به درخواست حضرت موسی(ع)

حدیث نور تجلی به نزد شمع مگوی　　نه هر که داشت عصا بود موسی عمران (ص۱۶۸)

همچو موسی بودن از نور تجلی تابناک　　گفتگوها با خدا در کوه و هامون داشتن(ص۱۷۴)

«فلمّا تَجلّی ربُّه‌للْجَبَلِ جَعَله دکّاً و خَرَّ موسی صَعِقا» معنی: پس چون پروردگارش به کوه جلوه نمود، آن را ریزریز ساخت و موسی بیهوش بر زمین افتاد. (اعراف- آیه ۱۴۳)

ب) ملقب بودن آن حضرت به «کلیم‌الله»

حمله نیارد به تو ثعبان دهر　　تا چو کلیمی تو و دینت عصاست (ص۶۰)

همچو موسی بودن از نور تجلی تابناک　　گفتگوها با خدا در کوه و هامون داشتن (ص۱۷۴)

«وَکَلَّمَ اللهُ موسی تکلیما» معنی: و خدا با موسی آشکارا سخن گفت. (نساء- آیه ۱۶۴)

ج) تبدیل شدن عصای حضرت موسی به اژدها به اذن خدا

حدیث نور تجلی به نزد شمع مگوی　　نه هر که داشت عصا، بود موسی عمران (ص۱۶۸)

عصا را اژدها بایست کردن شعله را گلزار　　تو با دعوی گه ابراهیم و گاهی پور عمرانی(ص۱۹۸)

«فَألقی عصاه فإذا هی ثُعبانٌ مُبینٌ» معنی: پس [موسی] عصایش را افکند و به ناگاه اژدهایی آشکار شد. (اعراف- آیه ۱۰۷)

د) معجزه ید بیضاء

هر رهنورد را نبود پای راه شوق هر دست، دست موسی عمران نشود (ص۱۲۸)

«واضْمُم یَدَکَ الی جَناحِکَ تخرُجْ بَیضاً مِنْ غَیر سوءٍ آیةً اُخْری»

معنی: و دست خود را به پهلویت ببر، سپید بی گزند بر می‌آید، [این] معجزه‌ای دیگر است. (طه- آیه ۲۲)

م) شکافته شدن دریای نیل به اذن خدا و عبور موسی(ع) و پیروان وی از وسط آن

بگذر از بحر و زفرعون هوامندیش دهر دریا و تو چون موسی عمرانی (ص۱۹۵)

«وَلَقَدْ أوْحَینا إلی موسی أنْ أسْرِ بعبادی فاضْرِبْ لهم طَریقاً فی البَحْرِ یَبَساً لاتخافُ دَرَکاً ولاتَخْشی» معنی: و در حقیقت به موسی وحی کردیم که: «بندگانم را شبانه ببر، راهی خشک در دریا برای آنان باز کن که نه از فرا رسیدن [دشمن] بترسی و نه [از غرق شدن] بیمناک باشی. (طه- آیه ۷۷)

و) افکندن مادر موسی، موسی را در دریای نیل به إذن پروردگار

ر.ک مثنوی لطف حق از دیوان پروین اعتصامی (ص۶- ۲۹۴)

سوره مبارکه قصص- آیات ۷ الی ۸۲

۴-۳ حضرت یوسف (ع)

الف) خاصیت شفابخشی پیراهن حضرت یوسف(ع) برای حضرت یعقوب (ع)

پیراهن یوسف چرا نیارند یعقوب به کنعان در انتظار است (ص۷۵)

«اِذهبوا بقَمیصی هذا فألقُوه علی وجْه أبی یَأتِ بصیرا» معنی: این پیراهن مرا ببرید و آن را بر چهره پدرم بیفکنید [تا] بینا شود. (یوسف آیه ۹۳)

ب) سخن دروغ برادران یوسف درباره اینکه وی را گرگ خورده است

یوسفت نام نهادند و به گرگت دادند مرگ گرگ توشد ای یوسف کنعانی من (ص۱۷۹)

«قالوایا ابانا إنّا ذهبنا نَستَبِقُ وَ تَرَکْنا یوسفَ عندَ متاعِنا فأکَله الذئبُ» معنی: گفتند: ای پدر، ما رفتیم مسابقه دهیم و یوسف را پیش کالای خود نهادیم،آنگاه گرگ او را خورد. یوسف- آیه ۱۷

ج) زندانی شدن یوسف (ع) در پی تهمت ناروای زلیخا

صبح رحمت نگشاید همه تاریکی   یوسف مصر نگردد همه زندانی (ص۱۹۴)

«ثُمَّ بَدالهم مِنْ بَعدِ مارأَوُا الآیات لَیَسْجُنُنّه حتّی حینٍ» معنی: آنگاه پس از دیدن آن نشانه‌ها، به نظرشان آمد که او را تا چندی به زندان افکنند. (یوسف- آیه ۳۵)

۵-۳ حضرت ابراهیم (ع)

الف) گلستان شدن آتش بر ابراهیم(ع) به اذن پروردگار

جز در نخیل خوشه خرما کسی نیافت

جز برخلیل شعله گلستان نمی‌شود (ص ۱۲۸)

همچو عیسی بی پروبال برگردول شدن

همچو ابراهیم در آتش گلستان داشتن (ص۱۷۳)

عصا را اژدها بایست کردن، شعله را گلزار

تو با دعوی گه ابراهیم و گاهی پور عمرانی (ص۱۹۸)

«قُلنا یا نارُ کونی بَرْداً و سَلاماً علی ابراهیمَ» معنی: گفتیم‌ای آتش برای ابراهیم سرد و بی آسیب باش. (انبیاء- آیه ۶۹)

ب) قربانی کردن حضرت اسماعیل(ع)

مترس از جانفشانی گر طریق عشق می‌پوئی

چو اسماعیل باید سر نهادن روز قربانی(ص۱۹۷)

«فَلمّا بَلَغَ معه السّعَی قالَ یا بُنَیَّ إنّی أری فی المَنامِ انّی أذْبَحُک فانْظُرْ ماذا تری قالَ یا اَبَتِ اِفْعَلْ ما تُؤْمَر سَتَجِدُنی إنْ شاءاللهُ مِن الصّابرین» معنی: و وقتی با او به جایگاه «سعی» رسید، گفت: ای پسرک من! من در خواب [چنین] می‌بینم که تو را سر می‌بُرَم، پس ببین

چه به نظرت می‌آید؟ گفت: ای پدر من! آنچه را مأموری بکن. ان شاءالله مرا از شکیبایان خواهی یافت. (صافات- آیه ۱۰۲)

۶-۳ حضرت عیسی(ع)

عروج حضرت عیسی (ع) به آسمان

همچو عیسی بی پرو بی بال برگردون شدن

همچو ابراهیم در آتش، گلستان داشتن (ص۱۷۳)

«بَلْ رَفَعَه اللهُ إلیه» معنی: بلکه خدا او [عیسی] را به سوی خود بالا برد. (نساء آیه ۱۵۸)

۷-۳ حضرت نوح(ع)

طوفان نوح

چو شدی نیک چه پروات زبد روزی   چو شدی نوح چه اندیشه‌ات از طوفان (ص۱۷۰)

کشتی صبر اندرین دریا فکندن چو نوح   دیده و دل فارغ از آشوب طوفان داشتن(ص۱۷۳)

«حَتی إذاجاءَ امْرُنا و فارَ التَّنّورُ» معنی: تا آنگاه که فرمان ما در رسید و تنور فوران کرد. (هود- آیه ۴۰)

۳۸- حضرت سلیمان(ع)

الف) تسلط سلیمان(ع) بر دیوان وآجنّه

در ملک سلیمان چرا شب و روز   دیوت به سر سفره میهمان است (ص۸۰)

بنده فرمان خود کردن همه آفاق را

دیوبستن، قدرت دست سلیمان داشتن (ص۱۷۳)

«وَمِنَ الجنِّ مَن یَعْمَلُ بینَ یَدْیه بِإذنِ ربّه» معنی: و برخی از جن به فرمان پروردگارشان پیش او [سلیمان] کار می‌کردند. (سبأ- آیه ۱۲)

ب) انگشتری سلیمان(ع) و تکیه زدن دیو بر مسند حکومت وی بواسطه ربودن انگشتر

دزد طمع چو خاتم تدبیر ما ربود   خندید و گفت دیوسلمان نمی‌شود (ص۱۲۸)

طلب ملک سلیمان مکن از دیوان   که چو طفلت بفریبند به انگشتر (ص۱۴۴)

کشور ایمن جان خانه دیوان شد — کس ندانست چه آمد به سلیمانش (ص۱۵۱)
وارث ملک سلیمان نتوان خواندن — هر کسی را که در انگشت بود خاتم (ص۱۵۷)
تا تو شدی خرد، آزیافت بزرگی — تا تو شدی دیو، دیو گشت سلیمان (ص۱۶۴)
تو سلیمان شدن آموزی اگر دیوان — نتوانند زدن لاف سلیمانی (ص۱۹۴)
بس رمز ز دفتر سلیمان — خواندند به دیو رایگانی (ص۲۲۰)

«دلیل حکومت سلیمان بر جن و انس وجود انگشتری سلیمان بود که نگینی به وزن نیم دانگ داشت و بر آن اسم اعظم نقش شده بود روزی دیوی به نام صخرجنی که به زشت رویی و بدبویی مشهور است آن انگشتری را به حیله ربود و در نتیجه چهل روز به جای سلیمان سلطنت کرد عاقبت الامر این مشکل به تدبیر وزیر سلیمان آصف‌بن برخیا حل شد»[۵]

ج) ملک سلیمان

همچو پاکان گنج در کنج قناعت داشتن — مور قانع بودن و ملک سلیمان داشتن (ص۱۷۳)

«قالَ ربّ اغْفِرلی و هَبْ لی مُلکاً لایَنْبَغی لِأحَدٍ مِنْ بعدی إنَّک أنت الوَهّاب» معنی: گفت: پروردگارا مرا ببخش و ملکی به من ارزانی دار که هیچ کس را پس از من سزاوار نباشد، در حقیقت تویی که خود بسیار بخشنده‌ای. (ص- آیه ۳۵)

د) مور و سلیمان

چه لانه‌ای وچه قصری اساس خانه یکی است — به شهر کوچک خود مور هم‌سلیمان است(ص۹۴)
مور هرگز به در قصر سلیمان نرود — تا که در لانهٔ خود برگ و نوایی دارد(ص۱۱۳)
همچو پاکان گنج در کنج قناعت یافتن — مور قانع بودن و ملک سلیمان داشتن (ص۱۷۳)
با تخت و تاج سلیمان چه کار مورچه را — بس است ایمنی کشور سلیمانی (ص۲۰۴)
گفت چنین خانه و مهمان کجا — حور کجا، تخت سلیمان کجا (ص۲۳۱)[۶]

---

[۵] - فرهنگ تلمیحات- سیروس شمیسا- ص۳۳۵و ۳۳٤ با تلخیص.
[۶] - نیز ر.ک. به دیوان، ص۲۳۷، مثنوی سعی و عمل.

«حتّی إذا أتَوا علی وادِ النَّملِ قالَتْ نَمْلَةٌ یا أیُّها النَّمْلُ اُدخُلوا مساکِنَکم لایَحْطِمَنَّکُم سلیمانُ و جُنودُهُ و هم لا یَشْعُرون» معنی: تا آنگاه که به وادی مورچگان رسیدند. مورچه‌ای [به زبان خویش] گفت: «ای مورچگان، به خانه‌هایتان داخل شوید، مبادا سلیمان و سپاهیانش- ندیده و ندانسته- شما را پایمال کنند. (نمل- آیه ۱۸)

«در وادی النمل بین سلیمان و پادشاه موران مباحثه‌ای در گرفت. در این مباحثه مور، سلیمان را مجاب کرد و به او پندهایی داد. وادی النمل را برخی قسمت جنوبی طائف دانسته‌اند»[۷]

نتیجه

۱ـ میزان اشارات قرانی در شعر معاصر نسبت به دوره‌های پیشین ادب فارسی کمتر است. با اینحال تجلی معانی و مفاهیم آیات قرآن در شعر پروین اعتصامی نسبتاً گسترده و قابل توجه می‌باشد.

۲ـ اشارات قرآنی موجود در شعر پروین از سه بعد قابل بررسی است:

الف) اشارات مستقیم

ب) اشارات غیر مستقیم

ج) تملیح به سرگذشت انبیاء الهی

۳ـ پروین در شعر خود هیچ‌گاه از متن آیات قرآن استفاده نکرده است و تعداد کلمات عربی شعر وی بسیار اندک می‌باشد.

۴ـ بیشترین تلمیح در مورد سرگذشت انبیاء الهی در شعر پروین مربوط به داستان حضرت سلیمان(ع) می‌باشد.

---

[۷]- فرهنگ تلمیحات- ص ۳۳۹.

فهرست منابع

۱_ قرآن کریم- ترجمه محمد مهدی فولادوند.
۲_ از صبا تا نیما- جلد دوم- یحیی آرین‌پور- انتشارات فرانکلین- چاپ پنجم- تهران: ۱۳۵۷.
۳_ الفاظ قرآن- محمد رضائی- انتشارات مفید- چاپ اول- تهران: ۱۳۷۰.
۴_ المعجم المفهرس لآیات القرآن الکریم- محمد منیرالدمشقی- انتشارات دارالقلم- بیروت: ۲۰۰۱ م.
۵_ دیوان پروین اعتصامی- به کوشش حسن احمدی گیوی- نشر قطره- چاپ ششم- تهران: ۱۳۸۱.
۶_ صورخیال در شعر فارسی- محمد رضا شفیعی کدکنی- انتشارات آگاه- چاپ هفتم- تهران: ۱۳۷۸.
۷_ فرهنگ تلمیحات- سیروس شمیسا- انتشارات فروغ آزادی- چاپ پنجم- تهران: ۱۳۷۵.
۸_ فنون بلاغت و صناعات ادبی- جلال‌الدین همائی- نشر هما- چاپ دوازدهم- تهران: ۱۳۷۵.
۹_ قصه‌های قرآن- محمد احمد جادالمولی- ترجمه مصطفی زمانی- انتشارات فاطمه الزهرا- چاپ هفتم- قم: ۱۳۷۷.
۱۰_ واژه نامه قرآن- مصطفی اسرار- انتشارات چوگان- چاپ اول- تهران: ۱۳۷۸.
۱۱_ مولانا، جلال الدین محمد، مثنوی معنوی، تصحیح رینولد الین نیکلسون، انتشارات امیرکبیر، چاپ نهم، ۱۳۶۲.
۱۲_ ناصر خسرو قبادیانی، ابومعین، دیوان ناصر خسرو، به‌تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اول، ۱۳۵۳.
۱۳_ هاتف اصفهانی، احمد، دیوان هاتف اصفهانی، به‌تصحیح وحید دستگردی، انتشارات فروغی، چاپ ششم، ۱۳۴۹.
۱۴_ یاحقی، محمدجعفر، جویبار لحظه‌ها، انتشارات جامی، چاپ پنجم، ۱۳۸۲.
۱۵_ یوشیج، نیما، مجموعه آثار نیما یوشیج ،دفتر اول (شعر)، به‌کوشش سیروس طاهباز، انتشارات ناشر، چاپ اول، ۱۳۶۴.

ساخت و معنا در مناظره‌های پروین

معصومه محمودی

کارشناس‌ارشد زبان و ادبیات فارسی

مقدمه

در تعریف اصطلاحی مناظره گفته‌اند: «شعری است که در آن شاعر از زبان دو یا چند شخصیت که در مقابل یکدیگر قرار می‌گیرند، سخن بگوید و صفات هریک را از زبان آن‌ها بیان کند تا سرانجام برتری یکی از آن‌ها ثابت شود. معمولاً شاعر با مقابله‌ی دو عنصر متضاد و مخالف و طرح گفت‌وگو و مباحثه‌های آن‌ها قصد اثبات نظریه‌ای فلسفی یا نتیجه‌ی اخلاقی را دارد»(میرصادقی، ۱۳۷۶، ۲۵۴).

این نوع شعر که گویا از روزگاران پیشین، خاص ادبیات شمال و غرب ایران بوده و در آثار پهلوی قبل از اسلام نیز نمونه‌هایی دارد، پس از اسلام بیشتر مورد توجه شاعران آذربایجان و عراق قرار گرفته است و شاعران خراسان کمتر به آن رغبت نشان داده‌اند(بهار، ۱۳۷۹، ۸۱).

از میان شاعران قدیم، اسدی طوسی، که پنج قصیده به‌شکل مناظره سروده است، استاد این نوع شعر شمرده شده است؛ امّا به‌باور پژوهشگران و منتقدان، باید پروین را به‌سبب سرودن شصت‌وپنج مناظره، بزرگ‌ترین شاعر در ساختن این نوع شعر به‌شمار آورد(مؤید، ۱۳۷۰، ۳۹۶)؛ هم‌چنان که به‌گفته‌ی بهار، پروین را باید احیاگر این شیوه‌ی فراموش‌شده در ادب فارسی دانست(بهار، ۱۳۷۰، ۸۲).

هرچند پروین نمونه‌هایی چون قصاید اسدی طوسی را در این نوع شعر در پیش‌روی خود داشته و به باور برخی، از او نیز پیروی کرده است(نفیسی، ۱۳۷۰، ۴۸۹)، امّا باید گفت که او تنها یک مقلد صرف نیست که به تکرار آن‌چه پیشینیان گفته‌اند، بسنده کرده

باشد، بلکه او با ابتکارهایی که به‌کار برده شاهکارهای بی‌نظیـری را در منـاظره از خـود برجای نهاده است:

«درعین‌حال که مناظره و سؤال و جواب در ادب فارسی پرسابقه است پروین در اختیـار این شیوه، استقلال و اندیشه‌ی خود را نشان داده و چون کیفیت برداشـت معـانی و طـرز طرح آن‌ها و نگارگری‌ها و شرح و تحلیل‌های او با پیشینیان به‌کلّی متفاوت است، شعر او ویژگی و اصالتی دارد که از دیگران ممتاز است.»(یوسفی، ۱۳۶۹، ۴۱۶)؛ بنـابراین بایـد پذیرفت که «پروین در پرداخت مناظره مهارت و استعدادی بی‌خـلاف دارد»(حمیـدیان، ۱۳۸۳، ۲۶۸).

به‌نظر بیشتر ادیبان و صاحب‌نظران ادبیات کلاسیک فارسی، آن‌چـه پـروین را در شـمار شاعران بزرگ زبان فارسی قرار می‌دهد، همین مناظره‌های درخشانی است که پـروین در آن‌ها به نوآوری پرداخته است(برای نمونه نک: بهار، ۱۳۷۰، ۸۳؛ حمیـدیان، ۱۳۸۳، ۲۶۷؛ مؤید، ۱۳۷۰، ۳۹۶ و نفیسی، ۱۳۷۰، ۴۸۸).

در ادامه‌ی این مقاله کوشش می‌کنیم تا مهم‌ترین ویژگی‌های مناظره‌های پروین را از دید ساخت و معنا بررسی کنیم:

۱. دراین مناظره‌ها همه‌ی عناصر طبیعـت و موجـودات هسـتی از هـر سـنخی بـا هـم در گفت‌وگو هستند که براساس دوطرف مناظره می‌شود آن‌ها را در چنـد گـروه دسـته‌بنـدی کرد:*

الف) - آب و آتش(۸۶) - سپیدار با تبر و شعله‌ی آتش(۸۷) - گوهر و قطره(۸۱) - لالـه و بنفشه(۶۷) - کوه و کاه(۱۳۴) - هیمه و اخگر(۹۱) - پیرهن و سوزن(۲۸) - گل باغ و گل خودرو(۱۷۶) - تابه و دیگ(۱۳۹) - نرگس و لاله(۳۸) - گلستان و برف(۱۴۲) - نرگس و گل خودرو(۵) - گل و خار(۸۹) - سوزن و نخ(۱۵۵) - موی سـپید و مـوی سـیاه(۱۳۵) - غنچه و گل(۱۹۰) - دلو و طناب چاه(۱۳۷) - سرو و گل(۱۴۷) - سیر و پیاز(۱۶۷) - دیـده

* شماره‌ی داخل پرانتز، براساس شماره‌های اشعار پروین در «دیوان اشعار پروین اعتصامی» به‌کوشش حسن احمدی گیوی است.

و دل(۱۹۱) - شمع و پروانه(۲۱) - گوهر و سنگ(۱۹۲) - برگ و شاخه(۱۹۳) - مرغ گرفتار و مرغ آزاد(۱۹۵)- ذرّه و خورشید(۱۵۳) - دو قطره خون(۱۴۵) - گل و خاک(۳۳) - گل‌ها و صاحبدل(۱۹۶) - عدس و ماش(۳۹) - غنچه و گل پژمرده(۶۵) - آسیا و آب(۱۳) - باد و خاک(۶۱) - تیر و کمان(۲۰۴) - دیوار و پایه(۱۹) - گل و شبنم(۲۰۹) - لاله و نرگس(۱۰۸) - خار و گل(۲۱۳) - نهال و درخت(۵۱) - شانه و آینه(۳۴) - الماس و کیسه(۲۹۸).

ب) - مار و مور(۸۸) - طوطی و جغد(۱۱۵) - گربه و سگ(۷۰) - حلزون و کرم پیله(۲۹)- گرگ و سگ(۱۰۵) و (۲۰۶) - بط و ماهی(۴۸) - مرغ اسیر و مرغ آزاد(۲۳) و (۱۹۵)- ماهی‌خوار و ماهی(۲۰۷) - گنجشک و کبوتر(۱۴۷) - همای و ماکیان(۷۲).

ج) - الماس و زرگر(۱۷۰) - گنج و درویش(۱۷۷) - جُعَل و انگِشت(۱۲۱).

د) - سلیمان و مور(۱۷۴) - عجوز و مرغ حق(۱۸۳) - کاهل و عنکبوت(۲۰۰) - سوزن و رفوگر(۲۰۵).

هـ) - عاقل و دیوانه(۱۹۷) - عالم و نادان(۲۲) - جوان و پیر(۱۵۲) - درویش و غنی(۱۷۳)- قاضی و دزد(۱۷۶) - محتسب و مست(۴۴).

همان‌گونه که در فهرست مناظره‌ها دیده می‌شود، براساس دوطرف مناظره (تنها در یک‌مورد یک طرف با دو طرف مناظره می‌کند: سپیدار با تبر و شعله‌ی آتش(۸۷». این مناظره‌ها به چند دسته تقسیم شده‌اند:

الف) دو طرف مناظره غیرجاندار هستند (به‌شکل فابل)[۱] ۳۹مورد(۶۰درصد)

ب) دو طرف از حیوانات هستند (به‌شکل فابل حیوانات)[۲] ۱۳مورد(۲۰درصد)

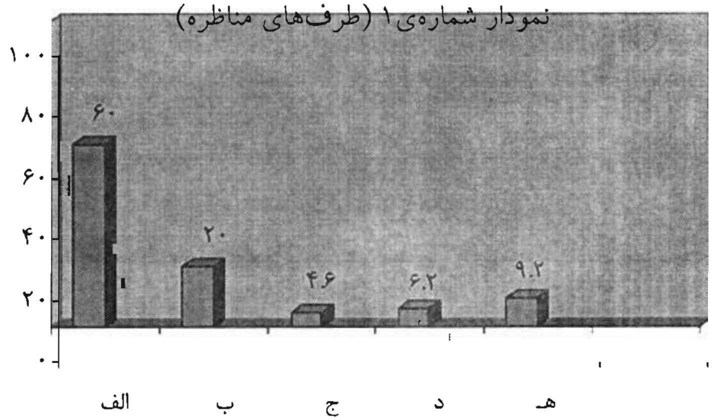
ج) یک‌طرف جاندار است (انسان یا حیوان) و طرف دیگر بی‌جان: ۳مورد(۴/۶درصد)

۱.(فابل، روایت کوتاه منثور یا منظوم دارای پیامی است که به‌طور معمولی شخصیت‌های آن موجودات غیرانسان یا اشیاء هستند»(Cuddon, 1982, 256).

۲.«در این نوع حکایات، جانوران نماینده و ممثّل آدمیانند، مانند آدمیان عمل می‌کنند و سخن می‌گویند»(شمیسا، ۱۳۷۳، ۲۴۹).

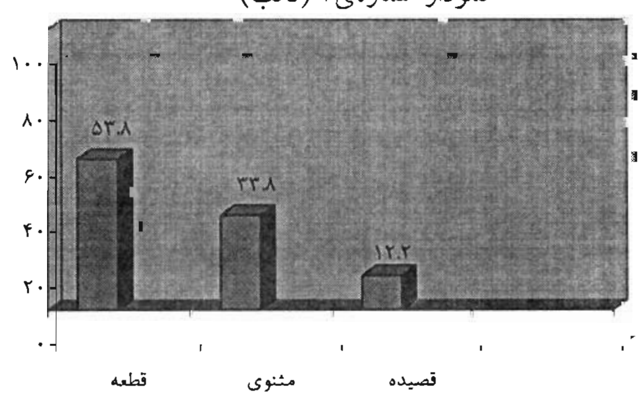
د) یک‌طرف انسان است و طرف دیگر حیوان: ۴مورد(۶/۲درصد)

هـ) دو طرف انسان هستند: ۶مورد(۹/۲درصد)



۲. پروین در سرودن مناظره‌های خود از سه قالب قطعه، مثنوی و قصیده سود برده است. از تعداد شصت‌وپنج مناظره، همان‌گونه که در جدول نمودار فراوانی زیر می‌بینیم سی‌وپنج مناظره (۵۳/۸درصد) در قالب قطعه، بیست‌ودو مناظره (۳۳/۸درصد) در قالب مثنوی و هشت مناظره (۱۲/۲درصد) در قالب قصیده سروده شده است.

نمودار شماره‌ی۲ (قالب)



۳. در مناظره‌های پروین جدل چندانی میان دوطرف مناظره در نمی‌گیرد (جز ۴ مورد: ۴۴-۱۴۵-۱۶۷-۱۷۰) و هریک از دوطرف تنها یک‌بار سخن می‌گوید و معمولاً نیز آغازکننده‌ی سخن کوتاه‌تر از طرف مقابل؛ برای نمونه شعر شماره‌ی۱۰۸ را می‌خوانیم:

لاله‌ای با نرگس پژمرده گفت: بین که ما رخساره چون افروختیم
گفت ما نیز آن متاع بی‌بدیل شب خریدیم و سحر بفروختیم
آسمان، روزی بیاموزد تورا نکته‌هایی را که ما آموختیم
خُرّمی کردیم وقت خُرّمی چون زمان سوختن شد، سوختیم
تا سفر کردیم بر ملک وجود توشه‌ی پژمردگی اندوختیم
درزی ایّام زان ره می‌شکافت آن‌چه‌را زین‌راه، ما می‌دوختیم

۴. در این مناظره‌ها، آن‌که نخست آغاز به سخن می‌کند، بر خطاست و طرف مناظره، که در نوبت دوم سخن می‌گوید، برحق است و جوابش مُسکِت؛ شعر شماره‌ی۱۲۹ نمونه‌ای از این مورد است:

جُعل پیر گفت با اَنگِشت که سر و روی ما سیاه مکن
گفت: در خویش هم دمی بنگر همه‌را سوی ما نگاه مکن
این سیاهی، سیاهی تن توست جاه مفروش و اشتباه مکن
با تو، رنگ تو هست تا هستی زین مکان، ضیره عزم راه مکن
سیه، ای بی‌خبر سپید نشد وقت شیرین خود تباه مکن

۵. در بیشتر مناظره‌ها شاعر یا خود یا از زبان طرف مناظره که کارش را با پیروزی بر هماورد به پایان رسانیده به دادن پند و نصیحتی اخلاقی می‌پردازد و یا از آن نتیجه‌ای فلسفی می‌گیرد؛ برای نمونه شعر شماره‌ی۱۳ را می‌خوانیم:

کرد آسیا ز آب، سحرگاه بازخواست
کای خود پسند، با منت این بدسری چراست؟

از چیره‌دستی تو، مرا صبر و تاب رفت
از خیره‌گشتن تو، وزن و قدر کاست...
خندید آب، کاین ره و رسم از من و تو نیست
ما رهرویم و قاعد تقدیر، رهنماست
من از تو تیره‌روزترم، تنگ‌دل مباش
بس فتنه‌ها که با تو نه و با من آشناست...
در زحمتیم هردو ز سختی و رنج لیک
هرچ آن به ما کنند، نه از ما، نه از شماست
از ما چه صلح خیزد و جنگ، این چه فکرت است؟
در دست دیگری است، گر آب و گر آسیاست.

نتیجه

آن‌چه از این مختصر می‌توان نتیجه‌گیری کرد این است که مناظره‌های پروین، از نوعی بیان تمثیلی و شکل فابلی برخوردارند که در آن بیشتر موجودات بی‌جان و حیوانات هستند که شخصیت می‌یابند و سخن می‌گویند(۸۰درصد) ازاین‌رو می‌توان گفت که او در این نوع شعر، شاعر صاحب‌سبکی است. او که بیشتر مناظره‌های خود را در قالب قطعه و پس از آن در قالب‌های مثنوی و قصیده سروده است، تمایل دارد تا پس از پایان هر مناظره‌ای به نتیجه‌ای اخلاقی یا فلسفی برسد و در این راه جدل و جدال چندانی را میان دوطرف مناظره لازم نمی‌بیند.

منابع و مآخذ

- اعتصامی، پروین(۱۳۷۷)، دیوان اشعار پروین اعتصامی، به کوشش حسن احمدی گیوی، نشر قطره، تهران، چاپ اول.
- بهار، ملک‌الشعرا(۱۳۷۰)، «دیوان پروین اعتصامی»، یادنامه‌ی پروین اعتصامی، گردآوری علی دهباشی، دنیای مادر، تهران، چاپ اول.
- حمیدیان، سعید(۱۳۸۳)، «نقد پروین»، در ادب پارسی، نشر قطره، تهران، چاپ اول.
- شمیسا، سیروس(۱۳۷۳)، انواع ادبی، انتشارات فردوس، تهران، چاپ دوم.
- مؤید، حشمت(۱۳۷۹)، «جایگاه پروین اعتصامی در شعر فارسی»، یادنامه‌ی پروین اعتصامی، -------
----
- میرصادقی(ذوالقدر)، میمنت(۱۳۷۶)، واژه‌نامه‌ی هنر شاعری، کتاب مهناز، تهران، چاپ دوم.
- نفیسی، سعید(۱۳۷۰)، «پروین اعتصامی» یادنامه‌ی پروین اعتصامی، -------------
- یوسفی، غلامحسین(۱۳۶۹)، «شوق رهایی»، چشمه‌ی روشن، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، چاپ دوم.
- **Cuddon, J. A(1982, A Dictionary Of Literary Terms, Penguing Book.(افست ایران)**

سبک شناسی شعرهای پروین اعتصامی

دکتر عبدالرضا مدرس زاده
استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد کاشان

پروین اعتصامی (۱۳۳۰ ـ ۱۲۸۵) شاعر نامدار روزگار ما با عمر کوتاه اما پر بار خویش توانست بابی تازه در عرصه کوشش های ادبی باز کند که هر چند تاکنون این باب تازه بسته نشده است بلکه افق های جدید تری هم از سوی دیگر زنان شاعر از جمله فروغ فرخزاد و سیمین بهبهانی پیش روی آن نهاد شده است، اما هم چنان برخی از ابتکارها و جلوه های شاعری در دیوان او هست که تا چند سده دیگر پس از روزگار او هم ، بی بدیل و بی رقیب خواهد ماند .

او که به مدد تربیت درست و آموزش های جامع و همه جانبه نزد پدر در خانه و معلمان در مدرسه های گوناگون آنچه را که بایست از کودکی فرابگیرد ، با خود داشت، توانست به یمن مصاحبت وهمنشینی پدر ادیب و شاعرش با ادیبان و شاعران روزگار خود مانند دهخدا ، نصرالله فلسفی ، رشید یاسمی و دیگران این آموخته های ارزشمند را ـ در روزگاری که پا بیرون نهادن دختر از خانه هم چنان کاری نادرست و نشان کم حیایی و بی آزرمی تلقی می شد ـ به شکل شعر در آورده و به دوستدارا ن ادب پارسی عرضه کند.[1]

شاید بتوان یکی از جانکاه ترین دریغ ها و « احساس گریه آور از دست دادگی »[2] را درباره عمر کوتاه و مرگ ناگهانی پروین به کار برد که ادب فارسی را در داخل و بیرون از گستره خود ، از داشتن شاعری پخته و کار آمد و دقیق و ژرف اندیش ـ که کلانی و کهنسالی می توانست همه این ارزش ها را نزد او دو چندان سازد ـ محروم ساخت هم چنان که در چند دهه بعد با مرگ فروغ فرخ زاد در عنفوان جوانی و شاعری، این محرومیت باز برای مدتی بیشتر پای بر جای و برقرار ماند و کسانی را که معتقد

بودند « فقط سه زن نامدار برای ۲۵۰۰ سال کافی نیست » [۳] در اضطراب و افسوس بیشتر انداخت .

همه ادیبان و منتقدان ادبی که در شصت سال اخیر به بررسی شعر و شخصیت او پرداخته اند ، هر کدام زاویه ای را برای دید و نقد و نظر خود برگزیده اند که حاصل آن تا یکی دو سال پیش ۲۱ کتاب ، ۱۳ پایان نامه و ۲۳۳ مقاله است (کراچی ، ۱۳۸۳ ، ص ۶) اما کمتر مشاهده می شود که به طور خاص و با موضوع سبک شناسی به شخصیت پروین و شعر او پرداخته باشند .

مقاله کنونی کوشش می کند بتواند برخی حرف های « شاید تازه» را از جنبه سبک شناسی به علاقه مندان شعر پروین و دوستداران ادب فارسی تقدیم کند .

برای تجزیه و تحلیل سبک شناسی متن ، ساده ترین و در عین حالی عملی ترین راه ها این است که متن را از سه دیدگاه زبان ، فکر و ادبیات مورد دقت قرار دهیم (شمیسا،۱۳۸۴، ص۲۱۳)

تلاش اساسی ما هم در این گفتار پیمودن این راه بر چنین هنجاری است .

الف) ویژگی های زبانی

در بخش زبانی یک اثر (چنانچه به دوره های سبکی گذشته تعلق داشته باشد) مختصات آوایی ، لغوی و نحوی جداگانه فهرست و بررسی می شوند اما در شعر معاصر و در زبان پروین اعتصامی به این تقسیم بندی جزیی نگر نیازی نیست ، هرچند می توان برخی کاربردهای زبانی را که تحت تأثیر ناصر خسرو و سعدی انجام داده است نوعی باستان گرایی (Archaism) به حساب آورد و به پای ویژگی های سبکی او گذاشت مانند این نمونه ها :

(فعل) : هنگام زراعت آنچه کشت استی   آفت برسد به موسم خرمن (ص۵۰)

(اسم) : یک جامه بخر که روح را شاید   بس دیبه خریدی و خز ادکن (ص۵)

(حرف) : تو ز خود رفته و وادی شده پر آفت

تو به خواب اندر و کشتی شده طوفانی (ص۵۹)

(قید) : به نهان هگرز می نتوان کرد از چشم عقل قصه پیدا را (ص ۳)

مهم ترین اتفاق زبانی در شعر پروین این است که او به هر مناسبت واژگان مربوط به جهان بینی و رفتار و دیدگاه های یک زن را به کار می گیرد . اما به جای واژه هایی که جسم زن را وصف می کند مانند بوسه ، هم آغوشی ، هوس و ... از واژه هایی یاری می گیرد که به هر دو جنس (مرد و زن) می تواند تعلق داشته باشد (کراچی ۱۳۸۳، ص ۶۲)

بنابراین به آسانی و در کمترین کوشش می توان براساس معیارهای زبان شناسی و سبک شناسی نشان داد که این شعرها را یک زن سروده است در حالی که شاعری او یک « تهمت » نیست ![۴]

برای نمونه در قصیده نخست دیوان که مخاطب آن دل آدمی است واژگان مهر ، شهوت ، مریم ، غازه ، گلگونه ، لؤلؤ و خوابگاه ، پیوند ، حوا ، وصله و جامه دیبا آمده است که بسامدی معنی دار است .

یا در قصیده « حدیث مهر » (ص ۱۱۲) که گفتگوی گنجشک وکبوتر را مطرح میکند واژگان : کودکان ، مادران ، پرستار ، دوختن ، اطفال ، آشیانه ومادر آمده است.هم چنین در مثنوی «گل سرخ » (ص۲۲۱) که گفتگوی ابر و گل سرخ مطرح است واژگان طفل ، زیور، جامه ، دامان ، محبوب ، عروس و گوشواره آمده است .

پروین واژگان دیگری را هم در سراسر دیوان خود به کار می برد که تأکیدی است بر زنانه بودن سبک شاعری او و تفاوتی که زبان او با استادان پیشین (ناصر خسرو و سعدی و دیگران) دارد .

او همه جا از واژه همسر به معنی همراه ، یکسان و برابر یاری می گیرد هر چند از نظر محور جانشینی کلام (Paradigmatic axis) (شمیسا ، ۱۳۸۴ ، ص ۲۷) می

توانست واژگان دیگری را به جای آن برگزینند در حالی که این بسامد در دیوان یک شاعر مرد بدین شکل شاید وجود نداشته باشد :

ـ همسر پرهیز نگردد طمع   با هنر انباز مکن عار را (ص۵)
ـ گویند عارفان هنر و علم کیمیا ست   وآن مس که گشت همسراین کیمیا،طلاست (ص ۱۵۹)
ـ مشک حیف است که با دوده شود همسر   کبک زشت است که با زاغ شود همدم(ص۴۴)
ـ هوشیاری و شب و روز به میخانه   همدم دردکشان ، همسر مستانی(ص۵۹)
ـ برای معرفتی جسم گشت همسر جان   برای بوی خوشی عود سوخت در مجمر(ص ۲۰)

و نیز صفحات ۲۲۳ ، ۲۱۴ ، ۱۷۲ ، ۱۵۲ ، ۱۴۲

همچنین کاربردهای گوناگون « خانه » هم یادآور سبک زنانه شاعر و روزگار انس گرفتن با فضای آرام و خاموش خانه است . در قصیده ای که لحن آن سرزنش آمیز است می گوید :

پهلوان اما به کنج خانه ایم   آتش اما در دل خاکستریم (ص ۴۵)

تعبیراتی مانند دزد خانگی (ص ۵۸) خانه دل (ص۹۶ و ۱۶۱) خانه استخوانی(ص۲۴۹) نیز مؤید همین معنی است. همچنین مضمون خانه ویران کبوتر (ص ۱۵۷) و از لانه افتادن یا دور شدن از لانه هم باز در همین ردیف زنانه بودن سبک شاعر ارزیابی می شود.

ترکیب هایی مانند عروس وقت (ص۲۲۴) را هم نمی توان به آسانی از کنارشان گذشت بی آنکه ما را به زنانه بودن سبک شعر رهنمون نسازند .

آخرین نکته در بررسی ویژگی های زبانی دیوان پروین که می تواند در بخش ویژگی های ادبی هم مطرح شود ، (زیرا تصویر سازی و مضمون آفرینی شاعرانه با آن شکل گرفته است) بسامد و فراوانی واژه « گرگ » می باشد. در نگاه نخست این کاربرد هیچ ارتباطی با سبک زنانه شاعر ندارد اما بایست با مرور مکرر و چند باره دیوان و گردآوری نمونه های شعری این مضمون ، آن گونه که مکتب سبک شناسی تکوینی (GeneticStylistic) می گوید (شمیسا ، ۱۳۸۴ ، ص ۱۵۰) با دقت بیشتر به بررسی

مسأله پرداخت . گرگ و واژگان مربوط به آن در تصویر آفرینی ادبی مانند گله ، سگ و چوپان در شعر او پر رنگ می نماید .

اگر اساس کار سبک شناسی بر بسامد یا فراوانی یک واژه یا حتی یک هجا و صوت باشد (که هست) می توانیم درباره بسامد گرگ در دیوان پروین به طرح چند فرضیه دست بزنیم :

ـ از نظر شخصی آیا او در روزگار کودکی و اقامت در آذربایجان ، تصویری از هجوم گرگ ها به گله را دیده است یا در نخستین داستان های کودکانه ای که پدر یا مادر برایش خوانده اند ، گرگ و گله و چوپان ، نقش های اصلی را در برخی قصه ها بر عهده داشته اند ؟

ـ آیا به اعتبار نام پدر (یوسف) وی در برابر این پرسش فرزند که یوسف که بوده است ، برای فرزند قصه یوسف و گرگ یوسف ندریده را بازگو نکرده است ؟ و بدین ترتیب بر ذهن او اثر گذاشته است . این موضوع در مرثیه پروین در سوگ پدر بهتر آشکار می شود. [۵]

ـ آیا زندگی او با شخصیتی نظامی وتند خوی و نامهربان ـ هرچند کوتاه ـ نمی تواند آفریننده یا مکمل این صحنه باشد زیرا چنین برمی آید که به راستی پروین در چنگال آن گرگ سیرت آدمی صورت گرفتار بوده است .

- دیگر این که او به عنوان یک شاعر پای بند اخلاق ، برای هشدار دادن به خواننده و آگاه کردن او از خطرات و لغزش ها و نشان دادن اوج جنایت و بی رحمی که در روزگارش روا داشته می شد ، آیا تصویری در دسترس تر از داستان گرگ و گله داشته است ؟ هم چنان که استاد او ناصر خسرو مردمان را از خطر نهنگ آن هم در خراسان ! آگاه می کند و [۶] حافظ خواننده شعر خود را از اهریمن و ظلمات و گمراهی راه بر حذر می دارد [۷]

چند نمونه :

- این کور دل عجوزه بی شفقت چون طعمه بهر گرگ اجل زادت (ص۹)
- ای دوست دزد حاجب و دربان نمی شود گرگ سیه درون ، سگ چوپان نمی شود (ص۳۰)
- آغل از خانه بسی دور و شبان در خواب گرگ بد دل به کمین و رمه اندر چر (ص۳۷)
- بر ه ها گرگ کند مکتب خودبینی گر به تدبیر نبندیم دبستانش (ص۳۹)
- مارا به رخت و چوب شبانی فریفته است این گرگ سالها ست با گله آشناست (ص۷۹)

و نیز ص : ۱۳۷ ، ۱۱۳ ، ۹۴ ، ۶۱ ، ۵۶ ، ۵۵ ، ۵۳ ، ۴۷ ، ۴۶ ، ۴۰ ، ۲۳۰ ، ۲۱۵ ، ۲۱۰ ، ۲۰۹ ، ۲۰۷ ، ۱۶۰ ، ۱۵۶، ۱۵۵ ، ۱۵۳ ، ۲۵۷ ، ۲۵۳ ، ۲۳۷ ، ۲۳۲ .

ب) ویژگی های ادبی :

در بخش گذشته یاد آور شدیم گه واژگان دست مایه پروین در شعر سرودن ، معمولاً حال و هوای زنانه دارد و یا با شخصیت و باورهای فکری ورفتاری یک زن پیوند دارند . اینک می توان از دیدگاه ادبی به این نگاه کرد ؛ تصویرهای ادبی که جز یک زن مانند پروین کسی دیگر نمی تواند در گستره هنر آفریننده آن باشد . هم چنان که بر همین اساس منتقدان ادبی او را « شاعری از جنس زن و شایسته هزاران تحسین (بهار ، مقدمه دیوان ، ص یب) و « یک پدیده جداگانه » در شعر معاصر نامیدند (زرین کوب ۱۳۷۵، ص ۵۴۴)

از شگردهای زیبای پروین در تصویر آفرینی ها ، کاربرد تمثیل است . در این تمثیل ها ، گاهی بی آن که سخن از رفتار یا باور زنانه باشد ، فضای تمثیل کاملاً این گونه است :

- گفت بی عمل چو باد هواست ابره را محکمی ز آستر است (ص۸۷)
- به عمر گم شده اصلاً نسوختیم و لیک چو سوزنی ز نخ افتاد جستجو کردیم
به غیر جامه فرصت که کس رفوش نکرد هزار جامه دریدند و ما رفو کردیم (ص۱۹۸)

آنجا که خداوند مادر موسی را دلداری می دهد که همه چیز در دست قدرت و فرمان ماست شاعر ناگهان ازقول حضرت حق می گوید :

سوزن ما دوخت هر جامه چه دوخت ز آتش ما سوخت هر شمعی که سوخت (ص۲۳۷)
یا در همان شعر وقتی می گوید نمرودیان به فتنه و فساد روی آوردند این تمثیل را می آورد :

جام ها لبریز کردند از فساد رشته ها رشتند در دوک عناد (همان جا)

ارزش ادبی دیگری که کارنامه شاعری پروین را سرشارکرده است روی کرد او به هنر مناظره سرایی است به گونه ای که پس از اسدی توسی که مبتکر این شیوه است تا کنون پروین از سر آمدان این شیوه به شمار می رود .

تقریباً همه کسانی که به شعر پروین پرداخته اند از مناظره سرودن او یاد کرده اند و همه این را گفته اند که مناظره های او شاه بیت شعر اوست . و می دانیم که پروین در این مناظره ها به عمد از عناصری که در زندگی زنانه و رفتارهای در خانه یک زن ، حضور و کاربرد دارند استفاده کرده است . مانند گفتگو ها ، جدال ها و مناظره های میان آینه و شانه (ص۷۶۹) دوک و پیرزن (ص۸۱) عدس و ماش (ص۸۷) نخ وسوزن (ص۱۰۷) سوزن و رفوگر (ص۱۴۴)
طفل و مادر (ص ۱۴۶) سیر و پیاز (ص ۲۵۷)

به همان اندازه که مناظره سرودن پروین در پیروی از اسدی توسی برجسته سازی و تاکید صورت گرفته است ، در این که از میان این همه آرایه در صنایع ادبی و این همه شاعر مبتکر چرا مناظره اسدی توسی ؟ کار به تغافل برگزار شده است .

قاعدتاً در مناظره هر کدام از دو سوی ، مظهر و نشانه تفکر و عقیده ای است (میرصادقی ، ۱۳۷۶ ، ص ۳۴۵) اما تجربه سرودن مناظره نشان می دهد تا فضای عمومی جامعه دچار اختلاف و تشتت و پراکندگی نباشد و نوعی تعارض و دوگانگی پیش نیاید ، سرودن مناظره لطفی نخواهد داشت . مگر آن که جنبه های سرگرمی و فکاهی در تقابل اشیاء و عناصر و پدیده ها ملاحظه شود .[۸] و ال اهمان اسدی توسی هم در دوره ای که بحث بر سر ایران و اسلام و عرب و فارس بوده است این مناظره ها را سروده است و آمدن او از خراسان به آذربایجان برای یافتن ممدوحی مناسب برای یافتن صله و پاداش

هم چیزی جز یک تقابل و رو در رویی مناسب برای شکل گیری مناظره نیست (ذبیح الله صفا ، ۱۳۶۷ ، ص ۴۰۵) در شعر پروین هم مناظره سرایی دقیقا از همین زاویه شایان بررسی است ؛ تعارض و دوگانگی و برخورد فکری و فرهنگی سراسر جامعه را در بر گرفته است . و پروین البته از درون خانه ــ حاشیه ماجرا ــ همه را به دقت زیر نظر دارد . تقابل سیاسی میان طرفداران حکومت جمهوری و مشروطه ، تفاوت فرهنگی و طبقاتی میان فلان الدوله قاجاری و غیر آنها ، تفاوت آشکار رفتاری میان فرنگ رفته ها و ایرانیان بی خبر نگه داشته شده از همه جا و در نهایت جدال زاهدان قشری و متعصب با روشنفکران غرب زده و فرنگی مآب نمونه هایی از تقابل و مناظره در سطح جامعه ایرانی است که در طول تاریخ چند هزار ساله خود ، دست کم به این شکل و با این تندی و تیزی رخ نداده است .

در نمونه هایی مانند گفتگوی زاغ و کبوتر ، که اتحاد میان سپید و سیاه را تبلیغ می کند (ص ۱۵۴) و جدال میان دو قطره خون مرد تاجور و مرد خارکن (ص ۲۴۴) می توان عمق اختلاف فکر و فرهنگ را دریافت . شاید کِسانی که پروین را به گوشه گیری و خاموش و بی خبر ماندن از اوضاع بیرون خانه پدر متهم می کنند کمتر به این نکته پرداخته اند که درست است که ارتباطات رسانه ای و فرهنگی در روزگار او تا حد امروز نبوده است اما به یاد داشته باشیم که پروین در چهار راه اطلاع رسانی و خبر گیری در خانه پدری قرار گرفته است که تازه ترین تحلیل ها و نقدی های سیاسی و ادبی را با کمترین مانع و محدودیتی دریافت می کرده است .

هنر پروین در این مناظره ها این است که به یاری عناصری مانند نخ وسوزن و آینه و شانه ، حرف ها و دیدگاه های خود را پشت یک « نقاب » (persona) پنهان کرده است تا بتواند توریه خیالی (transpositition) برای بیان اندیشه ها خود پیدا کند .[۹] و الا کیست که نداند در جامعه استبداد زده و ناکام (سیاسی) روزگار پروین گرگ کیست ؟ و غرور و عیب جویی سیر در برابر پیاز به چه کسانی اشاره دارد ؟ و چگونه است که اشک یتیمان برتر از گوهر شاهوار است؟

پروین سرودن مناظره را زمانی بنیاد نهاد که داستان نویسان بزرگ ایرانی نیز در حال شکل گرفتن هستند . سید محمد علی جمال زاده ، صادق هدایت و بزرگ علوی کسانی هستند که در بیشتر داستان های خود این دوگانگی ها و رودررویی ها را به تصویر کشیده اند با این تفاوت که در مواردی کار تصویرگری آنها رو در روی کار پروین قرار می گیرد . نه این است که آنها بی رحمانه و بی باکانه هر آنچه را که به زعم خود نامطلوب می دیدند، با تیغ داستان به سراغش می روند ؟ از این رو برخی از آنان با گرایش بیش از اندازه به نقد های مذهبی و بررسی شخصیت هایی که در حوزه مذهب به سوء استفاده و ریاکاری و نفاق روی آورده اند ، خود به خود به مذهب ستیزی متهم شده اند و الا داستان آنان با شعر پروین چندان تفاوتی ندارد [10] درست است که شعر دو قطره خون او (ص۲۴۴) به کتاب سه قطره خون هدایت ربطی ندارد اما لحن گزنده و هشدار دهنده هر دو اثر می تواند اگر نه به صورت تطبیقی ، بلکه به شکل مقابله ای با هم ارزیابی شوند[11] .

در بررسی ویژگی های ادبی پروین اعتصامی هم چنین می توان به تأثیر پذیری او از استادان بزرگ پیشین هم اشاره ای داشت گفتیم که منتقدان ادبی لحن شعر پروین را متأثر از سعدی ، ناصر خسرو ، مولوی ، عطار و حتی ابن یمین می دانند و البته در این تردیدی نیست . او هرچند « از دایره شعر استادان قدیم قدمی فراتر ننهاده و هیچ گونه دخل و تصرفی در سبک و شیوه قدما نکرده است اما هنر بزرگ او در آن است که توانسته است افکار و عقاید جدید را با متانت و استحکام و لطف بیان در همان قالب های معمول عروضی فارسی بریزد» (آرین پور،۱۳۷۶،ص۵۴۱) وشاید چنین کارکردی در پیوند دادن دیروز و امروز ادب فارسی« وجه برتری پروین و امثال او دربرابرنوسرایان افراطی است» (فرشیدورد،۱۳۶۳،ص۱۸۶)

ج) ویژگی های فکری :

کوشش نهایی در خواندن متن های ادبی ، پی بردن به اندیشه و افکاری است که نویسنده آنها را به بهانه شخصیت های داستان یا نقاب های مطرح شده ، سامان می

بخشد . شاید اغراق نباشد اگر بگوییم درصد زیادی از مباحث جدید ادبی از دوران ساخت گرایی تا هر مونتیک به همین بحث « نیت مؤلف » و « نیت خواننده » بر می گردد و این که چگونه نویسنده متن می تواند خلاقیت خود را در متن ادبی بر جاگذارد . و خواننده با حذف فاصله تاریخی خود با متن به عنوان یکی از وظایف تاویل (پالمر،۱۳۸۲،ص ۲۷۷) به هدف نهایی خود در خواندن متن برسد. بی آنکه حالتی از تصنع و به هم بافتگی و فریب و آرایش دروغین با آن همراه باشد و خواننده هم چگونه می تواند با مبتکرانه خود به رمزگشایی از متن ادبی بپردازد . اصالتی که امثال رولان بارت به متن ادبی می دهند تا آنجاست که در شکل گیری متن معتقدند ، « با مرگ مؤلف » شاهد « تولد خواننده » هستیم .(شمیسا ، ۱۳۷۸، ص ۱۷۶)

بنابراین دیوان پروین اعتصامی به عنوان یک متن گویا و سرشار از نشانه ها و رمزهایی که شاعر در آن بر جای گذاشته است اینک در غیاب او ، می تواند با رعایت اصول و قوانین نقد ادبی و ساختار گرایی ، بررسی و رمزگشایی شود . به گونه ای که حتی می توان بیشترین بهره معنایی و فکری را از آنجا برد که نویسنده سکوت کرده است . یعنی آنچه را که او گفته است همه شنیده اند آنچه راکه نگفته است شنیدنی ست زیرا « شنونده بزرگ به شنیدن آنچه واقعاً شنیده می شود توجه می کند و شنونده بزرگ تر به شنیدن آنچه گفته نشده اما در سخن گفتن معلوم می شود » (پالمر ، همانجا ، ص ۲۵۷)

ازاین رو دیوان پروین اعتصامی با همه حجب و حیا وسکوت و شرم خاص او که در روزگار ساکن و سنت زده رضا شاهی زیست کرده و می نالد اما فریاد کردن را نمی داند (روزبه،۱۳۸۱، ص۱۳۶) می تواند در یک بررسی دقیق و سبک شناسانه ، حرف هایی تازه و جدی برای ما به ارمغان آورد .

برخی از مهم ترین ویژگی های فکری شعر پروین چنین است :

۱ـ طرح اندیشه های زنانه :

اصولاً نخستین چیزی که در دیوان پروین خود را نشان می دهد و جواب قاطعی برای منکران انگشت شمار شاعری او به شمار می رود این است که در سراسر این دیوان سیمای نجیب یک زن و یک مادر آشکار است .

اندیشه مطرح شده در همه این داستان ها و تمثیل ها اندیشه سازندگی ، زندگی کردن ، به سرنوشت احترام گذاردن و پای بند بودن است . هیچ گونه عصیان و نافرمانی و هنجار شکنی و دعوت به طغیان در این دیوان به چشم نمی آید .

او به عنوان یک زن در بخش شخصی و یک مادر در زندگی فرهنگی و اخلاقی وظیفه سنگین ساختن را برعهده دارد و هر جا که نتواند کاری از پیش برد ، نجیبانه خود را کناری می کشد . هم او و هم فروغ از همسرانشان جدا می شوند اما با دو رفتار کاملاً متفاوت و متناقض در روزگار پس از جدایی، زیرا « بیشتر نگران وظایف مادری است » (بهار ، مقدمه دیوان ، ص یب) حتی اگر فرزندی ندارد . و در این اوج جوانی احساس پیری و موی سپیدی دارد و طبعاً حرمت آن را هم نگه می دارد (ص۱۰۳) و اگر جامعه سنت زده و خرافاتی به فکر امتیاز دادن به برتری دختر یا پسر در خانواده است او عنصر « دانایی » را عامل برتری می داند دیگر هیچ (ص۲۶۰) زیرا « پروین عمق هستی خود را می شکافد ، ریشه محرومیت ها را می کاود از قشر تمایلات و سر خوردگی های جنسی می گذرد و به عمق ، آنجا که روابط اجتماعی حکمفرماست می رسد (لنگرودی، ۱۳۷۸ ، ص ۱۹۵ ج۲)

پروین بی آن که به وادی غوغا کردن و هیاهو آفریدن وارد شود ، در سراسر این دیوان سرشار از حکمت و اخلاق جابه جا نقشی از جنس مؤنث را به عنوان دختر ، زن ، مادر ، پیرزن در روابط انسانی و حتی در زندگی تمثیلی حیوانی می نگارد .

در بسیاری از این داستان ها طرف سخن یا قهرمان داستان یا دیگر شخصیت ها الزاماً می تواند زن یا دختر یا پیرزن نباشد ، اما این اصرار او به سبب زنانگی شعر به سبب دفاع تاریخی او از شخصیت سرکوب شده زن در طول تاریخ که بخش ادبی آن به

عنوان « ادبیات مذکر » مطرح بوده است ، چیزی جز وظیفه شاعری او به عنوان « متعهد ترین شاعر دوره خود » (فرشید ورد، ۱۳۶۳ ، ص ۹۷) نمی باشد . این هم که دختر در شعر او یتیم و فقیر و مایه استهزاء دیگران معرفی می شود (ص ۱۰۸ ، ۱۱۱ ، ۱۷۸) و پیرزن گوژپشت و خاک آلود و فقیر و درمانده است چیزی جز بازتاب دادن همه آن حقارت های تاریخی نیست . و الا در شعر ماندگار « اشک یتیم» (ص۷۹) می توانست کسی که پاسخ آن کودک یتیم را می دهد ، پیرزن گوژپشت نباشد و یا در شعر تیره بخت (ص ۱۱۱) کسی که از یتیمی و گرفتار شدن در دست نامادری شکایت می کند ، می تواند دختر نباشد . در شعرهای تاریخی هم او به سراغ زن می رود که شعر « لطف حق » یا « مادر موسی » (ص ۲۳۶) شاهکار آن است در حالی که یک شاعر مرد (حمیدی شیرازی) به سراغ خود موسی می رود. [۱۲] در همه این شعرها ، پروین با درک کردن درست از احساسات و حقارت ها و کمبودها ، زن را در شکل های گوناگون مطرح کرده است .

آنجا هم که پای حیوانات به بهانه ی قصه و تمثیل (Fable) در میان است همین احساس زن بودن و وظیفه مادری داشتن در میان است . شعر ای گربه (ص ۸۴) « اصالت تجربه او را نشان می د هد و روح مادرانه شاعر که گربه را به سبب ترک کردن فرزندانش سرزنش می کند(زرین کوب ، ۱۳۷۱ ،ص۳۶۹) همین شیوه به شکل زیبایی باز در شعر روباه نفس (ص۱۴۶) نمایان است و طرح مطلب از سوی مادر موش (ص۲۰۲) و مادر مرغ (ص۲۰۴) هم مؤید دیگر آن است .

۲ ـ زن ستایی :

می توان گفت از تحولات سیاسی ـ اجتماعی پیش آمده در روزگار مشروطه ، پروین تنها کسی است که بیشترین و بهترین بهره مندی را برده است زیرا او با نگاهی غیر سیاسی و غیر اجتماعی به این پدیده ها به خلاف میرزاده ی عشقی در سه تابلو مریم و ایرج میرزا در عارف نامه و صرفاً با نگاهی اخلاقی و فرهنگی ، از زن ایرانی دفاع کرده است .[۱۳] این معرفی وستایش کردن از شخصیت زن ایرانی نتیجه تربیت درست

فرهنگی او نزد پدرش می باشد زیرا پروین را از معماران طراز اول تاریخ اندیشه اجتماعی و سیاسی ایران برشمرده اند (دادبه،۱۳۸۳، ص۶۱۳)

قاعدتاً یوسف اعتصامی بایست در خانه پروین را به سوی کتاب های اخلاقی و آموزنده سوق داده باشد و به او یاد آور شده باشد که نیاز جامعه زمان آنان به چه چیزهایی بوده است و الا صرف خواندن دیوان ناصر خسرو و ابن یمین نمی تواند شاعر را اخلاقی و تحت تأثیر آنان قرار دهد .

دیوان پروین از معدود دیوان هایی است که بدآموزی اخلاقی و هتاکی لفظی در آن نیست . این در حالی است که در برخی نمونه های دیگر از شعر زنانه در روزگار پس از زندگی او خواننده با تنوع موضوع روبه روست ، در یک کتاب شعرهای احساسی و تحریک کننده دخترانه تا مضامین زنانه « یا رب به من یاری بده تا خوب آزارش کنم » تا شعرهای جدی زنانه « پندش دهم مادرانه گیرم که پروا ندارد » در کنار هم آمده است اما در دیوان پروین یکپارچگی پندهای اخلاقی همه جا هست و این در حالی است که شاعر در عنفوان جوانی و برازندگی در شغلی آبرومند چون کتابداری دانشگاه تهران حضور دارد اما پای بند اخلاق است و آبروی زنان را می خرد .

شاهکار زن ستایی پروین شعر معروف او با مطلع زیر است :

در آن سرای که زن نیست انس و شفقت نیست
در آن وجودکه دل مرد مرده است روان (ص۱۸۷)

او از همان آغاز به دفاع از زن می پردازد :

به هیچ مبحث و دیباچه ای قضا ننوشت — برای مرد کمال و برای زن نقصان

زیرا :

زن از نخست بود رکن خانه هستی — که ساخت خانه بی پای بست و بی بنیان
زن ار به راه متاعب نمی گداخت چو شمع — نمی شناخت کس این راه تیره را پایان
چو مهر گر که نمی تافت زن به کوه وجود — نداشت گوهری عشق گوهری در کان

پروین گذری و نظری به تاریخ و نقش زن دارد :

اگر فلاطن و سقراط بوده اند بزرگ — بزرگ بوده پرستار خردی ایشان
به گاهواره مادر به کودکی بس خفت — سپس به مکتب حکمت حکیم شد لقمان

اما ناگهان خواننده را به شرکت زن و مرد در زندگی یاد آور می شود :

وظیفه زن ومرد ای حکیم دانی چیست؟ — یکی است کشتی و آن دیگری است کشتی بان
به روز حادثه اندر یم حوادث دهر — امید سعی و عمل هاست هم از این هم از آن

ولی باز دوباره ما را یاد نقش زنان می اندازد و می گوید :

همیشه دختر امروز مادر فردا ست — ز مادر است میسر بزرگی پسران
اگر رفوی زنان نکو نبود ، نداشت — بجز گسیختگی جامه نکو مردان
توان و توش ره مرد چیست ؟ یاری زن — حطام و ثروت زن چیست ؟ مهر فرزندان
زن نکوی نه بانوی خانه تنها بود — طبیب بود و پرستار و شحنه و دربان

پروین هوشمندانه جانب انصاف را رعایت می کند و باز بر تساوی مسئوولیت و اهمیت نقش زن ومرد تأکید می کند :

سمند عمر چو آغاز بدعنانی کرد — گهیش مرد و زمانیش زن گرفت عنان

آنگاه راز برتری حقیقی و ارزش واقعی زن یا مرد را این گونه باز می گوید :

چه زن چه مرد کسی شد بزرگ و کامروا — که داشت میوه ای از باغ علم در دامان

هنر پروین در ادامه قصیده این است که به جای غنیمت شمردن فرصت به دست آمده برای مرثیه سرایی در باب ستم هایی که جامعه سنتی و خرافاتی ایران در هزار سال گذشته در حق زن روا داشته شده است ، به نقد رفتار زنان می پردازد و اجازه نمی دهد که در شعرش فضای غالب با مدح و ستایش زن باشد بلکه از انتقاد کردن درست و بایسته دست برنمی دارد :

همیشه فرصت ما صرف شد در این معنی — که نرخ جامه بهمان چه بود وکفش فلان
برای جسم خریدیم زیور پندار — برای روح بریدیم جامه خذلان
نه بانواست که خود را بزرگ می شمرد — به گوشواره و طوق و به یاره مرجان
چو آب و رنگ فضیلت به چهره نیست چه سود ؟ — ز رنگ جامه زربفت و زیور رخشان
برای گردن و دست زن نکو پروین — سزاست گوهر دانش نه زیور الوان

مصداق دیگری از زن ستایی پروین مشارکت او در ستایش از داستان کشف حجاب رضاخانی است که در روزگار ما تا حدودی نگاه های بدبینانه را متوجه او کرده است در حالی که در این شعر هر چند پروین برای رعایت آنچه که اصرار دستگاه قدرت تلقی می شود از این کشف حجاب اظهار خرسندی شده است اما هیچ نشانه ای از جوزدگی و تازه به دوران رسیدن در آن که نیست بلکه پروین می کوشد این نکته را جا بیندازد که گیرم که مشکل ! حجاب هم رفع شد دیگر چه؟

آیا زن به کمال رسیده است ؟ آیا به صرف تقلید از دیگران می تواند به کمال مطلوب دست یابد؟ از این رو به او به جای فکر داشتن یا نداشتن جامه یا چادر به« جامه پرهیز » فکر می کند .صدر وذیل شعر رفع حجاب یادآوری می کند که شاید پروین بخش نخست را از روی اجبار و به اکراه سروده است هر چند که او به هر حال از این که زن می تواند از کنج مطبخ و دهلیز تاریک خانه ها بیرون بیاید ناراحت و نگران نیست ، و تعبیر او از چادر پوسیده بیشتر متوجه افکار پوسیده است تا نخ های پوسیده !

چند بیت از شعر « زن در ایران » چنین است :

بهر زن تقلید تیه فتنه و چاه بلاست	زیرک آن زن کاو رهش این راه ظلمانی نبود
آب و رنگ از علم می بایست شرط برتری	با زمرد یاره و لعل بدخشانی نبود
جلوه صد پرنیان چون یک قبای ساده نیست	عزت از شایستگی بود از هوسرانی نبود
عیب ها را جامه پرهیز پوشانده است و بس	جامه عجب و هوی بهتر ز عریانی نبود ؟
زن سبک ساری نبیند تا گران سنگ است و پاک	پاک را آسیبی از آلوده دامانی نبود
پا به راه راست باید داشت کاندر راه کج	توشه ای و رهنمودی جز پشیمانی نبود
چشم و دل را پرده می بایست اما از عفاف	چادر پوسیده بنیاد مسلمانی نبود (ص۱۵۳)

۳ ـ نکوهش و انتقاد کردن :

گفتیم که هنر شخصیت های بزرگ به کار بردن نقاب های شخصیتی است . هم چنان که بیهقی حقیقت گویی را در نقاب هم زیستی با در بار پنهان کرده است و سعدی تیغ پند به ممدوح را در نیام مدح او قرار داده است ، پروین هم انتقاد از بی

کفایتی قاجار و قلدری و سلطه پهلوی و اختلاف و هرج ومرج پیش آمده میان این دو رفتار را در شعرهای خود به شکل مناظره و تمثیل آورده است . حتی تأثیر پذیری او از ناصر خسرو نه تنها در لفظ و شیوه بیان نیست که در لحن تند و سرزنش آلود است که چون او می خواهد بر سر ارباب بی مروت دنیا که به نام دین و با حربه سالوس و نفاق و ریاکاری به رشوه و فساد و تباهی روی آورده اند فریاد بکشد نه این است که در همه روزگاران آنها که به دین به عنوان ابزار قدرت و دستاویزی برای رسیدن به اهداف شخصی خویش نگاه می کرده اند ، راهی جز دوزیستی و نفاق نداشته اند و مگر نه این است که دوام قدرت پوشالی زورگو یان بی منطق و علاقه مند به غارت و چپاول به خاموش کردن و شکستن فریاد ها و ناله هاست ؟ و آیا جز این است که در جامعه استبداد زده و تازه کار ایران روزگار مشروطه ، بسیاری از مفاهیم جدی با سوء تعبیر و سوء استفاده ، مثله و ناکار آمد می شوند ؟

به همین جهت است که شعر های انتقادی پروین را از دیگر شاعران منتقد مانند انوری و ابن یمین هم تندتر دانسته اند اگر انوری والی شهر خود را « گدای بی حیا » می خواند (ص۵۲۸) ، پروین هم این گدایی را تأیید می کند و با صراحت می گوید : آن پادشه که مال رعیت خورد گداست اما نیش لحن تند او در ادامه چنین است :

ما را به رخت و چوب شبانی فریفته است
این گرگ سالهاست که با گله آشناست (ص۷۹)

انصاف را باید گفت پروین در زمینه نقدو نکوهش چیزی را فرو نگذاشته است حتی اگر به شکلی رندانه و رمز گونه با کنایت و داستان این اتفاق افتاده باشد :

کودکی تاج گل بر سر می گذارد و حکیمی به او می گوید : مثل تو پادشاهی نیست زیرا :

تو را بس است همین برتری که بر در تو — بساط ظلمی و فریاد دادخواهی نیست
تو مال خلق خدا را نکرده ای تاراج — غذا وآتشت از خون اشک و آهی نیست
نرفته ای به دبستان عجب و خودبینی — به موکبت ز غرور و هوی سپاهی نیست

تو را فرشته بود رهنمون و شاهان را — به غیر اهرمن نفس ، پیر راهی نیست
قنات مال یتیم است و باغ ملک صغیر — تمام حاصل ظلم است مال و جاهی نیست
تو در گذر گه خلق خدا نکندی چاه — به رهگذار حیات تو بیم چاهی نیست (ص۲۲۸)

قطعه محتسب و مست یا « مست وهشیار » (ص ۲۴۱) هم همین لحن تند را با خود دارد. آیا کسانی که بر خورد پهلوی اول را با مخالفانی چون سید حسن مدرس (روحانی) فرخی یزدی(شاعر) نصرت الدوله (شاهزاده) داور (وزیر) دیده اند و شنیده اند ، حق ندارند که پروین را به سبب همین لحن تند و نیش و کنایه ها ، قربانی خشم شاه در توطئه قتل بدانند؟ [۱۴]

هر چند پروین شخصیتی است که ناتمام تمام می شود و مرگ نابهنگام او ایران ما را از داشتن قله ای رفیع و بی مانند در عرصه ادبیات زنانه محروم ساخت چه اگر او زنده می ماند و روزگاران بعد و حوادث و دگرگونی های دیگر را از زاویه میان سالی و کهنسالی درک می کرد ، دیوان شعرش « دفتر نسرین و گل را زینت اوراق بود » هر چند که او در همین مقطع از زندگی کوتاه خود نیز ناگفته ها را باقی نگذاشته است اما می توان حدس زد که چنانچه همین مفاهیم و سرفصل های بلند از مسیر زمان و گذشت عمر پروین عبورکرده بودند چه اتفاقی می افتاد ؟

خاک بر آن بزرگوار خوش باد .

پی نوشت

۱ ـ برای بررسی این تأثیر پذیری پروین از محیط ادبی خانه و دوستان ادبی پدرش می توان به آثاری از این دست نگاه کرد : از صبا تا نیما ج ۳ ص ۵۳۹ به بعد / با کاروان حله ص ۳۶۵ به بعد

۲ ـ اشاره است به این شعر زیبای شادروان دکتر فخرالدین مزارعی که اتفاقاً می تواند مخاطب آن (به جای پاییز به زعم شاعر) خود پروین باشد :

در چشم خود چو غرقه نظارگی کنم　　جسم تو را که پاک تر از روح سادگی است
حالی که در ضمیر من آشوب می کند　　احساس گریه آور از دست دادگی است

(سرود آرزو ، ص۲۰۸)

۳ ـ عنوان مقاله آقای حسین مهری ، اطلاعات بانوان مثل ۷۶۴ نقل از « از نیما تا روزگار ما» (ص ۵۵۰) .

۴ ـ اشاره است به کتاب معروف « تهمت شاعری » نوشته فضل الله گرکانی ، تهران ، روزنه ، ۱۳۵۶ .

۵ ـ پروین در مرثیه پدر می گوید :

یوسفت نام نهادند و به گرگت دادند　　مرگ گرگ تو شد ای یوسف کنعانی من (ص۲۷۰)

۶ ـ ناصر خسرو در معرفی دنیا می گوید :

نهنگی بد خوی است این زو حذر کن　　که بس پر خشم و بی رحم است و ناهار(ص۱۹)

۷ ـ حافظ هم اینگونه هشدار می دهد :

ـ در راه عشق وسوسه اهرمن بسی است　　پیش آی و گوش دل به پیام سروش کن (غزل ۳۹۸)
ـ طی این مرحله بی همرهی خضر مکن　　ظلمات است بترس از خطر گمراهی (غزل ۴۸۸)

۸ ـ مانند آنچه که به طنز در مناظره کچل و موی دار سروده شود و یا مناظراتی که میان آلات تناسلی زن و مرد در ادبیات دوره گورکانی به بعد در هند مشاهده می شود .

۹ـ در این زمینه تازه ترین پژوهش مقاله کارکرد نقاب در شعر از آقای دکتر حبیب الله عباسی است . ن .ک . مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد شماره۱۵۲ ، بهار۱۳۸۵ .

۱۰ ـ داستان هایی مانند حاجی آقا ، علویه خانم وزیارت از هدایت و صحرای محشر از جمال زاده و بخشی از پنج داستان آل احمد چنین حال وهوایی دارند .

۱۱ ـ برخی منتقدان ادبیات تطبیقی را بررسی دو اثر ادبی شبیه به هم و کاملاً متأثر از یک دیگر می دانند مانند سعدی و لافونتن و ادبیات مقابله ای را بررسی دو اثری که هیچ ارتباطی میان پدید آورندگان آنان نیست اما می تواند در یک فضای مقایسه ای بررسی شوند مانند پندهای انوشیردان و کلمات قصار حضرت امام علی علیه السلام .

۱۲ ـ مثنوی موسی دکتر حمیدی شیرازی هم وزن مثنوی مادر موسی پروین است . بیت آغازین هر دو مثنوی چنین است :

پروین : مادر موسی چو موسی را به نیل در فکند از گفته رب جلیل (ص۲۳۶)

حمیدی شیرازی : چون که خود را دید در خورد ندا

عشوه آغازید موسی با خدا (ص۵۱ ـ ده فرمان)

۱۳ـ در سه تابلو مریم ، میرزاده زن ناکام و مورد تجاوز را (که نمادی از ناکامی انقلاب مشروطه است) توصیف می کند . در عارف نامه هم ایرج میرزا زنی را که حجابی ظاهری و بی پشتوانه عفت دارد بی پرده گزارش می کند تفاوت لحن هر دو شاعر با پروین ناگفته آشکار است .

۱۴ ـ مقاله اسرار دل نوشته هادی حائری ، مجله آشنا س۱ ، ش ۶ ، ص ۱۶ . نقل از کتاب پروین اعتصامی نوشته روح انگیز کراچی .

منابع :

- آرین پور ، یحیی ، از نیما تا روزگار ما ، تهران ، زوار ، ۱۳۷۶ ، چاپ دوم
- آل احمد ، جلال ، پنج داستان ، تهران فردوس ، ۱۳۷۸ ، جاپ پنجم
- اعتصامی ، پروین ، دیوان اشعار ، به کوشش و انتشار ابوالفتح اعتصامی ، تهران، ۲۵۳ ، (۱۳۵۵) ، چاپ هفتم
- انوری ، اوحد الدین علی بن محمد ، دیوان اشعار ، به تصحیح محمد تقی مدرس رضوی ، تهران ، علمی و فرهنگی ، ۱۳۶۴
- پالمر ، ریچارد ، هرمونتیک ، ترجمه محمد سعید حنایی کاشانی ، تهران ، هرمس ، ۱۳۸۳ ، چاپ دوم
- جمال زاده ، محمد علی ، صحرای محشر ، تهران ، کانون معرفت ، بی تا
- حافظ ، خواجه شمس الدین محمد ، دیوان اشعار ، به تصحیح علامه قزوینی ، دکتر غنی ، تهران ، زوار ، مکرر
- حمیدی شیرازی ، مهدی ، ده فرمان (مجموعه شعر) ، تهران
- دادبه ، اصغر، دایره المعارف بزرگ اسلامی (به کوشش سید محمد کاظم موسوی بجنوردی) مقاله پروین اعتصامی، ج۱۳ .
- زرین کوب ، عبدالحسین ؛ با کاروان حله ، تهران ، علمی ، ۱۳۷۰ ، چاپ ششم .
- ______ ؛ از گذشته ادبی ایران ، تهران ، الهدی ، ۱۳۷۵.
- شمیسا ، سیروس ؛ کلیات سبک شناسی ، تهران ، میترا ۱۳۸۴
- صدیقیان ، مهین دخت ؛ فرهنگ واژه نمای حافظ ، تهران ، سخن ، ۱۳۸۳.
- فرشید ورد ، خسرو ؛ درباره ادبیات و نقد ادبی ، تهران ، امیر کبیر ، ۱۳۶۳.
- کراچی ، روح انگیز ، پروین اعتصامی ، تهران ، داستان سرا ، ۱۳۸۳.
- لنگرودی ، شمس ؛ تاریخ تحلیلی ، تهران ، نشر مرکز ، ۱۳۷۸ ، ج ۳ ، چ ۲.
- مزارعی ، فخرالدین ،سرود آرزو(مجموعه شعر) به کوشش دکتر اصغر دادبه ، تهران ، پاژنگ ، ۱۳۶۹.
- میر صادقی ، میمنت ؛ واژه نامه هنر شاعری ، تهران ، کتاب مهناز ، ۱۳۷۶ ، چاپ دوم.
- ناصر خسرو ، ابومعین ؛ دیوان اشعار ، به تصحیح دکتر مهدی محقق ، تهران ، دانشگاه تهران ، ۱۳۶۱.
- هدایت ، صادق ، حاجی آقا (داستان) ، تهران ، جاویدان ، ۲۵۳۶ ، (۱۳۵۶) .
- ______ ، علویه خانم (داستان) تهران ، جاویدان ، ۲۵۳۶ (۱۳۵۶) .

نگاه پروین به آدم و آدمیّت

دکتر فاطمه مدرّسی
استاد دانشگاه ارومیه

انسان دوستی و شفقت به همنوع ، از مفاهیم محوری بیشتر مکاتب و مذاهب و نظریه هاست. نظریه پردازان از چشم اندازهای مختلف و در خور بینش و جهان نگری خویش به آن نگریسته و مؤلفه های آن را مورد بررسی و واکای قرار داده اند. عرفا و گویندگان پارسی نیز به تأسی از سیره های نظری پیامبر رحمت (ص) که مشحون از توصیه به انسان دوستی و برادری است، بر این فضیلت اخلاقی تأکید فراوان ورزیده اند.

پروین اعتصامی شاعر بلند آوازه ی ایرانی از زمره ی شاعرانی است که با سعه ی صدر و نظری بلند به مسایل بشری و باورهای او نگریسته و از نادانی و یک سوی نگری در این باب تبرّی جسته است. او با این فرهنگ و نظر در تمام اشعارش بر آن بوده تا بر تعصّبات مسلکی و قومی فایق آید و خوانندگان و مخاطبان سروده هایش را به آن ادراک و بینش برساند که معتقد شوند همه ی خلق نهال خداوندی اند.

پروین در جهانی می زیست که انسان و انسانیت در فرآیند صنعتی شدن در حال نابودی بود. از این رو این درخشان ترین چهره ی انسان دوست معاصر نشر و تبلیغ افکار و اندیشه ی اخوت و برادری را برای خود وظیفه و رسالتی دانست و بر آن شد تا این وظیفه ی انسانی را به قدر وسع و توانایی خویش به انجام رساند. باید ادغان داشت تجلیل و بزرگ داشت پایگاه انسان و اندیشه های بشر دوستانه، است که گنجینه ی اشعار پروین، را رنگ و جلایی خاص بخشده است.

پروین، این اختر چرخ ادب، با تأسی از مکتب انسان ساز اسلام و با پیروی از شیوه ی رفتار و تعامل رسول مهر (ص) با مردم زمان خود که فرموده: « مثل المؤمنین فی توادهم و تراحِمهم و تعاطفهم مثل الجسد اذا اشتکی منه عضوٌ له سائرُ الجَسَد بالّسَهر و

الحمی : حال مردم با ایمان در دوستی با یکدیگر و شفقت نسبت به هم، حال پیکره ای است که هرگاه عضوی از آن رنجور شود، دیگر اعضای آن کالبد با بی خوابی و تبداری با آن عضو هم دردی می کند. » (رزمجو، ۱۳۶۶، ۴۷)، به شیوه ای ظریف و بیانی مؤثر کوشید تا انسان عصر خود و انسانهای اعصار آینده را بر این اندیشه برساند تا شفقت و بشر دوستی را سرلوحه ی حیات خود قرار دهند.

با نظری اجمالی به سروده های پروین می توان دریافت که او هم چون سعدی بزرگ، آن فرزانه مردی که اشعار بشر دوستانه ی او تابناک ترین لوح آدمیت در تمام قرون و اعصار است، بنی آدم را اعضای یکدیگر دیده و به طرح موضوعات اخلاقی چون برادری،انسان دوستی ترغیب به عبرت گرفتن از گذشتگان، دوری جستن از ظلم وتشویق به دادگری، ترغیب به فراگیری علم و دانش در جهت اعتلای آدمیت ، دست یازیده است.

پروین دنیایی را به مخاطبانش معرفی نموده که « در آن انسان چنان که باید باشد ـ و نه آن گونه که هست ـ چهره می نماید. در این دنیا آنچه درخشندگی و جلوه دارد نیکی و زیبایی است و در چنین وضعی است که انسان به اوج مقام آدمیت بر می آید و از هر چه پستی و نامردمی است پاک می شود. » (زرین کوب، ۱۳۷۳ : ۲۵۰) پروین این انسان آرمانی خود را با این خلق و خوی توصیف می نماید :

دانی که را سزد صـــفت پـــاکی / آن کو وجـــود پاک نیالاید
در تـــنگنای پست تن مـــسکین / جـــان بلند خویش نفرساید
دزدند خـــودپرستی و خـــودکامی / با این دو فـــرقـــه راه نپیماید
تـــا خـــلق از ورس‌لند به آسایش / هـــرگز به عمر خویش نیاساید
تـــا دیگران گـــرسنه و مسکینند / بـــر مال و جاه خویش نیفزاید
در مـــحضری که مفتی و حاکم شد / زر بینـــد و خـــلاف نفرماید
تا بـــرهنه جـــامه نیـــوشاند / از بـــهر خـــویش بام نیفزاید
تا کـــودکی یتیم هـــمی بیند / انـــدام طفل خـــویش نیاراید

مــــردم بــــــدین صفات اگر یابی / گـــــر نام او فـــرشته نهی شاید

(دیوان : ۳۲)

این سروده، از درخشان ترین اشعار پروین است که وی در آن با بهره گیری از مبانی و معارف الهی خاصّه سیره ی رفتاری و گفتاری نبوی در زندگی اجتماعی و فردی ، یک اسوه ی حسنه و الگوی برتر را ارایه می دهد.

پروین آنگاه که در باب تکوین هستی و خلقت کاینات سخن می گوید به انسان به عنوان هدف غایی خلقت می نگرد و معتقد است انسان از آن جهت که خداوند سبحان نفحه ای از نفحات خود را در او دمیده است، بر همه ی موجودات برتری دارد. از این رو گاهی به شیوه ای دلاویز و موجز او را مورد خطاب قرار می دهد و می گوید :

دامن آلوده مکن ، چون که ز پاکانی / بنده ی نفس مشو چون که ز احراری

جـــان تو پاک سپر دست به تو ایزد / هـــمچنان پاک بیایدش که بسیاری

(دیوان، ۵۶)

پروین یادآور می شود که هدف از خلقت وجود انسان برآوردن غرایز مادی نیست، بلکه آدم بودن اوست، همین آدم بودن مانع از افزون طلبیها، ظلمها و بی عدالتی ها می شود.

مایستر اکهارت خردمند قرون وسطایی همین باور را داشته و گفته است : « تمام غلات یعنی گندم، تمام گنجینه ی طبیعت یعنی طلا، و تمام نسلها، یعنی انسان.» (یونگ، ۱۳۵۲ : ۳۱۳) این نکته را باید افزود که این آدم کامل یا به گفته ی یونگ، تمامیت روان یا جنبه ای الهی در اندرون هر موجود انسانی وجود دارد، اما انسان او را به درستی نمی شناسد تا در زندگی وی را رهنمون خویش سازد. پروین با توجه به این جنبه ی الهی، انسان را زر دل افروزی می داند که در ظلمت آشیان خاکی رخت اقامت افکنده ، وطن اصلی خویش را از یادبرده است.

تو در این خاک سیه زرّ دل افروزی / تو در دین دشت و چمن لاله ی نعمانی

(دیوان، ۵۷)

با امعان نظر به این نکته که طلا به سبب شرافت ذاتی خود بر دیگر فلزات برتری دارد، می توان آن را همان جنبه ی الهی یا به قول روان شناسان من برتر دانست که بر دیگر اعضای انسان چیرگی دارد، اما اکنون محبوس خاک سیه گشته است. از سوی دیگر، اگر زمین به مادر تشبیه شود، هر آنچه که در خود دارد، با جنین همانند خواهد بود. این مفهوم به روشنی در واژگان کان شناسی سنّت های گوناگون بیان شده است. برای نمونه رساله های هندی درباره ی علم کان شناسی، زمرد سبز در سنگ را به جنینی در زهدان توصیف می کند. متنی دیگر الماس را از کریستال متمایز می سازد و الماس را رسیده و کریستال را که به اندازه ی کافی رشد نکرده است، نارس و سبز می داند. اما طلا، باشکوه ترین فلز است، زیرا کاملاً رسیده است . (الیاده، ۱۳۷۴ : ۱۷۵) بر این پایه ، پروین انسان را به زر مانند می کند که زر کامل ترین و باشکوه ترین فلز است و اگر در زهدان درون زمینی خود رها شود، رگه های دیگر را نیز پس از صدها هزار سال مبدّل به طلا می سازد رساند. پروین زر وجود انسان را به آلوده دامنان چنین یادآور می شود.

ترا پاک آفرید ایزد، ز خود شرمت نمی آید

که روزی پاک بودستی کنون آلوده دامانی (دیوان: ۶۰)

پروین در اشعارش به وضوح و روشنی به لزوم داشتن فضیلت مردمی که مجموعه ای از ملکات نفسانی، صفات و خصایص روحانی است که موجب تعالی و سعادت و سرافرازی انسان می شود، اشاره می نماید.

تو مردمی و دولت مردم فضیلت است

تنها وظیفه ی توهمی نیست خواب و خاست (دیوان، ۲۴)

بارزترین مشخصه ی تفکرات و جان بینی این شاعر گرانمایه انسان گرایی و نوع دوستی اوست. او این معنی را در تمام سروده هایش به شیوه ای ظریف و دل آویز به صور گوناگون پرورده است.

انسان گرایی و شفقت به همنوع در حوزه ی اعتقادات و باورهای این شاعر فرزانه، جلوه های گوناگون دارد، که در این مقال به اختصار به برخی از مقولات آن اشارت می رود.

عدالت

عدالت یکی از مفاهیم بنیادی در تفکّر و باور اسلامی است، به گونه ای که خداوند دادگر در قرآن مجید، انگیزه ی بعثت انبیا را اقامه ی عدل بیان می دارد. « لَقَد أرسَلنا رُسُلَنَا بالبَینات وأنزَلنَا مَعَهُم الكِتابَ وَ المِيزَان لِيقُومَ النَّاسُ بالقِسطِ : همانا پیغمبران خود را با ادله و معجزات فرستادیم و برایشان کتاب و میزان نازل کردیم تا مردم به راستی و عدالت گرایند.» (حدید، ۲۵).

عدالت که قله ی همه ی فضایل است مربوط به اعمال ظاهری انسان نیست، بلکه مربوط به ذات حقیقی اوست که به وی اجازه ی دخالت بی مورد در اعمال دیگران را نمی دهد، بلکه در درون خود نظم واقعی را برقرار می سازد و بر نفس خویش حکومت می کند. (فصلنامه علامه : ۱۸۲) افلاطون عدالت را والاترین فضیلت انسان می داند و معتقد است : عدل مجرّد عالی ترین صفت روح مجرّد است. نیکوکاری، خردمندی ، راستگویی و بازپس دادن مال دیگران را موجب می شود. ماده و عامل حکمت ، شجاعت و خویشتن داری است و مادامی که با آنها باشد، از آنها محافظت خواهد کرد، در پرتو آن هرکس در جامعه تنها به کار خود مشغول می شود. عدالت با صفات دیگر، فضیلت شهر را تأمین می کند. (رنجبر، ۱۳۸۲ : ۸۲) در خور ذکر است که پروین به این واقعیت پی برده بود که « تأمین عدالت اجتماعی، اضافه بر حمایت مادی افراد جامعه، تأثیر معنوی دارد و از آن احساس آرامش و امنیت و دلگرمی برای ادامه ی تلاش در راه سازندگی حاصل می شود. (تنکابنی، ۱۳۸۲ : ۲۹) گذشته از ساحت اندیشه و نظر، عدالت را یک نظام اجتماعی می بیند که هر کس در زندگی خود باید آن را به عمل درآورد. در غیر این صورت تجاوز به حقوق دیگران، از آن جمله بر ناتوانان بر وی

آسان می شود و آن وقت به ظلم ورزی ـ از ظلماتی ترین عناصر مخدوش کننده ی چهره ی آدمیت ـ مبادرت خواهد ورزید. از این رو ، پروین بر این باور است که انسان توانا باید حق و عدالت را به عنوان بنیادی ترین اصل در جامعه ی انسانی در مدنظر داشته و آن را رعایت نماید.

نباید تاخت بر بیچارگان روز توانایی
به خاطر داشت باید روزگار ناتوانی را (دیوان : ۸)

پروین در لزوم اجرای عدالت در اداره ی امور مردم و تنظیم مناسبات اجتماعی تا آن جا پای می فشارد که به عنوان امر به معروف خطاب به زورمندان و قاضیان و حاکمان می گوید :

دل بیچـــــاره و مـــسکین مخراش امـــروز
رســـد آن روز که بــــــی نـاخن و دندانی
روز بـــــــر مـــــــسند پـــاکیزه ی انـصافی
شـــــــام در خـــلوت آلوده ی دیـــــوانی
دســـت مـــسکین نـــــگرفتی و تــــوانایی
مـــــیوه ای گرد نکردی و به بســـتانی
ظاهر است این که بدافتی چو شوی بـــــدخواه
روشــــن است این که برنجی چو برنجانی
(دیوان ، ۵۹)

برقراری عدالت از اسباب اخوت و اتحاد است و قوام اجتماع بشری، منوط به اجرای آن می باشد بنابراین پروین ظالمان را به اجتناب از آزار خلق و رنجاندن مردم، ترغیب می نماید و می گوید :

به تیغ مردم آزاری چرا دل را بفرسایی
برای پیکر خاکی چرا جان را برنجانی (دیوان، ۵۹)

و :

به کس مپسند رنجی کز برای خویش نپسندی
به دوش کس منه باری که خود بردنش نتوانی (دیوان، ۵۹)

جمع گرایی

یکی دیگر از جلوه های انسان دوستی پروین ، خصلت جمع گرایی اوست که به واقع تبلور اندیشه و فرهنگ متعالی اسلام است. تفقّد و دلجویی از دیگران و نیاسودن به خاطر بیچارگان و جان فشانی در راه ایشان را موجب نیک بختی و آسایش خود دانستن، اوج و شکوفایی این منش و روش متعالی است. این خصلت و خلق نیکو در اشعار پروین جایگاه ویژه ای را به خود اختصاص داده است، در این جا برای جلوگیری از اطاله ی کلام تنها به ذکر چند نمونه از آن بسنده می شود.

شنیده اید که آسایش بزرگان چیست برای خاطر بیچارگان نیاسودن
(دیوان، ۷۴)

و :

ای خوش اندر گنج دل زر معانی داشـــتن
نیست گـشتن لیک عمر جاودانی داشتن
دل برای مهربانی پـــــــــــــرواندن لاجرم
جان به تن تنها برای جان فشانی داشتن
ناتوانی را به لطفی خاطر آوردن به دســـت
یـــــــــاد عـــجز روزگــــار ناتوانی داشتن
(دیوان، ۷۱)

رعایت حال محرومان و رنجبران

نگرشی کوتاه و گذرا بر دیوان پروین، حاکی از عنایت خاص پروین به احوال محرومان و زحمکشان جامعه است. روحیه ی لطیف و عواطف انسان دوستانه ی پروین در رعایت حال قشرهای محروم جامعه و توجّه به احوال زیردستان در اشعارش به روشنی تجلّی یافته است.

باید توجّه داشت که سرچشمه ی این عاطفه ی پروین ، دو خصلت جمع گرایی و عدالت خواهی او می باشد که در اشعار ذیل به خوبی مشهود است.

تـــا به کی جـــــان کندن اندر آفتاب ای رنجبر
ریختن از بـــــهر نــــان از چـــهره آب ای رنجبر
زین همه خواری که بینی ز آفتاب و خاک و بـــاد
چیست مـــزدت جز نـــــکوهش یا عتاب ای رنجبر
از حـــــــقوق پایمال خـــــویشتن کن پـرسشی
چند می تـــــــرسی زهـــر خان و جناب ای رنجبر
جمله آنان را که چون زالو مکندت خون بـــــریز
ونـــــدر آن خون دست و پایی کن خضاب ای رنجبر
حـــــــاکم شــــرعی که بهر رشوه فـتوا می دهد
کـــــی دهـد عـــــرض فقیران را جواب ای رنجبر
گــــر که اطفال تو بی شامند شبها بـــاک نیست
خواجه تیهو می کند هـــــر شب کباب ای رنجبر

(دیوان،۸۲)

واقع گرایی پروین

در خور تامل است که پروین شاعری واقع گراست. او با بینش واقع گرایانه ی خویش صحنه های گویایی از جامعه ی زمان خویش را به دست می دهد. به گونه ای که در پرتو دقّت و توصیف هنرمندانه ای او خواننده به دنیای دوران او قدم می گذارد، قاضیان رشوه خوار و مفتیان بی عمل و زاهدان ریایی و ستمگران زورگو را می بیند که چگونه حقوق مظلومان را پایمال امیال شخصی خود می سازند. جالب آن که پروین حتی آنان را هم از عاطفه انسان دوستی خود بی بهره نمی سازد و با لحنی حکیمانه و بسیار استوار ، گذشت روزگار و لزوم انتباه و اعتبار از کار جهان فانی را فرایاد این زورمندان زرمدار می آورد .

ای زورمند، روز ضعیفان سیه مکن خونابه می چکد همی از دست انتقام

فتوا دهی به غضب حق پیرزن ولیک بـــی روزه هـــیچ روز نباشی مه صیام
(دیوان، ۴۲)

و:

همی مردم بیازاری و جان مردمی خـــــواهی
هــــــمی درکشی ابـــــــــروی چون گویند ثعبانی
چو پتک ار زیردستان را بکوبی و نیندیشی
رسد روزی که بینی چرخ پتک است و تو سندانی(دیوان، ۱۰)

از حکایت بهرام گور یاد می کند، و عبرت پذیری از آن را با بیانی گیرا و مؤثر بیان می دارد.

اگر حکایت بهرام گور می پرسی
شکار گور شد ای دوست عاقبت بهرام (پروین، ۴۲)

گفتنی است که « پروین به شعرش این امکان را می دهد که بتواند با همه ی اقشار جامعه ارتباط برقرار کند. این امتیاز بزرگی است برای شاعری مانند پروین که طرف خطابش نه یک قشر خاص که عموم طبقات مردم اند. » (زرقانی، ۱۸۲) این نکته خود بیانگر عنایت خاص پروین به انسان و آدمیت است.

فرجامین نکته این که عنایت پروین به آدم ، این « مصرع برجسته ی هستی» و« شاه بیت غزل خداوندی» تبلوّر عشق و عرفان در زلال ترین و ناب ترین مفهوم آن است. پروین ، درد و سرگشتگی انسان معاصر را در دور افتادگی از خود، از آدم و آدمیت دیده و درمان آن را اخوت، برادری و انسان دوستی دانسته است.

وی به این مهم توجه داشته« دیگران را بیش از خود دوست داشتن و از عشق دم زدن، نفی ساختن و انباشتن سلاحهای کشتار جمعی است، نفی استعمار ملت ها و کشتار بی گناهان، فرو ریختن باورهای دشمنی و کینه است (اصیل، ۱۳۷۹ : ۸۷).

عشق و علاقه ای که پروین نسبت به آدم و آدمیت ابراز داشته، از درون جان او منبعث شده است ، بنابراین رنگ شخصیت واقعی خود پروین را دارد، با همان عاطفه و

وقار و متانت. لطیفه ی هنر او در عرضه داشتن این درون مایه ها کاملاً مشهود است. همگامی زبان و بیان در محور عمودی اشعار پروین به صورت اجزایی هم آهنگ به هم پیوسته، بی اراده نظر خوانندگان را به خود جلب می نماید. وقایع و دقایقی که این بانوی شعر و ادب ایران ، بیان داشته است، تصویر شاعری انسان دوست، صریح و با شهامت را به دست می دهد که از پس پوسته های پوشیده در دنیای سنگ و آهن سر بر آورد و طبع و قریحه ی سرشار خویش را در حمایت از انسان های مظلوم و محروم گماشت . پروین سرود هایی را به عنوان یادگاری گران سنگ از خود بر جای نهاد که زبان حال و بیان رنجها و آرزوهای انسان زمان خود او بود. به امید آن که انسان های نیک اندیش آینده را به اندیشه ی چاره جویی برای رفع نیازها و دردهای بشری برانگیزد. طرح و بیان این نظریه ها به شعر او کسوت مدنیت پوشانده و موجب آمده تا در قرن بیست و یکم سیمای محبوب پروین در مقام شاعری انسان دوست و اجتماعی چون ستاره ای تابان بدرخشد و اشعار دل انگیزش زینت بخش اوراق زرّین اندیشه های انسان دوستانه شود.

منابع

- قرآن
- اصیل، حجت الله ، ۱۳۷۹، آرمانشهر عشق و عرفان ، ادبیات و فلسفه شماره ۵-۶.
- اعتصامی، پروین ، ۲۵۳۵ ، دیوان قصاید و مثنویات و تمثیلات و مقطعات، تهران ، چاپ هفتم ، چاپخانه محمد علی فردین.
- الیاده، میرچا، ۱۳۷۴، اسطوره ، رؤیا، راز، ترجمه ی رؤیا منجم، تهران، انتشارات فکر روز.
- تنکابنی ، حمید، ۱۳۸۲، مجموعهٔ هویت فرهنگی و توسعه، تهران، چاپ اول ، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی .
- رزمجو، حسین، ۱۳۶۶، شعر کهن فارسی در ترازوی نقد اخلاق اسلامی، جلد دوم، چاپ اول، مشهد، موسسهٔ چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی.
- رنجبر، ابراهیم، ۱۳۸۴، دمی با افلاطون و حکیمان ایرانی در طلب گوهری کز صدف کون و مکان بیرون است، فصلنامه سه علامه دانشگاه تبریز، شماره ششم.
- زرقانی، سید مهدی، ۱۳۸۳ ، چشم انداز شعر معاصر ایران، چاپ اول، تهران ، نشر ثالث با همکاری انتشارات دبیرخانه شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی.
- زرّین کوب، ۱۳۷۳ ، با کاروان حله، تهران ، چاپ هشتم ، انتشارات علمی .
- یونگ، کارل گوستاو، ۱۳۵۲، انسان و سمبول هایش، ترجمه ابوطالب صارمی، تهران، انتشارات امیرکبیر.

پروین میان آسمان و زمین
(تقدیر نگری پروین و مولانا)

دکتر جلیل مشیدی
دانشیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه اراک

پروین از جمله شاعرانی است کبه بسامد درخور تـوجهی از اندیشـه هـایش را پرداختن به مبحث قضا و تقدیر شکل می دهد. البته این پردازش از نوع تفکر رایج فلسفی و کلامی نیست. بلکه او به این موضوع جگرسوز و اندیشه دوز - که تاریخ تفکر بشـری از دیرباز با آن درگیر بوده - به شیوه ای ساده و احساساتی نگریسته و همچـون بـانوان، قضا و تقدیر و متعلقات آن را که او به چرخ و فلک و روزگار کژمدار و بخت نـاهموار نام می برد، پیوسته طعن می زند و بارها آن را با آب و تابی مایه دار آماج سرزنش های نیشدار خود می سازد که احتمالاً عامل مهم آن از سویی دیدن ناکامی هـای اجتمـاعی و فردی و از سوی دیگر، دل پر اندوه اوست که از راه ژن ها با سرشتش در آمیخته اسـت. گرچه سوز و درد از اصیل ترین مایه های شاعری ست؛ اما در وجود پروین - شـاید بـه سبب زن بودنش- ریشه ای ژرف تر دارد. اصولاً تا آدمیان را غمی نیست، با قضا و قـدر کاری ندارند و آن گاه که دچار بلا و زیان می شوند، به یاد تقدیر می افتند؛ به سـبب آن که اندوه، مایه ی تعمیق اندیشه است؛ حالا اگر مانند پروین، شیشه دلی باشد، به سـادگی به جبر گرایش پیدا می کند و گاه به نظری افسرده، دژم گونه آن را به باد ملامـت مـی گیرد و اگر مانند مولوی، ژن خوش بینی در نهادش نهفته باشند، تقدیر را دلپذیر می بیند؛ علاوه آن که از اصلِ اصل تا روزِ فصل را به عیان دیده و لوح غیب را خوانده باشد:

نیست تخـصیص خدا کس را به کار	مانعِ طـــوع و مراد و اخـتیار
لیک چون رنـجی دهد بـــدبخت را	او گریزاند به کفران رخت را
نیک بختی را چو حـــق رنجی دهد	رخت را نزدیک تر وا می نهد

(مثنوی : ۲۹۱۲/۴ ~)

اکنون به مثابه ی مشتی نمونه ی خروار، اشعاری از پروین در باب تقدیر، به یاد آورده می شود تا جبرگرایان را دل خنک گردد و اندکی از رنجی که او گاهی به سبب یک سویه نگری، می برده است آگاهی فراهم آید تا بعد با درخشش یاخته های مغز مولانا، از راه قیاس، تحلیلی معنادار حاصل آید.

نظر پروین بر «چرخ» که بر کرده ی تقدیر است به کینه توزی او بر مردمان است تا از آبِ نابودی آنان آسیاب خود را به جنبش آورد. در این آتش سوزی بسیار هم زبردست است:

بس زبر دست است چرخِ کینه توز — پنبهٔ خود را درین آتش مسوز...
چرخ تا گردیده، خلق افتاده اند — این فتادن ها از آن گردیدن است...[1]

(دیوان: ۱۱۸)

چرخ با پنبه سر می برد؛ آن هم ناگهانی و بی خبر:

مردم کشی دهر بی سلاح است — غارتگری چرخ ناگهان است

(دیوان: ۱۸)

گاهی، رندانه اعتقاد به بی عدالتی در آفرینش را از زبان سنگی به اعتراض بیان می کند:

اگر عدل است، کار چرخ گردون — چرا من سنگم و تو لعل رخشان؟
نه ما را دایهٔ ایام پرورد — چرا با من چنین، با تو چنان کرد؟

(دیوان : ۲۳۴)

اما هیچ نمی پرسد که پدید آورنده و گرداننده ی این چرخ کیست؟ و به قول سنایی[2] توجه ندارد که در واقع، با ندیدن حکمت، عیب نقاش می کند؛ مولانا نیز به پیروی از حکیم غزنوی چنین تنبه می دهد:

---

[1] - خیام پیشتر جواب پروین را داده است:

نیکی و بدی که در نهاد بشر است — شادی و غمی که در قضا و قدر است
با چرخ مکن حواله کاندر ره عقل — چرخ از تو هزار بار بیچاره تر است

(رباعیات: ۸۵)

[2] - سنایی گوید: خواه اومید گیر و خواهی بیم — هیچ بر هرزه نافرید حکیم

کم فضولی کن تو در حکم قَدَر　　　در خور آمد گوش خر با شخص خر
(مثنوی: ۲۷۷۲/۳)

گاه پروین مانند مولانا حاکمیت مطلق قضا و قدر را گوشزد می نماید که بـر هـر تدبیر چیره می گردد و چاره اندیشی های را بیهوده می کند:

با حمله، قضا نرانی از خویش　　　با حیله، ره فلک نبندی (دیوان : ۸۴)

البته، این بینش او نیز با نیش همراه است:

به چشم عقل درین رهگذر تیره ببین　　　که گستراند قضا و قدر به راه تو دام
(دیوان: ۴۲)

کـار گیـتی همه ناهـمواری ست　　　این گـذرگه، ره هـمـوار نداشت
(دیوان: ۲۳)

درین صحیفه چنان نقش ها نوشت قضا　　　که هر چه بیش بدانند باز نـادانند
(دیوان: ۳۸۵)

مولانا نیز قضا را نه تنها بر نظام جهان حاکم می شمارد، آن را بـر دانـش و خـرد آدمیان هم غالب می داند:

چون قضا آید شود دانش به خواب　　　مـه سیه گردد بگـرد آفتـاب
(مثنوی: ۱۲۶۰/۱)

چون قضا آید شود تنگ این جهان　　　از قضـا حلوا شود رنـج دهان
(همان: ۲۸۰/۳)

چون قضـا آید طبیـب ابـله شود　　　وان دوا در نفع هم گمره شود
(همان: ۱۷۰۷/۵)

عالـم است او به هر چه کرد و کند　　　تو نـدانی بـدانـت درد کـند
تـو فـضـول از میانه بـیرون بـر　　　گوش خر در خور است با سر خر
(حدیقه الحقیقه: ۸۳)

البته مولانا در ابیاتی از این دست، با غالب دانستن قدرت حق در همه ی امور، می خواهد ناچیزی آدمی را در مقابل مشیت با نفوذ او نشان دهد؛ نه آن که مطلقاً نفی اختیار کند و نیز می خواهد راه چاره را که تنها توجه به برورد‌گار و درخواست ازوست بنماید:

چون قضا آید نبینی غیر پوست دشمنان را باز نشناسی ز دوست
چون چنین شد ابتهال آغاز کن ناله و تسبیح و روزه ساز کن

(همان: ۱/۲۱-۱۲۲۰)

ضمن آن که نسبت به قضا، بدبین نیست؛ می گوید: همان گونه که قضای پروردگار، تو را به دام می اندازد، به موقع دستت را هم می گیرد و نجاتت می دهد؛ فقط می ترساندت تا به خود مغرور نشوی و به پروردگار تکیه کنی و به ایمنی برسی:

گر قضا پوشد سیه همچون شبت هم قضا دستت بگیرد عاقبت
گر قضا صد بار قصد جان کند هم قضا جانت دهد، درمان کند
از کرم دان این که می ترساندت تا به ملک ایمنی بنشاندت

(همان: ۱/۱۲۷ ~)

اکنون ببنید پروین چه قهر آلود می گوید:

به ما زمانه چنان فرصتی نبخشوده است که از غرور، دل پاک را بیالاییم
قضا نیامده ما را ز باغ خواهد برد نه می رویم به سودای خود، نه می آییم

(دیوان: ۱۱۶)

البته بعد از آن همه آه و ناله ها از تقدیر، گویا گاهی تلنگری به روحش می خورد و عجالتاً بدگویی ها را بر خویشتن نمی بخشاید و از انسانیت به دور می شمرد:

نه آگهی ست ز حکم قضا شدن دلتنگ نه مردمی ست ز دست قضا نالیدن

(دیوان: ۱۳۸)

اما حمله ی اندیشه های بدبینانه به او مجال نمی دهد، تا جایی کـه در قطعـه ای برای سنگ مزارش باز هم از هجوم بی پروای قضا می گوید، ناچار سر تسلیم فـرود مـی آورد؛ البته نه به رضا و خشنودی:

آدمـــی هر چه توانگـــر باشد / چون بدین نقطه رسد مسکین است

اندر آن جا که قضا حمله کند / چاره تسلیم و ادب تمکـــین است

(دیوان: ۲۷۳)

این اندیشه های غبار آلود به یک سو، مثنوی «لطـف حـق» در سـویی دیگـر است؛ در این شعر، گرچه باز هم تقدیر بسیار پررنگ حضور دارد؛ خوش بینانه اما لطفـی بی غرض را نگران است و همه ی ناکامی و بلاها را حاصل فکر باطـل و تیرگـی رای و برق بی بنیاد عُجب و خودپسندی آدمیان می شمرد و سرانجام این اندیشه ی روشن خـود را نوری از انوار حق می داند که به سبب خالی شدن دل از هواهـای یـاوه بـر او تابیـده است. آن جا که مادر موسی، او را به آب افنکنده، غلبه ی محبت مادی به دل او بار نمی دهد که به شایستگی نظاره گر لطف حق باشد و آن لحظات پر موج و تاب، مادر را بـی تابِ اندیشه های باطل ساخته و نمی گذارد در این بیندیشد که این دوستی و محبت فرزند را چه کسی در دل او افکنده و در این گمان است که خود نگهدار کودک است:

وحی آمد کاین چه فکر باطل است؟ / رهرو ما اینک اندر منزل است

پـــردهٔ شـــک را برانـــداز از میان / تا بینی ســـود کردی یا زیان؟

(دیوان:۲۵۳)

در این فضای پر طراوت است که پروین، برخلاف گذشـته، بـه عـدل و بنـده پروری حق، ایمن می گردد و دلش به یاد خدا آرامشی می یابد؛ خدا به دل مـادر موسـی پیام می فرستد:

در تو تنها عشق و مهر مادری ست / شیوهٔ ما عدل و بنده پروری ست

نیست بازی کار حق خود را مـباز / آنچه بردیـــم از تو باز آریم باز

(دیوان: ۲۵۳)

این جاست که آتش دلدادگی به لطف بیکران آن لطیف در بیشه ی اندیشه ی او می افتد و به جان سخنان مولانا نزدیک می گردد و جلوه های «نظام احسن» در نظرش آشکار می شود و او را از مصلحت جویی و خیرپویی پروردگار در حق بندگانش آگاه می سازد؛ با نغمه ای دلارام از زبان خدا می سراید:

نقش هستی، نقشی از ایوان ماست — خاک و باد و آب، سرگردان ماست
قطره ای کز جویباری می رود — از پی انجام کاری می رود
ما بسی گم گشته باز آورده ایم — ما بسی بی توشه را پرورده ایم
میهمان ماست هر کس بینواست — آشنا با ماست چون بی آشناست
ما بخوانیم، ار چه ما را رد کنند — عیب پوشی ها کنیم ار بد کنند

(دیوان: ۲۵۴)

آری، جوانه های این اندیشه را نور خدا در دل پروین افکنده است:

این سخن پروین نه از روی هواست — هر کجا نوری ست از انوار خداست

(دیوان: ۲۵۵)

بنابراین، نمی توان پروین را در همه جا به یکسان جبری شمرد. بسیار است که دعوت به تلاش و کوشش و تدبیر و بینا دلی می کند که خود دلیل مختار دانستن آدمی تواند بود:

گرت همواره باید کامگاری — ز مور آموز رسم بردباری
گه تدبیر، عاقل باشد و بینا — ره امروز را مسپار به فردا
بکوش اندر بهار زندگانی — که شد پیرایهٔ پیری جوانی

(دیوان: ۱۸۱)

البته هر گونه کار کردن را نیز، او می گوید تقدیر بر گردن ما نهاده و چاره ای از آن نیست؛ یعنی اختیاری در حیطه ی تقدیر، که اگر آدمی آن را به خود بقبولاند، کشیدن بارها آسان می شود:

تو را بار تقدیر باید کشید — کسی را رهایی از این بار نیست

به دشواری ار دل شکیبا کنی ببینی که سهل است و دشوار نیـست

(دیوان: ۱۷۵)

پاسخ کردار نیک یا بد را نیز از همین تقدیر، سرچشمه می جویـد: کـه انسـان اراده ی اختیار نیک یا بد را دارد:

چنین است فرجام بدِ کارها چو خاری بکاری دمد خارها (دیوان: ۱۸۶)

و پشیمان شدن از کار ناشایست نیز دلیلی ست بر اختیار:

چنین است فرجام خون ریختن رسد فتنه از فتنه انگیختن...

پشیمانم از کرده اما چه سود؟ چو آتش برافروختم داد دود (دیوان: ۱۸۶)

آری، مسؤولیت و مجازات، نشانه ی اختیار است؛ بنابراین هر رنج و ناراحتی که به ما رمی رسد نتیجه ی کردار ماست نه از بخت بد یا تقدیر جبری؛ و این همـان سـخن مولاناست:

جرم بر خود نه که تو خود کاشتی با جزا و عـــدل حـــق کن آشتی

رنج را باشد سبـــــب بد کردنــی بد ز فعل خود شناس از بخت نی

(مثنوی: ۲۸/۶-۴۲۷)

البته اختیار ما تابعی است از حدود و شروط که کار فرمای ازل در کارگاه خود تعیین نموده که اگر درست بنگریم هر چیزی هم به جـای خـویش نیکوسـت؛ بنـابراین لزومی ندارد که تغییر یابد؛ ولی پروین گاهی این نکات را فراموش می کند و بر پایه ی احساسات خود به تقدیر تعریض می زند؛ در داستان شوقِ برابری زاغ با طاوس، می گوید:

سیر و خرام تو چه حاصل به باغ زاغی و طاووس نماند به زاغ

هر چه کنی هر چه ببندی به پـر گاهِ روش تو دگـــری ما دگر

(دیوان:۱۸۷)

اما همان گونه که پیشتر گفته شد، اختیارکی را در این تقدیر می بیند؛ به ویـژه در مسائل اجتماعی و اخلاقی، مثلاً تشویق به نیکی و نهی از بدی و ستم می کند و پیوسته

عواقب آن ها را به چشم خوانندگانش مـی گذرانـد؛ ایـن امـور از احسـاس اختیـار بـر می خیزد؛ و گرنه سخنانی یاوه بیش بیش نیستند. باز به ارشاد مولانا:

امر و نهی و خشم و تشریف و عتیب　　　نیست جز مختار را ای پاک جیب

(مثنوی: ۲۹۷۳/۵)

«نتیجه»

از آن جا که نگرش پروین به مسائلی همچون: عدل، تقـدیر و قضـا و مقضـی، نگرشی ساده و حسّی است، نمی توان اندیشه های او را در این موارد به گونه ای منسـجم دسته بندی نمود و نظریه ی ویژه ای را نمایاند. در این نوشتار، جستاری از گفتار مولانا و پروین در باب قضا و تقدیر سنجیده و نمایان گشت که اندیشه های سختری مولانا تا چه اندازه پر بار و لایه دار و منسجم است و تناقضی در آن ها دیده نمی شود؛ در حـالی کـه پروین در شرایط و حالات گوناگون، تغییر موضع می دهد و در نتیجه گاهی نقص گویی هایی دارد؛ زیرا نتوانسته است ذهن خود را از لایه های رویین فراتر بَرَد و سبب سـوز و سبب ساز را یکجا ببنید که حاصل آن بدبینی و نیش و طعن زدن به روزگـار و چـرخ و تقدیر و قضا و غالب گشتن خوف بر امید و پناه گرفتن در آغوش جبر است. این بـدان سبب است که او راه ها و کرانه های پر پیچ و خم بحث های فلسفی و کلامی را -که در سخنان مولانا به دلیل توجه به لایه های متنوع معانی قرآنی ماهرانه پیموده شـده - نرفتـه است و بنابراین رگه های آن را در شعر امثال فردوسی و گاه مسعود سعد و خاقانی بهتـر توان دید تا در سخن مولویانه و این، بیانگر آن است که پروین با قرآن در حدی معمولی و نه چندان ژرف، آشنا بوده و بعید است که از تفاسیر بهره ای برده باشد و نیز از مباحث عرفانی، چندان حصه ای نجسته است. بنابراین نباید از او توقع نظریه پردازی داشت؛ چون بر اساس احساسات و یکسونگرانه به این مسائل اندیشیده و برای همین، پیوسته سـایه ی هولناک شاهین قضا را بر سر خود و همه ی آفریده ها می دیده اسـت. البتـه گـاهی در میان مناظره ها و قطعاتش، سایه روشنی از احساس اختیار و آزادی پدیدار و گاهی هم از

توجه به مصلحت و حکمت پروردگار منظره ای از «نظام احسن» آشکار می شود و تا حدی آن همه بانگ و فریاد از کژ روی های فلک را تعدیل می نماید؛ در حالی که مولانا پیوسته در میدان رضا، عاشقانه، نه ناگزیر، به رقصی پاک تر از چرخ آسمان می پردازد و در دلدادگی به قضا و تقدیرگر چنان سرخوش است که ناکامی ها و ناملایمات را نیز به گونه ای متناقض آمیز، دلپذیر و مایه ی امید به وصال می شمارد:

عاقلان در نامرادی های خود　　　با خبر گشتند از مولای خود

(مثنوی: ۲/۲۵۵)

فهرست منابع و مآخذ:

- اعتصامی، پروین (۱۳۶۳). دیوان، به کوشش ابوالفتح اعتصامی، تهران، چاپ هشتم.
- خیام نیشابوری (۱۳۳۹) رباعیات، مقدمه و حواشی به اهتمام محمد علی فروغی و دکتر غنی، زوار، تهران.
- سنایی غزنوی، ابوالمجد (۱۳۵۹)، حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه تصحیح مدرس رضوی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- مولوی، جلال الدین محمد (۱۳۶۲)، مثنوی، به کوشش رینولد نیکلسون، سه مجلد، تهران: انتشارات مولی، چاپ دهم.

قصه پردازی بر زبان حیوانات در ادبیات معاصر فارسی

دکتر علی منتظمی
دانشکده ادبیات دانشگاه فردوسی مشهد

چکیده

نوشتار حاضر به بررسی داستان های حیوانات در آثار جدید ادبیات معاصر فارسی می پردازد و با ذکر نمونه هایی از شعر معاصر این موضوع را در آثار شاعران این دوره بررسی می کند و نتیجه این که در ادبیات معاصر فارسی این قبیل داستان ها مانند آثار گذشته چندان غنی و پربار نیستند.

داستان ها از مهم ترین شاخه های ادبیات هستند که بیانگر روح و اندیشه و طبیعت ملتهاست. اندیشه ایرانی بهره فراوانی از خیال و توانایی بر ساختن ماده ای دارای داستانی زیبا دارد. همان گونه که به برگرداندن کتابهای داستانی قدیمی (مثل کلیله و دمنه) که از زمان های دور دست به ارث برده است و آشکار کردن آنها در لباس جدید ممتاز می باشد.

رابطه انسان با حیوان (رابطه مادی و معنوی) از زمان های قدیم یک رابطه مستقیم و نزدیک بوده است زمانی که انسان های اولیه در زراعت و کشاورزی از وجود حیوانات استفاده کرده و موارد بسیاری چون تهیه غذا و مواد اولیه و دفن اموات و ذخیره خوراک... را از حیوانات یاد گرفته است. همچنین انسان از پوست و گوشت و لبنیات حیوانات استفاده کرده و از برخی حیوانات برای رفع خطر از خویش و نقل و انتقالات کمک گرفه است. بدون شک این عوامل موجب تقدیس و گاهی اوقات عبادت و پرستش حیوانات در برخی از نقاط دنیا شده است.

با توجه به اهمیت رابطه انسان و حیوان، داستان ها و حکایات حیوانات بتدریج جزء نوعی از فرهنگ و اعتقادات ملت ها گردید، البته در مورد اصل و پیدایش این نوع قصه

ها نظرات مختلف ذکر گردیده است آیا این حکایات در شرق پیدا شده یا در غرب؟ در یونان یا مصر... بین محققان اختلاف است. همچنین فرهنگ های عمومی و تواریخ ملتها انواع مختلفی از داستان های حیوانات را ذکر کرده اند، لیکن همگی در تعریف داستان های حیوانات در قالب جدید بر اطلاق کلمه FABLE یا به عربی بر قصه های حیوانات اتفاق رای دارند.

با این تعریف داستان های حیوانات به تدریج از حالت ساده و ابتدایی به صورت یک فن ادبی درآمد که در بیشتر زبان ها مورد توجه قرار گرفت. مثلا در زبان فارسی قبل از اسلام نصوص فراوانی درباره این حکایات یافت می شود و کتاب شاهنامه گویای کاملی از این داستان ها است.

ولی با ظهور اسلام و اهمیت نقش حیوانات در متون مذهبی و داستان های پیامبران و غیره این فن ادبی وارد مرحله رشد و تطور شد که بعدها موجب ابداع بسیاری از شاهکارهای نظم و نثر ادبی در دوره های بعدی گردید. موضوع اساسی را که این مقاله دنبال می کند رابطه و نقش حیوانات از نقطه نظرهای مختلف آموزشی، سیاسی، اجتماعی، فلسفی در ادبیات معاصر فارسی می باشد. باید در ابتدا اشاره کرد قصه پردازی بر زبان حیوانات از بابهای مهم ادبیات است و ایرانیان قدیمی انواع گوناگونی از این فن را شناخته و شیفته اسطوره ها و حکایت هایش گشته اند.

از جمله کتاب کلیله و دمنه هدف از وضع این داستان ها را دادن پند و اندرز و نکات اخلاقی و یا سیاسی بیان می کند که چگونه در گذشته داستان های حیوانات به ویژه برای تعلیم و تربیت اطفال به کار گرفته شده است و اصولا در چه عصر و زمانی نیاز به این گونه داستان ها زیادتر شده است و یا کتاب مرزبان نامه که از قدیمی ترین کتاب های ادبی است منافع و مضار بسیاری از مسائل اجتماعی چون اتحاد، برابری، مساوات، دوستی، دروغ، سخن چینی، غیبت، حسد، ازدواج، مسافرت، تربیت فرزند، معاشرت با دیگران، ملک داری و غیره را بر زبان حیوانات طرح کرده که بی شک از بهترین اسلوبهای نثر ادبی در این فن به شمار می آید با مجموعه اشعار عبیدزاکانی که به موش و گربه

معروف است. دقیق ترین دروس اجتماعی را در لباس شعر بر زبان موش و گربه بیان می کند و مفاسد اجتماعی را آشکار می سازد که بدون شک منظومه زاکانی از بهترین شاهکارهای ادب فارسی به شمار می آید و تاکنون نیز دارای اهمیت و ارزش می باشد و یا در عصر صفوی بهاء الدین عاملی ۹۵۳ ه کتاب خود را به نام پند اهل دانش و هوش به زبان گربه و موش نامید که موش نمادی از صوفی و گربه طالب علم و دانش می باشد و بر زبان آن دو بسیار از حکمتها و نصایح و مسائل تعلیمی و آموزشی و دینی را بیان می دارد و یا در کتاب مثنوی مولانا جلال الدین رومی و در گلستان و بوستان سعدی اشعاری بر زبان حیوانات سروده شده است و یا عبدالرحمن جامی برخی از امثال کلیله و دمنه را در دیوانش به شعر سروده است. اما در خصوص مسائل فلسفی و صوفی شاید اخوان الصفا اولین کسانی باشند که حیوان را به عنوان رمزی برای موضوعات فلسفی و صوفیانه خود به کار گرفتند و رساله خود را فی تداعی الحیوانات علی الانسان نامیدند همچنین در این خصوص از میان کسانی که داستان ها و حکایات کوتاه را در آثار خود برای بیان تفکر صوفیانه یا تقدیم موعظه و فائده اخلاقی مورد استفاده قرار دادند سنائی غزنوی می باشد که در کتاب حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه حکایات و امثال زیادی بر زبان حیوانات به جهت ارائه برخی از ارزش ها و تعالیم صوفیانه بیان کرده است و یا در منظومه اسرارنامه و الهی نامه فریدالدین عطار حیوانات نقش زیادی ایفا نموده اند.

از میان رساله های فلسفی و عرفانی رساله الطیر ابوعلی سینا و داستان مرغان احمد غزالی و کاملترین آنها منظومه منطق الطیر فریدالدین عطار در این زمینه شاهد مثال است که معانی عمیق ودقیق از خلال این داستان ها به زبان حیوانات ارائه می کنند.

در رساله سهروردی مرغان از قفس رسته از وادی ها و کوهها می گذرند و به درگاه ملک می رسند و به او التماس می کنند که بند از پای آنها بردارد جواب می شنوند بند از پای شما کسی گشاید که بسته است و من رسولی با شما فرستم تا ایشان را الزام کند تا بند از پای شما بردارند. در داستان مرغان غزالی، مرغان به درگاه سیمرغ می روند تا او را به پادشاهی بردارند آنجا که می رسند اول جواب رد می شنوند و آخر پذیرفته می شوند.

در منطق الطیر عطار که مفصل تر و دلکشتر و پرحادثه تر و در یک معنی یک دوره سیر و سلوک است مرغان برای برگزیدن پادشاهی اجتماع برپا می کنند و به راهنمایی هدهد به طلب سیمرغ می روند و بیشتر آنها در آن راه دور و دراز و پرخطر جان می بازند و از آن میان تنها سی مرغ به مقصد می رسند و آنجا در می یابند که سیمرغ همان سی مرغ است و وجود طالب و مطلوب یکی است و عطار با این بازی با الفاظ به مقصد خود یعنی همان وحدت شهود صوفیه می رسد.

واقعیت این است که محقق در مقابل این پدیده سرگردان می ماند و تفسیری برای ادبیاتی که صدها سال به این موضوع توجه داشته است، نمی یابد. یعنی پس از صد سال ناگهان سکوتی پیدا شده و حتی مطالعه و پژوهشی کوتاه در این باب دیده نمی شود.

معمولا داستانهای حیوانات، بیشتر برای توضیح مفهوم یا تعبیر رمزی به کار می رود و شرایط ادبیات فارسی معاصر تماما برای شکوفایی این فن مهیا بوده است و نه برای پنهان کردن آن به ویژه این که در ادبیات فارسی از آغاز این قرن و در زمان مشروطیت شاعران با شعر خود به عامه مردم روی آوردند و آنها را با اسلوب قابل فهم مخاطب قرار می دادند و در نوشته ها به رمز روی نیاوردند، بلکه اندیشه های خود را به طور مستقیم ابراز می داشتند. شاید طبیعت این دوره باعث شد تا شکوفایی این فن به اختفا کشیده شود.

زمانی که این فن ادبی را در ادبیات معاصر عربی بررسی می کنیم، می بینیم که شماری از عوامل مهم در آن دخالت داشته اند و به شکوفایی آن کمک کرده اند، یکی از آنها شناخت دیرین عربها نسبت به اسطوره های لافونتن شاعر معاصر فرانسوی و همچنین پرداختن شاعران بزرگی همچون احمد شوقی به این نوع فن و کشاندن آن به حوزه ادبیات کودک است.

این دو عامل مهم در ادبیات فارسی چندان مورد توجه نبوده است و کسی به ترجمه افسانه های لافونتن به طور کامل نپرداخته است، آن گونه که محمد عثمان جلال مصری به آن پرداخته است و یا شاعری مشخص، رویکردی واضح و روشن نسبت به این زمینه

همچون احمد شوقی نداشته است و از آنجاست که می بینیم در ادبیات فارسی معاصر در طول مدتی از زمان فقط دو شاعر به این موضوع پرداخته اند، بدون شرح و بسط زیاد در این فن. اما اولین شاعر آنها شاعر ایرج میرزا است او در این زمینه تعدادی قطعه و قصیده دارد که به ترتیب قرار گرفتنشان در دیوان آنها را ذکر خواهیم کرد. اولین آنها داستان دو موش است که قطعه ای است در قالب مثنوی که آن را خطاب به فرزندش ایراد می کند. (دیوان ایرج میرزا، ۲۱۳:۱۳۵۱)

ای پسر لحظه ای تو گوش بده — گوش بر قصه دو موش بده

سپس قصه دو موش را حکایت می کند که یکی از آنها عاقل و پیر است و دیگری کوچک و نادان و با هم در سقف خانه ای سکونت داشتند که در آن گربه ای نیز ساکن بود و هنگامی که چشم گربه به موش افتاد شروع کرد به گول زدن او با کلام معمول از او خواست پایین بیاید و موش پیر شروع کرد به نصیحت موش کوچک و این که به حرف گربه گوش نکند. از طرفی موش کوچک نیز شروع کرد به مسخره کردن موش بزرگ و گربه و شکل و شمایل او را ستایش کرد. موش بزرگ بیهوده او را از پایین آمدن منع می کرد، موش کوچک سخن موش بزرگ را جدی نگرفت و آنها را به حساب نفهمی و خرف بودن او گذاشت. گربه نیز شروع کرد به تشویق او با سخنان خود، او را با وعده های دروغین فریفت تا پایین آمد و او را شکار کرد.

ایرج میرزا در پایان حکایت با این سخن هدف این حکایت را بدین شکل بیان می کند:

ای پسر لحظه ای تو گوش بده — گوش بر قصه دو موش بده
که یکی پیر بود و عاقل بود — دیگری بچه بود و جاهل بود
هر دو در کنج سقف یک خانه — داشتند از برای خود لانه
گربه ای هم در آن حوالی بود — کز دغل پر، زصدق خالی بود
گف ای موش جان چه زیبایی — تو چرا پیش من نمی آیی
پیر موش این شنید و از سرپند — گفت با موش بچه ای فرزند

نروی گربه گول می زندت | دور شو ور نه پوست می کندت
بچه موش سفید بی مشعر | این سخن را نکرد از او باور
گفت منعم زگربه از پی چیست | او مرا دوست است دشمن نیست
سخن گذب گربه صدق انگاشت | رفت و فورا بنای ناله گذاشت
پیر موشش جواب داد برو | بعد از این پند پیر را بشنو
هر که حرف بزرگتر نشنید | ان ببیند که بچه موش بدید

روشن است که این حکایت برای یک هدف تعلیمی به کار رفته است. این از یک جهت از جهت دیگر در می یابیم که آن با هدف مستقیم یا یک پند در پایان متمایز می شود که ویژگی این فن است.

اما حکایت دومی که ایرج میرزا در این زمینه می آورد، حکایت شیر و موش (دیوان ایرج میرزا: ۲۱۹) است و آن نیز در قالب مثنوی است. ایرج میرزا این قصه را بدون این که مخاطب او، چه بزرگ و چه کوچک باشد، بیان می کند. حکایت شیری که در جنگلی خفته بود و موشی شروع به اذیت کردن و بازی در اطراف آن و گاز گرفتن دمش کرده بود، تا این که شیر بیدار شد و موش را گرفت و شروع به هوا انداختن موش کرد تا این که موش به گریه افتاد و شروع به خواهش و التماس کرد و شیر پنجه اش را باز کرد و موش را رها ساخت.

بعد از مدتی شیر در تور صیاد افتاد و موش به کمک او شتافت، تور را جوید تا آنجا که شیر را آزاد ساخت:

بود شیری به بیشه ای خفته | موشکی کرد خوابش آشفته
آنقدر گوش شیر گاز گرفت | گه رها کرد و گاه باز گرفت
تا که از خواب شیر شد بیدار | متغیر زموش بد رفتار
خواست در زیر پنجه له کندش | بهوا برده بر زمین زندش

موش بیچاره در هراس افتاد گریه کرد و به التماس افتاد
شیر از این لابه رحم حاصل کرد پنجه وا کرد و موش را ول کرد
اتفاقا سه چهار روز دگر شیر را آمد این بلا بر سر
دام صیاد گیر شیر افتاد عوض گرگ شیر گیر افتاد
موش چون حال شیر را دریافت از برای خلاص او بشتافت
بندها را جوید با دندان تا که در برد شیر از آنجا جان

ایرج میرزا در پایان به غرضش از نقل این داستان اشاره کرده و می گوید:

این حکایت که خوشتر از قند است حاوی چند نکته و پند است
اولا گر نیی قوی بازو با قوی تر زخود ستیزه مجو
ثانیا عفو از خطا خوبست از بزرگان گذشت مطلوب است
ثالثا با سپاس باید بود قدر نیکی شناس باید بود
رابعا هر که نیک یا بد کرد بد به خود کرد و نیک با خود کرد
خامسا خلق را حقیر مگیر که گهی سودها بری زحقیر
شیر چون موش را رهایی داد خود رها شد زپنجه صیاد
در جهان موشک ضعیف حقیر می شود مایه خلاصی شیر

این حکایت بیانگر اسلوب ایرج میرزا در این فن ادبی است که غالبا تعلیمی و مستقیم و حاوی پندهای اخلاقی که بیشتر مورد خطاب اطفال و کودکان است.

اما حکایت سوم در این زمینه حکایت کلاغ و روباه (دیوان ایرج میرزا: ۲۳۲) است و آن نیز در قالب مثنوی و نقل شده از حکایت مشهوری است که در کلیله و دمنه و همچنین در اشعار محمد عثمان جلال مصری آمده است و محتوای آن این است که کلاغی تکه ای پنیر را ربود و آن را بالای شاخه درختی برد (العیون الیواقظ...، ۳۸:۱۹۷۸) روباه حیله گری دید خواست آن را به دست آورد، سپس شروع کرد به تعریف از خوش

صدایی او و از او خواست آواز بخواند تا این که حیله بر کلاغ کارگر شد. دهانش را باز کرد تا آواز بخواند تکه پنیر افتاد و روباه آن را برداشت:

کلاغی به شاخی شده جای گیر / به منقار برگرفته قدری پنیر
یکی روبهی بوی طعمه شنید / به پیش آمد و مدح او برگزید
تعریف روباه شد زاغ شاد / زشادی نیاورد خود را به یاد
به آواز کردن دهان برگشود / شکارش بیفتاد و روبه ربود

در این حکایت ایرج میرزا نه در ابتدا گروه خاصی را مورد خطاب قرار داده و نه در پند پایانی. با این وجود، این قصه علی رغم کوتاهی اش پر است از ویژگی لطیفه و اگر طبیعتا در این زمینه به سطح فکاهیات محمدعثمان جلال نمی رسد بعضی از حکایتهای ایرج میرزا از بکارگرفتن حیوان به صورت کنایی برای بیان بعضی از معانی تجاوز نمی کند و آن اتفاقات یا پندها یا چیزهایی نظیر آن را شامل نمی شود.

نمونه این حکایتها اگر مجاز باشیم آن را حکایت نامگذاری کنیم، حکایتهایی است که آن را تحت عنوان دو قوچ جنگی می بینیم و شامل چهار بیت است که در آن از علت نزاع دائم بین این دو قوچ سوال می کند و از علت تیره ساختن صفای دنیا توسط آن دو می پرسد:

چه خواهند از جان هم، این دو قوچ / که جنگیده با هم سر هیچ و پوچ
چرا تشنه خون هم گشته اند / نه میراث بر نه پدر کشته اند
نه این خورده آن دیگری را علف / نه آن کرده آبشخور این تلف
جهان صلح بود و صفا سربسر / نبود از دو بر همزن بد سیر

روشن است که ایرج میرزا از آن دو به صورت رمز، دو نیروی بزرگی که در جنگ جهانی اول بودند قصد می کند و همچنین از سادگی سوال و عدم فهم امور نیز از آن اشکار است. اگر با بعضی حکایتهای سیاسی احمد شوقی در داستانهای حیوانات مقایسه شود، نمی تواند با آن مقابله و برابری نماید و آخرین چیزی که از ایرج میرزا در این

زمینه ذکر می کنیم قطعه ماکیان و شیر است (دیوان ایرج میرزا: ۲۵۶) و آن از عمیق ترین قطعه هایی است که ایرج میرزا در این زمینه نوشته است.

محتوای آن این است که مرغی در جنگلی زندگی می کرد و تخمی می گذاشت سپس آن را نمی یافت و شکایت خود را به پادشاه حیوانات برد و از او جوابی نیافت جز این که گناه او فقط از خود اوست که مرغ است و تخمش دزدیده می شود و تقصیر از حیوانات درنده و قوی نمی باشد.

در بن یک بیشه ماکیانی هر روز ... بیضه نهادی و بردی آن را یک کرد
بسکه ز راه آمد و ندید به جا تخم ... خاطرش از دست برد کرد بیازرد
بود در آن بیشه پادشاه یکی شیر ... داوری از کرد پیش شیر همی برد
داد بدو پاسخی چنین که بباید ... پاسخ شاهانه اش به حافظه بسپرد
گفت چرا ماکیان شدی نشدی شیر ... تا نتوانند خلق تخم تو را خورد

محتوای این قصه آن است که ضعیف نمی تواند شکایت کند و آنچه بر سر او می آید از ناتوانی و ضعف اوست.

اما دومین کسی که در ادبیات معاصر فارسی اشعاری بر زبان حیوانات سروده است، شاعر مشهور پروین اعتصامی است.

پروین اعتصامی در شعرش به مشکلات اجتماعی پرداخته است و مخصوصا مشکلات زن در آن دوره او را به خود مشغول داشته است. آنچه در شعر پروین نظر را به خود جلب می کند، اهتمام او به مسائل کودکان است و همچنین پرداختن به موضوعات مختلفی درباره تربیت کودک و تهذیب و توجه به آن و فراهم کردن محیط مناسب برای تربیت نیکوی اوست.

شاید پروین شاعر دیگری است که می خواهد نقش خود را در این زمینه ایفا کند، بنابراین تعدادی از اسطوره های حیوانات را در شعرش آورده است که آنها را به ترتیب ورود در دیوان ذکر می کنیم.

اولین قصیده در این زمینه قصیده آرزوی پرواز است (دیوان پروین اعتصامی: ۱۳۵۳) این حکایت همچنین در شعرشاعر مصری ابراهیم العرب با عنوان الطائر (آداب العرب، ۱۹۱۱:۳۲-۳۱) وارد شده است و به عجله پرنده کوچکی در پرواز و سقوط او در نتیجه آن می پردازد و در آن قصیده مادرش در بدیهای غرور سخن می گوید و از پیامدهای بد آن سخن به میان می آورد:

کز اینسان است رسم خودپسندی | چنین افتند مستان از بلندی
بدین خردی نیاید از تو کاری | به پشت عقل باید بردباری
ترا پرواز بس زود است و دشوار | زنوکاران که خواهد کار بسیار
بیاموزندت این جرات مه و سال | همت نیرو فزاید هم پر و بال
نوزت دل ضعیف و جثه خرد است | هنوز از چرخ بیم دست برد است
هنوزت انده بند و قفس نیست | بجز بازیچه طفلان را هوس نیست
ترا توش هنر می باید اندوخت | حدیث زندگی می باید آموخت
پریدن بی پر تدبیر مستی است | جهان را گه بلندی گاه پستی است

محتوای اخلاقی این حکایت واضح و آشکار است.

اما حکایت دوم در این زمینه حکایت بلبل و مور (دیوان پروین اعتصامی: ۸۸) در قالب مثنوی است. محتوای آن این است که بلبلی در هنگام بهار پروازکنان و آوازخوانان در باغی می رفت، مورچه ای او را دید و شروع کرد به بیم دادن او و مبنی بر این که بهار زودگذر است و وقت کم، سپس زمستان می آید و باید در مورد چیزهای دیگری غیر از آواز خواندن فکر کند بلبل او را مسخره کرد و چیزی نگذشت که زمستان آمد و بلبل چیزی را برای خوردن نیافت، به سوی خانه مورچه رفت و مقداری از ذخیره او را خواست مورچه او را ناامید برگرداند و به او این گونه پاسخ داد:

رو که در خانه خود بسته ایم | نیست گه کار بسی خسته ایم
دانه و قوتی که در انبان ماست | توشه سرمای زمستان ماست

رو بنشین تا که بهار آیدت　　شاهد دولت به کنار آیدت
ما نگرفتیم زبیگانه وام　　پخته ندادیم به سودای خام
مورچه گر وام دهد خود گداست　　چون تو در ایام شتا ناشتاست

این حکایتی مشهور است و در اشعار محمد عثمان جلال و احمد شوقی و ابراهیم العرب نیز وارد شده است و درون مایه آن نیز واضح می باشد.

حکایت دیگری که تحت عنوان پایمال آز (دیوان پروین اعتصامی، ۹۹) وارد شده است نیز در قالب مثنوی به حکایت مورچه ای می پردازد که فیلی را در راه می بیند و از درشتی بدن او و لاغری بدن خود تعجب می کند و کوچکی خود را با رنج خود در به دست آوردن روزی توجیه می کند. چرا به فیل آنچه که شایسته اوست داده شده است. فیل به او پاسخ می دهد که این خلقت او برای وظایف او همچون شرکت در جنگها و کارهایی که مورچه قادر به انجام آن نیست، ساخته شده است.

فیل گفت این راه مشکل واگذار　　کار خود میکن ترا با ما چکار
گر شوی یک لحظه با من همسفر　　هم در آن یک لحظه پیش آید خطر
هم عنان من شدن کار تو نیست　　توشه این راه دربار تو نیست
ضعف خود گر سنجی و نیروی من　　نگروی تا پای داری سوی من
دانه نزدیک است از من دور شو　　پیلی از موران نباید مور شو

آنچه از بیان این حکایت واضح و آشکار می شود، حکمتی است که می گوید (هر کسی را بهر کاری ساختند) و بزرگ بودن در خلقت در عوض بزرگی روح است. آن گونه که بر زبان فیل آمد در خطاب به مورچه چه بسا که این حکایت از یکی از داستانهای سعدی شیرازی گرفته شده باشد که در آن سخن بین دانشمندی لاغر و ابلهی درشت پیکر در جریان است، زمانی که به او می گوید اسب عربی لاغر بدن است اما ارزش آن از گله ای الاغ بهتر و بیشتر است.

حکایت دیگری که در این زمینه وجود دارد، حکایت تیمارخوار است (دیوان پروین اعتصامی: ۸۸) و آن حکایت مرغ ماهی خواری است که بر ساحل نشسته است و برای ماهیان سخن می گوید و آنها را به خارج شدن از آب برای نجات از موج و طوفان فرا می خواند و زندگی بر ساحل را در چشم آنها می آراید، ولی ماهی نصیحت مغرضانه او را نمی شنوند به او پاسخ می دهد، جایی که می گوید:

قرن ها گشتیم اینجا فوج فوج — می نترسیدیم از طوفان و موج
بس که بدکار جفا جو دیده ایم — از بدیهای جهان ترسیده ایم
با عدوی خود مرا خویشی نبود — دعوت تو جز بداندیشی نبود
تا بود پائی چرا مانم ز راه — تا بود چشمی چرا افتم به چاه
تو برای صید ماهی آمدی — کی برای خیرخواهی آمدی

روشن است که این حکایت از حکایات دو موش ایرج میرزا الهام گرفته شده است که در مورد آن سخن گفتیم. همان گونه که نمونه هایی از آن در شعر محمدعثمان جلال و احمد شوقی آمده است و برجسته ترین آن حکایت روباهی است که می خواهد خروسی را بفریبد.

قصه بعدی داستان جالبی است که ویژگی بارز و اسلوب منحصر به فرد پروین را نشان می دهد و آن را تحت عنوان حدیث مهر بیان کرده است. در این داستان گنجشکی کبوتری را به ترک لانه و گردش با او در باغ دعوت می کند و کبوتر به او پاسخ می دهد و می گوید این از خصوصیات یک مادر نیست، او جوجه هایی دارد که لانه را پر کرده اند و احتیاج به غذا و حمایت دارند.

گفتا حدیث مهر بیاموزدت جهان — روزی تو هم شوی چو من ای دوست مادری
گرد تو چون که پر شود از کودکان خرد — جز کار مادران نکنی کار دیگری
روزی که راه و رسم پرستاریم نبود — می دوختم بسان تو چشمی به منظری
خوشبخت طائری که نگهبان مرغی است — سرسبز شاخکی که بچینند از آن بری

فریاد شوق و بازی اطفال دلکش است   و آنگه به بام لانه خرد محقری
ترسم که گر روم برد این گنج ها کسی   ترسم در آشیانه فتد ناگه آذری
شیرین نشد چو زحمت مادر وظیفه ای   فرخنده تر ندیدم از این هیچ دختری

از محتوای این قصه بر می آید که پروین وظیفه اول مادر را سرپرستی کودکان کوچک خود می داند و آن موضوعی است که در شعرهای اجتماعی او بسیار وارد شده است.
حکایت بعدی که پروین تحت عنوان خاطر خشنود (دیوان پروین اعتصامی: ۱۲۲) ذکر می کند محتوای آن این است که گربه ای سگی را به خاطر قناعت به زندگی در کوچه ها و خوردن استخوان مسخره می کند و سگ به او پاسخ می دهد که او به تن پروری مشغول نیست، بلکه او مشغول به انجام وظیفه است. آنچه سگ در این باره می گوید: چنین است:

به روزی دگران چون طمع توانم کرد   مرا زخوان قضا قسمت استخوان دادند
نخست رسم و ره ما درستکاری ماست   قبیله تو در آیین دزدی استادند
برای پرورش تن به دام بدنامی   بیوفتند کسانی که بخرد و رادند

این حکایت واضح و روشن است که پروین می خواهد یک تعبیر صوفیانه را بیان کند و چه بسا که به خوبی آن را ارائه می کند. خصوصا که گربه در نزد صوفیان رمز حرص و سگ سنبل خشم و شهوت است، از آنجا شاید درست نباشد که این سخن صوفیانه بر زبان گربه جاری شود.
اما واقعیت آن است که سگ قانع است، بلکه او را سنبل وفاداری می دانند و این جا حظ است که رساله ای در مورد سگ و وفاداری او با عنوان: برتری سگان بر بسیاری از پوشندگان لباس، (فضل الکلاب علی کثیر من بسی الثیاب) نوشته است.
حکایت بعدی پروین آن را تحت عنوان دکان ریا (دیوان پروین اعتصامی، ۱۳۱) ذکر می کند و محتوای آن این است که روباهی در دام می افتد و در آن دام از گرسنگی و ضعف رنج می برد، سپس مرغی به این روباه نزدیک می شود، روباه از او دعوت میکند

که دم زیبایش را به او بفروشد تا در شکل روباه ظاهر شود و هنوز اولین قدم را به داخل دام نگذاشته بود تا دم را ببیند که روباه روی او می پرد او را می درد.

پروین موضوع حکایت را، که یک معنای صوفیانه است، در پایان آن آورده و می گوید:

بر سر آنست نفس حیله ســـاز	تا کند راهی سوی راه تو باز
تا در آن ره سر بپیچاند تــو را	وندر آن آتش بسوزاند تو را
تا شوی بیدار رفتست آنچه هست	تا بدانی کیستی رفتی زدست

در حکایت بعدی دو همدرد (دیوان پروین اعتصامی: ۱۳۶) بلبلی در قفسی زندانی است و به طوطی شکایت می کند که او نیز در قفسی در کنار او محبوس است و طوطی او را سفارش می کند به صبر و ایمان بر سرنوشت و صبر بر ناخوشایندیها و رضایت به تقدیر و قضا با وجود این که پروین در پایان حکایت از درونمایه آن پرده بر نمی دارد.

طبق عادتی که دارد ولی واضح است که هدف او بیان موضوعی صوفیانه است که محتوای آن این است که انسان باید به قسمت راضی باشد و روزگار به یک صورت نمی ماند. ابیات زیر بخشی از این حکایت است:

طوطئی از قفس دیگر گفت	چون توان کرد ره دیگر نیست
تو شکیبا شو و پندار جهان	که به جز برگ گلت بستر نیست
همه فرمان قضا باید برد	نیست یک ذره که فرمانبر نیست

حکایت دیگری نیز در شعر پروین موجود است که آن را تحت عنوان دو همراز (پروین اعتصامی: ۱۳۸) ذکر کرده است. دارای درون مایه ای صوفیانه است و موضوع آن این است که یک مرغابی از ماهی خواست که آب را ترک کند تا از تور صیاد نجات یابد، ولی او مرغابی را پاسخ داد و گفت بیابان خالی ازدام نیست و او مخاطرات بیشتری را می بیند.

درون مایه حکایت در اینجا واضح است، تاکید می کند همانگونه که صوفیان می گویند که دنیا برای مومن سراسر دام است و بر مومن واجب است که از آن دور باشد تا از دامهای آن کاملا دراماں باشد.

بگفت منزل مقصود آنچنان دور است — که فکر کوته ما را بدان رسیدن نیست
اگر ز آب گریزی به خشکیت بزنند — از این حصار کسی را ره رهیدن نیست

حکایت های پروین که این معنای صوفیانه را در بر دارد، پی در پی می آید چه آن معانی را در پایان حکایت ها بیاورد و چه آن را بیان نکند و در حکایتی که آن را تحت عنوان روباه نفس (دیوان پروین اعتصامی: ۱۴۶) نوشته است، معانی صوفیانه را حتی در عنوان حکایت به کار گرفته است و موضوع آن این است که:

روباهی مرغی را گرفت و می خواست آن را بخورد می خواست او را بفریبد ولی موفق نشد. پروین موضوعی را که هدف این حکایت است به جایی می کشاند که می گوید:

اسیر روبه نفس آن چنانم — که گویی پر شکسته ماکیانم
بهای زندگی زین بیشتر بود — اگر یک دیده صاحب نظر بود
منه بر دست دیو از سادگی دست — کدامین دست را بگرفت و نشکست
مکن بی فکرتی تدبیر کاری — که خواهد هر قماشی پود و تاری
بوقت شخم گاوت در گرو بود — چو باز آوردیش وقت درو بود

در حکایت بعدی سفید و سیاه پروین داستان کبوتری را می گوید که تیر صیاد به او اصابت کرده و زخمی شده است. کلاغ به درمان او و توجه به او می پردازد و هنگامی که کبوتر از کلاغ علت آن را جویا می شود، در حالی که او همرنگ کبوتر نیست جواب می دهد که او هرچند همرنگ او نیست ولی همجنس اوست و معنایی که پروین آن را دنبال می کند این است که انسان هر چند رنگش متفاوت باشد ولی او برادر انسانهاست و انسانیت در بین رنگها تفاوت نمی گذارد.

به زاغ گفت چه نسبت سپید را به سیاه — تو را به یاری بیگانگان چه کس طلبید

بگفت نیّـت ما اتفاق و یکرنگی است تفاوتی نکند خدمت سیاه و سپید
زنزد سوختگان بی خبر نباید رفت زمان کار نباید به کنج خانه خزید
غرض گشودن قفل سعادت است بجهد چه فرق گر زر سرخ و گر آهن است کلید

اما حکایت دیگر که آن را با عنوان، سرنوشت، نوشته است، حکایت کوتاهی است که محتوای آن این است که طوطی از جغد می خواهد که از عزلت خارج شود و در شهر گردش کند، ولی طوطی با کلماتی که بیانگر کراهت او از خوردن موش و نشستن در خرابه هاست سخن می گوید و داستان به آنجا منتهی می شود که زشت و زیبا و زندانی و آزاده همگی به سوی فنا رهسپار هستند.

نه جغد رست و نه طوطی چه شد قضا شاهین نه زشت ماند و نه زیبا چو راز گشت عیان
طبیب دهر نیاموخت جز ستم پروین به درد کشت و حدیثی نگفت از درمان

و معنای صوفیانه ای که این حکایت بدان می پردازد واضح و آشکار است. همین معانی در حکایتی که آن را با عنوانِ (عیب جوی) (دیوان پروین اعتصامی: ۱۸۴)بین زاغ و طاووس نقل میکند، آمده است.

پروین اعتصامی بعد از آن حکایتهای اخلاقی را پیگیری می کند و در حکایت غرور نیک بختان (دیوان پروین اعتصامی: ۱۸۶) داستان پرنده ای را بررسی می کند که کمک به تعدادی از پرندگان ضعیف را قبول نمی کند و در پایان در دریا می افتد و غرق می شودو در پایان حکایت درونمایه اخلاقی آن را بیان می کند، می گوید:

متاب ای دوست بر بیچارگان روی مبادا بر تو گردون تابد ابروی
اگر بر دامن کیوان نشستیم چو خیر کس نمی خواهیم پستیم

(دیوان پروین اعتصامی: ۱۹۰)

و در داستان فریب آشتی به حکایتی شبیه به حکایت معروف خروس و روباه می پردازد، اما او آن را تغییر اده و بین موش و گربه آورده است.

همچنین در حکایت کمان قضا (دیوان پروین اعتصامی: ۲۰۴) به حکایتی شبیه به حکایت آرزوی پرواز می پردازد که ذکر آن گذشت و درونمایه آن این است که موش کوچک نصیحت مادرش را نشنید و در دام افتاد و همین معنی را پروین در حکایت زیر: کودک آرزومند (دیوان پروین اعتصامی: ۲۱۴) تکرار کرده است.

همچنین در حکایت گفتار و کردار (دیوان پروین اعتصامی: ۲۳۹) به قصه گربه ای می پردازد که به نصیحت شیر گوش می کند، مبنی بر این که آشپزخانه پادشاه و زندگی شهر را رها کند و در زندگی جنگل به او بپیوندد. ولی او یک زندگی سراسر ترس و وحشت را می گذراند و اولین کسی است که در دام می افتد و این حکایت در محتوا شبیه است به حکایتی که آن را چندی قبل ذکر کردیم و آن داستان مورچه و فیل بود با محتوای هر کسی را بهر کاری ساختند و آنچه گربه گفت این است:

برون جهم زکمینگاه وقت حمله چنین — فرو برم به تن خصم چنگ تیز چنان
به ناگهان زکمین گاه خویش جست پلنگ — به راه گربه فرو برد چنگ خون افشان

گاهی حکایتهای پروین مشتمل بر یک حادثه معین نیست، بلکه فقط نصیحت هایی است که می خواهد آن را برای بچه ها بیان کند. پس آن را به زبان مرغی برای جوجه هایش تحت عنوان مادر دوراندیش (دیوان پروین اعتصامی: ۲۴۰) بیان می کند.

با مرغکان خویش چنین گفت ماکیان — کای کودکان خرد گه کار کردن است
روزی طلب کنید که هر مرغ خرد را — اول وظیفه رسم و ره دانه چیدن است
فریاد شوق و بازی طفلانه هفته ای است — گر بشنوید وقت نصیحت شنیدن است
بی من زلاله دور نگردید هیچ یک — تنها چه اعتبار در این کوی و برزن است
از لانه هیچ گاه نگردید تنگ دل — کاین خانه بس فراخ و بسی پاک و روشن
جایی که آب و دانه گلزار و سبزه ای است — آنجا فریب خوردن طفلان مبرهن است

و حکایت مور و مار از آنچه در قصه ای که ذکر کردیم بلبل و مور زیاده نیست، جز این که آن در پندهایش با این قصه متفاوت است و آن این است که مورچه کسی را

اذیت و آزار نمی کند. بنابراین در امنیت کامل زندگی می کند در حالی که مار دائما به خطرها برخورد می کند. اینها اغلب حکایاتی بود که از پروین اعتصامی در این باب وارد شده است وملاحظه می شود که پروین بیش از دیگران به داستانهای حیوانات در ادبیات فارسی معاصر اهتمام ورزیده است.

آشکار است که اغلب این حکایتها در باب ادبیات کودک جز از نظر ظاهر نمی گنجد، ولی از نظر محتوای عمیق و موضوعات صوفیانه غالب آنها به باب ادبیات قدیم حیوانات منتسب است و بیش از آن که به ادبیات جدید حیوانات منتسب باشد، یعنی این که پروین ادبیات حیوانات را برای همان هدفهایی به کار برده است که گذشتگان به کار برده اند و از آن جاست که او هر چند شاعر معاصر است، ولی اندیشه های خویش را از ادبیات قدیم گرفته است.

جز پروین در ادبیات معاصر فارسی کمتر کسی را می یابیم که به واردکردن داستانها از زبان حیوانات اقدام کرده باشد. حقیقت این است که بعضی از شاعران حیوان را در شعر خود ذکر کرده اند، همچون نیما و مهدی اخوان ثالث و غیر از آن دو ولی حیوان ذکر شده در شعر این دو تن به شیوه رمز ذکر شده است و حکایتی در مورد آن آورده نشده است و بر زبان حیوانات نبوده است که این گونه اشعار از دامنه تحقیق ما خارج است. و دیگر این که ادبیات کودک هر چند درسالهای اخیر شکوفا شده است ولی نویسندگان کودک، تلاش دارند داستانهای مشهوری به زبان آسان که فهم آن برای کودکان ساده باشد، بسازند که پرداختن به برخی از آنها از قلمرو این بحث خارج است.

منابع

۱. ابرهیم العرب: آداب العرب، القاهره ـ ۱۹۱۱
۲. أحمد غزالی: داستان مرغان ـ تهران ـ۱۳۵۵
۳. ایرج میرزا: دیوان اشعار ـ تهران ـ ۱۳۵۱
۴. بدیع محمد جمعه: شاعره ایران پروین اعتصامی، القاهره۱۹۷۷
۵. پروین اعتصامی: دیوان اشعار، تهران ـ ۱۳۵۳ هـ ش
۶. الجاحظ: الحیوان (۱-۸)، القاهره ـ۱۹۶۵
۷. رومی جلال‌الدین: مثنوی معنوی ـ تهران ـ۱۳۵۳
۸. سهروردی ـ شهاب الدین ـ مجموعه‌مصنفات شیخ اشراق ـ تهران، ۱۳۵۵
۹. زاکانی عبید: کلیات عبید زاکانی ـ تهران ـ ۱۳۳۲
۱۰. سنایی غزنوی ـ حدیقه‌الحقیقه و شریعه الطریقه ـ تهران ـ ۱۳۲۹
۱۱. عاملی بهاء الدین ـ کلیات أشعار و آثار فارسی ـ تهران ـ (د ـ ت)
۱۲. عطار نیشابوری، فریدالدین: منطق الطیر ـ تهران
۱۳. محمد عثمان جلال: العیون الیواقظ فی الحکم و الامثال و المواعظ ـ القاهره ـ ۱۹۷۸.

جایگاه عرفان در شعر پروین اعتصامی

دکتر سیده زهرا موسوی
عضو هیأت علمی دانشگاه اراک

مقدمه

در تاریخ ادب فارسی، پروین اعتصامی در میان زنان سخنور شاعری یگانه است و پایگاه وی در شعر از بسیاری از مردان شاعر نیز والاتر و برتر است. او بی گمان از سرچشمه ی افکار پیشینیان و عارفان وارسته ای چون سنایی، عطار و مولوی سیراب شده است. گاه از زلال حکمت ناصر خسرو نوشیده است و گاه از شیرینی زبان حافظ و سعدی بهره مند شده است. این همه را مرهون تربیت پدری ادیب و دانشمند چون یوسف اعتصام الملک است. فروغ معنویت و نشانه های فضیلت و تقوی و عرفان الهی در سراسر اشعار فاخر و لطیف او به چشم می خورد. او انسان ها را به معرفت حق و مبارزه با نفس اماره دعوت می کند. اهریمن را دشمن سرسخت انسان و بزرگترین مانع رسیدن او به خدا می داند. پاک کردن دل را از زنگارهای گوناگون دنیایی تنها راه رسیدن به سعادت و رستگاری می داند. عشق او، عشقی است پاک و حقیقی نه دروغین و مجازی.

در دیوان پروین رویکردهای مختلفی از جمله رویکردهای سیاسی، اجتماعی، فلسفی ، اخلاقی و عرفانی دیده می شود.در میان رویکرد عرفانی شعر پروین نیز می توان به گرایش های مختلف پی برد که عبارتند از :

۱- توحید واخلاص و مبارزه با شرک و ریا

۲- مبارزه با نفس امّاره

۳- پرهیز و ورع و تقوا

۴- سرزنش دنیا و دعوت مردم به دل نسبتن به آن

۵- ستایش جان و سرزنش تن

۶- سرزنش اهریمن و ابلیس و دیو (شیطان)

۷- سرزنش غرور و خود پسندی

۸- توصیف معرفت و شناخت عرفانی(کسب معرفت از راه دل)

۱- توحید

بدون شک اصلی ترین رویکرد عرفان اسلامی توجه و ایمان به خداست. در دیوان پروین اعتصامی به ویژه در بخش قصاید بارها دعوت به توحید و یکتاپرستی و مبارزه با شرک دیده می شود. پروین بر پاکی و منزه بودن خداوند و آلودگی و ناپاکی غیر او تاکید می ورزد:

از بنده جز آلودگی چه خیزد   پاکی صفت آفریدگار است (ق ۶ ب ۲۴)

در این بیت از شرک ورزیدن مردم انتقاد می کند:

انباز ساختیم و شریکی چند   پروردگار صانع یکتا را (ق ۱ ب ۳۹)

قطعه «گره گشای (۱۶۶) ش و قطعه گل بی عیب (۱۶۹) تماماً در توحید و ذکر پاکی حق است.

هر گلی علّت و عیبی دارد   گل بی علت و بی عیب خداست (۱۶۹ ب ۲۶)

مثنوی ۶۳ بیتی لطف حق (ش ۱۸۲) تماماً در توحید و عدالت و لطف و حکمت حق است.

ما گرفتیم آن چه را انداختی   دست حق دیدی و نشناختی

در تو تنها عشق و مهر مادری است   شیوه ما عدل و بنده پروری است

نیست بازی کار حق خود را مبارز   آن چه بردیم از تو باز آریم باز

رودها از خود نه طغیان می کنند   آن چه می گوییم ما به آن می کنند

ما به دریا حکم طوفان می دهیم   ما به سیل و موج فرمان می دهیم

نسبت نسیان به ذات حق مده   بار کفر است این به دوش خود منه

ما بخواهیم ارچه ما را رد کنند عیب پوشی ها کنیم ار بد کنند (ب ۷-۱۳)
ناخدایان را کیاست اندکی است ناخدای کشتی امکان یکی است (ب ۱۹)
دیوها کردند دربان و وکیل در چه محضر محضر حی جلیل (ب ۲۴)
سجده ها کردند به هر سنگ و خاک در چه معبد، معبد یزدان پاک (ب ۴۸ و ۴۹)

در توصیف سرکشی نمرود و مقابله او با خداوند یکتا و چگونگی دچار شدن او به عذاب الهی می گوید:

خواست تا لاف خداوندی زند برج و باروی خدا را بشکند
پشه ای را حکم فرمودیم که خیز خاکش اندر دیده خود بین بریز
تا نماند باد عجبش در دماغ تیرگی را نام نگذارد چراغ
ما که دشمن را چنین می پروریم دوستان را از نظر چون می بریم
آن که با نمرود این احسان کند ظلم کی با موسی عمران کند
این سخن پروین، نه از روی هوی است هر کجا نوری است ز انوار خداست(ب ۵۷-۶۳)

در جایی دیگر از دیوان بت پرستی را نفی می کند و مردم را به خدا پرستی دعوت می کند.

سوی بتخانه مرو، پند بر همن مشنو بت پرستی مکن این ملک خدایی دارد
ش ۱۷(نکته ای چند) ب ۳
من و تو بنده ایم و خواجه یکی است تو و ما را هر آن چه دارد او داد
ش ۲۰۴ ب ۲۱

۱-۱ اخلاص

اخلاص یکی از مباحث توحید عملی است به این معنا که انسان عبادات و اعمالش خالصانه برای خداوند باشد این مساله بسیار مورد توجه عرفاست از دیدگاه عرفا تنها شرط قبولی اعمال در نزد خداوند اخلاص است:

گر به نام حق گشایی دفتر جز در اخلاص نشناسی دری
ش ۹۵(خوان کرم) ب ۱۶

از نظر پروین اخلاص سبب تابیدن انوار حق بر چشم و دل انسان می شود:

تا دیده ات ز پرتو اخلاص روشن است   انوار حق ز چشم تو پنهان نمی شود

ق ۱۹ ب ۱۲

در بیتی از زبان دل از اخلاص ستایش می کند:

مرا اخلاص اهل راز دادند   چو جانم جامه ممتاز دادند

ش ۸۷(مثنوی جامه عرفان) ب ۱۱

در قطعه ۲۴ بیتی جمال حق (ش۸۹) نیز اخلاص و یکرنگی را توصیف و ستایش می کند:

همین خوش است که در بندگیش یکرنگیم   همین بس است که در خواجگیش یکرائیم

ب ۱۵

برای سجده در این آستان تمام سَریم   پی گذشتن از این رهگذر، همه پاییم

ب ۱۸

۲-۱ ریا

در مقابل ریا اخلاص ریا قرار دارد که سبب رد اعمال بندگان می شود پروین ریا را مایه فساد و تباهی زندگی انسان ها می داند:

روی و ریا را مکن آیین خویش   هر چه فساد است ز روی و ریاست

او عبادت و زهد به طمع بهشت را ریا می داند و از زهد ریایی انتقاد می کند

گر درهمی دهند بهشتی طمع کند   کو آن چنان عبادت و زهدی که بیریاتی

ق ۹ ب ۴۵

در قصیده ای دیگر ریا را بذری بی فایده و بی سود می داند و مردم را از آن نهی می کند:

چه نصبت رسد از کشت دو رویی و ریا   چه بود بهره ات از کیسه طرّاری چند

ق ۱۷ ب ۸

در جایی دیگر ریا را به کتابی بی ورق و بی خط تشبیه می کند بدین معنی که اساساً هیچ ارزش و فایده ای ندارد:

چو کتابیست ریا بی ورق و بی خط　　　چو درختیست هوی بی بن و بی اغصان

ق ۳۱ ب ۱۳

در قطعه «آیین آیینه» دشنام دشمنان را بر مهر دوستان ریاکار ترجیح می دهد:

از مهر دوستان ریا کار خوشتر است　　　دشنام دشمنی که چون آیینه راستگوست

در قطعه ی «بهانه نیکی» مردم را به دوری از روی و ریا دعوت می کند و می خواهد که روح و روان پاک خود را با ریا آلوده نکنند:

روان پاک را آلوده مپسند　　　حجاب دل مکن روی و ریا را

ش ۷۲ ب ۳

در قطعه ی «چند پند» ریا را عمل ابلیس می داند و مردم را به پرهیز از آن دعوت می کند:

مباف جامه ی روی و ریا که جز ابلیس　　　کس این دو رشته پوسیده پود و تار نکرد

درمثنوی ۴۰ بیتی «دکان ریا» نفس را به روباهی تشبیه کرده است که با ریاکاری و دغلبازی ماکیان جان و دل را می فریبد و او را به دکان گمراهی و تباهی می کشاند :

کاش می دانست رو به ناشناست　　　وان نه دکان است دکان ریاست

ش ۱۰۱ ب ۲۹

در مثنوی۲۴ بیتی «عهد خونین» دو روئی و ریا را روش نفس دون می داند و آن را سبب آبروریزی می شمارد:

دو روئی راه شد نفس دو رو را　　　همان بهتر نریزیم آبرو را

ش ۱۴۲، ب ۲۴

در قطعه ای دیگر پیرایه بی ریا را می ستاید

پیرایه ای به عمد نبستم به بال و پر　　　آرایش وجود من ای دوست بی ریاست

شماره ۱۴۳ (عیبجو)، ب ۱۵

۲- یکی دیگر از رویکردهای عرفانی شعر پروین اعتصامی سرزنش نفس اماره است که در شعر و نثر عرفانی گذشتگان فراوان دیده می شود. پروین اعتصامی نفس را به دیو تبه کار تشبیه می کند و مردم را به پرهیز و دوری از آن دعوت می کند:

نفس دیویست فریبنده از او بگریز　　　سر به تدبیر بپیچ از خط فرمانش

ق ۲۴ ب ۲

در بیتی نفس را به خار تشبیه می کند که نباید کارها را به او سپرد و مانند گل با او رفتار کرد:

کار مده نفس تبه کار را　　　در صف گل جامده این خار را

ق ۲ ب ۱

پروین می گوید باید دل را از سیه کاری نفس ایمن کرد تا دچار زنگار نشود

دل روشن ز سیه کاری نفس ایمن کن　　　تا نیفتاده بر این آینه زنگاری چند

ق ۱۷ ب ۲۰

نفس بدخوده ز کس روی نمی تابد　　　مگر تو زان روی بتابی چه از این بهتر

ق ۲۳ ب ۱۱

باید از سخنان نفس ژاژ خا و بیهوده گو پرهیز کرد:

نفس گفتست بسی ژاژ و بسی مبهم　　　به کز این پس کندش نطق خرد ابکم

ق ۲۸ ب ۱

سرزنش هوا (هوی) و هوس و حرص و طمع و آز که در شعر پروین فراوان دیده می شود - را نیز می توان در این مقوله گنجاند. چون آن ها از مظاهر پیروی از نفس اماره محسوب می شوند. پروین در بیتی هوی و هوس را به موشی تشبیه می کند که کشته اعمال انسان را می خورد و نابود می کند:

کشته نکو دار که موش هوس		خورده بسی خوشه و خروار را

ق ۲ ب ۲

او از مردم می خواهد که آینه ی دل را ز زنگار هوا و هوس پاک کند:

آینه تست دل تابناک		بِستُر از این آینه زنگار را

ق ۲ ب ۳

دست هنرچید، نه دست هوس		میوه این شاخ نگو نسار را

ق ۲، ب ۱۶

گر ما نمی شدیم خریدار رنگ و بوی		دیو هوی به رهگذر ما دکان نداشت

ق ۱۴ ب ۱۸

پر واضح است که تشبیه دل به آینه ی در شعر پروین اندیشه ای ناب عرفانی است که در شعر و نثر عرفانی قدما فراوان دیده می شود.

۳- تقوا (تقوی)

یکی دیگر از رویکردهای عرفانی و اخلاقی شعر پروین اعتصامی دعوت به پرهیزکاری و ورع و تقواست و پروین تقوا را مایه نجات و رستگاری انسان ها می داند. او گاه پرهیز و تقوا را مقابل حرص و طمع و آز قرار می دهد:

همسر پرهیز نگردد طمع		با هنر انباز مکن عار را

ق ۲، ب۴

به ترک حرص گوی و پارسا شو		که خود نبود طمع با پارسایی

ق ۴۲، ب ۱۰

کشته حرص نیاورد بر تقوی		لشکر جهل نشد بهر کسی لشکر

ق ۲۲ ب ۲

ز انگشت آز دامن تقوی سیه مکن		این جامه چون درید نه شایسته روفوست

نگردد با تو تقوی دو ست تا همکاسه آزی		نباشد با تو دین انباز تا انبار شیطانی

ق ۴ ب ۳۷

در جایی دیگر می گوید:

شبانی آز را با گله ی پرهیز اُنسی نیست. به گرگی ناگهان خواهد بدل کرد شبانی را

تشبیه پرهیز و تقوا به گله و تشبیه آز به گرگ نشانه دیدگاه اخلاقی و عرفانی پروین است.

در بیت دیگر تقوی را به پرده ای تشبیه می کند که عیب های جان را می پوشاند:

به جای پرده ی تقوی که عیب جان بپوشاند ز جسم آویختیم این پرده های پرنیانی را

ق ۴ ، ب ۲۳

در بیتی با تأسّی به قرآن کریم پرهیزکاری و تقوا ر به جامه ای زیبا تشبیه می کند که هرگز کهنه و خلقان نمی شود: (لباس التقوی)

در زی شو و بدوز ز پرهیز پوششی کاین جامه جامه ای است که خلقان نمی شود.

ق ۱۹ ، ب ۳

با دست تقوا می توان پای هوی و هوس را بست و به دامش انداخت:

دست تقوی بگشا پای هوی بربند تا ببینند که از کرده پشیمانی

ق ۳۹ ، ب ۱۳

تقوا و اهریمن دشمن یکدیگر هستند اهرمن هرگز مهمان سفره اهل تقوا نمی شود.

اهرمن بر سفره تقوا نمی شد میهمان زانکه می دانست کانجا جای مهمانی نبود

قطعه ۱۱۸(۲ بیتی) زن در ایران ، ب ۲۱

و سرانجام آن که پروین پرهیزگاری و تقوا را بهترین زیور و زینت انسان می داند:

به از پرهیزگاری زیوری نیست چو اشک در دمندان گوهری نیست

۲۰۷ (مقطعات) ب، ۱۹

۴- سرزنش دنیا و دعوت مردم به دل نسبتن به آن

یکی دیگر از رویکردهای عرفانی واخلاقی شعر پروین سرزنش دنیا و دعوت مردم به دل نبستن به آن است که از همان ابتدای دیوان مشاهده می شود او دنیا و زرق و برق های آن را زودگذر و موقتی می داند و معتقد است که دل بستن به چیز ناپایدار نشانه کم خردی و گمراهی ماست. تا جایی که بعضی از قصاید او تماماً به سرزنش دنیا و دعوت به رها کردن آن اختصاص دارد مانند قصیده ی۱،۳، ۱۶، ۲۴، ۳۱، ۳۳، ۳۵، ۳۷، قطعه ۹۱(چند پند). می توان گفت این مضمون یکی از مهمترین رویکردهای محتوایی دیوان پروین است.

در ابیاتی از قصیده ی یک بی مهری و بی وفایی دنیا را توصیف می کند:

ای دل عبث مخور غم دنیا را — فکرت مکن نیامده فردا را
بشکاف خاک را و ببین آن گه — بی مهری زمانه رسوا را
در پرده صد هزار سیه کاری ست — این تند سیر گنبد خضرا را
پیوند او مجوی که گم کرد ست — نوشیروان و هرمز و دارا را

قصیده ی ۳ تماماً دعوت به رها کردن دنیا و دل نبستن به آن است. او رها کردن دنیا را سبب رهایی و رستگاری انسان ها می داند :

رهائیت باید رها کن جهان را — نگهدار ز آلودگی پاک جان را
به سر برشو این گنبد آبگون را — بهم بشکن این طبل خالی میان را

ق ۳، ب ۱ و ۲

در قصیده ی ۵ و ۶ دنیا و روزگار را سفله وبی باک می داند:

در دام روزگار چرا چونان — شد پای بند خاطر آزادت

ق ۵ ، ب ۲

تا از جهان سفله نه ای فارغ — هرگز نخواهد اهل خرد رادت

ق۵، ب۱۱

ای دل فلک سفله کجمداراست   صد بیم خزانش به هر بهار است

ق۶، ب۱

از بدسری روزگار بی باک است   غمگین مشو ای دوست روزگار است

ق ۶، ب ۳

در بعضی از ابیات دیوان، ایام و روزگار و زمانه را به دیو و گاه به اهریمن تشبیه می کند:

تعویذ بجوی از دستکاری   اهریمن ایام نابکار است

ق ۶،ب ۱۳

در قصیده ی ۱۰ و ۱۴ بر ناپایداری جهان و کوتاهی عمر و زندگانی دنیا تاکید می ورزد و از عدم دلبستگی به دنیا ستایش می کند:

شالوده ی کاخ جهان بر آبست   تا چشم بهم بر زنی خرابست
ایمن چه نشینی درین سفینه   کاین بحر همیشه در انقلاب ست

ق ۱۰، ب ۱ و ۲

ای دل بقا، دوام و بقایی چنان نداشت   ایام عمر فرصت برق جهان نداشت
روشن ضمیر آن که ازین خوان گونه گون   قسمت های وار بجز استخوان نداشت
سرمست پرگشود و سبکبار بر پرید   مرغی که آشیانه درین خاکدان نداشت
هشیار آن که انده نیک و بد ش نبود   بیدار آن که دیده به ملک جهان نداشت
دام فریب و کید درین دشت گر نبود   این قصر کهنه سقف جواهر نشان نداشت
زین کوچگاه دولت جاوید هر که خواست   الحق خبر ز زندگی جاودان نداشت
صاحب نظر کسی که در این پست خاکدان   دست از سر نیاز سوی این وآن نداشت
صیدی کزین شکسته قفس رخت بر نبست   یا بود بال بسته و یا آشیان نداشت

ق ۱۴، ب ۹ تا ۱۲

در بیتی زمانه و روزگار (دنیا) را به دامی تشبیه می کند که نمی توان از آن گریخت:

از دام تن به نام و نشانی توان گریخت　　　دام زمانه بود که نام و نشان نداشت

ق ۱۴، ب ۲۷

در قصیده ۲۴ دهر و گیتی را به دریایی طوفانی تشبیه می کند که باید از طوفانش ترسید و شیفته آن نباید شد:

ای شده شیفته ی گیتی و دورانش　　　دهر ریاست بیندیش ز طوفانش

ق ۱۴ ب ۲۷

تمام این قصیده ۷۲ بیتی در نکوهش دنیا و مظاهر دنیاپرستی چون عجب و تکبر و خودبینی و نفس پرستی، ریا و آز است. قطعه ۶ بیتی ش ۵۱ (آسایش بزرگان) نیز تماماً دعوت به دل نبستن به دنیاست.

در قصیده ی ۳۳ هستی و دوران را قاتل و کشنده انسان ها می داند. از این رو نباید به آن دل بست:

مشو دل بسته ی هستی که دوران　　　هر آن را زاد، زاد از بهر کشتن

در قصیده ی ۳۵ نیز از ابتدا بر زودگذر بودن و ناپایداری جهان تکیه می کند و از مردم می خواهد که به آن تکیه نکنند :

گرت ای دوست بود دیده روشن بینی　　　به جهان گذران تکیه مکن چندین

ق ۳۵ ب ۱

۵- سرزنش جسم و تن خاکی و ستایش جان و دل

یکی دیگر از رویکردهای اخلاقی- عرفانی دیوان پروین سرزنش جسم و تن خاکی در مقابل ستایش جان و دل است. او تن و جان را بارها در اشعارش مقابل هم قرار داده است. بی ارزشی و پلیدی تن و جسم و پاکی و والایی روح و جان از مضامین عمده شعر و نثر عرفانی محسوب می شود. شاید طرز تفکر پروین ناشی از مطالعه عمیق اشعار سنایی، عطار ، سعدی ، مولانا و حافظ در این زمینه باشد:

از ساحل تن گر کناره گیری　　　سود تو در این بحر بی کنار است

ق ۶، ب ۵۱ ص ۱۲

او در جایی جان را به خورشید و تن را به شب تاریک تشبیه کرده است:

ز روشنایی جان، شامها سحر گردد　　　روان پاک چو خورشید و تن شب تاریست

ق ۱۲، ب ۲۷

او تن را سمبل سفلگی و پستی می داند:

کار جان را به تن سفله مده　　　زانکه یک کار سزوار نداشت

ق ۱۳، ب ۸

گاه جان را به زری تشبیه می کند که هیچ کس قدر و قیمت آن را نمی تواند بسنجد:

در میان همه زرهای عیار　　　زر جان بود که معیار نداشت

ق ۱۳ ،ب ۲۲

تن پرده ای است که رخ زیبای جان را می پوشاند:

پرده تن رخ جان پنهان کرد　　　کاش این پرده به رخسار نداشت

ق ۱۶۳، ب ۲۹

گاه تن را به شوره زار و گاه به ویرانه و بیابان تشبیه می کند:

شوره زار تن خاکی گل تحقیق نداشت　　　خرد این تخم پراکند به گلزاری چند

ویرانه ی تن از چه ره آباد میکنی　　　معموره ی دلست که ویران نمی شود

بیابانست تن پرسنگلاخ و ریگ سوزنده　　　سرابت می فریبد تا مقیم این بیابانی

ق ۴۰، ب ۲۶

روح زد خیمه دانش نه تن خاکی　　　خضر شد زنده جاوید نه اسکندر

ق ۲۳ ،ب ۱۹

او تن پروری را سبب خواری و نابودی روح و جان می داند

عقل را خوار کند که دیده ظاهر بین	روح را زار کشد مردم تن پرور

ق ۲۳، ب ۲۹

آن که عمری پی آسایش تن کوشید	کاش یک لحظه به دل بود غم جانش

ق ۲۴ ، ب ۴۰

هر آن فروغ که از جسم تیره می طلبی	ز جان طلب که به ارواح زنده اند اجسام

ق ۲۷ ،ب ۱۶

جان زبون گشته است و در بند تنیم	عقل فرسوده است و در فکر سریم

روح را از ناشنایی می کشیم	سفره ها از بهر تن می گستریم

تو بلند آواز بودی ای روان	با تن دون یار گشتی دون شدی

ق ۳۶ ،ب ۱ ۳

پروین بر بی فایده بودن پیکر و جسم بدون جان و روح تاکید می ورزد:

چو رود جان به چه دردیت رسد پیکر	چو رود سر به چه کاریت خورد سامان

ق ۳۱ ، ب ۱۱

او بندگی تن و تن پروری را ضد آزادی و آزادگی می داند:

هیچ آزاده نشد بنده تن، پروین	هیچ پاکیزه نیالود دل و دامان

ق ۳۱ ،ب ۵۶

او مردم را به رها کردن تن خاکی دعوت می کند تا بتوانند جان و روح تابناک را درک کنند و ببینند:

بدر آی از تن خاکی و ببین آنگه	که چه تابنده گهر بود در آن مکنون

ق ۳۴ ،ب ۷

ای خوش از تن کوچ کردن خانه در جان داشتن	روی مانند پری از خلق پنهان داشتن

ش ۴۶(آرزوها) ب ۱

تن خاکی به پیراهن نیز زد	و گر ارزد به چشم من نیر زد

ره تن را بزن تا جان بماند ‌‌‌‌ ببند این دیو تا ایمان بماند

۸۷ ،ب ۷

چو جان پاک در حد کمال است ‌‌‌‌ کمال از تن طلب کردن و بال است

۸۷ ، ب ۱۶

چو تن رسواست عیبش را چه پوشم ‌‌‌‌ چوبی پرداست در کارش چه کوشم

شکستیمش که جان مغزست و تن پوست ‌‌‌‌ کسی کاین رمز داند، اوستاد اوست

اگر هر روز تن خواهد قبائی ‌‌‌‌ نماند چهره جان را صفایی

۸۷ ب، ۳۲ تا ۲۵

مثنوی ۲۰ بیتی «جان و تن» تماماً به تقابل این دو اختصاص دارد مثنوی ۳۱ بیتی «روح آزادی» نیز تماماً در ستایش روح و روان و سرزنش تن خاکی است .

۶- سرزنش اهریمن و شیطان و دعوت مردم به مقابله با آن

یکی دیگر از رویکردهای اخلاقی، عرفانی دیوان پروین، سرزنش اهریمن و شیطان است. پروین ابلیس و شیطان(اهریمن) را بزرگترین دشمن انسان ها و بازدارنده ی آن ها از مسیر حق و سعادت رستگاری می دانند و مردم را به مبارزه و مقابله ی با او دعوت می کند گاه شیطان را دیو می نامد و مردم را به پرهیز از او دعوت می کند:

برگرد از آن راه که دیو گوید ‌‌‌‌ کای راهنورد این ره صوابست

ق ۱۰، ب ۱۱

منه بر دست دیو از سادگی دست ‌‌‌‌ کدامین دست را بگرفت و نشکست

ش ۱۱۳ ، ب ۳۵

ز شیطان بدگمان بودن نوید نیک فرجامیست ‌‌‌‌ چو خون در هر رگی باید دواند این بدگمانی را

ق ۴ ،ب ۱۵

در دفتر ضمیر چو ابلیس خط نوشت ‌‌‌‌ آلوده گشت هر چه به طومار و دفتر است

ق ۷ ، ب ۱۱

پروین ابلیس (شیطان) اهریمن را دشمن راه خدا می داند و از مردم می خواهد که از او پیروی نکنند و او را در دل جای ندهند :

ای عجب این راه نه راه خداست زانکه در آن اهرمنی رهنماست

ق ۸ ،ب ۱

از سنگ اهرمن نتوان داشت ایمنی تا بر درخت بارور زندگی بَر است

ق ۷ ، ب ۱۳

کعبه دل مسکن شیطان مکن پاک کن این خانه که جای خداست

ق ۸ ب ۱۰

افسرت گر دهد اهریمن بدخواه، مخواه سرمنه تا زنندت به سر افساری چند

ق ۱۷ ، ب ۲۹

در شیطان در ننگست بر آن منشین ره عصیان ره مرگست بر آن مگذر

ق ۲۲ ،ب ۷

چه بری نام ره خویش بر شیطان چه نهی شمع شب خود به ره صرصر

ق ۲۳ ،ب ۲۸

دیو و اهریمن(شیطان) دزدی است که سرمایه ایمان انسان را می دزدد و او را از راه راست منحرف می کند:

پاسبانی نکند بنده چو ایمان را دیو زان بنده چه دزدد بجز ایمانش

ق ۲۴ ، ب ۵۶

دیو بسیار بود در ره دل، پروین کوش تا سرزره راست نپیچانی

ق ۳۹ ،ب ۵۹

حاصلی کش آبیار اهریمنست سوزد ار یک خوشه، گر صد خرمنست

ش ۷۵(مثنوی ۳۹ بیتی) ب ۳۸

ابلیس (شیطان) اهل زرق و فریب و ژاژ خایی است:

ابلیس فروخت زرق و با خود گفت　　زین بیش چه می توان خرید از من

ق ۳۲/ب۱۵

از آنرو می پذیری ژاژ خاییهای شیطان را　　که هرگز دفتر پاک حقیقت را نمی خوانی

ق ۴۰/ب۱۱

۷- سرزنش غرور و خودپسندی و عجب و تکبّر و مبارزه با آن

یکی دیگر از رویکردهای عرفانی – اخلاقی دیوان پروین، سرزنش غرور و خود پسندی و مبارزه با آن است. او غرور و خودبینی (عُجب) را عملی شیطانی و غیر انسانی می داند که سبب دوری انسان از راه خداوند می شود:

ای دل، غرور و حرص زبونی و سفلگی است　　ای دیده، راه دیوز راه خدا جداست

ق۹، ب۲۲

سودمان عُجب و طمع، دکّه و سرمایه فساد　　آه از آن لحظه که آیند خریداری چند

ق۱۷، ب۷

او غرور (خودپرستی) و خودکامگی را دو دزد هستی انسان می داند که با آنها مسیر و راه حق را نمی توان پیمود:

دزدند خود پرستی و خودکامی　　با این دو فرقه راه نپیماید

ق ۲۰، ب۱۴

غرور و خودپسندی مانند جهل و حرص دشمن آسایش انسانند که باید از آنها پرهیز کرد:

جهل و حرص و خودپسندی دشمن آسایشند　　زینها از دشمنان دوست صورت زینهار

ق ۲۱، ب۱۴

خودبینی مکتبی است که برّه ها را به گرگ تبدیل می کند:

برّه ها گرگ کند مکتب خودبینی　　گر به تدبیر نبندیم دبستانش

ق ۲۴، ب۴۹

باید ز سر این غرور را راندن　　　باید ز دل این غُبار را رُفتن

ق۳۲، ب۲۳

پروین خودکامی رابه دیواری سست تشبیه می کند که با بادی فرو می ریزد و ویران شود:

یکی دیوار ناشتوار بی پایه ست خودکامی　　　اگر بادی وزد، ناگه گذارد رو به ویرانی

ق۴۰،ب۳

از افرادی که عُجب را کلاه خود ساخته اند انتقاد می کند. زیاده روی در پوشیدن جامه و کلاه را سبب ایجاد آن می داند:

کلاه و جامه چون بسیار گردد　　　کُله عُجب و قَبا پندار گردد

۸۷-(مثنوی جامهٔ عرفان) ب ۲۲

او عُجب و هَوی را به جامه ای تشبیه می کند که بهتر از عریانی نیست و نمی تواند عیبهای بسی انسان را بپوشاند:

عیبها را جامهٔ پرهیز پوشانده است و بس　　　جامهٔ عُجب و هَوی بهتر ز عریانی نبود

۱۱۸-(زن در ایران) ب ۱۸

مثنوی ۴۱ بیتی زاهد خوبین تماماً در سرزنش عُجب و غرور و خودبینی است.

پروین معتقد است که نیکنامی هرگز از راه عُجب به دست نمی آید:

نیکنامی نباشد از ره عُجب　　　خِنگ آز و هوس همی راندن

۱۳۰ (شرط نیکنامی)، ب ۱ قطعه ۱۰ بیتی

او عُجب را ناشی از جهل و غفلت می داند:

ز غفلت زیر بار عُجب رفتیم　　　ز جهل، این بار را با خود کشاندیم

۹۹(دزدخانه)/ ب ۹ (قطعه ۱۶ بیتی)

در قطعه ۲۶ بیتی «عیبجو» عُجب ناشی از جهل را مایهٔ تحقیر دیگران و عیبجویی از آنها می داند:

از فرط عُجب و جهل، گمان می برد که اوست تنها پرنده ای که دراین عرصه و فضاست

۱۴۳- قطعه عیبجو/ ب۵

در مثنوی ۴۰ بیتی «غرور نیکبختان» به صورت مناظرهٔ بین گنجشک و هما، خودپرستی و غرور را مایهٔ بدبختی انسان می داند که تنها به بیتی از آن اشاره می شود:

مرا بین و رها کن خود پرستی خُمار من نگر، بگذار مستی

ش۱۴۴، ب۸

در قطعهٔ مشهور ۳۹ بیتی «فرشتهٔ انس» که در ستایش زن سروده است، خودپرستی و سستی را سبب نابودی و از بین رفتن انسان می داند:

بساط اهرمن خود پرستی و سستی گر از میان نرود، رفته ایم ما ز میان

ش ۱۴۵، ب ۲۷

در قطعه ۱۳ بیتی «کوته نظر» خود بینی را ناشی از کوته نظری می داند:

خویشتن دیدن و از خود گفتن صفت مردم کوته نظر است

ش ۱۵۹ (کوته نظر)، ب۱۳

در قطعه ۲۰ بیتی کوه و کاه تماماً به مبارزه با عُجب و خود پرستی می پردازد.

به چشم عُجب سوی کاه کرد کوه نگاه به جنده گفت که کار توشد ز جهل تباه

در قطعهٔ ۲۳ بیتی «گل و خاک» نیز غرور و خودبینی را مورد سرزنش قرار می دهد.

در مقابل از زبان خاک تواضع و فروتنی و افتادگی را می ستاید:

صبحدم تازه گلی خود بین گفت کاز چه خاک سیهم در پهلوست

۱۷۵(گل و خاک)/ب۱

خاک: جز تواضع نبود رسم و رهم گرچه گلزار زمن چو مینوست

نکنم پیروی عُجب و هوی   زانکه افتادگیم خصلت و خوست

ش ۱۷۵/ب۴و۵

در قطعه ۲۰ بیتی «خاطر خشنود» که مناظره ای بین سگ وگربه است، از زبان سگ افتادگی و تواضع را می ستاید:

من از فتادگی خویش هیچ غم نخورم   فتادگان چنین، هیچگه نیفتادند

ش ۹۴ (خاطر خشنود) ب ۱۸

سرانجام آنک پروین تنها راه جبران زیان عُجب و تکبّر را صفای روح می داند:

ظلمی که عُجب کرد و زیانی که تن رساند   جز باصفای روح تو جبران نمی شود

ق ۱۹، ب۲۵

۸- دعوت به عرفان حقیقی و کسب معرفت الهی از راه دل

یکی دیگر از رویکردهای عرفانی در شعر پروین، دعوت به کسب معرفت الهی از راه دل و عرفان حقیقی است که اساس متون عرفانی را تشکیل می دهد. در این بخش پروین بیشتر از رویکردهای دیگر مطابق سخن عرفا و صوفیان متقدم سخن گفته است. او عرفان حقیقی را می ستاید. در قصیدهٔ ۴ به کسب معرفت از راه دل و دیدهٔ حقیقت بین داشتن تاکید می ورزد و سیر و سلوک را با دیدهٔ معنی ممکن می داند:

به چشم معرفت در راه بین، آنگاه سالک شو   که خواب آلوده نتوان یافت عمر جاودانی را

ق ۴، ب۵

حقیقت را نخواهی دید جز با دیدهٔ معنی   نخواهی یافتن در دفتر دیو این معانی را

ق ۴، ب۱۰

پروین از مردم می خواهد که روح خود را به زیور و پیرایهٔ عرفان بیارایند:

روح را زیب تن سفله نیاراید   رو بیارای به پیرایهٔ عرفانش

ق ۲۴، ب۴۳

در جایی دیگر از مردم می خواهد که آئینه دل خود را از زنگارها پاک کنند:

رخسار خویش را نکنی روشن　　ز آئینهٔ دل ار نزدائی زنگ

همین تشبیه دل به آئینه در شعر پروین کاملاً رنگ عرفانی دارد که در شعر و نثر عرفانی گذشته بارها تکرار شده است.

در قصیدهٔ ۴۰ ازمردم می خواهد که معرفت و معنی را طلب کنند و به دبستان و درس عرفان روی آورند تا غبارها و زنگارها از جانشان پاک و شسته شود:

اگر روی طلب ز آئینهٔ معنی نگردانی　　فساد از دل فروشویی، غباراز جان برافشانی

ق ۴۰، ب۱

محنوان جز درس عرفان تا که از رفتار و گفتارت　　بداند دیو کز شاگردهای این دبستانی

ق۴۵، ب۱۲

قطعهٔ ۴۴ با عنوان «آرزوها» تماماً دروصف عشق و محبّت عرفانی و صفای دل است:

ای خوشا مستانه سر در پای دلبرداشتن　　دل تهی از خوب و زشت چرخ اخضر داشتن
نزد شاهین محبّت بی پر و بال آمدن　　پیش باز عشق آئین کبوتر داشتن
سوختن بگداختن چون شمع و بزم افروختن　　تن به یاد روی جانان اندر آذر داشتن
هر کجا نور است چون پروانه خود را باختن　　هر کجا ناراست خود را چون سمندر داشتن
آب حیوان یافتن بی رنج در ظلمات دل　　زان همی نوشیدن و یاد سکندر داشتن
گوشوار حکمت اندر گوش جان آویختن　　چشم دل را با چراغ جان منور داشتن
از مس دل ساختن با دست دانش زر ناب　　علم و جان را کیمیا و کیمیاگر داشتن
همچو مور اندر ره همت همی پا کوفتن　　چون مگس همواره دست شوق بر سر داشتن

در قطعه ۴۵ با عنوان «آرزوها» نیز بعضی از ابیات عرفانی است که تنها به بیت اول اشاره می شود:

ای خوشا سودای دل از دیده پنهان داشتن　　مبحث تحقیق را در دفتر جان داشتن

قطعه ۴۶ با عنوان «آرزوها» تماماً در توصیف پاکبازی و فداکاری در راه عشق و عرفان است:

ای خوش از تن کوچ کردن خانه در جان داشتن　　روی مانند پری از خلق پنهان داشتن
همچون عیسی بی پر و بی بال برگردون شدن　　همچو ابراهیم در آتش گلستان داشتن
کشتی صبر اندرین دریا در افکندن چو نوح　　دیده و دل فارغ از آشوب طوفان داشتن
در هجوم ترکتازان و کمانداران عشق　　سینه ای آماده بهر تیر باران داشتن
روشنی دادن دل تاریک را با نور علم　　در دل شب پرتو خورشید رخشان داشتن
همچو پاکان گنج در کنج قناعت یافتن　　مور قانع بودن و ملک سلیمان داشتن

در قطعه ۴۷ به عنوان «آرزوها» نیز چند بیت عرفانی وجود دارد که در آنها بر پاک کردن دل از آلودگی های مادی و تجلی نور حق بر دل اشاره می کند:

ای خوشا خاطر ز نور علم مشحون داشتن　　تیرگی ها را از ین اقلیم بیرون داشتن
همچو موسی بودن از نور تجلی تابناک　　گفتگوها با خدا در کوه و هامون داشتن
پا ککردن خویش راز آلودگی های زمین　　خانه چون خورشید در اقطار گردون داشتن
عقل را بازارگان کردن به بازار وجود　　نفس را بردن بدین بازار و مغبون داشتن
هر کجا دیوست آن جا نور یزدانی شدن　　هر کجا مار است آن جا حکم افسون داشتن

در بیتی دیگر مردم را به رها کردن مجاز و پرداختن به حقیقت دعوت می کند:

بیایید زین مجازی جلوه رستن　　سوی نور حقیقت رخت بستن
ش ۷۹(پیوند نور) ب ۲۳ ، مثنوی ۲۸ بیتی

در مثنوی ۲۶ بیتی «جامه عرفان» جامه ظاهری تن را بی ارزش می داند و عرفان را به عنوان جامه ای برای جان بر می گزینند این شعر مناظره ای است بین جان و تن که پروین به توصیف جان و دل و برتری آن بر تن و جسم می پردازد.

بگفت ای دوست از صاحبدلان باش به جان پرداز و باتن سرگردان باش

ش ۸۷ (جامه عرفان) ، ب ۵

از آن فارغ ز رنج انقیادیم که ما را هر چه بود از دست دادیم

از آن معنی نشستم بر سر راه که تا از ره شناسان باشم آگه

مرا اخلاص اهل راز دادند چو جانم جامه ممتاز دادند

ب ۹ تا ۱۱

چو من پروانه ام نور خدا را کجا با خود کشم کفش و قبارا

کسانی کاین فروغ پاک دیدند از این تاریک جا دامن کشیدند

ب ۱۷ و ۱۸

در قطعه ۲۴ بیتی جمال حق که مناظره ای بین گل زرد و گل سفید است پروین تمام باغ جهان را تماشا گه جمال حق می داند:

فضای باغ تماشا گه «جمال حق» است من و تو نیز در آن از پی تماشاییم

چه فرق گر تو زیک رنگ و ما ز یک فامیم تمام دختر صنع خدای یکتاییم

ش ۸۹ (جمال حق) ، ب ۱۳ و ۱۴

در بیتی دیگر عرفان را ضد جهل و نادانی می داند و بر این راه تاکید می ورزد:

عارفان از جهل رخ بر تافتند تا ر و پودی چند در هم بافتند

ش ۹۰ (جولای خدا) ، مثنوی ۶۹ بیتی، ب ۶۴

در قطعه ی ۹ بیتی «حقیقت و مجاز» که مناظره ای است بین گل و بلبل عشق حقیقی(دل) را بر عشق مجازی(سخن) ترجیح می دهد:

عشق آن است که در دل گنجد سخن است آن که همی بر دهن است

ش ۹۳ حقیقت مجاز ، ب ۷

بهر معشوقه بمیرد عاشق کار باید سخن است این که سخن است

می شناسیم حقیقت ز مجاز چون تو بسیار در این نارون است

ش ۹۳، ب ۸ و ۹

در قطعه ی ۱۵ بیتی «راه دل» به کسب معرفت و پیمودن راه دل دعوت می کند:

ای که هر در گهیت سجده گهیست　　به سوی دیده هم زدل راهی است

ش ۱۱۰، ب ۱

ای که هر در گهیت سجده گهیست　　در دل پاک نیز درگاهی است

ش ۱۱۰ ب ۴

در قطعه ۲۴ بیتی «شکسته» به ستایش از عارفان می پردازد که هوا و هوس و دلبستگی های مادی را رها کرده اند و به جان و دل و یاد حق پرداخته اند.

عارفان از بهر افزودن به جان　　از هوی و از هوس کم کرده اند

یاد حق بر یاد خود بگزیده اند　　کار ابراهیم دهم کرده اند (ش۱۳۲ ب ۹ و ۱۰)

در مثنوی ۲۹ بیتی «عشق حق» که مناظره ای بین عاقل و دیوانه است، دیوانه حق را توصیف می کند که جلوه پروردگار را دیده است و خدا بینی و شوق عارفان را می ستاید:

گفت من دیوانگی کردم هزار　　تا بدیدم جلوه پروردگار

دیده زین ظلمت به نور انداختم　　شمع گشتم هیمه دورانداختم

ش ۱۴۰(عشق حق)ب ۱۶ و ۱۷

عارفان کاین مدعا را یافتند　　گم شدند از خود خدا را یافتند

من همی بینم جلال اندر جلال　　تو چه می بینی بجز وهم و خیال

۱۴۰ ، ب ۲۰ و ۲۱

عشق حق در من شرار افروخته است　　من چه می دانم که دستم سوخته است

چون مرا هجرش به خاکستر نشاند　　گو بیفشان هر که خاکستر فشاند

تو همی اخلاص را خوانی جنون　　چون توانی چاره کرد این درد چون

۱۴۰ ، ب ۲۵-۲۷

من چه دانم کان طبیب اندر کجاست　　می شناسم یک طبیب، آن هم خداست

۱۴۰ ، ب ۲۹

در مثنوی ۴۸ بیتی کعبه دل که مناظره ای است بین کعبه و دل مانند عرفا به ویژه خواجه عبدالله انصاری دل را به کعبه تشبیه می کند و بر عشق خالصانه و حقیقی الهی تاکید می ورزد . او دلی را که از آلودگی ها پاک است بر کعبه برتری و ترجیح می دهد و پاکی دل را سبب مهتری و والایی انسان می داند:

کتاب عشق را جز یک ورق نیست   در آن هم نکته ای جز نام حق نیست

ش ۱۵۷ (کعبه دل) ، ب ۱۳

در ینجا رمز رمز ، عشق بازی است   جز این یک نقش هر نقشی مجازی است

ش ۱۵۷ ، ب ۴۱

کسی کاو کعبه ی دل پاک دارد   کجاز آلودگی ها باک دارد

خوش آن کس کز سر صدق و نیازی   کند در سجده گاه ما دل نمازی

کسی بر مهتران پروین مِهی داشت   که دل چون کعبه ، ز آلایش تهی داشت

۱۵۷، ب ۴۷ و ۴۸

در قطعه ۱۰ بیتی «نکته ای چند» نیز به پاکی دل و شناخت عرفانی و پی بردن به اسرار حق از این راه تاکید می ورزد:

هر که با پاکدلان صبح و مسائی دارد   دلش از پرتو اسرار صفائی دارد

از آن چه گفته شد می توان نتیجه گرفت که عرفان در شعر پروین کاملاً با آموزه های مذهبی و دینی آمیخته شده است و رنگی کاملاً الهی و مذهبی به خود گرفته است.

می توان گفت عرفان او عرفانی است تعلیمی و رقیق.

هر چه بیشتر در دیوان پروین اعتصامی غور کنیم بیشتر به روح بلند و اندیشه آسمانی او پی می بریم.

فهرست منابع و مآخذ

۱- اعتصامی، پروین (رخشنده) دیوان قصائد و مثنویات و تمثیلات و مقطعات خانم پروین اعتصامی ، ناشر: ابوالفتح اعتصامی، چاپ ششم، تهران، تیر ماه ۱۳۵۳ ، چاپخانه محمد علی فردین.

پروین و نظامی

دکتر سید مرتضی میرهاشمی

مقدمه

در عصری که هر قوم یا ملتی می‌کوشد تا در عرصهٔ جهانی به گونه‌ای خود را مطرح کند و عرض اندام نماید، برای ایرانی چه چیز برای گردن افراشتن و مباهات کردن نیکوتر از فرهنگ غنی‌ای است که حاصل قرن‌ها تلاش و کوشش مردم این سرزمین است؟ فرهنگ ایرانی چه آن‌چه که به دوران پیش از اسلام مربوط می‌شود و چه آثار فرهنگی گسترده‌ای که محصول دوران اسلامی است، با همهٔ تنوعی که دارد بزرگترین پشتوانه‌ای است که به اتکای آن می‌توان با قوت سخن گفت و حتی در برابر اندیشه‌های بیمار ایستاد.

بر هیچ کس پوشیده نیست که در ایران پس از اسلام ادبیات و بویژه انواع آثار شعری بخش قابل توجهی از دست‌آوردهای فرهنگی محسوب می‌شده است. گویندگان توانایی چون فردوسی، سعدی، مولانا، حافظ و بسیاری دیگر از شاعران و نویسندگان برجسته سازندگان پیکرهٔ بی‌بدیل ادبیات ایران زمین بوده‌اند.

نگاهی به سیر تحول تاریخ ادبیات ایران از عصر رودکی تا امروز گویای این واقعیت است که ذوق ایرانی در هر دوره‌ای با هنر و بویژه شعر انس داشته و در هر عصری ستارگان پرفروغی درخشیده‌اند و تأثیری شگرف از خویش بر جای گذاشته‌اند که پروین اعتصامی در روزگار معاصر از جرگهٔ آن جماعت است.

پروین اعتصامی در اسفند ۱۲۸۵ در تبریز چشم به جهان گشود، در دامان پدری اهل فضل نشو و نمو یافت، از جوانی به سرودن شعر پرداخت و در حالی که هنوز جوان بود به منزلگاه جاوید شتافت. پروین از خود دفتر شعری باقی گذاشت که بیش از پنج هزار بیت دارد و مجموعه‌ای است از قصاید، غزل‌ها، مقطعات، مثنوی‌ها و ترکیب واژه‌ها که

مضمون غالب آن‌ها موضوعات اجتماعی و اخلاقی و تعلیمی است که غالباً با روشنگری‌های او درآمیخته است[1]. آن‌چه سخن پروین را در بیشتر موارد جذاب و دل‌انگیز می‌کند، لحن نرم و ملایم و در عین حال صمیمی و عاطفی آن است.

پروین هر چند شاعری است که به دوران معاصر تعلق دارد اما چنان‌که از اشعارش برمی‌آید همه جا پیرو شاعران متقدم و پایبند سنت شعری کهن است. پرداختن به مسائل گوناگون اجتماعی و پرده برداشتن از بسیاری نابسامانی‌های حاکم بر جامعه و بیان درد و رنج‌های بی‌شمار برخی طبقات اجتماعی در قالب‌های سنتی شعر فارسی همان چیزی است که به شعر پروین تشخص می‌بخشد. پروین در عین حال که از اوزان شعر کلاسیک در اشعار خود بهره می‌گیرد بارها از تعابیر گوناگون شاعران متقدم هم استفاده می‌کند اما روی هم رفته شیوهٔ بیان او به گونه‌ای نیست که شعرش را به یک شعر تقلیدی صرف و ملال‌آور بدل سازد، بلکه در این عرصه بسیار هنرمندانه عمل می‌کند. کیست که قصیدهٔ او را با مطلع:

ای دل عبث مخور غم دنیا را　　　فکرت مکن نیامده فردا را

بخواند و به یاد قصیدهٔ ناصرخسرو با همین وزن نیفتد، در عین حال که بسیاری از مضامین آن هم از نوع همان مضامین شعری ناصرخسرو است[2]. همچنین در قصیده‌ای دیگر که چند بیت از آن را نقل می‌کنیم توجه شاعر به ناصرخسرو به وضوح دیده می‌شود:

شالودهٔ کاخ جهان بر آب است　　　تا چشم بر هم زنی خراب است
ایمن چه نشینی در این سفینه　　　کاین بحر همیشه در انقلاب است
چشمت به خط و خال دلفریب است　　　گوشت به نوای دف و رباب است
تو بیخود و ایام در تکاپوست　　　تو خفته و ره پر ز پیچ و تاب است...

مطالعهٔ دسته‌ای از قطعات پروین این معنا را به ذهن خواننده متبادر می‌کند که وی باید به قطعات انوری توجهی خاص داشته باشد. به خصوص قطعهٔ «اشک یتیم» او که ما را به یاد قطعهٔ انوری می‌اندازد که مضمون آن گفتگوی زیرکی با ابلهی است در اینکه خواستن به هر شکلی که باشد کدیه است[۳].

استقبال پروین از سعدی، حافظ، مولانا و بعضی شاعران دیگر هم در جای جای دیوان شعر او محسوس است.

یکی از شاعرانی که پروین از برخی آثار او متأثر است، نظامی گنجوی است. در میان منظومه‌های نظامی مخزن‌الاسرار به لحاظ اشتمال بر موضوعات گوناگون اخلاقی و تربیتی بیشتر مورد توجه شاعرانی چون پروین است. پروین غالباً مضامین برگرفته از شعر گویندگان متقدم و از جمله نظامی را به تمام معنی هضم کرده و به طور غیرمستقیم از آن‌ها در شعر خویش بهره برده است. با این حال در بیشتر موارد این نشانهٔ استقبال پروین از اشعار کلاسیک وزن آن اشعار است و آن‌گاه قوافی و یا برخی واژگان. در دفتر شعر پروین چندین قطعه و غزل در بحر سریع، که همان بحر مخزن‌الاسرار نظامی است، دیده می‌شود. مثنویی هم بر همین وزن دارد که مطالعهٔ مجموعهٔ این اشعار بی‌درنگ ذهن خواننده را متوجه مخزن‌الاسرار می‌کند. در این نوشتار برآنیم تا تأملی در این دسته اشعار پروین داشته باشیم و میزان استقبال او را از نظامی بررسی کنیم.

نخستین شعری که در دیوان پروین در بحر سریع دیده می‌شود، قصیده‌ای است با مطلع:

کارمده نفس تبه‌کار را　　　　در صف گل جا مده این خار را

(ص ۵۴)

شاعر در این قصیده که دارای مضمونی اخلاقی است به مقوله‌هایی چون: پرهیز از پیروی نفس، دست یازیدن به کارهای نیک و پسندیده، خویش را شناختن و قدر خود دانستن، بندهٔ دینار و درهم نبودن، آینهٔ دل را از زنگارها زدودن، چرخ را دفتر کردار

خویش دانستن و همواره نظر بر نشیب و فراز راه داشتن و راه را به خوبی پیمودن، می‌پردازد.

هر چند این گونه مضامین شعری در ادبیات ما بی‌سابقه نیست و پیشتر بسیاری از گویندگان بدان اقبال نشان داده‌اند، اما آن‌چه ما از آن به استقبال پروین از مخزن‌الاسرار نظامی تعبیر می‌کنیم صرف‌نظر از وزن آن، بعضی ابیاتی است که به گونه‌ای یادآور ابیاتی در منظومه تعلیمی نظامی است؛ چنان‌که در این بیت می‌توان دید:

کشته نکو دار که موش هوی خورده بسی خوشه و خروار را

(دیوان پروین، ص۵۴)

این بیت پروین خواننده را به یاد داستان سلیمان و دهقان در مقالت سوم مخزن‌الاسرار می‌اندازد. در آن‌جا وقتی سلیمان خطاب به دهقان می‌گوید که با نداشتن امکانات لازم تلاش و زحمتش برای او حاصلی نخواهد داشت، از زبان دهقان در پاسخ اعتراض سلیمان می‌خوانیم که:

دانه به انبازی شیطان مکار تا ز یکی هفتصد آید به بار

دانهٔ شایسته بباید نخست تا گره خوشه گشاید درست

(مخزن‌الاسرار، ص۸۸)

در نگاهی به این ابیات اگرچه نشانه‌های تقلید چندان محسوس نیست اما آن‌جا که پروین به نکوداشتن کشته اشاره می‌کند یادآور دانهٔ شایسته‌ای است که نظامی گفته است و اینکه هر عملی با قصد و نیت درست ثمربخش و مفید خواهد بود.

در همین قصیده می‌خوانیم که:

چرخ و زمین بندهٔ تدبیر توست بنده مشو درهم و دینار را

(ص۵۴)

این بیت یادآور ابیاتی از مقالت دوم مخزن‌الاسرار است، وقتی که شاعر خطاب به انسان از جایگاه و مقام والای او یاد می‌کند و وی را به جهت رای و تدبیرش ملک جانوران می‌خواند و از فضایل او در عالم هستی سخن می‌گوید:

ای ملک جانوران رای تو — وی گهر تاجوران پای تو...
نقد غریبی و جهان شهر توست — نقد جهان یک به یک از بهر توست از
دور تو از دایره بیرونتر است — دو جهان قدر تو افزونتر است

(مخزن، ص۷۷)

سخن نظامی در جایی دیگر از مخزن‌الاسرار وقتی که فلک و زمین را نازکش آدمی می‌خواند[۴]، می‌تواند مورد توجه پروین در این بیت باشد، چرا که پروین هم چرخ و زمین را در کنار هم می‌آورد و بندهٔ تدبیر انسان می‌داند:

بیتی دیگر از این قصیده که دربارهٔ کار دنیاست می‌تواند مقتبس از ابیاتی از مخزن‌الاسرار باشد. پروین می‌گوید:

کم دهدت گیتی بسیار دان — به که بسنجی کم و بسیار را

(ص۵۴)

و سخن نظامی چنین است:

صحبت گیتی که تمنا کند — با که وفا کرد که با ما کند

(مخزن، ص۸۴)

و یا:

بار درافکن که عذابت دهد — نان ندهد تا که به آبت دهد
کنج امان نیست در این خاکدان — مغز وفا نیست در این استخوان

(مخزن، ص ۱۲۷)

اینکه پروین می‌گوید دنیا چیزی به انسان نمی‌دهد بیانگر مضمون شعر نظامی است که دنیا را بی‌وفا می‌خواند و می‌گوید: نان ندهد تا که به آبت دهد، یعنی از آن سودی حاصل نخواهی کرد مگر آن‌که تباهت سازد.

پروین در بیتی دیگر از همین قصیده می‌گوید:

چرخ یکی دفتر کردارهاست   پیشه مکن بیهده کردار را

(ص۵۴)

آیا این بیت نمی‌تواند به گونه برگرفته از بیتی باشد که نظامی در آن گنبد گردنده را از روی قیاس در برابر نیکی و بدی حق‌شناس می‌خواند؟

گنبد گردنده ز روی قیاس   هست به نیکی و بدی حق‌شناس

(مخزن، ص۸۳)

پروین قصیدهٔ دیگری دارد که آن هم به استقبال مخزن‌الاسرار نظامی است. در این قصیده نیز با دسته‌ای از مضامین اخلاقی و پند و اندرزها روبرو می‌شویم. در این‌جا آن‌چه ما را بر آن می‌دارد که از توجه پروین به نظامی سخن بگوییم، موضوع یا مضمون آن نیست بلکه بیشتر همان وزن و دسته‌ای تعبیرها و واژگان است. چنان‌که پیشتر نیز یادآور شدیم هنر پروین خوب استقبال‌کردن است به طوری که دریافت این معنا که او از گذشتگان تقلید کرده به راحتی برای همگان ممکن نیست. این دومین قصیده که پروین به استقبال نظامی سروده، با این بیت آغاز می‌شود:

ای عجب این راه نه راه خداست   زانکه در آن اهرمنی رهنماست

(ص۶۰)

در جایی از این قصیده پروین می‌گوید:

قافله بس رفت از این راه لیک   کس نشد آگاه که مقصد کجاست

(ص۶۰)

آن‌چه که ذهن خواننده را پس از مطالعهٔ این بیت بی‌درنگ متوجه بیتی از مخزن‌الاسرار می‌سازد، در وهلهٔ اول خود لفظ «قافله» در آغاز بیت است و آن‌گاه

حرکت این قافله که تعبیری است برای روانه‌شدن انسان‌ها، انسان‌هایی که از مقصد نهایی خویش بی‌خبرند. البته سخن نظامی به لحاظ مضمون تا اندازه‌ای با این بیت پروین متفاوت است. نظامی خطاب به خدا و در مقام یاری طلبیدن از او می‌گوید:

قافله شد واپسی ما ببین   ای کس ما بی‌کسی ما ببین

(مخزن، ص۱۱)

در جایی دیگر از این قصیده با این بیت روبه‌رو می‌شویم:

راهروانی که در این معبرند   فکرتشان یکسره آز و هواست

(ص۶۰)

آیا این بیت نمی‌تواند به استقبال از بیت زیر در مخزن‌الاسرار سروده شده باشد؟

راهروانی که ملائک پیند   در ره کشف از کشفی کم نیند

(مخزن، ص۹۰)

در مصراع اول هر دو بیت علاوه بر عامل وزن تکرار واژهٔ «راهروانی که» و قافیه است که دالّ بر استقبال پروین از نظامی است. این‌گونه بهره‌گیری از آثار متقدمان برای پروین بی‌تردید به جهت انس شاعر با آثار برجستهٔ گویندگان گذشته است به گونه‌ای که بسیاری از تعابیر آن آثار در ذهن مواج او پیوسته شناور بوده و چه بسا ناخواسته بر زبان او جاری شده باشد.

بیتی دیگر از این قصیده را از نظر می‌گذرانیم:

کعبهٔ دل مسکن شیطان مکن   پاک کن این خانه که جای خداست

(ص۶۰)

مضمون بیت روشن است. دل از مقام و منزلتی والا برخوردار است و به تعبیر عارفان جایگاه تجلی انوار الهی است. بنابراین این خانه را باید همواره پاکیزه داشت. وقتی اشعاری را در مخزن‌الاسرار با همین مضمون می‌خوانیم می‌بینیم که پروین در سرودن این بیت نمی‌تواند متأثر از سخن نظامی نباشد. تأکید بر دل و مقام آن چیزی است که در سخن شاعر گنجه نیز دیده می‌شود. نظامی در جایی خطاب به انسان می‌گوید:

پیک دلی پیرو شیطان مباش — شیر امیری سگ دربان مباش

(مخزن، ص۷۲)

این مضمون را در جایی دیگر از مخزن هم می‌بینیم:

دل به خدا بر نه و خرسندیی — اینت جداگانه خداوندیی

آن دل کز دین اثرش داده‌اند — زانسوی عالم خبرش داده‌اند

(مخزن، ص۷۸)

سومین شعری که در دیوان پروین در بحر سریع آمده، قطعه‌ای است با عنوان «صاعقهٔ ما ستم اغنیاست». این قطعه که بالغ بر ۵۳ بیت است گفتگوی برزگری پیر با فرزند خویش است. این برزگر که عمری را در رنج و سختی گذرانده در واپسین روزهای زندگی خویش فرزند را اندرز می‌دهد و آن‌چه را که لازمهٔ زندگی است به او یادآور می‌شود. برزگر به فرزند می‌گوید که آمادهٔ خون خوردن و رنج‌کشیدن باشد، کاری را که خود سال‌ها با آن انس داشته است. سپس برای او از دانه می‌گوید و از میوه یاد می‌کند و تأکید می‌کند که همواره از پی مقصود رود و بداند که هر چه کشت همان بدرود پس بکوشد و از سعی و عمل دست برندارد و نان خود را از بازوی خویش طلبد. سخن برزگر بدین جا می‌رسد که اول باید تجربه به دست آوری و بدانی که صاعقه در موسم خرمن، بلاست.

شاعر سیزده بیت اول این قطعه را به سخنان برزگر اختصاص داده است. آن‌گاه فرزند در پاسخ پدر لب به سخن می‌گشاید. سخنان او که گویی سخنان خود و درد دل اوست با تفصیل بیشتری همراه است و به بیست و سه بیت می‌رسد که جملگی به بیان رنج‌های مردم و نابسامانی‌های اجتماعی و ظلم و ستم قدرتمندان مربوط می‌شود. آن‌گاه دیگر بار برزگر رشتهٔ سخن را به دست می‌گیرد و بر این نکته تأکید می‌کند: آن‌چه مردم با آن دست به گریبانند قصهٔ زور است نه کار قضاست. سپس سخنان فرزند را تأیید می‌کند و از بی‌عدالتی و روی برتافتن انسانیت یاد می‌کند.

این قطعه خواننده را به یاد حکایت پیر خشت‌زن در مقالت پنجم مخزن‌الاسرار نظامی می‌اندازد. حکایت بدین‌گونه است که پیری سرگرم خشت زدن است، جوانی بدو می‌رسد و او را از این کار منع می‌کند و می‌گوید که زمان زحمت و تلاش او گذشته است و بهتر است در گوشه‌ای بنشیند و از کمک دیگران برای گذراندن باقیماندهٔ عمرش بهره جوید. پیر جوان را سرزنش می‌کند و درعین‌حال به اومی‌آموزد که بادسترنج خود زیستن نیکوترست از دست نیاز به سوی این و آن دراز کردن. اگرچه محتوای دو حکایت تااندازهٔ زیادی باهم متفاوت است اماآن‌چه که بیانگرتأثیر پروین از نظامی است علاوه بر وزن شعر، یکی ساختار شعر پروین است که با حکایت نظامی شباهت‌هایی دارد. دیگر این‌که در هر دو حکایت گفتگو میان جوان وپیرصورت گرفته است. علاوه بر آن سرنوشت برزگر پیر و پیرخشت‌زن هم گویی به گونه‌ای با هم شبیه است، چرا که هر دو عمری را در رنج و سختی به سر برده‌اند و از دسترنج خویش بهره‌مند شده‌اند.

اگرچه این قطعهٔ پروین به لحاظ ساختار یادآور حکایت پیرخشت‌زن است اما وقتی ابیات آن را به طور جداگانه بررسی می‌کنیم در جای جای مخزن‌الاسرار ابیاتی را می‌یابیم که به نظر می‌رسد پروین در سرودن این ابیات بر آن‌ها نظر داشته است. اکنون چند بیت را مورد مطالعه قرار می‌دهیم.

پروین می‌گوید:

دولت نوروز نپاید بسی　　　حمله و تاراج خزان در قفاست

(ص۶۲)

این بیت ظاهراً متأثر از داستان موبد صاحب نظر در مقالت یازدهم مخزن‌الاسرار است. نظامی نقل می‌کند که موبدی از کشور هندوستان روزی از بوستانی سرسبز می‌گذرد و آن‌جا را آکنده از انواع گل‌های رنگارنگ می‌بیند. پس از چند ماهی دیگر بار که گذرش بدانجا می‌افتد نشانی از آن همه زیبایی نمی‌بیند. این معنا او را متأثر می‌کند و در عین حال به این حقیقت سوق می‌دهد که هیچ چیز در این عالم سرپایندگی ندارد. بعضی ابیات این داستان از جمله دو بیت زیر نباید از نظر پروین دورمانده باشد:

زان گل و بلبل که در آن باغ دید / نالهٔ مشتی زغن و زاغ دید
دوزخی افتاده به جای بهشت / قیصر آن قصر شده درش کنشت
(مخزن، ص ۱۳۰)

تعابیر «گل و بلبل» و باغ و بهشت تداعی‌کنندهٔ «دولت نوروز» است که پروین از ناپایداری آن یاد کرده است. نالهٔ مشتی زغن و زاغ و دوزخ هم که با موسم خزان تناسب دارد می‌تواند موردنظر پروین در عبارت «حمله و تاراج خزان» باشد.

در جای دیگر از این قطعه از زبان برزگر به پسرش می‌گوید:

نان خود از بازوی مردم مخواه / گر که تو را بازوی زور آزماست
(ص ۶۲)

این بیت پروین که بر متکی‌بودن به خویش اشاره دارد، یادآور دو بیت نظامی، در مقالت پنجم مخزن‌الاسرار است:

نانخورش از سینهٔ خود کن چو آب / وز دل خود ساز چو آتش کباب
به که به کاری بکنی دستخوش / تا نشوی پیش کسان دستکش
(مخزن، ص ۹۷)

هر چند آن‌چه در بیت پروین و ابیات نظامی می‌بینیم بیشتر حاکی از استقبال مضمون است اما عبارت «نان خود از» نمی‌تواند متأثر از «نانخورش از» در شعر نظامی نباشد.

پروین در جایی دیگر از این قطعه می‌گوید:

زین همه گنج و زر و ملک جهان / آن‌چه که ما راست همین بوریاست
(ص ۶۳)

این سخن که اشاره به فقر و تهی‌دست بعضی طبقات اجتماعی عصر شاعر دارد بی‌اختیار ابیات ذیل از نظامی را در ذهن خواننده تداعی می‌کند:

زین گهر و گنج که نتوان شمرد　　سام چه برداشت فریدون چه برد
تا من از این امر ولایت که هست　　عاقبت‌الامر چه آرام به دست
(مخزن، ص۸۲)

آن‌چه سخن پروین را در این قسمت به سخن نظامی نزدیک‌تر کرده، یکی واژه‌هایی چون گنج و زر و گهر و ملک و ولایت است و دیگر لحن حسرت‌آلودی که در هر دو مورد احساس می‌شود. ناگفته نماند که نظامی این مطلب را از زبان انوشیروان در حکایت مقالت دوم مخزن‌الاسرار بیان کرده است، وقتی که شاه از عملکرد خود در حق ضعیفان شرمزده می‌شود و احساس پشیمانی می‌کند و از عاقبت کار خویش می‌اندیشد.

سخن پروین آن‌جا که از منسوخ شدن عدالت سخن گفته به گونه‌ای است که بی‌تردید این ظنّ را برمی‌انگیزد که باید شاعر به ابیاتی از مخزن نظر داشته باشد. اگرچه موضوع بیت موضوعی مشترک در عهد نظامی و پروین محسوب می‌شود اما شیوهٔ بیان پروین توجه او را به داستان‌سرای گنجه نشان می‌دهد.

پروین می‌گوید:

عدل چه افتاد که منسوخ شد　　رحمت و انصاف چرا کیمیاست
(ص ۶۳)

نظامی در یک جا دربارهٔ بی‌عدالتی حاکم در عصر خویش گفته است:

داد در این دور برانداخته است　　در پر سیمرغ وطن ساخته است
(مخزن، ص۹۳)

پروین از «کیمیا» که اکسیری نایاب است برای اشاره به نبودن عدالت استفاده می‌کند و نظامی از «سیمرغ» که از او نیز جز نامی در میان نیست.

در دفتر شعر پروین گاه با قطعاتی روبه‌رو می‌شویم که هر چند در بحر سریع و در وزن مخزن‌الاسرار سروده نشده اما شیوهٔ بیان و نوع حکایت به گونه‌ای است که به نظر می‌رسد شاعر به داستانی از مخزن‌الاسرار نظر داشته است. شکایت پیرزن با قباد (ص۱۰۲)

و سخنان درشت او به شاه وقتی که به ظلم و ستم او اشاره می‌کند، داستان پیرزن و سلطان سنجر را در مقالت چهارم مخزن‌الاسرار به یاد می‌آورد.

در جایی از دیوان پروین به قطعه‌ای برمی‌خوریم با مطلع:

آن نشنیدید که یک قطره اشک صبحدم از چشم یتیمی چکید

(ص۱۲۹)

این قطعه که شرح گفتگوی قطرهٔ اشکی است که از چشم یتیمی فرو چکیده با گوهری سرخ که با غرور از نقش و جایگاه خود یاد می‌کند، صرف نظر از شباهت وزنی با اشعار نظامی در مخزن‌الاسرار، بیانگر برخی سخنان حکیم گنجه در مقالت هفتم مخزن‌الاسرار نیز هست. در شعر پروین وقتی گوهرسرخ به جایگاه بلند خود در این عالم اشاره می‌کند، آن قطره اشک در پاسخ او به بیان این معنا می‌پردازد که خداوند به هر یک از آن دو هنری داده است و هر کدام در جای خود ارزشمندند:

اشک بخندید که رخ برمتاب بی‌سبب از خلق نباید رمید

داد به هر یک هنر و پرتوی آن‌که درو گوهر و اشک آفرید...

(ص۱۲۹)

این ابیات یادآور ابیات زیر از نظامی است در بیان ارزش و جایگاه همهٔ موجودات در آفرینش:

هر که تو بینی ز سپید و سیاه بر سر کاری است در این کارگاه

جغد که شوم است به افسانه در بلبل گنج است به ویرانه در

هر که در این پرده‌نشانیش هست در خور تن قیمت جانیش هست

(مخزن، ص۱۰۶)

در بخش مربوط به مثنوی‌های پروین در دیوان وی یک مثنوی هم در بحر سریع به چشم می‌خورد با عنوان «زاهد خودبین» که بالغ بر ۴۱ بیت است. در این مثنوی علاوه بر عنصر وزن عناصر دیگری چون قالب شعری، واژه‌ها و ترکیبات و گاه نیز قافیهٔ ابیات از توجه و نظر پروین به نظامی در مخزن‌الاسرار پرده برمی‌دارد. در این‌جا این تأثیرپذیری

در قیاس با موارد دیگر اشعار پروین ملموس‌تر است. اکنون چند بیت را از این دست از نظر می‌گذرانیم.

پروین:

آن نشـــنیدید کــه در شـــیروان — بــود یکــی زاهــد روشــن روان

(ص۲۲۳)

نظامی:

صــید کنـان مرکـب نوشـیروان — دور شــد از کوکبــهٔ خســروان

(مخـــزن، ص۸۰)

پروین:

مســألت آمــوز دبیــران خــاک — نیــتش آرایــش مینــوی پــاک

(ص۲۲۳)

نظامی:

پــرورش آمــوز درون پــروران — روزبرآرنـــدهٔ روزی خـــوران

(مخـــزن، ص۳)

پروین:

پــیش نشــین همـــه آزادگـــان — پشـــت و پنـــاه همـــه افتادگـــان

(ص۲۲۳)

نظامی:

پــیش وجــود همـــه آینـــدگان — بــیش بقـــای همـــه پاینـــدگان

(مخـــزن، ص۲)

پروین:

صـــبحدمی روی ز مـــردم نهفـــت هر در طاعـت کـه تـوان سـفت سـفت

(ص۲۲۳)

نظامی:

صـــبحدمی بـــا دو ســـه اهـــل درون رفـــت فریـــدون بـــه تماشـــا بـــرون

(مخـــزن، ص۱۰۸)

پروین:

هـــر کـــه بـــدان صـــومعه بشـــتافتی عارضـــه ناگفتـــه شـــفا یـــافتی

(ص۲۲۳)

نظامی:

هر که جز آن خشت نقابش نبود گرچـه گنـه بـود عـذابش نبـود

(مخـــزن، ۹۷)

پروین:

جـــایگهش کـــوه و بیابـــان شـــده طعمـــه‌اش از بـــیخ درختـــان شـــده

(ص۲۲۳)

نظامی:

پیـــرهن خـــود ز گیـــا بـــافتی خشـــت زدی روزی از آن یـــافتی

(مخـــزن، ص۹۷)

پروین:

پیـــر بـــدان لابـــه نـــداد اعتبـــار گریـه همـی کـرد چـو ابـر بهـار

(ص۲۲۴)

نظامی:

پیـر یکـی روز در ایـن کـار و بـار — کـــار فـــزاییش در افـــزود کـــار

(مخـــــزن، ص۹۷)

پروین:

سست شد این پایـه و فرصـت شـتافت — گـم شـد و دیگـر نتـوانیش یافـت

(ص۲۲۳)

در پایان این نوشتار جا دارد که دیگر بار بر این نکته تأکید کنیم که پروین به جهت انس با آثار برجستهٔ گذشته بسیار هنرمندانه از آن‌ها بهره می‌گیرد و تأثیرپـذیری او نـه تنها رنگ تقلید صرف به اشعارش نمی‌بخشد بلکه بر توانایی شاعر در اقتباس نامحسوس و طبیعی نیز دلالتی آشکار دارد.

پی‌نوشت‌ها:

۱. برای مطالعهٔ بیشتر دربارهٔ پروین و شعر او رک: از نیما تا روزگـار مـا، صـص ۵۴۴-۵۳۹ و چشمهٔ روشن، صص ۴۲۴-۴۱۳ و با کاروان حله، صص۳۷۲-۳۶۳.

۲. قصیدهٔ ناصرخسرو نیز دربارهٔ دنیاست و مضمون کلی آن این است که آدمی دل به دنیا نبندد. ابیاتی از آن قصیده را می‌آوریم:

ای روی داده صـــحبت دنیـــا را — فکـــرت مکـــن نیامـــده فـــردا را

وز تـــو بـــه مکـــر و افســـون بربایـــد — ایـــن فـــرّ و زیـــب و زینـــت و سیما را

دنیـــا بجملگـــی همـــه امـــروز اســـت — فـــردا شـــمرد بایـــد عقبـــا را

چنـدین هـزار بـوی و مـزه و صـورت — بـر دهریـان بـس اسـت گـوا مـا را

غـــرّه مشـــو بـــه زور و توانـــایی — کـــاخر ضـــعیفی اســـت توانـــا را...

(دیـــوان ناصرخســـرو، ص۱۶۶)

۳. قطعهٔ انوری که با عنوان «فی‌الحکمه» و در هفت بیت سروده شد، چنین است:

آن شنیدستی کــه روزی زیرکــی بــا ابلهــی / گفت کـین والـی شـهر مـا گـدایی بـی‌حیاسـت
گفت چـون باشـد گـدا آن کـز کلاهـش تکمـه‌ای / صد چو ما را روزهـا بـل سـال‌هـا بـرگ و نواست
گفـتش ای مسـکین غلـط اینـک از اینجـا کرده‌ای / آن همه برگ و نـوا دانی کـه آن‌جـا از کجاسـت
درّ و مروارید طـوقش اشـک اطفـال مـن اسـت / لعـل و یـاقوت سـتامش خـون ایتـام شماسـت
آن‌کـه تـا آب سـبو پیوسـته از مـا خواسـته اسـت / گـر بجـویی تـا بـه مغـز اسـتخوانش زان ماسـت
خواستش کدیه است خواهی عشرخوان خواهی خراج / زانکه گـر ده نـام باشـد یـک حقیقـت را رواسـت
چـون گـدایی چیـز دیگـر نیسـت جـز خواهنـدگی / هر که خواهد گر سلیمان است و گـر قـارون گداسـت

(دیوان انوری، ص۳۳۸)

۴. نظامی مقالت هفتم را که در فضیلت آدمی بر حیوانات است به بیان فضایل انسـان اختصـاص داده است که چند بیت از آن را در این‌جا می‌آوریم:

ای بـه زمـین بـر چـو فلـک نـازنین / نـاز کشـت هـم فلـک و هـم زمـین
کــار تــو ز آن‌جــا خبــر داشــتی / برتـر از آن شـد کـه تـو پنداشـتی
اول از آن دایـــه کــــه پــــرورده‌ای / شـیر نخـوردی کـه شـکر خـورده‌ای
کـز سـر آن خامـه کـه خاریـده‌انـد / نغـــز نگاریـــت نگاریـــده‌انـــد...

(مخزن‌الاسرار، ص۱۰۵)

منابع:

۱. آرین‌پور، یحیی، از نیما تا روزگار ما، تهران، انتشارات زوّار، ۱۳۷۹.

۲. انوری، دیوان اشعار، جلد دوم (مقطعات، غزلیات، رباعیات)، به اهتمـام محمـدتقی مـدرس رضـوی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۰.

۳. اعتصامی، پروین، دیوان اشعار، به کوشش دکتر حسن احمدی‌گیوی، تهران، نشر قطره، ۱۳۷۷.

۴. زرین‌کوب، عبدالحسین، با کاروان حله، تهران، علمی، ۱۳۷۳.

۵. ناصرخسرو، دیوان اشعار، تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقـق، تهـران، مؤسسـهٔ انتشـار و چـاپ دانشگاه تهران، ۱۳۶۸.

۶. نظامی، مخزن‌الاسرار، تصحیح حسن وحید دستگردی، تهران، علمی.

۷. یوسفی، غلامحسین، چشمهٔ روشن، تهران، علمی، ۱۳۷۶.

نگاهی به ساختار قطعه در دیوان پروین اعتصامی

دکتر علیرضا نبی لو
دکتر احمد رضایی

مقدمه :

از جمله قوالب شعری برای بیان اندیشه های تعلیمی ، اجتماعی و سیاسی قطعه است . آنچنان که در کتب بلاغی آمده است از نظر شکل قطعه "» به قالب شعری گفته می شود که بیت های آن بر یک وزن باشند و مصراع های فرد آن، تابع قافیه شعر نبا شند "« .(انوشه ، ۱۳۸۱ : ۱۱۳۰)

صرف نظر از شکل صوری و ظاهری قطعه ، که در ادب فارسی یا به تعبیری در نقد الشعر بر اساس کیفیت قافیه طبقه بندی می شده است ، آنچه در این نوع شعری باید بیشتر مورد توجه قرار گیرد مضمون ، محتوا و اندیشه ای است که در آن به کار می رود . زیرا می توان گفت تنها قالبی است که عمدتاً برای نقدهای اجتماعی و سیاسی از روزگاران کهن استفاده می شده است . "» قطعه به اعتبار تنوع محتوا و قید وحدت موضوع و هنر کلامی ، قالبی بسیار پر امکان و غنی است ، شاعر سنتی ، هنگامی قطعه می سراید که به جد دلمشغول موضوعی باشد . این موضوع هیچ محدودیتی ندارد و از کوچک ترین ، خواهش های دوستانه تا والاترین نوع ادبیات غنایی و پند آموز را دربر می گیرد . شاعر در قطعه از نظر وزن ، قافیه ، تعداد بیت ها ، زبان و موضوع ، بیشترین آزادی را دارد . و به همین دلیل بیشترین امکان را برای ابداع و گریز از تقلید و اقتفا و استقبال می یابد "« (موحد ، ۱۳۷۳ : ۱۷۶)

همین آزادی صوری گوییا ، آزادی اندیشه را به دنبال دارد ، به همین لحاظ وسعت فکری شاعر در قالب قطعه از چشمگیرترین عرصه های اندیشه است . به همین دلیل "» قطعه را بیشتر در بیان مطالب اخلاقی و تعلیمی و مناظره و نامه نگاری و شکایت و تقاضا

به کار می برند . از اساتید قدیم قطعه انوری و ابن یمین و از اساتید معاصر آن پروین اعتصامی است "« .(شمیسا ، ۱۳۸۱ : ۳۱۳) آنچنان که اشاره شد یکی از مضامین اصلی قطعات ، مناظره است ، مناظره : « به معنی مباحثه و مبادله و در اصطلاح ، شعری است که در آن شاعر از زبان دو یا چند شخصیت که در مقابل یکدیگر قرار می گیرند سخن بگوید و صفات هر یک را از زبان آن ها بیان کند ، تا سرانجام برتری یکی از آنها ثابت شود » (میرصادقی ، ۱۳۷۶ : ۲۵۴) در این تعریف آنچه حائز اهمیت است گفتگوی شخصیت ها برای اثبات رجحان یکی بر دیگری است ، و این رجحان نیز از طریق گفتگو و مکالمه اثبات می شود . به دیگر سخن ، مناظره بر اساس گفتگو تعاطی اندیشه ها و افکار شکل می گیرد و بدون تردید در چنین قالب شعری ، اندیشه و نفس مکالمه بسیار اهمیت دارد . به همین دلیل می توان گفت مناظره می بایست در ادوار مختلف اندیشه بشری جایگاه ویژها ای داشته باشد . به عبارتی دیگر ، تاریخ چنین محتوایی به قدمت تاریخ اندیشه است . اما شکل مکتوب آن در ادبیات مختلف ملل به یونان باستان و مناظرات اریستوفان در غوکان و ابرها می رسد .

در تاریخ ادب فارسی چه پیش از اسلام و چه بعد از آن نیز مسبوق به سابقه است آنچنان که در کتب عدیده یاد شده است . شاید کهن ترین مناظره موجود زبان فارسی مناظره درخت آسوریک باشد که گفتگویی است میان بزی و نخلی که هر یک تلاش می کنند منافع خویش و علل رجحان خود را بازگو کنند . بعد از آن می توان به آثار اسدی طوسی سراینده گرشاسب نامه اشاره کرد . آثاری مانند مغ و مسلمان ، آسمان و زمین ، شب و روز . تصور می شود آنچه در این ساخت ادبی مطرح است کیفیت اجزای گفتگو و روایت است ، پایه و مایه ای که دو طرف تلاش می کنند بر اساس آن دیگری را مجاب یا به عبارتی مغلوب کنند و برتری خویش را اعلام دارند . تحلیل درون مایه های مناظرات خواننده را با بسیاری از واقعیات ، ذهنیت ها و مسائل سیاسی و اجتماعی آشنا می کند در روزگار ما این نوع ادبی مناظرات خطابی ، حافظ ... به طور وسیع در آثار پروین اعتصامی قابل تامل است مناظرات پروین از دیدگاه های گوناگونی شایان بررسی

و تحلیل اند . کیفیت روایت ، اجزای آن ، گفتگوها و توجه به مسائل گوناگون و... قطعات شعری و به تبع آن مناظرات پروین را در شعر فارسی از دیدگاه های مختلف ممتاز نموده است و می توان گفت چنین مناظراتی شاخصه شعری یا به تعبیری ممیزه سبک شخصی پروین است ، که می تواند از زوایای مختلف بررسی شود . پژوهش دقیق ساختار قطعات و مناظرات وی خواننده و مخاطب را با چگونگی اجزای این قالب شعری آشنا می کند و از طرفی باعث می شود تا خواننده ، در نحوه قضاوت درباره شعر پروین به کلی گویی های مرسوم و متداول دچار نگردد. و با استدلال علمی و منطقی با شعر پروین روبرو شود .

از آنجا که عمده مناظرات پروین در قالب قطعه است در اینجا فقط قطعات اشعار او به طور کامل و مستوفی مورد بررسی قرار گرفته است . در این پژوهش تلاش می شود ساختار مناظرات پروین از جهت چند و چون روایت ، اجزای روایت ، درونمایه روایت بررسی شود .

۱- اجزای مناظرات

در این بخش کلیه مناظرات پروین از جهت شخصیتهایی که مناظره را به وجود آورده اند ، بررسی می شود . از آنجا که مناظرات مختلف از شخصیت های گوناگون تشکیل شده در وهله اول کلیه مناظرات از جهت شخصیت های گفتگو کننده به پنج بخش تقسیم می شوند .

۱- مناظراتی که از شخصیت های از انسانی و اجزای او تشکیل شده است . این بخش شامل کلیه مناظراتی است که در ساختار یا طرفین گفتگو انسان و اجزایش به کار گرفته شده است . این بخش با ۶۱ مورد کاربرد و ۳۷/۵ ٪ پر بسامدترین بخش اجزای تشکیل دهنده مناظرات است .شخصیت هایی مانند باغبان ، دختر خرد ، کودک ، خارکن یا اجزای انسانی مانند موی سیاه ، اشک ، قطره خون و دست برزگر و غیره از جمله اجزای این قسمت هستند .

جدول زیر نمودار بسامد این حیوانات است.

پروین ۴۳	پروین ۵۳ ، ۱۱۲	پروین ۵۵ ، ۱۲۰	کودک ۵۷	پیرزن ۵۷ ، ۱۹۳
پروین ۵۷	پیرزن ۶۰ ، ۱۳۰	عالم ، نادان ۶۴	پروین ۶۷	باغبان ۷۰ ، ۱۶۶
دخترک پدر از دست داده ۷۴	موی سیاه ۷۸	موی سپید ۷۸	پروین ۸۳ ، ۱۱۶ ، ۱۱۸	دختر خرد ۸۳
پروین ۹۶، ۹۷، ۱۰۸	دهقان ۹۷ ، ۱۱۶	سرهنگ ۹۹	کسری ۹۹	مژگان ۱۰۵
مردمک ۱۰۵	دیوانه ۱۰۷ ، ۱۲۲	مادر کودک ۱۱۲	جوان فقیر ۱۱۵	پیر ۱۱۵
خارکن ۱۲۱	گروه افراد ۱۲۲	قاضی ۱۲۲	شاهد ۱۲۶	قباد ۱۳۰
برزگر ۱۳۴	پسر ۱۳۴	کودک ۱۳۷، ۱۵۰ ، ۱۷۷	مادر ۱۵۰	پیرمرد ۱۶۵
معبر ۱۷۷	حکیم ۱۷۷			
جدول ۱ شخصیت های انسانی و اجزای او ۳۷/۵٪				

۲- مناظراتی که اجزای آن از حیوانات شامل ، پرندگان ، آبزیان ، و ... تشکیل شده است . چنین شخصیت هایی با ۳۹ مورد کاربرد ، ۲۳/۵ ٪ کل شخصیت های مناظرات را به خود اختصاص داده اند . شخصیت های این بخش بیشتر از پرندگانی مانند ، بلبل ، کبوتر ، زاغ ، طوطی و ... هستند که در جدول زیر به طور کامل آمده اند .

جدول ۲ حیوانات ۲۳/۵٪				
مرغ ۵۵	بلبل ۵۸	مور ۶۷	بلبل ۶۷، ۱۰۳ ، ۱۷۰	بلبل ۹۳ ، ۱۶۸
سگ ۹۴	گربه ۹۴	مرغ به باغ رفته ۹۶	مرغ خرد ۹۶	بط ۱۰۴
ماهی ۱۰۴	کبوتر ۱۱۸	زاغ ۱۱۸ ، ۱۴۲	طوطی ۱۲۰	جغد ۱۲۰
طاووس ۱۴۲	طایر ۱۴۵	گربه ۱۴۶	موش ۱۴۶	حلزون ۱۵۲
کرم پیله ۱۵۲	مرغ چمن ۱۵۳	صید قفس ۱۵۳	مادر موش ۱۵۷	موشک ۱۵۷
پروانه ۱۵۸	مرغک	۱۵۹	مادر مرغ ۱۵۹	گرگ ۱۶۳
سگ ۱۶۳	ماکیان ۱۸۲ ، ۱۹۸	جوجکان ۱۸۲	همای ۱۹۸	جعل ۱۹۹

۳- **مناظراتی که اجزای تشکیل دهنده آنها از گیاهان و رستنیهاست .** این بخش بیشتر شامل کلیه گلها ، درختان و رستنی هایی است که در مناظرات پروین به کار گرفته شده است و با ۳۴ مورد کاربرد ۲۰/۵ ٪ کل شخصیت های مناظر ات را در بر می گیرند مانند لاله ، گل ، لوبیا سرو و... . جدول زیر نمودار این بخش است .

جدول ۳ گیاهان ۲۰/۵٪				
نرگس ۴۳	لاله ۴۳ ، ۱۳۱	گل ۵۴ ، ۱۶۶	گل ۵۸ ، ۱۷۰	عدس و ماش ۶۵
گلستان ۶۸	بنفشه ۷۰ ، ۱۳۱	نرگس پژمرده ۷۱	گل خودروی ۷۱	گل ۷۷
نهال تازه رس ۸۰	درختک خشک ۸۰	لاله ۸۲	نرگس پژمرده ۸۲	گل سپید گل زرد ۸۹
گل ۹۳ ، ۱۳۵	سپیدار ۹۷	غنچه ۱۳۵	نخود ۱۴۷	لوبیا ۱۴۷
سرو ۱۴۹	گل سرخ ۱۴۹ ، ۱۶۸	بید ۱۶۱	گل خودبین ۱۷۴	سیر ۱۹۷
پیاز ۱۹۷				

۴- **مناظراتی که اجزای تشکیل دهنده آن از معدنیات و ابزاری است که به دست بشر ساخته شده اند** این بخش با ۲۲ مورد کاربرد ، ۱۳/۵ ٪ از کل شخصیت های مناظرات را به خود اختصاص می دهد . مانند تبر ، دوک ، دیگ ، تابه و... از این جمله اند .

جدول زیر بیانگر اجزای این بخش است .

جدول ۴ اشیا ء و معدنیات ۱۳/۵٪				
آینه و شانه ۵۴	گوهر ۵۵	دوک ۶۰	دیوار قصر ۷۶	پایه قصر ۷۶
سوزن ۸۱ ، ۱۹۲	نخ ۸۱	تبر ۹۷	شعله ۹۷	زنجیر ۱۰۷
دلو ۱۱۶	طناب ۱۱۶	تابه ۱۲۵	دیگ ۱۲۵	شمع ۱۲۹ ، ۱۵۸
تله ۱۵۷	اخگر ۱۶۱	نگین ۱۷۹ .	پیراهن ۱۹۲	انگشت ۱۹۹

۵- **مناظراتی که اجزای تشکیل دهنده آن از اجرام آسمانی و عناصر طبیعی تشکیل شده اند .** این بخش شامل کلیه شخصیت هایی است که از عناصر اربعه و آنچه به آنها وابسته است مانند ، آب ، خاک ، ذره و... تشکیل شده است و با ۸ مورد کاربرد ۵٪ کل اجزای تشکیل دهنده شخصیت های مناظرات را به خود اختصاص داده است .

جدول زیر نمایانگر اجزا و شخصیتهای این قسمت است .

جدول ۵ اجرام و عناصر ۵٪				
ابر ۵۴	برف ۶۸	آب روان ۷۷	ذره ۱۰۸	خورشید ۱۰۸
خاک ۱۷۴	آب ۲۰۴	آتش ۲۰۴		

پس از این تحلیل و توضیح در بخش دوم مقاله قطعات و مناظرات از دیدگاهی دیگر بررسی شده اند . در این بخش قطعات و مناظرات از منظر تعدد کسانی که در روایت و گفتگو مشارکت می کنند یا به عبارتی به لحاظ تعداد افراد و اجزای گفتگو کننده یا کسانی که گفتگو و روایت را پیش می برند بررسی شده و به چهار دسته تقسیم گردیده اند .

۱- **قطعات و مناظراتی که تنها از یک شخصیت تشکیل شده است .** بدین معنی که با شخصیت منفردی روبرو هستیم که گفتگو یا به تعبیری روایت را پیش می برد .

این نوع قطعات با ۷ مورد کاربرد ۹٪ کل قطعات شعری پروین را در بر می گیرد .

جدول زیر راهنمای این تحقیق است .

جدول ۱ یک شخصیت				
دخترک پدرازدست داده ۷۴	خارکن ۱۲۱	کودک ۱۳۷	طایر ۱۴۵	پیرمرد ۱۶۵
پیرزن ۱۹۳	پیر رفوگر ۱۹۴			

۲- **قطعه هایی که از ۲ شخصیت تشکیل شده اند** ، این بخش بیشترین قطعات شعری پروین را در بر گرفته است و با ۵۷ مورد کاربرد ، ۷۳ ٪ آنها را شامل می شود . این آمار نشان دهنده آن است که بیشتر قطعات تهمیدی است برای مناظره شخصیت هاهر چند ممکن است چنین مناظره ای حقیقتاً اتفاق نیفتد .

جدول زیر نمودار این بخش است .

جدول ۲ دو شخصیت				
ابر و گل ۵۴	بلبل و گل ۵۸	دوک و پیرزن ۶۰	عالم و نادان ۶۴	عدس و ماش ۶۵
گلستان و برف ۶۸	باغبان و بنفشه ۷۰	نرگس پژمرده و گل خودروی ۷۱	دیوار قصر و پایه ۷۶	گل و آب روان ۷۷
موی سیاه و موی سپید ۷۸	نهال تازه رس و درخت خشک ۸۰	سوزن و نخ ۸۱	لاله و نرس پژمرده ۸۲	پروین ، دختر خرد ۸۳
گل سپید و گل زرد۸۹	بلبل و گل ۹۳	سگ و گربه ۹۴	سرهنگ و کسری ۹۹	بلبل و طوطی ۱۰۳
بط و ماهی ۱۰۴	مژگان و مردمک ۱۰۸۵	دیوانه و زنجیر ۱۰۷	پروین و مادر کودک ۱۱۲	جوان فقیر و پیر ۱۱۵
تابه و دیگ ۱۲۵	شاهد و شمع ۱۲۶	پیرزن و قباد ۱۳۰	لاله و بنفشه ۱۳۱	برزگر و پسر ۱۳۴
غنچه و گل ۱۳۵	زاغ و طاووس ۱۴۲	گربه و موش ۱۴۶	نخود و لوبیا ۱۴۷	سرو و گل سرخ ۱۴۹

کودک و مادر ۱۵۰	حلزون و کرم پیله ۱۵۲	مرغ چمن و صید قفس ۱۵۳	شمع و پروانه ۱۵۸	مرغ و مادر مرغ ۱۵۹
هیمه و اخگر ۱۶۱	گرگ و سگ ۱۶۳	باغبان و گل ۱۶۶	بلبل و گل سرخ ۱۶۸	بلبل و گل ۱۷۰
گل خود بین و خاک ۱۷۴	نگین و اشک ۱۷۹	ماکیان و جوجکان ۱۸۲	محتسب و مست ۱۸۴	قطره خون دست تاجور و
جوان و پیر ۱۹۰	برزگر و نوشیروان ۱۹۱	پیراهن و سوزن ۱۹۲	سیر و پیاز ۱۹۷	همای و ماکیان ۱۹۸
جعل و انگشت ۱۹۹	آب و آتش ۲۰۴			

۳- **قطعه هایی که از۳ شخصیت تشکیل شده اند** ، این بخش با ۱۱ مورد ۱۴٪ قطعات شعری پروین را دربر می گیرد جدول زیر نمایانگر شخصیت های این بخش است.

جدول ۳ سه شخصیت			
نرگس ، لاله ، پروین ۴۳	آینه ، شانه ، پروین ۵۳	مرغ ، گوهر ، پروین ۵۵	پروین ، مور ، بلبل ۶۷
پروین ، مرغ به باغ رفته ، مرغ خرد ۹۶	پروین ، ذره ، خورشید ۱۰۸	پروین ، کبوتر ، زاغ ۱۱۸	طوطی ، جغد ، پروین ۱۲۰
دیوانه ، گروه افراد ، قاضی۱۲۲	مادر موش ، موشک ، تله ۱۵۷	کودک ، معبد ، حکیم ۱۷۷	

۴- **قطعاتی که از ۴ یا ۵ شخصیت تشکیل شده اند**، این بخش با ۳ مورد کاربرد ۴ ٪ از کل قطعات را در بر می گیرد . و کمترین تعداد قطعات پروین را تشکیل می دهد . جدول زیر نمایانگر این بخش است .

جدول ۴ از چهار شخصیت و بیشتر		
کودک ، پیرزن ، پادشاه ، پروین ۵۷	سپیدار ، تبر ، دهقان ،شعله ، پروین ۹۷	دلو ، طناب ، دهقان ، پروین ۱۱۶

- کیفیت روایت و راوی در قطعات پروین

قطعات پروین اعتصامی از جهت دخالت راوی ، کیفیت سخن او ، گفتگوی طرفین روایت و مباحثه در امور مختلف از ساختار یکسانی برخوردار نیست . با توجه به کیفیت گفتگو و مشارکت راوی در روند روایت می توان قطعات شعری پروین را به پنج گروه تقسیم نمود .

۱- **روایاتی که با سخن راوی (پروین) آغاز می شود و طرفین گفتگو به مباحثه در امور مختلف می پردازند .** در این گونه روایات راوی چونان دانایی - تا حدودی می توان عنوان دانای کل را به وی اطلاق کرد - روایت را آغاز می کند . در این گونه موارد راوی در همان ابتدای قطعه حضوری کوتاه دارد . مثلاً در روایتی با نام **ارزش گوهر** راوی ابتدا داستان مرغی را ذکر می کند که به باغی می رود و ناگهان دانه لعلی را در روزنی می بیند :

مرغی نهاد روی به باغی ز خرمنی   ناگاه دید دانه لعلی به روزنی
پنداشت چینه ای است به چالاکیش ربود   آری نداشت جز هوس چینه چیدنی
چون دید هیچ نیست فکندش به خاک و رفت   زین سانش آزمودش چه نیک آزمودنی

(پروین، ۱۳۸۴ : ۱۰۹)

پس از این بخش روایت که ترسیم صحنه و گفتگوی آغازین است گهر و مرغ به گفتگو می پردازند . گوهر از اینکه مرغ به او وقعی ننهاده است ناراحت و نگران است و ارزش خویش را بر می شمارد و از روزگار شکایت می کند که :

ما را فکند حادثه ای ور نه هیچگاه   گوهر چو سگ ریزه نیفتد به برزنی

(همان ۱۰۹)

پس از آن مرغ به بی ارزشی گوهر و روزگار او می خندد و در پایان نیز ، روایت با جمله ای روایت را با بیتی به پایان می برد :

پروین چگونه جامه تواند برید و دوخت   آن کس که نخ نکرده به یک عمر سوزنی

(همان ، ۱۱۰)

البته در همه این موارد این گونه نیست که در پایان ، راوی وارد ماجرا شود و خود روایات را به پایان ببرد اعمال یا کنش های روایی در این نوع روایات بسیار ساده و قابل فهم است . شخصیت ها آنچنان پیچیدگی ندارند و گفتگوها نیز گوییا شامل ساختاری منظم به شکل زیر است :

۱- گفتگوی راوی و آغاز روایت (که گاهی اوقات با ترسیم صحنه همراه است) .

۲- گفتگو با ریشخند و طعنهٔ یکی از طرفین مناظره و برشمردن ارزش های خویش آغاز می شود .

۳- طرف مقابل و عمدتاً مغلوب کردن طرف نخستین . آنچنان که مشاهده می شود گفتگو در این دسته از قطعه ها تو در تو است ، یعنی طرفین گفتگو پابه پای هم در بحث شرکت نمی کنند یکی گفتارش را به پایان می برد و دیگری می آغازد و راوی هم عمدتا در همان ابتدای قطعه ظاهر می شود .

تعداد این قطعات در مجموع آثار پروین ۷ مورد یا ۱۰ ٪ است . که شامل قطعات ۵۵ ، ۶۰ ، ۶۷ ، ۸۳ ، ۹۶ ، ۱۰۸ ، ۲۰۴ است .

۲- روایاتی که با گفتگوی طرفین یا اعضای ساختار روایی آغاز می شود و در ضمن آن راوی نیز وارد ماجرا می گردد و نکته ای می افزاید .

در این بخش ، قطعه با گفتگوی یکی از اعضای مناظره آغاز می شود و سپس با پاسخ های دیگر اعضای گفتگو ادامه می یابد و گاهی اوقات راوی در ضمن مبحث وارد می شود و در تایید نظر یکی و نفی دیگری سخن بر زبان جاری می کند .

مثلا در قطعه ای ، شانه ای به آینه می گوید که روزگار چقدر کجرو و تندخوست من رنج کش زمانه هستم و تو ای آینه ، نیکو طالعی داری و از زحمت بدوری :

ما را زمانه رنج کش و تیر روز کرد — خرم کسی که همچو تواش طالعی نکوست
هرگز تو بار زحمت مردم نمی کشی — ما شانه می کشیم به هر جا که تار موست

(پروین ، ۱۳۸۴ : ۱۰۸)

آینه در پاسخ و اعتراض به شنه می گوید : تو عیب ها را در خفا می شمری و هر که چنین کند دشمن است و لیکن ما عیب ها را در روی مردمان به آنها می گوییم .

در پیش روی خلق به ما جا دهند از آنک — ما را هرآنچه از بد و نیک است روبروست

(۱۰۸ همان)

پس از این بخش گویا پروین وارد ماجرا می شود و در تایید سخن آینه می گوید :

چون شانه عیب خلق مکن مو به مو عیان — در پشت سر نهند کسی را که عیب جوست
زآنکس که نام خلق به گفتار زشت کشت — دوری گزین که از همه بدنام تر هم اوست
پروین نشان دوست درستی و راستی است — هرگز نیازموده کسی را مدار دوست

(پروین : ۱۰۸ و ۱۰۹)

این گونه روایات نیز ساختار پیچیده ای ندارند و گفتگوها مانند بخش قبل ، منظم و به گونهای نوبتی است . ساختار این دسته نیز از ۳ بخش یا ۳ عمل و کنش تشکیل شده است :

۱- روایات با سخن و گفتار یکی از طرفین در بینا مزیتهای خویش نسبت به دیگری آغاز می شود .

۲- بخش دوم روایت شامل پاسخ طرف ثانوی و مغلوب نمودن اوست . پروین وارد ماجرا می شود و نظر خویش را ابراز می‌کند . می توان گفت فرق این بخش با قسمت قبلی تنها جابجایی نقش پروین در ساخت روایت است . در ان بخش روایت با سخنان پروین آغاز می شد ولی در این قسمت روایت با سخنان او پایان می پذیرد و چنین ساختارهایی با ۹ مورد و ۱۰/۵ ٪ کل قطعات شعری پروین را به خود اختصاص می دهند که شامل قطعات : ۱۵۷/۱۲۰/۱۱۸/۱۱۶/۱۰۵/۹۷/۵۷/۴۳/۵۳ است .

۳- **روایاتی که راوی در طول گفتگوها شرکت نمی کند .** در این گونه روایات که عمده ساختار گفتگوهای قطعات شعری پروین را در بر می گیرد ، قطعه تنها شامل گفتگوی اعضا یا طرفین مناظره است بدون اینکه در آغاز یا انجام با سخنان یا توصیفات راوی روبرو بشویم . مثلا قطعه ای با نام **احسان بی ثمر** مناظره ابر و گلی است :

باریدابر بر گل پژمرده ای و گفت — کز قطره بر گوش تو آویزه ساختم
از بهر شستن رخ پاکیزه ات ز گرد — بگرفتم آب پاک ز دریا و تاختم

(همان ۱۰۹)

گل به او می خندد و می گوید : موقع بخش دیر است و گرما مرا گداخت فلک با ماناساز است و من با خاک و خار در ساختم .

ننواخت هیچگاه مرا گر چه بی دریغ — هر زیر و بم که گفت قضا من نواختم
تا خیمه وجود من افراشت بخت گفت — کز بحر واژگون شدنش برفراختم
منظور و قصدی نشناسد به جز جفا — من با یکی نظاره جهان را شناختم

(همان : ۱۰۹)

آنچنان که ملاحظه می شود قطعه بدون در بر داشتن نظر راوی یا سخنان و دخالت او تنها گفتگویی است میان ابر و گل ، این بخش نیز بسان دیگر بخش ها از نظم گفتگویی برخوردار است بدین معنی که روایت در اینجا نیز پا به پا پیش نمی رود بلکه ابتدا یکی از طرفین سخن را با بیان امتیازات خویش می آغازد و کنار می رود آنگاه دیگری وارد ماجرا می شود و عمدتا با طنز و ریشخند و طعنه به طرف نخستین پاسخ می دهد و اورا به

گونه ای مغلوب می کند روایت در اینجا به اتمام می رسد . می توان گفت ساختار چنین قطعاتی از دو بخش تشکیل شده است ؛ دو بخش ساده ای که نه پیچیدگی در متن و گفتگوی آن ها وجود دارد و نه در اعمال و کردار شخصیتها :

۱- آغاز گفتگو توسط شخصیتی و برشمردن مزیت های خویش نسبت به دیگری .

۲- پاسخ طرف نخستین و مغلوب کردن او . در این گروه عمدتا پروین با به کار بردن افعالی نظیر "» به طعنه گفت "« ، خندید و...طنز یا ریشخند گفتار یکی از شخصیتها می نمایاند . آنچنان که اشاره شد این بخش با ۵۱ مورد و ۶۴ ٪ بیشترین قطعات شعری پروی را شامل می شود . قطعات این بخش عبارتند از :

۳- **روایاتی که حدیث نفس شخصیتی واحد است .** در این گونه قطعات راوی سخن را آغاز می کند آنگاه ادامه ماجرا ، حادثه ، واقعه یا رویدادی است که برای شخصیتی اتفاق افتاده است و او این رویداد را برای ما عمدتا با زبانی اندوه بار بیان می کند . مثلا در روایتی که شکایت از روزگار است ، راوی قطعه ای را از زبان دخترکی پدر از دست داده آغاز می کند ، سپس ما شکایت از غمها و رنجهای روزگاررا از زبان دخر می شنویم :

گریه ام بهر پدر نیست که او مرد و از رنج تهی دستی رست
زان کنم گریه که اندر یم بخت دام بر هر طرف انداخت گسست
پدرم مرد ز بی دارویی وندرین کوی سه داروگر هست
دل غمگینم از این غم بگداخت که طبیبیش به بالین ننشست

(همان ، ۱۲۹)

این گونه قطعات ۸ مورد است که عبارتند از :

۱۹۴/۱۹۳/۱۹۱/۱۸۲/۱۴۵/۱۳۷/۱۲۱/۷۴ و ۱۰ ٪ کلیه قطعات شعری پروین را در بر می گیرد .

٤- **قطعاتی که صرفا جهت پند و اندرز از زبان راوی بیان می شود .** در این گونه موارد خواننده و مخاطب با گفتگو و مناظره شخصیت ها روبرو نیست . تمام تلاش شاعر در چنین مواردی آگاهی دادن و بیان اندرزی است .

ای که عمریست راه پیمایی — به سوی دیده هم ز دل راهی است
لیک آن گونه ره که قافله اش — ساعتی اشکی و دمی آهی است
با شب و روز عمر می گذرد — چه تفاوت که سال یا ماهی است
به مراد کسی زمانه نگشت — گاه رفقی و گاه اکراهی است

(همان ، ۱۷۱)

چنین قطعاتی ۴ مورد است و ۵ ٪ کل قطعات شعری پروین را دربر می گیرد و عبارتند از قطعات : ۱۶۵/۱۴۴/۱۲۹/۱۱۰

تمها و درونمایه قطعات

با بررسی و تحلیل تمام قطعات شعری پروین می توان چنین نتیجه گرفت که همه آنها دارای چند درونمایه ثابت یا تکراری و کلیشه ای هستند . این درونمایه ها در این موضوعات می شوند : شکایت از روزگار ، بخت ، زمانه ، قضا و قدر . مثلا قضا و قدر و اعتقاد به اینکه همه امور وابسته به تقدیر است درونمایه ای است که در بیشتر قطعات پروین به چشم می خورد . کمتر قطعه شعری است که خواننده با چنین تمی روبرو نشود . اعتقاد به تسلط قضا و قدر در ترکیباتی نظیر شعله تقدیر ، کشتی بحر قضا ، درس قضا ، مباشران قضا آمده است .

- مگوی بی گنهم سوخت **شعله تقدیر** — همین گناه تو را بس که نیستی برور

(پروین ۲۲۸)

- **کشتی بحر قضا** تسلیم است — اندر این بحر نه کشتی نه کروست

(پروین ۲۴۵)

- ترا بر اوج بلندی مرا سوی پستی — **مباشران قضا** می زنند و می رانند

(پروین ۲۷۵)

از دید پروین روزگار و زمانه در جنگ با انسان است و همیشه آدمی مغلوب زمانه است زیرا زمانه پست و دون است و دون مایگان را به والایی می رساند و بلند پایگان را به پستی . چنین بینشی در ترکیب هایی نظیر چرخ سنگ افکن ، ایام خونخوار ، نساج روزگار ، زمانه راهزن ، چرخ پست ، دهر بی باک ، شبرو دهر ، دزد گیتی ، زمانه بد دل ، فلک سفله ، چوگان فلک ، فلک عربده جو ، حمله چرخ ، دشمنی دهر و نظیر آن آمده است :

گر آلود انگشتهایت به خون — شگفتی ز ایام خونخوار نیست

(همان ، ۱۸۳)

تو به دلجویی خود مغروری — نشنیدی که فلک عربده جوست

(همان ، ۲۴۴)

چو ما برو در و دیوار خانه محکم کن — مگرد ایمن و فارغ زمانه راهزن است

(همان ، ۲۱۸)

هرگز ایمن مشو که حملهٔ چرخ — گر ز امروز بگذرد فرداست
وقت تاراج و دستبرد شب است — روز هنگام خواب و نشو و نماست
سر میفراز نزد شبرو دهر — که بسی قامت از جفاش دوتاست

(همان ، ۲۲۳)

قطعات شعری پروین در یک نگاه :

در بررسی اجمالی می توان اجزایس سازنده شعری پروین را از زوایای مختلف به صورت زیر تحلیل نمود :

الف) شخصیت ها : از نظر شخصیت ها و اجزایی که قطعات را می سازند چنین به نظر می رسد که در هیچ یک از شخصیت های شعری پروین مانند بسیاری از آثار تعلیمی ، پیچیدگی وجود ندارد . به عبارت دیگر شخصیت های این قطعه ها شخصیت هایی ایستا و بی تغییرند . ما به هیچ یک از خصوصیات ظاهری ، فکری و سایر ویژگیهای شخصیت های مشارکت کننده در گفتگوها پی نمی‌بریم . شاید به این علت باشد که در نظر پروین

پیام و ابلاغ درونمایه مهمترین رکن قطعه است . به سخنی دیگر ساختار این قطعات از جهت ویژگیهای شخصیت ها به قصه های قدیمی بسیار نزدیک است . از سوی دیگر شخصیت های انسانی این قطعه ها عموما از افراد ضعیف و مظلوم اجتماع مانند بیوه زن ، پیر زن ، یتیم ، رفوگر و... هستند و اگر هم پادشاهی در یکی از این قطعات مانند اشک یتیم دیده شود برای نشان دادن ستمی است که به طرف دیگر روا داشته است . وگرنه عمده روایات از افرادی است که ذکر شد . از سوی دیگر می‌توان گفت در شخصیت های غیر انسانی پروین تا حدودی نوآوری کرده است . مثلاً قطعاتی که از زبان عدس و لوبیا ، ماش و خون دست تاجور ، خون دست فقیر و... است . از سوی دیگر در بخشی از قطعات که شخصیت های آنها کلیشه ای است مانند گل و بلبل تلاش نموده است با جهت دادن آن به سمت مناظره و گفتگو هویت آنها را از شکل معمول سنت ادبی یعنی عاشق و معشوق بودن خارج نماید . می توان گفت در بخش شخصیت ها کمتر چیزی در حیطه نظر پروین است که از دید او دور مانده باشد .

از سوی دیگر آنچنان که قبلا در جدول شخصیت ها آمد قطعات شعری پروین از ساختار چند شخصیتی و تنوع شخصیتی برخوردار نیستند عموما از دو شخصیت ایستا تشکیل شده اند . و اندک قطعاتی که دارای چهار یا پنج شخصیت هستند پیچیدگی درخور توجهی ندارند .

ب) گفتگوها : آنچه در قطعات از دیدگاه پروین مهم است گفتگوی میان شخصیت هاست . به عبارتی گرانیگاه قطعه و آنچه در نوع ادبی این قالب شعری مد نظر است و پروین نسبت به آن اهتمام ویژه ای داشته است کیفیت گفتگوست . می توان گفت برخلاف نظر رایج قطعات پروین ساختار مناظره ای آنچنان مشهودی ندارند زیرا در مناظره ، طرفین با سوال و جواب هایی که پی در پی مطرح می کنند و به عبارتی کیفیت دیالکتیکی خاص ، با هم در مورد موضوعی ویژه مباحثه می‌کنند ، در حالیکه در ساختار گفتگوهای قطعات شعری پروین چنین جدال و مباحثه ای کمتر مشاهده می شود بلکه موضوعی مطرح می شود ، یکی از شخصیت ها نظر خویش را بیان می کند ، آنگاه

دیگری به طرح دیدگاه خود می پردازد و تلاش می کند گفته طرف نخست را انکار کند و حرف خویش را مرجح بداند . شاید به واسطه همین غلبه بر طرف مقابل می توان گفت که اشعار پروین به مناظره نزدیک می شود . از سوی دیگر در بین قطعات شعری پروین ، تنها یکی از قطعات مناظره نامه نامیده شده است (قطعه ۱۸۶ ص ۲۸۲) و خود شاعر نیز اصطلاح مناظره در آن به کار برده است . و از قضا این قطعه ساختار دیالکتیکی بیشتری نسبت به سایر قطعات دارد :

شنیده اید میان دو قطره خون چه گذشت　　گه مناظره یک روز بر سر گذری
یکی بگفت به آن دیگری تو خون که ای　　من اوفتاده ام اینجا ز دست تاجوری
بگفت من بچکیدم ز پای خارکنی　　ز رنج خار ک رفتش به پا چو نیشتری
جواب داد ز یک جمله ایم هر دو چه غم　　چکیده ایم اگر هر یک از تن دگری

(همان ، ۲۶۲)

گفتگوهای سایر قطعات آنچنان که پیش تر اشاره شد بر اساس تعدد شخصیت ها از چند پاره تشکیل شده است مثلا اگر قطعه دارای سه شخصیت است با سه گفتگو روبرو هستیم که هر یک به نوبت به بیان نظرات خود می پردازد و رشته کلام را به دیگری می پردازد . مثلا در قطعه کمان قضا ص ۲۲۳ با شخصیت های مادر "» موش"« موشک ، تله و پروین روبرو هستیم . هر یک به نوبت سخن خوش را ارائه می‌کند ابتدا مادر ، آنگاه موشک سپس تله و سر انجام پروین . یا در قطعه روش آفرینش با سه شخصیت دلو ، طناب و دهقان روبرو هستیم که هر یک به نوبت سخن خود را عرضه می کنند .

سایر قطعات نیز از چنین ساختاری برخوردارند . نکته حائز اهمیت اینکه می توان قطعات دو شخصیتی را با مسامحه داری ساخت مناظره ای دانست لیکن در آنها هم به علت اینکه گفتگوها کیفیت دیالکتیکی ندارد جنبه مناظره ای بودن را تضعیف می کند .

لحن :

با بررسی نحوه گفتگو بین شخصیتهای روایات، دو نکته اساسی در کیفیت گفتگوها به چشم می خورد . نکته اول نحوه و احن گفتگوی طرف نخست روایات است . بررسی

قطعات نشان می دهد لحن گفتگوی شخصیت های نخستین عمدتاً با نوعی نخوت ، تکبر ، نادانی و جهالت هراه است . یا نحوه بیان آنان از سر شتاب و مستکبری است و بیشتر لحنی شکایت آمیز و حاکی از گله از روزگاران و بخت است . مثلا در حکایتی آب از بخت و روزگار خویش چنین می نالد :

آب نالید وقت جوشیدن کاوخ از رنج دیگ و جور شراب
نه کسی می کند مرا یاتری نه رهی دارم از برای فرار
نه توان بردبار بود و صبور نه فکندن توان ز پشت این بار

(پروین ۲۷۹)

یا

ز درد پای پیرزنی ناله کرد زار کامروز پای مزرعه رفتن نداشتم
بر خوشه چینیم فلک سفله گر گماشت عیبش مکن که حاصل خرمن نداشتم
دانی ز من برای چه دامن گرفت دهر من جز سرشک گرم به دامن نداشتم

(پروین ۲۶۹)

یا آنچنان که گفته شد از سر خودبینی است .

صبحدم تازه گلی خودبین گفت کز چه خاک سیم در پهلوست

نکته دیگر که در ساختار قطعات شعری پروین بسیار چشمگیر و قابل تامل است ، لحن طنزآمیز گقفتگوهاست ، این لحن و طنز در گفتار هر دو سوی گفتگو وجود دارد . و عمدتاً چنین لحنی برای تحقیر شخصیتی است . و با ساختارهای فعلی نظیر به خنده گفت ، خندید و به طعنه گفت آمده است . مثلاً طعنه سرو بر گل سرخ :

سرو خندید سحر بر گل سرخ که صفای تو به جز یکدم نیست
من به یک پایه بمانم صد سال مرگ با هستی من توام نیست

(پروین ۲۱۵)

یا

به کرم پیله شنیدم که طعنه زد حلزون که کار کردن بی مزد عمر باختن است

پی هلاک خود ای بی خبر چه می کوشی　　　هر آنچه رشته ای عاقبت تو را کفن است

(پروین ۲۱۸)

یا

صبحدم تازه گلی خودبین گفت　　　کز چه خاک سیم در پهلوست

خاک خندید که منظوری هست　　　خیره با هم ننشینیم ای دوست

(پروین ۲۴۴)

نمونه های فوق اندکی از شواهد فراوان لحن ویژه گفتگوها در قطعات شعری پروین است

منابع و مآخذ :

۱- اعتصامی - پروین - دیوان - به کوشش ولی الله درودیان - چاپ سوم - نشر نی - تهران - ۱۳۸۴.

۲- انوشه - حسن - دانشنامه ادب فارسی - چاپ اول - سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی - تهران - ۱۳۸۰

۳- شمیسا - سیروس - انواع ادبی - چاپ نهم - انتشارات فردوس - تهران - ۱۳۸۱

۴- محجوب - محمد جعفر - سبک خراسانی در شعر فارسی - چاپ اول - انتشارات فردوس و جامی - تهران

۵- موحد - مینا - قطعه در شعر فارسی - نشر دانش - سال چهاردهم - شماره چهارم - خرداد و تیر - ۱۳۷۳

۶- میرصادقی - میمنت - واژه نامه هنر شاعر - چاپ دوم - کتاب مهناز - تهران - ۱۳۷۶

پروین و رمانتیسم

دکتر محمد رضا نجاریان

عضو هیأت علمی دانشگاه یزد

مقدمه:

اندر آنجا که قضا حمله کند   چاره تسلیم و ادب تمکین است

(دیوان پروین،ص ۴۱۶)

بخش گسترده ای از شعر و ادب ما بیان درد و رنج هاست.پیری، از دست دادن نزدیکان و عزیزان و مرگ از اموری هستند که پیوسته روح لطیف انسان را آزرده است. از جمله درد های جاودانه بشر درد حیرت است؛اینکه از کجا آمده و به کجا خواهد رفت. این درد فلسفی را شاعران بزرگ هر یک به زبانی بیان کرده اند.درد عشق و عرفان در عاشق بویژه اگر معشوق ذات پاک لا یزال باشد به جان خریدنی است.گاه درد و رنجها جنبه انفرادی دارد،گاه از ناداری و تهیدستی است؛اما درد های اجتماعی درد هایی هستند که از نابسامانی ها و نابرابری های اجتماعی نشأت گرفته و در طول تاریخ چون بیماری مزمنی جان و دل آزادگان را آزرده اند.نمونه این دردها را در دیوان شاعران بزرگی چون خاقانی،ناصر خسرو،حافظ و پروین می توان یافت.

با بررسی تحقیقات انجام شده در باره پروین اعتصامی مشخص شد که کمتر در باره شیوه این شاعر در مقایسه با مکتبهای ادبی بحث شده است.لذا در این مقاله نخست به معرفی مکتب ادبی رمانتیسم پرداختیم و سپس در باره جهان بینی پروین با ذکر اشعار بحث را ادامه داده ایم و در موارد خاص نکات مشترک شاعر و این مکتب ادبی تبیین شده است.از آنجا که پروین بخصوص در قطعاتش از نماد و سمبل بهره برده است در پایان به مکتب سمبولیسم و یافته های دیوان پروین اشاره شده است.

در ضرورت بحث همین بس که علل ظهور و تکامل مکتب های ادبی را باید در شرایط اجتماعی و تحولات جامعه خاصه باتوجه به موقعیت هنر مند در جامعه جستجو کرد چرا که رمانتیسم فریاد اعتراض آمیز هنرمند علیه بندگی انسان آزاد،علیه تبدیل شهر ها به اردوگاههای فقر زده اسیران کارخانه بود.عصری که پروین در آن زندگی کرد عصر تحول و دگرگونی بود.روشنفکران و نویسندگان در آن زمان سعی می کردند با نوشتن مقالات یا سرودن اشعاری ذهن مردم را برای یک انقلاب آماده کنند و می خواستند مردم در برابر حکومت استبدادی ساکت نباشند و تن به ظلم و جور بیگانگان ندهند.پروین همانند شاعران عصر خود از ظلم و جور انتقاد می کرد،بی عدالتی را محکوم می کرد و به پادشاهان و ستمگران زمان می تاخت.عده ای بر این باورند که شعر پروین شعری است که در آن صلابت و کوبندگی مردانه بیشتر به چشم می خورد و در آن طبع لطیف و ظریف زنانه خبری نیست.اما پروین به خاطر جبر زمانه نمی توانست زیاد از خود و امیال درونی خود سخن بگوید و بالطبع سخن گفتن از ظلم ها همیشه زبانی تند و کوبنده می خواهد.پروین می خواست روزنه ی امیدی باشد بر دل نا امیدان و در ماندگان و چه خوب توانست به این هدف خود دست یابد . این گونه است که شعر پروین در همیشه تاریخ و ادب فارسی جاودان شده است و از او به عنوان زنی که خواهان برقراری عدالت و برابری بوده یاد می کنند و همچون ستاره ای می دانند که در آسمان ادب فارسی درخشیده است. هر چند سایه ای از تردید وجود دارد که چگونه ممکن است زن جوانی ظرف ده سال از ۲۵ تا ۳۵ سالگی آنهمه شعر بسرایدولی آنچه مهم است اینکه نام سراینده پروین است اعم ازآنکه از خاندان اعتصامی باشد یا مستعار و مستتر.

پروین و تأثیر از دیگران

پروین(رخشنده) فرزند یوسف اعتصام الملک آشتیانی به سال ۱۲۸۵ ش در تبریز متولد شد.سرودن شعر از هشت سالگی آغاز کرد و مورد تشویق اهل ادب قرار گرفت.در یکی از محافل ادبی ملک الشعرای بهار او را تشویق کرد. او در سال ۱۳۱۳ ش. با یکی از بستگان پدر ازدواج کرد اما دو ماه بعد از همسر خود جدا شد.بعید نیست که طعم تلخ

ناکامی ازدواج،در عاطفه شعری پروین و قطعات درد ناکی که در عطوفت به کودکان و در ماندگان سروده،مؤثر افتاده باشد.پروین سرانجام در سال ۱۳۲۰ به بیماری حصبه درگذشت در حالی که ۳۵ سال بیش نداشت.(یاحقی،جویبار لحظه ها،ص ۱۷۱).

دیوان پروین مرکب از قصاید،غزلیات،قطعات،مثنویات،مسمطات و چند منظومه پراکنده است.قصائد او تغزل و تشبیب ندارد،حتی یک نمونه مدح در خلال ۵۳ قصیده نمی توان یافت.(مقدمه دیوان پروین،ص۱۸)

اولین شاعری که پروین در قصایدش تأثیرزیادی از او گرفته است ناصر خسرو است.او همانند ناصر خسرو به واقعیت های زمان خود توجه داشته و سعی کرده است با زبانی ساده و روان از درد و رنج های مردم سخن گفته و در مقام پند و اندرز راه درست را به آنها نشان دهد.پروین نیز تحت تأثیر اندیشه های ناصر خسرو انسان ها را به مدارا کردن با روزگار و سرنوشت حاکم بر آنها دعوت می کند.پروین در تعدادی از غزلهایش به استقبال سنائی رفته است ازجمله غزل زیر با مطلع:

ای خوشا سودای دل از دیده پنهان داشتن — مبحث تحقیق را در دفتر جان داشتن

پروین آثار ابن یمین شاعر قطعه سرای قرن هفتم و هشتم را بسیار مطالعه کرده است.او در اندرز و پند و بیان نکات اخلاقی از سعدی متأثر بوده است.با وجود استقبال از غزلهای حافظ ،او در نیمه راه از حالت تغزلی خارج شده و به شکل تعلیمی که سبک شاعری او بود رو آورد.از زیبا ترین شعر های پروین «لطف حق» است که به شکل زیبایی نگرانی های و دلتنگیهای مادر حضرت موسی (ع) را به تصویر می کشد.آنچنانکه گویا مولانا سخن می گوید(بهمن،پروین اعتصامی،ص ۸۵):

مادر موسی چو موسی را به نیل — در فکند از گفته رب جلیل

گفته اند که قطعات و مثنویهای پر ارزش وغزلهای او بیشتر رنگ سخن عراقی را دارد و غالبا ساده است.(پروین اعتصامی شاعره ای از تبار روشنیها،ص ۴۲)

قطعات «ارزش گوهر»،«بلبل و مور» ،«جولای خدا»،«دریای نور»،«رفوی وقت»،«نشان آزادگی» و «یاد یاران» شبیه آثار زیر یا متأثر از آنهاست:خروس و گوهر ازوپ یا

خروس و مروارید لافونتن،زنجره و مورچه ازوپ و لافونتن،عزم و نشاط عنکبوت نوشته آرثور بریزبان، مقاله نویس آمریکایی و اثری دیگر از همو،نغمه پیرهن از نویسنده ناشناس،به یک مومیایی اثر هوراشیو اسمیت شاعر انگلیسی.(چشمه روشن،ص ۴۱۷).
البته در قطعات به سنایی و انوری هم نظر داشته است ؛اما در حد تقلید صرف باقی نمانده است.قالب مناظره را نیز او ابداع ننموده است .این طریقه در ایران پیش از اسلام هم رایج بوده است و منظومه درخت آسوریک در مناظره نخل و بز از آثار پارسی میانه نمونه آن است در ادبیات دری بخصوص مورد توجه اسدی طوسی قرار گرفته است.(جویبار لحظه ها،ص ۱۷۲).اما بی اغراق می توان گفت که کمتر شاعری توانسته است در تصویر آفرینی و قدرت خیال در صحنه پردازی ها به پایه پروین رسیده باشد.تصویر آفرینی های پروین اگر چه در قطعات و مثنوی ها بیشتر به چشم می خورد و اغلب به صورت مناظرات و محاورات گوناگون است ولی به حکم وجود عاطفه لطیف و استعداد خداداد در ایراد تمثیل ها ، این تجسم مفاهیم و صحنه پردازی ها در ضمن ادبیات حکیمانه و عارفانه قصایدهم دیده می شود.در باره گذر عمرگ، انسان را به دانه مرغان تشبیه می کند که پس از افشاندن چندی نمی پاید که بر چیده می شود:

تا بیفشانند بر چینندمان   طوطی وقت و زمان را شکریم

استقلال فکر و ابتکار ذوق در تصویرهای مرکب و قصه وار مهم ترین امتیاز شعر پروین است.(جاودانه پروین اعتصامی،ص ۹۶) .ازجمله ایرادات به دیوان پروین موارد زیر را ذکر نموده اند(مقدمه دیوان پروین،به کوشش دکتر ابوالفتح حکیمیان):
۱-دیوان بدون توحیدیه است. ۲-پیرو سبک شعری خاصی نیست. ۳-استفاده نامحدود از «ان جمع»و«ین نسبت». ۴ -وجود عیوب ایطاء و اکفاء و سناد در قافیه

زمان پروین

دوران پروین دوران دلهره و بهت است،عصر دروغ و دهشت.زمانی را درمی یابد که آزادی با خون به دست آمده ای از کف مردمی سنگ شده بیرون کشیده اند.دهان فرخی یزدی را دوخته،شهیدش کردند.عشقی را به قتل می رسانند.در همه جا سنگها را بسته و

سگها را گشوده اند.پروین نگران مردمی هیچ ندان و بدون پشتیبان است و نفس گـرم او در سینه سرد شهدای جامعه اش فرو نمی رود.قطعه«صاعقه ما ستم اغنیاسـت» از کوبنـده ترین اعلام جرمهای پروین علیه طبق ستمگر است.برزگر جوان به تلخی ،عدالت زنـدگی آمیخته با فقر و بیچارگی خود را در جوار ثروت و مکنت بی دلیل اغنیـا مـورد شـک و سؤال قرار می دهد :

از چه شهان ملک ستانی کنند　　　از چه به یک کلبه تو را اکتفاست

سرانجام جوان خشمگین مرجعیت غایی سازمان سیاسی موجود را بزیر سؤال می سکشد و می پرسد:«عدل چه افتاد که منسوخ شد؟»،(یاد نامه پروین،ص ۱۴۲) .

پروین در قطعه ۱۴ بیتی«ای رنجبر» بر خلاف طبیعت آرامش با خشمی منفجـر کننـده خلق مظلوم را به فرو پاشیدن نظام استعمار نوین به هر وسیله ممکن فرا می خواند:

تا به کی جان کندن اندر آفتـاب ای رنجبر　　　ریختن از بهر نان از چهره آب ای رنجبر

حاکم شرعی که بهـر رشوه فتـوا می دهد　　　کی دهد عرض فقیران را جواب ای رنجبر

(دیوان پروین،ص۱۶۲)

مکتب رمانتیسم

این مکتب از مکتبهای ادبی است که در ربع آخر قرن ۱۸ و سی سال اول قرن ۱۹ در ادبیات غرب بوجود آمد و نخستین وجه مشخصه آن،تضاد و مخالفت بـا کلاسیسیسـم و اصول و مبادی آن بود.اصطلاح رمانتیسم بر گرفته از کلمه رمانس اسـت کـه بـه معنـی ادبیات ملی یا ادبیات توده مردم به کار می رفـت.نویسـندگان و شـاعران پیـرو مکتـب رمانتیسم،اغلب با داشتن خصوصیات زیر و انعکاس آنها در آثارشان مشخص می شوند:

۱- توجه به احساسات و هیجانات فرد و نیاز های او بـیش از و تعقـل و درک منطقـی . برای شاعر پیرو این مکتب دنیای درون بیش از دنیای بیرون مورد توجه است.احساسات او از طریق تجربه های شخصی بیان می شود ونمایانگر شخصیت اوست.

۲- توجه به طبیعت بشر و بشر طبیعی:

به اعتقاد هنرمندان این مکتب،بشر تنها در موقعیتهای طبیعی خصایص بشری خود را حفظ می کند وتمدن و اجتماع مایه فساد روح طبیعی بشر می شود.از اینرو وقتی می خواهند از دیگران حرف بزنند موضوع ها و قهرمانان خود را از میان مردم ساده دل روستایی،چوپانان و کودکان که هنوز از عوالم طبیعی دور نشده و تحت تأثیر تمدن شهری قرار نگرفته اند،انتخاب می کنند.علاوه بر این پیروان مکتب رمانتیسم در بین حالات انسانی با طبیعت،رابطه ای درونی و پنهانی حس می کنند؛بسیاری از حالات خود را با طبیعت،یکی می دانند یا حالات طبیعت را در خود منعکس می بینند.

۳- خیال پردازی:

از نظر شاعر مکتب رمانتیسم شعر یعنی بیان تخیل به وسیله کلمات.از اینرو دراین مکتب،دور شدن از واقعیت و رو کردن به امید و آرزو و معجزه وعوالم دور از واقع که حاصل خیال پردازی ذهن است،امری عادی است.دنیای شاعر یا نویسنده به کمک نیروی خیال خود به سفرهای خیالی یا تاریخی می رود.قهرمانان خود را در فضاهای خیالی یا تاریخی گذشته می پروراند و از افسانه ها و اساطیر برای بیان حال خود سود می جوید.

۴-گریز از اجتماع:

از خصایص هنرمندان این مکتب،گریزاز اجتماعی است که آن را نسبت به خود بیگانه و گاه ظالم می داند.از اینرو از مقابل چنین اجتماعی به دنیای مالیخولیایی و تأثرات دردناک افراطی و عوالم حزن انگیز و مرگ پناه می برد.از نظر او حال ،نامطلوب و آینده ناامید کننده است و تنها گذشته و خاطرات آن مایه تسلای خاطر می تواند بود.

۵- طغیان بر خلاف قواعد شعری:شاعران پیرو مکتب رمانتیسم،شعر را سیلان خود به خود احساسات می دانستند و برای بیان این احساسات به قواعد و اصول پایبند نبودند.این سرکشی نسبت به قواعد شعری،سنت شکنی ها و عصیان برتشکیلات سیاسی را نیز در بر می گیرد.این اصل سرکشی و طغیان،توجه شاعران این مکتب را به زشتی ها و زیباییهای روح بشری جلب کرد ویکی از قواعد اصلی کلاسیسیم را که اعتقاد به زیبایی مطلق بود،در هم شکست.عبارت آزادی در ادبیات که گفته معروف ویکتور هوگو(۱۸۰۲-

۱۸۸۵م)نویسنده و شاعر فرانسوی است،منعکس کننده این اصل مهم از رمانتیسم است که در عین حال عقاید سیلسی و انقلابی را نیز ترغیب می کند.

مکتب رمانتیسم با اصول و مبانی خود،راهگشای ظهور مکتب سمبولیسم یا نماد گرایی در ادبیات شد.در هر حال بعضی این مکتب را فرار از دنیای واقعیت و در نتیجه نوعی بیماری و ویرانگری به حساب می آورند اما از نظر این عده،رمانتیسم زمینه آزادی خلاق ذهن و روح بشر را فراهم آورده است.در ادبیات فارسی دوره خاصی به نام رمانتیسم وجود ندارد اما بیشتر آثاری که در اواخر دوران قاجاریه(۱۱۹۳-۱۳۴۴ق) و اوایل سلطنت پهلوی(۱۳۰۴-۱۳۵۷)در شعر فارسی دری بوجود آمده است،رنگی از رمانتیسم دارد.(میمنت میر صادقی،واژه نامه هنر شاعری،ص ۱۱۲-۱۱۶).در سبک رمانتیسم طبیعت و هنر،شعر ونثر،جد و هزل،خاطره و پیشگویی،عقاید مبهم و احساسات آنچه آسمانی است وآنچه زمینی و بالاخره زندگی و مرگ در هم می آمیزد.هنرمند رمانتیک برای خواهشهاواحتیاجات روح خود اهمیت بسیار قائل است.او با دلی که بی شک بر اثر عشق بد فرجامی شکسته است،با خویشتن خلوت می کند و غرق رؤیا می شود.اندوه رمانتیک از دیدن گذشت بیرحمانه زمان شدت می یابد.این اندوه معمولا زاییده توقعات تسکین ناپذیر قلبی است که در جهانی بی احساس و بی ایمان گرفتار شده است.او آزرده از محیط و زمان موجود است.شاعررمانتیک در برابر نقش غریب سرنوشت خود راباخته،به دنیای درونی خویش پناه می برد.در این جهان درونی اولین چیزی که با آن روبرو می شود وجودی است که بسوی فنا می رود و هیچ راه باز گشتی ندارد.میلتون انگلیسی اشرافیت ضمنی و اندوه دنیاپرستانه را رد می کند و به جهانی بودن ملال و رنج درونی معتقد است.(رضا سید حسینی،مکتبهای ادبی،ج۱،ص ۱۸۴-۱۹۳).

ذوق پروین به آثار رمانتیک گرایش دارد .در مناظره میان ذره و خورشید نیروی بیان و قدرت طبع و وسعت میدان فکر این گوینده توانا هویداست.اشکی بر چهره ای می درخشد و فرو می غلطد.قطره ای که خبر از دل شکسته و دردناک می آورد پیش چشم

کسی که خود با اشک و پیامی که می آورد بسیار آشناست جلوه می کند و پروین ایـن پدیده بسیار زیبا را با هنر مندی توصیف می کند(از بهار تا شهریار،ج۲،ص۴۰۸):

اشک طرف دیده را گردید و رفت   اوفتـــــاد آهسته و غلطید و رفت
من چو از جور فـــــلک بگریستم   بر من و بر گریه ام خندید و رفت

(دیوان پروین،ص۲۶۵)

الف) پروین وجهان

شالوده کاخ جهان از دیدگاه او بر آب است.افسونگر چرخ هر شب در فکر افسون شیخ و شاب،سیمرغ در دام زمانه کمتر از ذباب است:

شالوده کاخ جهان بر آب است   تا چشم بهم برزنی خـــراب است
ایـــمن چه نشینی در این سفینه   کاین بحر همیشه در انقلاب است

(دیوان پروین،ص۵۰)

دایه دهر در گاهواره انسان افعی نهفته است:

به گاهوار تو افعی نهفت دایه دهر   مبرهن است که بیزار از این پرستاریست

(دیوان پروین،ص ۵۶)

جهان از نظر او سیه ماری است که آدمی نباید افسون آن شود زیـرا مـار افسـای یعنـی شیفتگان دنیا بالاخره از بد مار ایمن نخواهد ماند:

ای سیه مار جهان را شده افسونگر   نرهد مار فسای از بد مار آخر

(دیوان پروین،ص ۸۲)

ترکیباتی چون روباه دهر،ثعبان دهر،اژدر دهر،یغماگر افلاک،فلک سفله،جوله دهر،گیتی دون پرور،چرخ سیه کاسه،زمانه ریمن،گرگ ایام در دیوان پروین گواه این است کـه او چون شاعر رمانتیسم آزرده از محیط و زمان موجود است.جهان مهمانخانه آرزوسـت کـه باید به لاشخواران واگذاشت

به مهمانخانه آزوهوی جز لاشه چیزی نیست   برای لاشخواران واگذار این میهمانی را

(دیوان پروین،ص ۲۹)

ب)پروین و نابرابری های اجتماعی:

مکتب رمانتیسم دو مرحله را پشت سر گذاشت.مرحله اول که از آن به عنوان رمانتیسم احساساتی نام می برند و مرحله بعد که به رمانتیسم اجتماعی معروف است.پیروان رمانتیسم احساساتی در جهان درونی عواطف و خیالات خود غرقند اما پیروان رمانتیسم اجتماعی بیشتر به جمع توجه داشتند تا فرد ودر آثارشان اغلب به جامعه و مسائل مربوط به آن می پرداختند و نسبت به تبعیض طبقاتی واکنش نشان می دادند لذا آثارشان جنبه واقع گرایانه به خود می گرفت.(واژه نامه هنر داستان نویسی،ص ۱۳۰).

پروین نیز مثل یک شاعر رمانتیک اجتماعی در مناظره دو قطره خون ازبی عدالتی اجتماعی سخن می راندورستاخیزی در راه و رسم مناظره بر پا می کند.او نتیجه می گیرد که این دو قطره جز رنگ نسبتی با هم ندارند زیرا در علامت خونین کارگر دو صد دریای طوفانی است:

تو از فراغ دل و عشرت آمدی به وجود   من از خمیدن پشتی و زحمت کمری

(دیوان پروین،ص۳۷۸)

مارگارت مدلونگ بعید نمی داند که اندیشه مناظره بین قطرات از« مکالمه سه قطره» اثر آرثور بریزبان متأثر باشد که ترجمه آن در مجله بهار چاپ شده است.اما در حمایت از مردم زحمتکش جامعه و انتقاد از فقدان عدالت شعر پروین ممتاز است. آغاز سخن در«دو قطره خون» با قطره دست تاجور است که با تفاخردعوت به اتحاد می کند؛اما قطره پای خارکن در کمال ایجاز پاسخ می دهد:دست شاه کجا و پای کارگرکجا. او از ارزش خویش در ملک حقیقت یاد می کند زیرا گوهر کان دل است.قضا و حادثه خون شاه را از میان تواند برد نه خون خار کن را که به هزاران امثال خود پیوسته است.اوج مفاخره در امید به پیروزی در آینده است:دریاهایی که از ساحل همه کشتیهای ظفر پیداست.همان نکته که در قطعه «نامه بزرگمهر به نوشیروان» نیز مندرج است:

بترس زآه ستمدیدگان که دردل شب   نشسته اند که نفرین به پادشاه کنند

از آن شرار که روشن شود ز سوز دلی   به یک اشاره دوصدکوه را چوکاه کنند

بخش سوم مناظره تکیه می کند بر شوق رهایی که شرط لازم بدست آوردن آزادی است باآهنگ کوبنده شعر «ای رنجبر» .لزوم استقرار عدالت در جامعه،حمایت حقوق مردم ضعیف،انتقاد از شیوه قضاوت در قطعات«دزد و قاضی»و« مست و هشیار» گواه نظرگاه انسانی و بشردوستانه پروین است که از نوع شعارهای نگارین و گرایش به مشربهای عصر نیست.(یوسفی،چشمه روشن،ص ۴۲۲).

در غالب قصاید،قطعات و مثنوی های پروین هیاهویی تسکین ناپذیر که انعکاس طوفان درون اوست دیده می شود. او تحمل بیعدالتی،ظلم وزور شنوی را ندارد:

چند کنی همچو گرگ حمله به مردم   چند دریشان همی به ناخن و دندان
دامن خلق خدای را چو بسوزی   آتشت افتد به آستین و به دامان

(دیوان پروین،ص ۱۰۶)

در قطعه« صاعقه ما،ستم اغنیاست» فرزند برزگر شکوه می کند که قسمت ما درد و غم و ابتلاست و پدر پاسخ می دهد که فقرا از همه بیگانه اند و درد فقیر بی دواست اما مرد غنی با همه کس آشناست :

مردمی و عدل و مساوات نیست   زان،ستم و جور و تعدی رواست

(دیوان پروین،ص ۲۸۱)

در قطعه دزد و قاضی از زبان دزد،سیه کاریهای کسانی که پاسدار عدالتند بر می شمارد:

دیگر ای گندم نمای جو فروش   با ردای عجب،عیب خود مپوش

(دیوان پروین،ص ۲۲۳)

پروین حقایق تلخ جامعه را با طنز کوبنده بیان می کند:

گر که اطفال تو بی شامند شبها باک نیست   خواجه تیهومی کند هر شب کباب ای رنجبر

(دیوان پروین،ص ۱۶۲)

شاعر رمانتیک با دلی که بی شک بر اثر عشق بد فرجامی شکسته است،با خویشتن خلوت می کند و غرق رؤیا می شود.پروین نیز زنی بود بیشتر منزوی و نهایت انتقادی که دارد در قطعه«اشک یتیم» منعکس است.(ادوار شعر فارسی،ص ۵۱):

نزدیک رفت پیـــــرزنی گوژپشـــــت وگفت　　　این اشک دیده من و خون دل شماست
ما را به رخت و چوب شبانی فریفته است　　　این گرگ سالهاست که با گله آشناست
آن پارسا که ده خرد و ملک ،رهزن است　　　آن پادشا که مال رعیت خورد گداست

(دیوان پروین،ص ۱۵۷)

که یاد آور این بیت انوری است(ادبیات معاصر، ص ۲۹۰):

در ومروارید طوقش اشک طفلان من است　　　لعل و یاقوت ستامش خون ایتام شماست

ج)پروین و حزن و نومیدی:

چون در آخر جمله شادیها غم است　　　هم زاول خوی با غم کرده اند

(دیوان پروین ،ص۲۷۵)

خاطر شاعر رمانتیک تنها در شب آرام می گیرد.زبان او هنگامی باز می شود که خـوف تاریکی در دل هر ذره رخنه می کند،پرده ابهام بر طبیعت گسترده مـی گردد،تنهـایی و سکوت هراس انگیز عالم هستی را تسخیر می کند و زندگی و طبیعت، نامنتهی و یکسان و بی هدف به نظر می آید.جای شبهه نیست که اینگونه شناخت زندگی و زیبایی،سرانجام زندگی و زیبایی را نفی می کند.کولریج شاعر و نویسنده رمانتیک مـی گویـد:رؤیـا در زندگی من نقش سایه را ندارد،رؤیا قوت و غذای من و مایه ناکامیهای من اسـت.در هـر حال تراژدی رمانتیسم در این نیست که هنرمند رمانتیک از واقعیت می گریزد،اسـتیلای خیالی و موهوم بر واقعیت تراژدی واقعی است.هنرمند رمانتیک به مردی می ماند که غذا می خورد ولی هضم نمی تواند.(رئالیسم و ضد رئالیسم،ص۱۱۲)

حزن و نومیدی در اشعار و تمثیلات غنایی و غزلهای پروین با یأسی خیام گونه مشـاهده می شود تا آنجا که گاه حاصل زندگی را هیچ می داند:

هزاران دانه افشاندیم و یک گل زان میان نشکفت　　　به شورستان تبه کردیم رنج باغبانی را

(دیوان پروین،ص ۲۹)

جغد در جواب طوطی می گوید: وقتی آزادی نیست صحبت شاهان سـودی نـدارد پـس برای من روز تیره و رخشان تفاوتی نمی کند:

به نزد آنکه چو من دوستدار تاریکیست — تفاوتی نکند روز تیره و رخـــشان
مـرا زصحبت بیگانگان مـــــلال آید — به میهمانیم ای دوست هیچگاه مخوان
(دیوان پروین،ص ۲۵۹)

مناظره تابه و دیگ در کنج مطبخ تاریک صورت می گیرد:
به کنج مطبخ تاریک تابه گفت به دیک — که از ملال نمردی چه خیره سر بودی
(دیوان پروین،ص ۲۶۶)

زندانی تیره بخت در زندان تاریک ازآمدن شب و راه نظر بسته شدن گلایه دارد:
شب این وحشت و درد و کابوس و رنج — سحر گاه آن آتش و آن شکنج
(دیوان پروین،ص ۲۷۶)

مثنوی عمر گل با سحر گه شروع می شود و پیامش این است که هـیچ گـل در طـرف بوستان شاداب و خندان و جاوید نیست:
از این پژمردگی ما را غمی نیست — که گل را زندگانی جز دمی نیست
(دیوان پروین،ص ۲۹۱)

گنجشک در سحر کبوتر را خطاب می کند که در تیرگی مخسب و از آفاق روشن بهره ببر.کبوتر از حدیث مهر و مادری می گوید و وظیفه ای شیرین تـر از زحمـت مـادری برای خود نمی بیند. او نومیدانه می نالد که پر پرواز ندارد:
خوشبخت طائری که نگهبان مرغکی است — سرسبز شاخکی که بچینند از آن بری
پرواز بعـــد از این هوس مرغکان ماست — ما را به تن نمـــاند زسعی و عمل پری
(دیوان پروین،ص ۲۱۲)

پیر رفوگر در هنگام شب ناله می کند که این همه جان کندن و سوزن زدن باعـث ایـن شده است که گور خود را با نوک سوزن بکنم.با اینکه سوزن نیشتر می زند اما دست من لرزان شده است:
سوزنش صد نیش زد این خیرگی — دستمزد دست لرزان من است

برستمکاران ستـــم کمتـــر رسد　　　این سزای بردباری کردن است

(دیوان پروین،ص ۳۹۴)

د)پروین و قضا و قدر:

در اصطلاح فلاسفه قضا عبارت است از علم حق به آنچه سزاوار است هستی پذیرد و بـر نیکوترین نظام و کاملترین انتظام باشد و همین است که آن را غایت ازلی نامنـد و مبـدأ فیض موجودات است بطور اجمال به بهترین و کـاملترین وجـه.وقـدر عبـارت اسـت از خروج اشیاء در عالم وجود عینی همانگونه کـه در قضـا مقـرر بـود(تهـانوی ،کشـاف اصطلاحات فنون،ذیل قضا)

پروین قضا را سیه کار می داند

دیده گر دفتر قضا می خواند　　　ز سیه کاریش امانی داشت.

(دیوان پروین،ص ۶۲)

قضا شاهینی است که قصد شکار کبوتر بچه دارد.اگر روئین تن شوی از کمان قدر نجات نمی یابی:

چو کبوتر بچه پرواز مکن فارغ　　　که به پرواز گه تست قضا شاهین

زکمان قدر آن تیـر که بگریزد　　　کشدت گرچه سراپای شوی روئین

(دیوان پروین،ص ۱۱۹)

هیچ خردمندی از ایام وام نمی خواهد زیرا قضا و قدر به راهش دام گسترانده است:

به چشم عقل در این رهگذر تیره ببین　　　که گستراند قضا و قدر به راه تو دام

(دیوان پروین،ص ۹۸)

شاعر بیم آن دارد که صراف قضا زر سرخ به یکی درهم بگیرد پس سفارش می کند که غم خود را بخور و اندوه بیش و کم مخور:

بیم آن است که صراف قضا ناگه　　　زر سرخ تو بگیرد به یکی درهم

(دیوان پروین،ص ۱۰۴)

به نظر می رسد پروین در قسمتی از اشعارش اندیشه جبری ها را دارد.آنها قائلند که خیر و شر همگی از خدای تعالی و تقدیر و مشیت اوست.(شرح المصطلحات الکلامیه،ص۲۶۵):

به کاخ دهر گه شیون است و گه شادی به میل گر ننشینی به جبر بنشانند

(دیوان پروین،ص۴۰۰)

هر آنچه می کند ایام می کند با ما به دست هیچ کس ای دوست اختیاری نیست

(دیوان پروین،ص۱۹۱)

در مناظره «طوطی و جغد»،طوطی جغد را به عزلت نشینی سرزنش می کند و جغد پاسخ می دهد که آنکسی که برای تو پیک نیکبختی شده است ،دیده مرا جز پیکان نصیب نداده است:

هر آنکسی که تو را پیک نیکبختی گشت نداد دیده ما را نصیب جز پیکان

(دیوان پروین،ص۲۵۹)

در مثنوی ذره و خفاش، خفاش در پاسخ انتقاد ذره که: ای تاریک رای چرا با آفتاب الفتی نداری؛ سیه روزی خود را به ایام نسبت می دهد:

از آن روزم که موش کور شد نام سیه روزیم،روزی کرد ایام

ترا آنانکه نزد خویش خواندند مرا بستند چشم،آنگاه راندند

(دیوان پروین،ص۲۳۹)

یاد آور این است که برخی صوفیه گفته اند که خود حق تعالی می خواست تا ابلیس اغوا شود.(شمیسا،فرهنگ تلمیحات،ص۸۹).خاقانی در دیوان ص۶۱۶ این مضمون را دارد:

می خواست او نشانه لعنت کند مرا کرد آنچه خواست ،آدم خاکی بهانه بود

گاه پروین تناقض گویی دارد و قضا را مقصر نمی داند:

دیوانگی است قصه تقدیر و بخت نیست از بام سرنگون شدن و گفتن این قضاست

(دیوان پروین،ص ۴۹)

گاه همچون ناصر خسرو گله از اختر را عبث می شمارد:

همه کردار تو از تست چنین تیره چه کنی شکوه زماه و گله از اختر

(دیوان پروین، ص ۸۷)

ناصر خسرواین مضمون را دارد:

چو تو خود کنی اختر خویش را بد مدار از فلک چشم نیک اختری را

(دیوان ناصر خسرو،ص ۲۰۰)

به سبب اعتقاد به جبر مطلق است که انسان می خواست از سرنوشت محتوم خود آگاه شود.اعتقاد دیگری هم وجود داشت که نیروهای مابعدالطبیعه که سرنوشت ما را رقم می زنند،می خواهند خواسته های خود را به آگاهی انسان برسانند و حتی او را یاری کنند.بعدا این آگاهی ها مکنون در اجرام سماوی و حرکات آنها شمرده شد وبه تدریج این باور باعث ارزش و اهمیت احکام نجوم و پیشگویی در بین النهرین گردید و نام ستارگان در نوشته های بین النهرینی ظاهر گردید.این عقیده راسخ در میان مردم بین النهرین رایج بود که وقایعی که بر زمین می گذرد انعکاسی از وقایعی است که در آسمانها جریان دارد.در ایران نیز از عصر سلوکیان به بعد پیشگویی بر اساس علم نجوم رواج یافت(پژوهشی در اساطیر ایران،ص ۴۳۰).

هـ)پروین و مرگ:

گفته اند پروین در آخرین لحظات عمرش گفت:هیچ غمی ندارم.درست به موقع می میرم.اگر بیشتر از این زنده بمانم برایم دردآور است.(جاودانه پروین اعتصامی،ص ۱۸۱).از ویژگیهای هنرمند رمانتیک پناه بردن به عوالم غم انگیز و مرگ است.پروین رخت بر بستن از جهان ظاهر به جهان باطن را از جمله آرزوهای خود می شمارد:

ای خوش از تن کوچ کردن خانه در جان داشتن روی مانند پری از خلق پنهان داشتن

(دیوان پروین،ص ۱۴۵)

او عاقبت را مرگ و نیستی می داند:

غرض کشتن ماست ورنه شب و روز به خیره نکردند با هم تبانی

(دیوان پروین،ص۱۳۶)

پروین انتظار سایبانی از درخت دنیا ندارد و دنیا را کوچگه و پل می خواند.نیزآدمی را تیری می داند که کمان سپهر او را در آخرمی اندازد:

از این کوچگه کوچ بایست کردن　　　که کرده است بر روی پل زندگانی

(دیوان پروین،ص۱۳۸)

شاعر آرزوی مرگ را دارد ولی آن را رایگان نمی بیند:

بلای فقر تنم خسته کردوروح بکشت　　　به مرگ هم قانعم آن نیز رایگانی نیست

خوشی نیافتم از روزگار سفله دمی　　　ازآن خوشم که سپنجی است جاودانی نیست

(دیوان پروین،ص۲۴۷)

بنفشه افسرده در صبحدم به باغبان جواب می دهد که دایه دهر در روز طفلیم از روزگار پیری گفته است و طاسک بخت از پی یک جفت ،هزار طاق پدید می آورد :

به جرم یک دو صباحی نشستن اندر باغ　　　هزار قرن در آغوش خاک باید خفت

(دیوان پروین،ص ۱۷۸)

ز)پروین و امید و آرزو:

پروین یک ایدآلیست اخلاقی هم هست.آرزوی زندگی خوب بدون ظلم و ستم دارد وبه دنبال یک اجتماع سراسر پاک است.او از افسانه ها و اساطیر برای بیان حال خود سود می جوید:

آرزو دارد چون خضر بدون رنج حیات جاوید بیابد:

آب حیوان یافتن بی رنج در ظلمات دل　　　زان همی نوشیدن و یاد سکندر داشتن

(دیوان پروین،ص ۱۴۳)

قصد هنرمند رمانتیک آن بود که هستی و واقعیت را به کمک مقیاسهای خیالی و موهوم وبه میل خود قالب ریزی کند بوسیله رنگ راز و افسانه بر واقعیت زدن،آشکار و بدیهی را مبهم جلوه دادن،تن را مدفون کردن و روح را زنده ساختن و حیات جاوید داشتن.(رئالیسم و ضد رئالیسم،ص۱۱۴)

۲-او می خواهد مانند سلیمان دیو ها را مسخر خود کند:

بنده فرمان خود کردن همه آفاق را　　　دیو بستن،قدرت دست سلیمان داشتن

(دیوان پروین،ص۱۴۴)

۳-آرزوی او این است که مثل عیسی عروج کند و چون ابراهیم خلیل،آتش بر وجـودش گلستان شود:

همچو عیسی بی پر و بی بال بر گردون شدن　　　همچو ابراهیم در آتش گلستان داشتن

(دیوان پروین،ص۱۴۵)

۴-او دوست داردهمچو موسی با خدا در کوه طور سخن گوید:

همچو موسی بودن از نور تجـلی تابناک　　　گفتگو با خـدا در کوه و هـامون داشتن

پاک کردن خویش را زالودگیهای زمین　　　خانه چون خورشید در اقطار گردون داشتن

(دیوان پروین،ص۱۴۶)

۵-می خواهد در گنج دل زر معانی داشته باشد و نیست گردد تا عمری جاودانه بیابد .نیـز در مدائن مهمان جغدی شود تا در باره عظمت از دست رفته انوشیروان سؤال کند:

در مدائن میهمان جغد گشتن یک شبی　　　پرسشی از دولت نوشیروانی داشتن

(دیوان پروین،ص ۱۴۷)

از نظر هنرمند رومانتیسم حال نامطلوب و آینده نگران کننده است.فرزند برزگر در دیوان پروین قسمت خود را درد و غم می داند اما پدر پیر جهان دیده درد فقیر را بـی دوا وآن را قصه زور می داند نه کار قضا:

آنچه که داریم زدهر آرزوست　　　آنچه که بینیم ز گردون جفاست

(دیوان پروین،ص ۲۶۱)

ح)پروین و اخلاق:

والا ترین ارمغان شاعر برای انسان پیشنهاد عروج روح و پاکی جان است:

تو چون زری ای روان تابناک　　　چند باشی بسته زندان خاک

مجلس تن بشکن و پرواز کن　　　این نخ پوسیده از پا باز کن

(دیوان پروین،ص۲۴۶)

پروین مثل ناصر خسرو خصوصا در قصاید پیاپی پرخاشگر و مهاجم بر شیوه غالب نفس پرستی است(یاد نامه پروین،ص ۴۱۶):

ای شده سوخته آتش نفسانی   سالها کرد تباهی و هوسرانی
دزد ایام گرفته است گریبانت   بس کن این بیخودی و سر بگریبانی

دیدگاه عرفانی پروین نفی ماده گرایی و ماده پرستی است لذا عشق در دیوان پروین از عشق ها جداست،عشق رسیدن به حق،عشق به مردم،عشق به خدا و عشق یکی شدن با خدا.عشقی که عاشق را از سوز وگداز های زبون و زنانه دور می دارد. ازجمله این عشقها عشق او به «یوسف کنعانی » یعنی پدرش می باشد که بدون او روزش تیره بود:

یوسفت نام نهادند و به گرگت دادند   مرگ،گرگ تو شد ای یوسف کنعانی من
بی تواشک وغم وحسرت همه مهمان منند   قدمی رنجه کن ازمهربه مهمانی من

(دیوان پروین،ص۴۲۴)

انتقاد پروین محدود به ارباب قدرت و سیاست نیست بلکه طبقات مردم را نیز که گرفتار جهل و بیخبری و بیماریهای اخلاقی عمومی چون کاهلی و حرص و پول پرستی و دروغ و ریا و آلودگی به خرافات هستند در بر می گیرد.(یاد نامه پروین،ص ۳۷۸):

آز: شاعر در قطعه پایمال آز،داستان موری را بیان می کند که آرزوی پیل دمان شدن را در سر می پروراند و لانه موران را به این قصد رها می کند.فیل هم پاسخ می دهد تو نمی توانی همعنان من شوی.در پایان مور در زیر پای پیل از بین می رود:

بار هرکس در خور یارای اوست   موزه هر کس برای پای اوست

(دیوان پروین،ص۱۸۵)

عیبجویی:در مناظره زاغ و طاووس،طاووس در جواب بد گویی زاغ،آن را از فرط بد دلی می داند و نتیجه می گیرد که از قلب پاک نیت آلوده بر نمی خیزد:

طاووس را چه جرم اگر زاغ زشت روست   این رمزها به دفتر مستوفی قضاست

(دیوان پروین،ص ۲۹۵)

پروین آیین آینه را می پسندد زیرا در پیش روی خلق بد و نیکشان را ا ظهار می کند بر خلاف شانه که هر چند رنجکش است ولی عیب خلق را موبمو بیان می کند:

چون شانه عیب خلق مکن موبموعیان   درپشت سر نهندکسی را که عیب جوست
از مهردوستـــان ریاکارخوشتراســت   دشنـــام دشمنی که چو آیینه راستگوست

(دیوان پروین،ص ۱۵۳)

در قطعه گل بی عیب بلبل در سحر با گل سخن می گوید که همنشین خار بودن برای تو خطاست. گل پاسخ می دهد که این گل تازه محبوب هم روزی خوارتر از خار شود:

هر گلی علت و عیبی دارد   گل بی علت وعیب خداست

(دیوان پروین،ص۳۴۳)

ریا و خود بینی:پروین در قطعه زاهد خود بین از زاهدی روشن روان در شیروان سخن می راند که روزی در خیر را بر زنی بینوا بست و دیو غرور گریبان او را گرفـت و عجـب، سمند او شد.زن نیز طاعت او را جز روی و ریا نمی دانست:

نفس تو چون خود سرو محتاله شد   زهد تو چون کفر دو صد ساله شد

(دیوان پروین،ص ۲۵۱)

در مناظره دیگ و تابه هم پروین ،عجب را قبیح می داند:

نظر به عجب در آلودگان نمی کردی   به دامن سیه خود گرت نظر بودی

(دیوان پروین،ص۲۶۸)

همنشین بد: آب از بخت وارون خود شکایت می کند که گرفتار بلای محبس دیگ شده است و آتش و دود همنشین او گشته است:

گرت اندیشه ای زبدنامی است   منشین با رفیق نا هموار

(دیوان پروین،ص۴۰۷)

قناعت: درویش در غاری خفته است که گنجی نهان در زیر پایش ندا می زند که بر خیز و مرا بردارو مدتی به شادی و سیری بگذران اما درویش در عین فقر نمی خواهد ســقوط کند:

بگفت ای دوست ما را حاصل از گنج نخواهد بود غیر از محنت و رنج
(دیوان،ص ۱۸۱)

پروین باور دارد که با قناعت می توان به گنج قارون رسید:
قناعت کن اگر در آرزوی گنج قارونی گدای خویش باش ار طالب ملک سلیمانی
(دیوان پروین،ص ۱۳۰)

ط)پروین و ساده دلان:

هیچ شاعر فارسی زبان تا امروز مانند پروین نسبت به وضع رقت انگیز کودکان یتیم و بیوه زنان و پیران بی کس محتاج حساس نبوده است.در شعر گنج ایمن پروین کودکی را که تاجی از گل بر سر نهاده به خنده آن را برتر از کلاه شاهان می خواند مخاطب ساخته می گوید(یادنامه پروین،ص ۳۲۷):

تو را بس است همین برتری که بر در تو بساط ظلمی و فریاد دادخواهی نیست

از روزگار انقلاب مشروطه به بعد مسمط گونه هایی تحت تأثیر آثار شاعران رمانتیک غربی ساخته شدند که این قطعات گاه به نوعی مضمون سازی آراسته اند مانند مسمط «آشیان ویران » از پروین.(انواع شعر،ص۵۰۴). پروین در این مسمط، شاهین حوادث و صیاد سیه دل را سرزنش می کند که حدیث مهر مادری را نشنیده و مرغی را شکار کرده است در حالیکه طفلان او در انتظار آب و دانه خفتند.در آخر هم آن مسکن خرد خالی و خراب می شود:

با تیشه ظلم ریشه ای کند بر بست ز فتنه ای دری را
خون ریخت به کام کودکی چند برچید بساط مادری را
فرزند مگر نداشت صیاد؟ (دیوان پروین،ص ۱۵۲)

پروین مانند رمانتیک ها غالبا از کودکان و چوپانان و روستاییان ساده دل در بیان اهدافش بهره می برد.در مثنوی گرگ و شبان،چوپان نادان رسم شبانی نمی دانست .گرگ رمه را ربود.چون گرگ در بند شبان افتاد،خفتن او را عیب دانست:

نخسبد هیچ صاحب خانه آرام چو در نامحکم و کوته بود بام

(دیوان پروین،ص۳۳۳)

در قطعه کودک آزمند مرغکی خطاب به مادر خود می گوید که من عمر خود را مثل تو تباه نمی کنم.مرغ زیرک سخن کودکانه او را چنین پاسخ می گوید که باغ وجود دام نوائب است . خوشدلی جاودانه نیست پس آرامگاهلانه و خواب شبانه از همه خوشتر است:

هرکس که توسنی کند او را کنند رام در دست روزگار بود تازیانه ای

بسیار کس ز پای در آورد اسب آز آنرا مگر نبود،لگام و دهانه ای

(دیوان پروین ،ص ۳۲۴)

از جمله آرزو های پروین که از ویژگیهای شاعر رمانتیک است؛ این است که یک زندگی ساده دهقانی داشته باشد ودر کشتزار خود از حاصل خرمن خود بهره مند شود حتی نان از تنور خود بپزد:

از تکلف دورگشتن ساده وخوش زیستن ملک دهقانی خریدن کار دهقان داشتن

رنجبر بودن ولی در کشتزار خویشتن وقت حاصل خرمن خودرا به دامان داشتن

روز با کشت و زرع و شخم آوردن به شب شامگاهان در تنور خویشتن نان داشتن

(دیوان پروین،ص ۱۴۴)

پروین و سمبولیسم:

سمبل بمعنی لغوی اشاره و علامتی است که معرف چیزی باشد مانند سرو که سمبل قد بلند است ولی در شعر سمبولیک قرن نوزدهم سمبل ها قراردادی نبوده و به مقتضای حالات روحی شاعر آفریده می شود.آنچه به عالم واقعی معنا می بخشد امتزاج آن با عالم غیر واقعی است و این امر به کمک سمبل ها انجام می پذیرد.بنابر این سمبل قابلیت دارد که ماده را از این تنگنا رهایی بخشد و به مقام روح و اثیر بالا برد.خلاصه اینکه سمبل زمین و آسمان را به هم می پیوندد؛ماده و معنی را یکی می کند و زمان را با ابدیت جوش می دهد.شاعر به کمک سمبل ها قادر می شود که ذرات آسمانی را به زمین

احضار کند و بر آنچه ناشناخته و ناپایدار و نامحسوس است جامه دنیا و هستی بپوشاند.پس شگفتی ندارد اگر بودلر رنگها را احساس می کند ،بوها را به گوش می شنود و آهنگها را می چشد.(رئالیسم وضد رئالیسم،ص۱۲۰).از خصائص نبوغ پروین تشخیص است. در نزد اقوام کهن همه چیز جاندار بود و جمادات روح پنهانی داشتند که «مانا» می گویند.مانا می توانست از اشیا به انسان منتقل شود و لذا برخی از اشیا چون سنگهای مرموز مثلا شهاب سنگها قداست و احترامی داشتند.نشانه این تفکر جاندارپنداری یا استعاره مکنیه تخییلیه است.(نقد ادبی،ص۲۴۵). هیچ موجودی در دیوان او ساکت و بی زبان نیست.عدس با ماش،سیر با پیاز،تیر با کمان،چکش با الماس،کرباس با الماس،مور با مارحرف می زند. مثال:

۱- کیسه کرباس سمبل یا نماد جسم است و الماس درون آن سمبل روح. کرباس چون گوهری پاک را در دامن گرفته ،دست چرخ او را از خاک بگرفته ونقاد گردون بخت پیروز به او داده است:

صفای تن زنور جان پاک است | چو آن بیرون شد این یک مشت خاک است

(دیوان پروین،ص ۳۱۷)

۲-در مثنوی رفوی وقت، سوزن سمبل انسان تنگ نظر است که دم را غنیمت نمی شمارد و بدنبال کار نیست.اما رفوگر تلاشگر است و عمر را اندک می داند و تن را فرسودنی.پس رواست که از کار بفرساید:

از چه وامانم چو فرصت رفتنی است | چون نگویم کاین حکایت گفتنی است
خرقه ها با سوزنی کردم رفو | سوزنی کان خرقه دل دوخت کو

(دیوان پروین،ص ۲۴۲)

۳-در قصیده مور و مار ،مار نماد بد دل و ظالم است و مور سمبل فرد زحمتکش و عاقبت اندیش است:

با مور گفت مار سحر گه به مرغزار | کاز ضعف و بیخودی تو چنین خردی و نزار

(دیوان پروین،ص ۳۷۹)

مار از دوران ماقبل تاریخ گاه در نقش وزیر خدا ایشترن معرفی می شده است(فرهنگ نامه خدایان،ص ۲۷۸).

۴-در قصیده «هر چه بادا باد»باد خود را نوید مراد در نوروز معرفی می کند که گاه بیخ و بن از چنار و صنوبر وشمشاد بکند:

پیک فرخنده ای چو من سوی خلق کوتوال سپهر نفرستاد

(دیوان پروین،ص۴۰۴)

اشاره دارد به ایزد «وای» که هم در زمره ایزدان خوب است ،هم جزء موجودات اهریمنی .صفت عمده او در پهلوی دیرنده خدا یا دیرنگ خدا است یعنی کسی که فرمانروایی دراز مدت دارد(تاریخ اساطیری ایران،ص۲۶).پروین از این ابیات نتیجه می گیرد که همه سیاح عدم هستیم چه منعم چه بینوا:

پتک ایام نرم سازدمان من اگر آهنم تو گر پولاد

(دیوان پروین،ص ۴۰۵)

پروین محکم تر از سیاسی سرایان همعصرش چون عشقی و فرخی،پا به میدان نهاده بویژه زبان سمبولیسک شاعر این اجازه را به او داده است که به طنز و جد عریان ترین اشعار سیاسی بعد از مشروطه را بیان کند:

۴- او در مبارزه مستقیم با دستگاه حکومت او را گربه حیله ساز می داند:

ز حیله بر در موشی نشست گربه و گفت که چند دشمنی از بهر حرص وآز کنیم

حدیث روشن ظلم شما و ذلت ما حقیقت است چرا صحبت از مجاز کنیم

(دیوان پروین،ص۳۰۴)

پایه مکتب نمادگرایی یا سمبولیسم فلسفه ایده آلیسم است که برای درک حقیقت به تصور و تخیل بیش از تفکر ارزش می دهد.پیروان مکتب نماد گرایی معتقد بودند که شاعر پیغمبری است که وظیفه دارد به وسیله نمادها،دنیای ماورایی یعنی واقعیت بزرگتر را نشان دهد.در این شیوه کلمه ها بیان کننده احساس نیستند بلکه احساس را بر می انگیزند تا آن را القا کنند.(واژه نامه هنر شاعری،ص۲۸۴):

۵-قصه نالیدن سپیدار از جور تبر بیانگر این است که هر کس حاصلی ندارد باید از بین برود.چون از سوختن خود و زوال دولت و فیروزی شکوه می کند؛شعله پاسخش می دهد که سبب خواری تو ناچیزی تست:

خندید براو شعله که از دست که نالی ناچیزی تو کرد بدینگونه تو را خوار

(دیوان پروین ،ص۲۱۸)

۶-مرغ زخمی در مبارزه با باز،فرزندش را به دست جور و سنگ فتنه هشدار می دهد:

میدان سعی و کار،شماراست بعد از این ما رفتگان به نوبت خود تاختیم خنگ

(دیوان پروین،ص۲۱۸)

۷-مناظره چکش زرگر با الماس گواه این است که هر چند تیشه روزگار جفا به انسان می رساند،در اثر صبوری سیاهی و آلودگی را از او زائل می کند تا آنجا که به زیبائی خود مفتون می شود:

حدیث نهان چکش گوش دار نگین سازدت چرخ یا گوشوار

(دیوان پروین،ص ۲۲۱)

خورشید نمادی است که در نقش پردازی ایرانی به منزله چشم اهورا مزداست. او قلب کیهان و علامت خداوند در آسمان ها و زمین است.در آیین میترایی،میترا یک خدای خورشیدی است.(مجله مطالعات ایرانی،ص ۷۹).اوتو، خدای سومری خورشید و نام اکدی آن شمس بود.به این دلیل که خورشید در مسیرش از میان آسمانها همه چیز را می بیند اوتو خدای حقیقت،عدالت و صحت محسوب شده است.او علاقه مستقیمش به امور بشر است.(فرهنگنامه خدایان،ص ۳۰۴).

۸- پروین آرزو می کند که ای کاش همچون ذره ای سربلندی بیابد و همصحبت خورشید رخشان شود:

سربلندی خواستن در عین پستی ذره وار آرزوی صحبت خورشید رخشان داشتن

(دیوان پروین،ص۱۴۴)

۹-در قطعه «ذره»سخن از ذره ای دارد که هزار گونه بلندی و پستی را دید تا به بزمگاه نورانی او رسید؛ اما از فرط حیرانی دیده خودبین را دوخت.فروزنده مهر از رمزی سخن می راند که از عالم تدبیر و فکر امکانی بیرون است پس مورچه را با تخت و تاج سلیمان چه کار؟

اگر به عقل و هنر همسر فلاطونی　　وگر به دانش و فضل اوستاد لقمانی
به آسمان حقیقت به هیچ پر نپری　　به خلوت احدیت رسید نتوانی

(دیوان پروین،ص۲۳۸)

۱۰-در مثنوی«گوهر و سنگ» سنگ کار چرخ گردان را عدل نمی شمارد زیرا رنگ و زندگی را به گوهر داده اند و او را واژگون طالع کرده اند.اما گوهر که رمز انسانهای سختی کشیده است،پاسخ می دهد که ثریا (پروین) با من تیغ بازی می کرد و زحل با آنهمه خونریزی با دیدن حال من از چشمش خون می ریخت.سهیل به من رنجها داد.هر چند کار بر من سخت بود ولی تحمل کردم و تسلیم شدم .چون در اصل من پاکی بود تابناکی را به من دادند:

چو دیدندم چنان در خط تسلیم　　مرا بس نکته ها کردند تعلیم
بگو این نکته با گوهر فروشان　　که خون خورد و گهر شد سنگ در کان

(دیوان پروین،ص ۳۶۷)

در نماد گرایی عبرانی هفتاد شاخه شمعدان عبارت از درجات منطقه البروج هستند که عبارت از هفت سیاره در ده تایی است و به منزله فرصت تعیین شده حیات انسانی است.(مجله مطالعات ایرانی،شماره اول ،ص۸۳).

۱۱-پروین در مناظره «عالم و جاهل» به مذمت عجب عالم می پردازد و در این میان از عدد هفتاد استفاده نموده است:

گر تو هفتاد قرن عمر کنی　　هستیت هیچ و فرصتت هدر است

(دیوان پروین،ص ۱۶۶)

بسیاری از پیامبران به صورت شبان نماد گرایی می شوند که به مفهوم رهبر و گاه هادی روح به جهان باقی هستند.در اساطیر ایرانی جم،شبان خوب و دارای چشم خورشیدی بود.در اسلام عظمت خداوندی در میان شبانان بود.(مجله مطالعات ایرانی، شماره اول ،ص ۸۴):

۱۲- در مثنوی« دو همراز» بط به ماهی گفت که خانه صیاد مکان ایمنی نیست پس بر حذر باش زیرا هزار چشمه روشن و هزار برکه پاک بهای یک رگ و یک قطره خون چکیدن نیست:

به راه گرگ حوادث شبان چو خواب رود   چو خفت گله چه داند گه چریدن نیست
متاع حادثه روزی به قهر بفروشند   چه غم خورند که ما را سر خریدن نیست

(دیوان پروین،ص ۲۳۱)

نتیجه:

پروین شاعری است رمانتیک،بیشتر از نوع اجتماعی زیرا اومظاهر اخلاق اشرافی زمان و تباهی و فساد و دیکتاتوری راآشکار می کند و در ابراز کجرویها و بیان نامردمی ها و بیعدالتی ها ساکت نمی نشیند.جامعه ای که پاسبانش دزد است و مهمان قاتل صاحبخانه.اگر قاضی و مفتی سفله و دزد شوند؛دروغگو و بداندیش گواه او می گردند.

بترس زآه ستمدیدگان که در دل شب   نشسته اندکه نفرین پادشاه کنند

(دیوان پروین،ص۳۸۸)

نومیدی و ملالی سنگین از اشعار پروین می تراود.آرزوی مرگ داشتن،حاصل زندگی را هیچ وپوچ دانستن،غم وغمخوارگی،کناره گیری از مردم و زندگی اجتماعی و دنیای واقعی ،گواه این است که رگه هایی از رمانتیسم احساساتی نیز در اشعارش وجود دارد.

به نومیدی سحر گه گفت امید   که کس ناسازگاری چون تو نشنید
به هر سو دست شوقی بود بستی   به هر جا خاطری دیدی شکستی

(دیوان پروین،ص ۱۵۸)

ایده آلیسم پروین از نوع اخلاقی است زیرا آرزو دارد تیرگیها را از خـاطرش بیـرون کند،از آلودگیهای زمین پاک گردد و خاطر ناتوانی را با لطف بدست آورد.نزد شـاهین محبت بی پر و بال بیاید و در برابر باز عشق کبوتری باشد.آرزوی دارد زندگی بدون ظلم وستم و دشمنی و کینه باشد:

توشه بخل میندوز که دود است و غبار   سوزن کینه مپرتاب که خنجر گردد

(دیوان پروین،ص۶۷)

پروین با بکار بردن نماد در بیان اهدافش ،شاعری سمبولیک نیز می باشد.گل نماد موجود زوال پذیر در قطعه «گل پژمرده» و سمبل عزت در قطعه«گل وخـار» اسـت.کربـاس و الماس نماد جسم و جان هستند.مار سـمبل فـرد ظـالم و فتنـه گـر ومـور نمـاد فـرد هنرمند،عاقبت اندیش ورنجکش است:

مورم کسی مرا نکشد هیچگه به عمد   ماری تو هر کجاست بکوبند مغز مار

(دیوان پروین،ص۳۸۲)

پروین شاعری است که میان مسأله جبر و اختیار مردد است و به نظر می رسد پیـرو معتزله است که افعال ارادی را از صنع بنده می شمارند و در این راه اختیار و حریـت را برای او قائلند.جز اینکه علم خدا را بر عمل انسان سابق است و اوست که بدو قدرت مـی دهد تا اعمال خود را انجام دهد:

پروین ستم نمی کند ار باغبان دهر   گل را چراست عزت و خار از چه روست خوار

(دیوان پروین،ص۳۵۳)

از یک سو پروین اختیار را به کار فرمایان عالم می دهـد و خـود را محکـوم خلقـت و تقدیر:

ما به خود چیزی نکردیم اختیار   کارفرمایان عالـــم کرده اند
کرده اند ار پرسشی در کار ما   خلقت و تقدیر باهم کرده اند

(دیوان پروین ،ص۲۷۶)

و از سوی دیگر هر چند از سیه کاری چرخ سخن می گوید ولی انسان را همچون سلیمان مختار می داند تا زمانیکه انگشتری از دست نداده باشد:

همه کردار تو از تست چنین تیره   چه کنی شکوه زماه و گله از اختر

(دیوان پروین، ص ۸۷)

بسامد آنمیسم در دیوان پروین بسیار است.نشانه آن جاندار پنداری یا استعاره مکنیـه تخییلیه است که شاعر می تواند با اشیا سخن بگوید:

به چشم عجب سوی کاه کرد نگاه   به خنده گفت که کار تو شد زجهل تباه

(دیوان پروین،ص۳۲۴)

فهرست منابع و مآخذ:

۱. آموزگار،ژاله:تاریخ اساطیری ایران،تهران، سمت،چاپ سوم، ۱۳۸۰
۲. اعتصامی،پروین،دیوان،به کوشش ابوالفتح حکیمیان، تهران،پژوهش،چاپ دوم،۱۳۷۶
۳. اعتصامی،پروین:دیوان، به کوشش منوچهر مظفریان،تهران،انتشارات علمی،چاپ هفتم،۱۳۶۸
۴. بهار،مهرداد:پژوهشی در اساطیر ایران،تهران،انتشارات آگاه،۱۳۷۵
۵. بهمن،مهناز:پروین اعتصامی،تهران،دفتر انتشارات کمک آموزشی،چاپ اول،۱۳۷۷
۶. پرهام ،سیروس: رئالیسم و ضد رئالیسم
۷. تهانوی،محمد علی :کشاف اصطلاحات فنون،انتشارات کتابفروشی خیام،۱۹۶۷
۸. جرمی بلک و آنتونی گرین:فرهنگنامه خدایان،دیوان و نمادهای بین النهرین باستان،ترجمه پیمان متین،تهران،امیر کبیر،۱۳۸۳.
۹. خاقانی،بدیل:دیوان،به کوشش دکتر ضیا ءالدین سجادی،تهران انتشارات زوار،۱۳۷۳
۱۰. دانشگر،احمد:پروین اعتصامی شاعره ای از تبار روشنیها،تهران،حافظ نوین،چاپ سوم،۱۳۸۳
۱۱. دهباشی،علی:یادنامه پروین اعتصامی،تهران،دنیای مادر،چاپ اول، ۱۳۷۰
۱۲. رستگار فسایی،منصور،انواع شعر،شیراز،انتشارات نوید،چاپ دوم، ۱۳۸۰
۱۳. سید حسینی ،رضا:مکتبهای ادبی،تهران، انتشارات نگاه ،چاپ یازدهم،۱۳۷۶
۱۴. شفیعی،محمد رضا،ادوار شعر فارسی،تهران،انتشارات توس،۱۳۵۹
۱۵. شمیسا،سیروس،فرهنگ تلمیحات،تهران، انتشارات مجید،چاپ پنجم،۱۳۷۵
۱۶. شمیسا، سیروس:نقد ادبی،تهران،فردوس،۱۳۷۸
۱۷. صبور،داریوش:بر کران بیکران،تهران،سخن،۱۳۷۸
۱۸. علاءالبصری،الحافظ:شرح المصطلحات الکلامیه،مشهد،مجمع البحوث الاسلامیه،۱۴۱۵
۱۹. محمدی،حسنعلی :از بهار تا شهریار ،قم،دفتر تبلیغات اسلامی،چاپ اول،۱۳۷۲
۲۰. میر صادقی،جمال:واژه نامه هنر داستان نویسی،تهران،کتاب مهناز،۱۳۷۷
۲۱. میر صادقی،میمنت،واژه نامه هنر شاعری،تهران،کتاب مهناز،۱۳۷۶
۲۲. ناصر خسرو،دیوان،به اهتمام مجتبی مینوی،دنیای کتاب،چاپ سوم،۱۳۷۲
۲۳. نوروزی،جهانبخش:ادبیات معاصر،شیراز، انتشارات رهگشا،چاپ اول،۱۳۷۵
۲۴. یاحقی،محمد جعفر:چون سبوی تشنه.تهران،جامی،چاپ نخست،۱۳۷۴
۲۵. یاحقی،محمد جعفر،جویبار لحظه ها،تهران،جامی،۱۳۷۸
۲۶. نمینی،حسین:جاودانه پروین اعتصامی

۲۷. یوسفی،غلامحسین:چشمه روشن،تهران،انتشارات علمی،چاپ ششم،۱۳۷۴

مقاله :

- بهزادی،رقیه،نقش نماد در فراخنای اساطیر ،مجله مطالعات ایرانی ،دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان،شماره اول،سال اول،بهار ۱۳۸۱

منطق مکالمه و ایماژهای شاعرانه درمناظرات پروین اعتصامی

بهمن نزهت
دانشگاه ارومیه

۱ - مقدمه

پروین در مناظره های خود با به کارگیری منطق مکالمه وایماژهای شاعرانه ،مفاهیم ذهن گرایانهٔ خود را به شکل هنری بیان می دارد. در حقیقت پروین با مناظره مبانی هستی شناسی و جهان بینی خاص خود را تشریح می کند. مکالمه وگفتگو بنیا ن واساس مناظره است. مکالمه مناسبتهای لازم جهت پیوند با دیگری را برای انسان فراهم می کند. از دیدگاه باختین راه ارتباط با دیگران مکالمه است و رابطهٔ شناخت به واسطهٔ مکالمه صورت می گیرد.پروین با مناظرات خود «مـنِ» حقیقی خود را در برابر داوریهای اخلاقی دیگران قرار می دهد تا بدین گونه ارزشهای اخلاقی ـ اجتماعی را برجسته کند،او همواره از حضور «منِ»خود در اشعارش به شکل نمادین آگاه است و به همین خاطر سعی دارد که این «منِ» آگاه در برابر داوری دیگران از طریق منطق مکالمه وگفتگو شکل تازه ای بیابد و موضوع اخلاقی تازه وجدیدی را مطرح نماید. با این همه ادامهٔ بحث مناظرات منطقی در شعر پروین به شکل جدلی یا برهانی از یک سو گزارش زیبایی شناختی زندگی شاعر است و از سوی دیگر شرح مناسبت زندگی «مـنِ» شاعر با تمامی پدیده های هستی. منطق مکالمه وگفتگو فضاها و زمینه های مناسبی را در مناظرات پروین فراهم می کند تا او با این شیوهٔ خاص، هم به خلقِ معانی و مضامین غیر متعارف و بدیع که از مختصات ویژهٔ سبکی او ست، بپردازد وهم در ترویج وماندگاری اندیشه های حکمی ـ فلسفیِ مناظره (که از یادگاران دوران کهن ادب فارسی است) نقش عمده ای ایفا کند.

پرسش یکی از مهمترین اصول فن مناظره است.بـه شـکرانهٔ منـاظره شـعر بسـیاری از شاعران اندیشمند و خوش ذهن ما با آرا و اندیشـه هـای حکمـی ،فلسـفی و ارزشـهای اخلاقی ـ اجتماعی همراه گشته است. از این روی کنکاش در مناظرات پروین و توجـه به این نوع ادبی در اشعار او از طریق «منطق مکالمـه وگفتگـو» هرچنـد در چـارچوب نظریه های ادبی جای نمی گیرد لیکن تحلیل آن ره یافت بسیار مناسبی بـه درون مـتن آثار پروین وکشف زیبایی های ذهنی ، زبانی و ادبی اوست.

۲- پروین و شیوهٔ شاعری او

رخشندهٔ اعتصامی متخلص به پروین ،دختر یوسف اعتصامی، در اسفند ماه ۱۲۸۵ در شهر تبریز دیده به جهان گشود.او در خانواده ای پرورش یافت که مهد علم وادب وهنر بـود. وی دروس مقدماتی را نخست نزد پدر آموخت سپس برای ادامهٔ تحصیل در تهـران وارد مدرسهٔ امریکایی شد ودر خرداد مـاه ۱۳۰۳ موفـق بـه اخـذ دیـپلم گشـت.پـدر وی از نویسندگان ومترجمان برجستهٔ صدر مشروطیت و رئیس کتابخانهٔ مجلس شورای ملی بود وبه همین خاطر خانهٔ او محفل مناسبی برای بزگان علم وادب نظیر ملـک الشـعرای بهـار ،علامه دهخدا،علامه محمد قزوینی ، سعید نفیسی و غیره بود و بالطبع چنـین محفلـی در رشد و شکوفایی ذوق و قریحهٔ هنری وادبی پروین بی تأثیر نبوده است.

پروین در تیر ماه سال ۱۳۱۳ به خواست پدر تن به یک ازدواج نا خواسته ای می دهد که پس از دو ماه ونیم به جدایی می انجامد . این امر نا مطلوب به نوبهٔ خود موجـب رنجـش روحی وی شد. او این حادثهٔ رنج آور را در قطعهٔ زیر به صورت نمادین به تصویر کشیده است :

ای گل تو ز جمعیت گلزار چه دیدی؟ — جز سرزنش و بد سری خار چه دیدی
ای لعل دل افروز تو با این همه پر تو — جز مشتری سفله به بازار چه دیدی
رفتی به چمن لیک قفس گشت نسیبت — غیر از قفس ای مرغ گرفتار چه دیدی

(دیوان،ص۱۸۸،پیوند نا فرجام)

حادثهٔ تلخ ورنج آوری که پروین دیگربار گرفتار آن شد و موجب شکست روحی او گشت مرگ پدر بود که غیر از پدری، استاد ایام کودکی و جوانی او نیز بود. اوقطعهٔ زیر را در تعزیت پدر سروده است:

پدر آن تیشه که بر خاک تو زد دست اجل / تیشه ای بود که شد باعث ویرانی من
یوسفت نام نهادند و به گرگت دادند / مرگ گرگ توشدای یوسف کنعانی من
مه گردون ادب بودی و در خاک شدی / خاک زندان توگشت ای مه زندانی من...

(همان،ص۱۷۹،در تعزیت پدر)

با این همه، ایام رنج باری که پروین سپری کرد مانعی در راه آفرینش هنری و بیان افکار شاعرانه اش نشد.هر چند یک ازدواج ناخواسته او را در نهایت تغابن وتبعید عواطف و احساسات شخصی فرو برد لیکن با همهٔ شداید روحی به کامل کردن آرا ، افکار و ذو.ق وقریحهٔ هنری خود پرداخت و در عین حال دیدی تقریباً انتقادی و واقع گرایانه به هستی و محیط اطراف پیدا کرد و با ایمان و شهامت راسخ اندیشمندانه کار خود را تداوم بخشید.این خصوصیات و ویژگی های روحی او در بیشتر اشعارش به روشنی بـه تصـویر کشیده شده است ، شعر زیر نمونه ای ازآنهاست:

هفته ها کردیم ماه و سالها کردیم پار / نور بودیم و شدیم از کار نا هنجار نار
یافتیم اریک گهر همسنگ شد با صد خزف / داشتیم ار یک هنر بودش قرین هفتاد عار
گاه سلخ وغره بشمردیم وگاهی روز وشب / کاش می کردم عمر رفته را روزی شمار
شمع جان پاک را اندر مغاک افروختیم / خانه روشن گشت اما خانهٔ دل ماند تار
صد حقیقت را بکشتیم از برای یک هوس / ازپی یک سیب بشکستیم صدها شاخسار
دام تزویری که گستردیم بهر صید خلق / کرد ما را پایبند و خود شدیم آخر شکار
کار هستی گاه بردن شد زمانی باختن / گه بپیچانند گوشت گه دهندت گوشوار
ره نمودند و نرفتی هیچ گه جز راه کج / پند گفتند و نپذرفتی یکی را از هزار جهل
وحرص وخودپسندی دشمن آسایشند / زینهار ازو دشمنان دئوست صورت زینهار رهنمای راه
معنی جز چراغ عقل نیست / کوش پروین تا به تالریکی نباشی رهسپار

(دیوان ،ص۴-۱۳۳)

جالب توجه اینکه پروین با چنین دیدگاه ها و اندیشه هایی ،گاهی به آرا واندیشه های عرفانی نیز تمایل نشان می دهد. در دیوان اوبا اینکه آرا واندیشه های حکمی ـ فلسفی و اخلاقی و اجتماعی بر دیگر وجوه فکری برتری دارد، گاهی اشارات مستقیم بـه اقـوال وگفتارهای بزرگان تصوف و منابع قدیم صوفیه و استشهاد به آراءواندیشـه هـای اصـیل عرفانی نیز مشهود است و برخی از عناصر بنیادین تصـوف سـنتی را مـی تـوان در آن ملاحظه کرد که البته این امر موجب تلطیف افکار و اشعار او نیز شده است:

ای خوشا خاطر ز نور علم مشحون داشتن تیرگیها را از این اقلیم بیرون داشتن
همچو موسی بودن از نور تجلی ابناک گفتگوها با خدا در کوه هامون داشتن
پاک کردن خویش رازآلو دگیهای زمین خانه چون خورشید در اقطارگردون داشتن

یا:

ای خوش اندر گنج دل زر معانی داشتن نیست گشتن لیک عمر جاودانی داشتن
عقل را دیباچهٔ اوراق هستی ساختن علم را سرمایهٔ بازارگانی داشتن
کشتن اندر باغ جان هر لحظه ای رنگین گلی وندر آن فرخنده گلشن باغبانی داشتن

(همان،ص۱۷۴)

البته پروین اندیشه های زیبای عرفانی خود را در قالب پنج غزل به نام« آرزوها» در دیوان خود به طور منسجم بیان کرده است.

دیوان پروین مشتمل است بر قطعه، مثنوی،قصیده ،غزل وترکیب واره هایی کـه مسـمط گونه اند. اشعار او از لحاظ سبکی، ترکیبی از استواری سبک خراسانی وشـیوایی سـبک عراقی است (احمدی گیوی دیوان اشعار ،پیشگفتار ،ص۲۱) و گاهی تمثیل یـا اسـلوب معادلهٔ سبک هندی نیزدر آن مشهود است.بنابر آنچه در باب ویژگیهای روحی و سـبکی شعر پروین گفته شد رد پای افکار ،آرا و سبک بزرگان شعر و ادب فارسی را نیـز در اشعار او می توان مشاهده کرد.گویا پروین در سرودن قصاید حکمی واخلاقـی بـیش از همه به ناصر خسرو توجه داشته است ودر سرودن دیگر قالب های شعری، شعر اسـتادان بزرگی چون انوری ،سنایی ،مولوی، سعدی و ابن یمین وغیره را مد نظر داشته است.با این

همه آنچه شعر پروین رانسبت به شعر شعرای هم عصر خود برجسته ساخته و از ویژگی های بارز شعر او شده است ظهور نوع ادبی مناظره در دیوان اشعار اوست. در حقیقت بسامد این نوع ادبی در دیوان او وجه غالب اشعار او را شکل می دهد.ازتعداد دویست وچهارده شعر و منظومهٔ پروین بنا به شمارش دکتر احمدی گیوی در حدود صد ودوازده مورد آن مناظره است و این یعنی اینکه نصفی از دیوان پروین به مناظره اختصاص یافته است.

هنر نمایی پروین در مناظره پردازی است . او بی شک یکی از مناظره پردازان بزرگ شعر وادب فارسی در دوران معاصر است. پروین در بیان واقعیات روحانی و معنوی که به نوعی زبان حال جامعه و مردم روزگار خود است، سعی بلیغ دارد،او گاهی در اشعارش از مصائب وسختی های روزگار خود سخن می گوید و به همین خاطردر تجربهٔ شعری خود گرایش خاصی به اندیشه وحکمت دارد و این امر به نوبهٔ خود مانع از ابراز احساسات و عواطف شدید وشور انگیز شاعرانهٔ او می شودوبرعقلانی ومنطقی بودن اشعار او می افزاید. البته سعی پروین در این میان به عنوان یک شاعر آزاده آن است که در اشعار خود جنبه های عقلانی و عاطفی گفتار را با دقت هر چه تمام تر تلفیق کند و بدینگونه سخنان خود راتلطیف دهد لیکن باید اذعان داشت که او در گفتار هایش همواره جانب عقلانی و منطقی کلام را بر گزیده و برای تشریح و تبیین افکار و اندیشه های منطقی خود به فن یا نوع ادبی مناظره توجه بیشتر نموده است.

۳-مناظره ومنطق مکالمه

مناظره(dialogue)یعنی در امری به بحث و گفتگو پرداختن ودر اصطلاح ادبی آن است که شاعر یا نویسنده ای دو طرف را در مقابل هم بر سر موضوعی به گفتگو و بحث وادارد و سر انجام یکی را بر دیگرغالب گرداند .(فرهنگ اصطلاحات ادبی)

مناظره در معنی اصطلاحی خود سابقهٔ دیرین دارد. قدیمترین نمونهٔآن را در مناظرات سقراط که در پنج رسالهٔ افلاطون آمده است می توان مشاهده کرد.(افلاطون پنج

رساله)در ادب فارسی کهن یعنی پیش از اسلام نیز این نوع ادبی رایج بوده و «درخت آسوریک» در این زمینه یادگار آن دوران است. درخت آسوریک منظومهٔ مفاخره آمیزی است میان بز و نخل که به زبا ن پارتی یا پهلوی اشکانی سروده شده است.(تفضلی،ص۲۵۶) ازقدیمترین شاعرانی که به سرودن مناظره در شعر و ادب فارسی پس از اسلام شهرت یافته اسدی طوسی است از او چهار قصیده به نام هایِ«زمین وآسمان، گبر و مسلم ،کمان ونیزه،شب وروز» به یادگار مانده است. بعد از اسدی طوسی گویا شاعران توانمندی چون انوری و نا صر خسرو نیز در این زمینه هنر نمایی کرده اند لیکن به گفتهٔ دکتر احمدی گیوی «ما هیچ شاعری را از پیشینیان و معاصران سراغ نداریم این همه مناظره آن هم با پیام ومحتوای عالی عاطفی و تربیتی و انسانی سروده باشد.»(پیشگفتار دیوان،ص۲۲)

استاد فقید ملک الشعرای بهار نیز در مورد مناظره های پروین این چنین داد سخن می دهد«معلوم نیست چرا شیوهٔ مناظره که قدیمترین اسلوب حسن ادای مقصود و یکی ازبزرگترین طرق سخنگویی و استادی شمال وغرب ایران بوده تا این حد در زیر سبک خراسانی به زوال شده است که جز قسمت کمی در کتب خطی و مختصری غیر قابل ذکر در ضمن آثار اساتید ،چیزی از آن بر جای نمانده است.بالجمله آنچه معلوم است خانم پروین از روی فطرت وغریزهٔ خویش بار دیگر این شیوهٔ پسندیده را در قطعات جاوید خود احیا کرده است.»(همان،ص۴۳)

در مناظرات پروین پدیده های هستی و حیوانات به شکل نمادینی زبان نطق می یابند و طرف خطاب شاعر واقع می شوند.در حقیقت شاعر با چنین شگردی وبا رعایت اصول منطق گفتگو باورها ودیدگاه های شخصی،ارزشهای اخلاقی – اجتماعی و حقایق والای انسانی را تبیین و تشریح می کند.مناظرات پروین را از لحاظ نوعِ(Type)آنها به سه قسمت متمایزمی توان تقسیم کرد: ۱- مناظراتی که شخصیت های اصلی آن را اشیا وپدیده های هستی شکل می دهد مثل مناظرهٔ«گل وخار».۲- مناظراتی که شخصیت های اصلی آن حیواناتند مثل مناظرهٔ «مور و مار».۳-مناظراتی که شخصیت های اصلی آن

انسانها وامور انتزاعی مربوط به آنهاست مثل مناظرهٔ «امید ونا امیدی».پـروین در بیشـتر اشعار و منظومه های خود با پرسش و پاسخ های فلسفی واستدلالی در جستجوی حقیقت است و به همین خاطر همواره به مناظره می اندیشد وبا نماد گرایی خاصی این سیاق بیانی را در اشعار خود تقویت می کند. هنر نمایی پروین را در نوع اول ودوم این منـاظرات می توان به وضوح مشاهده کرد زیرا پروین در این نوع از مناظرات به شـیوهٔ سـمبلیک عمل کرده است . هر یک از اشیا ،پدیده های هستی و حیوانات در منـاظرات او مفهـوم نمادین به خود گرفته و جانشین چیز دیگری شده اند.او برای بیان مفاهیم ذهنی و اندیشه های انتزاعی خود ازتصاویر وامور عینی استفاده کرده که غالباً مفـاهیم نمـادینی را القـا می کنند و هیجانات ، عواطف ، احساسات و حالت اندوهبار او را به زیبایی به تصویر می کشند.

چنانکه که پیشتر گفته شد مناظرات پروین در حدود صد ودوازده منـاظره اسـت کـه نیمی از دیوان او را دربر می گیرد.برخی از مناظرات اونظیـر«کوتـه نظـری»،«حقیقـت ومجاز»،«گل بی عیب»،«باد وبروت»،«گل و خاک»،«آتش دل»،«بازی زندگی»،مست وهوشیار»،«مور ومار»،«سر نوشت»،فلسفه»،«گفتار وکردار»،«گریهٔ بـی سـود »،«روح آزرده»،«بنفشه»،«شکسته»،«دیوانه وزنجیـر »،«گـوهر اشـک»،«سـپید وسـیاه»،«گـل وخار»،«کوه وکاه»،«بـرف وبوسـتان»،«منـاظره»،«توانـا ونـاتوان»،«نکـوهش»،«دزد وقاضی»،«بلبل ومور»،«جامهٔ عرفان »وغیره اززیباترین مناظراتی است که نشانگر ذهـن زیبا و خلاق پروین در این زمینه است.

به عنوان نمونه به یکی از این مناظرات زیبای او تحت عنوان «گل وخار» اشاره می شود. پروین در این مناظره به پدیده های هستی و مسـألهٔ مـرگ بـا دیـد فلسـفی و حکمـی نگریسته و در طی پرسش و پاسخ و گفتگوی دو جانبه این موضوع را به زیبایی تشـریح کرده است. در حقیقت این مناظرهٔ نسبتاً طولانی مکالمه ای است میان دو پدیـدهٔ هسـتی که هر یک فلسفهٔ وجودی خود را به نوعی تبیین می کنند:

در باغ وقت صبح چنین گفت گل به خار
کز خویش نایدت ای زشت روی عار؟

گلزار خانهٔ گل و ریحان و سوسن است
آن به که خار جایگزیند به شوره زار

پژمرده خاطر است و سر افکنده و نژند
در باغ هرکه را نبود رنگ و بو و بار

با من تورا چه دعوی مهر است وهمسری
نا چیزی توام همه جا کرد شر مسار

در صحبت تو پاک مرا تار وپود سوخت
شادآن گلی که خاروخسش نیست درجوار گه

دست می خراشی وگه جامه می دری
با چون تویی چگونه توان بود سازگار..

در زیر پا نهند تو را رهروان ولیک
ما را به سر نهند عروسان گلعذار

خندید و خار گفت :تو سختی ندیده ای
آری هر آن که روز سیه دید شد نزار

ما را فکنده اند نه خویش اوفتاده ایم
گر عاقلی مخند به افتاده زینهار

گردون به سوی گوشه نشینان نظر نکرد
بیهوده بود زحمت امید و انتظار

یک روز آرزو و هوس بیشمار بود
دردا مرا زمانه نیاورد در شمار

با آنکه هیچ کار نمی آیدم ز دست
بس روزها که با منت افتاده است کار

از خود نبودت آگهی از ضعف کودکی
آن ساعتی که چهره گشودی عروس وار

تا درزی بهار برای تو جامه دوخت
بس جامه راگسیختم ای دوست پود وتار

هنگام خفتن تو نخفتم برای آنک
گلچین بسی نهفته در این سبز مرغزار

از پاسبان خویشتنت عار بهر چیست؟
نشنیده ای حکایت گنج و حدیث مار

(دیوان،صص ۴۰-۱۳۹)

چنانکه مشاهده می شود شاعر در این مناظره از صور خیال مربوط به عناصر طبیعت و دیگر پدیده های هستی استفاده کرده است تا احساسات وعواطف وافکار شخصی خود را حول یک موضوع حکمی و اخلاقی به صورت ساده وشیوا بیان کند.لیکن آنچه در این جا شایستهٔ تأمل است آن است که «فن مناظره» دراین شعر برای کشف حقیقت به واسطهٔ دیگری مورد بحث قرار گرفته است.شخصیت اصلی یا قهرمان داستان برای شاعر به معنای آگاهی و ندای وجدان بیدار است.در جریان پیشرفت این منظومه ،قهرمان داستان با تحولی آرام وشگرف بازتاب نفس شاعر یا «منِ» آگاه و وجدان بیدار

اوست.شاعر در این منظومه سعی دارد با فن مناظره بیان کند که اشیا و پدیده های جهان بیرون چگونه ازافق دید او تشریح می شوند.

در این شعر هر چندخواستهٔ شخصیت اصلی داستان با جهان بیرون مطابقت کامل ندارد اما جهان بیرون وپدیده های آن در افق دید او جای می گیرند و با ضوابط اخلاقی و آگاهی او همخوان وموافق می شوند و بدین ترتیب قهرمان داستان یا «نفس شاعر» جهان بیرونی را مطابق آگاهی و داراک درونی خود تفسیر وتحلیل می کند.چنانکه این نکته را از زبان خار در پاسخ به گل به وضوح می توان دریافت:

آن کاو تورا فروغ وصفا و جمال داد — در حیرتم که از چه مرا کرد خاکسار
بی رئنقیم وبیخود و ناچیز زان سبب — از ما دریغ داشت خوشی دور روزگار
ما را غمی ز فتنهٔ باد سموم نیست — درپیش خار وخسچه زمستان چه نوبهار
با جورو طعن خارکن و تیشه ساختن — بهتر ز رنج، طعنه شنیدن هزار بار
این سست مهردایه دراین گاهوارتنگ — از بهر راحت تو مرا داده بس فشار
آیین کینه توزی گیتی کهن نشد — پرورد گر یکی دگری را بکشت زار
ما را به سر فکندوتورا بر فراشت سر — ما را فشرد گوش و تورا داد گوشوار

(همان)

بخش پایانی منظومه نقش کلیدی در شناخت اندیشهٔ پروین دارد. زیرا به نکتهٔ اصلی جهان معنوی وذهنی انسان می پردازد و با پیش کشیدن مسألهٔ مرگ که یک تجربهٔ منطقی وخاص انسان است،واقعیت جهان هستی و فانی بودن آن و تسلیم در برابر قضا وقدر را به طرز محسوسی بیان می کند. پیشتر گفته شد که پروین با فن مناظره و منطق گفتگو سعی دارد که با قرار دادن «منِ» آگاه خود در برابر داوری دیگران موضوع اخلاقیِ تازه وجدیدی را مطرح نماید، نمونهٔ دیگربرای ابراز چنین روحیه ای شکل صریح اعترافات او در برابر دیگری یا حریف است.چنانکه در بخش پایانی منظومه می گوید:

گر خار یا گلیم سر انجام نیستی ست — در باغ دهر هیچ گلی نیست پایدار
گلبن بسی فتاده زسیل قضا به خاک — گلبرگ بس شده ست ز باد خزان غبار

بس گل شکفت صبحدم و شامگه فسرد ترسم تو نیز دیر نمانی به شاخسار

(همان)

کاربرد فن مناظره در شعر پروین باعث شرح واطناب در شعر او شده و این تشریح، نشان دهندهٔ رابطهٔ ذهنی شاعر با اشیای و پدیده های هستی است که کیفیت و ویژگی آن اشیا یا پدیده ها را به دست می دهد و گاهی او را به بنیادی ترین سؤال های خداشناسی و هستی شناسی که تقریباً رنگ وبوی خیامی دارد سوق می دهد.چنانکه در انجام منظومهٔ مورد بحث مسألهٔ «زشت وزیبا»راکه به نوعی به موضوع فلسفی و کلامی خلق «خیر وشر » از سوی خدا مربوط می شود، مطرح می کند:

پروین ستم نمی کند ار باغبان دهر گل را چراست عزت و خار از چه روست خوار؟

(همان)

چنانکه خیام نیز پیشتر به این موضوع اندیشیده است:

جامی است که عقل آفرین می زندش صد بوسه زمهر بر جبین می زندش

این کوزه گر دهر چنین جام لطیف می سازد و باز بر زمین می زندش

حقیقت این است که مرگ اندیشی و هراس از آن و نیز این که حکمت در آفرینش «خیر وشر، زشت وزیبا و غیره» چه بوده است، همواره در تجربهٔ شعری شاعران ما از نخستین دورهٔ پیدایش شعر فارسی بوده ودر سیر تکاملی خود در شعر شاعران بزرگی چون ناصر خسرو، عمر خیام،،انوری ،سنایی ،خاقانی و غیره به اوج رسیده است. لیکن آنچه در این میان موجب برجستگی آن در شعر پروین شده ،بیان آن در شکل یا نوع ادبی مناظره است.پروین با مناظره بنیاد هستی شناسی و جهان بینی خود را به صورت هنری بیان می دارد،زیرا اصل مناظره بر پایهٔ مکالمه و گفتگوست ومکالمه مناسبتهای لازم جهت پیوند با دیگری را برای انسان فراهم می کند. از دیدگاه باختین راه ارتباط با دیگران مکالمه است و رابطهٔ شناخت به واسطهٔ مکالمه صورت می گیرد. او می گوید:« زندگی بنا به ماهیت خود یک مکالمه است .زنده بودن به معنای شرکت در مکالمه

است،زندگی پرسیدن است،گوش کردن ،پاسخ گفتن ،توافق داشتن و غیره است.»(ساختار وتأویل متن،ص ۱۰۲)

چنانکه دیدیم پروین نیز این منطق مکالمه را در مناظرات خود همواره مد نظر داشته است. او در مناظرات خود به طور منطقی می اندیشد ،می پرسد، گوش می دهد ،پاسخ می گوید و سر انجاب ایجاب می کند و به توافق می رسد.بنابر این مناظرات پروین سوای جنبه های زیبایی شناختی آن که سر شار از تشبیهات، استعارات و نمادهای تازهٔ برگرفته ازپدیده ها واشیای روزمرهٔ زندگی انسانی است،دارای جنبه حکمی وفلسفی خاصی است که بر پایهٔ منطق مکالمه شکل می گیرد و در اشعار او نمود هنری می یابدبنابراین به خاطر بسامد خاص این موضوع در اشعار پروین، مناظره وگفتگوهای نمادین او را یکی از شگردهای بیانی و ویژگی های سبکی او می توان به شمار آورد.

۴- نتیجه

انجام سخن اینکه پروین مناظرات خود را در ارتباط با دیگری که گاهی ساختهٔ ذهن خود او است وگاهی نیزمُلهَم از پدیده ها واشیای جهان بیرونی است ، کامل می کند. از دیدگاه روانشناختی نیز می توان چنین انگاشت که پروین به خاطر حس تنهایی مطلق (بخصوص بعد ازازدواج ناموفق خود)ناچار برای ابراز اندیشه های آرمانی و عواطف شاعرانهٔ خود،راه مکالمه با افراد ،اشیا و پدیده های آرمانی را بر گزیده است تا ضمن بیان احساسات وعواطف شخصی ،آگاهی و شناخت خود را کامل نماید وبه شناخت وآگاهی آرمانی نیز نایل شود.چنانکه یکی از فیلسوفان ایده آلیسم آلمانی در این زمینه می گوید:«آگاهی فرد به گونه ای ضروری با کسی دیگر کامل می شود،با تو، وتنها با این شرط امکان پذیر است.»(ساختار و تأویل متن،ص۱۰۲) وبه حکم هگل «خود آگاهی در خود واقعیت ندارد ...آنجا واقعی است که بازتابش را در آگاهی دیگری باز یابد.»(همان)

فهرست منابع ومآخذ

۱. احمدی ،بابک،ساختار و تأویل متن،نشر مرکز،چاپ پنجم، ۱۳۸۰

۲. اعتصامی،پروین،دیوان اشعار به کوشش دکتر حسن احمدی گیوی،نشر قطره،چاپ پنجم، ۱۳۸۰

۳. افلاطون ،پنج رساله، ترجمهٔ محمود صناعی،انتشارات هرمس،چاپ چهرم،۱۳۸۲

۴. باختین، میخائیل ، سودای، مکالمه ،خنده آزادی، مجموعهٔ آثار، ترجمه ،محمد جعفر پوینده،نشر چشمه، تهران ۱۳۸۱

۵. پور نامداریان،تقی،در سایهٔ آفتاب،انتشارات سخن،چاپ اول، ۱۳۸۰

۶. تفضلی ،احمد، تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام،انتشارات سخن،چاپ اول،۱۳۷۶

۷. داد،سیما،فرهنگ اصطلاحات ادبی،انتشارات مروارید،چاپ دوم.۱۳۸۳

۸. شفیعی کدکنی،محمد رضا،صور خیال در شعر فارسی،مؤسسهٔ انتشارات آگاه،چاپ پنجم،۱۳۷۲

۹. صفا، ذبیح الله ،تاریخ ادبیات در ایران،انتشارات فردوسی،چاپ دوازدهم، ۱۳۷۱،ج ۱و ۲

۱۰. یا حقی ،محمد جعفر، چون سبوی تشنه،انتشارات جامی،چاپ سوم۱۳۷۵

اندیشه‌های اجتماعی در شعر پروین اعتصامی

دکتر ناصر نیکوبخت[1]
غلامعلی زارع[2]

مقدمه

گرایش به اجتماع از جریانهای غالب شعری ایران پس از عصر بیداری است تا جایی که خود مبنایی برای نقد آثار ادبی به شمار می رود. در عصر پروین نیز علی رغم استیلای بی‌چون و چرای رضا شاه، بسیاری از شاعران کوشیده‌اند نقش اجتماعی خود را ایفا کنند. نکته اینجاست که شاعران جامعه‌گرا، به طور یکسان به ایفای نقش نپرداخته‌اند؛ هر یک با تأثر از تحولات اجتماعی- سیاسی عصر خود، متناسب با شخصیت خویش، کوشیده است به تعهد اجتماعی خود عمل کند. تبیین این مساله گذشته از آنکه ما را به زوایای عصر مورد مطالعه آشناتر می‌کند، این امکان را فراهم می‌سازد که از افکار و اندیشه‌های شاعر آگاه شویم، کم و کیف تعهد اجتماعی او و شیوهٔ ادای این تعهد را دریافته، دقیقتر تحلیل کنیم.

پروین اعتصامی شاعر عصر رضا شاه است. او در سال ۱۲۸۵ ش در تبریز به دنیا آمد و با بهره‌گیری از محضر پدر دانشمند ش، یوسف اعتصام الملک آشتیانی، آموختن فارسی و عربی را آغاز کرد. پروین از همان کودکی ذوق و استعداد خود را در سرودن شعر فارسی آشکار ساخت و همراه با پدر به محافل ادبی آن روزگار راه یافت. شاعر در سال ۱۳۱۳ ش با نوه عمویش ازدواج کرد و پس از دو ماه ونیم به علت عدم توافق اخلاقی از

[1] .دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تربیت مدرس
[2] .غلامعلی زارع استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه علوم پزشکی گیلان

او جدا شد و سرانجام در سال ۱۳۲۰ ش درگذشت. این سال مصادف با پایان حکومت رضا شاه بود.

از ویژگیهای برجسته و مؤثر اجتماعی و سیاسی دوران شاعری پروین، استیلای رضا شاه بر کشور است. او که با کودتای ۱۲۹۹ ش قدرت یافته بود، با تزویر، تطمیع و تهدید، روز به روز بر قدرت خویش افزود و سرانجام با کنار زدن احمد شاه قاجار، در ۲۵ آذر ۱۳۰۴ ش. بر تخت پادشاهی نشست.

با اقدامات رضا خان، حکومت عملاً در دست نظامیان افتاد. «مردی خشن با قوای کامل و وسایل خارجی و داخلی بر اوضاع کشور... مسلط شد... . شهربانی، قشون، امنیه، حکام، دسته‌های سیاسی و مجلس، همه در دست او مانند موم بود.» (ذاکر حسین، ج ۱، ۱۳۷۷: ص ۶۰)

مخالفان در برابر استبداد خشن رضا شاه و سرمایه و سیاست انگلیس، نتوانستند کاری کنند. بسیاری از شاعرانی که نسبت به مسائل اجتماعی حساس بودند، یا در تبعید و انزوا به سر می‌بردند و یا با مرگ دست و پنجه نرم می‌کردند. (موریسن، ۱۳۸۰: ص۴۶۰-۴۶۱) «رژیم به کسی اجازه نمی داد به مسائل اساسی بیندیشد و آنها را در آثار خود منعکس کند، جز در ادبیاتی که آن را باید در مقولهٔ ادبیات زیر زمینی به حساب آورد؛ مثل شعر فرخی یزدی، لاهوتی و حتی نیما که نوعی از ادبیات زیر زمینی است.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۰: ص۴۷)

درک اوضاع اجتماعی و سیاسی این روزگار، کمک می‌کند تا دقیقتر اندیشه‌های شاعر را، بویژه دربارهٔ مسائل اجتماعی تحلیل کنیم؛ زیرا پیوسته تحولات ادبی از تحولات اجتماعی و سیاسی متأثر بوده است. برای مثال، مقایسهٔ اندیشه‌ها و درون‌مایه‌های شعر بهار در این دوره با دورهٔ پیشین(عصر مشروطه) این مدعا را اثبات می‌کند. از جمله مسائل مورد توجه و تأکید حکومت رضا شاه، نزدیک کردن مفهوم «وطن» به ناسیونالیسم بود که بر مؤلفه‌هایی همچون آریا گرایی، مبارزه با قبیله گرایی، زبان و پوشش یکسان ، و شوونیسم استوار بود. (رک. آبراهامیان، ۱۳۸۳: ص ۱۷۴-۱۹۱)

بهار با تأثیر پذیری از همین جریان، بر مصادیقی از وطن دوستی تصریح و تأکید می‌کند که گویا اندیشه‌های آزادیخواهانه، که در دورهٔ پیشین مرکز توجه او بوده است، جای خود را به اندیشه‌های وطن دوستانه داده‌است. (رک. بهار، ۱۳۸۲: ص ۴۳۰-۴۳۱، ۴۸۶-۴۸۹، ۴۹۳، ۴۹۵، ۵۱۴، ۵۳۶ و ... .)

اما تأثر پروین از سیل حوادث دوران خود، به گونه‌ای دیگر بود. او با تأثیرپذیری از فرهنگ و ادب گذشته ایران، بیش از هرچیز به انسان و حقوق انسانی او متعهد بود و حقوق‌اجتماعی از جملهٔ‌آن حقوق‌بوده است.

او جریانهای اجتماعی را از صافی درون خویش گذر داده بود و در کشاکش باورهای درونی خویش و جریانهای بیرونی، عمدتاً جانب درون را می گرفت. در این پژوهش برآنیم با بررسی و تحلیل درون‌مایه‌های اجتماعی در شعر پروین اعتصامی ، چند و چون تعهد اجتماعی او را تبیین کنیم. از این روی به بررسی و تحلیل برجسته‌ترین درون‌مایه اجتماعی در شعر او می‌پردازیم. این درون‌مایه‌های شعر پروین را می توان در سه عنوان: وطن دوستی، آزادی خواهی ، مردم اندیشی مطرح کرد:

۱. وطن دوستی

یکی از درون‌مایه‌های مستمر ادبیات معاصر ایران، درون‌مایه وطن است. حضور رضا شاه و به قدرت رسیدن او در این دوره، موجب نگرشها و گرایشهای متفاوت از دورهٔ پیش شد و موضوع «وطن»، از جمله موضوعاتی است که توجه بسیاری از شاعران را به خود جلب کرده، زمینه‌ای برای طرح گرایشها و گزارشهای متفاوت شده است.

رضا شاه در دستیابی به اهداف خویش، از شیوه‌های گوناگون سود جست. «هدف دراز مدت وی ایجاد جامعه‌ای شبه غربی بود، یا به هر ترتیب جامعه‌ای که مطابق برداشت او از غرب باشد. (آبراهامیان، ۱۳۸۳: ص۱۷۴) بی‌آنکه طرح و برنامهٔ مشخص و موجهی داشته باشد. بواقع «گرایش شخص رضا شاه نسبت به غرب، رابطهٔ پیچیدهٔ عشق و نفرت بود.» (فوران، ۱۳۸۲: ص۳۳۷-۳۴۰) که امری متناقض و ابهام آمیز بود. چنانکه پیشتر

اشاره شد، کوشش برای تلقی تازه‌ای از مفهوم وطن در اذهان عمومی، یکی از شیوه‌های او در دستیابی به اهدافش بود.

پروین اعتصامی در برابر بخشی از داعیه‌های وطن دوستانه، سکوت ، و گاه در برابر برخی نیز اظهار نظر کرده است. آنچه در شعر پروین از منظر وطن دوستی می توان دریافت، عبارت است از:

۱-۱ نفی بیگانه‌گرایی: مسألهٔ حضور بیگانگان در ایران و مخالفت با دخالتهای سلطه جویانهٔ آنان، از رویکردهای مشخص و مکرر شاعران معاصر ایران بوده است. البته شیوهٔ سلطه و دخالت دولتهای استعماری، بویژه انگلیس، در دوران شاعری پروین، نسبت به دورهٔ پیش تفاوتهایی داشت. در پی دگرگونی اوضاع جهانی و برپایی نهضتهای آزادیبخش در نقاط مختلف جهان، بخصوص انقلاب ۱۹۱۷ در روسیه، ادامهٔ سلطهٔ استعماری به شکل گذشته، برای استعمارگران مشکل بود. راحت‌ترین راه برای حفظ و ادامهٔ سلطه حضور غیرمستقیم و پنهان از طریق افرادی بود که مانع اهداف استعماری آنان نباشند و کودتای ۱۲۹۹ شمسی در ایران، پیامد چنین رویکردی بود. (رک. مدنی، ۱۳۶۱: ص۱۰۴)

البته هرگاه منافع استعماری ایجاب می‌کرد، از دخالت مستقیم و حتی اشغال نظامی هم ابا نداشتند (رک. همان: ص ۱۱۶-۱۱۷) و طبعاً این تاخت و تازها برای هیچ یک از وطن دوستان قابل تحمل نبود و هریک به گونه‌ای آن مخالفت می نمود.

البته استعمار تنها یک چهره نداشت، بلکه در نیل به مطامع خود در چهره‌های مختلف ظاهر می شد، به شیوه‌های گوناگون عمل می‌کرد و دگرگون کردن فرهنگ ملتهای تحت سلطه یکی از آن شیوه‌ها بود تا ریشهٔ هر نوع مقاومتی را در برابر خود از درون بخشکاند و قدرت و سلطنت رضا شاه در این دوره فرصت مناسبی بود تا این هدف شوم به دست او محقق شود . در میان شاعران این دوره دقت نظر و هوشیاری پروین قابل توجه است. او در مقوله‌های متعددی کوشیده است تا از فرهنگ بومی دفاع کند و مانع

استحالهٔ فرهنگی شود. یکی از درون‌مایه‌های برجستهٔ شعر او ،تأکید بر خودباوری و تحذیر از بیگانه گرایی است:

چو بگرویم به کرباس خود چه غم داریم — که حلّهٔ حلب ارزان شده است یا که گران
از آن حریـــر کــه بیگـــانــه بــود نساجش — هـــزار بـــار بـــرازنـــده‌تـــر بـــود خـــلقان

(اعتصامی، ۲۵۳۵: ص ۱۴۶)

آنچه پروین در اشعارش به پیر و جوان و مرد و زن می‌آموزد، برپایهٔ هنجارهای ملی و سنتهای بومی است. (رک. موحد، ۱۳۷۴: ص ۳۹-۴۲) در این دوره تلاشهای بسیاری صورت پذیرفت تا به منظور تجدد ،زن ایرانی، جا پای زن اروپایی بگذارد و در پوشش و سلوک از زن اروپایی تقلید کند و زن را از آن مقام و منزلت شرقی ،به کالایی برای تدارک بازار مصرف تنزل دهد .پروین ضمن دفاع از حقوق اجتماعی زن ایرانی، او را به اتکا بر فرهنگ خود تشویق می کند و از تقلید باز می‌دارد:

بهـــر زن، تقلیـــد، تیـــه فتیـــه و چـــاه بـــلاست
زیرک‌آن زن، کو رهش این راه ظلمانی‌نبود
آب و رنـگ از علـــم مـــی‌بایســـت، شـــرط بـــرتری
بـــا زمـــرّد یـــاره و لعـــل بـــدخشانـــی نبود
زن‌چوگنجور است و عفت‌گنج و حرص و آز ، دزد
وای اگـــر آگـــه ز آییـــن نگهبانـــی نبود

۲-۱ فراگیری علم و صنعت: یکی از ویژگیهای این دوره، توجه به علم و صنعت بود که حاکمیت وقت با الگوپذیری از ترکیه و بی‌توجه به مؤلفه‌های فرهنگ بومی، بدان رغبت می‌ورزید.

(رک.آوری، ج ۲، ۱۳۷۱: ص ۲۰-۲۱)

«رضا شاه از جهات گوناگون به مرد معاصر سرشناس تر از خود، مصطفی کمال(آتاترک)، شباهت زیادی داشت. هر دو می‌خواستند جامعهٔ چند فرقه‌ای سنتی خود را به ملتی مدرن مبدّل سازند. هر دو نوسازی را با غربی کردن، و گذشته را با عدم

کارایی اداری، هرج و مرج قبیله‌ای، اقتدار مذهبی و عدم تجانس اجتماعی، و آینده را با همگونی فرهنگی، وحدت سیاسی و تجانس قومی، یکسان می‌دانستند.»

(آبراهامیان، ۱۳۸۳: ص۱۸۵.)

توجه به علم و صنعت که لازمهٔ چنین گرایشی از سوی حکومت بود، طبعاً توجیهی وطن دوستانه داشت. به همین دلیل بسیاری از شاعران وطن دوست این دوره، با تقویت حس وطن دوستی مخاطبان خود، آنان را به فراگیری علم و صنعت برانگیختند.

اما نگرش پروین به موضوع مذکور، عمدتاً متأثر از سنت است و او بیش از آنکه نگران وطن باشد، نگران اقلیم دل است. از این روی او در نگرش به موضوع علم و صنعت، بیشتر به همان تعبیر کلاسیک «حکمت» راغب است تا علم در معنای جدید ؛ و البته تأکید بر آن به منزلهٔ نفی این هم نیست. برای مثال او در تمام «آرزوها»یش (اعتصامی، ۲۵۳۵: ص۶۹-۷۱) از توجه به علم و اهمیت آن سخن می‌گوید، با این تفاوت که او نگران درون است و علم را هم برای توسعه و آبادانی درون می‌خواهد:

از بـرای سـود، در دریـای بـی‌پایان علم	عقـل را مانـندِ غوّاصان، شناور داشتن
گوشـوار حکمت اندر گوش جان آویختن	چشم دل را با چراغ جان منور داشتن
از مس دل ساختن با دست دانش زرّ ناب	علم و جان را کیمیا و کیمیاگر داشتن
در ده ویـــرانِ دل، اقلیـــم دانـش ساختن	در ره سیـل قضا بنیاد و بنیان داشتن

از نگاه پروین اگر آحاد هموطنان تعلیم و تربیت صحیح بیابند، آمال وطنی نیز در پی آن تأمین خواهند شد؛ زیرا او در دوره‌ای که گفتمان غالب اجتماعی، «وطن» بود، «آرزوی رهایی انسان را از قید جهل و نادانی در دل می‌پروراند و آراستگی به فضل و دانش را برترین وسیلهٔ رهایش انسان می‌دانست.»

(چاوش اکبری، ۱۳۷۸: ص ۲۰۳)

پروین در سال ۱۳۰۳، در جشن فارغ التحصیلی، خطابه‌ای با عنوان «زن و تاریخ» ایراد کرد. او در بخشی‌از آن خطابه با اشاره به بیماری مشرق‌زمین، می‌گوید:«اگرچه برای معالجهٔ این مرض‌اجتماعی بسیار سخنها گفته و کتابها نوشته‌اند، داروی مزمن شرق

منحصر به تربیت و تعلیم است. تربیت و تعلیم حقیقی که شامل زن و مرد باشد و تمام طبقات را از خوان گستردهٔ معرفت مستفید نماید.» (اعتصامی، ۱۳۷۰: ص۹)

۲. آزادی خواهی

ظهور رضا شاه و تاجگذاری او در آغاز این دوره، حاکی از شروع دورانی تازه بود که بی‌شک با اهداف و اصول انقلاب مشروطه سازگار نبود. «هدف انقلاب مشروطهٔ ایران و رجال صدر مشروطه که به تدوین قانون اساسی سابق و متمم آن پرداختند، چیزی جز محدود کردن قدرت مقام سلطنت و تأسیس مجلس شورای ملی برای تثبیت حکومت مردم نبود،... اما عمر دموکراسی پارلمانی ایران، با تشکیل دورهٔ ششم مجلس به سر آمد.» (آوری، ۱۳۷۱: ص۱۸)

سلطهٔ بدون منازع رضا شاه و ادارهٔ کشور به شیوهٔ استبدادی و سرکوب انواع آزادیها، وجه برجستهٔ این دوران بود و به معنای بازگشت به نظام استبدادی پیش از مشروطه بود. (رک. ذاکر حسین، ج ۱، ۱۳۷۷: ص۶۱)

نشانه‌های گویایی از چگونگی این اوضاع در ادبیات این دوره هست. مقایسهٔ درون مایه‌های متون ادبی در این دوره با عصر مشروطه، حاکی از تحولی چشمگیر در عرصه‌های اجتماعی و سیاسی است. در اشعار این دوران «کمتر آثار انتقاد نمودار است و اگر اشعاری در انتقاد از وضع حکومت و رژیم اجتماعی در زوایا و نهانخانه‌ها و زندانها گفته می‌شد، از ترس شدت عمل پلیس، مخفی و مستور می‌ماند. غالب اشعار در مدح و ثنا و تمجید از شخص واحد است، زیرا هدف و منظور، او بود.» (نخستین کنگرهٔ نویسندگان ایران، ۱۳۲۵: ص ۱۷۲، به نقل از شمس لنگرودی، ج ۱، ۱۳۸۱: ص۱۷۴) بنابر این کسی نباید چیزی بگوید و بنویسد که «او» را برنجاند. با همهٔ اینها، شاعران این دوره، یکسره خاموش نبودند، با وجود همهٔ خطرها، مصادیقی از آزادیخواهی در شعرشان قابل استنباط است.

پروین نیز از جمله شاعرانی است که اشعاری با درون مایهٔ آزادیخواهی سروده‌است، اگر چه او عمدتاً متأثر از ادبیات سنتی است و ذهن او بیشتر درگیر با مفهوم کلامی آزادی، یعنی اختیار دربرابر جبر است.

(رک. اعتصامی، ۲۵۳۵: ص۶، ۱۶-۱۷، ۱۲۴)

پروین از آزادی در معنای عام و طبیعی آن ستایش می‌کند و حاضر نیست آن را با چیزی عوض کند. او ترجیح می‌دهد در خرابه‌ای، اما آزاد زندگی کند تا اینکه در قصری اسیر و مطیع ارادهٔ دیگری باشد. در قطعهٔ «سرنوشت» از زبان جغد که در ویرانهٔ خویش به آزادی زندگی می‌کند، به طوطی که در قفس زیبا و گران‌بها «جلیس بزم بزرگان و همسر شاهان»است، می‌گوید:

چه سود صحبت شاهان، چو نیست آزادی
چرا دهیم گرانمایه وقت را ارزان

به رنج گوشه نشینی و فقر، تن دادن
به از پریدن بیگاه و داشتن غم جان

قفس نه جز قفس است، ارچه سیم و زر باشد
که صحن تنگ همان است و بام تنگ همان

در آشیانهٔ ویران خویش خرسندیم
چه خوشدلی است در آباد دیدن زندان

(اعتصامی، ۲۵۳۵: ص۱۵۷)

در مجموع درون‌مایه‌های آزادیخواهانه اشعار پروین، حاکی از آن است که شاعر از مفهوم نوین آزادی نیز غافل نبوده است. به منظور تبیین این نکته، در زیر به مصادیقی از این مفهوم آزادی ـ که عمدتاً ناظر بر مسائل اجتماعی و سیاسی است ـ اشاره می‌کنیم:

۱-۲ استبداد ستیزی: دوران شاعری پروین،مصادف با حضور چشم گیر رضا شاه و به قدرت رسیدن او، و نقض آشکار آزادی و آزادیخواهی بود که مردم ایران تا این زمان برای تحقق آن جانفشانیها کرده بودند؛ زیرا هرجا استبداد باشد، آزادی نیست.

پروین اگرچه فعالیت اجتماعی برجسته‌ای نداشت و یا به بعضی از جریانهای اجتماعی کمتر توجه می کرد و در زبان و بیان ،پیرو سبک شاعران کلاسیک فارسی بود، در اندیشه‌هایش آنگونه وابسته به گذشتگان نبود. «هنر بزرگ او در آن بودکه توانست افکار و عقاید جدید را با متانت و استحکام و لطف بیان در همان قالبهای معمول و معهود عروض فارسی بریزد.» (آرین پور، ۱۳۷۴: ص۵۴۱) بنابراین انکار ارتباط شعر او «با زندگی امروز بشر» خالی از مبالغه نیست. (رک. گرگانی، ۲۵۳۶: ص۵۴-۶۹)

پروین بی‌آنکه به طور صریح به طرح مسائل اجتماعی در شعرِخویش بپردازد، پوشیده و در لفاف حکایات، تمثیلات و مناظرات خویش به آنها پرداخته است. او سلطهٔ استبداد را ناشی از عدم کوشش مردم در رهایی از آن می‌داند و به طرق گوناگون می کوشد مردم را به آزادی و رهایی از سلطهٔ استبداد برانگیزد. برای نمونه در یکی از مناظراتش با مقابل هم قرار دادن دو قطرهٔ خون، که یکی «از دست تاجوری» فرو افتاده و دیگری «از پای خارکنی» فرو چکیده، همدلی خود را با خارکن ــ که نماد توده‌های محروم استبدادزدهٔ عصر اوست ــ و ستیز خود را با اقلیتی که زیر سایهٔ «سفله‌ای»، «به حکم ناحق» جان و مال مردم را تهدید می‌کند، ابراز می دارد و مخاطب را به آزادی و رهایی از این «بندگی» تشویق می کند:

درخت جور و ستم هیچ برگ و بار نداشت   اگر که دست مجازات می‌زدش تبری
سپهـــر پیـــر نمـــی‌دوخـــت جامـهٔ بیداد   اگـــر نبود ز صبـــر و سکوتـــش آستری
اگـــر بـــد منـــشی را کشنـــد بـــر ســـر دار   به جای او ننشیند به زور از او بتری

(رک. یاحقی، ۱۳۸۲: ص۱۷۵ و آرین پور، ۱۳۷۴: ص۵۴۴)

در اشعار پروین، «تقریباً همه جا زور و اجحاف و ستمگری، از سوی هرکس باشد، کوبیده می‌شود، خواه این کس سلطان باشد، خواه یکی از اغنیا، خواه قاضی طماع، خواه روحانی نمای رشوه خوار.» (اعتصامی، ۱۳۶۴: ص۳) در قطعهٔ «صاعقهٔ ما ستم اغنیاست»، در ضمن گفتگویِ برزگری پیر و جهاندیده با فرزندش، زیرکانه دستگاه استبداد را با تمام ارکانش زیر سؤال می‌برد. اشارات، واژگان و تعابیر این شعر، گذشته از آن که

جرأت و شهامت سراینده را ـ بویژه در چنان عصری ـ نشان می‌دهد، حاکی از آگاهی او از پیامدهای اجتماعی سلطهٔ استبداد و عزمی قوی در مبارزه با آن است:

برزگری پند به فرزند داد　　کای پسر این پیشه پس از من تو راست
هر چه کنی کشت، همان بدروی　　کار بد و نیک، چو کوه و صداست
گفت چنین کای پدر نیک رای　　صاعقهٔ ما ستم اغنیاست
از چه شهان ملک ستانی کنند　　از چه، به یک کلبه تو را اکتفاست
پیر جهاندیده بخندید که این　　قصهٔ زور است، نه کارِ قضاست...

به طور کلی مظاهر استبداد ستیزی در شعر پروین در دو بخش قابل استنباط است:

۱-۱-۲ ستیز با استبداد رضا شاه

با وجود عدم تصریح پروین به اشخاص و رخدادهای مشخص در این دوره، با اتکا به قراین لفظی و معنوی مندرج دراشعار و وقایع تاریخی این دوره، می‌توان فهمید که درون‌مایهٔ بخشی از اشعار او، ستیز علیه رضا شاه بوده است. چنانکه یکی از ویژگیهای رضا شاه، به تعبیر مؤلف تاریخ بیست سالهٔ ایران، (مکی، ج ۶، ۱۳۶۲: ص ۳۹و۱۲-۱۴۳) حرص به مال اندوزی یا جنون ثروت بود، تا جایی که در این راه، جنایات غیر انسانی بسیاری مرتکب شد. پروین رساتر و ماندگارتر از تاریخ، رضا شاه را معرفی کرده، دستگاه استبدادی او را به باد انتقاد گرفته است:

روزی گذشت پادشهی از گذرگهی　　فریاد شوق بر سر هر کوی و بام خاست
پرسید زان میانه یکی کودکی یتیم　　کاین تابناک چیست که بر تاج پادشاست
آن یک جواب داد چه دانیم ما که چیست　　پیداست آنقدر که متاعی گرانبهاست
نزدیک رفت پیرزنی کوژپشت و گفت　　این اشک دیدهٔ من و خون دل شماست
مارا به رخت و چوب شبانی فریفته است　　این گرگ سالهاست که با گله آشناست
آن پارسا که ده خرد و ملک، رهزن است　　آن پادشاه که مال رعیت خورد گداست

(اعتصامی، ۲۵۳۵: ص۷۹)

تأکید پروین بر گرگ منشی پادشاه، دالّ بر ستیز پروین با اوست، بویژه اگر این شعر با شعرهایی از این دست از ادبیات کهن فارسی مقایسه شود، تأثر پروین از اوضاع اجتماعی

و سیاسی عصر آشکارتر می‌شود.(۱) (روح الامینی، ۱۳۷۸: ص۱۸۱-۱۹۶) «اهمیّت گفتار پروین در زمینه‌های اجتماع وسیاست و اخلاق هنگامی روشنتر می‌شود که موقعیت اجتماعی پروین و جوّ سیاسی آن روز را در نظر بگیریم. در واقع پروین در دوره و زمانه‌ای صحبت از انقلاب و آزادی می‌کند که بحث از هرگونه موضوع سیاسی و حتی سخن گفتن از فقر و محرومیت مردم و یا نابسامانی اوضاع، سبب گرفتاری شاعر یا نویسنده می‌گردید. در چنین دوره‌ای پروین مردانه‌تر از اغلب شاعران مردِ یک هزار سال شعر پارسی به میدان آمده در بحبوحه استبداد خشن، «گوهر تابناک فرق پادشاه» را «با قطرهٔ سرشک یتیمان» و «خون دل مردم اعماق» مقایسه می‌کند و در پاسخِ این پرسش: «کاین تابناک چیست که بر فرق پادشاست» قاطع و صریح پاسخ می‌دهد: «این اشک دیدهٔ من و خون دل شماست.» (ترابی، ۱۳۸۰: ص ۲۳۸) او نسبت به آنچه می‌گذرد، بی‌توجه نیست، اگر سلطهٔ استبداد، اجازه نمی‌دهد که بی‌پرده و صریح، مسلّم‌ترین حقوق اجتماعی خود را بطلبد، او نیز وقعی بدان ننهاده، آن را به هیچ می‌گیرد، «در تمام دیوان او... یک مدح و ستایش دیده نمی‌شود»، (خالقی راد، ۱۳۷۵: ص ۴۰۱) اما تقبیح استبداد و عواملِ آن به صور گوناگون مورد اهتمام او بوده است. او با آگاهی از بی‌منطقی استبداد و ناتوانی آن از تحمل مخالف، عمدتاً آشکارا به مخالفت نمی‌پردازد، معمولاً غیر مستقیم و از زبان دیگران سخن می‌گوید؛ به عنوان مثال، گاهی به منظور ردّ گم کردن در شکل پیرزنی خمیده پشت، به جنگ استبداد می‌رود، تا هم به وظیفه خود عمل کرده باشد و هم از عواقب سوء اعتراض در امان مانده باشد؛ زیرا در بیتِ «آن پارسا که...»، «قطعاً مصراع دوم به زمین خواری رضا خان ناظر است». (چاوش اکبری، ۱۳۷۸: ص ۷۶) که مستبدانه آن چه می‌خواست به چنگ می‌آورد، بی‌آنکه کسی یا چیزی مانع او شود.

در قطعهٔ «شکایت پیرزن»، (اعتصامی، ۲۵۳۵: ص۱۶۷-۱۶۸) رضا شاه را در مقام قباد مخاطب قرار داده، از او شکایت می‌کند. نکته اینجاست که آنچه موجب شکایت او شده، بسیار نزدیک به واقعیتهای اجتماعی- سیاسی این دوره است و این حاکی از هوشیاری و دقت پروین در زمینهٔ مسائل عمده روزگار خود است و اینکه او غافل از جامعهٔ خود

نیست. نکاتی که او در طرح شکایت خویش بر آنها تأکید می‌کند، جالب است: در بیت اول، اجمالاً پادشاه را «فاسد» می‌داند: «کاز آتش فساد تو، جز دودِ آه نیست» و در بیتهای بعد، به تفصیل، مصادیق فساد او را برمی‌شمارد: در جامعه«رفاه» و «امان و پناه» نیست، شاه همه چیز را برای خود می‌خواهد، مالیات سنگین وضع می‌کند و کارگزاران درگاهش به مردم ستم می‌کنند و او «بر عیبهای روشن خویش» نگاه نمی‌کند، در نتیجه:

ویرانه شد ز ظلم تو، هـر مسکـــن و دهی   یغماگر است چون تو کسی، پادشاه نیست
مردی در آن زمان که شدی صید گرگ آز   از بهــر مـرده حاجت تخت و کلاه نیست
یک دوســت از بـرای تـو نگذاشت دشمنی   یک مــرد رزمجـــوی تو را در سپاه نیست
جمعـــی سیـاه روز سیـهکـــاریِ تـــوآند   بـاور مکـــن کـه بهــر تو روز سیاه نیست

همین شیوه و همین درون‌مایه، کما بیش در بسیاری دیگر از اشعار پروین هست، که به منظور پرهیز از تطویل، به متن دیوان اشعار او ارجاع می‌دهیم. (اعتصامی، ۲۵۳۵: ص۴۲، ۴۶، ۸۲، ۱۰۱، ۱۶۷ و ...)

۲-۱-۲ ستیز با عمال استبداد

یکی دیگر از مصادیق استبداد ستیزی در شعر پروین، ستیز با تمام عواملی است که هر یک به نوعی‌در خدمت‌استبداد و مانع‌تحقق آزادی است. عوامل برجسته استبداد در شعر پروین عبارت است از:

۱-۲-۱-۲ دستگاه قضایی

از نظر پروین، کسانی که باید با قضاوت عادلانهٔ خویش، به طور اصولی از آزادیخواهی به معنای نوین آن حفاظت کنند، انسانهای فرومایه‌ای هستند که خود با بیداد و بی‌عدالتی به چنان مقامی دست یافته‌اند:

آن سفله‌ای که مفتی و قاضی است نام او   تا پود و تار جامه‌اش از رشوه و رِباست
(اعتصامی، ۲۵۳۵: ص۱۷)

پروین در مثنوی «دزد و قاضی» (اعتصامی، ۲۵۳۵: ص۱۰۰-۱۰۱، ۱۳۳-۱۳۴و۲۴۶-۲۴۸) به بهانهٔ پذیرش وکالت «دزد»، به استیضاح دستگاه قضایی عصر خود و افشای احکام

مفتضحانهٔ آن پرداخته است. پروین در این مثنوی، دستگاه مذکور را به مردم آزاری، نفاق، راهزنی، تلبیس، زیر پا گذاشتن حکم داور ، و رباخواری توصیف می کند. او از زبان «دزد» به «قاضی» می گوید:

دزدی پنهان و پیدا، کار توست	مال دزدی، جمله در انبار توست
تو قلم بر حکم داور می‌بری	من ز دیوار و تو از در می‌بری
دیده‌های عقل، گر بینا شوند	خود فروشان زودتر رسوا شوند
می‌زدی خود پشت پا بر راستی	راستی از دیگران می‌خواستی
چیره دستان می‌ربایند آنچه هست	می‌بُرند آنکه ز دزدِ کاه، دست
دزد اگر شب، گرم یغما کردن است	دزدی حکّام روز روشن است
حاجت ار ما را زِ راه راست برد	دیو، قاضی‌را به هرجاخواست برد

در بسیاری از موارد، پروین از حاکم شرع و مفتی نیز در کنار دستگاه قضا یاد می کند و آنان را زورگو، غاصب، بی‌خبر از احکام راستین شرع، خریدار ملک و ده، راهزن، رشوه‌خوار، مردار خوار و ... می‌شمارد (اعتصامی، ۲۵۳۵: ص۴۱، ۴۲، ۷۹، ۸۲، ۲۴۴، ۲۵۰ و...) و از دست همینان دادخواهی می کند که خود باید دادگستری کنند:

مردم این محکمه اهریمنند	دولت حکام، ز غصب و رياست
آنکه سحر، حامی‌شرع است و دین	اشک یتیمانش گه شب غذاست
لاشه خورانند و به آلودگی	پنجهٔ آلودهٔ ایشان گواست
خون بسی پیرزنان خورده است	آنکه به چشم من‌وتو، پارساست

(اعتصامی، ۲۵۳۵: ص۱۷۲)

۲-۲-۱-۲ عوامل اجرایی دستگاه استبداد

از دیگر کسانی که در دیوان اشعار پروین، مورد ستیز واقع شده، این گروهند که در واقع به منزله دست و پای استبداد محسوب می شوند. پروین از اینان با تعابیری همچون مأموران ظالم مالیاتی، اغنیای ستمگر، سگان دربار، حکام ربا خوار، مردار خواران آزمند، غاصبان اموال مردم و ... یاد کرده است . (اعتصامی، ۲۵۳۵: ص۱۹۷-۱۹۸، ۱۷۲-۱۷۴و۱۶۷-۱۶۸) شاعر به خوبی می‌داند که تکیه گاه این گروه ،و دلگرمی آنان

کجاست، به همین منظور در «نامه به انوشیروان» (اعتصامی، ۲۵۳۵: ص۲۵۰) از قول بزرگمهر به او می گوید:

چو کج روی تو، نپویند دیگران ره راست   چو یک خطا ز تو بینند، صد گناه کنند
جواب نامهٔ مظلوم را، تو خویش فِرست   بسا بود، که دبیرانت اشتباه کنند
زمامِ کار، به دست تو چون سپرد سپهر   به کار خلق، چرا دیگران نگاه کنند
اگر به دفترِ حکّام، ننگری یک روز   هزار دفترِ انصاف را سیاه کنند
به سمع شه نرسانند حاسدان قوی   تظلمی که ضعیفانِ دادخواه کنند
چو جای خود نشناسی، به حیله مدعیان   تو را ز اوج بلندی، به قعر چاه کنند

۳. قانون طلبی

در تاریخ ایران، هیچگاه مردم ،مطمح نظر حاکمان نبوده اند و قوانین هم اگر وضع می‌شده، نه به خواست مردم و برای احقاق حقوق آنان، که برای تثبیت پایه‌های حکومت و سلطنت و کوتاه کردن دست عموم آنان از حاکمان و حکومت، وضع می‌شده است؛ زیرا حاکمان بخوبی دریافته بودند «مردمی که گرفتار ظلم و ستم و تحقیر فرمانروایان شده‌اند»، اگر به هر شکلی قدرت یابند، قدرتشان «به زیان پادشاهی است»

(تفضلی، ۱۳۷۷: ص۲۱۶-۲۱۷)

اهمیت مشروطه و ارزش آن ، به قیام «ملتی است برای به دست آوردن قانون، برای به دست آوردن حقوق انسانی‌شان و برای آنکه خود بتوانند در تعیین‌سرنوشتشان عهده دار مسئولیت عمده گردند.»

(فاروقی، ۱۳۶۳: ص۴۴۹)

ظهور رضا خان و به سلطنت رسیدن او، نتیجه به ثمر نرسیدن آن انقلاب مهم و فقدان قانون بود. «نهادهای دوران مشروطه نتوانستند اقتدار ملی را ایجاد کنند و ساختارهای قدرتمندی به وجود آوردند که به ثبات، آرامش و امنیت بیشتری برای ایران منجر شود؛ بنابراین زمانی که کودتا علیه دولت شکل گرفت، در صحنهٔ سیاسی کشور نیروهای

سیاسی و اجتماعی موثری حضور نداشتند تا از اهداف مشروطه و حکومت پارلمانی حمایت کنند.» (مصلی نژاد، ۱۳۸۳: ص ۴) و رضا خان هم که خود خوب می‌دانست که اگر قانون بود، او نبود؛ از این روی از همان آغاز کوشید تا با گسترش سلطهٔ خود بر نهادهای قانونی و به بازی گرفتن قانون، روز به روز بر قدرت خود افزوده، راهش را برای سلطنت بر کل کشور هموار سازد. کسروی با همهٔ ستایش از رضا شاه، او را به دلیل نقض قانون، سرزنش می‌کند. (آبراهامیان، ۱۳۸۳: ص۱۹۱)

با ظهور استبداد رضا شاه، قانون معنای خود را از دست داده بود، هم مجلس و هم وزرای دولت همگی چشم به دهان رضا شاه دوخته بودند. او در دوران سلطنت خود «با استبداد و خفقان به سلطنت ادامه می‌داد و برای مجلس، دولت و ملت ارزشی قائل نبود و اصولاً مجلس و دولت از کسانی تشکیل می‌شد که جز تملق وظیفه‌ای برای خود نمی‌شناختند و اطاعت کورکورانه طریق ثابت آنها بود.» (مدنی، ۱۳۶۱: ص۱۲۳) در این دوران «قانون» چیزی جز دستور شاه نبود. «صدرالاشراف وزیر دادگستری می‌گفت :اعلیحضرت می‌فرمودند اوامر خصوصی مرا هم قانون بدانید.» (مدنی، ۱۳۶۱: ص۱۳۶. نیز رک. قاضی، ۱۳۷۲: ص۴۸-۴۹) او خود به تنهایی هم قانون وضع می‌کرد و هم اجرا، قانون محکوم ارادهٔ مستبدانهٔ وی بود. البته قانون اساسی در دورهٔ رضا خان بر پایهٔ «قوانین بلژیک و فرانسه و ایتالیا و سنجش آن با قوانین اسلامی نوشته شد، اما رضا خان در اجرای نیات خویش منتظر اجازهٔ کسی نمی‌ماند.» (شمس لنگرودی، ج ۱، ۱۳۸۱: ص۱۶۸) و این یعنی بازگشت عملی به نظامهای استبدادی پیش از مشروطه که «دولت در ایران خداوندگار بی‌چون و چرای امور سیاسی اقتصادی بود که به هر که دلش می‌خواست امتیازاتی می‌داد و از هر که روی می‌گرداند، امتیازاتش را می‌گرفت و مآلاً این امر امتیاز مالکیت خصوصی و ادامهٔ زندگی را نیز در برمی‌گرفت. این منطق نظام استبدادی است... این منطق نظامی است که در آن دولت فوق اجتماع قرار دارد. دولت به طبقات اجتماعی وابسته و متکی نیست، بلکه این جامعه و طبقات گوناگون اجتماعی آن است که به درجات متفاوت به دولت وابسته‌اند.» (همایون کاتوزیان، ۱۳۷۴: ص۷۹)

از جمله قوانینی که در این دوره بواقع در راستای محو آزادی و آثار و نشانه‌های آن، وضع شد، قانون منع اهانت به مأموران دولت در حین انجام وظیفه بود. «به موجب این قانون کافی بود پلیس یا ژاندارم یا مأمور دیگری از مأموران دولت با فردی خصومت داشته باشد و یا رئیس به دلیل نظر شخصی در مقام ایذاء و آزار مرئوس خود و یا ارباب رجوع برآید؛ در چنین حالی کافی بود که مأمور مذکور مدعی شود به وی هنگام انجام وظیفه توهین شده است، بلافاصله در مورد ادعای نامبرده پرونده‌ای تشکیل می شد و به دادگاه جنایی ارسال می‌گردید. دادگاه پس از مطالعهٔ سرسری پرونده، ختم دادرسی را اعلام و متهم مذکور را از شش ماه تا یک سال محکوم می‌کرد. کمتر سابقه داشته در چنین دادگاهی متهم از اتهام وارده شده ،تبرئه گردد.» (مکی، ج ۸، ۱۳۷۰: ص۸۴-۸۵)

فرخی یزدی در مقاله‌ای در شمارهٔ ۱۶، سال دوم، روزنامهٔ طوفان، مردم را به ایستادگی در برابر استبداد و جلوگیری از اضمحلال ناگهانیِ «آزادی و حریت» دعوت کرد و به تقبیح اعمال متکبرانه و خلاف قانون رضا خان پرداخت .

در صفحهٔ چهارم همین روزنامه، غزل زیر را ــ که اثر طبع خود او است ــ درج کرد:

در کف مردانگی شمشیر می‌باید گرفت   حق خود را از دهان شیر می‌باید گرفت
تا که استبداد سر در پای آزادی نهد   دست خود بر قبضهٔ شمشیر می‌باید گرفت
پیر و برنا در حقیقت چون خطا کاریم ما   خرده بر کار جوان و پیر می‌باید گرفت
مورد تنقید شد در پیش یاران راستی   زین سپس راه کج تزویر می‌باید گرفت
بهر مشتی سیر تا کی یک جهانی گرسنه   انتقام گرسنه از سیر می‌باید گرفت
فرخی‌را چون که‌سودای جنون دیوانه کرد   بی‌تعقل حلقهٔ زنجیر می‌باید گرفت

(فرخی یزدی، ۱۳۶۳: ص۲۲۶)

در اشعار پروین درون‌مایهٔ قانون طلبی نیز هست؛ با این تفاوت که او به دلیل عدم مواجههٔ مستقیم با مسائل سیاسی- اجتماعی، عمدتاً به مصادیق قانون شکنی و تبعات آن پرداخته است. مثلاً در قطعهٔ «ای رنجبر» به رنجبران یادآور می‌شود که حکام هر طور می‌خواهند،

حکم می‌رانند و کسی نیست که از آنان بازخواست کند، مگر آنکه خودِ رنجبر، برای مطالعهٔ حقوق از دست رفتهٔ خود، به پا خیزد:

از حقوق پایمال خویشتن کن پرسشی چند می‌ترسی ز هر خان و جناب ای رنجبر

(اعتصامی، ۲۵۳۵: ص۸۲.)

اصولاً بن مایهٔ شکایت از بی‌عدالتی و ستم ستمگران و حمایت از ستمدیدگان در شعر پروین، خود اعتراض ضمنی به عدم اجرای قانون در سطح اجتماع است:

همی مردم بیازاری و جای مردمی خواهی همی در هم کشی ابروی، چون گویند ثعبانی

(اعتصامی، ۲۵۳۵: ص۶۱)

چو پتک ار زیر دستان‌را بکوبی و نیندیشی

رسد روزی کـه بینی چرخ پتک است و تو سندانی

و:

بـادی وزیـد و لانـهٔ خـردی خراب کرد

بشکسـت بـامکی و فرو ریخـت بـر سری

... از ظلـم رهزنـی، زرهـی ماند رهروی

از دستبرد حادثـه‌ای، بستـه شـد دری

از هم گسسـت رشتـهٔ عهـد و مـودتی

نابود گشـت نـام و نشـانـی ز دفتـری...

(اعتصامی، ۲۵۳۵: ص۸۸ ۱۸۹-۱۹۰)

در مثنوی «صید پریشان»، پروین به وجود نابرابریها و بی قانونی و در نتیجه نا امنی حاصل از آن پرداخته است او به تمثیل اززبان «مرغ گرفتار» می گوید:

... بگفت، ای دوسـت، ما را بیم‌جان است کجا آسـایش آزادگـان است

تـو سرمستـی و مـا صیـدِ پریشـان تـوآزادی و مـا دربنـد فرمان...

اثـرهـای غـم و شـادی، یکی نیست گرفتـاری و آزادی،یکـی‌نیست

چـه راحـت بـود در بـی‌خانمـانی چـه‌دارو داشـت، دردِناتـوانی

کـی ایـن روز سیـه گـردد دگرگون چه‌تدبیرم‌برد زین‌حبس، بیرون...

اگر در طَرف گلشــن، میهمانــی است   برای طائـران بوستــانی است
(اعتصامی، ۲۵۳۵: ص۱۷۶-۱۷۷»

۴. آزادی زنان

آزادی زنان در این دوره موضوعی قابل توجه و تأمل برانگیز است. اصل آزادی زنان و مباحث مرتبط با آن، پیش از این دوره بیشتر مبحثی فرهنگی و اجتماعی بود، اما در این دوره، وجه سیاسی آن غالب شد. در گذشته، وضعیت زنان وحقوق آنان، بیش از آنکه تابع اصول و قوانین مشخص و مدون باشد، تابع اندیشه، پندار و بعضاً هوس اشخاص بوده است. در حوزهٔ ادبیات سنتی فارسی، عمدتاً زنان در قیاس با مردان، از حقوق انسانی خود محروم بوده‌اند و این حرمان منبعث از توهم فراتری مردان و فروتری زنان بوْد (رک. الف) سعدی، ۱۳۶۳: ص ۷۵، ۹۲، ۱۸۵ و ... . ب) نظامی گنجوی، ۱۳۶۳: ص ۴۲۴) و زنان هم با انفعال خویش موجب استمرار این توهم می‌شدند. به عنوان نمونه در مثنوی، «حکایت عاشق شدن پادشاهی بر کنیزکی و خریدن پادشاه کنیزک را»، (جلال الدین رومی، ج ۱، ۱۳۶۶: ص۵-۲۱) کنیزک بدون هرگونه اعتراضی، تسلیم ارادهٔ مردان است. او «در سراسر حکایت سخنی نمی‌گوید، مگر اینکه حکیم الهی از او پرسش کند و همواره خاموش و منفعل است و از خود اراده‌ای ندارد و نمی‌تواند دربارهٔ سرنوشت خود تصمیمی بگیرد و یا از حقوق خود دفاع کند. گاهی مرد زرگر از او کام می‌گیرد و زمانی شاه. سرنوشت او همان سرنوشت زن ایرانی در گذشتهٔ تاریخی ملت ماست که همواره کالایی بود در اختیار مرد، چه در خانه، که پدر دربارهٔ زندگی و آیندهٔ او حکم می‌کرد و چه به هنگام ازدواج که شوهر، همان امتداد پدر بود و همان روش مستبدانه را دربارهٔ او اجرا می‌کرد، یعنی اینکه زن ایرانی فقط دست به دست می‌شد؛ از دست پدر به دست شوهر.» (مقدادی، ۱۳۷۸: ص۱۰۰) در این دوره، با توجه به تأملات و تحولات نوینی که در سطح جهان درباره زنان و حقوق آنان مطرح می‌شد، طبیعی بود که اقداماتی در زمینهٔ حقوق زنان و آزادی آنان در ایران نیز انجام پذیرد، اما رضاخان مهمترین و اصلی ترین عامل آزادی زنان را در آزادی زنان از حجاب می دانست .او و همفکرانش

تصور می کردند دلایل عقب ماندگی زن ایرانی در چادر خلاصه شده است ؛ در نتیجه به محدودیتهایی در خصوص پوشش زنان دست زد و با نیروی سر نیزه کوشید برای مدتی از رفت و آمد زنان محجبه در اماکن عمومی جلوگیری کند.

«رضا خان از همان روزهای اول که به قدرت رسید، حتّی قبل از آنکه رسماً به سلطنت برسد، مقدمات کشف حجاب را آماده کرد. بدین منظور و برای فریب افکار عمومی بخشنامه‌ای صادر کرد که طبق آن تمام کارمندان ادارات می‌بایست از لباس و پارچه ساخت وطن استفاده کنند.» (توانا، ج ۱، ۱۳۸۰: ص۲۵۲) و «متعاقب آن در سال ۱۳۰۷ قانون لباس یکسان، شامل کت و شلوار اروپایی و کلاه لبه دار موسوم به کلاه پهلوی برای همه قشرهای مردم... به تصویب رسید و به اجرا در آمد.» (همان، ص۲۵۳)

رضا خان دست بردار نبود و به طور جد این امر را پی‌گیری می‌کرد؛ اما روند کار آنگونه نبود که او می‌خواست. «سر انجام در ۱۷ دی ماه ۱۳۱۴، برنامه‌ای که از مدتها پیش در دستور کار قرار گرفته بود، به اجرا درآمد. به دستور شاه، جشن فارغ التحصیلی دانشسرای دختران برگزار شد. در این جشن تمام معلمان، محصلان و نیز زنان مدعوّ می‌بایست بدون حجاب حضور یابند. همسر و دختران شاه نیز برای اولین بار، به طور رسمی و آشکارا بی‌حجاب در مراسم شرکت کردند.» (همان، ص۲۶۹. نیز رک. آرین پور، ۱۳۷۴: ص۱۱-۱۳) و این همان چیزی بود که استعمار نیز از سالها پیش در پی تحقق آن بود و این زمان علی رغم مخالفتها (۲)به دست رضا شاه در ایران عملی می‌شد، چنانکه پیش از این تاریخ، در برخی از دیگر کشورهای اسلامی نظیر افغانستان و ترکیه، (مکی، ج ۶، ۱۳۶۲: ص ۲۵۰) عملی شده بود و عمدتاً چنین وانمود می‌شد که حجاب، مانع آزادی زنان در مشارکتهای اجتماعی، تحصیل، حضور در مجامع عمومی و مانند آن می‌باشد! لذا بهبود موقعیت زنان در جامعه ایجاب می‌کند که از آنان کشف حجاب شود. (آبراهامیان، ۱۳۸۳: ص۱۷۹-۱۸۰)

پروین اگر چه «در جریانات اجتماعی مربوط به بانوان و در جنبش آزادی و حقوق زن عملاً مداخله نکرد... با همه اینها، هنگامی که زمینه برای دخالت فعال زنان در امور

اجتماعی مساعد شد، » اشعاری سرود. (آرین پور، ۱۳۷۴: ص۵۴۰) درون‌مایهٔ این اشعار حاکی از آن است که از اوضاع زمانهٔ خویش آگاه بوده و از مسائل اصیل بانوان ایران غافل نبوده است. با همهٔ تأثیر پذیری پروین از متون کلاسیک فارسی، «زن در دیوان او دیگر آن زن مورد نظر شاعران دیگر نیست؛ بلکه این زن ،رکن خانهٔ هستی، پدید آورندهٔ محبت، زاینده و پرورندهٔ بزرگمردان، گاهواره جنبان حکیمان و دانامردان، نخستین مربی و آموزگار، طبیب و پرستار و نگاهبان خانواده، و به روزگار سختی تیمار کش و پشتیبان مرد است». (ترابی، ۱۳۸۰: ص۲۳۵-۲۳۶) او ادراک و احساس زنانهٔ خویش را «از زبان طیور، از زبان مادران فقیر، از زبان بیچارگان بیان می‌کند. گاه مادری دلسوز غمگسار است و گاه در اسرار زندگی با ملای روم و عطار و جامی سر همقدمی دارد.» (اعتصامی، ۲۵۳۵: ص۱۱۱، ۱۸۷، ۱۹۴، ۲۳۶ و ۲۳۹)

او پیوسته زن ایرانی را به کار و کوشش و تحصیل هنر و دانش تشویق‌می کند و اورا«همطراز و همپایه‌مرد درفراگیری و علم‌آموزی‌می‌داند و باملاحظه‌عقب‌ماندگی زن، به گذشتهٔ او و غفلتهایش تأسف می‌خورد و متأثر می‌گردد.» (دانشگر، ۱۳۸۳: ص ۸۳) پروین می‌گوید:

... پستی‌نسوان ایران، جمله از بی‌دانشی است
مرد یا زن، برتری و رتبت از دانستن‌است

...به که هر دختر بداند قدرِ علم آموختن
تا نگوید کس، پسر هوشیار و دختر کودن‌است

زن ز تحصیل هنر شد شهره در هر کشوری
بر نکرد از ما کسی زین خواب بیدردی سری

(اعتصامی، ۲۵۳۵: ص۲۱۶-۲۶۰)

پروین درهمین قطعه‌که در سال۱۳۰۳به مناسبت جشن فارغ التحصیلی کلاس‌خودسروده است، شرط پیشرفت و جبران عقب ماندگی و احقاق حقوق زنان ایران را، «دانشوری و فضل و ادب می‌داند:

...با چنین درماندگی، از ماه و پروین بگذریم گر که ما را باشد از فضل و ادب بال و پری
(اعتصامی، ۲۵۳۵: ص ۲۶۱)

پروین به همین مناسبت ، خطابه‌ای به عنوان «زن و تاریخ» ایراد کرد. او در این خطابه از این که زن در تاریخ گذشته به «قصور مدارک»، «ضعف نفس» و «انحطاط قوای معنوی» متهم شده است، اعتراض می‌کند و به زنان مشرق زمین توصیه می‌کند که در احقاق حق خود و اثبات مقام انسانی خویش، از زنان مغرب زمین پیروی کنند. او با تحسین اروپا در این مورد، می‌گوید:

«آنجا که مدنیت و صنعت، رایت فیروزی افراشته و اصلاح حقیقی بر اساس فهم و ادراک تکیه کرده، آنجا که کالای هنر و خرد خریدار دارد، آنجا که تعلیم صحیح، مربّی عواطف شاگردان است و معانی عزم و اراده را به اطفال مکاتب می‌آموزد، آنجا که دختران و پسران، بی‌تفاوت جنسیّت از تربیتهای بدنی و عقلی و ادبی بهره‌مند می‌شوند، آنجا که معلمین هنرمند برای حلّ مشکلات تعلیم، عمرها صرف کرده‌اند؛ آنجا که تعمیم معارف را محورِ سعادت و کلید کامیابی می‌دانند... عالم نسوان نیز در اثر همّت و اقدام، به مدارج ترقی صعود نمود. اما در مشرق که مطلع شرایع و مصدر مدنیّت عالم بود، ... کار بر این نهج نمی‌گذشت... روزگار زنان مشرق زمین همه جا تاریک و اندوه خیز، همه جا آکنده به رنج و مشقّت، همه جا پر از اسارت و مذلّت بود... مدتهاست که آسیایی از خواب گران یأس و حرمان برخاسته، می‌خواهد آب رفته را به جوی باز آرد... اگر چه برای معالجهٔ این مرض اجتماعی بسیار سخنها گفته و کتابها نوشته‌اند، داروی بیماری مزمن شرق منحصر به تربیت و تعلیم است، تربیت و تعلیم حقیقی که شامل زن و مرد باشد و تمام طبقات را از خوان گستردهٔ معرفت مستفید نماید.» (ج ۲، ۱۳۷۵: ص ۷۸۰-۷۸۱)

پروین بر تساوی حقوق انسانی زن و مرد، به عنوان شرط اساسی آزادی زنان، تأکید می‌کند. او می‌گوید:

به هیچ مبحث و دیباچه‌ای قضا ننوشت برای مرد کمال و برای زن نقصان

وظیفه زن و مرد ای حکیم دانی چیست　　یکی است کشتی و آن‌دیگری است کشتیبان
(اعتصامی، ۲۵۳۵: ص۱۴۵-۱۴۶)

نگاه پروین به مقولهٔ آزادی زنان بیشتر فکری و فلسفی است. او کوشیده است موانع تحقق آزادی زنان و شروط دستیابی به آن را تبیین کند. او در عین توجه به مقدمات و اصول آزادی زنان در مغرب زمین، زنان ایرانی را ـ برخلاف تفکر غالب در این عصر ـ از تسلیم صرف در برابر آنچه از غرب می‌آمد، برحذر می‌داشت: «اعتصامی، ۲۵۳۵: ص ۱۸۹)

بهر زن، تقلید، تیه فتنه و چاه بلاست　　زیرک آن زن، کو رهش این راه ظلمانی نبود
(اعتصامی، ۲۵۳۵: ص۱۵۳)

پروین مشکل اصلی زنان ایران را «بی دانشی» می دانست و بارها بر تحصیل علم و کسب هنر آنان تأکید می‌کرد. (اعتصامی، ۲۵۳۵: ص۲۶۰-۲۶۱) از نظرپروین سزاواراست زنان‌ایرانی به گوهردانش و هنرآراسته باشند تا گوهر الوان. (اعتصامی، ۲۵۳۵: ص۱۸۹ نیز ص۳۳)

پروین که بر برخورداری زنان از حقوق اجتماعی بسیار تأکید ورزیده است، از نقش مادری زنان، و بویژه جنبه‌های مثبت آن غافل نبوده است:

شیرین نشد چو زحمت مادر، وظیفه‌ای　　فرخنده‌تر ندیـدم از ایــن، هیــچ دفتــری
(اعتصامی، ۲۵۳۵: ص۱۲۱. نیز رک. همان، ص۸۳، ۸۴، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۷۷و۱۸۷)

او در اینجا نیز شرط اجرای صحیح نقش مادری را، دانایی می‌داند:

دامن مادر، نخست آموزگار کودک است　　طفل دانشور، کجاپروردهٔ نادان مادری است(۳)
(اعتصامی، ۲۵۳۵: ص۲۶۰)

پروین بر خلاف بهار، (بهار، ۱۳۸۲: ص۴۰۱، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۰۳-۵۰۴) مشکل آزادی زنان ایران را «حجاب» نمی‌داند. او اگر چه «با کشف حجاب» مخالفت نکرد و حتی قصیدهٔ «زن در ایران» (اعتصامی، ۲۵۳۵: ص۱۵۳-۱۵۴) را به مناسبت «کشف حجاب» در اسفند ۱۳۱۴ سرود، پیوسته و محققانه در سرتاسر دیوانش حتی در همین قصیده، به تبیین موانع

تحقق آزادی زنان در ایران، پرداخته است. تکیه و تأکید مستمر پروین بر مسائلی همچون مظلومیت زن، تحصیل زن، هنر اندوزی، پاکی و عفت، تحمل مصائب زندگی در کنار مرد و تقویت عاطفه بود و این اهتمام او اصل پوشش زن را از مرکز اندیشهٔ او به حاشیه رانده است. او چنانکه در قصیدهٔ بالا تصریح می‌کند «کشف حجاب» را به این دلیل به فال نیک می‌گیرد که آن را به منزلهٔ پذیرش حقوق زن تلقی می‌کند تا بیش از این بر او «بیداد» نشود و اگر شد، «دادخواهیهای او بی‌جواب نماند» و خلاصه اینکه کشف حجاب از دیدگاه پروین از این جهت شایستهٔ توجه است که او آن را پذیرش رسمی و عامّ حق ورود زنان به «میدان فراخ زندگی» می‌شمارد:

زن در ایران،(۴) پیش ازین گویی که ایرانی‌نبود — پیشه‌اش، جز تیره روزی و پریشانی نبود
دادخواهیهـای زن می‌ماند عمری بی‌جواب — آشکارا بـود ایـن بیـداد، پنهانی نبود
از بـرای زن، بـه میـدان فـراخ زنـدگی — سرنوشت و قسمتی، جزتنگ‌میدانی نبود
نور دانش را ز چشـم زن نهـان می‌داشتند — این ندانستـن، ز پستـی و گرانجانی نبود
از زر و زیور چه‌سود آنجاکه نادان است زن — زیور و زر، پـرده‌پوش عیب نادانی نبود
زن‌سبکساری‌نبیند تا گرانسنگ‌است و پاک — پـاک را آسیبـی از آلوده دامـانی نبود
زن‌چوگنجوراست‌وعفت‌گنج‌وحرص‌وآز، دزد — وای اگر آگـه ز آیـن نگهبـانی نبود
اهرمن بر سفـرهٔ تقـوا نمی‌شـد میهمان — زان که می‌دانست کانجاجای مهمانی نبود
چشم و دل را پرده می‌بایسـت، اما از عفاف — چادر پوسیـده، بنیـاد مسلمـانی نبود(۵)

(اعتصامی، ۲۵۳۵: ص۱۵۳-۱۵۴)

توضیحات

۱. محمود روح الامینی این شعر پروین را با شعر انوری، «آن شنیدستی که روزی زیرکی با ابلهی... » مقایسه کرده است.

۲. مخالفتها عمدتاً از سوی روحانیت اظهار می‌شد.

۳.«در دیوان پروین تعلیم و تربیت، بویژه تربیت دختران و مادران، بیشتر، از آن نقطه نظر با اهمیت خاصّ موردتوجه قرار می‌گیرد که دختران امروز مادران فردا و زاینده و پرورندهٔ نسل

آینده‌اند و بی‌دانشی زنان و آشنا نبودن آنان به اصول آموزش و پرورش بزرگترین نقصی است که راه تعالی را به روی انسانها می‌بندد.» (ترابی، ۱۳۸۰: ص ۲۳۷)

۴. البته این امر تنها به ایران اختصاص نداشت. بلکه کم و بیش مسأله‌ای جهانی بود. (رک. آزاد، ۱۳۶۴: ص۲۳-۳۱ و ... .)

۵ . ملک الشعرای بهار می‌نویسد: «در ایران که کانون سخن و فرهنگ است، اگر شاعرانی از جنس مرد پیدا شده‌اند که مایهٔ حیرتند، جای تعجب نیست. اما تاکنون شاعری از جنس زن که دارای این قریحه و استعداد باشد و با این توانایی وطیّ مقدمات تتبع و تحقیق، اشعاری چنین نغز و نیکو بسراید، از نوادر محسوب و جای بسی تعجب و شایستهٔ هزاران تمجید و تحسین است.» (رک. اعتصامی، ۲۵۳۵: مقدمه، ص ید.)

منابع و مآخذ

۱. آبراهامیان، یرواند، **ایران بین دو انقلاب**، ترجمهٔ احمد گل محمدی، محمد ابراهیم فتّاحی ولیالی، چ دهم، تهران: نشر نی، ۱۳۸۳.

۲. آرین پور، یحیی، **ازنیما تا روزگار ما**، ج ۳، چ اول، تهران: زوار، ۱۳۷۴

۳. آوری، پیتر، **تاریخ معاصر ایران**، ج ۱، ۲و۳، ترجمهٔ محمد رفیعی مهر آبادی، چ دوم، تهران: مؤسسه انتشارات عطایی، ۱۳۶۹-۱۳۷۱

۴. اعتصامی، پروین، **دیوانقصایدومثنویاتوتمثیلات و مقطعات**، چ هفتم، تهران: ابوالفتح اعتصامی، ۲۵۳۵

۵. __________، **گزینهٔ اشعار پروینَ اعتصامی**، مقدمه و انتخاب یدا... جلالی پندری، چ اول، تهران: مروارید، ۱۳۷۰

۶. __________، **نمونهٔ اشعارپروین‌اعتصامی**، به کوشش احمد رنجبر، چ سوم، تهران: امیر کبیر، ۱۳۶۴

بهار، محمد تقی، **دیوان اشعار**، چ اول، تهران: نشر آزاد مهر، ۱۳۸۲

۷. ترابی، علی اکبر، **جامعه شناسی ادبیات فارسی، (جامعه شناسی در ادبیات)**، چ دوم، تبریز: انتشارات فروغ آزادی، ۱۳۸۰

۸. چاوش اکبری (یسنای)، ورحیم تبریزی، **حکیم بانوی شعر فارسی، زندگی و شعر پروین اعتصامی**، چ اول، تهران: نشر ثالث، ۱۳۷۸

۹. حائری، سید هادی، **حدیث ناگفته (مجموع اشعار، نوشتار، گفتار و کلیات پروین اعتصامی)** ج ۲، چ اول، تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات حدیث، ۱۳۷۵

۱۰. خالقی راد، حسین، **قطعه و قطعه سرایی در شعر فارسی**، چ اول، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵

۱۱. دانشگر، احمد، **پروین اعتصامی شاعره‌ای از تبار روشنیها**، چ سوم، تهران: حافظ نوین، ۱۳۸۳

۱۲. ذاکرحسین، عبدالرحیم، **ادبیات سیاسی ایران در عصر مشروطیت**، ج ۱- ۴، چ اول، تهران: نشر علم، ۱۳۷۷

۱۳. روح الامینی، محمود، **نمودهای فرهنگی و اجتماعی در ادبیات فارسی**، تهران: انتشارات آگاه، ۱۳۷۸

۱۴. زرین کوب، عبدالحسین، **با کاروان حله**، چ سوم، تهران: انتشارات جاویدان علمی، ۲۵۳۵

۱۵. زیبا کلام، صادق، **تحولات سیاسی و اجتماعی ایران (۱۳۲۰-۱۳۲۲)**، چ اول، تهران: سمت، ۱۳۸۳

۱۶. سعدی، **بوستان**، تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، چ دوم، تهران: خوارزمی، ۱۳۶۳

۱۷. شفیعی کدکنی، محمد رضا، **ادوار شعر فارسی از مشروطیت تا سقوط سلطنت**، تهران: سخن، ۱۳۸۰

۱۸. شمس لنگرودی، محمد، (محمد تقی جواهری گیلانی) **تاریخ تحلیلی شعر نو**، ج ۱- ۴، چ چهارم، تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۱

۱۹. فاروقی، فؤاد، **مروری‌برسرنوشت انسان در تاریخ ایران**، چ اول، تهران: مؤسسه مطبوعاتی عطایی، ۱۳۶۳

۲۰. فوران، جان، **مقاومت شکننده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران** (از صفویه تا سالهای پس از انقلاب اسلامی، ترجمهٔ احمد تدین، چ چهارم، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا،۱۳۸۲

۲۱. قاضی (شکیب)، نعمت ا... ، **علل سقوط حکومت رضا شاه**، چ اول، تهران: انتشارات آثار، ۱۳۷۲

۲۲. گرگانی، فضل ا...، **تهمت شاعری**، چ اول، تهران: انتشارات روزنه، ۲۵۳۶

۲۳. مدد پور، محمد، **تجددودین‌زدایی‌در فرهنگ و هنر منورالفکری‌ایران**، چ دوم،بی‌جا: دانشگاه‌شاهد، ۱۳۷۳

۲۴. مدنی، سید جلال الدین، **تاریخ سیاسی معاصر ایران**، ج ۱،بی‌جا: دفتر انتشارات اسلامی،۱۳۶۱

۲۵. مصلی نژاد، غلامعباس، **جمهوری خواهی در ایران**،- با مقدمه‌ای از دکتر علیرضا ازغندی- چ اول، تهران: نشر قومس، ۱۳۸۳

۲۶. مقدادی، بهرام، **کیمیای سخن**، (پانزده گفتار درباره ادبیات ایران و جهان) چ اول، تهران: انتشارات هاشمی، ۱۳۷۸

۲۷. مکی، حسین، **تاریخ بیست سالهٔ ایران**، ج ۶ و ۸، چ سوم، تهران: نشر ناشر و انتشارات علمی، انتشارات ایران، ۱۳۶۲ و ۱۳۷۰

۲۸. موحد، عبدالحسین، **زن، پروین، حقیقت یا مجاز؟**، چ اول، تهران: انتشارات محیا، ۱۳۷۴

۲۹. مولانا، جلال الدین رومی، **مثنوی‌معنوی**، ج ۱، تصحیح نیکلسون، چ پنجم، تهران: انتشارات مولی، ۱۳۶۶

۳۰. نظامی گنجوی، **خسرو و شیرین**، با حواشی و تصحیح و شرح لغات از وحید دستگردی، چ دوم، تهران: علمی، ۱۳۶۳

۳۱. همایون، کاتوزیان، **چهارده مقاله در ادبیات، اجتماع، فلسفه و اقتصاد**، چ اول، تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۴

۳۲. یاحقی، محمد جعفر، **جویبار لحظه‌ها** (ادبیات معاصر فارسی)، چ پنجم، تهران: جامی، ۱۳۸۲

۳۳. یوسفی، غلامحسین، **چشمهٔ روشن**، چ چهارم، تهران: علمی، ۱۳۷۱

بررسی عناصر داستانی در شعر پروین

شهناز ولی پور هفشجانی

مقدمه

اگرچه پروین یکی از معروف ترین شاعران زن ایرانی است،لیکن آنچه در مورد او بسیار مورد توجه قرار گرفته است، زندگی اش وآنچه بسیار کم بررسی شده،شعر اوست.نگاهی به مقالات جمع آوری شده ،در یادنامه ی پروین[1]،نشان می دهد که مسایل زندگی نامه ای او تاچه حد،کانون توجه بوده و هست.مسایلی از قبیل دختر اعتصام الملک بودن،ازدواج او با یک سرهنگ شهربانی،طلاق،جوان مرگی،خلق و خو و شخصیت پروین و... به جز چند مقاله در این یادنامه که تا حدی به شعر پروین نیز پرداخته اند؛ محتوای سایر مقالات از این مباحث فراتر نمی رود.

این معضل که ریشه در فرهنگ مردسالار جامعه ی ما دارد؛ در برخورد با سایر هنرمندان زن نیز دیده می شود.گویی همیشه آن چه در مورد زن در جامعه ی ما درجه ی اول اهمیت را دارد،زندگی نامه،رفتار و شخصیت اوست و هنر در مرتبه ی بعدی قرار می گیرد که البته آن هم براساس همان اولویت اول ؛ یعنی پرونده ی زندگی او،سنجیده و ارزشگذاری می شود.از این روست که آثار پروین غالباً نه به عنوان اشعار یک شاعر،بلکه به عنوان اشعار یک زن بررسی شده است و این بررسی دودیدگاه مقابل هم را در پی داشته است .

یکی این دید اعتراض آمیز که چرا پروین نه تنها همانند بعضی دیگر از زنان شاخص ادبی هم عصرش،یک زن اجتماعی به تمام معنا نبوده است ،بلکه حتی در اشعار خود به بیان ابعاد وجودی وامیال و غرایز زن نپرداخته است.ودید تحسین آمیز دیگری

---

[1] - ر.ک.یادنامه ی پروین اعتصامی ،گردآوری علی دهباشی،تهران:نشر دنیای مادر، ۱۳۷۰

که شعر پروین را دقیقاً به خاطر در برنداشتن چنین موضوعاتی به عنوان شعری پاک وبی آلایش ستوده اند.

چنان که گفته شد این هر دو دیدگاه ناشی از معضل فرهنگی ای است که در جامعه ی ما در برخورد با زن وجود دارد.والا چه کسی تا به حال هنرمند مردی را با دلایل این چنینی محکوم کرده است که چرا مردانگی اش را در هنر خود جار زده یا نزده است؟

آن چه درباره ی شعر پروین گفته شده ،نیز معمولاً منحصر به چنین مطالبی است که : زبان او همان زبان قدماست وآنچه در شعرش تشخص دارد، اشعاری است که به صورت فابل،حکایات تمثیلی ومخصوصاً مناظرات بیان شده است اما این فابل ها و حکایات ومناظرات نیز از لحاظ ساختاری بررسی چندانی نشده است؛ حال آن که شاید بتوان بعضی از حکایات را تحت عنوان ژانر «داستانک» البته از نوع منظوم آن نقد و بررسی کرد.در این مقاله ما به عنوان نمونه«قطعه ی اشک یتیم»را از این دیدگاه بررسی کرده ایم.لیکن قبل از ورود به نقد این قطعه،لازم است که داستانک و عناصر ساختاری آن را بشناسیم.

داستانک و عناصر آن

دکتر پاینده در تعریف کاملی از داستانک نوشته اند:«داستانک نوعی از روایت بسیار موجز است که هم چون داستان کوتاه همه ی عناصر آن معطوف به القاء تاثیری واحد در خواننده هستند،اما طول آن از سه یا چهار پاراگراف (حداکثر از دو هزار واژه)تجاوز نمی کند.از این رو می توان کل آن را ظرف چند دقیقه خواند...می توان گفت که پیرنگ داستانک مبتنی بر «زمینه ای»است که شخصیت ها و رابطه ی بین آن ها،زمان ومکان رویدادها و نیز حال و هوای خاص داستان را در بر می گیرد.کشمکش بین شخصیت ها منجر به رویدادی می شود که چون هنوز به فرجام قطعی نرسیده است و باید به شکلی ادامه یابد،«کنش خیزان»نامیده می شود.در «اوج»داستانک،کشمکش به تنش آمیزترین میزان خود می رسد و می بایست پاسخی به آن داده شود،هر چند که شاید این پاسخ کشمکش را منتفی نکند.از آن جا که بعد از «اوج»ضرباهنگ رویدادها در

داستانک کند می شود وخواننده احساس می کند که روایت به زودی اتمام خواهد یافت،رویداد بعد از این قسمت را «کنش افتان»می نامیم.«گره گشایی»آخرین بخش از ساختار داستانک است ومعمولاً از طریق یک صحنه ی دلالت مند،پیچیدگی های پیرنگ یا ابهام های آن را کاملاً یا قسماً روشن می سازد».(پاینده ص۱۲۹-۱۲۷:۱۳۸۵)

بر این اساس عناصر داستانک عبارت اند از: ۱- شخصیت های داستانک که شمار آن از دو یا سه شخصیت فراتر نمی رود.۲-کشمکش یا رویارویی دو نیروی متخاصم که این کشمکش می تواندبیرونی یا درونی باشد۳-حال و هوای داستانک که بسته به لحن راوی، می تواند اضطراب آمیز ،شادمانه،توام با افسردگی ،امیدوارانه، دل مردو غیره باشد۴-اوج داستانک که تکلیف کشمکش را یکسره می کند۵-گره گشایی۶-راوی۷-مضمون یا درون مایه داستانک که غالباً حقیقتی جهان شمول درباره ی جنبه ای از هستی یا سرشت بشر است. کارکرد داستانک نیز کنار زدن لایه های ظاهری واقعیت و آشکار کردن باطن امور و نهایتاً نقد فرهنگ است.اکنون با توجه به آنچه در تعریف و شناخت عناصر داستانک گفته شد به بررسی قطعه ی «اشک یتیم»می پردازیم با این دید که آیا می توان این شعر را یک داستانک منظوم به حساب آورد؟یا خیر.

نقد و بررسی قطعه اشک یتیم

۱. روزی گذشت پادشهی از گذرگهی — فریاد شوق بر سر هر کوی و بام خاست
۲. پرسید زان میانه یکی کودک یتیم — کاین تابناک چیست که بر تاج پادشاست
۳. آن یک جواب داد چه دانیم ما که چیست؟ — دانیم آن قدر که متاعی گرانبهاست
۴. نزدیک رفت پیرزنی کوژ پشت و گفت: — این اشک دیده ی من و خون دل شماست
۵. ما را به رخت و چوب شبانی فریفته است — این گرگ سالهاست که با گله آشناست
۶. آن پارسا که ده خرد و ملک رهزن است — آن پادشا که مال رعیت خورد، گداست
۷. بر قطره سرشک یتیمان نظاره کن — تا بنگری روشنی گوهر از کجاست
۸. پروین به کجروان سخن از راستی چه سود؟ — کو آن چنان کسی که نرنجد ز حرف راست؟

در این شعر چنان که دیده شد ،پروین از قالب قطعه استفاده کرده است ،زیـرا ایـن قالب به دلیل داشتن قافیه فقط در مصراع های زوج و باز بـودن دسـت شـاعر در تمـام مصاریع فرد،به نثر شباهت زیادی دارد.همچنین انتخاب ردیف فعلی«است»(به جز در بیت اول وآخر)نحو ابیات را بیشتر به نثر نزدیک کرده است.زوایه ی دید،همان طور کـه از بیت اول آشکار است،سوم شخص یا دانای کل است و چنان که در بیت های بعد خواهیم دید،این راوی با یکی از شخصیت های داستان هم عقیده اسـت ؛ بنـابراین او«راوی بـی طرف»نیست بلکه«راوی مفسر»است.

شاعر در بیت اول با دوجمله ی کوتاه در دومصراع،پس زمینـه ای را کـه حـوادث داستانک در آن رخ می دهد،ترسیم کرده است: منظره ی عبور پادشاهی از یک گـذرگاه و مردمانی که بر پشت بام ها جمع شده،فریاد زنده بادو شادمانی ظاهری سر داده اند.بعـد از ارایه ی این پس زمینه،راوی مانند فیلمبرداری که ناگاه با تغییرزاویه ی دوربـین،روی صحنه ای خاص زوم می کند،توجه خواننده را به دیدن کودک یتیمی جلب می کند کـه در میانه ی این هیاهو سوال می کند:کاین تابناک چیست که بر تاج پادشاست؟

این پرسش در واقع بیان کشمکش مطرح شده در داستانک است.کشمکشی درونـی میان دانسته ها و نادانسته ها و کشمکش بیرونی میان فقر و غنا که به اقتضـای کوتـاهی قطعه ،به فاصله ی کمی از آغاز داستان،یعنی در بیت دوم مطرح شده است.

آن یک جواب داد:چه دانیم ما که چیست؟پیداست این قدر که متاعی گران بهاست.

جواب کوتاه ومختصر این ناشناس،بیان بی میلی اوست به پاسخ دادن به این پرسـش. از طرف دیگر بی اطلاعی این فرد که صرفاً می خواهد با جوابی کوتـاه خـود را از شـر یک کودک سمج وکنجکاو خلاص کند،برای خواننده جالب است زیرا این مسـأله کـه کودکی نداند شی ء تابناک روی تاج پادشاه چیست،چندان دور از ذهن نیست.اما این که حتی انسان های بالغ دور و بر او هم ندانند؛ اوج فقر و جهل این مردم را می رساند.حتـی نوع بیان فردناشناس تلویحاً این پیام را دارد که فکـر کـردن و سـوال کـردن از چنـین چیزهایی در حد او و دیگر افراد جامعه اش نیست.کاربرد ضمیر جمع «ما»آغاز جمله بـا

«چه دانیم»وانتخاب کلمات«پیداست»و«متاعی گران بها»به این مفهوم ضمنی دلالت دارند. در این بیت داستان به اوج رسیده است ،یعنی جایی که باید پاسخی قانع کننده به کشمکش ایجاد شده داده شود این جاست که شخصیت بعدی وارد صحنه می شود :

نزدیک رفت پیرزنی گوژ پشت و گفت /این اشک دیده ی من و خون دل شماست

آن چه در این بیت قابل تامل است، انتخاب پیرزنی برای گره گشایی است.زیرا اگر چه حضور پیر،به عنوان شخصیتی دانا و با تجربه وگشاینده ی راز و رمزها در متون ادبی بی سابقه نیست،اما این که پیر،زن باشد نه مرد،کم سابقه است.به هرحال از آنجا که پاسخ دهنده،زن است، شاعر با انتخاب کلماتی چون«اشک دیده»و«خون دل»به خوبی توانسته است حالت عاطفی و نوع بیان زنانه ی این شخصیت را القا کند.لیکن پاسخ پیرزن به جای آن که واقعاً کشمکش داستان را حل کند،سوال بزرگ وکشمکش عمیق تری را مطرح می کند.به عبارت دیگر جایی که خواننده انتظار دارد،جوابی از این قبیل داده شود که:آن شی ء،سنگ قیمتی به نام مرجان یا لعل یا ... است ،با این پاسخ روبرومی شود که :این اشک دیده ی پیرزنانی چون من و خون دل یتیمانی چون شماست.

این پاسخ خلاف انتظار با اعجاب خواننده ،او را به تامل وا می دارد و پرده از واقعیاتی بر می دارد که تا به حال نادیده گرفته می شدند. همچنین بینش عمیق و برخورد نقادانه ای پیرزن با دو پدیده ی متقابل فقر و غنا،نقطه ی مقابل دیدگاه سطحی و برخورد منفعل«فرد ناشناس»ودیگر افراد جامعه ی اوست.

به این ترتیب وقایع داستان که در بیت دوم با پرسش کودک یتیم، کنش خیزان را آغاز پیدا کرده بود،پس از پاسخ پیرزن وگره گشایی به مرحله ی کنش افتان می رسد.در بیت:

ما را به رخت و چوب شبانی فریفته است / این گرگ سالهاست که با گله آشناست.

پیرزن با استفاده از تمثیل آشنای گرگی که لباس چوپان پوشیده و خود را راعی گله جازده است به بسط و تاکیدجمله ی معنادار قبلی خود می پردازد.این تمثیل به خاطر در

برداشتن دو کلمه ی نمادی گرگ (مظهر درنده خویی)و گله ی گوسفند (مظهر توده ی نادان)برای معرفی شخصیت شاه و رعایای او به خوبی افاده ی مقصود کرده است.

با توجه به تغییر لحن در ابیات بعدی باید سخنان پیرزن را در همین جا خاتمه یافته محسوب کرد و دو بیت بعدی را صدای راوی دانست، که هم عقیده با پیرزن به شرح و تفسیر دیدگاه انتقادی مطرح شده در داستانک می پردازد و نهایتاً در بیت آخر با مداخله ی آشکار،حضور خود را علنی می کند.

آن پارسا که ده خرد وملک رهزن است — آن پادشا که مال رعیت خورد گداست

بر قطره ی سرشک یتیمان نظاره کن — تا بنگری که روشنی گوهر از کجاست

پروین به کجروان سخن از راستی چه سود؟ — کو آنچنان کسی که نرنجد زحرف راست؟

راوی در آغاز سخن خود با استفاده از تقابل و توازن میان اجزای دو مصراع(پارسا و پادشاه، ده و ملک خریدن و خوردن مال رعیت،راهزن و گدا)و تضاد و تناقض میان کلمات هر مصراع(پارسا بودن و دزد بودن،پادشاه بودن و گدا بودن)این دو تیپ یعنی پارسایان دنیا طلب وحکام غاصب را مقایسه و محکوم می کند و همچنین با ارایه ی تعاریف جدیدی از این دوچهره ی نمونه وار، ذهن های تنبل و غیر نقاد و خوگر به فرهنگ ستم پذیری را به چالش می طلبد.

این لحن مبارزه جویانه وانتقادی در بیت آخر به شکل دیگری ادامه می یابد.راوی طی حدیث نفسی ناامیدی خود را از این افشاگری ها و پرده از واقعیات برداشتن ها ، اعلام می کند.چرا که جامعه ی اوآن چنان به فریب خوردن و خود را فریفتن معتاد شده است ؛ که بیان واقعیت، هیچ حاصلی جز رنجش آنان در پی ندارد.

نتیجه گیری:

چنان که دیدیم در این قطعه، که به لحاظ کوتاهی ونحو نثر گونه ی جملاتش به داستانک شباهت داشت،کلیه ی عناصر ساختاری این ژانر ادبی نیز،دیده می شود.خصوصاً که کل این داستان و همه ی عناصر آن در چهار بیت ارائه شده است.همچنین این قطعه

از لحاظ محتوا ودرون مایه نیز با بیان حقایق جامعـه ی خـویش و نقـد فرهنـگ همـان کارکرد نقادانه ای داستانک را دارد.بنابراین می توان این قطعه را «داسـتانک»منتهـی از نوع منظوم آن محسوب کرد.

منابع و مأخذ:

- اعتصامی،پروین .دیوان اشعار،به کوشش محمد عالم گیر تهرانی،تهران:نشر محمد،۱۳۷۸
- پاینده،حسین ،نقد ادبی ودموکراسی،تهران:انتشارات نیلوفر،پاییز ۸۵
- دهباشی،علی (گرد آورنده)یادنامه ی پروین اعتصامی ،تهران:نشر دنیای مادر: ۱۳۷۰

بررسی مضامین و درونمایه‌های اشعار پروین اعتصامی و مقایسهٔ آنها با مضامین و درونمایه‌های اشعار فروغ فرخزاد

آزیتا همدانی

مقدّمه و چکیده :

ادبیات تعلیمی ۱ آثاری را عرضه می کند که روشنگر مسائل اخلاقی ، مذهبی ، فلسفی ، کلامی و به طور کلی دانش‌های عملی و نظری باشد ؛ بدین ترتیب عرصهٔ کاربرد اصطلاح ادب تعلیمی بسیار وسیع است ؛ یعنی هر اثر تعلیمی مطلبی را با هدف رساندن نتیجه آن اثر به خواننده تعلیم می‌دهد و در واقع هدف آشکار این اثرپردازان، تعلیم فنی خواننده در زمینه‌ای خاص است . ۲ از نظر نوع ادبی (Genre) اشعار پروین اعتصامی در زمرهٔ ادب تعلیمی می گنجد . هدف خاص شاعر ، پند و اندرز به خواننده و ستایش صفات اخلاقی مطلوب و نکوهش صفات نامطلوب از نظر اخلاقی است . خواننده اشعار پروین اعتصامی در هر عنوان شعری او آهنگ زیر و بم‌دار اخلاق را احساس و در اثنای اشعار آن را تجربه می کند . در یک نگاه کلی از نظر درونمایه به ترتیب پنج درونمایهٔ عمده در اشعار پروین دیده می‌شود . این پنج عنوان به اجمال : اعتقاد به جدایی روح و تن و ارزش روح و پستی نفس ، علم‌اندوزی ، توکّل و تسلیم ، انسان‌دوستی در مقام اخلاق و نظریهٔ انقلابی دفاع از حقوق انسانی است که در یک عنوان « توصیهٔ بهتر زندگی کردن قشر انسان در مقام عمل به اخلاقیات در معنای وسیع آن » خلاصه می‌شود . این درونمایه‌ها از درونمایه‌های کلی‌تری که آنها را به چند دستهٔ : دینی ، عرفانی ، فلسفی ، کلامی ، اخلاقی و اجتماعی تقسیم کرده‌ایم اخذ شده است ، بدین معنی که پروین از تمام مظاهر ادب تعلیمی مضمونی گرفته و مفهومی را پرداخته است .

در این بخش درونمایه‌های اشعار پروین اعتصامی با مضامین هریک از این درونمایه‌ها مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته و در بخش نهایی با درونمایه‌های تحلیل شده اشعار فروغ فرخزاد مقایسه و درجهٔ اختلاف و اندک اشتراک آنها مشخص می‌شود .

درونمایه‌ها و مضامین دینی

یکی از رایج‌ترین بحث‌های شاعران به خصوص شاعران شرقی و ایرانی دین و مسائل دینی است . بشر از ابتدای خلقت تاکنون نیازمند یک کمال مطلق بی‌مانند است که با پرستش و توسّل به آن دلش آرام گیرد و در مواقع درخواست از آن کمال مطلق احساس رفع نیاز کند ؛ به این دلیل مردمان نخستین که از وجود راهنما و هدایتگر بی‌بهره بودند ، در فهم این کمال مطلق به اشتباه افتاده ، به پرستیدن انواع جماد و نبات و دیگر پدیده‌های آفریدگار روی آوردند تا پیامبران آمدند و راه درست پرستش و یکتاپرستی را به انسان آموختند .

مضامینی که پروین اعتصامی در این مورد به آن توجه کرده اشعار زیادی را در بر نمی‌گیرد. در میان این مضامین بیشتر از همه به خداپرستی و توحید تأکید می‌کند ؛ انسان را به هدفدار بودن خلقت تمام آفریدگان بینا و تناسب در خلقت پدیده‌ها گوشزد می‌کند ، به نظر شاعر، خداوند حساب تمام آفریده‌ها را دارد و هیچ‌چیز را بدون هدف نیافریده و به ظریف ترین عضو هر پدیده‌ای وظیفه‌ای محول کرده است . نمونه‌ای از این اشعار ذکر می‌گردد : ۳

سوی بتخانه مرو ، پند برهمن مشنو بت‌پرستی مکن این ملک خدایی دارد
هیزم سوخته شمع ره و منزل نشود باید افروخت چراغی که ضیایی دارد
(غزل نکته‌ای چند)

نتوان گفت که خار از چه رمید خار را نیز در این باغ بهاست
(قطعهٔ گل بی‌عیب)

هر کسی را وظیفه و عملی است　　رشته‌ای پود و رشته‌ای تار است

(قطعهٔ پایه و دیوار)

بنده شایستهٔ تنهایی نیست　　حق تعالی و تقدّس تنهاست

هر گلی علّت و عیبی دارد　　گل بی‌علّت و بی‌عیب خداست

(قطعهٔ گل بی‌عیب)

نیست بازی کار حق ، خود را مباز　　آنچه بردیم از تو ، باز آریم باز ...

نقش هستی نقشی از ایوان ماست　　خاک و باد و آب ، سرگردان ماست...

(مثنوی لطف حق)

درونمایه‌ها و مضامین عرفانی

عرفان در ادب فارسی چه شعر و چه نثر جای وسیعی را به خود اختصاص داده است . به عقیدهٔ نگارنده ، شهرت ادبیات ایران به عنوان یکی از غنی‌ترین ادبیات جهان ، مدیون ادیبان (شاعر و نویسنده) عارف ماست ، اگر از دیدگاه نظری به عرفان بپردازیم ــ که اشعار پروین نیز در همین حدّ خلاصه می‌شود ــ اصول و روش عرفا در سه کلمه خلاصه می‌شود : شریعت ، طریقت و حقیقت .

پروین اعتصامی بر اثر وضع روحی خاص خود و محیط زندگی و مطالعهٔ کتب و آثار گذشتگان به طرف نوعی عرفان به معنای تئوری و نظری آن کشیده شد و وارد مباحث عرفان شدن برای پروین یعنی وارد خانهٔ اخلاقیات شدن ، امّا از در عرفان ؛ به این صورت که هر مبحثی که پروین بر آن تأکید دارد قصدش انتقال اندرزی است که به طرزی دیگر آن را پرورده است . او چون عارفان اندرز می‌دهد :

عارفان از بهر افزودن به جان　　از هوی و از هوس کم کرده‌اند

یاد حق بر یاد خود بگزیده‌اند　　کار ابراهیم ادهم کرده‌اند ...

(قطعهٔ شکسته)

هزار سال اگر علم و حکمت آموزی　　هزار قرن اگر درس معرفت خوانی

در آن زمان که رسی عاقبت به حدّ کمال　　چو نیک درنگری در کمال نقصانی

گشود گوهـــری عقـــل اگرچه بس کانها نیافت هیچگه این پاک گوهر کانـــــی
(قطعهٔ ذرّه)

۱ـ عشق

عشقی که پروین اعتصامی به ندرت در میان اشعارش از آن نام می‌برد با مشخصـاتی کـه برای آن مطرح می‌کند عشق عرفانی است :

عشق حق در من شرار افروخته است من چه می‌دانم که دستم سوخته است
(مثنوی عشق حق)

کتاب عشــق را جــز یک ورق نیست در آن هم نکته‌ای جز نام حق نیست
(مثنوی کعبهٔ دل)

ای خوشـا مستانــــه سر در پای دلبــــر داشتن دل تهی از خوب و زشت چرخ اخضر داشتن

سوختن ، بگداختن چون شمع و بزم افروختن تن به یاد روی جانـــان انـــدر آذر داشتـــن
(غزل آرزوها)

بی‌روی دوست ، دوش شب ما سحر نداشت سوز و گداز شمع و من و دل اثر نداشت
(غزل بی‌روی دوست)

پروین در جاهای دیگر از اشعارش ضمن توصیه به عشق باختن فقط به معبـود ، از عشق‌های دنیوی نکوهش می‌کند و آن را به صورت مناظره بین گل و بلبـل ، بلبـل و مور، دیده و دل و شاهد و شمع مطرح می‌سازد . در مناظره‌ای گل به بلبل می‌گوید :

مباش فتنــــه زیبایی و لطافت ما چـــرا کـه نامزد بـاد مهرگـــان شده‌ایم
دو روزه بود هوسرانـــــی نظربازان همین بس است که منظـور باغبان شده‌ایم
(قطعهٔ گل پنهان)

بلبل شیفتـه می‌گفـــت به گل که جمــــال تو چــــراغ چمــن است
گفت امروز کــه زیبا و خوشـــم رخ من شاهـــد هر انجمـــن است

چونکه فردا شد و پژمرده شدم — کیست آنکس که هواخـواه من است
می‌شناسیـــــم حقیقت زِ مجاز — چـــون تو بسیـــار درین نارون است

(قطعهٔ حقیقت و مجاز)

۲ـ دل ، روح و تن

عرفا معتقدند با پاک داشتن و غبارزدایـــی آینهٔ دل ، می‌توان همهٔ علـوم و اسـرار را در آن منعکس دید ، پروین نیز عارفانه به دل می‌نگرد و برای آن ارزش والایی قائل است . شعر « کعبهٔ دل » یکی از شورانگیزترین و زیباترین شعرهای پروین در این مورد است :

کســـی کاو کعبـــهٔ دل پـاک دارد — کجـــا ز آلودگـــی‌هـــا بـــاک دارد
چـه محـــرابی است از دل باصفاتـر — چه قندیلـــی است از جـــان روشناتر
خـوش آنکس کز سر صدق و نیازی — کنـــــد در سجـــــده‌گاه دل ، نمـــازی
کسی بر مهتران پروین مهی داشت — که دل چون کعبه زِ آلایش تهی داشت

روح نیز در اشعار پروین دارای مقامی والا است و در مقابل تن قرار می‌گیـرد . جدایی روح و تن مکرر در اشعار پروین آمده است :

خانـــه جان هرچـه توانی بسـاز — هرچه توان ساخت در این یک بناست
طائـــر جان را چه کنی لاشخوار — نزد کلاغـــش چه نشانـــی ؟ هماست
قصـر دل‌افروز روان محکم است — کلبـــهٔ تن را چـــه ثبـــات و بقاسـت

(قصیدهٔ ای عجب)

صفـــای تن زِ نور جـــان پاک است — چو آن بیرون شد ، این یک مشت خاک است

(مثنوی کرباس و الماس)

۳ـ نفس و هوی و هوس

از مهمترین توصیه‌های عرفا دوری از نفس و هوی و هوس است . پروین اعتصامی اشعار زیادی را به این درونمایه اختصاص داده و مکرر، نفس را پست و گمراه خوانده اسـت و به دوری از آن توصیه می‌کند :

گر سوی تو دیو نفس ره یابد — تاریک نمایدت دل روشن

(قصیدهٔ دزد تو)

نفس دیوی است فریبنده از او بگریز — سر به تدبیر بپیچ از خط فرمانش

(قصیدهٔ شیفتهٔ گیتی)

گر ما نمی‌شدیم خریدار رنگ و بوی — دیو هوی به رهگذر مادکان نداشت

(قطعهٔ ای دل)

نان تو گه سنگ بود گاه خاک — تا به تنور تو هـــوی نانواست

پــــردهٔ الوان هـــوی را بِـــدَر — تا به پس پرده بینی چهاست

(قصیدهٔ ای عجب)

درونمایه‌ها و مضامین فلسفی

فلسفه در اصطلاح شایع مسلمین نام یک فن و دانش خاص نیست ؛ همهٔ دانش‌های عقلی را در مقابل دانش‌های نقلی از قبیل لغت ، نحو ، صرف ، معانی ، بیان ، بدیع ، عروض ، تفسیر ، حدیث ، فقه و ... تحت عنوان کلی فلسفه نام می‌برند .

فلسفه در قدیم به علم ماوراء طبیعت اطلاق می‌شده است ، ولی امروزه این علم نامی شده است عام که تمام علوم ، فلسفه خاص خود را دارند ؛ فلسفهٔ تاریخ ، فلسفهٔ اخلاق ، فلسفهٔ هنر ، فلسفهٔ ادبیات ، فلسفهٔ علوم و .... پروین نیز به فلسفه به عنوان یک علم نگاه کرده است و اشعاری را که ما زیر عنوان کلی مضامین فلسفی آورده‌ایم هر کدام فلسفهٔ خاص خود را ــ به معنای دقیق علمی ــ دارند و مورد نظر شاعر نیز همین بوده است .

عقل و علم و هنر

عقل با علم در فلسفه ابزار اصلی کار فلاسفه است . فلسفه همیشه نقطهٔ مقابل عرفان قرار دارد ؛ عرفا با عشق پیش می‌روند و فلاسفه با عقل و علم و استدلال و هر کدام دیگری را نفی و طرد می‌کند . پروین اعتصامی در این میان از هر دو راه حرکت کرده و از هر دسته اشعاری سروده است . او بسیار بر ارزش عقل و علم تأکید دارد و می‌گوید :

راهنمای راه معنی جز چراغ عقل نیست — کوش پروین تا به تاریکی نباشی رهسپار

(قصیدهٔ نور و نار)

شوره‌زار تن خاکی گل تحقیق نداشت　　خرد این تخم پراکند به گلزاری چند
اگرت موعظـــــه عقل بماند در گوش　　ببرندت زره راست به گفتــاری چند
(قصیدهٔ پنداری چند)

علم سرمایهٔ هستی است ، نه گنج زر و مال　　روح باید که از این راه توانگر گردد
(قصیدهٔ علم)

پروین شراب معرفت از جام علم نوش　　ترسم که دیر گردد و خالی کنند جام
(قصیده در خانه)

ای خوشا خاطر زِ نور علم مشحون داشتن　　تیرگی‌ها را از این اقلیم بیرون داشتن
(غزل آرزوها)

هنر به معنی عام آن یعنی کسب نیکی‌ها و فضائل و رسیدن بـه شـهرت در یـک رشـتهٔ هنری خاص . در دیوان پروین به هنر ارج نهاده شده است :

به هنر کوش که دیبای هنر　　هیچ بافنده به بازار نداشت
(قطعهٔ بزرگی کار)

درونمایه‌ها و مضامین کلامی

علم کلام از نوع علومی است که وحدت موضوع آن اعتبـاری اسـت نـه ذاتـی ؛ یعنـی ضرورتی ندارد که در جستجوی موضوع واحدی برای کلام باشیم ؛ بنابراین طبیعی اسـت اگر با علوم دیگر مثل فلسفه ، عرفان ، دین ، اخلاق و ... متداخل شود . کلام از مسـائل و معارفی بحث می‌کند که با تکیه بر شریعت و توسل از کتاب و سنّت ، عقل را وسـیلهٔ اثبات حقایق شریعت قرار می‌دهد . این مسائل اغلب بحث‌انگیزند و همین بحـث‌انگیـزی باعث اختلاف نظر متکلمین در میان فرقه‌های اسلامی شده است . مهمترین و اوّلین مسأله « جبر و اختیار » است که سرنوشت هر انسانی رقم خورده از آن دو است ؛ زیـرا بـرای هر کسی تفکّر چگونه زیستن ، چگونه ماندن و یا مردن در دنیا پیش می‌آید . این مسـأله به عنوان بحث مهّم این فرقه مطرح است و کلامیون در مورد آن نظرهای مختلفی دارند .

قضا و قدر ـ اختیار

قضا و قدر ، سرنوشت محتوم و نقطهٔ مقابل آن اختیار یکی از رایج‌ترین بحث‌های شاعران ادب فارسی و یکی از مهم ترین مسائل علم کلام است ؛ اینکه آیا انسان مجبور است ، مختار است یا مختار مجبور ؛ شاعران اغلب به طور غیرمستقیم راه متعادل یعنی مختار مجبور را برگزیده‌اند و در واقع تناقض‌گویی کرده‌اند .

پروین اعتصامی نیز در این موارد تناقض‌گویی کرده است ؛ امّا اشعاری را که دربارهٔ قضا و قدر و سرنوشت محتوم سروده بسیار بیشتر از اختیار است و این می‌رساند که پروین بیشتر به جبرگرایی معتقد بوده است تا اختیار و در این مورد بسیار به عجز آفریده‌ها تأکید می‌کند :

چو بنگری همه سررشته‌ها به دست قضاست   ره گریز زِ تقدیر آسمانی نیست

(قطعهٔ روح آزرده)

هرچه برزیگر طالع کشته است   از گل و خاک همان باید چید
چه شکایت کنم از طعنهٔ خلق   به من از دهر رسید ، هرچه رسید
تلخ بود آنچه به من نوشاندند   مِی تقدیر بباید نوشید

(قطعهٔ تهیدست)

به تو هرچه آن رسد از تنگی و مسکینی همه از تست ، نه از کجروی دوران

(قصیدهٔ حاصل عمر)

گر گرانباریم ، جرم چرخ چیست   بار کردار بد خود می‌بریم
چون سیاهی شد بضاعت دهر را   ما سیه‌کاریم کآن را می‌خریم

(قصیدهٔ به بازار جهان)

درونمایه‌ها و مضامین اخلاقی

گسترده‌ترین و مهّم ترین بحث در دیوان پروین اعتصامی اخلاق و مسائل اخلاقی است . اخلاق به دو صورت مورد بررسی قرار می‌گیرد : علم اخلاق و فلسفهٔ اخلاق ؛ علم اخلاق به کشف و بررسی صفات اخلاقی بر اساس ملاک و معیاری که پذیرفته شده است و

فلسفهٔ اخلاق به ملاک و معیار اخلاقی بودن یک فعل و نظرهای متعددی که دربارهٔ آن فعل وجود دارد می‌پردازد ؛ به طور کلی اخلاق از بایدها و نبایدها بحث می‌کند ؛ تفاوت کار اخلاقی با کار طبیعی در این است که کار اخلاقی در وجدان هر بشری دارای ارزش است و ارزش آن از نوع ارزش‌های مادی نیست ، بلکه در ذهن و وجدان بشر دارای ارزش و قیمت است .

پروین اعتصامی شاعر اخلاق و به عبارت بهتر معلّم اخلاق است . دیوان او از ابتدا تا انتها پی‌ریزی مدینهٔ فاضله است و اشعار او بیان بایدها و نبایدهای اخلاقی است ؛ امّا بایدها و عمل به صفات مطلوب بیشتر از نبایدها تأکید شده و به همین علّت ، دیوان شاعر در زمرهٔ اشعار تعلیمی قرار گرفته است . « اخلاق برای پروین مقدّم بر هر امر دیگر است . او قبل از آن که یک عارف یا یک زاهد یا حتی یک زن ، یعنی خودش ، باشد یک معلّم اخلاق است ؛ به قول فرنگی‌ها « مورالیست « است . همه‌چیز در شعر او با معیار اخلاق سنجیده می‌شود و اگر مطابق آن بود ارزشمند است و در غیر این صورت مردود ... » .
۳ در اینجا مهّم ترین درونمایه‌های این بخش به اجمال مورد بررسی قرار می‌گیرد :

۱ـ تحذیر از دنیاداری و نکوهش دنیاداران

دنیا و تعلّق خاطر به آن همیشه از نظر اخلاقی مورد نکوهش قرار گرفته است . پروین در این زمینه معتقد است :

رهائیت باید ، رها کن جهان را — نگهدار ز آلودگی پاک جان را ...
گذشتنگه است این سرای سپنجی — برو باز جو دولت جاودان را ...
(قصیدهٔ رهائیت)

دهر گرگی است گرسنه ، رخ از او برگیر — چرخ دیوی است سیه‌دل ، دل از او بستان
تکیه بر اختر فیروزه مکن چندین — ایمن از فتنهٔ ایّام مشو چندان
(قصیدهٔ حاصل عمر)

۲ـ عمر و استفاده از اوقات آن

استفاده از وقت ، بهره از جوانی و نهی از غفلت مواردی است مورد تأکید هر کسی به خصوص معلمان اخلاق ، عرفا و صوفیه ، ادبا ، فلاسفه ، علما و ... و همه بر گذر بی‌بازگشت وقت تأکید دارند ؛ این مورد یکی از درونمایه‌هایی است که اشعار زیادی را در دیوان پروین اعتصامی به خود اختصاص داده است :

گهر وقت بدین خیرگی از دست مده — آخر این دُرّ گرانمایه ، بهایی دارد
صرف باطل نکند عمر گرامی ، پروین — آنکه چون پیر خرد راهنمایی دارد

(غزل نکته‌ای چند)

جهد را بسیار کن عمر اندکی است — کار را نیکو گزین فرصت یکی است
کاردانان چون رفو آموختند — پاره‌های وقت بر هم دوختند

(مثنوی رفوی وقت)

۳ـ کار و پرهیز از کاهلی

سفارش به کار و کوشش و پرهیز از کاهلی همواره مورد توجّه هر انسان و جامعه‌ای بوده است . شاعران همواره در آثار خود تشویق به کار و تلاش کرده و آن را یک امر لازم دانسته‌اند. پروین نیز این مقوله را فراموش نکرده ، بلکه بسیار بر آن تأکید کرده و اشعار زیادی را به آن اختصاص داده است :

قوی پنجه‌ای، تیشه محکم بزن — هنرمند مردم سبکبار نیست
به جایی که بار است بر پشت مور — برای تو این‌بار بسیار نیست
نشاید که بیکار مانیم ما — چو یک قطره و ذره بیکار نیست

(قطعهٔ سرودهٔ خارکن)

مزدور خفته را ندهد مزد هیچکس — میدان همّت است جهان ، خوابگاه نیست

(قطعهٔ شکایت پیرزن)

صفات اخلاقی پسندیده و ناپسند در دیوان پروین

الف ـ صفات ناپسند

بیشترین اشعار پروین اعتصامی به نکوهش صفات ناپسند و ستایش صفات پسندیده در آدمی اختصاص یافته است که سعی می‌شود در اینجا به ترتیب اهمیّت آن از نظر شاعر ، به آنها پرداخته شود .

۱- نکوهش جهل

یکی از بدترین صفاتی که شاعر آن را بسیار مذموم شمرده نادانی و جهالت است ؛ به نظر او تمام بدبختی‌های مردم ، به خصوص شرقی‌ها و در این میان قشر زن از نادانی آنهاست و می‌گوید :

ز آتش جهل سوخت خرمن ما — گنـه برق و آفتـاب نبـود

(قطعهٔ گذشتهٔ بی‌حاصل)

جهل پای تو ببندد چو بیابد دست — فرصت هست مده فرصت جولانش

(قصیدهٔ شیفتهٔ گیتی)

۲ـ نکوهش آز

به نظر نگارنده بدترین صفت از نظر پروین « آز » است . این واژه بـه وفـور در جـای جای اشعار او یافت می‌شود و هربار به نحوی آن را مذموم جلـوه داده ، سرچشـمهٔ تمـام مفاسد می‌داند . او حکایت‌های زیبایی را در نکوهش آز آورده است که هریک بـدبختی ای را که انسان از این صفت مذموم متحمّل می‌شود نشان می‌دهد ، از جمله در مثنوی‌های « جان و تن » ، « بی‌آرزو » ، « پایمال آز » و . . . .

از پـی کـاروان آز مـرو — که درین ره ، به هر قدم چاهی است

(قطعهٔ راه دل)

طمع، دیو است با وی برنیایی — چو خوردی باز فردا ناشتایی

دچار زحمتـی تا صید آزی — اگر زین دام رستی بی‌نیازی

(مثنوی روباه نفس)

۳- نکوهش خودبینی

خود پسندیدن وبال است و گزند   دیگران را کی پسندد خودپسند

(مثنوی دو محضر)

چون بنایی است پست ، خودبینی   که نه‌اش پایه و نه بـــام و در است

خویشتن را خیره بی‌نظیـــر مدان   مـــادر دهـــــر را بســـی سپر است

در تو برقـــــی ز نور دانش نیست   همـــــــه باد بـــروت بی‌ثمـر است

(قطعهٔ باد بروت)

۴ـ نکوهش ریا

طاعت بی‌صدق و صفا هیچ نیست   این‌همه جز روی و ریا هیچ نیست

(مثنوی زاهد خودبین)

پروین بخصوص دورویی و ریای محافل اداری و محضر قضات را زشـت مـی‌شـمارد و می‌گوید :

روی و ریا را مکن آیین خویش   هرچه فســـاد است ز روی و ریاست

پای تو همواره به راه کج است   دست تو هر شام و سحر بر دعاست

(قصیدهٔ ای عجب)

۵ـ دیگر صفات مذموم در دیوان پروین

ظاهرگرایی ، یعنی به صورت اهمیّت دادن و باطن و معنا را رها کردن . پـروین در ایـن مورد معتقد است :

مگوی که هر که کهن جامه شد زِ علم تهی است   که خاص نیز بسی هســت در میـان عوام

به نیک جـامه چـو بیاندیشی منـــاز که خلـــق   تو را نه ، جامهٔ نیک تو را ، کنند اکـــــرام

(قصیدهٔ وام از ایّام)

زهد با نیّت پاک است نه با جامهٔ پاک   ای بس آلـوده که پاکیزه ردایـی دارد

(غزل نکته‌ای چند)

تکلّف را نهی می‌کند و آرزو می‌کند انسان از تکلّف دور شود :

دور شو از رنگ و بوی بیهوده پروین — از در معنی در آی ، نز در عنوان

(قصیدهٔ بدمنشان)

غیبت کردن را زشت می‌داند و در این مورد سفارش می‌کند :

چون شانـه عیب خلق مکن مو به مو عیان — در پشت سر نهند کسی را که عیب‌جوست

ز آنکس که نام خلق به گفتار زشت کشت — دوری گزیـن که از همـه بدنام‌تر هموست

گفتا هر آنکـه عیب کسی در قفا شمـرد — هرچند دل فریبد و رو خوش کند عدوست

(قطعهٔ آیین آینه)

مردم‌آزاری را مذموم می‌داند و معتقد است :

هر که آزار روا داشت شد آزرده — هر که چه کند در افتاد به چاه اندر

(قصیدهٔ کارگه اخضر)

همی مردم بیازاری و جای مردمی خواهی — همی درهم کشی ابروی چون گویند ثعبانی

(قصیدهٔ آینهٔ معنی)

بخل و کینه را ناپسند ، نزدیکی به دونان را مایهٔ سرزنش و تحقیر ، دروغ را باعث بدنامی و فتنه را عامل پریشانی و بلندپروازی را مایهٔ پشیمانی خلق می‌داند ؛ از اعتماد کردن بیجا به مردم و ابلیس‌های آدم‌نما تذکّر می‌دهد و در مورد صفات ناپسند فوق می‌گوید :

توشهٔ بخل میندوز که دود است و غبار — سوزن کینه مپرتاب که خنجر گردد

(قطعهٔ علم)

چه کشی منّت دونان به سر هر در — چه روی در طلب نان به سوی هر در

(قصیدهٔ مار جهان)

کشت دروغ بار حقیقت نمی‌دهد — این خشک رود چشمهٔ حیوان نمی‌شود

(قصیدهٔ ای دوست)

سفینه‌ای که در آن فتنه بود کشتیبان — برفت روز و شب و ره سوی کناری نکرد

(قصیدهٔ چند پند)

بلند خیز مشو ز آنکه حاصلی نبری — به جز فتادن ، درماندن و پشیمانی

(قطعهٔ ذرّه)

بشناس فرق دوست زِ دشمن به چشم عقل مفتون مشو که در پس هر چهره ، چهره‌هاست

(قصیدهٔ گویند)

ب ـ صفات پسندیده در دیوان پروین

توصیه و عمل به صفات پسندیده در دیوان پروین بیشتر از توصیهٔ دوری از صفات نکوهیده است و این امر احتمالاً به خلق و خوی شاعر برمی‌گردد که همیشه به سمت نیکی‌ها گرایش داشته و ناظر بدی‌ها در دیگران بوده و مدار افکار و آرزوهای او بر طرح خوبی و بنیان مدینهٔ فاضله در جامعهٔ بشری می‌چرخیده است.

در اینجا مهّم ترین درونمایه‌هایی که شاعر به این مورد اختصاص داده است به اجمال بیان می‌شود .

۱ـ قناعت

یکی از بهترین صفات انسانی از نظر پروین قناعت و خرسندی است و اشعار زیادی را به این مقوله اختصاص می‌دهد :

قناعت کن اگر در آرزوی گنج قارونی گدای خویش باش ار طالب ملک سلیمانی

(قصیدهٔ آینهٔ معنی)

اگر زین شهد کوته داری انگشت نکوبد هیچ دستی بر سرت مشت

چه در کار و چه در کار آزمودن نباید جز به خود محتاج بودن

(مثنوی سعی و عمل)

۲ـ راستی و حقیقت‌جویی

پروین راستی یا حقیقت را مقابل مجاز می‌آورد و حقیقت را باطن هر چیزی می‌داند و از این طریق به راستی و حقیقت‌جویی توصیه می‌کند :

راه دور است بسی ملک حقیقت را کوش کز پای نیفتی به بیابانش

نشود کان حقیقت ز گهر خالی برو ای دوست گهر می‌طلب از کانش

ریم وسواس به صابون حقایق شوی نبری فایده زین گازر و اشنانش

(قصیدهٔ شیفته گیتی)

آن کو به ره راست می‌زند گام   هرجا که برد رخت کامران است

(قصیدهٔ چو سیمرغ)

۳ـ بردباری

ریاضت و جور و جفا باعث تزکیهٔ نفس و بردباری باعث هموار شدن امور برای آدمی است . پروین به این صفت پسندیده بسیار توجه کرده و چنان روح صبور و آرام خود ، انسان را به سوی آن سوق داده است :

به دشواری ار دل شکیبا کنی   ببینی که سهل است و دشوار نیست

(قطعهٔ سرود خارکن)

اگرت آرزوی کعبه بود در دل   چه شکایت کنی از خار مغیلانش

سزد ار پرکند از دُرّ و گهر دامن   آنکه اندیشه نبوده است ز عُمانش

آهن عمر تو شمشیر نخواهد شد   نبری تا به سوی کوره و سندانش

(قصیدهٔ شیفتهٔ گیتی)

۴ـ فضیلت

فضیلتی که پروین بر آن تأکید کرده دانش ، معرفت ، انسانیت و راستی است ؛ انسانی که این چهار صفت را داشته باشد می‌تواند ادعای فضل و برتری کند :

گریختن زِ کژی و رمیدن از پستی   نخست سنگ بنای بلند مقداری است

(قصیدهٔ در ره هستی)

بگشا قفل در باغ فضیلت را   بخور از میوهٔ شیرین فراوانش

(قصیدهٔ شیفتهٔ گیتی)

۵ـ پاکی و عفّت

یکی از صفات مهّم آدمی از نظر پروین پاکی و پاکدامنی است و خود بسیار به این صفت اهمیّت می‌داده و معتقد است :

پاک شو تا نخوری اندوه ناپاکی   نیک شو تا ندهندت به بد کیفر

(قصیدهٔ مار جهان)

پاکی آموز به چشم و دل خود گر خواهی — که سراپای وجود تو مطهر گردد

(قطعهٔ علم)

فرشته زآن سبب از کید دیو بی‌خبر است — که اقتضای دل پاک ، پاک‌انگاری است

(قصیدهٔ در ره هستی)

۶ـ نکویی و نیکنامی

شاعر بسیار به نیکی تأکید می کند و می‌سراید :

خوش آنکه نام نکویی به یادگار گذاشت — که عمر بی‌ثمر نیک ، عمر بی‌ثمری است

(قطعهٔ آتش دل)

جز گرد نکویی مگرد هرگز — نیکی است که پاینده در جهان است

گر عمر گذاری به نیکنامی — آنگاه تو را عمر جاودان است

(قصیدهٔ چو سیمرغ)

۷ـ اهمیّت انتخاب همنشین

همنشین خوب پلکان معراج و همنشین بد طناب چاه است ؛ پس در انتخاب آن باید بسیار دقّت کرد . پروین بر اثر زندگی کوتاه زناشویی‌اش ،آن گونه که درباره‌اش نقل شده ، وآزاری که از همنشین ناسازگار دیده است ؛ بسیار بر انتخاب همنشین تأکید دارد و می گوید :

هر که با پاکدلان صبح و مسایی دارد — دلش از پرتو اسرار صفایی دارد

(غزل نکته‌ای چند)

همنشین کسی که مست هوی است — نشد ای دوست ، مردم هشیار

گرت اندیشه‌ای زِ بدنامی است — منشین با رفیق ناهموار

(قطعهٔ همنشین ناهموار)

۸ـ دیگر صفات پسندیده در دیوان پروین

پروین نصیحت کردن را امری ضروری می‌داند و در اشعار خود به اهمیّت آن اشاره کرده ، اشعاری را در مورد لزوم پند و نصیحت آورده است :

گر پند تلخ می‌دهمت ، ترشرو مباش　　　تلخی به یاد آر که خاصیت دواست

(قصیدهٔ گویند)

اعتدال شایستهٔ انسان است و انسان نباید پا از گلیم خویش فراتر گذارد :

حساب خود نه کم گیر و نه افزون　　　منه پای از گلیم خویش بیرون

(مثنوی سعی و عمل)

خوبی و بدی ، زشتی و زیبایی در همه‌جا هست ؛ انسان نبایـد همیشـه انتظـار خـوبی و زیبایی داشته باشد و از بدی و زشتی گریزان باشد :

در هر قبیله بیش و کم و خوب و زشت هست　　　مرغی کلاغ لاشخور و دیگری هماست

(قطعهٔ عیبجو)

آزادی بهترین نعمت برای انسان است :

چه سود صحبت شاهان چو نیست آزادی　　　چـــرا دهیم گرانمایـــه وقت را ارزان

(قطعهٔ سرنوشت)

باید کار را بر خود آسان گرفت :

جهان به خویشتن ای دوست خیره سخت مگیر　　　که کار سخت ز کار آگهی شده است آسان

(قطعهٔ سرنوشت)

باید زمان و مکان هر کاری را در نظر گرفت :

به نزد اصل خرد سستی و سبکباری است　　　در اوفتادن بیجـــا و جستـــن بیگاه

(قصیدهٔ کوه و کاه)

شخص نصیحت‌گر باید اول به اصلاح خود بپردازد بعد پند دیگران و فقط واعظ نباشد :

واعظیم امّا نه بهر خویشتن　　　از برای دیگران بر منبریم

(قصیدهٔ به بازار جهان)

ای آنکه راستی به من آموزی　　　خود در ره کج از چه نهی پا را

آموزگـــار خلـــق شدیـــم امّا　　　نشناختیـــم خـــود الف و با را

(قصیدهٔ ای دل)

و پسندد برای دیگران آنچه را برای خود می‌پسندد :

به کس مپسند رنجی کز برای خویش نپسندی　　به دوش کس منه باری که خود بردنش نتوانی

(قصیدهٔ آیینهٔ معنی)

دانی که را سـزد صفت پاکی　　آنکـه وجـود پاک نیالایـد
در تنگنـای پست تن مسکین　　جـان بلنـد خویش نفرساید
دزدند خودپرستی و خودکامی　　با ایـن دو فرقـه راه نپیمایـد
تا خلق رسند از او به آسـایش　　هرگـز به عمـر خویش نیاساید
مـردم بدین صفت اگـر یابی　　گـر نام او فرشتـه نهی ، بایـد

(قطعهٔ وجود پاک)

درونمایه‌ها و مضامین اجتماعی

پروین اعتصامی در بیان مسائل اجتماعی سهم عمـده‌ای بـر عهـده دارد و بـا اشـارات و تلمیحات در قالب مناظره‌های زیبا ، نکات مهّمی را یادآوری می‌کند . مهّمتـرین مسـألهٔ اجتماعی مطرح شده در دیوان او « فقر جامعه « است که در قالب حکایت‌های غمگین و تجربیات ملموس انسان متعهد و دلسوز بیان شده است :

با دوک خـویش پیرزنـی گفت وقت کار　　کاوخ از پنبه ریشتنم موی شد سپیـد
من بس گرسنه خفتم و شب‌ها مشام من　　بـوی طعـام خانهٔ همسایگـان شنید ...

(قطعهٔ اندوه فقر)

و از فلک گله‌مند است که چرا با فقرا و ضعفا سر سازگاری ندارد :

هرکه بد کرد بداندیش سپهر　　کار او از همه‌کس بهتر کرد
چرخ را عادت دیرین این بود　　که به افتاده‌نظر کمتـر کرد

(قصیدهٔ تیره‌بخت)

چرخ هر سنگ که داشت بر من زد　　دیگرش سنگ در فلاخـن نیست

(قطعهٔ طفل یتیم)

در آن زمان که نهادند پایهٔ هستی　　قرار شد که زبردست را نرنجانند

(قطعهٔ نکوهش بی‌خبران)

مفاسد اجتماعی رایج در محافل اداری و غارت و دزدی در اماکن «احقاق حق!» از دیگر درونمایه‌های اجتماعی شعر پروین است:

محتسب مستی به ره دید و گریبانش گرفت
مست گفت: ای دوست، این پیراهن است افسار نیست
گفت: نزدیک است والی را سرای، آنجا شویم
گفت: والی از کجا در خانهٔ خمار نیست
گفت: دیناری بده پنهان و خود را وارهان
گفت: کار شرع کار درهم و دینار نیست
گفت: باید حد زند هشیار مردم، مست را
گفت: هشیاری بیار، اینجا کسی هشیار نیست

(قطعهٔ مست و هشیار)

دزد اگر شب گرم یغما کردن است   دزدی حکام، روز روشن است
حاجت ار ما را ز راه راست برد   دیو قاضی را به هرجا خواست برد

(قطعهٔ دزد و قاضی)

پروین چون زن است؛ قشر زن را در جامعه جدا و وظیفه و مقام او را مشخص کرده و در سه مرحله زمانی به تصویر کشیده است: به عنوان دختر باید مشغول تحصیل علم و هنراندوزی باشد تا کسی نگوید پسر هوشیار و دختر کودن است و علاوه بر آن پاکی خود را حفظ کند. به عنوان زن باید چنان کشتی ــ که همهٔ بارها را تحمل می‌کند ــ در دریای زندگی باشد و مرد نیز کشتیبان او ؛ به عنوان مادر عاطفه را جوهرهٔ وجود او قرار می‌دهد و مقام و وظیفهٔ او بسیار خطیر و وجود او را نعمت برای فرزند به خصوص دختر می‌داند. به عنوان مثال قطعهٔ «تیره‌بخت» داستان دختری بی‌مادر است که پروین خلاء وجود او را برای یک دختر عیناً به تصویر می‌کشد و در نهایت مظلومیت جهانی زن به خصوص زن ایرانی را یادآور می‌شود و معتقد است:

زن زِ تحصیل هنر شد شهره در هر کشوری   برنکرد از ما کسی زین خواب بی‌دردی سری

از چه نسوان از حقوق خویشتن بی‌بهره‌اند　　نام این قوم از چه ، دور افتاده از هر دفتری
با چنین درماندگی از ماه و پروین بگذریم　　گر که ما را باشد از فضل و ادب بال و پری
(قطعهٔ نهال آرزو)

پروین در قصیده‌ای دیگر به نام « زن در ایران » جایگاه زن را در طول اعصار در ادبیاتی کوتاه گنجانده است :

زن در ایران ، پیش از این گویی که ایرانی نبود
پیشه‌اش جز تیره‌روزی و پشیمانی نبود ...
کس چو زن اندر سیاهی قرن ها منزل نکرد
کس چو زن در معبد سالوس قربانی نبود ...
دادخواهی‌های زن می‌ماند عمری بی‌جواب
آشکارا بود این بیداد پنهانی نبود ...
نور دانش را ز چشم زن نهان می‌داشتند
این ندانستن زِ پستی و گرانجانی نبود ...

و در پایان نتیجه می گیرد :

چشم و دل را پرده می‌بایست ، اما از عفاف　　چادر پوسیده ، بنیاد مسلمانی نبود
(دیوان ، ص ۳۱۴)

درونمایه‌ها و مضامین سیاسی

پروین اعتصامی همان طور که یک شاعر اجتماعی است ، به نسبت کمتر یک شاعر سیاسی نیز هست ؛ انتقاد از حاکمان زمان در قالب داستان‌های قدیمی چون بزرگمهر و انوشیروان یا قباد ساسانی ، پرده‌برداری از ظلم و فساد دربار و بی‌عدالتی در جامعه او را به صورت یک شاعر متعهّد و متأثر در برابر مسائل سیاسی جامعه درآورده است . پروین چندان به مسائل سیاسی نمی‌پردازد ؛ امّا همان موارد نادر مورد اشاره در اشعارش اولاً از مسائل مهّم سیاسی هر کشوری است و ثانیاً از یک زن دور از جریانات سیاسی و مستوری خانه بیش از آن نمی‌توان انتظار داشت . مهمترین مسائل مورد توجّه او عبارت

است از : بی‌عدالتی حکام ، رشوه‌خواری ، ظلم و فساد زمامداران ، تجملات درباری و تقلید و سکوت و اختناق :

مردمی و عدل و مساوات نیست ز آن ستم و جور و تعدّی رواست
هیچکسی پاس نگهدار نیست این لغت از دفتر امکان جداست
پیش که مظلوم برد داوری فکر بزرگان همه آز و هوی است

(قطعهٔ صاعقه ما ستم اغنیاست)

می‌برم من جامهٔ درویش عور تو ربا و رشوه می‌گیری به زور
دزد اگر شب گرم یغما کردن است دزدی حکام روز روشن است

(مثنوی دزد و قاضی)

آن سفله‌ای که مفتی و قاضی است نام او تا پود و تار جامه‌اش از رشوه و رباست

(قصیدهٔ گویند)

البته پروین به دلیل اختناق حاکم بر جامعه باید جانب احتیاط را رعایت کند و از بیان مستقیم بسیاری از واقعیات بپرهیزد . سه قطعهٔ « اشک یتیم » ، « شکایت پیرزن » ، « نامه به انوشیروان » نماد دادخواهی همه انسان‌های محروم است علیه ستمگران . شاعر از زبان طفل یتیم ، پیرزن گوژپشت و بزرگمهر ــ وزیر انوشیروان ــ سبب محرومیت‌های مردم و بی‌عدالتی‌ها و نابرابری‌های اجتماعی را تجمّلات و تشریفات درباری ، فساد دستگاه حکومتی ، غارتگری‌های دست‌نشاندگان و در نهایت دسیسه و زمینه‌چینی‌های مسئولین رده‌های پایین‌تر ، که قضایا را خوب انعکاس نمی‌دهند و شاه را از بیشتر جریانات رایج در داخل جامعه بی‌خبر می‌گذارند ، می‌داند .

به سمع شه نرسانند حاسدان قوی تظلّمی که ضعیفان دادخواه کنند

(قطعهٔ نامه به انوشیروان)

به نظر نگارنده ، در این زمینه شاعر تلمیحات ، قصّه‌ها ، مناظره‌ها و تصویرگری‌های بجا و زیبایی به کار برده است که شاید هر شاعر دیگری بهتر از این نتواند این اندازه ملموس و عینی و در عین حال محتاط و متین به بیان مسائل مهّم حکومتی بپردازد .

پروین معتقد است که در نهایت هیچ ظالمی از دست انتقام فلک رهایی نخواهد داشت ، پس بی‌باکانه ؛ امّا در پرده به تمام ظالمان زمان پیغام می‌دهد :

سختی‌کشی زِ دهر که سختی دهی به خلق در کیفر فلک غلط و اشتباه نیست

(قطعهٔ شکایت پیرزن)

خویش‌گفتاری

هر هنرمندی به طور طبیعی حالات و روحیات خود را در هنرش منعکس می‌کند و هر اثری نیز مسلّم ، تأثیر خالق اثر را به نحوی در خود جلوه‌گر خواهد ساخت و هر شاعری معمولاً اشعاری را به خود و زندگی خود اختصاص می‌دهد و بالاخره در اثنای کلمات و واژگان ، می‌توان جای پای خود شاعر را پیدا کرد و اگر این گونه نبود « سبک » به وجود نمی‌آمد ؛ پروین اعتصامی نیز با وجود پرهیز بسیار از نمایاندن چهرهٔ خود در اشعارش، جایی که از غمی شخصی و سنگین متأثر و یا از اتفّاقی شاد و هیجانی می‌شود و یا تغییری ویژه در زندگی‌اش رخ می‌دهد دیگر جای پنهان‌کاری نمی‌ماند و آنجاست که خود و تأثر یا هیجان خود را بروز می‌دهد . مرگ پدر مهمّ ترین واقعهٔ غم‌انگیز زندگی شاعر است و قطعهٔ زیبایی که در تعزیت او سروده میزان این تأثر را نشان می‌دهد:

پدر آن تیشه که بر خاک تو زد دست اجل تیشه‌ای بود که شد باعث ویرانی من

(قطعهٔ در تعزیت پدر)

فارغ‌التحصیلی پروین از مدرسهٔ دخترانه و در واقع گرفتن دیپلم یکی از شادترین رویدادهای زندگی اوست و پروینی که اصلاً از خود سخنی به میان نمی‌آورد ، خود را نهال آرزویی می‌خواند که باید خوشحال باشد که به بار نشسته است و خود را به نیکنامی و دارای سعی و علم موصوف می‌کند :

ای نهال آرزو خوش زی که بار آورده‌ای غنچهٔ بی‌باد صبا ، گل بی‌بهار آورده‌ای

شاخ و برگت نیکنامی ، بیخ و بارت سعی و علم این هنرها ، جمله از آموزگار آورده‌ای

(قطعهٔ نهال آرزو)

در جایی دیگر برای خود متأثر است که «از زندگی (منظور زندگی مشترک است) حاصلی نگرفته و جز سرزنش و همنشینی ناسازگاری چون خار ، بهره‌ای عاید این گل گلزار زندگی نشده است :

رفتی به چمن لیک قفس گشت نصیبت　　غیر از قفس ای مرغ گرفتار چه دیدی ؟ ...

(پراکنده‌ها)

شاعر در جایی نیز به مرگ خود اشاره می‌کند ، چنانکه بیشتر شاعران به این مقوله توجّه کرده‌اند و در این قطعه خود را « اختر چرخ ادب » نامیده است ؛ در این قطعهٔ یازده بیتی فقط چهار بیت اوّل آن شرح حال شاعر است و در بقیّهٔ ابیات توصیه می‌کند که انسان‌ها از گذشتگان درس عبرت گیرند ، چون پایان کار همه مرگ است .

این که خاک سیهش بالین است　　اختر چرخ ادب پروین است

(بی‌نام)

شاعر چند جا به شعر خود نیز اشاره می‌کند . در غزلی به نام « یادگار » شعر خود را در خور ارباب فضل نمی‌داند ؛ در شعری دیگر سخنان خود را بی‌نظیر و شیرین و خود را اختر چرخ ادب می‌داند .

گفتار تو همواره از تو پروین　　در صفحهٔ ایّام یادگار است

(قصیدهٔ ای دل)

طبیعت و توصیف آن در دیوان پروین

یکی از ویژگی‌های شاعران دوستداری طبیعت است . در هر شعری عنصری از طبیعت‌گرایی دیده می‌شود و این نشان می‌دهد که طبیعت در همهٔ احوال ، یکی از بزرگترین سرچشمه‌های الهامات شاعران بوده است . شاعر با آوردن مظاهر طبیعت در شعر ، چهره‌ای از درون خود را به خواننده می‌نمایاند . شاعران درونگرا ، ناامید و اندوهگین به مفاهیمی چون شب ، پاییز ، زمستان ، غروب ، کویر ، گل‌های پژمرده ، پرندگان مرده ، آب‌های مرداب و ... گرایش دارند و شاعران برون‌گرا ، شاد و امیدوار به بهار و تابستان ، خورشید و آب و گل و بلبل و نغمه‌های پرندگان و ... روی

می‌آورند . پروین اعتصامی بیشتر گل و انواع آن و صفات گل چون پژمردگی ، شادابی ، معشوقی ، تکبر و ... را توصیف و گاهی آن را با بلبل ، خار ، باغبان ، جوی آب و گل‌های دیگر همراه می‌کند و از این طریق به نوعی تغزّل‌گویی نیز دست می‌یازد که معمولاً بیان شده که پروین از مغازله دوری کرده است ؛ مغازله‌های پروین با عناصر طبیعت است ، همان روشی که ناصر خسرو در اشعار خود پیش گرفت . ناصر خسرو نیز از توصیف و مغازله اجتناب می‌کرد و حتی از تغزّل‌گرایان شکایت داشت ؛ امّا آنجا که پای توصیف زیبائی‌های طبیعت به میان می‌آمد ، خود نیز از این امر رهایی نداشت و ناخودآگاه وارد دنیای توصیف می‌شد و در پایان توصیف نیز نصیحت می‌کرد که از این‌گونه اشعار باید

پرهیز کرد و فقط به نصایح و اندرز می‌پرداخت . پروین هرچند از این نوع شعرگویی آشکارا بیان پرهیز ندارد ؛ امّا کم پرداختن به این نوع شعر در اشعارش و غلبهٔ پند و اندرز بر دیگر مضامین ، نشان‌دهندهٔ این است که پروین به دنبال این نوع بیان نبوده ؛ امّا همان طور که گفته شد تحت تأثیر قرار گرفته ؛ حتی جایی از دیوانش توصیفی دارد که به زیبایی توصیف‌های نظامی در خسرو و شیرین و توصیف‌های منوچهری ــ شاعر توصیف طبیعت ــ در دیوان اشعارش است ، آنجا که می‌گوید :

شباهنگام کاین فیروزه گلشن | ز انوار کواکب گشت روشن ...

(قصیدهٔ شب)

دگرباره شد از تاراج بهمن | تهی از سبزه و گل راغ و گلشن

(قصیدهٔ تاراج بهمن)

سحر ابر آذاری آمد زِ دریا | به طرف چمن کرد گوهرفشانی
زمین از صفای ریاحین الوان | زند طعنه بر نقش ارژنگ مانی
نهاده به سر نرگس از زر کلاهی | به بر کرده پیراهن پرنیانی ...

(قصیدهٔ درخت جهان)

مناظره‌های زیبای شاعر بین باغ و بوستان و چمنزار و گل از یک طرف و دیگر ارکان طبیعت از طرف دیگر دلیل آن است که شاعر حالات روحی مختلفی داشته و بسته به آن حالات با عناصر طبیعت مناظره و مغازله می‌کرده است :

بلبلی شیفتـــه می‌گفت به گل — که جمـــال تو چراغ چمن است
گفت امـــروز که زیبا و خوشم — رخ من شاهـــد هر انجمـــن است
چونکه فردا شد و پژمرده شدم — کیست آنکس که هواخواه من است

(قطعهٔ حقیقت و مجاز)

شنیدستـــم که وقت برگـــــریزان — شد از باد خـــــزان ، برگـــی گریزان
میان شاخه‌ها خود را نهان داشت — رخ از تقدیر پنهان چون توان داشت

(مثنوی برگ‌ریزان)

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

اشعار پروین اعتصامی از نوع ادبیات تعلیمی است ؛ در این نوع ادبی شاعر به بیان مسائلی می‌پردازد که هدف تعلیم خواننده در زمینه‌ای خاص است . هدف پروین در کـل دیـوان پند و اندرز و وصایای اخلاقی است . او سعی دارد در هـر قالـب و حتـی بیـت شـعری نکته‌ای و نصیحتی اخلاقی بگنجاند و بیشترین اشـعار خـود را نیـز بـه صـفات اخلاقـی اختصاص داده است که یا از آن نکوهش ، یا به آن توصیه می‌کند . مهـم‌تـرین صـفات نکوهش شده عبارتند از : آز ، جهل ، خودبینی ، ریا ، تنبلی و مهم‌ترین صـفات مطلـوب ستایش و سفارش شده عبارتند از : قناعت ، راستی ، بردباری ، پاکی و نیکنـامی . شـاعر اشعار بسیار زیادی را در مقام علم ، عقل ، هنر ، وقت ، جوانی ، دل و روح و پستی تـن ، نفس ، هوی و هوس و دنیا آورده است . همچنین عشق از نظر او فقط خاص خداسـت و عارفان از این جهت مورد نظر او قرار گرفته‌اند . دربارهٔ قضا و قدر و اختیار تناقض‌گویی کرده و هر دو را در سرنوشت انسان مؤثر می‌داند ، اشاره‌های زیـادی بـه خداپرسـتی و تسلیم اوامر او دارد و انسان را نیز از دو جهت نگریسته است ، یکی انسان کامل (مقـام

خلیفهٔ اللهی) و دیگر جسمی پست و بی‌اراده . بـه فقـر مـردم ، ظلـم و سـتم حکـام و بی‌عدالتی جوامع نیز اشعار زیادی را اختصاص داده است .

جهان‌بینی پروین اعتصامی و فروغ فرخزاد

جهان‌بینی پروین را می‌توان به اتاقی بزرگ تشبیه کرد که اطراف آن پنجره‌هایی محدود به کار رفته است و هر پنجره‌ایی به فضایی نه چندان وسیع باز می‌شود که ساکنان اتاق را با فضای بیرون اندک و گذرا آشنایی داده ، مجدّد به درون اتاق فرا می‌خواند . فضای این اتاق را حجمی مملو از نصایح و پند و اندرزهای اخلاقی فرا گرفتـه اسـت و هرکـدام از پنجره‌های رو به بیرون باز شده را مذهب ، عرفان ، فلسفه ، کـلام ، اجتمـاع ، سیاسـت ، طبیعت و خویش‌گفتاری تشکیل می‌دهد که خوانندهٔ اشعار پروین با نزدیک شدن به هـر پنجره و خیره شدن به بیرون ، نمایی اندک از هر کدام پیش‌رو دارد ؛ امّا فضای اتاق که همان پند و اندرز باشد حاکم بر همهٔ امور است . پروین بـه هـر سـمتی بـرود ، چـراغ نصیحت و در نتیجه اخلاق به دست دارد و راه را برای همراهان شعرش باز می کنـد . در تحلیل مضامین هریک از عناوین بالا این نتیجه به دست آمد که شاعر با پرداختن به مسائل متعدّد ، علاوه بر اینکه بصیرت ، تفکّر و تعهّد خود را در هر بخش از اشعارش بـه خواننده می‌نمایاند ، هدف اصلی هر قالب شعری‌اش را نیز که چون پـرده‌ای بـر سراسـر دیوان او کشیده شده است و آن لزوم پند و نصیحت است بیان می کند .

جهان‌بینی کلی فروغ هیچ ارتباطی به پروین ندارد . جهان‌بینی او میدان باز وسیعی اسـت که شاعر در مرکز آن به هر طرف ـ سرگردان‌وار ـ سر می‌کشد و باز بـه نقطـهٔ اصـلی برمی‌گردد ؛ مرکز این میدان را نیز عشق تشکیل می‌دهد و بر محور عشق مسائل متعددی می‌چرخد که همه از عشق انعکاس می‌یابند و فضای باز میدان را حجمی از رؤیا ، ناامیدی ، اندوه ، تاریکی و نابودی پر می‌کند . گاه‌گاهی ستاره‌ای از امیـد نـوری بـه دل شـاعر می‌تاباند و نور همان یک ستاره او را به زیستن وامی‌دارد .

دیوان اشعار فروغ با « من » او آغاز می‌شود و سه دفتر اوّل او ، با چند شعر از مجموعه « تولّدی دیگر » به خویش‌گفتاری یا حدیث نفس او اختصاص دارد و در بقیّهٔ اشعار ، او از

« من » گذشته ، به « ما » می‌رسد ؛ شعرهای اجتماعی زیـادی مـی‌سـراید و بـه مسـائل سیاسی نیز نظری می‌افکند .

مقایسهٔ اشعار پروین و فروغ به منظور تبیین نقاط اختلاف و اشتراک آنها

در این بخش به منظور مقایسه ، ابتدا به اختلاف بسیار زیاد اشعار دو شاعر کـه متـأثر از روحیات ، عقاید ، افکار و زمان و مکان زندگی آنهاست پرداخته ، سپس نقاط اشـتراک اشعار آنها که بسیار نادر و البتّه مهم است روشن می‌شود . به دلیل اشتراک بسـیار بسـیار نادر در مسائل مختلف و تفاوت این اشتراک ، نگارنده بر آن شد که درجـهٔ اشـتراک را با سه اصطلاح « اشتراک موضوعی یا عنوانی ، اشتراک زبانی و اشتراک معانی » روشـن کند . آنجا که دو شاعر به یک مسأله پرداخته‌اند ؛ امّا در معنا و زبـانی جـدا ، اشـتراک عنوانی است و آنجا که نوع زبان هر دو و کـاربرد واژگـان نزدیکـی محسوسـی دارنـد اشتراک زبانی و مواقعی که نه در بیان و نه در زبان ، بلکه مهم‌تر از همه معنـا و مفهـوم مورد نظر آنها یکی است اشتراک معانی است .

ترتیب مقایسه نیز با توجّه به ترتیب استخراج درونمایه در اشعار پـروین اعتصـامی کـه مقدم‌تر و متنوع‌تر است صورت می‌گیرد که عبارت بودند از : درونمایـه‌هـای مـذهبی ، عرفانی ، فلسفی ، کلامی ، اخلاقی ، اجتماعی ، سیاسی ، خویش‌گفتاری و طبیعـت ؛ امّـا بیشترین قسمت اشعار فروغ در بخش خویش‌گفتاری جمع شده است و قسمت محـدودی از دفترهای شعری او به مسائل سیاسی و اجتماعی اختصاص دارد ، لذا مقایسه بر اسـاس تقسیم‌بنـدی درونمایـه در اشـعار پـروین اعتصـامی صـورت مـی‌گیـرد تـا بـه بحـث خویش‌گفتاری که مهم ترین درونمایهٔ شعری فروغ است برسیم .

درونمایه‌ها و مضامین مذهبی

« نقاط اختلاف »

اولین درونمایه که در اشعار پروین آورده شد مذهب است ؛ پروین شاعری است که به علّت تربیت خانوادگی و تأثیر پدر و اطرافیان ، به مسائل مذهبی گرایش داشته و بنابراین اشعاری از دیوانش را نیز به آن اختصاص داده است . او در واقع در این قسمت از اشعار، راه خداشناسی را برای انسان تبیین و مسائلی را مطرح می‌کند که فروغ اصلاً به آن نپرداخته است . مانند : هدفدار بودن خلقت ، دانایی خداوند به مصلحت آفریده‌ها و بیهوده آفریده نشدن هیچ مخلوقی از جانب او .

« نقاط اشتراک »

آنچه که فروغ به مذهب اختصاص داده است نمی‌توان جداگانه بخشی را برای آن باز کرد؛ امّا به دور از اشارات مذهبی نیز نبوده است . فروغ ایرانی و مسلمان است و به هر صورت از خانواده‌اش ــ حداقّل مادرش ــ از نظر مذهبی تأثیر پذیرفته ، به گونه‌ای که در سال‌های آخر عمر به نوعی زندگی معنوی پناه برده و بسیار دقیق بر مهّم ترین نقطه ضعف جامعه انگشت گذاشته که نبود ایمان در قلب‌هاست . همچنین او قرآن و تورات و کتاب‌های مذهبی می‌خوانده به گونه‌ای که در مقدمه دفترهای شعری‌اش بخش‌هایی از آنها را آورده است .

نتیجه : اشعار مذهبی پروین مشخص و هدفدار و نوعی تعلیم و مستقیم متأثر از اطرافیان و تعلیمات آنان است . اشعار مذهبی فروغ از انگشتان دست تجاوز نمی‌کند و جای مشخصی نمی‌توان برای آن باز کرد ؛ شاعر خواه ناخواه تأثراتی از اطرافیان پذیرفته است . اشتراک دو شاعر در این مورد نه در زبان و نه در عنوان، بلکه اشتراکی جزئی از نظر معانی است .

درونمایه‌ها و مضامین عرفانی

« نقاط اختلاف »

پروین اشارات عرفانی نسبتاً زیادی دارد ؛ او جهان را آن گونه می‌بینند که عرفا آن را محل تجلّی صفات جمال زیبای خدا می‌بینند ؛ عشق او عشق عرفانی است و به انسان نیز از دیدگاه عرفانی نگاه می کند و چون برای او مقام بالایی قائل است (انسان کامل بودن) دیوانش را نیز به راهنمایی او برای رسیدن به سعادت اختصاص داده است . پروین در این قسمت اشاراتی دارد که فروغ اصلاً تفکّری در این مورد نداشته است ؛ چون برتری دل و جان و پستی تن ، دوری از نفس و هوی و هوس و معرفی عارفان و ارج و منزلت آنان . فروغ در هیچ جای دیوان به عرفان گرایشی نداشته و اظهار علاقه یا حتّی آگاهی نکرده است و نسبت به انسان نیز هیچ دیدگاه عرفانی ندارد ؛ فقط به آنها عشق می‌ورزد یا در طبقات مختلف مورد انتقادشان قرار می‌دهد .

نقاط اختلاف و اشتراک آن در دیوان دو شاعر

« عشق » به دلیل اهمیّت آن در عنوانی جدا ، امّا در همین بخش عرفانی مورد بحث قرار می گیرد . همان طور که از قبل گفته شد عشق مطرح شده در دیوان پروین اعتصامی عرفانی است و بسیار به ندرت در بندهایی از اشعار فروغ نیز از این دست است . پروین عشق باختن را فقط مختص جمال زیبای الهی می‌داند ؛ عشق او رنگ و دنگ عرفانی دارد و هیچ با عشق‌های دنیوی و جسمانی سازگاری ندارد . عشقی که مایهٔ اشعار فروغ را تشکیل می‌دهد حداقل در سال‌های اول شعرسرایی‌اش هیچ تناسبی با عشقی که پروین مطرح می کند ندارد . فروغ اشعار زیادی را به عشق ، مفاهیم و مظاهر آن اختصاص داده و عشق به همسر ، معشوق ، هنر ، زندگی و ... را بارها تکرار و خوشی‌ها و اندوه‌های نشأت گرفته از عشق را به طرق گوناگون مطرح کرده که پروین حتی یک بیت نیز به آن اختصاص نداده است ؛ امّا به هر حال روحیهٔ تغزل گرایی در او وجود داشته و به

صورت توصیف طبیعت و زیبایی‌های آن و مناظرات عاشقانه بین مظاهر زندگی چون گل و بلبل و ... آن را بروز می‌دهد . ۴

همچنین بین دو شاعر در بحث عشق اشتراک بسیار جزئی دیده می‌شود ، همان طور که گفتیم عشق مطرح شده در دیوان پروین عرفانی است ؛ نگارنده به یقین اظهار می‌دارد که فروغ نیز راه عشق و دوست داشتن را پیدا کرد ؛ ۵ اگرچه این نوع عشق عرفانی را به طور مستقیم از اشعارش نمی‌توانیم استخراج کنیم ؛ امّا می‌توانیم استنباط کنیم از عشق‌های دنیوی و انسانی خسته شده ، طالب یک لذّت جاوید (عشق عرفانی) بود و در چند جا از اشعارش نیز به آن اشاره می‌کند ، به خصوص پس از آشنایی با مولای روم و اشعار شورانگیز او عشق راستین را درمی‌یابد و می‌گوید :

عشق چون در سینه‌ام بیدار شد　　　از طلب پا تا سرم ایثار شد

(تولّدی دیگر ، عاشقانه)

امّا فروغ فرصت کافی به دست نیاورد که عشق را به سرانجامی برساند و یا خوب به بیان آن بپردازد .

نتیجه : در این بخش دو شاعر نوعی اشتراک معنایی بسیار جزئی دارند و آن رسیدن به نوعی عشق عرفانی در بندهایی از اشعار فروغ است که با این دسته از اشعار پروین پیوندی مشترک می‌یابد . در بقیهٔ موارد هیچ نقطهٔ مشترکی بین آنها دیده نمی‌شود .

درونمایه‌ها و مضامین فلسفی

اشارات فلسفی که پروین در دیوان دارد و در واقع عقل و علم و هنر را از دیدگاه فلسفی به تصویر درمی‌آورد ، فروغ به هیچ‌کدام از آنها هیچ اشاره‌ای نکرده است ، هیچ جا چون پروین به تشویق علم یا عقل نپرداخته و در واقع « من » او که نوعی از « ما »ی ملموس جامعه‌اش است ، مجالی برای این گونه بیان‌ها به او نمی‌داده و یا این گونه گفتن در ذات او نبوده است و البته اگر قرار بود همه یک جور بیندیشند این همه آثار متنوّع به وجود نمی‌آمد . همان طور که قبلاً گفته بودیم پروین گرایش فلسفی نداشته و فلسفه‌ای که در

اشعارش مطرح می‌کند در حد علم فلسفه و بخش‌های مورد بحث آن است که عقل و علم جزئی از آن می‌باشد.

نتیجه: این بحث جایی در اشعار فروغ ندارد و بودن آن در اشعار پروین نیز دلیل بر فلسفی بودن شاعر نیست.

درونمایه‌ها و مضامین کلامی

پروین به برخی قضایا چون اختیار، قضا و قدر، مرگ، کمین حوادث و ... از دید کلامیون می‌نگرد و فروغ فقط به مسألهٔ مرگ و قضا و قدر پرداخته است؛ امّا نه از دید یک کلامی، بلکه چون یک انسان معمولی؛ مهّم ترین بحث این بخش که مشترک میان دو شاعر نیز هست قضا قدر و مرگ است که در عنوانی جدا به آن پرداخته می‌شود:

قضا و قدر و مرگ و اختلاف و اشتراک بیان دو شاعر در این موردپروین در مورد بحث قضا و قدر که اختیار را نیز به همراه آن ذکر می‌کند، به نظریهٔ سوّم کلامیون، یعنی مجبور مختار (کسب) معتقد است؛ ۶ در حین اینکه تأثیر قضا و قدر را در سرنوشت انسان‌ها منکر نیست؛ ارادهٔ آدمی را نیز در تعیین سرنوشت او مؤثر می‌داند. فروغ هیچ‌جا به اختیار آدمی اشاره‌ای نکرده، آن‌جا که از سرنوشت سخن به میان می‌آورد آن را سرشته شده بر ارادهٔ مطلق خدا و تمام اعمال و حرکات انسان و حتی شیطان و گناه انسان‌ها را مربوط به حکم خدا می‌داند؛ به این دلیل نوعی عصیان مذهبی در سرشت او وجود دارد که به همه‌چیز می‌تازد و اعتراض می‌کند. قضا و قدری که پروین مطرح می‌کند منطقی و متین است، امّا فروغ خصمانه و حق به جانب با آن برخورد می‌کند.

مرگ نیز از دیدگاه این دو شاعر فرق می‌کند؛ هر دو به آن اشاره کرده‌اند؛ امّا در دو معنای مختلف؛ پروین مرگ را نیز از دیدگاه کلامیون می‌نگرد، یعنی عاقبت محتوم هر آفریده که هیچ گریزی از آن نیست؛ امّا پایان راه هم نیست و دنیا را سرای توشه برگرفتن برای رفتن در این راه همگانی می‌داند و یک جا نیز به معاد اشاره می‌کند که

جایگاه انسان‌ها بعد از مرگ است . ناگفته نماند پروین پرواز روح از قفس و در نتیجه سرد شدن و مردن جسم را نیز بارها در اشعارش آورده و از منظر عرفا نیز به این مسأله نگاه کرده است .

فروغ نیز اشعار زیادی در مورد مرگ دارد و آن را قانون طبیعت می‌داند که باید همه بپذیرند ، همچنین گاهی آن را توقّف و پایان می‌داند و از آن به نامعلوم خطاب می‌کند ؛ ۷ امّا به سرنوشت انسان پس از مرگ هیچ اشاره‌ای ندارد .

فروغ به بیرون رفتن روح از بدن نیز در دو جا از اشعارش اشاره دارد ؛ امّا نه از منظر کلامیون و عرفا ، بلکه از دید یک انسان معمولی . یکی وقتی که انسان‌های صفا و صمیمیت از دست داده را که فقط به فکر بودن و ماندن هستند مورد خطاب قرار می‌دهد ۸ و دیگر موقعی که به مرگ خود اشاره می‌کند و روح خود را بادبان قایقی می‌داند که موقع مرگ دور و پنهان می‌شود . دو شاعر در موارد فوق فقط اشتراک زبانی دارند .

اشتراک معانی این دو نیز در این موارد بسیار جزئی است . فروغ و از جهاتی پروین قضا و قدر را حاکم بر سرنوشت انسان می‌دانند . هر دو در برابر مرگ احساس زبونی می‌کند و آن را جزء طبیعت لاینفک انسان می‌دانند و هر دو به پرواز روح از قفس تن عقیده دارند.

نتیجه : اختلاف دو شاعر در این مورد بسیار بیشتر از اشتراک است . هر دو اشعار زیادی را به قضا و قدر و مرگ اختصاص داده‌اند ؛ امّا بجز در چند مورد ، دیدگاه دو شاعر نسبت به آن فرق می‌کند ؛ فروغ کاملاً جبری است و پروین به جبر و اختیار با هم معتقد است . پروین به پرواز روح و معاد پس از مرگ اشاره دارد و فروغ فقط در دو جا به خارج شدن روح از بدن اشاره می‌کند و آن نیز هیچ ربطی به معاد و رستاخیز روح ندارد . اشتراک آنها در مسائل مذکور ، زبانی و در چهار مورد نیز معانی است .

درونمایه‌ها و مضامین اخلاقی

« نقاط اختلاف »

پروین شاعر اخلاقیات است و بسیار به بود و نبود صفات اخلاقی و غیراخلاقی در انسان اهمیّت می‌دهد و خطابش نیز انسان به طور کلی است ؛ امّا فروغ بجز در چند مورد توصیهٔ اخلاقی ندارد ، فقط ابراز تنفّر یا تمایل خود را از صفتی که خود او یا مخاطب او و بعضی اوقات جامعهٔ انسانی دارد به شعر درمی‌آورد و از این طریق طبع اخلاقی او را می‌توان سنجید . صفات اخلاقی متعددی که پروین بر آنها تأکید کرده و در بخش قبل به تفکیک بیان شد ، فروغ اصلاً به آنها اشاره‌ای ندارد ؛ چون پرهیز از دنیا و پند گرفتن از آن و نکوهش دنیاداران و پرهیز از آز و عجب و تنبلی و جاهلی و توصیه به علم‌اندوزی و پاکی و نکویی و ...

« نقاط اشتراک صفات اخلاقی و اختلاف مخاطبین دو شاعر »

صفاتی که فروغ در آن با پروین اشتراک عقیده و بیان دارد نادر است . موارد ناپسند آن از نظر دو شاعر ریا ، دروغ ، تظاهر ، اعتماد و زودباوری و موارد مطلوب آن قناعت ، راستگویی ، تحمّل سختی و توصیه به اغتنام وقت است . پروین به هرکدام اشعار زیادی را اختصاص داده و فروغ بسیار به ندرت به هرکدام پرداخته است ؛ امّا مخاطبین عقاید آنها فرق می‌کند . اشعار پروین همه تحذیر یا تشویق جامعهٔ بشری به دوری از صفتی بد یا عمل به صفتی خوب است و اشعار فروغ یا به معشوق او مربوط است که با صفاتی چون ریا و دروغ او را آزرده ، یا به خود او که صفاتی چون راستگویی ، اعتماد و ساده‌لوحی به او ضربه زده و یا به جامعه که صفتی چون ریا و تظاهر در میان آنها رایج است ؛ البته امر به معروف و نهی از منکر نمی‌کند ، فقط صفات را در حد شناساندن خود یا مخاطبین خود به خواننده ، بیان می‌کند . همچنین در دو جا بیانی توصیه‌وار دارد که با پروین در این مورد نیز مشترک است . یک‌جا توصیه به اغتنام وقت و در جایی دیگر

تذکر به ناپایداری خوشی‌ها و گذرا بودن دنیا که پروین در هر دو مورد بسیار تأکید کرده است .

نتیجه : پروین شاعر اخلاقیات است و بیش از نیمی از اشعارش را در این مورد سروده است و فروغ به ندرت به مواردی اخلاقی توجّه می کند و در بیان آنها نیز چون پروین که قصد اصلاح دارد هدفی ندارد ، بیان صفات از نظر فروغ شناسایی مخاطبین برای خوانندگان است . این موارد نادر اخلاقی که با پروین اشتراک عقیده دارد عبارت است از :

راستگویی ، گریز از دروغ ، تحمّل سختی‌ها ، نکوهش ریا و تظاهر ، نکوهش اعتماد بیجا، توصیه به قناعت و اغتنام وقت و تذکّر به ناپایداری خوشی‌ها . اشتراک این دو در این موارد عنوانی و معانی است.

خویش گفتاری

« نقاط اختلاف »

در قسمت اخلاقیات کفه سنگین ترازو از آن پروین بود ؛ امّا در بخش پرداختن به مسائل خصوصی برعکس می‌شود . پروین فقط در پنج مورد به زندگی خصوصی خود می‌پردازد که در دو مورد آن نیز با فروغ اختلاف دارد ؛ یکی فارغ‌التحصیلی و دیگری مرگ پدر که فروغ اشعاری در این موارد ندارد ؛ در حالی که بیش از نصف دیوان فروغ (چیزی حدود ۱۲ برابر اشعار اختصاصی پروین) را او و حدیث او تشکیل می‌دهد . ۹ او شاعری است که از زندگی و خانه و اجتماع ، از همسر و معشوق و فرزند و ... صادقانه و هنری سخن می گوید و ادبیات ما نیز به این نوع نگرش و بینش سخت محتاج بوده ؛ امّا پروین در این موارد سکوت کرده است و شاید بتوان (به عقیدهٔ پیر ماچری) در سکوت‌ها و فقدان‌های متن ایدئولوژی‌های او را جست ؛ ۱۰ امّا چون ملاکِ تحقیق ، اشعار دیوان است و دیوان شعر او نیز در این موارد حرفی ندارد ، می‌توان بر تفاوت بسیار زیاد دو شاعر در پرداختن به این مسأله اشاره کرد .

« نقاط اشتراک »

اشعاری که پروین به خود اختصاص می‌دهد و در واقع از پوست نصیحت و اخلاقیات به در می‌آید در سه مورد با فروغ مشترک است . آنجا که هر دو از شکست در ازدواج خود می‌گویند اشتراک معنایی وسیعی دارند ؛ هرچند پروین فقط سه بیت به این مورد اختصاص داده و فروغ چیزی حدود ده برابر آن . به خصوص هردو از اینکه همنشینی ناسازگار داشته و زندگی مشترک برای آنها به قفس تبدیل شده ناراحت و معترضند . آنجا که هر دو شعری را به مرگ خود اختصاص می‌دهند اشتراک عنوانی دارند ؛ در لحن پروین تفاخر به خود نهفته است ۱۱ و در ابیات پایانی نیز به وصایای اخلاقی ختم می‌کند .

همچنین هردو به شعرسرایی خود اشاره می‌کنند ؛ منتهی پروین بسیار کم و فروغ بسیار بیشتر . در اینجا نیز هر دو فقط اشتراک عنوانی دارند : پروین شعر را محملی برای توصیه‌های اخلاقی به دیگران می‌داند و می‌خواهد آن را بر صفحهٔ روزگار حک کند ؛ امّا فروغ شعر را جوابی به خود و زندگی خود ، ندای درد ، سکوت و آزادی خود و دیگران می‌داند . ۱۲

« طبیعت و اختلاف آن در شعر دو شاعر »

طبیعت در شعر فروغ در بخش خویش‌گفتاری ذکر می‌شود ؛ زیرا فروغ با طبیعت حالات روحی « خود » را بیان می‌کند ؛ امّا در مورد پروین بخشی جدا برای آن باز کردیم به این دلیل که نگاه این دو شاعر به طبیعت متفاوت است . پروین اشعار کمی را به این مورد اختصاص داده است و فروغ حدود سه برابر آن . پروین عناصر طبیعت را به جان هم انداخته و به مناظره وامی‌دارد و از این سبک نتیجهٔ اخلاقی می‌گیرد و هرکدام از مظاهر طبیعت را نمود یک صفت انسانی می‌داند . گل و خار و غنچه علاوه بر گذرا بودن ، به ترتیب نماد عمر کوتاه ، همنشین ناسازگار و آدم‌های خودبین هستند ، همچنین پاییز نشانهٔ تغییر احوال و زمستان و برف نشانگر نعمات خدا برای آمدن بهار است ، بقیّه

مظاهر طبیعت در معنای خود به کار رفته و در واقع پروین از این طریق توصیف و تغزّل‌گویی می‌کند ، حیوانات نیز چون مظاهر طبیعت علاوه بر مناظره دو به دو با هم ، نشانگر صفات انسانی است ، مثلاً : روباه نماد نفس و انسان‌های حیله‌گر ، بلبل عاشق کوردل ، ماهیخوار حیله‌گر و مور زحمتکش است و ... ، امّا در دیوان فروغ طبیعت نشانگر حال و هوای درونی شاعر است ، پاییز اندوه اوست و شب ظلمت درون او ، زمستان ناامیدی در پایان عمر اوست و روز و آفتاب امید او ، ابرها فکرهای طویل او و ... . از حیوانات نیز فروغ بیشتر از پرنده (کلاغ ، کبوتر ، سیمرغ ، پرستو ، گنجشک و ...) نام می‌برد و آنها را یا نماد پیام‌رسانی و یا مشبه‌به برای حالات و روحیات مختلف درون خود و دیگران قرار می‌دهد . ۱۳ در بیان مظاهر طبیعت دو شاعر فقط اشتراک عنوانی دارند .

نتیجه : پروین حدود ۵٪ از اشعارش را به خود اختصاص داده و فروغ حدود ۱۲ برابر آن (یعنی بیش از نصف اشعار دیوان) . پروین فقط به پنج مورد زندگی خود می‌پردازد که در سه مورد با فروغ اشتراک (یک مورد اشتراک معنایی و دو مورد اشتراک عنوانی) و در دو مورد اختلاف دارد . موارد اختلاف که فروغ به آن نپرداخته فارغ‌التحصیلی و مرگ پدر است و موارد اشتراک دو شاعر شکست در ازدواج ، اشاره به شعر و مرگ خود است . پروین از اشعاری که به مرگ و شعر خود اختصاص می‌دهد نتیجهٔ اخلاقی می‌گیرد .

طبیعت نیز در دیوان هر دو فقط اشتراک عنوانی دارد با اختلاف معنایی زیاد . طبیعت در دیوان پروین ظرف مناظره‌های او برای بیان نتایج اخلاقی است و در دیوان فروغ ظرف حالات روحی خود شاعر .

درونمایه‌ها و مضامین اجتماعی

هم پروین و هم فروغ هر دو شاعر اجتماع هستند ؛ امّا پروین خود را در مردم می‌بیند و فروغ مردم را در خود . به عبارت دیگر خطاب پروین مردم است و از این طریق « خود

» را می‌نمایاند و خطاب فروغ « خود » است و از این طریق حرف مـردم را مـی‌زنـد و البته در مرحله‌ای نیز خطاب او مستقیم به خود انسان مربوط می‌شود .

در این بخش آنچه دو شاعر به آن پرداخته‌اند و در واقع اشـتراک دارنـد چنـد مورد است که عبارت است از : فقر و اختلاف طبقاتی ـ بدبینی از ثروتمندان ـ انتقـاد از جوامع بشری ، زن و مظلومیت او و انسان‌دوستی که ابتدا به نقاط اخـتلاف و سـپس بـه موارد بالا که نقاط اشتراک دو شاعر است پرداخته می‌شود.

« نقاط اختلاف »

علاوه بر موارد مشترک ، پروین و فروغ هر کدام به مسـائل دیگـری پرداختـه‌انـد کـه اختلاف آنها را در بیان مسائل اجتماعی نشان می‌دهد :

کمک به ضعفا و فقرا و شکایت از روزگار که با ناتوانان سر یاری نـدارد ، بیـان مقـام والای زن و مادر و وظیفهٔ آنان در کنار مردان مواردی است کـه پـروین بـه آن اشـاره کرده و آنچه فروغ به آن توجّه کرده عبارت است از : انتقاد گزنده از طبقـات مختلـف جامعه با حسّ ترحّم ، بدبینی و بیزاری و بیان صفت‌های منفی آنان از جمله زودباوری در میان جوانان ، خرافه‌پرستی در میان مـردم عـامی ، بـی‌قیـدی در میـان افـراد خـانواده ، بی‌تحرکی در میان اقشار مردم و ادعاگری در میان روشنفکران و ... که شاعر هم به حال این طبقات دل می‌سوزاند و هم بدبین است ، این نوع نگرش به افراد و جوامـع در فـروغ کاملاً امروزی و صمیمی است و پروین در هیچ کجا در دیوان خود این چنـین امـروزی نسروده است ، هرچند مشکلاتی که به تصویر می‌کشد بر تمام جوامع در هر زمانی صدق می‌کند ، امّا زبان او مناسب زمان او نیست که در بخش اشتراکات به اختلاف زبان آنـان نیز پرداخته خواهد شد .

« نقاط اشتراک »

اولین عنصر اجتماعی مشترک بین دو شاعر فقر و اختلاف طبقاتی و به تبع آن بدبینی از ثروتمندان است و در این مورد هم اشتراک عنوانی دارند هم اشتراک معانی ؛ امّـا در دو

زبان جدا . پروین از زبان پیرزنان و یتیمان و درویشان و کشاورزان و ... ، با اشـارات و کنایات ، فقر جامعه را بیان می کند بدون اینکه خود را در مناظره و منازعهٔ آنان دخالـت دهد . او یک شنوای متین ، همدرد و تأییدکننده حرف‌های آنان است و در نهایت به پند دادن ثروتمندان گریز می‌زند که شکرانهٔ بازوی توانا دست ناتوانی را بگیرند ؛ امّـا خـود نیز پاسخ می‌دهد :

پروین ، توانگران غم مسکین نمی‌خورند بیهوده‌اش مکوب که سرد است این حدید

و آن وقت است که ستمگری را به فلک نسبت می‌دهد که سرنوشت انسان‌ها را پی‌ریزی می کند و پتک خود را بر سر ضعفا فرود می‌آورد . فروغ آنجـا کـه بـه فقـر اجتمـاعی می‌پردازد از زبان خود سخن می گوید و علاوه بر آن حرف اجتماع را نیز می‌زند . زبـانی روزمره برای بیان مسائل روزمره ؛ از بین بردن اختلاف طبقاتی با قسمت کردن پپسـی و باغ ملّی و ... ، مناطق شهرنشین با اختلاف فاحش ، شمال : میدان پرطراوت و سـبز تیـر، جنوب: میدان باستانی اعدام ، ۱۴ مرکز : مناطق پرازدحام ... و معتقد است بـرای از بـین بردن این تفاوت‌ها کسی از « آسمان توپخانه » مـی‌آیـد « کسـی کـه مثـل هـیچکس نیست».

انتقادهای هر دو از جامعه گزنده و آشکار است ؛ منتهی پروین همیشه از بُعـد مسـئول و شاغل پست‌های جامعه (مثل محضردار ، گزمه ، مالیات‌بگیر و ...) انتقاد می کند و مردم عادی را جدا کرده ، آنها را مظلوم ، عاقل و آگاه می‌داند و فروغ در دو موقعیت به افـراد می‌تازد : موقعی که مردم عادی را بی‌تحرّک ، ریاکار ، ساده‌لوح و خرافاتی می‌بینـد کـه علاوه بر دید انتقادی ، ترحّم نیز در بیان او نهفته است و موقعی که عدّه‌ای را روشنفکر ، مدافع قانون و تمدّن و ناطق نطق‌های غرّای بیهوده می‌بینند که دیـد او یکسـره بـدبینی و انتقاد شدید است .

زن و مظلومیت جهانی او

هر دو اشعاری را به زن اختصاص داده‌اند . نقطهٔ مشترک آنان در این مورد بیان مظلومیت جهانی زن و دفاع از حقوق حقّهٔ آنهاست . پروین کسب علم و دانش و برخاستن و دفاع از آزادی را بهترین راه مبارزه می‌داند و فروغ برداشتن قیود سنّتی و دست و پاگیر و کنار گذاشتن ساده‌لوحی و غفلت و نیز دفاع از آزادی را یادآور می‌شود ؛ علاوه بر آن پروین نقش زن ، مقام و وظیفهٔ او را نیز در جامعه و خانواده مطرح می کند و او را رکن و باعث سلامت خانه و خانواده و حتی جامعه می‌داند و بخصوص به مقام مادر بسیار تأکید می کند و علم و دانش و پاکی و صفات خوب را زیور و زیبایی مادران می‌شمارد.

انسان‌دوستی

عنصر اجتماعی مشترک دیگر بین دو شاعر انسان‌دوستی است که در اشعار هرکدام به نحوی نمود پیدا کرده است . بزرگترین مظهر انسان‌دوستی پروین در اخلاقیات و اجتماعیات او منعکس شده است که احساس تعهد و عاطفه سرشته شده در جوهر خود را به خوبی نشان می‌دهد . عاطفه و تعهّد ، فروغ را نیز به نوع‌دوستی واداشته است آنجا که می گوید :

مرا تبار خونی گل‌ها به زیستن متعّهد کرده است
تبار خونی گل‌ها
می‌دانید ؟

فروغ ، نوع‌دوستی را نه تنها در شعر ، بلکه در عمل نیز نشان داده است ؛ آنجا که « حسین » پسر یکی از جذامی‌های جذامخانه را چنان فرزند خود بزرگ می کند .

نتیجه : بیشترین اشتراک در اشعار دو شاعر در بیان مسائل اجتماعی است که هم در عنوان و هم در معنا اشتراک شعری دارند ؛ امّا در دو زبان جدا ، پروین با زبان گذشتگان ، یتیمان ، پیرزنان و ... در قالب مناظره به بیان مسائل اجتماعی می‌پردازد و فروغ با زبانی روزمره و صمیمی مسائل عینی و ملموس جامعه را به تصویر می کشد . هر دو فقر ،

اختلاف طبقاتی ، مقام و مظلومیت زن و انسان‌دوستی را در اشعار خود مطرح می‌کنند . پروین در مورد فقر به فلک می‌تازد و توصیه‌های زیادی در کمک به فقرا دارد و به مقام مادر و وظیفهٔ آن نیز اشاره می‌کند و فروغ طبقات مختلف جامعه را با صفات منفی آنها در لفافه انتقاد و دید ترحم و بدبینی در اشعار خود می‌آورد .

درونمایه‌ها و مضامین سیاسی

پروین و فروغ به مسائل سیاسی زیاد نپرداخته‌اند و درونمایه‌هایی که در اشعار آنها به این بخش اختصاص می‌یابد از یکی دو مورد تجاوز نمی‌کند ؛ مهّم ترین این درونمایه بیان فساد و تباهی است که در اشعار پروین به مسائل سیاسی برمی‌گردد و در اشعار فروغ به مسائل اجتماعی و چون آغاز مباحث نیز پروین است ، بنابراین این درونمایه در زیر عنوان مسائل سیاسی مطرح شد نه اجتماعی .

« نقاط اختلاف »

مهّم ترین بحث سیاسی که فروغ به آن توجّه کرده شورش‌های خیابانی است که خاصّ دنیای معاصر است ؛ این مسأله به وفور در زمان پروین (نهضت مشروطیت) نیز رخ داد ؛ امّا پروین هیچ جا در این مورد سخنی نگفته است ؛ فروغ آنجا که به سیاست می‌پردازد تصویر عینی زمان خود را به پردهٔ تصویر می‌کشد : آوازهٔ پرطمطراق فرهنگ و تمدّن با پوچی درون ، تظاهرات و شورش‌های خیابانی با فریادهای « زنده باد ، مرده باد » ، تبدیل کردن خانه‌ها به انبارهای مخفی باروت و دستورالعمل‌های مخفی جنایی به گروه‌ها و

دسته‌ها و ...
و مردم محلّه کشتارگاه
که خاک باغچه‌شان هم خونی است
و آب حوض‌هاشان هم خونی است ...
چرا کاری نمی‌کنند ...
(کسی که مثل هیچکس نیست)

پروین بسیار به رشوه‌خواری حکام و ظلم و فساد آنها اشاره می کند که فروغ هیچ‌جـا بـه چنین مسأله‌ای نپرداخته است .

« نقاط اشتراک »

از مهّم ترین درونمایه‌های مشترک دو شاعر بیان فساد و تباهی است ؛ منتهی پروین فساد دربار و حکّام را بیان می کند و فروغ جامعه و افراد را . فساد مطرح شده در اشعار پـروین به مسائل سیاسی برمی گردد که با بی‌عدالتی و رشوه‌خواری اداره کنندگان همـراه اسـت . زبان پروین در این موارد زبان گذشتگان است ؛ در واقع پروین با اشـارات و تلمیحـات بوذرجمهری و انوشیروانی خواننده را به زمانی می‌برد که مجبور شود با زمان کنـونی‌اش تطابق ایجاد کند ؛ ۱۵ به عبارت دیگر نوعی انتقال زمانی و ایجاد مشـابهت . فـروغ در این مورد جامعه را مرداب می‌داند که جای تخم‌ریزی حشـرات فاسـد اسـت و مـردم را گروهی تکیده و مبهوت می‌بینند که میل دردناک جنایت در دست‌هایشـان متـورم شـده است . زبان فروغ در تمام دیوان او زبان امروز است که خواننده گذشـت زمـانی در آن احساس نمی کند .

نتیجه : اشعاری کـه بـه مسـائل سیاسـی در دیـوان دو شـاعر اختصـاص یافتـه کـم و درونمایه‌های آن از یکی دو مورد تجاوز نمی کند ، پروین به رشوه‌خواری و ظلم و فسـاد حکّام می‌پردازد و فروغ به تظاهرات خیابانی و انبارهای مخفی باروت و خونریزی . هـر دو شاعر درونمایهٔ مشترکی با عنوان فساد و تباهی دارند ؛ منتهی پـروین فسـاد دربـار و حکّام را بیان می کند و فروغ فساد جامعه و افراد را .

مقایسهٔ اشعار دو شاعر از نظر مکاتب ادبی ۱۶

از نظر مکاتب ادبی بین دو شاعر اشتراکات و اختلافاتی هست که با توجّه بـه درونمایـه های اشعار آنها می‌توان به آن پی برد . پروین و فروغ هر دو یک شـاعر « رمانتیسـم » هستند . رمانتیسم اشعار پروین ضعیف و کاملاً اجتماعی و رمانتیسم اشعار فروغ شـدید و بیشتر فردی و در نهایت اجتماعی است . رمانتیسم اشعار پروین در مایـهٔ « کلاسـیک »

ریخته شده و در واقع امتزاج دو مکتب کلاسیسم و رمانتیسم برای رسیدن به « رئالیسم » اجتماعی و رمانتیسم اشعار فروغ با حفظ جنبه قوی آن یعنی احساس‌گرایی ، هم رئالیسم فردی را بیان می‌کند هم رئالیسم اجتماعی را . هر دو شاعر در جاهایی برای بیان مقاصد خود به مکتب « سمبولیسم » گرایش پیدا می‌کنند و آنجا که هر دو به رئالیسم اجتماعی می‌رسند هم رئالیسم اجتماعی و هم رئالیسم سیاسی را مطرح می‌کنند .

تأثیر روحیهٔ سنّت‌گرایی و سنّت‌گریزی در اشعار دو شاعر

یکی از جنبه‌های قوی به دست آمده از اشعار دو شاعر که مستقیماً بر اشعار آنان نیز تأثیر گذاشته ، روحیه دو شاعر است . پروین شاعری سنّت‌گراست که به تمام جنبه‌های سنّتی اجتماع و خانواده ؛ حتی فرهنگ و هنر و ادبیات احترام می‌گذارد . بهترین شاهد این مدّعا نیز قالب اشعار او و تقلید از شعرای قدیم است . در مورد نمونه‌های دیگر سنّت‌گرایی شاعر می‌توان گفت : با وجودی که بحث شعر نو در زمان او رایج شده بود ، امّا هیچ تمایلی نسبت بدان نشان نداده ، کاملاً به شعر کلاسیک گرایش داشته است . با وجودی که در مدرسه آمریکایی‌ها تحصیل کرده بود ، هیچ کششی نسبت به فرهنگ حاکم بر آنجا نداشته است . با وجودی که در زمان او کشف حجاب رخ داد ؛ امّا پا از حد مجاز فراتر ننهاده است ـ هرچند معتقد بود که چادر بنیاد مسلمانی نیست ـ با وجودی که بحث دین‌زدایی و فرهنگ‌ستیزی در عصر او رواج داشت ؛ ذرّه‌ای از فرمان دین و اخلاق دینی سرپیچی نکرده است . سنّت‌گرایی پروین اینگونه نمود پیدا می‌کند .
و فروغ شاعری سنّت‌گریز است که احساس می‌کند تمام جنبه‌های سنّتی فرهنگ و جامعه دست و پا گیر و در واقع مانع پیشرفت او هستند . البتّه این طرز تفکّر در زمان او بسیار رایج و شاعر متأثر از عوامل حاکم بر اطراف خود بوده است . دنیا برای او دید نو می‌طلبد و در نتیجه بیان نو . خود او می‌گوید : « امروز همه‌چیز عوض شده . دنیای ما هیچ ارتباطی با دنیای حافظ و سعدی ندارد ، من فکر می‌کنم که حتّی دنیای من هیچ ارتباطی به دنیای پدر من هم ندارد ... » ۱۷ البتّه بحث سنّت‌گریزی و تجدّدگرایی شاعر

و جنبه منفی آن ، در بیان و شعرهای اولیه او خلاصه می‌شود . شعرهای اولیهٔ او نتیجهٔ ناآگاهی هفده سالگی اوست ؛ شاید در این سنین هرکسی دچار خطایی هرچند کوچک شده باشد ؛ برای فروغ نیز در آن محیط و جو اجتماعی طبیعی بوده است . خود او نیز دفترهای اوّل خود و حتّی « تولّدی دیگر » را قبول ندارد و بارها در مصاحبه‌هایش بیان کرده است . ۱۸ جنبه‌های دیگر سنّت‌گریزی شاعر به مسائل مثبت برمی‌گردد . به عنوان مثال تمایل به شعر نو نیمایی و نشان دادن اوج استعداد خود با به کار بردن بدیع‌ترین تصویرهای بیانی به خصوص در دو دفتر آخر اشعار و بیان مفاهیم امروزی با دید و زبان امروز .

نتیجه : پروین یک شاعر کاملاً سنّت‌گرا و فروغ یک شاعر کاملاً سنّت‌گریز است و علّت آن تأثیر خانواده ، نوع تربیت این دو ، جامعه و تا حدودی تأثیر اطرافیان است .

مهّمترین عوامل اختلاف درونمایه در شعر دو شاعر

در پایان این بحث می‌توان حکم کرد که مهّم ترین دلیل اختلاف درونمایه در شعر دو شاعر در وهلهٔ اوّل تأثیر بلا انکار خانواده و بعد اجتماع بر اشعار این دوست . تأثیر این مهّم ، هم در اشعار آنها منعکس شده و هم از گفته‌های خود و اطرافیان آنها به ما رسیده است . برادر پروین در مورد تأثیر خانواده بر پروین می‌گوید : « خانهٔ ما و محضر پدری‌ام و دوستان و همنشینانش برای پروین ، حکم دانشکده را داشته ... ترجمه‌های پدر از کتب و دواوین ادبا و شعرای فرانسه و ارائه مضمون‌های نوپدید ، در فجر اندیشهٔ پروین و قریحهٔ ذاتی او اثر مستقیم گذارده است ... » ۱۹ و در مورد تأثیر اجتماع بر او می‌گوید :

« ... تنها غم و اندوه پروین ... از دیدن وضع پریشان طبقات ستم کشیده ، از ملاحظهٔ نادرستی‌ها و ناهمواری‌های اجتماع ، از مشاهدهٔ ظلم و ستمی که بر تیره‌بختان و زیردستان می‌رفت ... بود ». ۲۰ فروغ نیز در مورد تأثیر خانواده می‌گوید : « باید با آگاهی و شعور زندگی کرد . من مغشوش بودم ، تربیت فکری از روی یک اصول صحیح نداشتم ،

همین طور پراکنده خواندم و تکه‌تکه زندگی کرده‌ام و نتیجه‌اش این بود که دیـر بیـدار شده‌ام ... » ۲۱ و در مورد اجتماع می‌گوید : « امروز همه‌چیـز عـوض شـده ... فکـر می‌کنم عوامل تازه‌ای وارد زندگی ما شده‌اند که محیط فکری و روحـی ایـن زنـدگی را می‌سازند . طرز تلقی که از مفاهیم مختلف دارد مثلاً مذهب ، اخـلاق ، عشـق ، ... واقعـاً چون محیط زندگی ما عوض شده ، به نظر من تمام این مفاهیم زاییده شرایط هسـتند ایـن مفاهیم

عوض شده ... » . ۲۲ سوّمین عامل اختلاف ، نوع روحیه ، تفکّر ، احساس ، برخـورد و صفات اخلاقی دو شاعر است . پروین یک انسان کاملاً سـنّت‌مـدار ، درون‌گـرا ، آرام ، متین ، کم حرف ، بااحساس ، دلسوز ، متعهّد و فروغ یک انسـان کـاملاً سـنّت‌گریـز ، تجدّدگرا ، برون‌گرا ، واقع‌بین ، صادق ، صمیمی ، ناساز ، پراحساس و هیجان و نیز متعهّد است .

نتیجه : خانواده ، اجتماع و روحیات و دیدگاه‌های فردی مهّمترین عناصری هسـتند کـه باعث اختلاف بسیار زیاد دو شاعر در شعرسرایی شده‌اند .

نتیجـه

۱ــ اصلی‌ترین مضامین مشترک در اشعار دو شاعر ، به ترتیب عبارت است از :

الف) بیان مسائل اجتماعی و اشتراک این مسائل چون فقر ، اختلاف طبقاتی ، بی‌عدالتی و مظلومیت زن . ب) بیان مسائل خصوصی و اشتراک در بیان چنـد مـورد شکسـت در ازدواج ، شعرسرایی و اشاره به مرگ خود . ج) بیان مسائل سیاسی ؛ امّا در دو زبـان و معنای جدا . د) بیان مسائلی دیگر چون قانون طبیعی مرگ ، دست تقدیر و قضا و قـدر و چند صفت اخلاقی مشترک چون راستگویی ، گریز از دروغ ، ریا ، تظاهر و ... (البتـه همان طور که در ابتدای این بخش گفته شد اشتراک دو شـاعر در سـه زمینـه عنـوانی ، زبانی و معانی است) .

۲ـ اصلی‌ترین مضامین مختلف در شعر دو شاعر به نوع دید آنها برمی‌گردد . دیدگاه پروین به مسائل بااخلاقی است که مسائل اخلاقی بسیار زیادی را مطرح کرده ، یا کلامی است که به مرگ و قضا و قدر و اختیار از این دیدگاه می‌نگرد ، یا فلسفی است که به برتری علم و عقل بسیار اشاره کرده و یا اجتماعی و سیاسی است که به نسبت بسیار کمتر به این مسأله پرداخته است و دیدگاه فروغ به مسائل ، یا شخصی است که بیشتر به روحیات شاعر برمی‌گردد و پروین هم اگر داشته باشد به آنها اشاره نکرده است چون ناامیدی ، عشق ، اندوه و ... و در مواقعی نیز به مسائل اطراف شاعر برمی‌گردد چون همسر ، خانواده ، مردم ، طبیعت و یا مسائل اجتماعی و سیاسی را با دیدی انتقادی و امروزی بیان می‌کند . گاهی هم اختلاف دو شاعر نه از نوع دید ، بلکه از نظر نوع بیان است ؛ چون بیان برخی مسائل سیاسی که درونمایه یکی و بیان متفاوت است .

۳ـ اختلاف این دو شاعر یا در زمینهٔ « عنوان » است یا در نوع « زبان » و یا دربارهٔ « معنا » و مفهوم . اشتراک عنوانی بسیار زیاد ـ حدود ۲۷ مورد ـ اشتراک زبانی بسیار کم ـ حدود ۴ مورد ـ و اشتراک معانی در حد متوسط ـ حدود ۱۳ مورد ـ مطرح شده است .

۴ـ از دلایل اصلی اختلاف درونمایه در شعر دو شاعر در وهلهٔ اول تأثیر خانواده و بعد اجتماع و در نهایت نوع سرشت و روحیهٔ شکل گرفته و ارادهٔ دو شاعر است .

پانوشت ها:

1-Didactic Literature

۲-انواع ادبی سیروس شمیسا ، ص ۲۴۷

۳-تمامی اشعار این مقاله از دیوان پروین اعتصامی تدوین فریده دانایی انتخاب شده است.

۴-بهر حال با روح لطیف زنانه ، احساسات زنانه می بایست در شعر جلوه گر باشد. این وصمتی است که به هفت آب از شعر پروین شسته نمی شود .به نقل از یادمان پروین ، ص ۵۳

۵-در کتاب جاودانه زیستن ، در اوج ماندن ص ۶۴ به نقل از فروغ آوده است : فقط در لحظات عشق و ستایش است که احساس مذهبی بودن می کنم.

۶-کلامیون سه دسته اند: جبریون که تعدادی از اشعری ها هستند و معتقدند انسان هیچ گونه اختیاری از خود ندارد .حکما که انسان را مختار مطلق می دانند و همه حرکات و سکنات او را مربوط به او.معتدلیون یا تعدادی از معتزله ها که به مختار مجبور معتقدند ، یعنی خداوند ما را آفریده ، دستوراتی برای ما فرستاده و این ما هستیم که اراده می کنیم به عمل کردن به آن یا رد آن.به نقل از گفته های استادم دکتر محسن جهانگیری.

۷-پشت این پنجره یک نامعلوم نگران من و تست (باد ما را خواهد برد)

۸-در شعر دیدار در شب فروغ خطاب به این دسته از انسان ها آمده است :شاید که روح را به انزوای یک جزیره نامسکون تبعید کرده اند . که روح را استعاره از صفا و صمیمیت درون انسان ها گرفته است.

۹- البته ما نمی توانیم به راحتی حکم کنیم که فروغ تمام اشعارش را درباره خود ، زندگی و خصوصیات درونی خود سروده است ، هر چند در همه جا خود را مخاطب قرار می دهد ، البته " شاعر خوب از نظر تکنیک خود را مخاطب قرار می دهد ، به دلیل اینکه زیبا ئی های فنی یک شعر باید در سطح توقع شاعر باشدواو نباید با مخاطب قراردادن اجتماع ، سطح نیرومند تکنیک را پائین آورد. " به نقل از طلا در مس رضا براهنی ، ج اول ، ص ۸۴ ، اما در جایی نیز ممکن است خطاب و بیان لفظی باشد نه تجربه خصوصی.

۱۰-برگرفته از نگاهی به فروغ سیروس شمیسا ، ص ۱۶ و ۲۲۱

۱۱-اینکه خاک سیهش بالین است اختر چرخ ادب پروین است

۱۲-فروغ در مورد شعر خود و به طور کلی شعر حرف ها و مصاحبه های زیادی دارد .در جایی می گوید: حالا شعر برای من یک مساله جدی است .مسئولیتی است که در مقابل وجود خودم احساس می کنم ، یک جور جوابی است که باید به زندگی خودم بدهم .من همان قدر به شعر احترام می گذارم که یک آدم مذهبی به مذهبش.. از مقدمه برگزیده اشعار فروغ فرخزاد

۱۳-حیوانات دیگر نیز در دیوان فروغ ذکر شده اند که نشان دهنده صفتی از صفات انسان است مانند : گرگ ، مار ، ماهی ، سوسک و... همچنان که پروین از عنکبوت ، گربه ، مرغ ، فیل و... برای مناظره های خود استفاده می کند.

۱۴-همیشه در هر منطقه ای ساکنان شمال آن منطقه به مرفه بودن و جنوب نشین ها به فقر معروف شده اند که بر اثر آن به جنایات مختلف و در نتیجه مکافات (میدان باستانی اعدام) کشیده می شوند . نگارنده احتمال می دهد منظور شاعر از طرح جنوب و شمال شهر همین باشد.

۱۵-البته در اجتماع و سیاست همیشه مسائل مشترکی مربوط به همه اعصار وجود دارد که یک بار می توان گفت و یک عمر آن را تعمیم داد.

۱۶-در بحث از مکتب های ادبی به ترتیب شش مکتب کلاسیسم ، رمانتیسم ، رئالیسم ، سمبولیسم ، ناتورالیسم و سوروئالیسم در ادبیات و هنر مطرح می شود.آنچه که بیشتر در اشعار دو شاعر با اختلافی کم و بیش نمود دارد چهار مکتب اول است.

۱۷-جاودانه زیستن ، در اوج ماندن فروغ فرخزاد ص ۱۶۹

۱۸-بیشتر ایراداتم در مورد شعر کنونی بسیاری از آثار اولیه خودم را نیز شامل می شود.در سه کتابی که من تا به حال منتشر کرده ام شاید بیش از هفت یا هشت شعر خوب در سنجش با مقیاس های امروزیم وجود نداشته باشد و من خود را در این زمینه کمتر از دیگران سرزنش نمی کنم. به نقل از منبع پیشین ، ص ۱۶۷.

۱۹-حدیث ناگفته ، ابوالفتح اعتصامی ، ج اول ، ص ۴۴ و ۴۵

۲۰-جاودانه زیستن ، در اوج ماندن ص ۱۶۹

منابع و مآخذ:

۱- اسماعیلی، امیر و ابوالقاسم صدارت (گرد آورندگان) جاودانه فروغ فرخزاد (مجموعه مقالات درباره شعر و زندگی فروغ) چاپ دوم ، تهران ، مرجان ۱۳۴۷ .

۲- اعتصامی ، ابوالفتح ، آئینه پروین ، مقدمه نصرت ا... فتحی ، چاپ اول ، تهران بی نا ، بی تا.

۳- ــــــــــــ، (گرد آورنده) مجموعه مقالات و قطعا ت اشعار به مناسبت اولین سالگرد وفات پروین ، چاپخانه
مجلس ، تهران ، ۱۳۲۳.

۴- ــــــــ، پروین ، دیوان اشعار ، دیباچه ملک الشعراء بهار ، تدوین فریده دانایی ، تهران ؤ نگاه ، ۱۳۷۱

۵- براهنی ، رضا ، طلا در مس ، ۳ جلد ، چاپ دوم ، تهران ، سروش ، ۱۳۷۷

۶- تدین ، عطاء ا... ، جلوه های تصوف و عرفان در ایران و جهان ، تهران ، بی نا ، بی جا

۷- ترابی ، ضیاء الدین ، فروغی دیگر ، تهران ، دنیای نو ، ۱۳۷۵

۸- جلالی ، بهروز ، جاودانه زیستن ، در اوج ماندن (مجموعه مقالات ، خاطرات و... از زندگی فروغ) به کوشش بهروز جلالی ، تهران ، مروارید ، ۱۳۷۲

۹- حائری ، سید هادی ، حدیث ناگفته ، ۲ جلد ، چاپ اول ، تهران ، حدیث ، ۱۳۷۵

۱۰-حرف هایی با فروغ فرخزاد ، چاپ اول ، تهران ، مروارید ، ۱۳۵۶

۱۱-خرمشاهی ، بها ء الدین ، دین پژوهی ، تهران ، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی ، ۱۳۷۲

۱۲-دهباشی ، علی (گرد آورنده) ، یاد نامه پروین ، چاپ اول ، تهران ، دنیای مادر ، ۱۳۷۰

۱۳-سجادی ، جعفر ، تجلی عرفان در ادب فارسی ، تهران ، نهضت زنان مسلمان ، ۱۳۶۹

۱۴-سروش ، عبد الکریم ، علم چیست ، فلسفه چیست ؟ چاپ دوم ، تهران ، ۱۳۶۱

۱۵-سید حسینی ، رضا ، مکتب های ادبی ، ۲ جلد ، چاپ نهم ، تهران ، نیل ، ۱۳۶۶

۱۶-شریعت ، محمدجواد ، پروین ستاره آسمان ادب ایران ، اصفهان ، مشعل ، ۱۳۵۶

۱۷-شمیسا ، سیروس ، انواع ادبی ، چاپ دوم ، تهران ، فردوسی ، ۱۳۷۳

۱۸-ــــــــــــ، نگاهی به فروغ ، چاپ سوم ، تهران ، مروارید ، ۱۳۷۶

۱۹-طباطبایی اردکانی ، سید محود (گرد آورنده) یادمان پروین (مجموعه مقالات به مناسبت بزرگداشت پنجاهمین سالگرد درگذشت پروین اعتصامی) چاپ اول ، تهران ، دانشگاه علامه طباطبایی ، ۱۳۷۶

۲۰-عسکری تورزنی ، کریم ، پروین اعتصامی بزرگترین شاعره پارسی زبان ، چاپ اول ، تهران ، احمدی ، ۱۳۶۴

۲۱-فرخزاد ، فروغ ، برگزیده اشعار ، چاپ ششم ، تهران ، مروارید ، ۱۳۵۷

۲۲-__________، دیوان اشعار ، با مقدمه بهروز جلالی ، چاپ اول ، تهران ، مروارید ، ۱۳۷۱

۲۳-کراچی ، روح انگیز ، کتاب شناسی توصیفی پروین اعتصامی ، تهران ، اداره کل فرهنگ و ارشاداسلامی ، ۱۳۷۶

۲۴-کشاورز صدر ، محمد علی ، از رابعه تا پروین ، تهران ، بی نا ، ۱۳۳۴

۲۵-مطهری ، مرتضی ، آشنایی با علوم اسلامی ، قم ، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم ، دفتر انتشارات اسلامی ، ۱۳۵۸

۲۶-میخالوچ ، گ، پ، هف مقاله از ایران شناسان شوروی ، ترجمه ابوالفضل آزموده ، چاپ اول ، تهران ، بی تا

۲۷-ناظر ، منوچهر ، نگرشی بر شعر پروین اعتصامی ، چاپ اول ، تهران ، سروش ، ۱۳۶۰

۲۸-واده ، ژان کلود ، حدیث عشق در شرق ، ترجمه جواد حدیدی ، چاپ اول ، تهران ، مرکز نشر دانشگاهی ، ۱۳۷۲

۲۹-هیک ، جان ، فلسفه دین ، ترجمه بهرام راد ، چاپ اول ، تهران ، الهدی ، ۱۳۷۲

پروین و خانواده او

زهرا یداله پنبه زاری

کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی و مدرس دانشگاه

مقدمه

پروین شاعری نام آور و خوش ذوق عهد اخیر می باشد که با اشعار و مضامین والای عرفانی گنجانده در دیوانش ، اعجابی بس شگرف پدید آورده است.

پروین درعصری متولد شد که ایران دچار تحولات اجتماعی و سیاسی گشته بود. عصری که فرهنگ غربی وارد ایران شده بود و مردان و زنانی رابه خود مشغول کرده بود. عصری که ظلم و بی عدالتی درحال رخنه کردن بود.

پس، پروین وخانواده اش اگرچه به ظاهر آرام و خاموش بودند، وگوئی فقط شاهد این تحولات، اما درخفا موجی از آتشفشان بودند.

دراین مقاله سعی شده است تا، پروین و خانواده اش رابه طورکامل معرفی کند. چرا که این خانواده اعتصامی بوده که نابغه ای به نام پروین را پرورش داده است، تا درعرصه علم و ادب، جزء یکی از مشاهیر گردد.

به عبارت دیگر، معرفی کسی یا کسانیکه باعث نبوغ ذهن و پرورش فکری پروین گشته اند.

امید که، نگارنده توانسته باشد آنچه که درخوراین موضوع ادبی است را به خوانندگان ارائه کرده باشد.

انقلاب مشروطیت و تأثیر آن در شعر و ادبیات فارسی

ازآنجا که ناصرالدین شاه در سال ۱۲۶۴ ه.ق. به سلطنت رسید وتا سال ۱۳۱۳ قمری حدود پنجاه سال بر کشور ایران فرمانروایی کرد، در دورهٔ سلطنتش، از همان ابتدای کارعوامل و موجباتی پدید آمد که مجموعاً درپیدایش اندیشه های آزادیخواهی مؤثر واقع شد.

اقدامات اولیه عباس میرزا نایب السلطنهٔ و قائم مقام فراهانی درترویج فنون وصنایع جدید و اصلاحات امیرکبیرو تأ سیس دارالفنون در سال ۱۲۶۸ قمری، اعزام محصل به خارج، تأ سیس چاپخانه و نشرروزنامه و آشنایی با افکار اروپائیان ومسائلی ازاین قبیل نخستین قدم در ایجاد تحول به شمارمی رفت.

روشنفکران در داخل وخارج ازایران دست به قلم بردند وبه وسیلهٔ روزنامه و کتاب به روشن ساختن ذهن مردم وتربیت فکر آنان مشغول شدند. که از جمله این اشخاص دهخدا، بهار، عشقی، فرخی وشاعران و نویسندگانی ازاین دست را می توان نام برد.

بنابراین، تحولات اجتماعی ای که بعدازظهورواستقرارمشروطیت درایران به وجود آمد، سرتاسر اجتماع را دگرگون ساخت؛به گونه ای که این تغییرات نه تنها در مسائل اجتماعی و وضع اقتصادی مؤثر واقع شد، بلکه در عقاید و آداب ورسوم مردم آن زمان نیز رخنه ایجاد کرد.[۱]

ادبیات عهد مشروطیت

شعر فارسی در عهد مشروطه، شعری است پوینده و متنوع و با لفظ و معنی گوناگون. به گونه ای که شعر فارسی در هیچ دوره ای به اندازه عهد مشروطیت، از تنوع زمینه های فکری و زبانی و اسلوبی برخوردار نبوده است.

ادبیات عهد مشروطه در جریان جدال با ادبیات کهنه، شکل و جان می گیرد و به همین دلیل از تمامی جهات، چه از نظر شکل و چه از نظر محتوا، نو و سنت شکن است، واین ازخصوصیت این ادبیات است.

محتوای ادبیات مشروطه در زمینه های مختلفی چون: وجوه مختلف مناسبات اجتماعی، وطن پرستی، ترقی و علم جویی، مساوات اجتماعی و غیره می چرخد.

بنابراین شعر فارسی این عهد را می توان به دو دوره تقسیم کرد:

۱- ادبیات معاصر ، صص ۱۰ - ۷.

۱) دوره اول: دوره سی ساله جنبش مشروطه که در این دوره قطعات و قصاید و مثنویها و رباعی ها لبریز از مضامین اجتماعی و انقلابی است. مثنوی عارفنامه از ایرج میرزا ؛ قصیدهٔ جغدجنگ از ملک الشعرا بهار؛قطعه مست ومحتسب از پروین اعتصامی ؛ شمع مرده از دهخدا ؛ سه تابلومریم از عشقی، از این نوع است که در عین تازگی و بینش نو در قالب شعری قدیم سروده شده اند.

۲) دوره دوم با سرودن اشعاری چون افسانه نیما شروع شده و هنوز هم ادامه دارد. در این گونه اشعار ، دایرهٔ توصیفها و تصویر ها گسترش یافته و شعر به طبیعت بیان و زندگی نزدیک شده است .[۲]

بنابر این ، در ابتدای جنبش مشروطه ، شاعران تحت تأثیر جریان قوی روز قرار می گرفتند و در بیداری و اذهان مردم می کوشیدند ؛ به گونه ای که در این دوره (مشروطیت) ایجاب می کرد که شعر حماسی و وطنی ساخته شود.

شاعران عهد مشروطه

حال ، با این مقدمه می توان، سخنوران و شاعران این دوره (که البته به خاطر نزدیکی به عصر ما ، آنها را معاصر خواند) را به دو گروه تقسیم کرد :

۱) گویندگان اشعار سنتی یا کهن سرایان

۲) گویندگان شعر نو یا نو سرایان

که گروه نخست ، به شیوهٔ کهن ، و با رعایت قواعد و قوانین شعری مربوط به عروض و قافیه ، شعر می گویند و از چهره های درخشان این گروه ، پروین اعتصامی در کنار ایرج میرزا ، بهار ، عارف قزوینی و عشقی جای دارند که به شیوهٔ و سبک شاعران خراسانی یا عراقی و یا هر دو شعر می گفتند .

---

[۲] - همان ، صص ۱۱ و ۱۲ .

و گروه دوم ، از شاعرانی تشکیل شده که به شیوه نو سخن گفته و مقید به رعایت وزن و قافیه سنگین گذشته نیستند.[۳]

بنابر این ، چنانچه که می بینیم ، با پیدایش شیوهٔ نو ، دوران اقتدار شعر کهن به پایان نرسید و در کنار شعر نو و شاعران نو پرداز در این عهد ، گویندگان گرانقدری چون بهار و پروین و رهی معیری و غیره از شعر کهن پاسداری کرده و آن را استوار و پابرجا حفظ نموده اند.

پروین اعتصامی

هر شاعری همچون دیگر خلاقان هنری هر عصر، در محدوده وضوابط عینی وذهنی جامعه وفرهنگ وسیاست دوران خویش جای گرفته است؛ یکی از این شاعران پروین اعتصامی است که درعین حفظ اهمیت ذاتی خود، یکی ازمعماران طراز اول تاریخ اندیشه های اجتماعی وسیاسی در ایران است.

پروین در زمانی نزدیک به سه دهه اساسی ترین انگیزه ها وعقاید سیاسی واجتماعی عصر خود را در شعر منعکس کرده است. بخصوص در دو دهه ۱۳۰۰ و۱۳۱۰ که از پر حادثه ترین واصولی ترین ادوار تغییرات بنیادی در موازین هنری وادبی، سیاسی، اجتماعی وفرهنگ ایران بوده است،[۴] زیباترین ورساترین سروده های خود را در قالب قطعه ومثنوی وقصیده به نظم در آورده است.

رخشنده اعتصامی ملقب به پروین در۲۵ اسفند ماه ۱۲۸۵ شمسی در تبریز از مادری آذربایجانی وپدری در اصل آشتیانی به دنیا آمد.

گفته اند پروین از روزی که به زندگی چشم گشود دنیا را شناخت، طفلی که یک شبه ره صد ساله را پیمود وی از کودکی زبان به شاعری گشود واین هنر واستعداد ذاتی، در زیر سایهٔپدرش بارور شد.

---

[۳]- بررسی و تحقیق در ادبیات معاصر ایران ، ص ۲۷۳ .

[۴]- شعر ، سیاست و اخلاق از حمید دباشی ؛ به نقل از یادنامه پروین اعتصامی ، ۱۳۴

پدر پروین

علی اکبر دهخدا در توصیف پدر پروین می گوید: یک عمر مواظبت به تربیت نفس، تعلیم وتزکیه کسان وفرزندان، خدمت بی وقفه وبی تظاهر به معنویات جامعه، بی آزاری نسبت به هر چیزوهرکس، خلوص و صفوت با دوستان یکدل، نتیجهٔتاریخ زندگی ۶۳ ساله یوسف اعتصامی (میرزا یوسف خان اعتصام الملک آشتیانی) است.

پدر یوسف، میرزا ابراهیم خان مستوفی (اعتصام الملک)، یکی از بزرگترین نجبای آشتیان، در جوانی با سمت استیفا (پیشکاری مالیه) آذربایجان به تبریز رفت وتاپایان عمردرآن شهر اقامت گزید.

یوسف اعتصامی در سال ۱۲۵۳ شمسی در تبریز متولد گردید. عهد صبا رادر مهد تربیت پدر و معلمین منتخب به تحصیل مقدمات پرداخت وپس از بلوغ به سن رشد با شوق و میل طبیعی به تکمیل علوم وآداب پرداخت.

یوسف در کودکی، علوم ادبیهٔ عربی را فرا گرفت. فقه واصول ومنطق وکلام وحکمت قدیم را به شایستگی آموخت. درخطوط اربعه نستعلیق ونسخ وشکسته وسیاق، ازبسیاری استادان، گوی سبقت ربود و پس از علوم حدیثه بهره های فراوان و کافی برداشت.

در زبان ترکی استامبولی، دبیری شیرین سخن، در فرانسه مترجمی توانا ودر زبان وادب عرب بالخصوص یکی از ارکان وائمه به شمار آمد؛ چنانکه بی شک دراحاطه به این لغت در ایران بی همتا ودر مصر وعراق وشام معاصر کم نظیر بود.

بیست سال از عمرش نگذشته بود که کتاب « قلائد الادب فی شرح اطواق الذهب » [۵]عربی اورا مصریان جزو کتب درسی دادند. دیری نگذشت که ادبای مصری برکتب عربی دیگراو « ثوره الهند » ستایش غرائی نوشته به گونه ای که نشریات « بولاق » و « قاهره » در خرید حق چاپ آن بریکدیگر پیشی می گرفتند.

---

[۵]- رساله مبنی بر شرح یکصد مقاله از مقالات علامه شهید محمود بن عمرالزمخشری (۵۳۸ -۴۶۷) در نصایح و حکم و مواعظ و مکارم اخلاق.

درهمین زمان بود که به علت علاقه ای که به پیشرفت وترقی ایران وخدمت به مردم ایران داشت، چاپخانه حروفی درتبریز راه اندازی کرد وبدین وسیله مشکلات کار صاحبان کتب ومجلات که تاآن روز با چاپ سنگی سروکار داشتندرا آسان کرد. واین چاپخانه، اگرچاپخانه سربی عباس میرزا راکه هم ازاول امر از میان رفت در نظر نگیریم، نخستین چاپخانه است که در آذربایجان دائر گردید.

دهخدا، در ادامه می گوید: تألیف وچاپ کتاب « تربیت نسوان » درامرحقوق وآزادی زنان، در بحبوحهٔ تعصب عامه، خاصه درتبریز آن روز، نمونهٔ یکی از نوادر شجاعتهای ادبی است، وبه گروهی تاریخ ، یوسف اعتصامی درایران اولین کسی است که لوای این حریت را افراشته وبذر این شجر بارور راکاشته است.[۶]

یوسف درتبریز با دختری از خانواده ای محترم وقدیمی آن شهر ازدواج کرد که محصول این ازدواج چهارپسر ویک دختر است. پس از آن به تهران آمده ، عهده دار دارالتألیف وزارت فرهنگ میگردد.

یوسف علاوه براینکه مترجم ونویسنده ای نامدار وادیب بود. روزنامه نگاری باذوق نیز بود. وی باانتشار مجله بهار [۷] روش روزنامه نگاری راماهیانه درعرض دوسال (۱۳۲۹ و۱۳۴۱ هجری) به ایران آموخت. چرا که با انتشار این مجله ، دریچه ای تازه به روی خوانندگان ایرانی گشوده شد تا در کنار آشنایی با سنتهای ادبی غنی خویش ،با فرهنگ و ادبیات دیگر سرزمین ها بیگانه نباشند .

ترجمه « خدعه و عشق » شیلر ؛ « سفینهٔ غواصی » ژول ورن ؛ « تیره بختان » و یکتور هوگو (ج۱) ؛ « ترجمه حال تولستوی » ، « هانری چهارم » ، « تاریخ خصوصی ناپلئون

۶- تاریخچهٔ زندگانی پدر پروین ، دهخدا .

۷- مجله بهار ؛ تأسیس در تهران که شمارهٔ اول آن در دهم ربیع الثانی ۱۳۲۸ ه ق . منتشر شد . بهار ، مجموعه ادبی ، اخلاقی ، تاریخی ، علمی ، سیاسی و اجتماعی معرفی شده است . اهمیت این مجله به علت ترجمه های مفیدی است که از مطالب کتابها و مجلات خارجی درآن دیده می شود و همین مزیت باعث شد از همان ابتدا موقعیت خاصی پیدا کند . این مجله از لحاظ آشنا ساختن مردم با سبک نوشته های اروپاییان ، خدمت بزرگی کرده است .

» ، « سقوط ناپلئون سیم » (درچهار مجلد) ؛ « مقالات آمریکائی » ؛ « هانری هشتم و ملکه ششم » ، « کونت دو مونگومری » (در سه مجله) ؛ « کلنل ژیرار » ؛ « طبیب فقرا » ، « ایفون مونار »، « متمولین آمریک »، « عشق وجوانی »، « خزینهٔ مخفی »، « کاترین هوارد »، « تولیپ نوار »، « معاشقه فرانسوی اول »، « معاشقه ناپلئون اول »، « برج نسل »،« روکامبول » ومتمم آن در (۱۱ مجلد) ، وغیره ،که پاره ای از این آثار به چاپ رسیده ومنتشر شده وبرخی دیگر در کتابخانه شخصی یوسف بر جای است،از آثار او میباشد .

در نتیجه همین ولع وشیفتگی به کتاب وترجمه وتألیف، یوسف اعتصامی در قسمت عمدهٔ حیات خویش از خدمات دولتی ونوع آن بر کنارماند وبا میراث متوسطی از پدر قناعت ورزید. تنهادر دورهٔ دوم به اصرار رفقای حزبی، وکالت مجلس شورای ملی راقبول کرد ودر سالهای آخرین به ریاست کتابخانه مجلس وعضویت « کمیسیون معارف » رضایت داد .

با ضعف پیری ، در این مدت کوتاه ، سه مجلد ضخیم بر چندین هزار جلد کتب کتابخانه، فهرست نوشت که دو جلد آن به چاپ رسیده و سومی هنگامی وفاتش در دست چاپ بود. فهرست مذکور نظیر بهترین و کاملترین افراد نوع خویش و جامع همهٔ ممیزات و مشخصات هر کتاب و یکی از شاهکار های صناعت و فن است .

در « کمیسیون معارف » گذشته از تصحیح ترجمه « تاریخ دوم » ، سیاحتنامهٔ فیثاغورس » را ترجمه کرد و به خرج و نفع کمیسیون به چاپ رسید ، و هنوز جوهر این کتاب آخری خشک نشده بود که ، یک هفته پس از مرگ خواهر خویش ، در شب یکشنبه ۱۲ دی ماه ۱۳۱۶ وفات یافت و در قم به خاک سپرده شد .[۸]

بنا براین ، البته که در خانهٔ چنین مردی که با زبان و ادب فارسی و عربی تبحر کامل داشت و نشر مجله و تصدی ریاست کتابخانه مجلس هم که او را دائم با مطبوعات تازه و

۸- همان ؛ به نقل از یادنامهٔ پروین اعتصامی ، (صص ۱۶۷ – ۱۶۳)

با نسخه های خطی و چاپی کتب مهم فارسی و عرب مربوط و مأنوس می داشت ، قریحهٔ و ذوق و استعداد پروین شکوفا می شد و آثار ارزنده ای پدید می آورد .خاصه که معاشران و دوستان پدر ؛ کسانی چون دهخدا و بهار و سید نصرا... تقوی و امثال آنها بود،که همگی آنها از بزرگان شعر و ادب عصر هم به شمار می آمدند و البته که پروین را درکار شعر و شاعری ارشاد و تشویق می کردند .

مادر پروین

مادر پروین ، با نو اختر اعتصامی، از خاندان فتوحی تبریزی است . او ، خانمی مدبر ، صبور ، خانه دار و عفیف بود که ابوالقاسم ، ابوالفتح ، نصرا... ، سعید و پروین ثمرهٔ ازدواج او با یوسف اعتصامی بود .

همانگونه که مرحوم یوسف اعتصامی ذات و استعداد دخترش را شناخت و در پرورش آن تلاش کرد، مادر پروین نیز در پرورش احساسات لطیف و شاعرانه دختر خویش نقش مهمی داشت .

این بانو بزرگوار در ۲۶ اردیبهشت ۱۳۵۲ در گذشت و در قم به خاک سپرده شد .[۹]

برادر پروین

برادر پروین ،ابوالفتح اعتصامی، علاوه بر تسلط در فارسی و عربی ، به دو زبان فرانسه و انگلیسی کاملاً آگاه است ؛ زبان آذری را هم می داند . در سال ۱۳۱۴ شمسی ریاست کابینه و دارالترجمه و اداره تعویض املاک وزارت دارائی را داشت. فردی است سریع الانتقال و قدری تیز خشم ؛ و به خاطر همین خصوصیتش ، روزی بر سر انتقال املاک یکی از مالکین با داور اختلاف عقیده پیدا کرد . و در نهایت مجبور شد عطای نوکری را به لقایش ببخشد و به شغل آزاد و کار تجارت بپردازد .

---

[۹]- پروین شاعر درد و رنج ، یعقوب اژدر پناه ؛ به نقل از یادنامه پروین ، ص ۱۵ ؛ پروین اعتصامی ، صص ۲۲ و ۲۱ ؛

آقای ابوالفتح اعتصامی ، در چاپ دیوان خواهرش پروین و چاپ دورهٔ مجله پدرش (بهار) نهایت دقت و کوشش را به جای آورده است به گونه ای که تا حد وسواس عمل کرده و بهترین اسلوب آنها را در اختیار علاقمندان گذارده و البته که حق هر دو را به خوبی ادا کرده است .[۱۰]

خصائص اخلاقی خانوادهٔ پروین

خصوصیت و ویژگی اخلاقی خانواده پروین را می توان مهمترین عاملی دانست که در شکل گیری زندگی او تأثیر داشته است .

در دوران آشوب و هرج و مرج سالهای ۱۲۸۹ و ۱۲۹۰ و بعد از آن آرامش خاصی که در خانواده پروین حکمفرما بود ، سبب می شد که پروین از پشتیبانی و حمایت کافی بر خوردار باشد .

برادر پروین، آقای ابوالفتح اعتصامی، فضای موجود در خانواده را اینگونه شرح می دهد: « در خانواده آرام و بی ادعا و متواضع ما ، پروین چیزی کم نداشت . در تمام طول زندگی اش پدر و مادر و برادران ، همچون پروانه ، بدور شمع وجود او می چرخیدند . از صمیم قلب برای بر آورده شدن آرزوها و نیاز هایش کوشش به عمل می آوردند . به سختی می توان دختری را یافت که این همه محبت ، ستایش و احترامی که از طرف اعضای خانواده نسبت به پروین ابراز می شد را تجربه کرده و از آن لذت برده باشد . »[۱۱]

اما آنچه که به نظر می رسد این است که ،خانواده پروین زندگی مدرن توأم با رعایت موازین آداب و عادات و رسوم را در پیش گرفته بودند؛ یعنی حقیقت اجتماعی توأم با آداب معنوی دینی بر ساختار زندگی و شخصیت پروین اثر داشته است .

---

[۱۰]- یادنامه پروین اعتصامی ، ص ۳۰۹ .

[۱۱]- پروین ، شاعری شیرین سخن و مبارزی خاموش ، نوشته سوزان ندیمی ، ترجمه دکترعطا ا... ندیمی ؛ به نقل از یادنامه پروین ، ص ۴۷۸ .

به عنوان مثال ، پدر پروین برای اینکه دخترش از تعلیم و تربیت آزادانه ای بر خوردار باشد او را به مدرسه امریکائی دختران فرستاد، اما پروین علی رغم تعلیم و تربیت در یک مدرسه امریکائی ، شخصیت و خصوصیات ذاتی یک بانوی شرقی را همچنان حفظ کرد . او زبان انگلیسی را کاملاً آموخت حتی به تدریس هم مشغول شد . که این را می توان نشان از زندگی مدرن و پیشرفته خانواده پروین دانست .

اما از رعایت آداب و رسوم خانوادگی او می توان، به تعلیم و پرورش یافتن روح و فطرت پاک پروین با زهد و عرفان اشاره کرد . زمانیکه کودکی هفت ساله بیش نبود ، پدرش او را با اشعار شاعران عارفی چون حافظ ، عطار ، مولوی ، ناصر خسرو ، سنایی و سعدی آشنا ساخته تا فطرت خدا جوی او را در آن عصر پر از آشوب و فساد پرورش دهد ؛ عصری که زنان به دنبال آراستگی ظاهر بودند نه به دنبال علم و پرورش درون .

ویا از نمونه های دیگر می توان، به دفن پروین و خانواده اش در شهر مذهبی قم اشاره کرد ؛که تمامی این موارد ذکر شده و امثال آن، نشان از اعتقادات مذهبی و دینی خانواده پروین می باشد .

شخصیت پروین

شخصیت پروین از جنبه های مختلفی حائز اهمیت است . از بعد اجتماعی ، اخلاقی ، ادبی و هنری ، سیاسی .

پروین همچون پدر غالباً عزلت گزین و تنها بود. او همچون عقلا کمتر سخن می گفت وبیشتر تفکرمی کرد. درمعاشرت، سادگی ومتانت را ازدست نمی داد. هیچگاه ازفضائل اخلاقی وادبی خود سخنی به میان نمی آورد. پروین، پاک طینت وپاک عقیده وخوشخو وخوشرفتار بود ودرطریق حقیقت ومحبت پایدار بود. روی هم، پروین مظهرکمال واخلاق بود واین را ازاشعارش می توان دریافت.

سعید نفیسی دربارهٔ این شاعره می گوید: « پروینی که من دیدم وبارها دیدم بدینگونه بود. قیافه ای بسیار آرام داشت. با تأنی و وقارخاصی جواب می گفت ومی نگریست.

هیچگونه شتاب وبی حوصلگی دراو ندیدم. چشمانش به زیر افکنده بود. یاد ندارم دربرابر من خندیده باشد. وقتی ازشعراو تحسین می کردی باکمال آرامش می پذیرفت؛ نه نشاطی می نمود ونه چیزی می گفت. هرگز یک کلمه مبنی برخودستائی ازاونشنیدم و رفتاری که بخواهد اندک نمایش برتری بدهد، ازاوندیدم »[۱۲].

بااین وجود، از اشعارش می توان استنباط کردکه پروین ناآرام ترین زن بود. پروین دلی لبریز ازاندوه ودرد داشت؛ اگرباکسی حرف نمی زد، اگر اشکهای دلش رابیرون نمی ریخت، درعوض باکلمات شعرش، غوغاها به راه انداخت والبته سکوت رادر درونش می شکست.

پروین روحیه ای حساس ولطیف داشت. برهر یتیم وبینوا، هردردمند، هرگرگ بیابان، هرسگ پاسبان، وهرچیزی که روحش رادردمند کند می گریست. شاعری که رنجش دلش رادر سطور اشعارش می توانی بخوانی وببینی.

« گرچه جزتلخی ازایام ندید　　　هرچه خواهی سخنش شیرین است»

بنابراین، شخصیت پروین رامی توان اینگونه خلاصه کرد:

۱- **به عنوان یک شاعر:** پروین رامی توان یکی ازشاعران وسخن سرایان نمونهٔ این عصرمعرفی کرد. او۲۷سال از زندگی خودرا شعرگفت والبته شاعرانی چون بهار ودهخدا اورا مورد تشویق قراردادند؛ همانگونه که بهاردرچاپ اول دیوان اومقدمه ای نوشت واورا به استادی سخن ستوده است.

۲- **به عنوان یک زن :** پروین در اشعارش به خوبی عاطفه و احساس خود را نمایان کرد . او چه به عنوان یک بانو که زن را آینه مهربانی می داند و باید این زن خود را با گوهردانش آراسته کند نه با جواهرات رنگارنگ :

« برای گردن و دست زن نکو ، پروین　　　سزاست گوهر دانش ، نه گوهر الوان »

[۱۲]- یادنامه پروین ، ص ۴۹۷ .

و هم به عنوان یک مادر که مهر و عشق و محبت مادری را در و جهی نیکو منعکس می کند ؛ به ویژه زمانی که نبودِ مادر را بیان می کند ، و دردمندی را به نمایش می گذارد :

« دختری خود ، شکایت سر کرد — که مرا حادثه بی مادر کرد »

« دیگری آمد و درخانه نشست — صحبت از رسم و ره دیگر کرد »

۳- به عنوان یک اندیشمند و متفکر : پروین در سراسر اشعارش ، یک پیوند منطقی بین پدیده های جهان با یکدیگر ایجاد کرده است . او از زبان هر چیزی سخن گفته و البته سخنش متضمن پند و اندرزهای حکیمانه ای است که از زبان موجودات اشعارش جاری و ساری می گردد .

۴- به عنوان یک مبارز انقلابی : پروین مخالف سرسخت ظلم و ستم و خواهان عدالت بود . عصری که او زندگی می کرد اوج خفقان اجتماعی و خودکامگی سیاسی بود. اوج توانگرن و زورمندان و سر شکستگی و مظلومیت بیچارگان و ستمدیدگان بود . پس او از زبان اشک یتیمان ، از ظلم پادشاهان شکایت می کند . قطعه « مست وهوشیار » و « دزد و قاضی » او روایتگر این اندیشه و شخصیت پروین است .

۵- به عنوان یک عارف : پروین عشق به حق را خوب می داند و می شناسد . علم به حقیقت و فضیلت ، هنر و دانش ، و کار و عمل در دیوان او موج می زند .

« عارفان کین مدعا را یافتند — گم شدند از خود ، خدا را یافتند »

« من همی بینم جلال اندر جلال — تو چه می بینی به جز وهم و خیال »

« من همی بینم ، بهشت اندر بهشت — تو چه می بینی به جز یک خاک وخشت»[۱۳]

---

[۱۳]- پروین ، دکتر محمد حسین روحانی ؛ به نقل از یاد نامهٔ پروین صص ۱۸۲ — ۱۷۱ ؛ پروین اعتصامی ، ص ۴۵ و ۴۴ .

دیوان پروین و سبک شعری او

دیوان پروین که با مقدمه مرحوم ملک الشعراء بهار نوشته شده و بارها به وسیله برادرش ابوالفتح اعتصامی به چاپ رسیده است ، شامل ۶۵۰۰ بیت است که متضمن قصیده ، قطعه و مثنوی می باشد .

سبک پروین در قصائد، یادآور قصائد ناصر خسرو و سنایی است . و حاوی مضامین اخلاقی و عرفانی .

در مثنوی ، گاهی از عطار و گاهی از مولوی پیروی کرده است. اما شاهکار اصلی پروین در قطعات اوست . که به انوری و سنایی نظر داشته است و حتی در برخی از ابیات ،زبان سعدی و حافظ را به یاد خواننده می آورد .

افکار بلند ، بیان فصیح و باریک بین شاعر در قطعات او بسیار خود نمایی می کند .

بیشتر قطعات او به شیوهٔ سؤال و جواب یا مناظره است که این مناظرات به شاعران آذربایجان و عراق اختصاص داشته است . اما آنچه هویداست ، این است که پروین از روی فطری و غریزی به این شیوه (مناظره) روی آورده است .

شاید قصاید او خواننده را خسته کند ، اما قطعات او ، لطف بیان و دقت معانی و ابتکاراتی دارد که جای خستگی نیست . چرا که افکار خود را از زبان اشیاء و موجودات و حیوانات بیان کرده که این خود البته شیوه ای نو و ابتکاری است .

روشی که او در بیان شعر اتخاذ کرده ، سهل و ممتنع است . پروین مهمترین موضوعات حکمی و اخلاقی و اجتماعی را با خیال روانی و سادگی و زیبائی، بیان کرده و چنان زبان شاعران گذشته را با فکری امروزی و نوین آمیخته که خواننده اش در هر قشر و طبقه ای ، به راحتی می تواند آن را بفهمد و تحت تأثیر افکار و روحیات او قرار بگیرد .[۱۴]

---

[۱۴]- تذکره شعرای معاصر ایران ، ص ۶۷ و ۶۶ ؛ تاریخ ادبیات ، ص ۲۴۲ .

روح و اندیشه پروین و مضامین شعری او

پروین انسانی است رحیم و طاغی . در مقابل مقرراتی که به اسم قانون بر انسان تحمیل شده است ، طغیان می کند . تحمل بی عدالتی و زورشنوی را ندارد و برای دفاع از حق دلیرانه قیام می کند . اندوه دردمندان را می بیند و شکایت ستمدیدگان را می شنود . پروین ، در همه جا دل و جان به آنان می سپارد؛ پس غصه های ورم کردهٔ مردمش را از زبان نخ و سوزن ، ماش و عدس ، سیر و پیاز ، توانا و ناتوان ، امید و نومیدی و هزاران شکل دیگر به گونه ای سحرآمیز بیان می کند .

وسعت اندیشه و امواج معانی ذهن او در قالبهای بسیار ساده و زیبا جای می گیرد و به ترکیبات گفتارش قدرت و ایمان می بخشد .

در گنج پندار پروین ، سیم و زر ، حریر و کرباس ، چشم و مژگان ، دام و دانه ، مور و مار ، خون و اشک ، قهر و آشتی وغیره ، نقش های روشن و برجسته ای دارند و همهٔ این عناصر زبانِ هم را می فهمند و همه در جای خود گرفتارند .

زور و ظلم و ستمی که بر جامعه او سنگینی می کرد ، از لابلای گفتار او به صورت عادلانه و حق نمایان است.

از آن گذشته ، تربیت ادبی و اخلاقی پروین در سایه پدر ادیب و دانشمندی چون یوسف اعتصامی که او را از کودکی ، زیر نفوذ عرفان قرار داده ، برای بروز هر نوع روح بدبینی و اعراض از جهان ، زمینه مساعدی را در او به وجود آورده است ، که این تمایل هم به شدیدترین وجهی با اوضاع نابکار زمان او جور در آمده است .

پس ، پروین رنج و غم مردم بی پناه و محروم را می سراید ، مردمی که در هر کجا و در هر روزگاری که باشند . پروین با وجود این لطافت روح و وسعت اندیشه ، مضامین و عناوین نوین را با زبانی ساده و گیرا به رشته نظم می کشد ؛تا شاید مرهمی بر روح دردکشیده دردمندان باشد .

و اینگونه است که دیوان پروین دارای دو بعد سیاسی و اجتماعی است . یعنی اشعار پروین آینه تمام نمای سیاست و اجتماع می باشد و حول این دو محور می چرخد .

در بعد اجتماعی : مضامین ضد استبداد ،ظلم ستیزانه و آرمان طلبانه ، استخوان بندی اغلب اشعار پروین را تشکیل می دهد . که در کمتر مجموعهٔ اشعاری از شعرای صد سال اخیر ایران ، اینگونه مبارزهٔ عدالتخواهانه متبلور شده است .[۱۵]

پروین شاعری بیدار و هوشیار است. او با شهامت و جرأت بسیار در برابر فشار های سیاسی و اجتماعی ایستادگی کرد. بنابر این به علت داشتن همین اندیشه اجتماعی معنوی شعر او تعلیمی است ؛ یعنی پاکی و پاکیزگی را آموزش می دهد و از اخلاق و فکر و عقیده ای خاص برای مخاطب خود سخن می گوید .

در واقع پروین با استفاده از تمثیل ،حرفهایش را در پس ظاهر آنها ، رک و صریح بیان می کند . او جهانی افسانه ای را خلق کرد که به وسیله آن حال و روز مردم مظلوم و ستمدیده را نشان می دهد .

اما بعد سیاسی اشعار او : با دقت در دیوان اشعار پروین ، مارا متوجه اهمیت ذاتی حضور گسترده او در صحنه عقاید و انگیزه های سیاسی عصرش می کند . فرهنگ سیاسی ایران بعد از انقلاب مشروطه حضوری مستمر در تمام صفحات دیوان پروین داشته و از وی ، انسانی آگاه و با شعوری خلاق و درگیر در مسائل اجتماعی در ذهن آدمی ترسیم می کند .

در واقع ، روشن بینی ، واقعی بینی ، شناخت واقعیت اجتماع و طبقات مختلف جامعه ، پروین را به چنین راه درست و نتیجه گیری صحیح از مسائل سیاسی و اجتماعی می کشاند .

دوران سیاه دیکتاتوری با همهٔ مظاهرش ، پروین را از حقیقت جویی باز نمی دارد .

پروین ، در هر کجا به سلطنت اشاره ای می کند ، آن را می کوبد و بیدارگری و فساد دستگاه پهلوی را به عنوان و مظهر ظلم و پستی معرفی می کند و البته سر منشأ همه این

---

[۱۵]- یاد نامه پروین ، پیشگفتار .

بیدادها را می داند که در قطعه « شکایت پیرزن » یا « گنج ایمن » به خوبی نشان داده شده است .[۱۶]

بنابراین ، پروین ، با وجدانی بیدار و شعوری خلاق ، در تاریخ اندیشه سیاسی معاصر ایران راه یافته است ، و این وجدان و شعور مسری را در لابلای شعر خود گنجانده است .

پروین به تاریکترین و باریکترین مسائل سیاسی عصر خود به زبانی طبیعی و ویژه روحیات خود پرداخته است ؛و البته به وضوح روشن ساخته که چه کسی شخصاً مسئول مصائب و آلام ملت است .

بنابراین ، مواضع برجسته و مشخصهٔ اصلی افکار سیاسی و اجتماعی پروین را در اشعارش می توان، بدین گونه بیان کرد :

۱- **تقبیح ظلم :** همانگونه که گفته شد پروین بیش از هر چیز مخالف سرسخت ظلم و ستم صاحبان قدرت بر ستمدیدگان و مظلومان است .

قطعهٔ « صاعقهٔ ما ، ستم اغنیاست » یکی از کوبنده ترین اعلام جرمهای او علیه طبقه ستمگر است . در این قطعه ، پروین مکالمه ای را که بین یک برزگر و فرزندش بر اثر ظلم و ستم به زندگی شان جاری گشته ، بیان می کند . او به زبان برزگر ، شرح مفاسد موجود را به تفصیل می آورد و می گوید که بازی سرنوشت هیچ نقشی در بیچارگی آدمی ندارد . می گوید که ظلم ، ام المفاسد همه مفسده ها و مظالم عالم است و می گوید که هیچ مرجع مشروعی برای رفع ظلم و ستم وجود ندارد :

« پیش که مظلوم برد داوری فکر بزرگان همه آز و هواست »

دراین قطعه ، پروین به هیچ نتیجه اخلاقی و سیاسی دست نمی زند ، بلکه اعلام می دارد که سیستم اجرائی جزائی جامعه فاسد است و فقرا و بیچارگان تحت ظلم و ستم ناروا روزگار به سر می برند .[۱۷]

---

[۱۶]- همان ، ص ۲۹۷ و ۲۹۶ .

[۱۷]- شعر ، سیاست ، اخلاق ، حمید دباشی ؛ به نقل از یاد نامه پروین . ص ۱۴۴ — ۱۴۲.

۲-تصویر فقر : آنچه که مایه استحکام سخن پروین و اندیشه اجتماعی اوست ، توانایی بی نظیر وی در نشان دادن مصائب و مظالم اجتماعی است . قطعه کوتاه « بی پدر » که مصائب و سختیهای دختر بچه ای را در سوگ مرگ پدر ترسیم می کند ، به عمیقترین لایه های فقر و همچنین مسئولیت غیر قابل انکار سیاسی و اجتماعی در مقابل آن می پردازد.

این بیت : « پدرم مرد زبی داوریی و ندر این کوی سه داروگر هست » صراحتاً توهینی را که فقر انسانی به شرافت انسانهای دیگر در پی دارد ، اعلام کرده است . و در انتهای قطعه « سیم و زر بود خدایی گر بود آه از این آدمی دیو پرست » که پروین شعر را بار دیگر به یکدفعه پایان می دهد ، بدون اینکه به راه حلی حتی مصنوعی بپردازد. همچنین ، در شعر دیگری بنام « طفل یتیم » پروین نیز به مسئله فقر می پردازد . قصه کودک یتیمی که شاگرد کوزه گری است ، کوزه ای را می شکند و از ترس استاد ، جرأت رفتن به خانه را ندارد . پس ، پروین با آزاد کردن تصویر این کودک ، در لحظه ای ، مصائب فقرو خدشه دار شدن شرافت انسانی را از پس آن از محدودهٔ تنگ نظریهای سیاسی و عقیدتی گذرانده و به حیطه اساسی اخلاق می برد . مصائب این کودک کوزه گر در زبان شعر پروین،بیش از هر چیز مسأله ای انسانی و نمادی پرخاشگر از خدشه دار شدن حیثیت آدمی در مقابله با فقراست .

همینگونه است ،زمانی که مسأله جوانب سیاسی فقر و فاقه عمومی در گرو است ،پروین از مداخله مستقیم و حضور آگاهانه در ابیات شعر خود هیچ ابائی ندارد . به عنوان مثال در شعر « اندوه فقر » که پروین در آن گرفتار یهای پیرزنی فقیر را ترسیم می کند به شماتت خود می پردازد و می گوید :

پروین توانگران غم مسکین نمی خورند بیهوده اش مکوب که سرد است این حدید

۳ - شک در مشروعیت سیاسی دولت :زبان پروین در شعر ، توصیف فقر و ظلم زبان روزگار خود اوست و بدون شک ، مشروعیت سیاسی را که وی مورد سوءظن قرار می دهد نیز مربوط به همین دوره است . پس با اشاره ای مرموز به پادشاه وقت و عدم

مشروعیت به حق او ، در یکی از قصائد خود « شکایت پیرزن » پادشاهی را فقط لایق کسی می داند که دل مردمان را بدست آورد.

در این رویارویی ازلی بین ضعیف ترین ضعفا و قویترین اقویا ، پروین اصولی ترین مسائل مربوط به مشروعیت سیاسی یک حکومت را با لحنی زیبا و ماندگار تثبت می کند ؛که البته مشروعیت سیاسی در اغلب این مواضع ، متکی بر مفهوم برتر عدالت پادشاه است . پروین در اشعار خود تنفری عمیق نسبت به حکام سیاسی و علمای مذهبی دارد که خلق را به درماندگی و فقر نگه می دارند ، در حالیکه در همان هنگام خود از افراط در ثروت به مرز انفجار می رسند. پروین کسانی را که « خون یتیم » در می کشند و در عین حال « باغ بهشت و سایه طوبی » را می طلبند به سختی محکوم می کند .

او به وضوح قضات دادگاه و علمای مذهبی را به فساد و رشوه خواری متهم می کند :

« آن سفله ای که مفتی و قاضی است نام او   تا پود وتارجامه اش از رشوه و ریاست »

و توانگران را نیز به اتهامی سخت می راند :

« گر در همی دهند ، بهشتی طمع کنند   کو آن چنان عبادت و زهدی که بی ریاست ؟! »

بنابر این ، توانایی و توفیق شعر پروین، مدیون قدرت فوق العادهٔ او در القاء و ترویج اخلاقیاتی مبتنی بر مسئولیت آدمی در قبال خیر و شر روزگار است .

سیاست پروین از اخلاقیات والای او جدایی ناپذیر است . که بیش از هر چیز ، پروین مروج اخلاقی است که به وضوح و به صراحت و روشنی ، خیر و شر روزگار را بدون هیچ دغدغه ای باز می شناسد و در عین حال ، این صراحت لهجه را در کلامی استوار ، جان می بخشد .[۱۸]

پایان زندگی پروین

پروین در ۱۹ تیر ماه ۱۳۱۳ یعنی ده سال بعد از اتمام تحصیلات ، با پسر عموی پدر خود ازدواج کرد . همسر او افسر پلیس و رئیس شهربانی کرمانشاه بود . از آنجایی که همسر

---

[۱۸]- همان ، ۱۵۲ - ۱۴۵.

او زندگی اشرافی و مجللی داشت و با روح عرفانی و ادب دوست پروین جور در نمی آمد ، بنابر این زندگی آن دو ، زیاد دوام نداشت به گونه ای که بعد از دو ماه و نیم اقامت در خانه شوهر ، به منزل پدر بازگشت و در ۱۱ مرداد ۱۳۱۴ با گذشتن از کابین خود ، بعد از نه ماه این دو رسماً از هم جدا شدند . اما پروین تا پایان عمر خود که زیاد هم دور نبود ، از این ازدواج ناموفق سخن نگفت و شکایتی هم نکرد و فقط در این مورد به کنایه سه بیت گفت :

ای گل ، تو ز جمعیت گلزار چه دیدی — جز سرزنش و بدسری خار ، چه دیدی
ای شمع دل افروز ، تو با این همه پرتو — جز مشتری سفله به بازار چه دیدی
رفتی به چمن لیک قفس گشت نصیبت — غیر از قفس ، ای مرغ گرفتار چه دیدی ؟!

پروین مدتی بعد در کتابخانه عالی دانشسرای تهران ،سمت کتابداری داشت و پس از کسب هزاران افتخار ، در شب ۱۶ فروردین ۱۳۲۰ پس از دوازده روز گرفتاری به بیماری حصبه در گذشت .

پروین در عین تاریکی استبداد ۲۰ساله ، از جهانی که آن همه موجب آزار روحی او بود دیده فرو بست. او فرصت نیافت که شاهد تحولات امید بخش اجتماعی و فرهنگی ایران پس از شهریور ۱۳۲۰ گردد و این جای تأسف است ؛ زیرا با احساس همدردی عمیقی که نسبت به رنجبران داشت ، وبا قوت طبع و استعداد کم نظیری که در او بود ، می توانست امید ها و آرزوها و تلاشهای ملی را که در کار پاره کردن زنجیر های کهن است به نحو درخشانی منعکس کند .[۱۹]

او اینک در صحن جدید قم ، در آرامگاه خانوادگی و در جوار مزار پدرش به خاک آرمیده است. روحش شاد و یادش گرامی باد !

و اینکه قطعه ای که بر سنگ مزار خود سروده :

اینکه خاک سیهش بالین است — اختر چرخ ادب پروین است

---

[۱۹]- در بارهٔ شعر و شخصیت ادبی پروین ، محمود اعتماد زاده ؛ به نقل یاد نامه پروین ، صص ۷۵ و ۷۴ .

گر چه جز تلخی از ایام ندید / هر چه خواهی سخنش شیرین است
صاحب آنهمه گفتار امروز / سائل فاتحه و یاسین است
دوستان به که زوی یاد کنند / دل بی دوست دلی غمگین است
خاک در دیده بسی جا نفرسا ست / سنگ بر سینه بسی سنگین است
بیند این بسته و عبرت گیرد / هر که را چشم حقیقت بین است
هر که باشی و زهر جا برسی / آخرین منزل هستی این است
آدمی هر چه توانگر باشد / چون بدین نقطه رسد مسکین اس
اندر آنجا که قضا حمله کند / چاره تسلیم و ادب تمکین است
زادن و کشتن و پنهان کردن / دهر را رسم و ره دیرین است
خرم آن کس که در این محنت گاه / خاطری را سبب تسکین است .

نتیجه

هیچ شکی نیست که ایران مهد شاعران بزرگ است و بسیاری از این شاعران از نظر وسعت اندیشه مایه اعجاب روزگارند ؛ و بدین تردید پروین اعتصامی نیز یکی از این سخنوران این مرز و بوم است که شایسته تمجید است و البته صاحب قریحه و استعداد شگرف.

پروین، بارزترین الگوی اصیل زن هنرمند مسلمان ، در طول تاریخ ادبیات هزار و اندی ساله ایرانی است . او در بحبوبهٔ راه یافتن فرهنگ غلط غرب به ایران و حرص و ولع مردان و زنان دست و پاگم کرده ، برای تقلید هر چه بیشتر از مظاهر فریبندهٔ آن فرهنگ و دورشدن از ریشه اصل و هویت خویش ، بدون اینکه ذره ای فریفته آزادی کاذب و زرق و برق بی هنگام فرهنگ مهاجم قرار گیرد ، آرام و متین و بدور از هر گونه ریا و تظاهر ، از ریشهٔ خود و از فرهنگ و عرفان اسلامی خود روییدن گرفت و مشام وکام مشتاقان را با سخنان رسا و شیوای خود معطر و بهره مند ساخت . و این باروری و بهره

مندی جز در سایهٔ پدری ادیب و فاضل ممکن نبود .پدری که همچون باغبان در پرورش گل استعداد او هیچ دریغی نورزید و البته پروین خوب شکوفا کرد.
پروین در خانواده ای فرهنگی و اصیل بزرگ شد .خانواده ای که با اعتقاد کامل به رسم و رسوم و آداب و آیین گذشته سخت پایبند بوده؛ خانواده ای که هیچ گاه مسحور و فریفتهٔ زرق و برق عصر خویش نگشتند .
آری ! پروین ، نه تنها شاعره ای خوش ذوق و با استعداد ، بلکه در زیر ظاهر نرم و آرام او ، قدرت روحی بس عظیمی نهفته بود که باعث آفرینش اشعار نغز و دلکشی گشت .

منابع

۱ . ادبیات معاصر / اسماعیل حاکمی / دانشگاه پیام نور / ۱۳۷۷ .
۲ . بررسی و تحقیق در ادبیات معاصر ایران / دکتر حسن حاج سید جوادی / تهران / گروه پژوهشگران ایران / ۱۳۸۲ .
۳ . پروین اعتصامی / مهناز بهمن / تهران / مدرسه / ۱۳۷۷ .
۴ . تاریخ ادبیات / دکتر توفیق ، ه . سبحانی / دانشگاه پیام نور / خرداد ۱۳۷۷ .
۵ . تذکره شعرای معاصر ایران / سید عبدالحمید خلخالی / ناشر : کتابخانه طهوری / تهران / چاپ اول ۱۳۳۳ .
۶ . چشمه روشن / دکتر غلامحسین یوسفی / تهران / انتشارات علمی / ۱۳۶۹ .
۷ . شعر بی دورغ ، شعر بی نقاب / دکتر عبدالحسین زرین کوب / تهران / انتشارات محمد علی علمی/۱۳۴۶ .
۸ . فرهنگ معین / محمد معین / تهران / امیر کبیر / ۱۳۷۵ .
۹. لغت نامه دهخدا / علی اکبر دهخدا / تهران / مجلس / ۱۳۲۸ .
۱۰. یادمانه پروین اعتصامی / علی دهباشی / تهران / دنیای مادر / بهار ۱۳۷۰ .

دنیا ستیزی ناصر خسرو و دنیا گریزی پروین

دکتر محمد رضا یوسفی *
طلیعه عشقی **

مقدمه

« چشمگیرترین ویژگی شعر پروین اعتصامی همدردی عمیق و عاطفی او با ستمبران و مظلومان است. جوهرهٔ اشعار او را آلامی شکل می دهد که به گونه داستان‌های شاعرانه چهره نموده است.» (منیب الرحمن: ۱۳۷۸: ۷۱). بسیاری از محققان معاصر، پروین را شاعر درد و اندوه طبقات محروم جامعه معرفی کرده‌اند . از جمله:«پروین سراینده شعر یتیمان و پیرزنان از پاافتاده و بیوه زنان رنج دیده و دیگر محرومان است.» (یوسفی:۱۴۷: ۱۳۷۶). « پروین جستجوگر عدالت و عاطفه است اما صدای او در دهلیزهای تنگ زمانه ستم آلود گم می‌شود. در یک چشم انداز کلی او مظهر زن آگاه اما ساکن و سنت زده دوران رضا شاهی است که هنوز می‌نالد و فریاد را نیاموخته است. پروین عقدهٔ متراکم اما خاموش صدها سال محرومیت زن شرقی – ایرانی است.» (روزبه: ۳۸۱: ۱۳۶) « خانم پروین در قطعات خود مهر مادری و لطافت روح خود را از زبان طیور، از زبان مادران فقیر از زبان بیچارگان بیان می کند. گاه مادری دلسوز و غمگسار است و گاه در اسرار زندگی با ملاّی روم و عطار و جامی سر همقدمی دارد.» (دیوان پروین : ۱۳۷۸، مقدمه بهار:ث) «در اشعار تعلیمی خود مردم را به سمت نوع دوستی و پاک قلبی فرا می‌خواند چرا که او همیشه می‌گفت این خوبی است که پابرجاست.»(محمدی: ۱۳۷۳: ۴۰۶). «پروین شاعری عاطفی بود و برای ناکامی هم

---

* عضو هیات علمی دانشگاه قم
** دبیر آموزش و پرورش قم

نوعانش همدردی می کرد و تنها در تصویر کردن این احساس ، هیجـان خـود را بـروز می‌داد، تفاوت ادراک خود و دیگران را می‌دید . جهات تبهکاری ، حقارت و ناراستی ها او را رنجیده خاطر می کرد و برای یاری رساندن به انسان‌های رنج کشیده احساس تکلیف و وظیفه می کرد.»(کراچی: ۱۳۸۳ : ۲۱)

یکی از موضوعات اجتماعی که سخت پروین را به خود مشغول داشته ، جزو مضامین اصلی شعر اوست دنیا ستیزی و پرهیز از آلودگی به لوث آن است. گفتیم پروین شاعر طبقات محروم و تهیدست جامعه است . همان‌هایی که ستم طبقه حاکمه پشتشان را شکسته و سایه خوف و خفقان اجتماع دمشان را بسته است. دنیا گریزی و چالش با ظواهر فریبندهٔ آن از دو بعد مورد توجه پروین قرار گرفته است : یکی تسکین آلام مردم فقیر و دیگر مبارزهٔ آشکار با صاحبان زر و زور که به انواع ترفند و با اقسام حبس و بند به زراندوزی پرداخته‌اند. وی دنیا را ناچیز ، پست و حقیر جلوه می‌دهد تا تهیدستان مظلوم کمتر تاسف بر نداشتن یا از کف دادنش بخورند و فریبنده، مردم کش و غارتگرش می‌خواند تا ضمن یک مبارزه منفی ولی علنی با ارباب دنیا، آنها را نیز همچون دنیا صاحب این صفات رذیله معرفی کند.

ای دل عبث مخور غم دنیا را — فکرت مکن نیامده فردا را
بشکاف خاک را و ببین وانگه — بی مهری زمانهٔ رسوا را
در پرده صد هزار سیه کاری است — این تند سیر گنبد خضرا را
پیوند او مجوی که گم کرده است — نوشیروان و هرمز و دارا را

(دیوان پروین : ۳۲۴)

در ادامه برای اینکه ثابت کند برای دنیا شاه و گدا یکسانند و به هیچ کس رحم نمی کنـد گفته است:

در دام روزگار ز یکدیگر — نتوان شناخت پشه و عنقا را

(همان: ۳۲۷)

سیمرغ که هرگز به دام ناید　　در دام زمانه کم از ذباب است

(همان: ۳۴۶)

در توصیه به دنیا داران و خوشان به چند صباح تمتع از آن گفته است:

مردم کشی دهر بی سلاح است　　غارتگری چرخ ناگهان است

خودکامی افلاک آشکار است　　از دیدهٔ ناخفتگان نهان است

افسانهٔ گیتی نگفته پیداست　　افسون گریش روشن و عیان است

(همان: ۳۴۸)

البته پروین با اشاره به زندگانی همراه با آزادگی در کنج قناعت و سلامت ناشی از آن در دنیا و قیامت ، تنها دلیل خود را خرد گرانمایه می‌داند :

صرف باطل نکند عمر گرامی پروین　　آنکه چون پیر خرد راهنمایی دارد

(همان:۲۵۷)

در دنیا ستیزی و بیان زشتی‌ها ،کاستی‌ها و پوچی و بی ارزشی و فریبندگی و بی وفایی دنیا سخن پروین بیش از همه به ناصر خسرو نزدیک می‌شود. ناصرخسرو(۳۹۴-۴۸۱) « در طی زندگی پرحادثه و آشوب خود نه تنها فعالیت های مذهبی و سیاسی خود را به خوبی دنبال کرد و رسالت انسانی خود را به انجام رسانید بلکه توانست آثار ارزنده و سودمندی از خود به یادگار بگذارد.» (مینوی ، محقق: ۱۳۷۰: پنج) ناصرخسرو در جوانی در دربار پرزرق و برق محمود و مدتی مسعود (در زمان ولایت عهدی) بود و پس از قدرت یافتن سلجوقیان به چغری بیگ داوود سلجوقی پیوست و چنان منزلتی در علم و دیوان داشت که اگر دچار تحول روحی نشده بود می توان او را در حد عمیدالملک کندری و نظام الملک طوسی بلکه از جهاتی بزرگتر دانست ولی « بعد از عودت از مصر خیلی زاهد و پارسا و متقی عابد بوده ... به درجه ریاضت شاقه و به قول خودش ترک حلال در زهد مبالغه» داشته است. (تقی زاده : ۱۳۷۶، مقدمه دیوان : ۴۷). ناصر خسرو شاعر خردورز و تعقل گراست . به تعبیر دشتی زمانی که همه شاعران از عشق دم می‌زنند . او از خرد سخن می گوید .(دشتی : ۱۳۸۳: ۱۲۳) و چون از روی خرد می‌نگرد حتی در

سفرنامه که رنگ و بویی از تحول فکری او دیده نمی‌شود از رفتار حکام عادل با مردم تمجید می‌کند. (ص ۱۰۷ رفتار حاکم مصر با کنیزکان امیر مطالبیان و ص ۱۵۱ رفتار حکام بوسعیدی لحابا مردم)

اوضاع سیاسی و اجتماعی پروین بی شباهت به دورهٔ حیات ناصرخسرو نیست . انتقال قدرت از خاندان غزنوی به ترکمانان سلجوقی در سال ۴۳۲ . گرچه هر دو قدم بیگانه و ترک نژادان آسیای میانه‌اند و ناصر خسرو هر دو را از نزدیک و به خوبی می‌شناسد ولی ناخواسته غلامان غزنوی را که تربیت شده دربار سامانی و خوگرفته با فرهنگ و تمدن ایرانی اسلامی بودند بر ترکمانان بیابان گرد وحشی سلجوقی ترجیح می‌دهد. این واقعه را می توان با غصب تاج و تخت شاهزادهٔ جوان قاجار که تربیت یافته مشروطه طلبان آزادیخواه بود توسط رضاخان میرپنج که فقط زبان زور را می‌فهمید مقایسه کرد.

پروین مثل ناصر خسرو، برای خود رسالتی اجتماعی قائل است . هر چند این رسالت فقط به طبقهٔ نسوان منتهی نمی‌شود و چه بسا نسبت به مردان کم رنگ تر نیز باشد ولی پروین در برابر کل جامعه احساس مسؤولیت می‌کرد و در زمانی که بسیاری از شاعران سعی می‌کردند در آشفته بازار ایام بین سقوط استبداد محمد علی شاه تا سقوط رضا شاه که اتفاقاً با حوادث بین دو جنگ جهانی نیز مصادف شده بود با تملق و تصلف برای خود جاهی و بهر خانواده شان نانی فراهم کنند پروین مردانه در برابر تضییع حقوق قشرهای مظلوم و طبقات محروم جامعه واکنش نشان داد و با اینکه به خوبی واقف بود که:

پروین به کج روان سخن از راستی چه سود　　　کو آنچنان کسی که نرنجد ز حرف راست

(دیوان پروین : ۱۴)

ولی تا پایان یک دم از حمایت همنوعان خویش غفلت نورزید.

نحوه نگرش پروین به دنیا و تاثیر ناصر خسرو

یکی از موضوعاتی که در شعر پروین اعتصامی بسیار دستمایه ساخت تصاویر قرار گرفته دنیاست. دنیا ستیزی او تا حد بسیار زیادی مبارزه منفی با طبقه حاکمه و خاندان پهلوی

است . رد پای صور خیال ناصر خسرو در نگرش منفی پروین به دنیا به خوبی هویداست که ذیلاً چند نمونه از آن با هم مقایسه می گردد.

۱- تشبیه دنیا به فریبنده و افسونگر: پروین دنیا را مکاری معرفی می کند که هر لحظه در اندیشه فریب انسان های خام است و به سان افسونگران ، پیر و جوان را می‌فریبد تا نفهمند بنیانش بر آب و بر شرف خراب است:

هزار بار بلغزاندت به هر قدمی — که سخت خام فریب است روزگار و تو خام

(دیوان پروین: ۳۸۷)

شالودهٔ کاخ جهان بر آب است — تا چشم به هم برزنی خراب است

ایمن چه نشینی در این سفینه — کاین بحر همیشه در انقلاب است

افسونگر چرخ کبود هر شب — در فکرت افسون شیخ و شاب است

(همان : ۳۴۶)

ناصرخسرو با توجه به جلوه های زیبا و فریبنده زن دنیا را به زنی زیبا و فریبنده و انسان های خام را به عزبان غرچه و خامی همانند کرده که زود فریفتهٔ آن می‌شوند و برای نشان دادن باطن پلید دنیا آن را به پیرزن جادوگر مکار مثل زده که خود را جوان نشان می‌دهد:

ای پسر گیتی زنی رعناست بس غرچه فریب — فتنه سازد خویشتن را چون به دست آرد عزب

(ناصر خسرو: ۹۵)××

روزی به سان پیرزنی زنگی — آردت روی پیش چو هر کاره

(همان: ۲۹۸)

خویشتن دار ای جوان از پیر دهر — تات نفریبد به غدر این پیرزن

(همان: ۱۶۰)

آن یکی جادو مکار زبون گیر است — چند گردی سپس او به سبکباری

(همان : ۷۵)

مکر جهان را پدید نیست کرانه — دام جهان را زمانه بینم دانه

(همان:۳۸۲)

۲- تشبیه دنیا به ستمگر: رفتار خصمانه دنیا که حتی گاه از آن به قضا و قدر یا جفا و نامهربانی تعبیر می‌شود در شعر اکثر شاعران از جمله پروین بازتاب دارد . پروین حکیمانه به مخاطب هشدار می‌دهد که از جفای جهان نمی‌توان ایمن بود پس نباید ستم او را تحمل کرد:

ز بد اندیش فلک چند شوی ایمن　　　ز ستم پیشه جهان چند کشی استم

(دیوان پروین: ۳۸۹)

ناصر خسرو ، پیری انسان را یکی از مظاهر ستمکاری دنیا قلمداد کرده است که آرایش و زیبایی را از چهرهٔ انسان می‌زداید. ضمن اینکه رفتار فطری دنیا را ستمگری می‌داند به عبارت دیگر ظلم و ستم در نهاد و سرشت آن سرشته شده است:

و این ستمگر جهان به شیر بشست　　　بر بنا گوشهات پرغراب

(ناصرخسرو : ۲۸)

کار و کردار تو ای گنبد زنگاری　　　نه همی بینم جز مکر و ستمکاری

(همان: ۷۴)

۳- تشبیه دنیا به گرگ: بی رحمی، توحش و درنده خویی دنیا را پروین در قالب گرگ نشان داده است. غفلت انسان ها در چراگاه عمر و پرداختن به تنعّمات مادی و تلذذات جسمانی پروین را سخت متأثر ساخته است که چرا از گرگ گرسنه ای به نام دنیا غافلند؛ انسان‌ها همانند بره و آهو به سهولت طعمه و صید گرگ فلک می‌شوند.

گرگ فلک آهوی وقت را خورد　　　در مطبخ ما مشتی استخوان است

(دیوان پروین: ۳۵۰)

ای رمه این دره چراگاه نیست　　　ای بره این گرگ بسی ناشتاست

(همان: ۲۳۹)

مچر آزاده که گرگ است در این مکمن　　　مخور آسوده که زهر است در این معجون

(همان: ۴۰۳)

همی گرگ ایام بر تو بخندد   که چون بره این گرگ را می پرورانی

(همان:۴۲۰)

ناصر خسرو با اشاره به مرگ و میر گسترده مردم به خصوص مرگ های فجأه و ناگهانی دنیا را گرگ گرسنه ای تصویر کرده است که خوراکش انسان‌هاست و به عنوان شاهد و دلیل نیز رفتار روزمرهٔ آن را گواه می‌گیرد. نارضایتي او از مردم جاهل غافل است که باز فریفتهٔ ظواهر فریبندهٔ دنیا شده به دام این گرگ خونخوار گرفتار می‌شوند.

گرگ مردمخوار گشته است این جهان   بنگر اینک گر نداری باورم

(ناصرخسرو: ۴۷۰)

لیکن چو به دام خویش آوردت   گرگی است به فعل و زشت کفتاری

(همان: ۳۵۰)

۴- تشبیه دنیا به اژدها: آشنایی پروین با داستان پیامبران برخاسته از تربیت مذهبی او به ویژه پدر فاضلش یوسف اعتصام الملک است که اصلی ترین مربی و معلم او محسوب می‌شود. « ذهن پروین در ورای هر چیز نکته ها کشف می کند . این جهان پرجلوه که پروین در شعر خود نقش می‌نماید و بینش و ادراک عمیق او ما را به عواملی تازه و عبرت آموز سیر می‌دهد هر قدر حسن تربیت و تعلیم پدر را که خود ادیبی ممتاز و نویسنده ای توانا و مترجمی زبردست بود...» (یوسفی: ۱۳۷۶: ۴۳۲) وی با تلمیح به داستان موسی و عصایی که اژدها شد و نیز فرد بلعیدن زمین قارون را (فخسفنا به و بداره الارض) به انسان هشدار داده است مراقب حملهٔ اژدهای دهر باشد . زیرا اوباریدن کار همیشگی اوست.

حمله نیارد به تو ثعبان دهر   تا چو کلیمی تو و دینت عصاست

(دیوان پروین: ۳۴۰)

زمینت چو اژدر به ناگه ببلعدد   تا باری غنیمت شمار این زمان را

(همان: ۳۲۹)

دنیا در تفکر ناصر خسرو نیز اژدهایی است که مردمخواری در طبیعت اوست، لذا هشدار می‌دهد بایست مراقب او بود. البته با توجه به زندگی زاهدانه او در دنیا، طبیعی است که توصیه اصلیش حذر کردن از دنیاست چون هر نوع نزدیک شدن به دنیا به مثابهٔ بازی با دم اژدهاست. ذکر این نکته نیز خالی از لطف نیست که به نظر عالمانه ناصر خسرو، فقط عاقلانند که دنیا را اژدها می‌بینند ولی غافلان شیفته نرمی و لطافت ظاهرش می‌شوند.

چون تو بسی خورده است این اژدها هان به حذر باش زدندانش هان

(ناصرخسرو: ۱۴)

گیتیت بر مثال یکی بدخو اژدهاست پرهیز دارد و با دم این اژدها مشور

(همان: ۳۴۹)

سپهر اژدهایی است با هفت سر به زخمی کی اندازد از مه سپر

(همان: ۲۲)

اژدهایی پیشه دارد روز و شب با عاقلان باز با جهال پیشه اش گربگی وراسوی

(همان: ۳۴۴)

۵- تشبیه به دیو: دیو سمبل و نماد فریبندگی ،خطرناکی و خشونت است. مسلماً اگر دنیا به دیو همانند شود هدف شاعر بیان مخاطره آمیز بودن آن است. در عهد ما که غیر واقعی بودن موجودات افسانه ای همچون دیو مسجل شده اگر کسی مانند پروین دنیا را به دیو تشبیه نماید هدفش آن است که بین دنیا و مخاطبش فاصلهٔ به اندازهٔ بعدالمشرقین بیندازد . زیرا نگرانی شاعر آن است که غفلت انسان و سرمستی او در حیات چند روزه وی را به کام دیو گرسنه دنیا بکشاند و گنج انسانیت او را رایگان به یغما برد.

چو شاگردی مکتب دیو کردی ببایست لوح و کتابش بخوانی
تو را سفره آماده و دیو ناهار بر این سفره بنگر که را می نشانی
بر آن است دیو هوا تا بسوزی تو نیز از سیه روزگاری بر آنی

(دیوان پروین : ۴۱۸)

ز بس مدهوش افتادی تو در ویرانهٔ گیتی　　به حیلت دیو برد این گنج های رایگانی را
(همان: ۳۳۰)

دیو در باورهای قدیمی ایرانیان خدای کیش دیویسنی بود و زرتشت که آئین مزدیسنی را آورد برای مبارزه با کیش قبل هرکدام از گناهان و رذایل را یک دیو نامید مثل دیو دروغ ، دیو تباهی و ... ناصر خسرو که شاعری آشنا به ملل و نحل است و از ادیان معروف آگاهی کافی دارد دنیا و دنیا طلبی را دیو گفته است تا ضمن هشدار به مخاطبان و دور کردن آنها از نزدیک شدن به دنیا ، با استفاده از باورهای دینی که همیشه ابزار کارآمدی در دست معلمان و هدایتگران بوده است بتواند دنیا طلبی را بزه و گناه جلوه دهد و سریعتر و بهتر به هدف و غرض اصلیش که همانا نشان دادن خطر دنیاست برسد.

دیوی است جهان صعب و فریبنده مر او را　　هشیار و خردمند نجسته است همانا
(ناصرخسرو: ۵)

گشت بدبخت جهان و شد به نفرین و خزی　　هر که او را دیو دنیا جوی در پهلو خزید
(همان : ۵۱)

دیوی است جهان که زهر قاتل را　　در نوش به مکر می بیاچارد
(همان: ۲۵۳)

که را دیو دنیا گرفته است اسیر　　مر او را کسی جز خرد کی خرد
(همان :۲۷۴)

جهان گرچه از راه دیدن پری است　　ز کردار دیو است و نر اژدهاست
(همان: ۴۲۸)

۶- تشبیه به صیاد: تشبیه دنیا به شکارچی و صیاد و انسان به صید بیشتر برخاسته از عدم آگاهی از اجل و مرگ است. همانگونه که صیاد دفعتاً به صید خود حمله ور شده آن را از پای در می‌آورد . انسان‌ها نیز ناگهان گرفتار اجل می‌شوند . گویی دنیا در کمین آنها نشسته مترصد فرصت بوده است. به خصوص اینکه اکثر جانوران شکاری در شب صید می‌کنند و بسیاری از مرگ ها نیز شب رخ می‌داده روز مردم از آن مطلع می‌شدند پروین را بر آن داشته است که دنیا را صیادی معرفی نماید که در دل

شب به شکار می‌پردازد. با این توضیح که همهٔ ما را صید این شکارچی قاهر می‌داند.

شکار کرده بسی در دل شب این صیاد مگو که روز گذشت و مرا شکار نکرد

(دیوان پروین : ۷۶)

همه صید صیاد چرخیم روزی برای که این دام می گسترانی

(همان : ۴۱۸)

باغی که در آن آشیانه کردی منزلگه صیاد جان شکار است

(همان: ۳۳۴)

تعجب شاعری مثل پروین اعتصامی در آن است که انسان چرا اینقدر آسان و غافل به دام این صیاد می افتد و چرا قدر عمر عزیز و گرانمایه را نمی‌داند.

چه آسان به دامت در افکند گیتی چه ارزان گرفت از تو عمر گران را

(همان: ۳۲۹)

ناصرخسرو با نگرش اکثر منفی خود به دنیا که جزو ویژگی های خاص فکری و سبکی او شده است دنیا را صیادی گفته است که کاری جز شکار مردم ندارد و برایش تفاوتی نمی کند صیدش کیست بلکه بی محابا و با مکر و نیرنگ مردم را به دام می افکند . البته ناصر خسرو چون تارک دنیاست و تمامی بواعث دلبستگی به دنیا را از وجود خویش زدوده است به صراحت و با افتخار می گوید دنیا دیگر نمی‌تواند او را شکار کند. توصیه او همان سفارش همیشگی است باید دل از دنیا برید تا در دامش گرفتار نشد . تاکید وی بر کلمه دام نشان از میزان مخاطره آمیز بودن دام دنیاست . زیرا موکداً گفته است حتی اگر عقاب بلند پرواز هم باشی نمی‌توانی از دام دنیا برهی.

جهان را نیست جز مردم شکاری نه جز خور هست کس را نیز کاری

(ناصرخسرو: ۲۷۱)

صیاد بی محابا هرگز چو تو ندیدم غدار گنده پیری پرمکر و باروایی

(همان : ۳۲۹)

نیز نگیرد جهان شکار مرا　　　　نیست دگر با غمانش کار مرا

(همان : ۱۲۵)

ای بی وفا زمانه مرا با تو کار نیست　　　　زیرا که کارهای تو دام است دام دام

(همان : ۵۷)

دل را ز جهان بازکش که کیهان　　　　بسیار کشیده است چون تو در دام

(همان : ۶۸)

از آنجا که بهره مندی از نعمت های دنیا ناگزیر است و انسان در حیات کوتاه مدت خود باید از آن استفاده کند ناصر خسرو دین را بهترین ملاک می‌داند و بهره وری از دنیا را فقط در حد معیارهای دینی جایز می‌شمارد.

دنیا در دام تو آید به دین　　　　بی دین دنیا نبود جز که دام

(همان : ۳۹۱)

۷- تشبیه دنیا به دزد: این نگرش گویا به این دلیل است که گردش روزگار باعث تحول و انقلاب احوال مردم می‌شود. علاوه بر اوج و حضیض‌هایی که در زندگی پیش می‌آید، صرف لیل و نهار به پیری و ناتوانی و نهایتاً مرگ منجر می‌شود. به همین جهت دنیا به دزد و راهزنی تشبیه می‌شود که سرمایه، جوانی و عمر افراد را می‌رباید . پروین بزرگترین سرقت دنیا را دزدی عمر می‌داند. متاعی که هیچ تاوان و عوضی ندارد. کالایی که نمی‌توان آن را از این راهزن بازپس گرفت. وی روح را کبوتری گفته است که دزد روزگار آن را می‌رباید و با اشاره به فنا شدن انسان و خاک شدن جسم توصیه می کند باید اغتنام فرصت کرد و قبل از مورد سرقت واقع شدن کاری صورت داد.

روانی که ایزد تو را رایگان داد　　　　بگیرد یکی روز هم رایگانی

بدزدد ز تو باز دهر این کبوتر　　　　گرش پر ببندی وگر بر پرانی

چه می دزدی از فرصت کار و کوشش　　　　تو خود نیز کالای دزد جهانی

(دیوان پروین: ۴۱۹)

پروین دنیا را دزدی می‌داند که در لباس پاسبانی هر آنچه بخواهد می‌برد بدون اینکه بازجستی در کارش باشد لذا سفارش می‌نماید همچون او باید راه دزد را بست تا ایمن بود.

آنچه که دوران نخرد یک دلی است　　آنچه که ایام ندارد وفاست
دزد شد این شحنهٔ بی نام و ننگ　　دزد کی از دزد کند بازخواست

(همان: ۳۴۱)

چو ما برو در دیوار خانه محکم کن　　مگرد ایمن و فارغ زمانه راهزن است

(همان : ۲۰۱)

ناصر خسرو دنیا را به لحاظ اینکه عمر سرقت می‌کند بسیار بدتر و خطرناک تر از دزد و طرار می‌داند . برای او این مایهٔ بسی شگفتی است که دزد دنیا هر مرتبه بخشی از زیبایی و جوانی انسان را می‌برد ولی نه تنها افراد دفع او را تدبیری نمی‌اندیشند بلکه در نهایت غفلت گوش به نوای مطرب دارند. ناصرخسرو همچنین خود را مسافری در راه عمر تصویر کرده که دزد دنیا او را مورد دستبرد قرار داده است و بی رحمانه هستی او را به یغما برده است. او سرنوشت تلخ خویش را موجب عبرت می‌داند و از دنیا طلبانی که به امید یافتن بهره ای ناچیز به دنبال آن می‌دوند درخواست می کند طمع از دنیا ببرند زیرا دزدی است که به مصداق : من قتل قتیلاً فله سلبه نه تنها تو را می کشد بلکه لباست را نیز با خود می‌برد.

آنکه طرار است زر و سیم برد و این جهان　　عمر برد و پس چنین جای دگر طرار نیست

(ناصرخسرو: ۲۱۱)

راه زد بر تو جهان و برد فر و زیب تو　　چند خواهی گفت مطرب را فلان راهک بزن

(همان: ۲۶۲)

از من بردی تو دزد بی رحمت　　دزدان نکنند رحم بر راهی

(همان : ۱۰۵)

چون طمع داری سلب بیهوده زان خونخواره دزد

کو همی کو شد همیشه کز تو بر باید سلب

(همان: ۹۶)

۸- تشبیه دنیا به باغ: غرض از تشبیه دنیا به باغ بیان زیبایی ها و جلوه ها و مظاهر چشم نواز طبیعت به ویژه در فصل بهار است که اکثر قریب بـه اتفـاق شـاعران بـا هـر گرایش و هر نوع تفکر نتوانسته اند دیده بر آن فرو بندند. نکتـه اینجاسـت کـه بـا یادآوری مقارنت گل با خار و یادآوری زودگذری روز گل شنونده باید بداند لـذات و حظوظ دنیوی بسیار کم و گذرنده است ولی خـار و رنجـش آن پایـدارتر اسـت. پروین با دیدگاه عاطفه آمیز خود بیشتر از ناصر خسرو به این جلـوه دنیـا پرداختـه است . ولی از منظر تعلیمی خو د باغبان جهان را قضا و قدر و گـل را میهمـان کـم درنگ آن نامیده است . در تصاویر دیگری که نگرشی حکیمانه همچون ناصرخسرو دارد حتی گل و زیبایی دنیا را فریبی بیش ندانسته است که هر کـه بـدان نزدیـک گردد جز خار چیزی به دستش نخواهد رسید . هر چند که همان گل را نیز زهر آلود دیده است.

در این باغ دلکش که گیتیش نام است — قضا و قدر می کند باغبانی

به گلزار گل یک نفس میهمان بود — فلک زود رنجید از میزبانی

(دیوان پروین : ۴۲۲)

خار جهان چه می شکنی در چشم — بر چهره چند می فکنی آژنگ

(همان : ۳۸۵)

خوش آنکه از گل مسموم باغ دهر رمید — به رفق گر نظری کرد جز به خار نکرد

(همان: ۷۶)

در شعر ناصر خسرو با تکیه بر توامان بودن خوشی و ناخوشی در دنیـا، آن را بـه بـاغی تشبیه کرده که پر از گل شادی است ولی زیر هر گل خار انـدوهی نیـز نهفتـه اسـت.

ناصرخسرو که فقط در راه علم و دین کشیدن رنج را جایز می‌شمارد طبیعتاً در این جایگاه نیز تحمل مرارت خار دنیا را به چشیدن حلاوت خرمای دانش ارزیدنی می‌داند.

باغی است پر از گل طری لیکن بنهفته به زیر هر گلی خاری

(ناصرخسرو: ۳۵۰)

جهان خار خشک است و دانش چو خرما تو از خار بگریز و ز بار می خور

(همان: ۳۰۷)

موارد تاثیر ناصر خسرو بر پروین اعتصامی بسیار زیاد است بخصوص در موضوع دنیا ستیزی و گریز از ظواهر فریبنده و تلذذات و تنعمات زود گذرش می‌توان به موارد دیگری اشاره کرد از جمله: جنبه فریبندگی آن که به اهریمن و گزندگی و زهرآگین بودنش که هر دو شاعر به مار تشبیه کرده‌اند . همچنین تعابیری مثل آینه برای بیان ناپایداری دنیا و اسب و مرکب به منظور بیان توسنی و رهواری دنیا و وام بودنش با هدف تبیین عاریتی بودن نعمت هایش بازتاب خوبی دارد. خاتمهٔ این مقال را ابیاتی با موضوع مقایسه دنیا و آخرت از منظر هر دو قرار می‌دهیم.

اگر زین خاکدان پست روزی بر پری بینی

که گردون ها و گیتی هاست ملک آن جهانی را

(دیوان پروین : ۳۳۰)

ز این فلک بیرون تو کی دانی که چیست این حصاری بس بلند و بی در است

(ناصر خسرو: ۳۴)

گذشتنگه است این سرای سپنجی برو باز جو دولت جاودان را

(دیوان پروین: ۳۲۹)

نیک است از آنکه نیک و بدش برگذشتنی است چیزی دگر همی نشناسم فضیلتش

(ناصر خسرو: ۱۸۰)

رهاییت باید رها کن جهان را نگهدار از آلودگی پاک جان را

(دیوان پروین: ۳۲۹)

رهگذر است این جهان ما را بدو دل در مبند دل نبندد هوشیار اندر سرای رهگذار

(ناصرخسرو: ۱۷۵)

پی نوشت ها:

*ارجاعات به دیوان پروین اعتصامی با مقدمه ملک الشعرای بهار از انتشارات ساحل است.

**ارجاعات به دیوان ناصر خسرو با تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق از انتشارات دانشگاه تهران است.

فهرست منابع و مآخذ

۱- پروین اعتصامی، ۱۳۷۲، دیوان ، به کوشش شهرام رجب زاده، قدیانی، تهران، اول.

۲- پروین اعتصامی ، ۱۳۷۸، دیوان با مقدمه ملک الشعرای بهار، انتشارات ساحل ، تهران، دوم.

۳- چاووشی اکبری، رحیم، ۱۳۸۰، حکیم بانوی شعر فارسی، زندگی و شعر پروین اعتصامی ، نشر ثالث ، تهران ، دوم.

۴- دشتی، علی ، ۱۳۸۳، تصویری از ناصر خسرو، به کوشش مهدی ماحوزی، زوار، تهران، اول.

۵- روزبه، محمد رضا، ۱۳۸۱، ادبیات معاصر ایران (شعر) نشر روزگار ، تهران ، اول.

۶- کراچی، روح انگیز، ۱۳۸۳، پروین اعتصامی ، داستان سرا، تهران ، اول.

۷- مجدالاسلام کرمانی، احمد، ۱۳۵۰، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، مجلد دوم از جلد اول، سفرنامه کلات، مقدمه و تحشیه محمود خلیل پور، انتشارات دانشگاه اصفهان، اول.

۸- محمدی ، حسینعلی ، ۱۳۷۳، شعر معاصر ایران از بهار تا شهریار، انتشارات ارغنون، تهران ، دوم.

۹- منیب الرحمن ، شعر دورهٔ مشروطیت ، ۱۳۷۸، ترجمه یعقوب آژند، نشر روزگار، تهران ، اول.

۱۰- ناصرخسرو، ۱۳۷۰، دیوان به تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق، انتشارات دانشگاه تهران، اول

۱۱- ناصرخسرو، ۱۳۶۷، دیوان ، به اهتمام و تصحیح مجتبی مینوی و تعلیقات دهخدا با مقدمه تقی زاده، دنیای کتاب ، تهران ، اول.

۱۲- ناصرخسرو، ۲۵۳۶، سفرنامه ، به کوشش محمد دبیر سیاقی، زوار، تهران ، اول.

۱۳- یوسفی، غلامحسین ، ۱۳۷۶، چشم روشن ، علمی ، تهران ، هفتم.